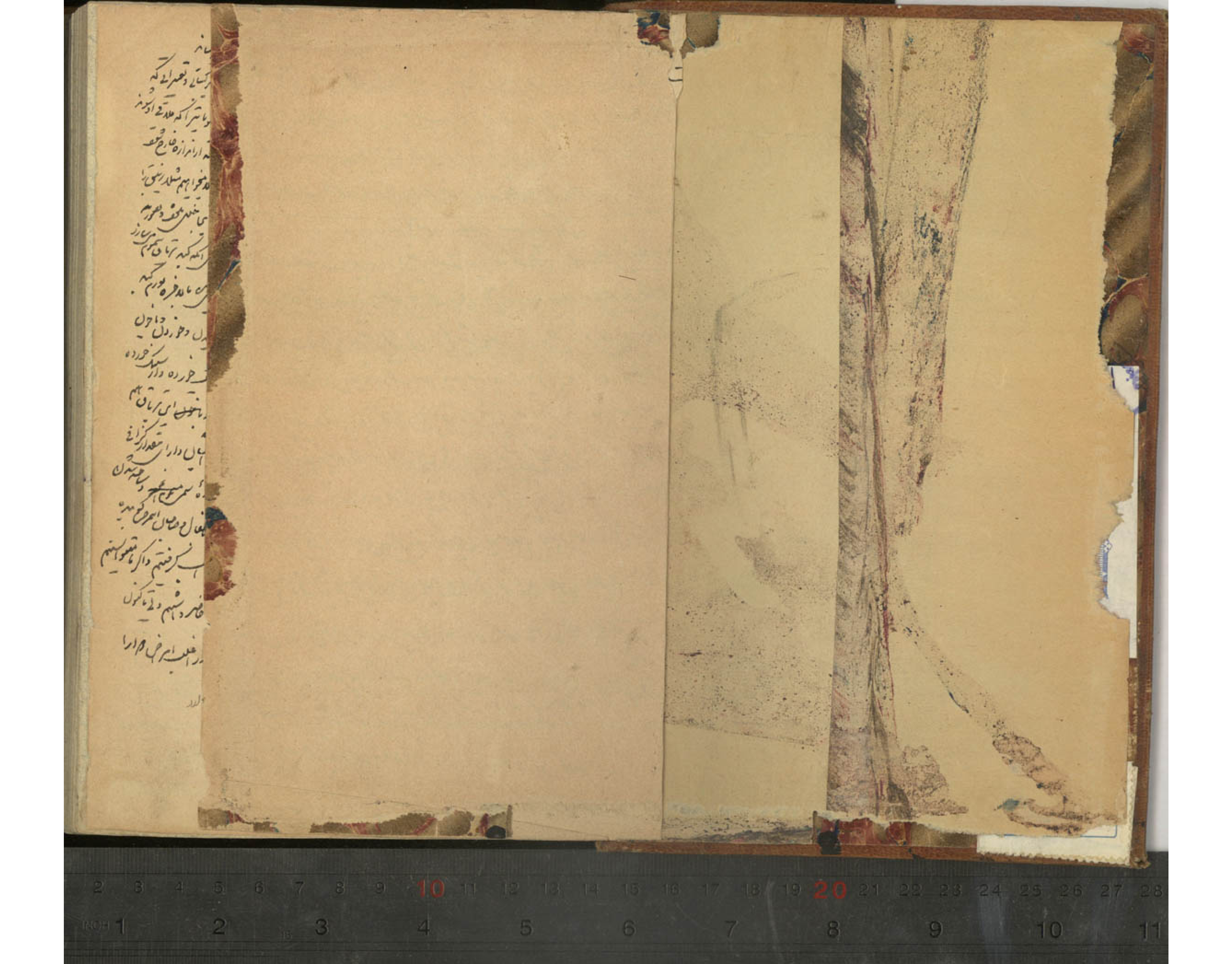

۲۳
۱۹
۸۶۹۹۱
شماره ثبت کتاب
۸۶۹۹۱
مؤلف
موضوع
۶۷۵۶
بازدید شد
۱۳۸۲
۶۷۵۶



Pattin پوتن از معلمین بزرگ ... این نتیجه در مرض تب رجعتیه کشیده ... [illegible]

از عهده برآید ... در امراض تب ... اگرچه خود از مرض ... مرده ... [illegible]

که میکروب سبب مرض نیست بلکه پس از بروز و ظهور مرض در بدن تولید میکروب میشود ... میکروب ... [illegible]

چنانچه گوشت ... تولید کرم در او ظاهر میشود پس سبب مرض ... این ... میکروب است

Semicin mue. [illegible]

اکثر از تحقیقات ... امراض تبی ... در حملات تبی ... [illegible]

... (در سه روز ... [illegible])

اسباب ... حمله ... [illegible]

که ... (۵ ... [illegible]) ...

... [illegible]

مثلاً اگر ... [illegible]

پس از سه روز ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

پس از این تکرار ... [illegible]

دستور را ... تا مرض تمام شود

تنبیه — حمله ... [illegible]

... حمله ... فاصله ... [illegible]

تحقیق ... [illegible]

اولاد ... [illegible]

از رطوبات ... [illegible]

... تریاق ... [illegible]

که مقدار سم ... تریاق ... [illegible]

برای رفع ... بدن وارد کنیم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... تریاق ... [illegible]

که ... [illegible]

تریاق ... [illegible]

تریاق ... [illegible]

... [illegible]

... تریاق ... [illegible]

... تریاق ... [illegible]

... [illegible]

از آنچه در صفحه تاریخ میگویم چنین اطبائی از عجم نمی‌بینیم عمده آنها بوده و اسم و رسم آن ضبط نگردیده یا آنکه فقط در

و کتب داشته ولی در حریق کتابخانه‌ها از معروف از میان رفته‌اند و غیره از میان رفته یا آنکه پس از استیلای عرب عمداً از میان برده‌اند

تعلیمات گسسته شد بار دیگر مطالب ریشه‌ها که اول مغز و بنیاد داشته طبیبان هم از این [illegible] است تنها از میان بوده

حاله چه نشد که بهمین اسم‌ها [illegible] برای معالجه مرض [illegible] (انقراض که میرسید بخیره یا معضب بوده) انقراض را از نوباوگان

خواسته عمده آنها از [illegible] هیچ طبیب [illegible] یا آنکه برای [illegible] طبیب [illegible] که [illegible] بانقراض [illegible] که اگر

قیمت [illegible] ایران [illegible] چند [illegible] فضلاء و علماء [illegible] خواهم [illegible] در جواب [illegible] از طرف این [illegible] حقیقت

دارم [illegible] چون [illegible] این [illegible] برای [illegible] قدم برنمیدارم مگر آنکه [illegible]

و از این تفحص [illegible] معلوم شد که در عصر [illegible] و [illegible] کامل بوده ولی [illegible] اسم [illegible] ضبط نیست [illegible]

و از میان رفته زیرا که [illegible] در ایران که در آن عصر در شهرهای [illegible] مدارس و [illegible] بود که از تمام [illegible]

از هر مملکتی چند نفر جوان [illegible] در آنجا [illegible] میکردند [illegible] در مدرسه [illegible] التحصیل حکمت و طب

[illegible] مردم [illegible] بودند ولی [illegible] تعلیم و درس [illegible] میداد [illegible]

[illegible] وطن خود برگشته از جمله شاگردان [illegible] حارث بن کلده است که حضرت ختمی مرتبت

میفرمایند علیکم بالحارث بن کلده [illegible] فلان و فلان [illegible] تعریف میفرمایند پس معلوم میشود که در آن عصر هم

که طب و حکمت عجم [illegible] بوده اشخاص بزرگ [illegible] بوده‌اند ولی [illegible] شده که [illegible] از آن [illegible]

و کتب [illegible] در [illegible] استیلای عرب بر عجم و از میان [illegible] آثار [illegible] که علم [illegible]

[illegible] و اسم [illegible] از میان [illegible] معلوم است [illegible] منقرض [illegible]

و کتب در [illegible] زنند [illegible] از میان خواهد رفت چنانچه [illegible]

به عجم آنچه باید داشته [illegible]

[illegible] (goute de matin) [illegible]

کاملترین [illegible] که اگر خدا [illegible] [illegible] آورده میگویم

[illegible] که [illegible] انشاءالله [illegible]

[illegible]

چهار علامت ([illegible]) است که در هر شخص [illegible] اگر چه بحسب ظاهر سالم [illegible] باشد

میتوان حکم به توبرکول نمود و در این حالت است که اگر علاج کنند توبرکول ظاهر نشود دائم

اگر ظاهر شده دیگر معالجه مشکل است علامت اول آنکه سینه [illegible] لاغر و ضعیف است

علامت دوم آنکه همه روز صبح که از خواب برمیخیزد خسته و کسل است و خوش حال [illegible] نیست

بلکه [illegible] همه روز است سوم آنکه از طرف [illegible] زنند [illegible] اگر [illegible] رجوع نماید

چهارم اگر [illegible] از طرف پشت [illegible] در [illegible] بزنند [illegible] اگر [illegible]

متألم گردد بلکه [illegible] در [illegible]

حال در [illegible] که توبرکول [illegible] اگر [illegible] معالجه کنند [illegible]

از تحقیقات جدیده معلوم شده که سرطان هم از امراض توبرکولی است از آنجمله سرطان [illegible]

[illegible] که [illegible] سرطان [illegible]

از جمله امراض توبرکولی است که توبرکول [illegible] ([illegible])



امراض جراحی بر سه گونه است که در سه کتاب منقسم

(۱) امراضیکه یکدفعه در چندین نسج بروز نماید که محدود به عضو معین نباشد مانند سرطان (امراض عامه)

(۲) امراضیکه عروض آن در تمام آلات و اعضاء ممکن ولیکن در نسج مخصوص جاری میگردد مانند سلعه که در نسج خلویه و دسم ظاهر میشود و ورم استخوان و انوریسم شریان (امراض نسجی)

(۳) امراض مخصوص بهر عضو مانند امراض بیضه و پستان و چشم و گوش وغیره (امراض عضوی)

کتاب اول در امراض عامه

این امراض بر سه گونه اند (۱) جراحت (۲) دبیله (۳) غده‌ایه و هر یک در بابی منقسم

باب اول در امراض جراحتی (۱) کوبیدگی (ضغطه)

تعریف ——— کوبیدگی بهم فشرده شدن نسوج زنده است

از اثر

از اثر فشار رضاجری که غالباً ناگهانی و بدون تفرق اتصال جلد است ۞

تقسیم ——— بر عقیده دوپوئیتران کوبیدگی چهار درجه دارد (۱) از هم پاشیدن عروق صغار با ترشح خون بخارج عروق و حصول اکیموز (۲) از هم پاشیدن عروق ضخیم با دریدن نسوج و تشکیل حدبهٔ خونیه (۳) تغییر کلی در نسوج و محدود شدن حدبهٔ خونیه به سبب زیادتی عروق شکافته شده (۴) نرم شدن اجزاء زیر جلد و حصول گوشت آبه

علامات ——— کوبیدگی درجه اول غالباً موجب درد شدید است که از اثر رد حرکت شده یافته هرچه سطحی تر باشد اکیموز زودتر ظاهر گشته و اکیموز ابتدا از حدود موضع کوبیدگی ظاهر شده پس بامتداد طبقه خلویه باطراف کشیده میشود ۞

در درجه دوم ——— غالباً تورم خونیه در موضعیکه جلد با نسج سختی ملاقی است مانند پیشانی تشکیل یافته ظاهر بحجم از فندق تا بقدر [illegible] بوده در وسطش در لمس کنند مرکزش نرم و قریب بتموج ولیکن اطرافش سخت چون فشار محکم با انگشت باطرافش وارد آید [illegible] غلبه

که اثر معروف به خشخش خونی از فشار یافتن گاز تولید شده
در شبکه لصوتی است که از فشردن یک جلک برف در میان انگشتان ظاهر
گردد ؛

در درجه سیم ــــ فسرده شدن اجزاء عمیقه بحدیست که زنده گانی
و حس از آنها رفته سرد و سخت و مبتلا بغانغرانا بوده و لیکن
مدتی حرارت و حس مرجعه که غالباً بورم شدید و فلغمونی با غانغرانای
مرطوب مبدل میشود درجه مخصوصاً در نقاطی ظاهر میشود که جلد مخصوصاً بر انگشت آن
فسرده شده باشد

در درجه چهارم ــــ غانغرانا با علاماتش ظاهر میشود ؛

رفتار و سیر اثر و نتیجه ــــ در درجه اول از ابتدای عروض علت اکیموز
رنگین تر بوده پس از چند ساعت تا دو سه روز برحسب وسعت و مکان آن
عضو در رجعه شده رسیده در درجه سطحی وسیعه تر شده رنگش رفته رفته تغییر پذیرفته
از رنگ سیاه و سرخی ابتدائی دگرگون و سبز فام پس مایل بزرد گشته رفته رفته معدوم میگردد
؛ در درجه دویم جلد حدبه خونی به تدریج جذب شده التیام تمام یافته
اندک اندک محو میشود (۲) بعد در ذلک جلد رنج و نتیجه بعض

مثلا

منجر بر خلاف درجه اول با آخر حدبه و حصول دملهای خونی که ناشی دمل فلغمونی است
منتشر (۳) نسج ثوئی منضغط از رنگش خون کمینه تازه شده تا مدتی خون
بی تغییر نگاه داشته در اخر خون محتوی در تجویف … جزء منفعق میشود که نتیجه تابع
که مجذوب جلد لکیمه شده در دگرگونی حادث و تغییر میکند که … تر … میشود ؛
؛ در درجه سیم بعد است در تحلیل … که غالباً جزء معلول که در سرعت و بطئ
و سرعت تب شدید و هذیان با تمام علامات فلغمونی منتشر ظاهر شده و یا
همه موضع علت سیاه فرا گیرد (درجه چهارم در غانغرانا گفته شود)

ترکیبات ــــ که دیده گان شدید به عبارت ساده علامات
با شکستگی و خلع استخوان و علت جنبش همراه است

تشخیص ــــ از شنیدن سرگذشت مریض و امتحان موضع که دیده
باشد معلوم میشود از امتحان دقیقی … جنبش و آلات مجوفه … ترکیبات
مرض تشخیص میشود

علاج ــــ در درجه اول با آلات معالجه از وضع …
بالعکس که فوری و با آب یخ و آب گلاب … و آب نمک و حمام بالشرط …
در درجه دویم … خونی وضع پارچه یخ یا قطعه ظرف … و …

بعد از آن تا حول منطقه بعروق مجاور رفته داخل جریان عمومی گردد چنین
حدبه متورم و درمی شده و مترشح نیز گشته یا به بکار فتد ترشح چرک ...
بسوراخ کهنه یا بزرگ کارد یا مرکب باشد رو آمده که ... نموده چرک جمع
در آن عارض نباشد لذا ترش و حفظ هوا و حصول جذب ... و تعفن سوراخ زیر جلدی
نمایند راحت موضع و تدبیر غذا در مرفوع ... درجه سیم بریدن عضو و علاج
غانغرایا در درجه چهارم

(۲) جراحات

تعریف ——— جرحت تفرق اتصال اجزاء زنده بسبب لذا ...
ضربهٔ خارجی یا مید شغار ... یا مرکب

جراحات بسیطه

جراحات بسیطه ——— (۱) جراحه حاصله از اسلحه سوراخ نماینده ،
(۲) جراحه اسلحه برنده (۳) جراحه اسلحه کوبنده (۴)
جراحه اسلحه تیز (۵) جراحه حاصله از کندن (۶) جراحه گزیدن
(۷) جراحه زیر جلدی

(۱) جراحه اسلحه سوراخ نماینده

این جراحه از چند قسم سلاح از قبیل قمه و نیزه و ... با ... جراح
از سوزن و ... کار و چاقو و نشتر حاصل شده چون سلاح ... و ... بود
در ... خارج شده و التهام مواد متعفن نباشد جراحه درست ... نموده
خطری ندارد مگر در صورتیکه ... (به جوف صفاق) چنانکه در باب جراحه سینه مذکور میداریم
علاج ——— این جراحه اگر درست پاک نموده سوراخ را نفشار ،
... اهتمام در ... و حالت مریض ... که ... موضع جراحه
متورم شود شکافته چون جسم خارج در آن مانده ... بیرون آورده

(۲) جراحه اسلحهٔ برنده

این جراحه سه علامت دارد (۱) درد بواسطهٔ قطع رشته های عصب
(۲) رفتن خون بسبب قطع عروق (۳) دور شدن دو لب جراحه
بر نسبت وسعت و عمق آن از یکدیگر چنین جرح زیر ... شده تب
جراحتی که عبارت است از سرعت و امتلاء نبض و حرارت جلد و عطش و فقدان
اشتها و ... طبع و ... و گاهی ... ،
رفتار و شفاء ——— چنین جرح باز بسته (۱) اول جراحه که بیکدیگر
... که هم چسبیده و دهان عروق بریده بیکدیگر راه یافته ... حاصل ...

والتیام بی واسطه که هم هنگام پیوستن اول نامند حاصل نشود (۲)

ویا حواشی جراحت هم نیامده ریش شده ویا مدتی باقی بوده التیام ثانوی

یابد شکاف هنگام تمام ملتحم شده ... گوشت ... در میان

حواشی جراحت میروید

علاج ——— (۱) هم نزدیک حواشی جراحت به یکدیگر زخم بستن

و قرار عضو بر وضع مناسب و چون لازم شود ... بخیه (۲)

بستن جراحت با آب ... متصل یا ... یا عرق کافور ... که مانع

ریش شدن است و چنین غرض رفع تعفن شود ... محلول ۱ درجه ...

(۳) معالجه عمومی ... در اطاق ... مطلق و محفوظ ...

هوا ... و کم کردن غذا تا بقدریکه موجب ضعف نشود

بستن جراحت بطور تازه چند ساعتی که ... مقصد

از رسیدن اجزاء آلیه مانند تخم ... و میکروب و ...

خارج سطح جراحت دو طریقه اختیار کرده اند (۱) طریقه بستن با پنبه ...

بقسمی که تمام موضع جراحت را در بر گرفته و چند ... روز بر چند ...

نگاه دارند ... با پنبه از اجزاء خارجی صاف کرده ...

والا ... مانع ورم و ... زخم ... و در جراحت ...

باید ... طریقه فی الحقیقه منع ورود اجزاء خارجی به جراحت (۳)

طریقه ضد عفونی که ... مذکور ... جراحت در ... داده

بودن تمام آلات ... محلول ۳ یا ۵ درجه ...

۳ ——— جراحت اسلحه کوبنده

این جراحت منظر مخصوص ... عموماً از افتادن پارچه سنگین بر روی عضو ...

حاصل شده موجب ضغطه جلد و اجزاء ... و غالباً ...

دریده ... که ... همیشه ... شده

عوارض بسیار ... آرد ...

علاج ——— بستن و پاشیدن ... جراحت

(۴) ——— جراحت اسلحه آتشی

اشتعال باروت موجب سوختن و دریدن نسج بدن ...

... گلوله و ساچمه و غیره ...

سبب آفات مختلف است

(۱) گلوله ... که ... رسیدن ... درد ...

خاصیت سلاح کوبنده دارد با اختلاف وسعت در درجه کوبنده که جهانیکه
اگر گلوله بزرگی بموضعی از بدن بخورد جلد سالم مانده ولی نسوج زیر جلدی
بجهتی مانند میکردند که بمرگ فوری منجر میگردد بدین واسطه سابقاً گلوله
خورده بی جراحت ظاهری را منکشف به باد گلوله مرده است

(۳) جسم گلوله موجب تغییر شکل حال گردد اثر که بکلی فرا گرفته حد مجروح
یا همان بجلد داخته گذاشته جسم موجب حد باشد جراحت عارض می گردد
که کنارهٔ آن سخت کوبیده باشد حاصل شده پاره آهن بیرون رفته مجروح
مانده و یا از طرف دیگر سوراخ که و مدخل رفته جسم گلوله اغلب مانده
باشد همیشه تغییر صورت داده پهن شده و یا از هم ریخته جسم سوراخ
نموده باشد مجرای آن باریک دهان حاصل میشود که مجرای جسم مداوم آهنینه
باشد مستقیم یا همان زیر جلدی و جسم استخوان برخورده باشد معوج دهان
در مدخل گلوله اثر کوبیده کی شده به مراتب منشعل تر بوده دهان خروجش
منظم تر و کوبیده که از اکثر واسطه بیرون جسم اجزاء آهنینه برآمده تر
و جسم گلوله بیکانی باشد اختلاف هر دهان نشده است

علامات ——— (۱) موضعی ——— که سده که ساده

درجه

درجه جراحه کوبیده از گلوله علامت مخصوصی که مایه مشتبه شدن از دیگر باشد ندارند
دهان جراحت در مدخل گلوله سیاه فام و محاط از یک منطقه عارضی عموماً
نزف الدم کمتر بلکه در جرحه گلوله بزرگ اصلاً نزف الدم ندارد حالیکه
اگر رگی پاره گردیده گلوله ببرد اصلاً نزف الدم ندارد

(۲) علامات عمومی مختلف و بسته بحالت مجروح است حالیکه بسیاری از گلوله
خورده کان در حین حادثه درست ملتفت زده شدن خود نمیکردند و برخی
ضعف عمومی بلوغ دارد وقوع احساس کرده نبض بطئی و جلد سرد شده عشی رخ
میدهد

ترکیبات ——— ورم و غانغرانا و نزف الدم دلالات حاصله از
پاره شکسته گلوله و اجسام خارجی و عوارض عصبانی و علته زهرابه

علاج ——— (۱) بستن حفظ دسته زخم جرحه و خنده گلوله
شاریانی بعنسته باکل دفشار جزئی و جسمی کافی باشد بستن شریان
دو رشته از هر طرف عرق بریده و جسمی ممکن نشود بستن شریان از بالای
جراحه بریدن لب جرحه بیدرنگ لازم نیست (۲) حمل جسم جارح
با انگشت یا استعلام و یا میل زمانیکه معلوم شد که تا متر یا بخبر با گلوله

کشته گلوله [illegible]

متقل استعمال

خارج نموده و حوالی در اخر حرکتش بیم فساد شد بجا گذاشته جسمی
سنگین جرح مانع خروجش گردد یا ادبر ساخته یا اسباب اتساع وسیع
سازد (۳) حینی که از اطراف بکلی کوبیده شده باشد بریده
(۴) استخوانی خرد شده وجدا گشته یا ازده نموده حوالی جدا شده
باشد و عضو را زحمت کنانند و اگر استخوانی هم شکسته باشد تکلیف
عضو مجروح بی حرکه ماندن است

(۵) —— جراحت کنده شده

این جراحت غالبا بر اطراف وارد شده قوه بسیاری سبب میشود و با
علامت مخصوص (۱) ناهمواری جراحت به سبب ساوی بعضی قوام
و استحکام آلات موضع (۲) کمی ریزش الدم چنانکه در کنده شدن
یکی از اطراف خیلی زیادی نمیشود زیرا که طبقه داخلی شریان از کمی الاستیکیت
از همان اول در وقت قوه پاره شده ولی طبقه ظاهری آن محض زیادتی
قابلیت تمدد بیشتر کشیده شده پس از پاره شدن منقلب شده دهان جراحت
را پرده وار انسداد میگیرد

علاج —— کنار جراحت را مساوی و هموار نموده سعی نمایند که به مقام

اول التیام بهم

اول التیام بپذیرند بهر واسطه غالباً محتاج به تردستی مداوا است

(۶) جراحت لدغی

این جراحت سمیه که جرحه کوبیده و گاهی کنده شدن موضع رسیده عوارض دوری
خطرناک دارد

علاج همان است که در جراحت کوفته کوبیده و کنده موضع ذکر شد

(۷) جراحت زیر جلدی

این جراحت غالبا از اعلا اسفل جرحی زیر قشر یا سایر جرحها مخفی بعضی از عضو
و گاهی موجب التهابات خطیره است

علاج —— بستن جراحت بطور مناسب رفع التهاب تبدیده
مخصوصه بهدیک

جراحات مرکبه

ترکیبات جرحها یا اسبابی اند مانند نزف الدم و درد و هیجان عصبانی
و بودن زهری در جراحت و یا عوارضی مانند ورم و حمره و عفونت و علل دیگر
و تعفن و گزار

(۱) جراحت سمی

عمده جراحات سمی در بلاد تربت شده جراحات گزیدن جانوران و حشرات

لذع زنبور و عقرب و رتیلا و جراحات دیر درس از قبیل زخم سگ دیوانه و [illegible]

و سیاه زخم و کرفت که موجب عوارض موضعی و اختلال عمومی خطیر

میگردند

علاج —— (۱) منع جذب جات سمی [illegible] ابتداء

جراحات [illegible] و فشار از اطراف جراحت و مکیدن [illegible]

دقیقه سم [illegible] خارج نموده

(۲) اگر ممکن شود بالای جراحه یا شریان و ورید موضع را محکم ببندد

حوالیش موضع را مانع باشد که آگهی تدبیر در اول ورود جراحات باشد به

[illegible] (۳) چند ساعت [illegible] جراحه

کرده شده سوزانیدن با آهن تافته و بریدن موضع مجروح با قدری از اجزاء

[illegible] جراحه مفرداً و مرکباً مستعمل [illegible]

ابتدا با آهن تافته داغ کرده [illegible]

در گزیدگی [illegible] و عقرب [illegible] مالیدن [illegible] یا امونیاک

و [illegible]

در قسم زنبور

در قسم زنبور [illegible] آب سرد و آب آهک و [illegible] موضع با روغن زیتون

و چون موضع را گزند که مستعد باشد فصد [illegible] امونیاک در مار

گزیده (۱) منع جذب سم به تدابیر مذکوره بالا [illegible] داغ کردن (۲)

[illegible] سم [illegible] جراحه [illegible] چند قطره امونیاک یا اسید فنیک در آن

[illegible] با روغن زیتون [illegible] (۳) رفع آثار قاتله

از جذب سم [illegible] امونیاک (امونیاک ۲۰ تا ۳۰ قطره در

یک استکان مخلوط نموده بدهند) شراب [illegible]

(۲) جراحه مرکب با درد و هیجان

چون درد شدید [illegible] حادثه شده [illegible]

(۱) [illegible] جسم خارجی در جراحه (۲) ورم شدید (۳)

[illegible] موضعیات محرکه [illegible]

علاج —— باز کردن جراحه [illegible] ورم

[illegible]

[illegible] قطره لودانم [illegible] در یک استکان شراب [illegible]

(۳) جراحه مرکب با تعفن

عفونة مریضخانه و منزل به هوا و نورسته لحاظ فی جرحه زهری شده که
والتهاب التهاب زیاد نموده خصوصاً در مرضای ضعیف و دیر داو طاقت
بر جمعیت مریضخانه دست مبهم باد دو صورت (۱) نوع حمره که عبارت
از نبروز عرق (وریع) کوچک بی نظم بروی پوست از کنارهای که از دست ادویه کل
و طاول نموده پس از شگافتن بهم وصل شده از طبقه خاکستری رنگ پوشیده
و موجب درد شدید میگردد (۲) تخمیر که شاخه مشق در روی که
خاکستری شبیه نوع کاوف باز بر نورسته از کنارهای و حواشی شدن و درد
کشش از نهاد و جنجال حفر با آنکه خاکستری و شبیه نمود و نشر به گاو گسترده
در هر دو صورت سطح جرحه ورم و اطراف مجاور ملتهب
و درد جمع گردیده و بعضی بر عرض و عمق افزوده که یکه عروق جسم را
فاسد میسازد در همین حال مریض ضعیف به جدی که تا تحصیل مرگ افزوده
میگردد و مبتلا است
علاج ——— حفظ از عفونت مریضخانه و منزل و قرار دادن
مریض در جای بی شرایط حفظ صحت و مواظبت حالة جرحه و جدا کردن
مریض از یکدیگر و معمول نمودن الاجرای مستعمله در یک ... دیگر حمل مریض موضع

ایدومیک

ایدومیک استعمال شد حتی نقطه جرحه و پوشانیدنش با پارچه ... روشن
معالجه شفاخانه ... [illegible] دارویه ضد تعفن و موضعیات محرکه
بدرجات مختلفه از کلسیم ... و نیتره ... و اسید ... یا اسیدیک ... دار
صنع به ... محرقات دارد که بهتر ایجاد یافته

(۳) سوختگی

تعریف سوختگی علة حاصله از سبب حرارة شدید یا مؤثرات شیمیائی
... زنده
تقسیم ——— ... عقیده ... [illegible] سوختگی شش درجه دارد
(۱) حمره جلد (۲) حمره و طاول (۳) زوال طبقات
سطحی جلد (۴) زوال کلیة جلد (۵) ... جلد با جزء
نسج زیر جلدی (۶) سوختن کلیة عضو
اسباب ——— سبب سوختگی حرارة مشتعل یا مایعات گرم شعله
فلزات تافته یا مذاب و عوامل شیمیائی است
تشریح مرضی ——— علة تشریح سوختگی ... [illegible] ... و ...
ورم ... محافظه ... [illegible] ... ایکسانه

علامات موضعی ——— در درجه اول حمرهٔ منتشره که از فشار معلوم شود

با خارش و درد جزئی و گاه التهاب عروق لنفویه. در درجه دوم طاولها بحجم مختلف

مملو از رطوبت سبز شفاف با حمرهٔ اطراف آنها. در درجه سیم تغییر سطحی

جلدی با کدورت و خونی بودن سبز و جوف طاول و زوال جزئی از جلد

حصول خشکریشه نرم کمتر بودن درد از درجه سابق. در درجه چهارم ایضاً

علامات درجه سیم و پس از دو تا سه روز تمام شدن درد با شکلی و سیاهی خشکریشه

در درجه پنجم خشکریشه عمیقتر. در درجه ششم موضع سوخته بکلی زغال شده

علامات عمومی ——— در سوختگی سطحی عریض و در سوختگی عمیق سه

هنگام متمایز است هنگام اول (هنگام کرختی) درد شدید

ضعف و صغر نبض با برودت اطراف. در هنگام دوم (هنگام ورم)

تب و عطش شدید و اوراق و برآمدن. در هنگام سیم (هنگام ریمی)

ریم شدن موضع و ضعف کلی ::

رفتار ——— آثار متعلق بوسعت و مکان و عمق بود الم علة

بار فشار مختلف حاصل شده حول سوختگی عمیق پس از سقوط خشکریشه

نزف الدم مهلک عارض شود جمیع عرض کم از نصف سطح شده جمیع سطح عرض

از جلد

از جلد را فرا گرفته باشد بتدریج هلاکت می‌آرد و باعث مرگ می‌شود چنانچه یک ثلث سطح

و اعراض عصبانی کلی و ورم صفاق حاصل از سوراخ شدن روده و ضعف

حاصل از ریم شدن است ::

علاج ——— (۱) بستن پنبه نیشتی با آب سرد و محلول

شکر سرب و وضع رفاده آغشته بدان بر موضع (۲) بستن سوختگی

با شمع یا طبقه ضخیم از کلدیون الاستیک یا پارچه آغشته بروغن زیتون

یا مرهم روغن بلسم آهکی یا پارچه آغشته به محلول آ در ۲۰ یا آ

در ۵۰ از اسید فنیک بر ند هشتن پوست طاول و سوراخ کردن (۳)

حمام ریم حاصل تقطیه تغییر مناسب آن از غذا و نوشتنی (۴)

رفع ضعف به مقویات از شراب و شربت قهوه و چای و اسهال به ترکیب

آفتاب زدگی ——— آفتاب زده گی حالتی ::

سوختگی در درجه اول و دوم است که مخصوصاً در اشخاص غیر عادی بتابش

آفتاب تابان دست دهد به دو صورت ملاحظه میشود (۱) تدریجی

و با مقدمات از صداع و درد سر و انقلاب بصر و کسالت و تب (۲)

ناگهانی که غش بلکه هلاک فوری است

علامتش از پا افتادن مریض با صداع و دوار شدید و فشار شریانی و نفس
ستان بریده با صغر و بطوء نبض که یا شفا یا مرگ ناگهانی می‌آید

علاج ——— تدابیر درجه اول و دوم سوختگی و منع کردن
فشرده در آب یخ بر سر نهاده شده علامات کم‌تر شود [illegible]

۴ سرما بردگی

سرما در تمام بدن یا جزئی از آن اثر کند سرما بردگی موضعی است یا عمومی
کلیتاً جذب حرارت چون مجاور یکدیگر کم شود که از ۵ چند درجه نزول یابد
در یک ساعت هلاکت شخص که تدبیر مقاومت با آن نکرده باشد می‌آید

علامات ——— بدن سرما برده از هر جهت احساس رفته
حرکات بطئی خستگی و خواب و [illegible] از مریض [illegible]
خواب است که بیداری ندارد [illegible] سرما [illegible] اگر کم باشد اثر آن
شبیه سوختگی به سه درجه حاصل می‌شود (۱) حمره جلد (۲)
طاول و تقرح (۳) [illegible] (سرما بردگی [illegible]
اطفال و زنان [illegible] که در [illegible] پشت و دست و پا [illegible]
و [illegible] که درجه چهارم [illegible] است)

علاج ——— در صورت عمومی که شخص معروض سرمای سخت باشد
هر گونه حرکت بدن و ماساژ [illegible] کشیدن [illegible] از خواب [illegible]
و جرب و [illegible] با اندک شراب [illegible] سرما که [illegible] تا باید مریض
[illegible] به آتش [illegible] و برف مذاب یا آب [illegible] بر بدنش مالیده
پس در حمام [illegible] یا پانزده درجه حرارت [illegible] بتدریج حرارت به ۲۵
درجه [illegible] در حمام [illegible] آب [illegible] چون علامات
[illegible] ظاهر شد مریض [illegible] به رختخواب که گرم باشد [illegible] کرده چون
عرق [illegible] که حس و حرارت [illegible] بتدریج حرارت [illegible]
[illegible] قهوه [illegible] کلیتاً در [illegible]
سرما [illegible] باید [illegible] که [illegible]

چون اثر سرما موضعی بوده عضوی که سرما برده تا درجه سیم [illegible]
سوختگی [illegible] و [illegible] با [illegible] کافور [illegible]
و [illegible] مستعمل است

باب دوم در آفات ورمی

ورم چهار هنگام دارد (۱) هنگام میل ورم ([illegible])

که شناخته میشود به تغییرات حالت خلیه در شعریه موضع (۲)
استحکام ترشح گلبول خلیه از حروف شعریه شکافته شده تخارج (اکسیه
آتموا) (۳) استحکام انتقال جسم خارج در موضع (رنه
اوپلازی) (۴) استحکام فساد موضع متورم (دژنرسانس
Dégénérescence.)

علامات ـــــ علامات موضعیه (۱) حمرة (۲)
وجع (۳) حرارة (۴) ضربان با صلابت و لزوم [illegible]
موضع علامات عمومیه اگر شدید تب امتلائیه با صلابت و سرعت نبض
نقصان اشتها اشتداد عطش تغییر ترکیب خون

رفتار و حالت ورم مختلف است (۱) تحلیل (۲)
بصلابت موضع (۳) بریم (۴) غانغرایا

اسباب ـــــ سبب عام ورم جراحات ذکر شد که ورما
حالت که در خلیه وریدی و مرض عمومی که تحریک عناصر [illegible]
تشخیص و اندازه و علاج [illegible] حسب عضو مبتلا و حالت مریض [illegible]
و سبب ورم مختلف است چنانکه در بابی [illegible] مخصوص هر عضو مشروح میداریم

[illegible]

آفات ورم

۱

آفات ورم (۱) ریم (۲) علاج [illegible] تعفن
(۳) دمامیل (۴) نوصیر (۵) فستول ردیا
(سیاه زخم) اند

(۱) ریم

ریم که از آفات عمده ورم است مایعی مترشح از نسج متورم با رنگ
زرد سبز فام و اندکی قلیائی و مرکب از دو جزء یکی مایع (سروم)
و دیگری جامد (گلبول)
گلبول جزء جامد ریم که از عمل [illegible] سبب از بعض جدا [illegible]
قسم [illegible] از گلبول ریم و دانه‌های [illegible] و قطرات [illegible]
و گلبول سرخ خونی و گاهی قطعات [illegible] و [illegible]
در بعضی بار [illegible] و حیوانی گلبول ریم [illegible]
و [illegible] اختلاف رطوبت گلبول ریم و حصول [illegible] موجب
آنکه که ریم [illegible] و منعقد [illegible] ریم [illegible]
مرکب از ۲۵۰ گرم جزء جامد و ۵۰۰ تا گرم سرم [illegible]
وزن جزء گلبول [illegible] در باب اصل ریم و کیفیت تولید آنها [illegible]

سرخی و حرارت اینها است (۱) اینکه سرم خون از عروق
بخارج ترشح کند درین حالت گلبول سفید خیلی تولید نشده رسم فیبرین
(روبه‌ئی) (۲) اینکه گذشتن گلبول سفید از جدار عروق با سرم
بوده در باره تولید عفونت نماید (کوئی)

(۲) — علّه ربی

آنقدر متوالیه جراحات لذا ورم ورم شدن اینها تب جراحات و سپتی سمی
جراحتی حاد و مزمن و علّه ربی و سایر علل تعفن است که در حواره سابق
باسم عام جذب رسم تعیین نموده بعلاوه اینها سه دارانی قرن اخیر جراحات
جراحات فرنگ تشخیص در میان اینها اتفاق داده شد

(۱) تب جرحی

تب جرحی که در حوالی جرحه و عروق ورم در موضع مجروح ظاهر میشود
علامات ——— در روز دوم یا سیم از ورود جرحه تب و کسالت
حرارت و صداع و اختلال هضم و سرعت نبض و هذیان و در اشخاص مستعد
(الکل خواران) ابتدا کرده درجه ۴۰ ساعت بعد بمنتها درجه
شده رسیده پس از دو یا سه روز رفع میشود (در پیران و مریضتر

در اطفال بعضی) جریان بسیار جرحه اثر کلی در حصول این دسته
شده قابل این تب است بعقیده عمومی و عمل مرض جرحه دسته جراحان
الان حصول این تب بواسطه تجربه تعفن عناصر موضع مجروح و جذب
اینها گفته‌اند که جذب بعض مواد کمتر باشد موجب تب جرحی بوده و در شدید
تعفن سپتی سمی ظاهر میسازند و در نوبچ مرض قسم طبیعه اینها مذکوره
متحد و اختلاف تب جرحی و سپتی سمی را بواسطه شدت و ضعف تعفن
دانسته ولی کوسلی اختلاف مواد را موجب این اختلاف میداند
مصر از جراحات دانسته که همیشه در کهنس کوبی سفته زنوبه اند ال
عمل تحریک موضعی دیر اکنده شدن بواسطه جهد عصبانی در بدن
را سبب تب جرحی و تجربه تعفن را سبب سپتی سمی گفته‌اند
علاج ——— بستن جرحه بطریقه گراک و لیستره لازم است
این تب کاسته و حقنه ظاهر که با شربه برود و ترش و مسهلات و لوداو
ضد تشنج در رفع تب کوشند

(۲) سپتی سمی

سپتی سمی علامات عمومی حدیث است شبیه به بعضی حمیات تیفوئیده که مختصا

صورت سرسامی و محرقه که پس از ورود جراحت بعد بصورت حاد یا مزمن
عارض شود

(۱) سپتیسمی حاد ———— در طبیعت اختلافی نیست

بر عقیده کرسش ۱۲ ال ت جراحت است وارد شده در بدن بی تریک

سمی شدن خون است از ورود میکروب عفونی که در جراحت حاصل شده

علامات ———— تب حار شدید که قشعریره ها رسیده

و متوالی دست داده علامات تب تیفوئید ظاهر گشته پس این علامات

۱۲ تا ۱۵ روز طول کشد که گاهی مریض بعد از ... رسیده و یا موضع

جراحت تیره شده ترشح حاد کننده که گاهی التهاب ... و ورم

عروق لنفاتیک و فلغمونی منتشر و کبود رنگ جلد و در موضع جراحت

هم اگر باشد ظاهر میگردد

تشخیص ———— در روز اول از عنوان جراحت و در روز دوم که

جراحت و بلا خطر قرار در حالت جراحت بسیار مهم است

انذار ———— علت است خطرناک که غالبا بمرگ میانجامد

تشریح مرضی ———— نعش مبتلایان بدین علت در کمال سرعت ... متلاشی

گشته

گشته خون سیاه و کدر آلوده و کثیر لطخات در ریه و کبد و طحال و کلیه و مراکز عصبیه

ظاهر است

سبب و طبیعت ———— این مرض در شخصی که اکثر مبتلا شده باشد مخصوصا از تعفنات

مشغولی در جراحت که بهبود یافته و گاهی از لفغه و رفتن ریم عمده حاصل شده و در اشخاص

که بعد از اینکه شخص مبتلا میگردد مدتی ... کرده متقاطع از جراحت به ...

ریه جذب شده موجب این مرض میگردد ...

علاج ———— معالجه این علت بسیار دشوار است بحفظ مریض است به

تدابیر حفظ صحت از نظافت لباس و منزل و تغذیه و هوا ...

ریم جراحت ... و حصول ... بدور داشتن مریض از یکدیگر و چنین ظاهر

گردد خوردن ... ضد تعفن و اصلاح خون بمقویات و غذاهای

پرمایه

(۲) سپتیسمی مزمن ———— این مرض که گفته شد

مشهور است از حمله ... ریم معیوب و کبدینه حاصل میشود

علامات ———— از ابتدا انقطاع در مقدار ریم مترشحه که

از سطح جراحت ریم حاصل شده ریم از انقلاب عفونت یافته متعفن که

هر عصر شده یا به ظاهر شده الا غرض روز بروز هم بیشتر گشته جواب

گفته اسهال لذا مولد کننده دست داده ضعف بر مریض غلبه کرده در خط

هر آن در کردند یا علامات اندک اندک تخفیف یافته بتدریج رفع گشته

مریض شفا می یابد عموماً مدت مرض طولانی است

تشخیص ——— لذا ابتدا بصورت حاد مشتبه شده بر ظهور اختلاط

رفتار و علامات تشخیص می یابد

تشریح مرضی ——— توقف [illegible] در عروق شعریه بعضی از احشاء و غیره

توبرکول در ریه مردگان بعضی علقه دیده میشود

طبیعت و اسباب ——— این علقه مخصوصاً در صورت حصبه ریه

در مسلولین احشاء [illegible] شده یا هر چه ضعف وارد یا در وقت کودن [illegible] دارد

بخارج عارض شده ریم از علامات [illegible] تجربه گشته [illegible]

[illegible] و بعضی اجسام دیگر حاصل کرده این اجسام [illegible] جذب شده

بدن را مسموم میسازند

علاج ——— حفظ مریض برفع اسباب مذکوره مانند اجتناب

از دخول [illegible] یا در جوف [illegible] منع تجربه ریم با دیه

ضد تعفن

ضد تعفن و حفظ مریض استحکام قوت تقویت مریض و تغییر دادن حالت ریم [illegible]

جراحت با [illegible] ضد تعفن از قبیل اسید فنیک و مسکنات [illegible] و

ذغال و غیره

علقه ریمی (پیوهمی)

تعریف ——— علقه ریمی [illegible] عبارت است از انتقال [illegible] ریم

[illegible] بدن [illegible] در [illegible] که تب [illegible] و [illegible]

ریمی و حدب ریم نامیده اند

علامات ——— [illegible] طرز [illegible] یا خفیف که علامت

مخصوصش شروع لرز است با گرم شدن بدن و ترشح عرق چنانکه در [illegible] شد

عارض شده علامات [illegible] رفتار مرض [illegible] یافته گاهی [illegible] تغییر شده در بین

میان [illegible] مریض تغییر کلی [illegible] نبض [illegible] و

سریع گشته ۱۲۰ تا ۱۳۰ تنفس در هر دقیقه رسیده ۵ درجه حرارت بدن [illegible]

گشته بدون نظم در صبح و عصر [illegible] بروز دیگر اختلاف کلی ظاهر کرده

بلکه [illegible] از ۳۷ و [illegible] تا [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] و عطش شده [illegible] زبان زرد [illegible] صفرا [illegible] اسهال

وست داده مریض با کمال ضعف به پشت افتاده بدون حرکت و بیخود آید و دائماً مبتلا بوده

تغییر سیما بیشتر از پیشتر صورت رنگ زرد تیره یا یرقان حقیقی دیده شده غالباً

در صورت بروز دمامیل کبدی اسهال بی حد ظاهر شده عرق لزج بدن را

پوشانیده نبض سریع و غایر گشته رنگ قرمز جراحت تیره و ترشح

ریم کم گشته جراحت گاهی از نفس بر درآیده در حلب لکه [illegible] خاکستری [illegible]

دورنگ [illegible] منظره [illegible] ظاهر میگردد

رفتار و انجام و تقدیر ——— چون علامات اولیه ظاهر شدند رفتار

مرض سریع شده غالباً در ۳ یا ۴ روز مرگ مانع رفتار مرض شده

و با تخفیف در علامات ظاهر شده گاه تجویز [illegible] علامات

نبوده اولی برگشته مریض [illegible] که [illegible] جید باشد

(قولنی و کرانی)

تشخیص ——— شعیره شدیدی که ۱۵ تا ۲۰ دقیقه در شانه [illegible]

تجدید [illegible] سایر امراض ممتاز میدارد در موضع که

ورنگ یرقانی ملتحمه مانع اشتباه [illegible] شده تمیز آن از سایر

حاد مشکل [illegible] ملاحظه رفتار مرض مانع اشتباه [illegible]

شرح

شرح مرض ——— دمامیل اشتعالی در حشو مخصوصاً در [illegible]

[illegible] سرز [illegible] بصورت [illegible] تا دمل حقیقی [illegible]

(دانه خونی [illegible]) [illegible] در نسج ریه و طحال و [illegible]

که [illegible] حاصل [illegible] غلاف [illegible] گاهی [illegible]

با دمامیل مفصلی [illegible] و غبار آلوده [illegible] شرح [illegible]

اسباب ——— جراحات [illegible] عالباً موجب [illegible]

[illegible] در درجه [illegible] در [illegible] بسته [illegible]

مجروح و کثرت جمعیت [illegible] که موجب ضعف جراحه رسیدگان

[illegible] الدم و افراط الکل و خوف دمامیل

طبیعت مرض ——— بسیاری از مصنفین بروز علامات [illegible]

[illegible] در [illegible] ریم در خون [illegible]

[illegible] ورم [illegible] وریدی [illegible] و جذب ریم

[illegible] نمیدانم

(۱) ورم وریه ——— [illegible] که در [illegible] جراحات [illegible]

منابع ریم وریه [illegible] متورم شده خون [illegible] تدریج [illegible]

[illegible]

ازگاه تو به رسیده و معدا از ان اول در میان ریم و خون بایع محبوس

در بقیهٔ عروق فاصله مانده (حالت شایع) یا ریم باستقامت

بمجرای رود آرش عبور کرده کلول ریم را بجوف راست قلب وارد آنجا

بریه بجهد امکان دمل اشتعالی در ریه ظاهر شده پس کلیه جنین از راه

شعبه ریه بجوف چپ قلب رفته از آنجا براه آورتی بشعبه سایر بدن

رسیده دمامیل اشتعالی تازه در تمام نسوج بدنی پدید میکند بعضی از

جراحان بروز علة رعر [illegible] بسیار ریم از راه عروق لنفاتیک متورم در ریه

ممکن دانسته اند

(۲) خورش وریه که بر یکی جدار مقارن بارید شده چه جهت باشد بله

دمامیل ریم در خلیه و در ماده اش عبور نیست

(۳) جذب ــــ بسیاری از جراحان جذب کلیه [illegible]

بدخول شعبه ریه ممکن دانسته اند چه خروجش از بین جدار جایکه مذکور داشته ایم [illegible]

(۴) ــــ سه مزاج ریمی ــــ در باب تحقیق و [illegible] را بر

بیانات تشبیر ترجیح داده میکنیم که (۱) از ابتدا در علة ریم

همیشه جمرة [illegible] عروق و غدد لنفاتیک باتهییج طرف بوده و تیز [illegible]

علامت

مدة [illegible] عروق طرف و غدد لنفاتیک که عبارت از تهییج [illegible] سفید باشد

زیاد تر شده مقدار [illegible] بیرون میگردد (۲) کاه تو به موضع متورم در ریه

[illegible] در ریه اثر کرده [illegible] در سطح و خلیه غشاء [illegible]

[illegible] سابقه در ریه [illegible] در [illegible] متجمد شده [illegible]

[illegible] متجمد [illegible] نامیده اند [illegible]

[illegible] که [illegible] در ریه [illegible] بزرگی را [illegible] شده [illegible]

در ریه ظاهر که پس دانه دانه در ریم مشتبه گشته اند اثر قوه [illegible]

قطعه قطعه گشته با خون داخل جوف راست قلب شده از آنجا بریه رفته

قطعات صغار [illegible] شعبه گذشته [illegible] بزرگتر در شعبه در ریه متوقف

و موجب دمامیل اشتعالی در جرم ریه گشته قطعات صغار جنین بجوف چپ

قلب رسیده و داخل [illegible] شریانی شده [illegible]

حاصل [illegible] که [illegible] عناصر [illegible] دمامیل اشتعالی [illegible]

در بعضی [illegible] بزرگی [illegible] در [illegible]

[illegible] راه [illegible] موضع را [illegible] موجب [illegible]

[illegible] ریه [illegible] میگردد [illegible] اشتعالی [illegible]

علاج ——— (۱) اهتمام در حالت جرحه از منع حبس و فساد ریم
و شستن جرحه با آبهای ضد تعفن (۲) مواظبه حالت عمومی و تغذیه نیکو که کمک
که جسم جاذبه پرورده جذب مواد عفونیه آسان نشود خوردن سولفات کنین
از ۵ اکرم تا ۱ اکرم و در روز و عرق اکونیت ۵ تا ۱۰ اکرم

دمامیل

دمل عبارت از اجتماع ریم است در جوفی التهابی

تقسیم دمل بر چهار قسم است (۱) دمل گرم یا فلغمونیائی (۲)
دمل بارد (۳) دمل کثیر سیونی (۴) دمامیل اشتغالی

دمل فلغمونیائی

این نوع از دمل هم سکنات بحوره سرعت طی که با التهابات ورمی حاده
همراه بوده غالبا نتیجه فلغمونی میباشد

تشریح مرضی ——— سابقا طریقه انعقاد ریم مذکور شده در اینجا
میگوئیم چونکه ریم در موضعی از بدن جاری گشته عمل مرضی در تمام انسوج بدیه
خاصه نسج شحمی واده حتی که نسج شحمی موضع را از آنکه از استداد
نسج به سایر انسوج بدن رسیده در نسج لیفی متوقف شده از ملتهبات ورقه

خارج

خارج صفاق موجب ورم اجزاء مجاور گشته غشاء کاذبی در سطح داخلی
ایمن ورقه حاصل نموده در صورت شدت رفتار در میان دو ورقه صفاق تراکم
کرده بدین واسطه دمل زیر بغل موجب ذات الجنب شده یا غشاء [illegible] سطح داخلی
این ورقه پوشیده گشته [illegible] التصاق خارج حاصل نماید پس ریم از جوف
ورقه گذشته از این راه است که ریم دمامیل بارده صدری از غشاء و سنز گذشته
در نسج ریه و شعب قصبه داخل شده از راه دهان خارج میگردد و ریم دمل
کبد از چندین طبقات ملتصق مانند صفاق کبدی و صفاق دیافراگم
و صفاق صدری گذشته بطریق نفث خارج میشود و نیز شنیده که ریم دمل
حادی [illegible] ورقه غشاء و سنز را سوراخ نماید [illegible] که از تجمع ریم
میگذرند غالبا تغییر نیافته ولی عصب و عضلات در [illegible]
جنس دمل را نفث و معاینه نماید ریم جذب شده و الا بخارج راه میکند
التیام مجمع ریم بدو صورت است یکی التصاق جدار غشاء محیط ریم بیکدیگر
و دیگری انباشته شدن جوف وی از نورستههای لحمانی
علامات ——— نشانهای عمده دمل فلغمونی که مخصوص همه
دمامیل نیز جلدی ظاهرانه (۱) تهیج است که در حسب مقام و حجم

و حجم مجموع ریم مختلف عموماً درد دمل بزرگ عریض و هرچه دمل محدودتر
باشد تهیج نموده تر است (۲) حمرتی با اختلاف شده که لااقل ابتدا
سفید و بر بسبب تشکل ریم و میل بخروج نفش نام میگردد (۳)
حرارهٔ جلد و اغشیهٔ موضع که از دست زدن معلوم میشود (۴) حس
تموج که علامت صحیح دمل ظاهر است در دمامیل کوچک اما نهادن
انگشت در نقطهٔ ماله و معلوم نمودن زیر حس تموج است ولی
در مجموع عریض انگشتی از دست چپ بطرح از دمل نهاده و با انگشت
دست راست اندک فشاری بطرف مقابل داده در زیر انگشت دست چپ
که کمال دقت در تجربه نموده دارند حس حرکتی مانند که انگشت را بطرف
بالا رانده و حالتی از جا بجا شدن جسم مایعی است مفهوم شده در اکثر
نقطهٔ متموج یکدایرهٔ سطحی که موضع غشای محیط بر ریم باشد محسوس است

دمل زیر محافظ — عموماً تومر محدودی تشکل میدهد هرچند که در
دمامیل حاد جمک مشاهده شده حمرتش مانند دمل جلدی و حرارت
غالباً کوچک است و در حس عمق حس اما نهادن انگشت بر نقطهٔ ای
کافی در [illegible] اند که بر نقطه دمل فشرده و حرکتی دهند

جا بجا شدن مایع محسوس و بعد از تموج در جهت معکوس شد و حس
عمق مختلف و تا ریم بخارج راه نیابد جلد برنگ و حرارت طبیعی باقی بوده و در بعضی
جزئی کم رنگ است ورم موضع منتشر و غالباً درست محدود نبوده محتاج تر از آن
امتحان و جهنی درد در موضع تغییر رنگ شده میتوان حدس بدل زد

(۵) درد تمام مختلف بجهت ازاله عصب در موضع وقوع دمل

علامات عمومی دمامیل طبق [illegible] همان علامات کلیه ورم و امتلاء
معده و [illegible] دمل عمیق [illegible] علامات عامهٔ مزاج

رفتار — رفتار این قسم دمامیل سریع و بر نسبت نمو
کرده دمل جلد نازک شده از خروج سنده چنانچه دمل عمیق باشد علامات بسبب
مدار [illegible] زیاد بوده باشد که ریم در نسج مجاور راه گشته [illegible] که
در دیگر ان ریم بمیان عضلات عصبی [illegible] شده ازان [illegible] ازیکدیگر
جدا میسازد

انتهای — دمامیل غالباً منتهی بانفجار گشته هرچه سطحی تر باشد زودتر
از جلد باز شده دمل عمیق اگرچه مایل بانفجار باشد محض [illegible] ریم از [illegible]
مشکل است

تشخیص ــــ دمل کم عمق گاهی با بثور ورمی زیر جلدی مانند
دانه و بیاض و خراج و بلغمونی مشتبه شده ولی در این سه مرض اخیر علامات
موجبه دمل وجود ندارند دمل عمقی با امراض مرجع [illegible] مانند ورم
ورید عمقی و ورم عروق لمفاتیک و ادنیت و ورم ضریع شبیه بوده لاکن ورم
ورید باختصاص علامات مزمنی در ساقه ورید و ادنیت و ورم عروق لمفاتیک
بکشیدگی و درد امتداد این عروق و بعد غدد لمفاتیک [illegible]
و ورم ضریع به بطوء رفتار و درد بیشتر با کوفت امتیاز می یابد.
علاج ــــ (۱) تدبیری که از ابتدا از برای منع دفع آن مؤثر است
که اسباب سقط رفتار دمل [illegible] است (۲) چنین رسم شود
که در یکی راه خروجی برای گشوده شود از زدن نشتر و [illegible] که هنوز
حس ترح در آن نشده باشد نشده باشد (۳) پس از نشتر
احتراز از مسدود شدن راه خروج ریم از قدیم با گذاشتن فتیله
با اقسام مختلف مستعمل چند سالی است که لوله کائوتچوک
بعوض فتیله معمول گشته و حتی در بطون [illegible] و لوله مذکور متعذر است
در بعد از خروج ریم پس از زدن نشتر و [illegible] دمل [illegible] با [illegible]

(۱) [illegible]

میتوانیم

میتوانیم و امروز این طریقه را در غالب مواضع مستعمل بر فتیله و لوله ترجیح
میدهیم (۵) در رفع تب [illegible] معده شربة [illegible] و مسهل [illegible]
از [illegible] و [illegible] و مسهلات [illegible] و همچنانکه از عصر [illegible]
با کمال معروف است احتراز از شراب

(۴) [illegible]
[illegible]

دمل بارد

پس از روز [illegible] یا [illegible] و ورم ضریع و ورم
غدد لمفاتیک یا کوفت جلدی غالباً در نسج تلولی دمل بارد بروز میکند
تشریح مرضی ــــ ریم دمل بارد [illegible] و کبود فام
که دارای [illegible] در [illegible] تغییر [illegible] متعفن [illegible]
علامات ــــ [illegible] آثار ورم ظاهری مقدمه نداشته
با طول مدت و قوف متوقع شده از آنجا که میل با التیام ندارد و [illegible]
وسیع و [illegible] ظهور میگردد ولی باشد که بعد [illegible] رفع شد و جلد
جسم بار دیگر خارج گشوده شده باشد که پس از چندین روز [illegible]
مستور گردد [illegible] علامات [illegible]
تشخیص ــــ دمل بارد (۱) [illegible] مشابهت دارد ولی این
[illegible] کرد

دیگر سلعه جدریست با نظام شکل … بوده جمعی در میان آن اشکال … که …
احساس یکدیگر … که بواسطه خطوط … از یکدیگر جدا اینه و چون قعرانی خطوط …
فشار بر رومهنه جدار … واقعه در میان قطعات محسوس است (۲)
از سرطان مجزی که ظاهر حس تمتع داده … القنیه سرطانی و … غدد
لمفاتیک موضع ممتاز (۳) با کیسه که کمال شباهت را دارد چون که
حروف کیسه … باشد حس تموج … درست … در موضع غدد لمفاتیک
یا اطراف مفاصل ظاهر میگردد چنانچه در … دیده باشد (۴)
دمل بارد سطحی با سلعه‌ها مشتبه شده ولی سلعه‌ها … تحقیق موضع …
از قبیل مانند سر و لب و … عارض شده حس تموج … و تحقیق …
اسباب ــــــ دمل بارد از اثر اسباب عمومی یا موضعی …
… عارض شده … یا مکرر در موضع عارض شده کاهی
جراحت سبب موجبه است
علاج ــــــ (۱) از ابتدا بر رفع مجمع ریم کوشیده (۲)
چیزی دمل … با چاقو … تا … داخل در مجمع
ریم نگردد یا سوراخ نموده … بطور … مانند …

داغ

در مجمع ریم داده باد … محرک و یا محرقات از قبیل … نقره و پتاس
محرق سطح جراحت را تغییر داده و جمیع محرقات موجب حصول ورم جزئی
در جدار دمل و سهولت التیام از شایسته اختصاص در بعضی … و لوله
در داخل … ترکیب … که از … تعفن … بهتر …
در این ایام دفعی … با … محرق مستعمل است … [illegible]
تمام … موجب … در مجمع ریم است و بقول
… دمل … بیشتر و در دمل بارد …
یا … سمت اختصاص دارند (۳) معالجه عمومی …
اسباب بقدر امکان

ناصور

ناصور عبارتست از مجرای غیر طبیعی که جوف طبیعی یا … را بسطح جلد …
راه داده سبب عبور مایع یا اجسام … گشته در اغلب نتیجه ورم …
همیشه عارض … باشکال مختلف است مانند (۱) ناصوریکه …
بجلد کشیده شده باشد مثل ناصور مقعد و ناصور … و ناصور …
و بولی (۲) ناصوریکه … پوشیده … راه …

مانند ناصور مثانه و رحم و روده مستقیم (۳) ناصوریکه از سطح سرزی
بجلد کشیده شده مانند ناصور صفاق صدری و سینوپات وغیره (۴)
ناصوریکه از جوف عارضی بجلد یا مخاط راه کند مانند معبر دمامیل و بخراج
که جراح در کیسه ها قرار میدهد

پستول روتی و شاربون

(بغاز سیاه زخم گرفته)
تعریف پستول روتی تکمه کوچکی است که از اثر و بروز سم شاربونی در اجزاء
عاریه از جلد ظاهر گشته ابتدا از سطح جلد برجسته و بزودی گسترده و موجب
علامات عمومی خطره میشود

اسباب ——— پستول روتی همیشه بواسطه از ملاقات حیوانات مبتلا
به شاربون یا بواسطه مگس و حشرات ملوثه بدان حیوان حاصل میگردد

علامات و رفتار ——— این علت در مدت رفتار خود سه هنگام مشخص
دارد (۱) هنگام کمون که مدت واسطه در میان زمان ملاقات
حیوان مبتلا و آشکار شدن تکمه مرض و غالباً از چند ساعت تا سه روز است
(۲) هنگام بروز تکمه که ابتدا لکه کوچک است شبیه بموضع گزیدگی
کیک و بزودی مبدل به یک پول کلفت رنگ که در نقطه شروع شکل نافچه شکل

مانند

مانند بثره ابتدائی آبله مایشه شده در زیر پنج تا شش ساعت یک پول صلب
و محاط از آن دوری سرخ گشته تمام این ها در ۲۴ تا ۳۶ ساعت انجام و در فردای
آن روز یا پول سیاه و مبدل به پوسیده که با غانغرایائی سطحی گشته در این
حال که ها له مزبور که شده و در حول مرکزی از میان پوسیده که محو شده در حول های
متعدد دو از قطره پوسیده جلدی ظاهر گشته دایره و در حول ها ترتیب میدهند
که بر نسبت مرکز که پوسیده که بزرگ میگردد پس در این موضع چهار دائره بمحیط مرکزیم
(۱) پوسیده که مرکزی (۲) دائره وزیکولها (۳) دائره
سخت و زرد رنگ ها (۴) دائره وردی شا ... هنگام بثره
بدین نظم از ۳ تا ۴ روز طول کشیده پس دائره وردی بیشتر رنگ گشته
غالباً بغانغرایا انجامیده در تمام سطح آن در مبتلا با دم نفخ شده و ورم
غدد و عروق لنفاویک از ابتدا با فارش موضع پس با سکیمی در دستیه ظاهر
میگردد (۳) هنگام مسمومیت عمومی در مدت چهار ربع روز از این
پستول روتی مرض منتصر است پس از بعید آثار عمومی خطره مانند سستی
و سنگینی سر و کهنجی و ضعف و سرعت و ضعف نبض ظاهر میگردد میگوئیم که چون
هنگام معارض با جذب سم و بروز در و حمله ش در سیاله ها رایاست

در این حالت دهان خشک و نفس بدبو و قی و فواق و اسهال ظهور بهم رسیده بعد
از ۳ تا ۵ روز مرگ مانع شده علامات میگردد

دستور —— پستول رد ترین گاهی بخودی خود شفا پذیرفته ولی غالباً خاصه
چنانچه ابتدا بطبیب نیاید مریض رسیده تا اگر نه بهلاکت میکشاند

تشخیص —— مناط تشخیص پستول رد ترین علاوه بر علامات دیده شده ماخوذ
از سرعت رفتار آن است یعنی که این سرعت در رفتار امراضی که از ابتداء
بدان مرض مشتبه شده اند کم نیست (دمل جلدی بشکل فال و اکنه و روپیا و
اکتیما) و نیز در پستول رد ترین مرکز ریم جای نیلی سیاه نشانه اختلاف میان
که فقدان ریم و سرخی خونی و درد نکردن جهت و وجه ثالثه دریکوید باشند
مانع اشتباه این علت است

تشریح مرضی —— ضخامت مستعد از ۱ تا ۳ میلیمتر از ابتدا بازه
بین جسم کدرین که گاهی عروق و مو و شعب اعصاب در آن عبور داشته
بالکل و بعض فاسد شده و کلر بدو سرعت و باکتریدی نمودار و در رد سوخته
رطوبه سرخ رنگ و غیر متقابل اپی تلیم که مشبکه و ذی کیل آنرا تشکیل میدهند
دو ریزش ریم سلول دیخ وزیر لایه خودشان با ادم موضع مشاهده شده

خون

خون سیاه و غبار آلود و سیال تر بوده بر خون عفونی یافته اگر درگز و
و غدد لنفاوی بهم میرسد که دلیل بر میل آنها باجتماع با یکدیگر است
یا ترشح سرخ رنگ در ریه و پلور و شعب قصبیه و غلاف قلب و مجاری
بطن و علامات کبد و کلیه دیده میشود

پیشرفت و علاج —— چنانچه پستول رد ترین در کمال خطرناک است از ابتداء
حالت را فوراً معلوم نموده بر بنیان بطرز ذیل علاج کرده شده (۱)
از ابتدا با چاقو موضع مانعرا باز شده را چند شکاف داده جلدی جاری
نموده با این تا شه رفع کرده بر ذوق نسبیل الکلی بسته چنانچه فردا از روز
از ادم لکه میدهد و کم الغوی تخفیف نکرده باشد تکرار عمل کنند در صورت
لزوم تا چهار یا پنج روز همین طریقه را معمول نمایند اگر در حین عمل جزء
سالم را نسوزانند بهتر است که جزئی از موضع پوسیده ناسوخته بمانند
(۲) یا در شکاف تا بعاقع صلیبی موضع داده جلد معلول را از چهار
طرف برداشته پس از آنکه خون جراحت را با یک پارچه کم سوبلیمه نم کرد
پوشانیده پس از ۲۴ ساعت کثرت رنج مریض و لیبل برانجوقه
و تب علامت اتمام عمل حاصل و بشکل جنگی و دائره و دریکوید حاصل

رطوبته سرزر بیست که چنین حاصل شده ایسه بایه تکرار عمل ایجود

ادم شاربونی ——— اینی علة مخصوص حیواندر که اعراضی

هر برتزیکی کرفته لی رنك و باکمر درد بوده لیر اوچ یا ایکی روز [illegible]

پوسیده و تمام علامات پستول بدر ظاهر کرونه

شاربون زهری ——— تومر سیت غانغرایائی که بر دوش علامات

عمومی متقدمه دشته یه جهة ظاهر یا بواسطه دخل و بر درس تعفن در مجاری

تعدیه و تنفس حاصل شده چیقان مرزایه که ایسه تومر نتیجه عفونیه عمومیه بدن

غانغرایا

تعریف ——— موت موضعی لنایه اجزاء بدن که حرکة غذائیه و بروز

دهرف حرکات حیوانی [illegible] ایسه بغانغرایا جزء مرده پوسیده

غانغرایائی و غانغرایا [illegible] بکرزد و غانغرایا [illegible] بنیکر بغیر [illegible]

حقیقه و سبب مرض ——— هیچ [illegible] هر یک از اجزاء بدنی مقرون

بسته شرطهاست (۱) خونی بقدر کفایه (۲) سلامتی

موضع (۳) بقای ترکیب طبیعی جزئی به نتیجه موت عضو [illegible] سبب

تواند بود

(۱) غانغرایای حاصل از بستن خون ——— طریقه توقف خون در

حصول غانغرایا در هر یک از شریان و ورید و عروق شعریه و قلب مختلفست

چنانکه (۱) غانغرایای [illegible] که هم غانغرایای خشک و [illegible]

در [illegible] حاصل شده که بعد از بستن شریان موضع بواسطه [illegible]

[illegible] قرار نیافته (۲) [illegible] در ساقه وریدیه [illegible]

[illegible] منع که موجب استسقا ماندن چنین در موضع

ازدیاد کردد غانغرایای رطب حاصل شود (۳) در بستن مجاری عروق

شعریه [illegible] حادثه [illegible] جدا شدن غشیه غذائیه [illegible]

[illegible] جدا شدن [illegible] غانغرایا حاصل شود (۴) قلب [illegible]

[illegible] موجب غانغرایات خاصه [illegible]

[illegible]

(۲) غانغرایای [illegible] ——— [illegible] که [illegible]

[illegible] غانغرایا [illegible] مانند کوبیده [illegible] شده [illegible]

کوبیده [illegible] یا محرقات [illegible] دخول [illegible]

یا مواد [illegible]

(۳) قانقرایای حاصل از تغیر ترکیب خون — خون در ترکیب طبیعی

خون بسبب از قبیل قند زیاد شدن و دود خناق؟ حاصل از غم؟ نباتات

فاسده از قبیل ... و بسبب ... معیوب و جذب مواد عفنه و دیر دیر

از شکم ... و دیر دیر ... و رتبه ... متعفن شده و تغییر

تغییر یابد تمام ... بدنی مشرف بقانقرایا و موت گردد و هم

بعضی از این سبب هر دو قانقرایای ... قانقرایای ... سبب که ...

قانقرایا بعضی حقیقت است

تشریح مرضی و علامات — حصۀ عضوی با موضعی از عضو مرده

قوه اتصالی نسج تمام شده و بعضی عضو مخصوص گرفته عناصر تشریحی

در راه ... و در ... حصه از تجربه کل و بعد زمان و طول مدت

ضعیده پارچه های ... (...) و ... فقرات

از ... و ... و ... و استاره ها و کلسترین

و املاح ... و ... بصورت هم ... و زده ... فرق ... ستون

در جمیع ... سوخته و ... که رنگ بعضی قانقرایا ...

ظاهر بوده در اطراف ... قانقرایا بعد از تحریک موضعی ظاهر

حتی چنانکه بعد از حمره و ... و درد ... موضع ... کبود تمام

و ... خون ظاهر شده علامات عمومی منسوب بموضع وسعت

سطح قانقرایا است چنانکه در قانقرایای ... ذکر میکنیم؟ ... شرح

خواهم کرد

اشیاء — در قانقرایای جدید ... علامات قانقرایا

خط تفرقه در میان موضع مرده و نسوج زنده می ... دیده

ایجاد خط ... شده ... عاقبه قانقرایائی تدریج ... کشته ...

میان ... بریده یا منفصل را ... میکند و در صورت ... بریده

جدا نشده بعضی صورت ... تا ... بوده ... در هر حال عضو

عضو مرده ... قانقرایا ... در ... عضو لازم در حال

زنده ... یا جریان زیم ... سمی ... اکتسا ...

اقسام قانقرایا

(۱) قسمی قانقرایا بسبب منع ورود خون شریانی بهر سده ... نتیجه ...

شریان ... باشد از ابتداء حرارت موضع زیاد نشده و بعد ...

ظاهر گرده رنگ و حسن چند نقطه از جلد بدنی تمام شده مقدار ...

هر وقت رسد در غانغرایای رطب حاصل از آنمیا چون در بالای موضع

آمبولیسم تا حد انشعاب شریان حصر ده جزئی از شریان که در زیر

آمبولیسم واقع است خالی مانده غانغرایای رطب حاصل از اثر تم شریانی

در مردان شایع تر از زنان بوده شریان بلوله یا جای تبدیل یافته

ملکی ن خصوص این نوع غانغرایا انگشتان پا مسدود شدن شریان ابتدائیه

بر حس حرکه موجعه و عضلات و درد ناخوش اختیار کرده هر طرف

مبتلا بتدریج بی رنگ یا سرخی بنفشی صورت گشته اگر منع آن

رفع شده هر باره هر آن موضع جریان یابد بتدریج اعمال زندگانی

موضع مراجعه کرده و گرنه رنگ طرف معلول از ابتداء کلکه

و بعد به تمام تر بی شده سرد و بی حرکه مانده حس لمس از کار

رفته اعمال زندگانی اجراء نیافته حرارت موضع فانی چراغ

زندگانی خاموش

علاج ——— (۱) نظم اعمال قلبیه (۲) تغذیه مقوّی و استعمال

(۳) انبلاع قلبانی و معالجه ورم شریان که عامل منع علت است به جهت

موضع (۴) سعی در گرمکی دور با لیدن مرهم ناپلیونی بلادونی

و مرهم کوکیجی و آبدیدک زیر جلد از املاح و ترویاس و مرفین

(۵) احتراز از موضع پوسیده تحت دکانک بخصوص کذا شعشعه

تا هنگام سقوط

(۲) غانغرایای رسیده و پیری که از بستن یکی از اطراف حاصل شود

چنین یکی از اطراف مثل پای زاد انسان را به بند محکم ببندی رسیده

شده و یکی از اثر شریانی را منع چندانی عمر نشده از ابتداء اعمال

دو میر در موضع ظاهر شده بتدریج رنگش بنفش و سیاه گشته و در آخر

سرد و از زندگی عاری گردیده و صورت رطب غانغرایا ظاهر گردد

علاج ——— گشودن ظرف بسته و شرط عمیق در موضع متعدد

از لازم دو ادبانی علاج کلیه غانغرایا

(۳) غانغرایای حاصل از نسته نغریه که از فرط ورم و علت معروف

با عشاق موضع حاصل شده و موسیو رینو غانغرایای قرینه اطراف

از جمله میشمارد این مصنف در تز افتی رهف منبولیه که جمیع شعریه

شریانی عناصر تشنج میرسد تشنج حاصله از اعصاب محرک اوعیه در شعریه

شرائین بیشتر حاصل گردیده که از تشنج مزمن در عروق شعریه موضع موقوف

شده بغانغرایا انجامیده و انحلالات از قرینه فقدان اعصاب محرک
و حسیه در طرف قرینه حکم میداده یعنی که چنین باید مبتلا بغانغرایا
گشته باشد از وضع انشعاب اعصاب محرک عروقیه بروز غانغرایا
در پای دیگر ثابت میگشت ولی در مسئله تشنج عضلانی چنان بداهت گردد
اسباب شدید شعریه شریانی گشته و حصول غانغرایا میگردد شکی
نیست اما طریقه حصول غانغرایا به موجب قرینه غلبه مصنفین قبول
نکرده اند

تشخیص ——— رنگ سرخ تشنج و درد شدید موضع غانغرایا و قرینه بودن آن
و بطور بروز با تب ابتدای مرض لزوم دسترسا بهم که و سایر صور غانغرایا
جدا ساخته در این صورت غالبا در زنان عصبانی مزاج قریب
بسن ۲۵ سالگی ظاهر میگردد و معاینه خصوصی نشان لازم

(۴) غانغرایا ی حاصل از علت تشنج که مشتمل بر غانغرایا ی حاصله از
کوبیدگی و محرقات و آتش و سرما

علاج ——— جای کوبیده گی عمیق در یک از اطراف حاصل شده باید
به بریدن طرف مبادرت نمود از محرق را بشستن با جلیبات و

محرق را با اسید ضعیف رفع نموده در سوختگی و سرما بهم که بعد آنچه در باب
انها مذکور در شهر ایم رفتار نمایند

(۵) غانغرایا ی حاصل از تغییر خون چنانکه در اسقربوط و در مشیمه و
از دو حمل دیگر و سر مخصوص در خون تغییر حاصل شده و بغانغرایا میانجامد
چنانکه در باب امنی ایم مرض مذکور است و به همین قسم است تغییری که از خوردن
سکر و بعضی میوه و جوهرات تغییر مزرقه در بدن حاصل میگردد چنانکه
بعد از خوردن سکل عقد الاسیمی مستر مخصوص با و انقلاب بعد وضع و
از حالات عارض شده منقدمات با هم بوده اسهال
بوده بر جستن تجربه که و حرارت معلوم با احساس علامت تحمل نموده
که به بر جهت موضع آنجا غالبا باشد و تعدد طرف مستولی
بوده تیجه و بحرکت منتهی شده علامات عمومی از اعراض
عصبانی از قبیل حمله ای تشنج دهان و غیر آن

علاج ——— از بهید امنع خوردن سکر خوردن مقویات
و باقی تدبیر غانغرایا ی شریانی

(۲) قروحات

قرحه زوال جزئی است از غشیه مخاطیه که پس از تشکیل عفونت خصیصه
مخصوص بمرور یا بغتة در سطح و عمق پیشرفت داده موجب زوال ملکولهای نسجیه
و دفع اجزاء آلیه موضع مجروح میگردد

تقسیم — قرحه بر پنج قسم است (۱) قرحه ساده
(۲) قرحه جاعرس (۳) قرحه خنازیری (۴) قرحه آتشکی
(۵) قرحه سرطانی چهار قسم اخیر چون از اثر مزاج حاصل شده
و علامت مخصوص بخود مراح اجمع را دارند و در باب آتشک و خنازیر
و اسکربوت و سرطان مذکور گشته در اینجا بهمان ذکر قرحه ساده
اکتفا میکنیم

قرحه ساده

قرحه ساده عرض و نتیجه بوده فراموش نموده غالباً در سطح جلد واقع میشود بر حسب
علامات حاصله از قعر و کنار قرحه و بملاحظه علامات حاصله در اطراف
مجاورش چند قسم در آن قرار داده اند
(۱) قرحه عمومی یا ورمی
در این قسم تمام قرحه های ساده عبرت ایه داخل اند

علامات

علامات عمومی — قرحه رفتاری بطئی داشته علامتهای عمومیه موضعیه
سطحش یا سطح مزبور چرک ریم نشسته و حوالیش با جرحه بهمان میل نشاط
و کمی قوه زندگانی در نسوج مجاور که پهنای حول اند نهایت شده
ریم کمی در تمام حالات از آن سیلان داشته بندرت قرحه پر ریم دیده شده
و موجب علامات عمومی خطرناک گردیده باشد قرحه در تمام اجزاء بدن
ظاهر تواند شد ولی مخصوصاً ساق مبتلا میسازد غالباً بیوجع و بی
لذت حرکت جزئی درد شده ظاهر میشود التیامش باشکال و عدم
التیامش بهم خورده باشد که عمر مریض در شاهره زخم با تمام رسد

(۲) قرحه دوالی

زخم وریدی ابتدا در منظر و مکان مخصوص داشته همیشه در اشخاص مبتلا بدوالی
غالباً در نیمه پائین ساق و در ثلث تحتانی آن بروز کرده نتیجه خراش یا کوبیده
جلد بوده یا از ترکیدن دوره مبتلا بدوالی یا از ورم وریدی و یا بعد
اکزمائی که غالباً در طرف مبتلا بدوالی بروز میکند ظاهر شده اند
حوالی قرحه که با دوالی همراه اند مانع التیامش بوده سطح قرحه های دوالی با
قرحه ساده اختلافی که دارد همان تغییر کنارها و پهنائی جریان حرکت

عمودی بودن وضع بدن مانند زیاد ایستادن وراه رفتن وجوب
لوروه که ابلی کرده در اطراف قرحه که ابلید از قرحه ساده
ممتاز میباشد

مرکبات —— در مدت رفتار قرحه ساده ذکر شد اما
مرکبات چند ظاهر میگردد که عمده انها ورم و اسفنجی و عظیم شدن
جراحه وورم اطراف وضریع ورخاوت وسستی اجزاء لینه موضع
واکالتیث است

(۱) ورم در صورت زیادتی درد وتبعیت عفونت کنار قرحه ونقصان
ترشح ریم روی میدهد

(۲) اسفنجی شدن قرحه که ان زیاد شدن نورسته لحمی است

(۳) عظیم شدن با قروح کهنه مرکب شده وعبارت از صلابت
یافتن وعدو کنار قرحه است

(۴) جرم اطراف وضریع که غالباً در قروحات عظیم شده است دیده
در زیر موضع قرحه عموماً بروز [illegible] عظیم شدن قرحه ظاهر میشود

(۵) سستی ورخاوت اجزاء قرحه که شکسته میشد [illegible]

شدن نورسته تار لحمی باشد و خفت یا یع تمر شحه وحالت توقف رفتار قرحه
قرحا الکالت که عبارت است از زوال [illegible] که ما
بر سطح آن افزوده ریم کنده به سیلان یا به درد [illegible] قرحه موسوم گشته
وبا غانغرا ایست

در استعمال [illegible] لطافت [illegible] قرحه پدید آمده [illegible] تطلاء [illegible]
جلدی وجود شدن [illegible] و زیادتی [illegible] دیده میشود

علاج —— (۱) لازم ترین تدبیر [illegible] که ماندن مریض است در
رختخواب در تمام مدت معالجه قرحه ساق وبلند داشتن ساق [illegible]

(۲) لبساق با مشمع یا جلیون وتولدین یا فشار [illegible] مشمع در هر سه
یا چهار روز بر حسب کثرت وقلت ریم (۳) پیوند کردن بشره
بدین قسم که با نوک نشتر چند قطعه بشره از سایر مواضع بدن مریض [illegible]
[illegible] که هر پارچه بشره از یک تا ۲ میلیمتر باشد پس بروی قرحه
گسترانیده روی آن را با مشمع ویا جلیون [illegible]
قروح [illegible] بسته [illegible] وشروع [illegible]
عمل التیام قرحه با تمام شد ناچار باید مریض [illegible]

پوشانیده تا در اثر جریان آب شده مانع در بیرون التیام کرده

موسیو پاپاس قرحه را از آهیشه با محلول مسوکلریدی شو لیته و کرد لیابر

دیده است و با اینطریقه در رفع قروحات ایشان شایسته خصاص

در قروحات سوء مزاجی اثر دیابتی مضر داده لذا نیکی غیر تشخیص

در میان قروح ساده و ما الی و قروحات سوء مزاجی حاصل شود

ترکیبات غالبا معتنی تغییر در طریقه معالجه قرحه میشنند حالتیکه للرفع ورم

و صفحه ملتهبه وارد و انمر و کرم و شتی مرهم به تجویز و ارسال نمود با اطراف

قرحه و در رفع متعفن بودن قرحه قشار و مالیدن قلم نیترات نقره تا منبع به

هر دفعه که تولد بدبار میکنند و جهل نوزستار کمانی رخو و بی موضع تا شده

ششی قرحه آب سرد یا شیره عیمو ریمو و مالیدن نیترات نقره و کلیبریت

و مرهم میوه سائله و شراب معطر و فشار و دو بربع غانقرانابر کیا رجع

عمول کلرور ملله و سیموق پوشانکه خصص کرد لیه

پلیکون

(۳) تومر

تعریف —— تومر جرم مجسم است که از نسج تازه و صورت بسته

(نئو اپلاسم) مایل به بقاء و یار زیادی بوده بدین قسم از اینکه

نئو اپلاسم

نه اپلاسم در مراتب اولیه

تقسیم —— نسجی که تشکیل تومر میدهد حجله از جمله نسوج جنینی و یا نسوج

بشمار است به موسطه تومر و حظل نسجی در خارج آن بوده

(۱) یا تومر بطی الرفتار است که از کنندان لسقتا انجامید و عود

نه نمایند و بطی رجعت موسوم است مانند سلعه نسجی و لیفی (۲) یا تومر

سریع الرفتار و قابل تکثر است یعنی حوالی کنند تا اره میرود یه که بعدرا است

موجب جذب ریم و رحول و غالبا بعد در چنبه ظاهر میشود مانند

تومر جنینی (۳) تومر سریع الرفتار و موجب جذب ریم که

پس از کندن یکبار دیگر برگشته و بعد و لنفاتیک مجاور و سایر الآلات

سرایت میکند مانند سرطان لیفی (۴) تومر سریع الرفتار با جذب

ریم و قابلیت تکثر و موجب تشکیل تومرهای ثانوی در اجزاء مملکه

بدنیه گردد مانند سرطان مخی

اصل و سبب —— اغلب تومرها بدون سبب ظاهری عارض شده

و یا پس از ضربه جرحه با استعداد ارثیه عمومی یا بدون آن عارض شده

ورنوی خیال کرده است که تمام نئو اپلاسم ها از اثر علت معضلات

تومرها

بنظر نرسد

علامات —— تومر بصورت جرمی با شکل و قوام مختلف ظاهر شده پس از چندی متوقف مانده یا با درنگ بسیار رفتار کرده و یا تمام سکنات (?) خود را بعرت (?) بجوده در جوانان در مدت قلیل نمو تومر سریع تر و بعض از تومرها محض [illegible] و ذات ماده تومر موجب علت کانکلیونی (?) تأثیر بوده در جریان سطح مبتلاء و شتی (?) علت عموم بدن معلول داشته از تمام نسوج بدن غیر و غیره (?) بعرض [illegible] (بردگا) باشد که تومر پس از سحتی (?) [illegible] کشته سوء القنیه حقیقی ظاهر سازد

علاج —— علاج تومرها رجینه جدا کردن از جلد و [illegible] تومر کوفتری و سیالی تابع معالجه عمومی است و در تومرهای سرطانی [illegible] مانده ولی در تسکین درد [illegible] مریض [illegible]

(۱) چون تومر هنوز منتقرح نشده باشد تومر را با شمع شوکران پوشانیده هر صبح و عصر یک حب شوکران (عصاره الکل [illegible] ۲ گرم [illegible]) بخورانند

[illegible]

(۲) چون تومر منتقرح شده باشد هر روز صبح سطح قرحه را با یک قرص خمیر (?) آغشته به مطبوخ برگ شوکران (برگ شوکران ۱۵ گرم در [illegible] آب جوشانیده باشند) بپوشانند هر صبح و عصر حبی از عصاره تاراک زاکوم (عصاره تاراک زاکم ۲ گرم عصاره تنباکو ۲ گرم ۵۰ حب نمایند) بهر تهیه چون ابتدای بروز علت باشد تومر را بکشند ولی چون سوء القنیه سرطانی ظاهر شده تومرها در عدد لنفاتیک مجاور حاصل گردد کندن تومر منتج مشقة مریض گردیده ولی بعض از جراحان بزرگ تمام تومر و کانکلیونهای آن را برداشته اند در تحقیق اینکه سرطان از عود ناگزیر است و کندن تومر را فائده نخواهد بود دکتر [illegible] تحقیق مخصوص [illegible] که تومر سرطانی چون منبع علت عمومی است اگر بکندن تومر مبادرت [illegible] زندگانی مریض [illegible] و جذب [illegible] تحقیق خواهد افتاد و نیز دیده شده است که از کندن کامل [illegible] تومر [illegible] بطول انجامیده و بعض از مریض را شفا بخشیده است

۵

(۳) در بیان هر یک از تومرها مخصوصاً

(۱) کیسه

تعریف ـــــ کیسه عبارت از تومر سطحی یا عمقی است که بر جدار لمبه ساخته شده

از جسم مایع یا محتوی در کیسه غشائی یا پوست خارجی

تقسیم ـــــ کیسه بر چهار گونه است (۱) کیسه جدار طبیعی

یعنی که جدار کیسه و مایع محتوی جدار با هم حاصل شده باشند (۲)

با جدار اتفاقی مانند جسم خارجی که داخل نسوج بدن گشته و در اطراف آن

کیسه از غشاء کاذب بهم رسیده باشد چنانکه در کیسه‌های خونی مشاهده می‌شود

کیسه با جدار طبیعی ـــــ (۱) جدار تومر در بسیاری از این

نوع کیسه از غدد و مجاری غده در صورت بسته بودن مانند کیسه تخم دان

و کیسه دسومت و کیسه‌های مخاطی (۲) بعضی از کیسه‌ها که جدار

طبیعی ندارند مجدداً غشاء سرزی که از آلات جدار جدا می‌سازند

ساخته شده مثل کیسه سینوویالی و هیگرما (۳) بعضی از جدار طبیعی کیسه

از غشای عروقی به صورت ... می‌شوند چنانکه در بعضی کیسه‌های خصیه

و کیسه‌های ... مشاهده می‌شود (۴) قسم دیگر از کیسه با جدار

طبیعی معروف بکیسه دندانی است که جدار آن از غشاء و ... کل

دندانی به صورت ... به طور خود را ترشح کرده است

کیسه با جدار

کیسه با جدار اتفاقی ـــــ این نوع کیسه بملاحظه مادهٔ محتویه منقسم به

چهار قسم است (۱) کیسه خونی (۲) کیسه مولودی و جنینی

(۳) کیسه کرمی (۴) کیسه محیط بر جسم خارج

(۱) کیسهٔ خونی

چون خون در یکی از نسوج بدن ریخته شود کیسه از غشاء کاذب بدان

احاطه می‌کند چنانکه در نزف الدم دماغی و کیسه پشت رحم و غالباً در مفاصل

نسوج مواضع مختلفه بدن دیده می‌شود که غشاء کاذب آن از فیبرین خون

یا انعقاد نسوج مجاور حاصل شده و در داخل خون منعقده در آمده پس خون

تغییر پذیرفته در بعضی مایع و سیاه رنگ و در بعضی بشکل پارچه‌های لیفی

منعقد بوده غالباً به دو جزء تقسیم می‌شود (۱) مایع و منعقد در یکی

دیگری مایع و حاصل از رطوبت سرز که بر کاپ احاطه کرده در بعضی کیسه‌ها

رطوبت سرز جذب شده و از خون منعقده بجز جزء سخت لیفی قرمز رنگ باقی

نمی‌ماند

۲ کیسه‌های جنینی و مولودی

کیسه جنینی که هم کیسه شعری و جلدی نامیده اند بر دو قسم است (۱)

کیسه که در تجدان زن و آلات جماع‌وریش دیده میشود (دیگری)
کیسه مولودی که در مرد در جوف شکم و بیضه و سایر آلات دیده
میشود عموماً در زنان شایعتر و در دختران اکثره بسیار دیده‌اند.

تشریح مرضی —— این کیسه جدارش غلیظ لیفی شبیه بپوست که کیسه اش
ماده‌ای محتوی بدان از مو و زوائد جلدی و دندان و پارچه‌های استخوان
و قطعات دیگر و غیره است چنانکه در کیسه جلدی مولودی ذکر شده

اسباب —— سبب این کیسه مختلف است چنانکه در کیسه ذکر شد
دستگیر زن بواسطه حمل خارج از رحم و در کیسه مولودی بیضه و کردن دیگر
و عجایب و سایر اعضاء مردان و دختران از اختلاط دو تخم در رحم
مادر است که یکی از آن دو نمو ناقص نموده و دیگری نمو کامل شده و مبدل
بکیسه گردیده شبیه میشود پس کیسه مولودی جنینی تو ام است که یکی
جنین نمو کرده و مبدل بکیسه شده

(۳) کیسه کرمی

کرمهای حبابی شکل در جوف بعضی کیسه‌ها در تمام بدن انسان ظاهر میکردند
و این کیسه کرم نسبت بزرگ بندرت و کیسه کرم حبابی بشیوع دیده میشود چنانکه

درکبد

در کبد و در استخوان آن و در ریه و سایر اعضاء بهم رسیده جدار این کیسه لیفی و نسج
ملحم و چسبیده در جوفش مقدار بسیاری حباب‌های مختلف الحجم برویهم فشرده
مقدار اند که رطوبت شفاف و یا کدر و خون آلود دیده شده حجم حباب‌ها از
سر نخود تا بقدر تخم مرغ و در هر کیسه مقدار بسیاری جمع شده هر یک از این
کرمها که کیسه میشوند با جدار نازک نیز از رنگ کدر و مملو از رطوبت که داخل
داخل آن در بعضی بوزنه‌ها جدا شده و در میان مایع شناور مانده
عموماً سطح داخل این کیسه از غشاء نازک که بهم مخصوص این کرم است پوشیده
و از این غشاء کرم معروف باشی تگک و لیه مکیه که عددش در هر خصای
مختلف و بندرت از ۱۵ یا ۲۰ دانه بیشتر حجم هر یک از این کرمها
بقدر دانه جو بوده و بعضی از آنها بواسطه و بناته است و تخم چسبیده و در جوف
از تبه و بنابراین در مایع شناور شده رطوبت جوف کیسه شفاف و بی
لزوجت و بدون البومین است خاصه جنینی که زنده باشد و حرکت باندازه
مشاهده کنند در این رطوبت میتوان جدا شده از کرم دیده میشود.

(۴) کیسه‌های حاصله در اطراف جسم خارج

معلوم شده است که چون جسم خارجی در نسج بدن داخل شود اگر ملتهب نشد

و این بهم پیوسته و تولید کیسه‌ها

موضع خارج نکرده از غشاء گلچهی یا غول لیفی جدا شده و بواسطه غشاء
از نسوج مجاور در جدا میماند چنانکه در کرکوله و ساچمه و سلعه تشکیل که وارد
نسوج بدنیه شده باشند مشاهده شده فی الحقیقه غشاء مانع از اذیت
جسم خارج بر نسوج بدن است

علامات کلینیکی ——— کیسه تو تریت کلینیکی تقریباً مختلف مجموع ساخت
و یا از زخم مخصوص که حال منعقد و بهم ملتصق شده تموج آن درست ظاهر
نشده آثار مرضی معلومی بجز فشار بر اعضاء مجاور در نداشته به وجود خشک یا بدل
ورم حقیقی [illegible] شده و یا از هم متلاشی گشته حول جسم باشد که این موجب
جذب سم و عوارض سپتی سمی میکرده

تشخیص ——— دو مسئله در تشخیص این کیسه باید حل نمود (۱)
شناختن کیسه (۲) تعیین مکان و مبدء آن چنانکه در شکافتن کیسه
شفافیت و تموج جلد را معتبر دانسته چون مشکل شد تره کار رد امتحان بکار
داشته در حل مسئله ثانی بتقسیم که در امراض مخصوص بهر یک از اعضاء مذکور
میباشیم معمول دارند

پیش بینی ——— در تمام و افراد کیسه ها مختلف و هر یک را که [illegible]

باشد

باشد در امراض مخصوصه تشریح خواهیم کرد

علاج ——— شکافتن کیسه منوط بانجام سه شرط است (۱) جذب
دلوان ماده محتویه در کیسه به لبنی و فشار (۲) انتشار کیسه یا سوراخ
کردن و آب در رگ محرک و محرق (۳) کندن کیسه با چاقو و وسایل
دیگر است

(۲) سلعه

تعریف ——— سلعه عبارت است از نمو غیر طبیعی و محدود نسج دهنیه
که از یک مخفف تا بحجم نیم کیلوگرم توانند رسید

تشریح مرضی ——— در سلعه جدید بهتر حاصل از اجتماع دسومته در سلولهای
بلاستیکی دیده میشود که قطعات مختلف تشکیل داده از انقطاعات با اتصال نسج
عمومی خلویه و عروق از یکدیگر جدا شده و در تشریح سلعه بچند صورت دیده میشود
(۱) سلعه خالص یا شحمی که مذکور شد (۲) سلعه مخلوط که نسج خلال
دسومتها از یکدیگر جدا کرده (۳) سلعه لیفیه که عناصر لیفی و التهابی
در آن زیاد است (۴) سلعه [illegible] که معلوم میشود بنمو غیر طبیعی عروق
که هر یک از این اقسام را حجم و صورت مختلف عادتاً کیسه دارد و محدود

وبندرت منتشر مکان سلعه درزیر ثولها زیر جلدی بهم رسد مثلاً در کف دست و پشت
دست پا و کف و درزیر ثولها زیر صفاق و عددش مختلف است

اسباب ـــ سلعه غالباً بسبب علومی مدشته در بعضی سوء مزاج
سلعه مشاهده شده چنانکه در دختر نوزده ساله پنج سلعه بزرگ و کوچک
دیده اند که وزن یکی از آنها ۴۹ لیبر

علامات ـــ سلعه مدور بی وجع و متحرک و شبیه و قطعه قطعه است
که چون در میان دست بگیرند گاهی احساس صوت خشخش شده نموش
عموماً بطئ و بندرت معتوم در رشیه

تشخیص ـــ سلعه چندی سخت شده با تومر لیفی و اسقیروس و سرطان
غضروفی شبیه چندی زمینش رزای شده با تومر لحمی و اقسام کیسه ای دمل دارد
مشتبه شده چون تدبیر از تشخیص این ماند برد کالو امتحان تشخیص را
آسان میرساند

پیشبینی ـــ عموماً جید

علاج ـــ کوبیدن زیر جلدی با اسباب مخصوص و دست سوزانیدن
باشاخه ای از کاست کالکوان و ... محرق و نیترات نقره و بستن با خیط
چیزهای آنقونلق

ابریشم

ابریشم و کتان یا مفتول فلزی و خورده کردن یا فشار مستمر و بعد از همه بهتر بریدن
و دور دن سلعه است با چاقو و بکار بستن و دیگر

(۳۳) تومر لیفی

تعریف ـــ تومر لیفی عبارت است از نمو غیر طبیعی
قطعه از نسج لیفی یا ثلولی ؞

شرح مرض ـــ تومر لیفی مدور و محدود با حجم و قوام مختلف مرکب است
از قطعات سخت که هر یک از پیچیده شدن الیاف مرکزی حاصل شده چون
میانش را ببرند زرد یا سفید و گاهی سرخ رنگ بوده با دوره بینی دسته ای
نسج لیفی متقاطع با یکدیگر و محتوی ثولهای بلا استحاله بوده جمیع ثولهایش متحمه
نورس و عقب افتاده باشند تومر لیفی و ساکن نشسته بعضی از خصفهی میکوید که
دراین تومرها تبدیلات دیده شده در هر صورت شرایط اسم دلیل از چنانکه
تومر لیفی محتوی بسیار از مولوسکوس و چون ماده رطوبة مخاطی مخلوط باشد تومر لیفی
مخاطی و چنانچه دانه هر سوهر و یا ماده بود باسم از آنها معروف است
اسباب ـــ چیزی معلوم نیست (مولوسکوم) غالباً در سن کهولت
عارض شده بعضی متوقف مانده و در جنس نسج مجاور را فرا گرفته از قطعه ای از ...

هم مشخص و علاج جداگانه دارند

علامات —— تومر لیفی با حجم و طول های مختلف غالباً مدور و قطعه

قطعه کامل و دنباله دار و بصورت پلیپ بوده جلد با آن [illegible]

و یا متعدد و متقرح شده می باشد که این تومر بواسطه فشار بر اجزاء مجاور

موجب درد شدید گردد

تشخیص —— تشخیص این تومر از شبیه نمودنش به سایر تومرها آسان

پیش بینی —— عموماً جید

علاج —— بهترین تدبیر کندن خورد کردن فشار زنجیر دور

لیفی و دنباله دار آن کافی است

(۴) تومر مخاطی

تعریف —— تومری است که از نسج مخاطی [illegible] تشکیل شده باشد مانند

پلیپ مخاطی جوف بینی

تشریح مرضی —— تومری است نرم که عروق بسیار دارد [illegible]

با [illegible] کننده باشند رطوبت [illegible] شبیه [illegible]

[illegible]

مخاطی از غشاهای [illegible] رنگ [illegible] مدور محتوی [illegible] اصیل مخاطی ([illegible])

صورت [illegible] معلوم نبوده شش صورت از این تومر دیده میشود (۱)

تومر مخاطی خالص با نسج مذکور (۲) تومر مخاطی با الیاف الاستیک

(۳) تومر مخاطی مسلول (۴) تومر عروقی که عروق در آن نمو

زیاد دارند (۵) تومر مخاطی کیسه (۶) تومر مخاطی غضروفی

مکان این تومر در نسج شحمی زیر جلدی و میان عضلات

اسباب —— تومر مخاطی مرض جوانان است

علامات —— در صورت [illegible] علامات [illegible] و تومر لیفی غضروفی

و چون نرم باشد علامات کیسه مشهود بوده بعضی از این تومرها دنباله دارند

چنانکه در پلیپ جوف بینی مشاهده میشود عموماً رفتار این تومر [illegible]

ترکیب [illegible] درم و [illegible] شدن دهانه ها

تشخیص —— از سلعه و کیسه ها و تومرهای [illegible] نرم با علامات مخصوصه

[illegible] از آنها ممتاز است

پیش بینی —— جید است ولی باشد که [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] خطر [illegible] عود [illegible]

علاج —— کندن تومر و رفع اتفاقات حاصله

(۵) تومر غضروفی

تعریف —— تومر غضروفی عبارتست از حصول اتفاقی غضروفی که در یکی از مواضع بدن

شرح مرضی —— نسج این تومر غضروفی است یعنی که عناصر غضروف با یکدیگر مجتمع شده پارچه دار از حلقات و در میان آنها نسج ملتحمه و عروق فاصله شده حاصل نموده در بعضی هر یک از حلقات با یکدیگر مختلف بوده باشد و تومر مبدل نموده [illegible] گشته نرم شده و یا استخوانی گردد [illegible] خاصه بندهای انگشتان [illegible] و استخوانهای کوچک [illegible] برآمده [illegible] استخوانهای طویله [illegible]

اسباب —— [illegible] در استخوان و پس از این [illegible] در اجزاء لعقبه عارض تواند شد

علامات —— تومریست مدور و حلقه که در لمس جسم فشار پذیرست دایره و داشته حجم مختلف عموماً تغییر در حالت کلیه بدن نمی‌دهد مگر بواسطه [illegible] مخصوص [illegible] رفتارش متزاید و محول ده بطی است

تشخیص —— تومر غضروفی [illegible] قسمیست یکی [illegible] ثابت میل بغضروفی نداشته و پس از کندن عود نمی‌نماید و دیگری تومریست دردناک و سریع الرفتار که بواسطه [illegible] مخصوص ظاهر ساخته و پس از کندن عود مینماید

علاج —— بهترین تدبیر کندن تومر است با دست و مخصوص بین عمل

(۶) تومر استخوانی

تعریف —— تومریست سخت و حاصل از نسج استخوانی که بر حسب حصول [illegible] استخوانی به [illegible] و بنا بر طریقه نمو و مکان آن به قرب و بعد استخوان [illegible] شده [illegible] جمیعت و عمومیت نمی‌پذیرد

علاج —— سوراخ کردن تومر با مته مخصوص [illegible] معالجه جراحی

(۷) تومر جنینی

تعریف —— این تومر که سارکوم نامیده اند تومریست که از نسج جنینی خالص یا نسوجی که عمر در سن تغییر پذیرفته باشد حاصل شده

شرح مرضی —— رنگ این تومر مانند گوشت عموماً بدون [illegible]

سرطانی از شکل و حجم به بعضی غدد و عروق صورت بسته بر حسب بعض
علبه معضلها اجزاء و صورت ظاهری شانزده قسم در آن قائم اند
مکانش نسج ملتحمه بطور شیوع در اسخوان و گاهی در غدد و اعصاب دیده
شده ٥٥

اسباب ـــــ مخصوصاً در اواسط زندگانی بدو صورت ظاهر شود
یکی کیسه والده و دیگری نشتر که پیش ضرر آن خطیر است چه موجب ازاله
نسج شکل مجاور شده و بعد از کندن عود می کند

علامات ـــــ تورم با حجم سخت و اکثر تنگ یا نرم و متموج بعض
از آن موجب درد شدید و غالباً مدتی بدون هیچگونه زحمتی باقی
بوده رفتارش سریع است در حدود سال اول و بطئی در سال دوازده گاه
گاهی عمومیت می پذیرد و خطرناک است هر چند بر جسته تر باشد

علاج ـــــ بهترین تدبیر کندن تومور و رفع العلامات است

(٨) اپی تلیما

تعریف ـــــ اپی تلیما که شکل سرطانی و سرطان متقرح نامیده‌اند
تومری است حاصل از نسج اپی تلیمی که هیچوقت صورت الف متغیر نموده

بعضی

بعضی صفحه از زوائد بشره و سرطان غددی امتیاز دارد

تشریح مرضی ـــــ اپی تلیما بر حسب مکان سطحی و استوانه تقسیم
یافته یعنی حجیره‌های سطحی بشره می‌نماید از فراز که باشد سطحی و حجیره‌ها در شکل
استوانه‌ای باشد ظاهر گردد اپی تلیمای استوانه نامیده‌اند ؛

(١) اپی تلیمای سطحی سفید یا زرد خام با قوام سخت و محکم و نسج متجانس بوده
حجیره‌ها فاش نکنند منتشر بوده با آنها حاصل از شکل اپی تلیمی و رشته‌ها دارند
می‌باشد صورت قطعه قطعه آن در درون جلد و غشاء مخاط پوشیده از شکل اپی تلیمی
سطحی و شکلهای گسترده جسم مخاطی بال مغز در میان آنها بیرون و بالاخره زیاد
شکلهای اپی تلیمی که خلاف غدد شعری و دو دوامت حاصل می‌کنند و یا
از اجتماع شکل اپی تلیمی در حول غدد عرق حاصل شده قسم دیگری معروف
با اپی تلیمای مرواریدی است که بر جستگی بشره متوقف مانده در اطراف
یک طبقه شکل مواد با هسته‌ها در ترتیب گرفته ظاهر گشته بقیه حجم تومر
از شکلهای شاخی حاصل شده و بصورت مروارید می‌نمایند قسم دیگر اپی تلیمای
لوله‌ای است که از لوله‌ها پر از اپی تلیم سطحی صورت بسته در مخرج غدد عرق
از لوله‌های خورشه رسته باشد که عمومیت می‌پذیرد

(۳) اپیتلیوما ی استوانه که شبیه بستر و بالیهای صلب تومرها ی مدور
تشکیل و لبه مرکزش نرم و حاصل شیرهٔ شیر بوده یا متقرح میگردد یا در ذره
بین جوهرهای پولک شکل بی نظم پوشیده از طبقات لوله ی تلیم اسطوانه
و عروق دیده شده مکان این تومر در مجرای تغذیه و عنق رحم است

اسباب ——— اپیتلیوما در غشاء مخاط دهان و زبان و حلق
و جلد لب و جلد ختنه گاه و فرج و مقعد و جفن ظاهر شده سالهای
از ۴۰ تا ۶۰ سالگی در مردان بیشتر دیده اند در نظافت و تحریک مدام
سبب کلان است

علامات ——— این تومر در جلد از ابتداء بصورت شکل کوچک
پالگه شیره یا تومر کوچک خاکستری یا کالی رنگ بوده در غشاء مخاط به برون
خارشیده که ابتدا نموده سالها متوقف مانده و پس بزرگتر و متقرح شده
سطح قرحه سرخ منفجر خام یا خاکستری با یخ خونی و کشیده پوشیده الداللی
بوده کنارهایش سخت و مانند تیم ترشیده قاعده اش صلب بوده
در این هنگام درد با رخش شدید ظاهر ساخته رفتار اپیتلیوما ی
سریع تر از هر گونه تحریک موضعی بر عکس از غده و غدد لنفاتیک مجاور

بواسطه رجرشدن تومرها زبانی و درد و نزف الدم متهیج و مریض سوء القینیه
میگردد ولی تومر سرطانی با جشاء اشتقاقی غیر مانده پس در آخر در بعض
زخم التیام یافته و در بعض موضع سرطان بواسطه علاج انها اسقاط
گشته پس از کندن عود میتوانند

علاج ——— در اپیتلیوما هر شناختن تومر با محلل جراحت بیماری
و خود اینها ایس با عقد از زیاد شروع کلا یافته در مریض [illegible] اصول
داشته در روز [illegible] اگر [illegible] تا نتیجه حاصل شد ولی مرعصبی [illegible]
مرکسی [illegible] جا برود گاباز کندن تومر تدریجی عملی باشد و داغ کردن
موضع بر حسب یار طبیب بر سایر [illegible] ترجیح دارد [illegible]
در رفع سوء القینیه و نزف الدم مقویات و قابضات معمول میدارند

(۹) کارسینوم

تعریف ——— مصنفین اسم کارسینوم را بتومورهای مختلفه هیئات و صفت
رو داشت با یکدیگر شرکت دارند نوشته در تعریف منفعل کفته اند تومورهای
رویی دیده در تا بر بعض کرفتن بدن و احداث سوء القینیه سرطانی و
تشریح مرضی ——— کارسینوم تومری است مرکب از الیاف متشیم بحرات

براك غدد ابراك و بعد و آخر به شیره سرطان لذا انها حاصل شده و دیر شود لی
ثولها را متولد لذنی ملتحمه و کرنی لذ عناصر جنینی و دیگران متولد لذنی
[illegible]
اپی تلیوم دانسته شکل کارسینوم نسبت به وضع الیاف بوده (۱) در
کارسینوم لیفی ساله عروق کمتر و ملهل لیفی ضخیم و محکم بوده باشد که بتدریج
تبدیل بسوختن یافته بر طرف کردند (۲) در کارسینوم مخی حد ابدالی
نازک تر و حجرات عریض تر و عروض پر از الحم غیرب (۳) در کارسینوم
مخاطی جرم سرشمر یامیده لة توم نرم و بصورت ژله از آن
بوده ثولها بتدریج مخاطی زایل میکردند (۴) کارسینوم سیاه
در مغز و جلد شرح داده اند ابریستیه و پیه کلانی دارند این اقسام مختلفه کارسینوم
باشد که بتدریج بسوختن و پنیرین یا پیه پذیرفته یا متورم و متقیح گردد
همچه حجرات کارسینوم با عروق لنفاتیک مجاور متصل است غدد لنفاتیک
مجاور متهیج کشته بهم ترجیح گرفته بتدریج مبتلا به کارسینوم شده
پس بتدریج دور اجزاء مجاور را فرا گرفته شریان تا مدتی مقاومت
دارد ولی بالاخره بزبون زایل شده در قسمت مخرج اتساع مخصوص دیده
حاصل گشته توم کارسینوم دور جاکه باشد نسج ثولی مجاور را

مزبور مبتلا ساخته نسج لیفی و جلد و صفاق و اپونوروز مانع عبورش بوده
نسج عضلانی و استخوانی را بزبور فرا میگیرد

علامات ——— کارسینوم لذ ابتدا تومری است لذ جلد طبیعی پوشیده
تو آمش مختلف و با وزن احساس همراه بوده بزبور جلد بروی تومر چسبیده
متغیر رنگ شده با رفتار سریع متقرح جلد انجامیده قرحه جلدی کود حواشی
کنارهایش صلب و با اندک مقطه کی خون لذ انها جاری شده غدد
لنفاتیک مجاور متهیج و علامه مایع عمومیت مزمن فقیر در بدن و فرا گرفتن
تمام نسج بدنی شده عفونیه رازد گاهی مرض لاغر و طراوت متعهم
داشتها مفقود به یکباره سوء القنیه سرطانیه که عبارت از اجتماع این
علامات است ظاهر میگردد

اسباب ——— کارسینوم غالبا در میان سن چهل و شصت سالگی
عارض شده سبب موجبه آن هنوز در پرده ابهام بوده نزاع بر سر مستعد
بدین مرض میباشد

تشخیص ——— مرضیست خطیر که تا اکنون هرچه از تشخیص تحقیقات کرده شده
شایسته اعتماد نبوده و هنوز رسیدن لغایت لذا این علامه مشکوک است

محرک آن اندساتیر قسام برون تر و کار سینم سیاه را رخساره و شهیر نحوات
علاج — کندن تومر چون رفتنی ممکن نباشد رفع علامات و معالجات
موضعی تسلیه مریض و انتظار مرگ

(۱۰) آن ژیوم (تومر عروقی)

تعریف — انژیم که تومر عروقی نامیده اند از نمو عروق طبیعی عروقی
و عضوی شریانی را اوریدی یا نه حاصل میشود (برو کا)
تشریح مرضی — انژیم ساده انست که عروق تازه
شبیه به عروق طبیعی در ان تشکیل یافته باشد و مغاره قسمی است
و عضوی در جوف شبیه بمغاره الات نعوظ میگردد مکانش در نسج
خلوی و در جلد یا مخاط مجلل و ادانه های طبیعی است
اسباب — اغلب این تومرها مولودی بوده سبب معلوم
نشده
علامات — انژیم جلدی لکه ای باشند که رنگ ان در رنگ
قرمزی یا کوشش یا هنگام قاعده زنانه زیاد تر شود رنگ این لکه ها
سرخ (تومر شعریه شریانی) یا کبود فام (تومر شعریه وریدی)

انژیم

انژیم ریز جلدی به جهتی ظاهر شده یا متوالی بزرگ شده الکاد
تومرهای جلدی بوده باشد که متوقف مانده خود شفا پذیرد و یا نمو
کرده مقتضی تدبیر جراحی گردد
علاج — در رفع انژیم سه شاره است (۱) منع
خون اندرسیده بتومر به چهار طریقه صورت گیرند از کم کردن حرارت
موضع و حاصل رجعت به بستن نخ دیگر فشار ستیم بستن
چهارم شقاقلوس عروقی دور تومر مانع اند قطعه آن بالاجراء
مجاور کرده (۲) انباشتن عروق مبتلا به نمو مرضی در لخمه
ورم بکوبیدن و کشیدن و فرو بردن سنجاق و داغ نمودن آنها
(۳) زایل نمودن تومر به بستن یا داغ با آتش و محرکات
دوائی و حلقه الکتریک محرق یا کندن ان با چاقو و انگشت

(۱۱) نورم

نورم تومریست حاصل از نسج جدیدی از بنیان عصبانی به چند صورت
(۱) ورم مغزی که از نسج شبیه بجرم خاکستری مغز صورت بسته (۲)
نورم دسته ای که از یک دسته لوله های عصبانی حاصل شده این تومور ها

چه هر یک سلسله ... و در عروق تمام ملتوی
کردن عضو تاثیر قشر و ... ملازم بزرگ جذب
باعث سرایت از موضع عدیده میکنند و تشنج خام
میسازند بستن ... با اوراق آن ...
شبیه ... در جذب باعث ...

در اعصاب مقطوع عصب بریده ظاهر میکرد و منتر چنانکه در زخمهٔ یا تیغ
از دست بریده ظاهر شده تفصیل مرقومات نداده ❊

کتاب دوم — در امراض نسجی

امراض جراحی نسوج بدن بر نه قسم است (۱) امراض مفاصل
(۲) امراض نسج سلولی و نسج لیفی (۳) امراض
عضلات و وتر (۴) امراض بنیان عصبانی (۵) امراض
استخوان (۶) امراض غشائیه (۷) امراض شریان
(۸) امراض وریده (۹) امراض اصول لنفاتیک

(۱) امراض مفاصل

علت مفاصل چهار نوع است (۱) بدشکلی و خلع مولودی که در رحم
خلع مفاصل پیدا شده (۲) امراض جراحی مثل جبیده و خلع و جراحت
و خلع مفاصل (۳) آفات ورم مثل ورم و اجتماع رطوبت در مفاصل
و تورم سفید آن (۴) آفات تغذیه مثل ترکیبهای سلیوری و جسم متحرک مفاصل

امراض جراحی مفاصل — جبیده

تعریف

تعریف — جبیده که عبارت است از منبسط شدن یا پاره شدن
رباط مفاصل بدون خلع مفاصل شود غش در مفصل قبضه در زخم است

اسباب — حرکه غیر طبیعی و ناگاه در حرکه که از حد طبیعی جبیده یا بد
راه رفتن زیاد و ردو ضغطه و ضربه

تشریح مرضی — رباط مفاصل خراشیده کشیده و یا گسیخته در بعض وقت
غشاء سلولی از میان رباط گسیخته یا گسیختن بعض تارها و عروق و عصبانیه
و ترشح رطوبت سرز و خون در مفاصل و نسج سلولیه مطلق رباط با تبدیل مکان
از تار حد مفاصل

علامات — (۱) وجع شدید مخصوصاً از حرکه وقت رکه که بتغیه مریض
دائم حرکات موضع را مانع است (۲) تهیج در اطراف مفاصل
(۳) الکیموز موضع (۴) حرارت زیادتر بر جیب شده
مرض و مزاج مریض مختلف است اکثر نیز بنا بر ترکیبات از ورم و استسقاء
مفاصل و تورم سفید اختلاف می یابد

تشخیص — بدشکلی برآمده که عظم و تغییر شکل عدم امکان حرکه از خلع
مرتب بودن حرکه از ورم حوالی مفاصل مختار شش میباید

پیش بینی ـــ در اشخاص سالم با جزئیه معالجه کم خطر و خطرات دراز جهت لنفانژیت و غضاریف

علاج ـــ (۱) مالیدن مفصل مجروحه با کامفر و عرق

(۲) بستن و بی حرکت داشتن و زدن عرق کافور و زالو و اسفنج با آب ساده در آب که داشتن و ترکانده داشتن مدام مفصل (۳) معالجه ترکیبات

ذکر اتفاق دفعه‌ای شده به بدهم مخصوصه لهذا

(۲) جراحات مفصل ❁

تقسیم ـــ جراحت وارده بر مفصل یا سطحی است یا غائر (۱) چون سطحی باشد محض جراحت از لحوق جراحت زار الاخرج و جسم خارج نموده مفصل را رجت و بعد که گذشته به دقت با نوار ضعیف یا کلدیون و بخیه بر حسب لزوم بسته جراحت تامینه (۲) جرح غائر باشد علامات آن (۱) درد (۲) نزف الدم مختلف در کثرت (۳) رشح سینوی که علامت مخصوص این علامت است نظر که با یبج و هم رشح لذ علامت مجروح مشتبه بکنند رشاش مختلف بر کساتش استسقاء حالت مفصل و کراز

تشخیص ـــ مکان جرح و خروج رطوبه سینوی سیالی در تشخیص امر با هم عمیق میکند ❁

علاج ـــ راحت داشتن طرف مجروح و بستن جراحت جلب از بسته با صراف مانند حاصل شده باشد با کلدیون و بخیه دوانه مانع جلب از بسته باشد ترکانده داشتن مفصل جلب رعریق گشودن و مترو نهادن در نائج و استعمال آمد رود کی مناسب و معالجه ترکیبات

(۳) خلع مفصل ❁

تعریف ـــ هر گونه تغییر وضع در سطح مفصل خلع است که در مفصل التصاق تفرقه مرتب مانند کلینیاً بر سه قسم است (۱) خلع مولودی (۲) خلع داخلیاء مدریجی (۳) خلع ضربه

خلع مولودی ❁

مرضی است غالبا لادت یا در رسیده صدمه به شکم مادر و یا بعض علل داخلیه مفصل مانند استسقاء سینوی یا بر وضع جنینی در رحم و توقف نموش عارض شده موضع شایع آن کمر و شانه و گردن بوده در این خلع کیسه سینوی پاره نمیشود

تشخیص آن مشکل است چنانکه در امراض مشتبه بدان تشریح خواهد رفت

علاج —— از جنبانیدن مشکل و بعد از آن ده سال که با حصول مفصل طبیعی

حاصل و معالجه آن سه اصل است (۱) کشیدن و گشودن

مفصل بواسطه غرغره (۲) جا انداختن (۳) بستن و حرکت

نگاه داشتن آن

(۲) خلع داخلی یا تدریجی

این خلع بواسطه زیادی شدن اجزاء مفصلی از رباط و سطوح مفصل و ...

استخوان حاصل شده و به سه قسم است (۱) خلع حاصل از سستی کیسه

یا استرخاء رباطات بدون تغییر استخوان چنانکه بعد از استسقاء و ورم و نحو که

مفصل و تومور سفید و تشنج عضلات و تمدد نسوج لیفی حوالی مفصل دست میدهد

(۲) خلع حاصل از زوال سر استخوان مخصوصاً در ورم قارچی مفصل دیده

میشود (۳) خلع حاصل از بدشکلی سرهای استخوان چنانکه در مبتلایان

با ختلال عصبانی مشاهده میشود

علاج —— در این قسم از خلع معالجه رفع مرض علت است پس از رفع

مرض و اصلاح مزاج خلع را بدستور کلیه خلع باید معالجه نمود

العلاج

(۳) خلع ضربتی

(۳) خلع ضربتی

خلع حاصل از ضربه ... تام است در صورتیکه سطوح مفصلی بکلی از یکدیگر

جدا شده باشد اگر به یک نقطه ملتصق باشد خلع ناتمام است

تشریح مرضی —— در خلع تازه عده و پاره شدن رباط و گاهی شکستگی

استخوان و ترشح خون از شکاف فتق عروق یا کوبیدگی و دریدگی عصب

و در خلع کهنه تغییر سطح مفصلی مانند پر شدن مغاک از ماده عظمی و مسدود شدن

تجویف مفصلی و انبساط و استرخاء رباط و عضله طرف مخالف است

علامات —— علامات خلع تازه یا نشانه های حسی و عقلی است یعنی که

عقل بالطرف خیال خلع میخوانند و یا نشانه های جسمانی که هر یک دلیل

بر ثبوت خلع مفصلی است

نشانه های عقلی (۱) صوت خرقه ایست که شخص مجروح در حین

وقوع حادثه احساس میکند (۲) دردی که از فشار یا حرکه شدید است

(۳) بی قدرتی طرف بر عمل طبیعی خود (۴) تشنج (۵)

اکیموز

نشانه های جسمانی (۱) بدشکلی مفصل مخلوع است چنانکه طرف معلول

غالباً بلند یا کوتاه تر از حالت طبیعی شده در حوالی مفصل فرو رفتگی یا برجستگی
غیر طبیعی ظاهر باشد (۲) حرکت غیر طبیعی چنانکه گاهی مفصل مخلوع به
طرفی که در حالت طبیعی ممکن نیست رفته حرکت میکند (۳) حصول صدای
حرق حرق مخصوص در وقت حرکت مفصل ٭

رفتار درمانی — تا مفصل مخلوع را جا نیندازند خلع باقی بوده
و چنانچه در معالجه اهمال کنند سطح مفصلی برجستگی تغییر شکل داده مفصل جدید قرار
پیدا میکند چنانکه بعد از چند ماه حرکتی در عضو بهم خواهد رسید ٭

ترکیبات — جرحه و شکستن استخوان و فشار یافتن یا پاره شدن
عروق و عصب ترکیبات اولیه که از آنها ورم و استسقاء مفصل و تورم
سفید و جز آن از ترکیبات ثانویه بشمارند

تشخیص — تشخیص خلع عموماً آسان است اگرچه در [illegible]
شبیه است از وقت که علامات حسی [illegible] در میان است [illegible]
به شکستن استخوان به علامات مخصوص از خلع بکلی ممتاز خلع مفاصل عمیقه
با گوشت‌های زیاد که در آنها رطوبت و ورم بزرگ مستقر شده و بهتر علامتی که در تمیز
دادنش مدد میکند این است که در ضغطه سر استخوان در رفته در [illegible] مریض

موضع

موضع معمولی خود حرکت میدهد و در خلع این قسم نیست

پیش بینی — خلع ساده با خوبی معالجه پذیر است و خلع مرکب
مختلف است بر حسب ترکیبات

اسباب — بیشتر است در جوانان و حاصل میشود از ضربه و ضغطه
خارجیه بر حسب درجه ضربه بر موضع مخلوع یا موضع دیگر از آن جهت حرکت
را بمفصل جا بجا شده نسبت و مقابله داشته باشد مستقیم یا غیر مستقیم
انفصال می یابد ٭

علاج — منتها تدبیر مفصل مخلوع بجای خود برگردانیدن آن است (۱)
بفشار (۲) بلغزانیدن (۳) به مجبور کردن مهره از دو جهت
در مفاصل [illegible] و چیزی ملکی شد با اسباب نگاه داری بستن و بی حرکت داشتن
مفصل تا سه هفته

افات ورمی مفاصل

ورم مفصل

ورم مفصل حادث یا مزمن میشود حاد (۱) صادق (۲)
روماتیزمی (۳) منسوب بزائیدن (۴) سوزاکی (۵)

جراحتی صورت میگیرد که گویند (۱) ورم مفصل سروزی
(۲) ورم خشک مفصلی (۳) ورم قارچی مفصل که ما از این
جمله بدیگر ورم حاد ساده و ورم خشک مزمن مفصلی کیفیت میکنیم چه
ورم رماتیسمی مفصلی همان رماتیسم مفصلی حاد و ورم مفصل منسوب به ابلنوراغی
از علامات وضع حملی و ورم مفصل سوزاکی با ورم مفصل ساده مختلف نه
بوده شده ورم مفصل سروزی همان استسقاء مفصل و ورم قارچی توبرکلوزیست

(۱) ورم حاد ساده سروزی

ورم حاد مفصل با تغییر رطوبه سینوویال و غضروف و ترشح مفصلی همراه است
تشریح مرضی ـــ (۱) سرخی و امتلاء وسینوویال بر حسب شدت ورم
و ضخامت آن خاصه در اطراف سر شحمیها (۲) مایع مترشحه در مفصل
رطوبت سروزی سیالیست که تارهای از البومین لیفی و گلبولهای سفید و گاهی گلبولهای سرخ
تغییر به برقه خفیفی در آنها پیدا میشود (۳) غضروف تغییراتی چند
از قبیل جدا شدن سلولها از یکدیگر و تورم و نرمی و شکاف و مجاز شدن
ظاهر میشود
اسباب ـــ اسباب عمومی از سرما خوردگی و رماتیسم و سوزاک

و زخمهای کهنه که به مجاری لنفاوی و سمی سیمی موجب التهاب مزمن بوده و نیز ورم مفصل
در مدت رفتار سیر و حصول بعضی دردها و نخاع و ستون فقرات که تمام
علامات ورم حاد مفصل صورت دارد که اسباب موضعی از ضربه و جراحت
و خستگی مفصل سالم یا معلول و پیچیده گی و انتشار ورم اجزاء مجاور
از ورم مزمن دور آنجا که ازان وقوع غالباً موجب این علت شده اند
علامات ـــ (۱) درد در ابتدا مختلف که از فشار و حرکت
مفصل معلول اشتداد پذیرفته عمل مفصل بکلی مانع باشد (۲) حمره
جلد حوالی مفصل که از فشار انگشت رفع شده پس از رفع فشار
مراجعت مینماید (۳) تهیج بواسطه ورم اجزاء لیفیه اطراف مفصل
و فشار رشوح از ترشح رطوبه چنانکه اگر دست بگذارد در موضع ترشح
رطوبت حس تموج خواهد شد (۴) و ضربان شریانها که بدست
حرارت و طبیب محسوس است (۵) وضع مخصوص طرف که همیشه خمیده
میماند تا از شدت درد بکاهد (۶) اطراف عضلات اطراف مفصل
مبتلا که بعد از رفع ورم مفصل نیز باقی میماند و رفع عرق تکرار
انقباض چنان مینماید که از تغییر تغذیه بواسطه عدم انقباض عضلات موضع

علامات عمومی —— (۲) تب ورمی قشعریره دیگر جلد
و ۱۱۰ تا ۱۲۰ ضربات نبض در هر دقیقه باره زبان و به تشنگی
عطش شدید گاهی قی صفراوی یبوست طبع و رسوب بودن بول گاهی
صداع و هذیان خاصه در اطفال چون ورم زیر شود علامات عمومی
عشر درجه شده رسیده قشعریره ها و اختلال عصبانی شدید ظاهر میگردد
رفتار مرض —— درد مدامی از ابتداء موقوف شده و درد
[illegible] که ظاهر میشد مبتدل بتجدید مفصل گشته از برای رفتار سه قسم ورم
مفصل حاد مشاهده میشود (۱) فوق الحاد که رفتارش از صورت
حاد سریعتر و انتهایش بدتر باشد (۲) دیگری حاد (۳) تحت الحاد
[illegible] تدریجاً بصورت ازمان آید [illegible] مریض را بکلی انهدام کند و یا غیر مسبب
[شدن و یا بجمود مفصل]
ورمی ۲ و غانغرانا ایام انجامد
تشخیص —— چون ورم مفصل خوب ظاهر شده باشد مشتبه نماند
اگر از ابتداء به درد عصبانی مشتبه شده باشد رفتار علامات از لازم
مدت اشتباه میکاهد
پیش بینی —— خطر ورم مفصل بسته بصورت آن بوده زیرا
ایستر

بهر قسمیکه باشد خطر است و غالباً بهلاکت میانجامد چون نسج مفصل را ضایع
کند بیش از نیز بدین طرف خطر دارد
علاج —— (۱) سعی در تحلیل ورم بکم کردن غذای مریض و حجامت
با شرط و وضع مشمع فراز و متحرک در حوالی مفصل و تسکین درد تمام
تدابیر از روغن مالیدن و غسولات مخدره و آب [illegible] مسکن (۲)
چنانچه ریم [illegible] بر جوش ریم همراه است [illegible] بشکافتن [illegible] نهادن درناج
و شستن با مایعات قابضه و الکحل و تقویه بنیه مریض و [illegible] لازم [illegible]
طرف (۳) جهت جمود مفصل [illegible] مالیدن روغن [illegible]
و مالش [illegible] و استحکام [illegible] گردن و مشمع [illegible]

ورم خشک مفصل

بوزرا این مرض در تمام مفاصل متحرک کلی و در بدو [illegible] از [illegible] مزاج [illegible]
[illegible] سن [illegible] دیده شده در مرد و زن فرقی نمیکند
شرح مرض —— ورم خشک مفصل که [illegible] عالباً
در قسمت [illegible] کم [illegible] و [illegible] عارض شده مفاصل
مفصلی از رطوبت [illegible] خالی و سطوح مفصلی از خشکی بهم سائیده و [illegible]

در حرکة مفصل احداث کهنه گاهی ترشح سروزی متوالی علیه ای جلدی مفصل بوده
اجزاء مفصل تغییر یافته غضروف مفصلی نازک و تر شده و موضعاً از آن
جدا شده ستولهای غضروفی زیادتر کسول غضروفی سطح کشیده و محیط سطح استخوان
زیرش صاف و سفید و صیقلی بوده در روی این سطح خطوطی در جهت حرکات
مفصل دیده میشود که دلالت بر حرکت شده که استخوان لذا این جهت داشته در بعضی
جسم استخوان کهنه عمودار و نو مرغضروفی و استخوانی از زوائد غضروفی
حاصل شده و این جهت جسم خارجی در میان مفصل ظاهر گشته رطوبة سینوی
غلیظ و تارهای سینوی کشیده در تغییر مایع سروزی کرده صریح ولادات
و عضلات مجاور مفصل عظیم شده در روی ضریح غضروف و در میان
رباطات مفصلی گاهی تولید زوائد عظمی شبیه بقطرات موم مذاب بوده
و ملتصق بیکدیگر شده گاهی علامات در یکدیگر میرسید مفصل خلع
میکنند

علامات ـــ (۱) تهیج که مرتبه نمو زوائد مولده عظمی
زیادتر شد مریض در صبح که از خواب برخیزد (۲) تموج و دردی در مفصل
احساس میکند ولی راه میرود و باندازه گذشتن از روز لذت مفصلی رفع میشود

بقسمیکه

بقسمیکه در عصر منفذت سکاتی رفته (۳) مریض در وقت حرکت احساس
صدای در مفصل معلول کرده و گاهی صوت قرچ قرچ مخصوصی ایجاد شنیده
میشود علامات بر نسبه ترقی تغییر شکل بیشتر شده (۴) غالباً استسقاء فوقی
حادث در مفصل بهم رسیده (۵) گاهی استشداد مرض با تب و عوارض عمانی
همراه میکند

تشخیص ـــ ورم مفصلی حبسی که در اختلال عصبی عارض شده با علامات
اثر و فیه همراه و به معلقه تب و درد با ترشح رطوبه بیشتر زیاد است
با سابقه این مرض اختیار میباید

علاج ـــ در رفع این علة مفصلی همیشه متوقف مانده و غالباً با
شرائطی و عضار رفع مفصلی همراه است اکنون هر گونه مرهم

(۲) استسقاء مفصلی

(۲) استسقاء مفصل

تعریف ـــ استسقاء مفصل جمع رطوبه سروزی است در سینوی مفصلیه
تقسیم ـــ استسقاء مفصل حاد است (یا نادر) و یا مزمن (شایع)
تشریح مرضی ـــ در صورت حاد سینوی انده سرخ و ملتهب و دو دوره
مزمن (۱) سینوی از ... رطوبت سفید شده گاهی شبیه

نعش دیگر است که مدتی در آب مانده باشد در بعضی اند که ضخیم و سطح آنها ناهموار
مانند حالت طبیعی صاف و هموار بوده ما که محدبه در مفصل بطور سرسر شفاف
نبوده رنگ سیاه و یا ارغوانی و بعضی از روغن مانند بوده گاهی قطعات منعقد
از کلستیرین داشته تجربه شده که مقدار بسیاری البومین محلول در آن یافته علاوه بر این
در تمام مفاصل متحرک مخصوصا زانو است

اسباب ——— بعض از عمومیست مانند فشار زیر ضرب
مسقوطه علامات مزاج التهابی مکرده با هم درازشدن و تغییر رنگ یا موضع
مانند اثر وجع زنا یا ضربه و یا خستگی بسیار

علامات ——— در صورت حاده به مدت یک یا دو روز ظاهر
شده مفصل مبتلا تغییر رنگ و ورم نماید که بیشتر از حالت طبیعی
گشته پس علامات صورت مزمن دیگر است ظاهر میشود ندرت صورت
از ابتدا مثلاً اگر مفصل زانو مبتلا باشد بر جستگی در طرف قدام و اطراف
زانو پیدا گرده از اجتماع رطوبت در زیر کاسه رضفه از موضع حقیقی
بر خواسته شده اجزا ملتهبه را از آن بخارج فشرده رطوبت مترشحه
در کیسه مفصل از بالا در زیر عضله سه سر و از اطراف و در گودیهای که در زیر نقطه

رضفه

رضفه واقع شده فشار اجزاء مانع انبساط مفصل شده در زانو
حس تموج یافته ولی اگر در مفاصل عمیق واقع شود حس تموج معلوم نیست
علامات موضعی وجع ——— (۱) درد که بهمان اندازه حاصل از اجتماع
مانع نیست و در راحت بودن مفصل رفع شود (۲) تغییر اعمال مفصل
مبتلا و در بعضی کمتر کم است که مریض در حالت شدت با حرارت افتاده
و در برخی بقدری که مانع میرفتن گردد از رفتن خواب باشد
از علامات موضعی حسیه که بچشم میتوان دید (۱) تغییر وضع و شکل
و اگر رطوبت مترشحه زیاد شد طرف مفصل خمیده میماند (۲) شکل
تورم چنانچه اگر در زانو باشد تورم غیر طبیعی در این مفصل دست داده
بهم تا اینکه با هم جالب غده جمیع بدقت ملاحظه نمایند در اطراف رضفه سه
بر جستگی مشاهده میشود (۱) در بالای رضفه که عضله سه سر را
مرتفع داشته (۲) بر جستگی دیگر در دو طرف سر و تا یعنی
دو تا از رضفه واقع و از اجتماع رطوبت مترشحه در کیسه مفصلیه حاصل شده است
(۳) طبیعی نبودن رنگ جلد
حمی مفصل مبتلا را با دست امتحان نمایند (۱) حرارت موضع که از طبیعی

(۲) حس تموج است چنانکه اگر رطوبت بسرعت ترشح کرده بسیار زیاد

خیلی متمدد و متسع باشد حس تموج نشده همان تومر سختی بروز

می‌آید و یا جوف مفصل را عقد و کمتر باشد حس تموج آشکار است

در ابتدا که رطوبت هنوز کم و پیش از چند ماه نگذشته باشد چنین طرف را

منبسط و عضله سه سر را سست نگه داشته و زانو را در میان دو دست گیرند

بقسمی که جزء فوقانی و تحتانی رضفه را در میان تقعیر فاصله در میان

ابهام و انگشت سبابه هر دو دست جای قرار دهند بواسطه اینکه رطوبت منتشره

بر زیر و اطراف رضفه رانده شده اگر در حین تقاطع رسانیده بدست

رسانیده برداشته شود این انگشت سبابه در جزء فوقانی رضفه گذاشته

فشار داده بطرف جوف مفصل استعمال بر این انگشتان را بواسطه

رطوبت تمام بطرف بالا رانده و فرجه از این رطوبت مراتب خود

فهمیده و از رضفه‌ای بصدا شنیده میشود که علامت است در اشخاص چاق چربی بعضی

قسم احتمال کند فشرده شدن اجزاء اسفنجی و دسم که سینوویال مفاصل

حاصل کرده اند باشد که رضفه را اسفنجی داشته و به خیال حرکت رضفه

ببینید ارزد و لیکن وقت در علامات عمومی و موضعی نقصان نیابد شناخته چنانچه

باستقا

باستسقاء مفصل حاد است که بانکس چند بار اتفاق از استسقاء مفصل مزمنه

جمع کرده که ترشح رطوبت زیاد و در استحکام معین از اشکال شبانه روز ظاهر شده

چند ساعتی یا چند روزه پس رفع شده و در فاصله زمان نوبه استحکام مرطوبت

محسوس نبوده و در این صورت علت را روماتیسم میدانند

رفتار و حاله و پیش‌بینی —— رفتار این مرض بطئ و چنانچه مرض ترقی نماید

فرسایش حجم از طرف و مفصل حاد از جانب بالا داشته تومر هیئت مال

بغرازه کردن را آن بوده بواسطه وضع تشریح به طرف ساق زانو

رسانیده چند یعنی هفته یا چند ماه و در بعضی چند سال باقی بوده غالباً بجهت

ریم و هلاکت می‌انجامد

تشخیص —— این مرض از ترشح چرکی در مفصل و ورم کیسه مخاطی سطحی

رضفه و ورم مفصل و تومر سفید به اجتماع علامات خود متمایز است

پیش‌بینی —— این مرض مختلف استسقاء مفصلی حاد جدید و مزمن

[illegible] دارد

علاج —— در صورت حاد معالجه ورم مفصل فوق حاد چون

مزمن باشد تدابیر عمومی از رفع سبب و سوءمزاج و روماتیسم و نقرس

و ضمادهای و مسکنات موضعی از مسکنات مانند ضمادها و مالش بدوای مسکن در ابتدا

کرم و شستن با محلولات محلله مانند محلول امونیاک (نوشادر ۱۵

مثقال آب ۱۰۰ مثقال) رفاده بدان آغشته بروی مفصل نهاده حوالی

نمک تجدید کنند) فشار و احراق بشمع و بادکش با شرط و مسهل

جمیع بد

ضد قسم عمل برای خارج ساختن مایع مجتمع در جوف مفصل از قبیل شکافتن و کندن

خوش و شکاف زیر جلدی و تروکار رد علتها یا با اصلاح دیگر از محلولات

محرکه در جوف مفصل مستعمل است

(۳) تورم سفید

تعریف ــــ تورم سفید عبارت است از تورم مزمن اجزاء مفصلی با تشکیل نسج

قارچی در آنها و میل به عفن شدن و خرابی تام نسوج مفصلی با هیئت ورم

قارچی مفصل نامیده است

تشریح مرضی ــــ تورم سفید که بنوبت بنمو رسیده باشد با زیادتی ترشح رطوبت

مفصلی و تغییر تام نسوج مفصل از سینوویال و غضروف و استخوان و نسوج اطراف است

(۱) زیادتی ترشح مفصلی غالبا از رطوبت عرق و بدیده سروز و لمف

مالدن

مالدن معتم نبودن ترشح مفصلی است در صورت تورم سفید خشک نامیده شده

(۲) سینوویال رسماً ضخیم است و برجسته از آن پیرلیم و سرخ متبره خاصه

در سطح مفصل عموماً آغشته بریم غالباً رویندگی قارچی سطح مفصلی را

پوشانیده و تا حجم غضروف مفصلی سطح از آن رشته ها در ضمن غضروف

با استخوان فرو رفته نسج این قارچ مانند تورسته که دارای عناصر جنینی

و سلولهای دوکی و عروق شعریه جدید و موقت شکل نیم ساقی است

(۳) نسج سر استخوان مفصلی سیاه فام و نرم و پوسیده عاری از غضروف

و نسج قارچی بر آن احاطه کند (۴) غضروف همیشه تا شده در بعضی نرم

و نازک شکل ریخته قطعش در میان رطوبت مجتمعه در مفصل شناور بوده

در بعض نسج غضروفی تجزیه شده غضروف مبدل برشته ها رگوناه شسته

در استخوان مانند محتز بوده و به هیئت محملی نامیده شده بعضی از مصنفین

مخصوصاً گرنه در تغییر غضروف تأثر از ... و نرم تر

عناصر سلولی غضروف حجیم و نرم و زبری دارند هم باشند اجزاء آن

(۵) ضریع تمام علامات ورم حقیقی دارد ضخیم گشته تا از وضع خارج

جدا میشد (۶) نسوج لیفی از رباط و الیاف زردی مفصلی تام

بدون تغییر مانده و یا هیچگونه تغییر نیافته و در بعضی ضخیم شده رطوبت [illegible]

یا ریم در آنها ترشح کرده نرم یا سخت و یا کیسه ها مانند فاصله [illegible] صورت [illegible]

ضلع داخلی [illegible]

علامات ـــــ ابتداء ـــــ تومور سفید گاهی در [illegible]

و سقوط یا [illegible] مفصلی یا قطعه استخوانی یا بروز تومر کلی یا ترشح ریم در

مفصل ابتدا که بروز علامات ورم شدید ظاهر کرده و صورت [illegible]

مفصل فوق حاد و یا علامات مرض بطور غیر محسوس و با تدریج بعد از علة

مفصلی ظاهر میگردد

علامات موضعی (۱) درد [illegible] بصورت [illegible] تشنج [illegible]

مرض چنانکه اگر مریض [illegible] فشاری بر محور طرف معلول [illegible] حس درد [illegible]

میتواند هنوز سطح استخوانی تغییر کلی نپذیرفته باشد گاهی درد در [illegible]

دارد چنانکه در مفصل معلول ظاهر نشده و در مفصل زیر آن احساس میشود

مانند تومور سفید مفصل فخذ و [illegible] که از ابتداء مریض ابتدا درد

در [illegible] احساس [illegible] از [illegible] در زانو میناله چنانکه در باب

[illegible] شرح میکنیم (۲) تغیرات [illegible] که در هر مفصل مختلف بوده مرض

طرف معلول

طرف معلول در وضعیت [illegible] بتدریج این [illegible] افزاید تا اینکه بکلی از

حرکت باز ماند

علامات موضعی حسی (۱) تشنج که در هیچ حالتی تومور سفید بی تشنج

نبوده معلوم شده است که چنین علة [illegible] تشنج خفیف و چنین

نخستین سر استخوان [illegible] زیاد ترست (۲) ناهموار که از [illegible]

شدن و تمام مفصلی حاصل شده [illegible] (۳) وضع مخصوص طرف معلول

چنانکه در مدت [illegible] تومر سفید [illegible] تشنج بی اراده عضلات طرف

معلول خمیده میمانند و این تشنج نتیجه عمل انعکاسی است که از تحریک ورم

مفصل بر عصب [illegible] وارد میشود پس از [illegible] این تشنج به تدریج [illegible]

عضله میگذارد (۴) حس تموج که از زدن انگشت [illegible] دست

معلوم میشود بشرطیکه مفصل [illegible] باشد (۵) کرپیتاسیون که [illegible]

حرکت مفصل وارد کنند از سائیده شده [illegible] استخوانی [illegible]

مانند [illegible] (۶) قابلیت

حرکت غیر طبیعی چنانکه [illegible] تومر سفید رباطات مفصلی [illegible] شده حرکات

غیر طبیعی از مفصل ناشی میشود

علامات عمومی امری متغیر است که لاغری شدن موضع و طول مدت مکث
در رختخواب و لقوه اشتها که غالباً با اشتغال بحرکات روز بروز
زیادتر شده و با هزالی که تا آخر مرض رو بفزونی است همراهی کرده
حمی شدیده علامات امری زیادتر نحو اعمال تغذیه خصوصاً هضم تغییر فاحش
یافته و تپش شروع دست داده غالباً با اسهال همراه بوده گاه گاه عرق
وافر مریض را فرو گرفته حملات را ربوده و اثر هر عضو دیگر عارض شده [illegible]
ضعف مریض مستولی گشته با هزال بی‌نهایت از دنیا سفر کند

رفتار — عموماً تعیین رفتار تومر سفید مشکل می‌توان گفت مرضی
است که [illegible] همان قدر منبع در حرکات مفصل داشته و مانع از تکمیل حرکات
مفصل بوده پس در دو حالت حاصل شده اختلال [illegible] مانند خارج تومر سفید
رونشده و تمام نسوج تا جلد را فرا گرفته در موقع علامات عمومی عارض میگردند

انجام — چون تومر سفید را بخود واگذارند بندرت شفا [illegible] همیشه بهلاک
انجامیده و جمعی در کثرت [illegible] عارض گشته مریض منجر گردیده یا بسا امراض [illegible]
هلاک [illegible] اگر باعث حال [illegible] کرده پس رفع [illegible] مفصل [illegible] میگرداند

ترکیبات — چون تومر سفید مدتی دوام کند (۱) رابطه استرخاء

رباطها یا کنده شدن رباط از سر استخوان مفصل (۲) تر شدید که سطح مفاصل
موجب خلع داخلی میگردد

اسباب — (۱) اسباب مستعده یا تب در شیوع در اطفال بیشتر این مرض
شایع تر است در اطفال کمتر [illegible] در سن [illegible] و ولدان کمتر در شبان ظاهر
میگردد [illegible] بواسطه ضعف کلی مزاج شخص را
مستعد بدین مرض داشته ولیکن سبب مستعده اصلی مزاج لنفاتیک و خنازیری است

(۲) اسباب موجبه اثر این اسباب غالباً با اسباب مستعده مقارن گشته
[illegible] صدمات خارجیه داخلی [illegible] در پیچیده که مفصل را جراحت
و خستگی آن موجب تومر سفید میگردد لذا مدام حوالی ستون فقرات
خورده که عموماً موضع سبب این علة تواند شد

تشخیص — تومر سفید کهنه که با علامات مذکوره همراه بوده باشد
با هیچیک [illegible] امراض مفاصل مشتبه نمیگردد ولی چون علامات [illegible] ظاهر گشته
با رفتار [illegible] طبیعی گرفته [illegible] ممیز [illegible] استسقاء مفصل [illegible] روماتیسم مزمن و ورم
مفصل و ورم [illegible] غلاف [illegible] تومر [illegible]
حاصله در [illegible] که یا عظم مشترک [illegible] (۱) استسقاء مفصل که

خارج نشده و مفصل که سوء شکل یافته دارد حس تموج ظاهر ساخته

حرکات مفصل ممکن و کم و درد در استسقاء و تموج مانند استسقاء مفاصل

سا... کمر از اطلاع بر سرگذشت مریض (از صدمات خارجیه وغیره)

و رفتار سریع الاتفاقات تشخیص درست حاصل میگردد (۲) التهاب

مزمن مخصوصاً مفاصل صغار (بند انگشتان) را مبتلا ساخته شکل آنها را

بهم میزند ولی خارج نشده و مخصوصاً در اشخاص سالخورده حاصل میشود

(۳) ورم حاد مفصل سیلانی که درد با شدت حرکت مفصل شروع رفت

اعتبار خیلی بد (۴) ورم فرونیهای عظم غالباً از مفصل خارج بوده

رفتار شدید حاد و غالباً با علامات عمومی تعفنیه همراه جوان مزمن بوده

و مفصل را خراب کرده باشد که تومر سفید حقیقی بوجود آورد (۵) خارج

شدن غلاف لعابی او تار وضع مخصوص دارد چنانکه رشته ها در امتداد

اوتار حاصل کرده امتحان مفصل موجب درد نخواهد شد (۶)

تومرهای حاصله در فرونیهای عظم را تشخیص غالباً مشکل دارد وقتی در کنار

و درد و معاینه دهش در طرفی از مفصل سالم ماندن طرف دیگر بعد ...

ساخته ... ولی چون تمام مفصل را فرا گرفت تشخیص مشکل بلکه محال و خفیف

موجب

موجب بهبود مرض میگردد؛

علاج ــــ (۱) معاینه عمومی با حفظ مزاج و حالت کفر (۲)

معاینه موضعی از قبیل تشیع قرار و متروک داشتن شرط ذرا و فشار مفصل معلول

با احتیاط و وقت داغ حوالی مفصل مخصوصاً در مواضع ... که متورم تر است

و داغ دادن ... مسئوره شده احراق الکتریکیه بوزنی میکنند کفایت الات

داغ با نقاط تیز از طلای سفید که چهار یا ۵ سانتی متر طول آنها بوده

و گلوله آهنی در سر آنها نصب ... در مفصل فرو کنند و گلوله ها را از خارج

داغ میکنند بی حرکت داشتن مفصل در این ایام تا حصول شفای کامل سبب

کمر یا ... مستعمل ... بی حرکت داشتن باید با فشار ... ترکیب کنند

نتایج جیده دارد

آفات تغذیه مفصل

(۱) کیسه های سینوویالی و گانگلیونها

کیسه های سینوویالی تومرهای تعریف شده که حاصل از سینوویالی یا ورق ... گانگلیون

نامیده اند

علامات ــــ تومرهای کوچک تحت جلد و متحرک از حجم عدس تا ...

بدون تغییری در لون و درجهٔ حرارت موضع ظاهر بوده محل شایع آن پشت

دست راست و کودال ساق و گاهی در پشت پا و سایر مواضع بهم رسیده

از فشار بانند کیسهٔ مملو از مایعی که در زیر دست مقاومت داشته گاهی رطوبت

جوف آن از اثر فشار تغییر مکان داده در جوف مفصل داخل میشود

اسباب — اینکه از فشار زیاد آلات مفصلی عارض شده

بدین واسطه بیشتر در شبان و دست زیاد است

رفتار و انجام — بعد از چندی ساعت [illegible] خود بخود یا بتدریج چند هفته

هم عود کرده [illegible] بندرت خود رفع میشود

تشخیص — شناختن کیسه از سینوویال سهل است و باید که دقت

از امراض شبیه بخود امتیاز داده شود

پیش بینی — کیسه سینوویال خطری ندارد و بدین واسطه علاجی که احتمال اندک

خطری داشته باشد در رفعش جایز نیست

علاج — فشار و مالش مکرر و خورد کردن دانه در زیر دست

و تراشیدن ساده یا مرکب با ابزار کوچک شکافتن و جدا کردن

خوش و داغ و [illegible] کیسه مستعمل فشار با بوتیلاه

و خورد کردن

و خورد کردن با ابهام برای علاج ترجیح دارد

(۲) جمود مفصل

تعریف — جمود مفصل عبارت از نقصان یا فقدان حرکت مفصل

که صورت [illegible] تام و [illegible] را ناتمام گفته اند (انکیلوز)

اسباب — بعضی وضعها که موجب خستگی مدام مفصل گردد

سبب جمود آن شده عظیم شدن اجزاء مفصلی در ورم خشک آن و بروز

رخاوت عظم [illegible] و [illegible] ادامهٔ مفصل بی حرکت یا بی حرکت ماندن

التیام جرحهٔ مفصلی شکستن اجزاء داخلی مفصل جا کردن یا بد جا افتادن

خلع تومور سفید و ترشح دم در مفصل کلیهٔ اسباب ورم مفصل و حالت مزاج

مخصوص سبب عمومی این مرض اند.

تشریح مرضی — در صورت [illegible] جمود و صلابت و ملتحم شدن عظم با اجزاء

مفصلی در ناتمام عیب سطوح مفصلی و [illegible] در میان مفصل

و [illegible] رباطات مفصلی دیده شده

علامات و تشخیص [illegible] تدبیر تشخیص استعمال کلروفرم است [illegible]

[illegible] آن فرق نهاد

علاج ـــــ به تدبیر تقدم ما دهنهای مفصل مخلوع و مجروح بعد از ده

یا ۱۲ روز از جا انداختن و لمس حرکه منع از جنبش بوضع بد حال مجبور

از تحرکه دهنهای مفصل گردند چنانچه در شکسته شدن یکی از اطراف لازم

حاصل باید [illegible] که [illegible] دهنهای بعضی از مفاصل بوضع مخصوص

اسباب جمود آن میگردد و بوضع دیگر از این علة مفصل میماند چنانکه

در لسبقی پا شتر به بند که پا بردن ساق زاویه مستقیم حداث کنند

و چون زانو را به بند باید ساق با پیش از آن زاویه

۱۳۵ درجه رسم کند در شکستن پیچ زانو باید دست از [illegible]

بر خواسته [illegible] و با این همه باز با انبساط و حرکه مفصل مانع جمود آن

گردند

معالجه شفای [illegible] جمود چون تام شده (۱) اصلاح

[illegible] باید که همه روزه درجه انعطاف و انبساط مفصل [illegible]

منقبض را منبسط مانند [illegible] (۲) اصلاح [illegible] که همه روزه

[illegible] (۳) اصلاح

[illegible] (۱) [illegible] مرض

[illegible]

کرد و نرم (۲) نرم کردن مفصل از حد گذر [illegible] هر کس حرکات آن

(۳) [illegible] چون مانع عضلات [illegible] (۴)

[illegible] در حرکات [illegible] و فشردن تا شکل مفصل کالت طبیعی

(۵) [illegible] دلسا مفصل که بالات [illegible] حرکه دارد چون جمود تام [illegible]

اصلاح [illegible] استخوان در این مورد مستعمل است [illegible] جمود مفصل را [illegible]

منقبض مانده باشد در بعضی از [illegible] جمود مفاصل را [illegible]

وضع [illegible] استخوان [illegible] بریده اند (در [illegible])

۳ اجسام متحرکه مفصلی

تعریف ـــــ اجسام متحرکه مفصلی که بعضی از [illegible] خارجی

[illegible] مفصلی نامیده اند [illegible] مفصلی [illegible]

[illegible] اجزاء مفصلی [illegible]

[illegible] ـــــ (۱) اجسام متحرکه این اجسام غالباً در مفاصل

بزرگ اغلب در زانو [illegible] مختلف [illegible]

[illegible] سطح [illegible]

[illegible] ۳ تا ۴ [illegible]

چسپیده اند خصوصاً اگر بشند فرو در خلیج که میتوان ناف آنها نامید
دارند مانند سنگ سخت از نسج لیفی غضروفی مخلوط با املاح آهکی
یا مخلوط از نسج استخوانی و غضروفی صورت بسته اند (۲) ادیم مفصل
(۲) ادیم مفصل ـــــ وجود جسم متحرک موجب تحریک مکرر در مفصل
و امتلای سینوویال در حوالی غضروف گشته یا رطوبت سینوویال جمع گشته
و مفصل حرکت میکند و غالباً اندکی ترشح یا استسقاء در مفصل ها میگردد
اسباب و طریقه تشکل ـــــ بعضی از جسم متحرک مفصلی یا رخنه غضروف
مهره غضروف است که جدا شده و در میان مفصل مانده و یا خصوص منشعب
در مفصل منعقد و مبدل بجسم متحرکی میگردد و مبدء اجسام متحرکه داخل
مفصل از انجات و یا اجسام متحرکه خارج مفصل بعضی در نسج ملتحمه
تحت سینوویال مرجع و ضمن تطعره ای سینوویال تولید شده قسم اول
شایع تر و در زوائد غضروفی تازه میشوند که در نسج ملتحمه سینوویال
از اثر حرکات مفصل که بعضی از دفعات مفاجات مثل کشیدن عضو خلاء
حاصل میشود در هر که خلاء حاصل گردد جسم خارجی مجبور به دخول در میان
مفصل میگردد بسر فشار سینوویال کیف رانده فتق کوچکی درجوف

مفصل

مفصل حاصل گردد تدریج بر حجم زوائد نازه فتق میان مفصل کشیده و بدنباله
با سینوویال مربوط مانده در آخر دنباله قطع شده و تکمیل المادی گشته
در جوف مفصل متحرک میمانند در صورت ثانی سلولهای غضروفی که [illegible] در
سینوویال مفصل جمع گشته تودۀ غضروفی تشکیل میدهد که ابتدا بواسطه
دنباله با سینوویال ربط داشته در جیب احتمال مانند قسم سابق تدریج
از رابطه ازاله مانند این اجسام مفصلی دیده نمیشوند مگر در شبان و در
رو بانتهم [illegible] بسیار علت متعدد شده و غالباً در مبتلا بالبو [illegible] مفصل
دیده میشود
علامات ـــــ علامات عمومی (۱) درد سخت که علامت عمده
و [illegible] صله مختلف عارض شده گاهی بقسم شدید است که موجب غش گشته و یا
مریض مانند شخص برق گرفته یا در افتد و در بعضی شدید تشنج کرد و خصوصاً درد
در این علة تا گاهی بودن درد در اثنای حرکات مفصل عارض شد گاه
بسیار [illegible] خفیف میشنید و بواسطه وقوع جسم متحرک در میان سطوح
مفصلی دانسته گاه کرده که در نتیجه از جابجا شدن جسم متحرک فشار
بر سینوویال دانسته شد و از کشیده شدن رباط مفصلی بواسطه جسم

خارج دانسته حرکات مفصل تغییر نیافته ولی گاه بگاه علامات مخصوص زخلیه
در دخول دانه متحرک در میان سطوح مفصلیه و یکدفعه منع حرکه طبیعی نموده
شبیه بآن است که سنجی در درز لولا بند حاصل شود
علامات جبنیه —— یافتن جسم خارج و احساس کردنش در مفصل حالیه
از شکایات مریض چنانکه امروز در یکنقطه معین از مفصل پیدا شده فردا از آن
گذشته در کیسه و چینهای مفصلیه پنهان میگردد در بسیاری مریض در یافتن
دانه خارجی قابل نیز از جراح است که گویا طاقچه مکان آن دانه را در مفصل
میشناسد گاهی با دانه ترشح سرز بوده و بعضی با خشکی مفصل صدای حشحشی
در حرکه همراه است
رفتار و محاکمه مرض —— این مرض رفتار مخصوصی دارد که دائماً غیر مستقیم است
در بعضی اوقات خود دانه جسم خارج لغزیده میکند بر رفع شدنش بجز در یک کمتر محتمل
بوده باشد که در مفصل متوقف مانده و تا مدتی مدید اذیت و حرکت
وارد نکند تا بالاخره که بورم حاد مفصل یا استسقاء آن انجامد
تشخیص —— هرگاه وجود جسم خارج در مفصل معلوم شد بهیچ علتی مشتبه
نمیشود ولی عادتاً بلاحظه علامات عامه با استسقاء مفصل یا ورم آن یا در مفصل

مفصل

مفصلی یا آبنه آرتریت سفید مشتبه شده
علاج —— هرگاه جسم خارج موجب هیچگونه منعی در مفصل نگردد بخودش
واگذاشته دعبا درست علاج حقیقی نمایند چونکه از کثرت اذیت مریض مجبور به
معالجه کنند باید دانه را جراحتاً آورد بطریقه زیر جلدی یا با شکافتن عریض خارجی
طریقه اول که اولدفعه گوایان معمول داشته عبارت است از اینکه سینوویال را
شکافته و دانه را در نسج ملتحمه قرار داده و مانع از عودش گشته پس از ازاله بعد
جراحت سینوویال بکلی التیام پذیرد و دانه را از نسج سلولی جبراً قطع کرده که
فی الحقیقه عمل مرکب از دو هنگام است (۱) شکافتن سینوویال (۲)
جبراً قطع کردن دانه فاصله ما بین دو هنگام پانزده روز است طریقه دوم
با وجود اینکه ظاهراً خطرش کمتر و مخصوصاً نتیجه بهتر از قسم سابق بهتر است
عبارت است از اینکه دانه خارجی را در میان انگشت ابهام و سبابه دست
چپ گرفته شکافی بر نسبت عرض و طول دانه بر روی جلد تا سینوویال داده
اگر دانه بواسطه غشائی با اجزاء مفصلیه ربط داشته باشد ربطش را جدا نموده
و بیرون کشیدن باید درنده و بعد از آن زخم را با الکل یا ... قیفیکه بسته

(۴) ورم مفصل توبرکولی یا ورم سینوویال دانه

این مرض را که اول دفعه در سنه ۱۸۴۳ شناخته و بعد از آن کسته و کرنی
ورانویه و لاندوزی و لالکین بیان و واضح ملاحظه کرده اند

تشریح مرضی ——— سلولهای مفصل ضخیم و مشتمل بر دانه های توبرکل
بوده تغیرات استحاله دغضروف بعد از آن عارض شده اند ابتدا به
توبرکل عارض گشته و یا تومر سفید مبدل بتوبرکل مفصل میگردد

علامات ——— در مفصل نشانه های ورم حاد و یا علامات تومر سفید
ظاهر بوده تشخیص از دیگر علامات مقارنه و حاله عمومی مریض بصحت معلوم میشود

پیش بینی ——— انذار این مرض بخطر تومر سفید میشود و خوف تا شفا
میباشد علاج مرض

علاج موضعی ——— همان معالجه تومر سفید است

باب دوم

در امراض نسج ملتحمه و سلولی و سروزی و لمفی و عضلات و اوتار

(۱) امراض جراحتی

کوبیده گی و جراحات در این آلات زاید بر آنچه در عموم کوبیده گی و جراحات
مذکور شد خصوصیت ندارند مگر همین که کوبیده گی نسج سلولی با نشر خون همراه است

علتهای

علتهای جرحی غالباً با آفات در این نسج همراه هستند وقتاً بوجود
جسم خارج در کیسه های سروزی و غلاف اوتار قایم بوده و لی این اجسام
همانند که در پرده قراتان و در ... باسم کرم حبابی نامیده و همان است که
در این ماده جسم برنج مانند گفته اند که در ورم کیسه های سروزی و غلاف اوتار
حاصل شده و از جسم ... مشهور است

امفیزم جراحتی

تعریف ——— امفیزم باصطلاح جراحی هر گونه ترشح بخارات در نسج سلولی

علامات ——— امفیزم در تمام اجزاء بدن غیر از جلد بوده و در کف
دست و پا ظاهر گشته همیشه سطحی بوده بندرت از اجزاء عمیق آمده مگر
جائیکه بسر از شکافتن ریه هوا در نسج سلولی ما تحت الجلد نفوذ کرده و کاذب
کهفی بالا میرود حتی هوا در نسج ملتحمه داخل شده از اجزاء ... برجوانب داشته
و تب عارض که طبقه بطبقه اجزاء مجاور را فرا میگیرد و ظاهر نموده و این
ترتیب باشد که تمام بدن را فرا گرفته و با عماق آلات برسد همیشه تورم
بخاری منتفخ و الاستیک و غالباً تغیر در رنگ و درجه حرارت جلد نبوده
از فشار حس معلوم از خش خش بخاری معلوم میشود

اسام و اسباب — اگرچه هیئة عمومی امفیزم همانست که مذکور شد
ولی مبدء آن موجب اختصاصی در علامات و رفتار و انذار آن داشته
پنج صورت در آن حاصل میکند (۱) امفیزم تیدیکی (۲) امفیزم
دفعی (۳) امفیزم جرحی (۴) امفیزم حاصله از شکافتن یا از هم
پاشیدن ملتحم (۵) امفیزم حاصله از سوراخ شدن مجاری تغذیه
(۱) امفیزم سریکی که تاکنون در تحت امفیزم ... که حاصل میشود از حصول
بخار متولد از شکستن گاز ... در جمیع ...)
(۲) امفیزم تزویری — در انسان زنده چون جلد را خراشیده و جایی را

تزویری

که کج هوا در زیرش بدمند امفیزم حاصل میشود چنانکه محبوسین در انبار و زندان
و دزدان آن حیله را بدین امفیزم مبتلا ساخته بدین حیله از چنگ عقوبت
میرهند
(۳) امفیزم جرحی — چون موضعی از جلد مجروح گردد محض تشنج عضله
موضع حالت اختصاصی در جراحت رسیده هوای مجاور را مکیده به تشنج
سولی موضع وارد میکند این قسم جراحت شایع است ولی از دایی
حقیقة این امفیزم مجهول بوده بلکه در ... از ... جراحتیکه بر جلد سینه

وحفره

و حفره بود و قسمت ... محض حرکه اضلاع و تنفس عضلات میان دنده جذب هوا
نموده امفیزم حاصل کرده بود بسوراخ شدن ریه مشتبه کرده اند و اکثر
در جراحت واقع در حوالی مفصل دیدن و هر موضعیکه ... جراحت در حرکه باشد
حاصل شده جراحت ... که در ... حرکه عضلات ... موجب امفیزم
امفیزم گردید که جراحت زیر ... بجای شکستن استخوان ساق اتفاق افتاده *
(۴) امفیزم حاصله از سوراخ شدن یا از هم پاشیدن ملتحم *
این قسم امفیزم به پنج شرط مختلف حاصل میشود (۱) آنکه جراحت ریه با جراحت
جدار صدری مقارن شده در حالیکه هوا از داخله ریه [illegible]
گذشته ... [illegible] شدن ریه ... [illegible]
[illegible]
پس رخنه که عبارت از دهان جراحت جدار صدری باشد یافته و بسهولت
یا اشکال خارج شده اگر این رخنه ... باشد هوا ... [illegible]
جدار صدری نفوذ مینماید بشرط جراحت حاصله از نیزه یا قداره موجب ...
گشته هوا رخنه خارجی را ... (۲) جراحت داخله در جوف ... [illegible]
ریه مجروح ... در جراحت ... باشد ... هوا ... [illegible]

فشار جدار جوف بطوری پر است از کنار هر حرکت تنفس جدار سینه را
توسیع میکند مقداری از هوای تازه بکار هوائی که از تنفس خارج شده بود
تراکم میگیرد که بآسانی معلوم میشود چرا این جریان هوا در دخول و خروج جدار جهت
صدر یک متروب باشد موجب تشکیل انفیزم میگردد (۳) جدار سطح ریه
در دوره سرفه‌های طولانی مجروح میشود چنانکه در تشریح دیده مشاهده میشود بطور
از راه جراحات ریه از هوا پر شده و متسع میگردد پس هوا از راه جراحت در زیر
انساج بطور خارج شده موجب انفیزم تحت الجلدی گشته باشد که قاسم الصدر را کرده
و نسج و اطراف را فرا گیرد (۴) جدار جزء مرکزی ریه بدرد دیگر
احتیاج بطور رسالم باشد هوا این حاله در میان حفرات ریه بر حسب انشعاب
شعب قصبه در ریشه ریه مجتمع گشته بمقاسم الصدر نفوذ کرده و مانند حالات
سابق کردن و سایر اجزاء بدن را فرا میگیرد (۵) جدار جرح در قصبه
یا حلقوم حادث شده در هر حرکه اخراج نفس جزئی از هوا از راه جرح به نسج سلولی
کردن رسیده انفیزم حاصل نموده و جدار دائم جرح جرح عریض باشد هوا
خارج شده انفیزم تجمع نماید
(۶) انفیزم حاصله از پر شدن مجاری تنفسیه معلوم است که پر شدن

جزء

جزء از مجاری تنفسیه که همیشه مقرون بکاربات مختلفه میباشد موجب انفیزم سلولی
نسج مجاور جرح جهت میگردد و از حصول این حجه و در ورود این انفیزم نسبتاً شایع است
تشخیص — از ابتدای دقت در درجه انفیزم و پس در شناسائی سبب
آن لازم است انفیزم شناخته میشود از صورت و شکل جزء مبتلا در برکیل
و کره مانند سیول خفیف نازک که چون بدان دست مالیده نقطه ای انفشار زیر معلوم شده
طرف را اطراف نقطه آثاره حاصل میگردد و در بعض از انفیزمها صوت خشخشه
دهند پس از برداشتن انگشت هوا جلد را مرتفع ساخته و در حوالی اسنج سولی
تحت الجلدی بطور محسوس میدهد بانیه این گرچه با سیول لذا که در تشخیص
و در تشخیص صوری ملاحظه بکمال اعتبار مراعات
پیش بینی و انتها — عموماً هر انفیزم محدود که خطر نیست انفیزم بدر بحیر
و در رگسیک با ترشح خفیف حاصل خطرناک و جدار بطرحیکی وسیع گردد در
روزهای اول تشکیل ظاهر گردد بر عقیده ولیکن نه لزوم آنچه با سوگ
جدار انفیزم پس از عمل الالات شعر عارض شده و متوقف گردد از منع هوا
و عمل جرح انقطاع شعر با خبثاد ی انجامد
علاج — در انفیزم محدود بدرجه‌ای هوا را خارج کرده

مجتمع شده فشار زیادتر بدان وارد کرده چون نفوذ هوا و حصول التیام
کم باشد همان قدر فشار را اطراف جرحه کافیست در التیام زیادی بهتر بسبب
عارض شده باشد شرطهای کوچک کرده و خروج هوا از الیاف زیادتر ...
ناسور در التیام بدر بحر چون وسیع باشد شرط عریض نموده چون با سکنجبین
و جرحه همراه باشد قطع طرف ناسور اقسام التیام را در معالجه ادویه خف
قرار داده شد جرحه سینه با وجه سوراخ بودن ریه تمامیته واکر نموده
و التیام زیاد شده البته بردارند و جعبه جرحه صدری با جرحه ریه همراه باشد.
سد رخنه خارج جرحه البته بهتر است رفع التیام آ

(۲) آفات ورمی نسج ملتحمه و کشنده ی سر و علاج او تا

(۱) —— فلغمونی

فلغمونی محدود سطحی است و عمیق

تشریح مرضی —— ... که از شبکه های ... حاصل شده و مشتمل
بر کلبول های سفید ... در نسج سلولی موضع معلول نفوذ کرده چون جراحات
نسج ملتحمه ادویس ... بعضی پر شود فلغمونیایی با اختلاف قلة و کثره
از اینها حاصل میگردد ... فلغمونیا منتهی التصاق گردد عناصر سلولی عصبیه

وجهی

وجهی عدة تازه ظاهر میگردد موسوم بـ ارگوم و سته پس اینها که
مبدل بد بو گشته در آخر مجذوب شده و یا گلبول های سفید زیادتر
شده رسته های نسج ملتحمه جذب شده و حرف ... حاصل میگردد

علامات —— چون فلغمونیا سطحی باشد غالبا از تحریک یا خراش جلد
حاصل شده از علامات موضعی (۱) تب (۲) حرارت جلد (۳)
فشار ... از فشردن ... بر طرف ... ظاهر شده ... با صلابت
نقطه متورم همراه در این صلابات از نفوذ ... منفجرات
نسج سلولی ... درد موضعی ... با چهارم درد ... شده بوده
و ... نقطه مرکزی ... یعنی ... یافت میدود
رو به تخفیف میگذارد از علامات موضعی ... همراه ... (۱)
تب ... ... جرحات ... عطش ... موت
طبع ... صفرا ... قشعریره ... بالفته
و سرعة نبض در بعضی صداع ... ظاهر میگردد
چنین فلغمونیا عمیق باشد ... علامات مذکوره معلوم ... ازدیاد
درد و علامات عمومی ... مستبلا مجبورند

فلغمونیای محدود تمام طبقهای پوست را بعلاوهٔ نسج زیر جلد احاطه کرده (از اینرو
سنتیم تا شش سنتیم تجاوز نمیکند) جلد از قسمت دور بشره پوشیده شده ولیکن
فلغمونیا غالباً بخصوص در قسمت ... بشکل ورم ظاهر میکند

تشخیص ـــ فلغمونیای محدود سطحی را دمل و جراحت و جمره و ورم عروق
لنفاویک بعلاماتی که در ذیل بعلاوه مذکور میشود امتیاز میدهند

پیشرفت ـــ فلغمونیای سطحی را خطری نیست خاصه چون با ورم غدد
و عروق لنفاویه همراه نباشد فلغمونیای عمیق از احتمال ریم در نسوج عمیقه
خطرناک است

علاج ـــ از ابتدا لازم است بحصول تحلیل که اثبات حتمیه لازم است
برفع سبب و مالیدن روزی دو یا سه دفعه روغن ناپلیونه خالص یا مخلوط
وزن خود عصارهٔ بلادن در صورت شدت درد برفع
معاون داروهای شبیه فوراً نموده چون ... چهار یا پنج روز علامه باقی مانده
و دمل تشکیل یابد بهتر تدبیرات از **ضماد** و گشودن دمل
در رفع علامات ورم

(۲) فلغمونیای منتشر

تعریف ـــ فلغمونیای منتشر عبارتست از التهاب یا عفونت انساج ملتحمهٔ زیر
واسطه در زیر جلد و انساج زیر عضله شاشمیولک دلفتریت و جمرات
وهم نامیدن ... بجمرهٔ فلغمونی و فلغمونیای منتشر دلالت باینکه
همیشه صورت انتقالی متعدی نیست

تقسیم ـــ فلغمونیای منتشر دو قسم است (۱) سطحی و (۲) عمیق که
بملاحظه علامات از یکدیگر ممتاز شوند

اسباب ـــ فلغمونیای منتشر مخصوصاً در جوانان خاصه در مردان که معرض
بحوادث مثل جرح و ضربه میباشند از اثر کوبیدگی عمیق که از جلد بعد از
خراشها خاصه جمیع اسباب موجب خراش بوده مولد سم میباشند (خراش زیر جلد
خراش جلدی که از تحریکات کفش یا لباس حاصل میگردد باشد که موجب فلغمونیای
منتشر گردد از همین قسم است ورم کف دست که بشیوع در اپیدمی ...
کوچک خالی واقع در زیر کف ضخیم دست کارگران ظاهر میگردد که اینها
موسوم کف از نجاری معروف بوده نسج سلولی رخوز ریشه ناخن پاره
کرده در آخر پشت دست ... عدد فرا میگیرد و نیز عوامل منتشره از
عبور بول و التهابات ... در نسج سلولی بدن حاصل ... بعض شرایط

هر چه شخص مستعد با بتلاء این فلغمونیا میسازند مانند مرض دیابت
و نقرس در الکلی و ضعف عمومی

تشریح مرضی ــــ مائهٔ لزجی که از ابتداء اسباب و بسیار از آن غلیظ میگردد
در نسج سلولی موضع نفوذ کرده بطوری مبدل به ریم گشته سطح عرض از بدن [illegible]
فرا گرفته قطعات نسج سلولی فلغمونیا مبتلا و هم بتدریج مانند رشته که تار
آن از یکدیگر بکلی جدا شده لانیه جرم لیفی از تارهای از نسج ریخته و در
میان شان دانه‌های البومینی و بدکلانیه دو سوم تر و قطعات دسوته که بر حسب
احتمال از بهم ریختگی سلولی دسوته بهم رسیده باشند (گرینه و رامبیه)
حاصل شده جلد مجمع ریم که بر بعضی بعد از ترشح حاصل میگردد و دارای شیارها
و خطوطها و رشته‌های لیفی و عروق از میان آن جوف‌های عبور داشته در میان
ریم غالباً مقدار زیادی ترشح نموده بعضی بر خواهند اینه و عروق [illegible]
مشاهد یکی از آنها مجاور جدا شده و در میان ریم شناور مانده اند
ریم این علت فلغمونیائی و حمیّی فلغمونیا ظاهر شده پوسیده که [illegible] غانغرانا
در سطح جلد ظاهر شده مقدار بسیاری سلول مذکوره از فساد آن آتش
ملتهب حاصل شده که در این ریم شناور بوده بعد از آن مبدل بکلوبول [illegible]

شده

شده از ابتداء متفرق و بعد از آن مجتمع حاصل کرده نسج سلولی مجاور و در باطن اطراف
فشرده و متحرک ریم را تشکیل میدهد

علامات ــــ ابتداء ــــ فلغمونیا کاهی بابرودت و حمره هم بعضی خستگی
حالت عمومی از قشعریره شده و حمی ابتدا کرده و در بعضی اوقات علامات موضعی
ابتدا میکند

علامات موضعی ــــ بر حسب سطحی یا عمقی بودن فلغمونیا مختلف خواهد شد
(۱) بهت عرض با حمره که از فشار با انگشت محو شده با تغییر جلد تمام اجزاء
موضع متهیج همراه بوده این تغییر را که حمیری بودن فلغمونی را میتوان
حمره با انگشت [illegible] فشرده [illegible] در در شدید و در جهات
اعضا سطحی [illegible] موضع متورم [illegible] و علامات موجب [illegible]
هنگام اتفاق که [illegible] در [illegible] حمیری بودن فلغمونی مشهور است بوده (۲)
استحکام [illegible] استحکام [illegible] که [illegible]
فلغمونی ظاهر شده [illegible] که مشعر بر حصول مجمع ریم است ظاهر
گشته در همین وقت [illegible] در زیر بشره نفوذ کرده
و مانند تاول بشره بر خواسته و [illegible] بر [illegible] غانغرانا

و پوسیده که والنده رسیدن عروق و گشت جلد بر حوالی مجمع ریم ظاهر شده

(۳) انفصال سیم که باعث انفصال سقوط پوسیده قانقرایائی معروف است

شناخته میشود با اینکه در بین دو حد موضع پوسیده از قانقرایا خلط شده

خط تفرقه که هم خط محدود شدن قانقرایا گفته اند ظاهر گشته کود

اندکی ریم از میان خط جاری گشته سقوط شعر با کندن موضع پوسیده

جریان ریم سهل آماده گشته پس سطح ریش شده بزودی از نو رشته گوشت

پوشیده میگردد

در قلغمونهای منتشر عمیق مرض از قدر مستدل عصبی علاوه بر آن موضع قلغمونی

لیکن علامت اندکی بوده درد و حرارت اندکی از قرار شدید بسوخ حیاتی در دم

حرارت زدرم جریان تابع دردناک شکاف با جلد در عضلات منضغط

شده نشانه ظاهر گشته دنبال آن خشکی در بین با نمیده اند پس رفته رفته عروق

با ادیم طرف مبتلا از زیر مرتفع قلغمونی همراه شده موضع قلغمونی

عموما منتهی میگردد از خاتمه از قرار در قلغمونهای عمیق حرارت و پوسیدگی

قانقرایائی مانند صورت سطحی ظاهر نگشته حتی تموج اگر شده مبهم است

فی الحقیقه تشخیص از شده علامات عمومی حد موضع و ادیم طرف مبتلا

داده میشود

داده میشود

علامات عمومی — با کمال خطر از مبتدا ضعف کلی و نبض اختلال مریض

با عدم قدرت بر تغییر وضع ظاهر بعد صورت کاهی رنگ چشمان گود خطه

خطوط سیاه بهم کشیده اشتها کم یا هیچ و عطش شدید باره سفید زرد کافی

زبان را پوشیده در روزهای نخستین مرض مرطوب و در نشسته بر خم مرض

خشکیده در بعضی نابدید تیفوئید بوده در روزهای آخر صفیح پوست و شده هم

از آن اسهال عارض میگردد که باقی بوده و یا هلاکت مریض اکثا میده شد بنفس

در انتها ممتنع و عرق و صلب پس صغیر و ضعیف گشته حلدکم و در آن مریض

آثار هذیان شدید و تعرق و اغماءات

رفتار و دوام — مرض بنابه انفصام مذکور تقسیم میتوان عفونی (۱) دوری

(۲) ریمی (۳) انفصام سقوط پوسیده که ... مختلف است ... بهتر

عموما یکماه و یا یکماه و نیم و یا بیشتر طول میکشد و معلوم شده است که قلغمونهای

منتشر عمیق بیش از قلغمونی دوام دارد

انتهی — انتهای قلغمونهای منتشر گاهی شفا و غالبا هلاکت انتهی میگیرد در

صورت نخستین از ابتدا تخفیف در علامات عمومی بهم رسیده پس حمی رفته

بعد از آن علامات مرضی برطرف گشته پس از شفا صلابت و اثری از التیام شبیه
با اثر موضع سوخته باقی میگذارد در صورت سخت مرگ از شدت علامات عمومی
یا روز علت سپتی سمی حاصل شده در صورت قشعریره و تب شدید و بعد از
زرد و تیره شدن جلد دست داده بدن از عرق سرد لزج پوشیده
این علامات مخصوصا در مبتلایان به سوء القنیه است و نیز گاهی مرض ناشی از ضعف
حاصل از مرض ادرار قند دست میدهد

تشخیص — قلغمونی منتشر از ابتدا با قلغمونی محدود و حمره و ورم
و ورم عروق جاذبه مشتبه است ولکن قلغمونی محدود بدون عرض و علامات
عمومی بوده چون عمیق است تشخیص مشکل تر ولی درد در قلغمونی محدود
محقق بنقطه تجمع ریم است در حمره که ورم در جلد است اجزاء متورم
برجسته معلوم میگردد و در قلغمونی منتشر جلد مبتلا نیست مگر کمی
تشخیص این مرض را با ورم وریدی و با ورم ... ورم عروق
جاذبه مضمون است خطر حرکه معبر عروق لنفاتیک را فرا گرفته اسعلالات در ورم
عمق عروق جاذبه درست معلوم نیست ولی با تتبع غدد جاذبه و سریع

نبودن

نبودن علامات عمومی است مشتبه نشود و نیز باید گفت که غالبا قلغمونی منتشر
با ورم و ورم غدد جاذبه همراه است قلغمونی منتشر عمیق با ورم عروق لنفاتیک
عمیق و ورم ضریع قلغمونی ... و ورم استخوان و نقرس شباهت ...
چنانکه در باب این امراض شروح میدهیم

پیش بینی — از آنکه در باب اعراض شرح رفت معلوم گشت که قلغمونی منتشر
علتی است خطیر و مریض مبتلا به سقنقلوس معرض مرگ است اگر اقدامات شفائی
دست داده باشد از زود رفتن ... از ... گاهی

علاج — معالجه شفائی قلغمونی منتشر در هر هنگام که باشد شرط متعدد شکافها
در تمام اجزاء متورم است که گاهی بتحلیل انجامیده اند این شکافها را بفاصله
یکدیگر و بفاصله عرض انگشت باید نمود چون تجمع ریم حاصل شده باید از نقطه
مایل بخروج ریم شکوده اگر تجمع عمیق باشد از هر طرف سوراخ ... لوله ...
کرده از برای خروج ریم ... گذارند اقدامات ... را با ... جوف ...
الکل ... پیش گیری نمایند هر قدر ... قطع ...
گشته جدا از ... دست داد

ورم حاد کیسه ... (که ...)

هم تنها با استسقاء حاد مشتبه شود و لفظ هیگروما هم بمعنی استسقاء کیسه سرز است

دیده اگر کیسه ورم حاد کیسه سرز را غیر از هیگروما دانسته و هر یک را در مبحثی علاحده

بیان نموده ولی استسقاء و انتهای ورم کیسه سرز دلیل بر جدا نبودن آنها و توأم بودن است

اسباب — اسباب عمده این مرض ضربات وارده بر جلد و دخول اجسام خارجه در کیسه سرز است

یا از انتشار فلغمونی نسج مجاور کیسه که محتوی نقطه [illegible] شدید [illegible] شایع و کار [illegible]

که همه زیاد بر موضع کیسه سرز وارد کنند و سوء مزاج ضعف سبب مخصوص ایجاد آن است

(کلوکر یترپانی) ولی با این سبب عمده این مرض از اسباب عمومی دانسته

و سبب موجبه را باید امداد سبب عمومی به اثر می‌بنداند

تشریح مرضی — جوف کیسه صفاق [illegible] سرزی و سرز و خون و علائم [illegible]

پر شده و جدار کیسه ضخیم دارای ترشح لیفی از [illegible] التهاب نسج سلولی [illegible]

در آنها ترشح نموده است

علامات — (۱) درد در شده مختلف (۲) حمره (۳) حرارت جلد

چنانکه در فلغمونیات محدوده مذکور شد (۴) حس تموج خاصه چون کیسه سرزی جسیم باشد

چنانکه در زانو و مرفق مشاهده میشود

رفتار و انجام و انتها — این مرض با فلغمونی محدوده چندان فرقی ندارد ولی اشتباه که ورم

از کیسه

از کیسه سرز نیز سوء حال مجاور سرایت کرده موجب فلغمونیات منتشره گردد چنانکه

در عقب [illegible] و خلف [illegible] کلیگ مشاهده شده و بسیاری از فلغمونیات منتشره دست و ساعد

از همین ورم کیسه سرز [illegible] حاصل میشود

ورم مزمن کیسه صفاق (هیگرومای مزمن)

چون ورم کیسه سرز بتدریج ظاهر گردد حالت مزمن شده جوف کیسه پر از رطوبت

شده بواسطه بعضی از اوقات این قسم را استسقاء کیسه سرز دانسته‌اند

اسباب — ورم مزمن کیسه سرز عبارت است از [illegible] و التصاق خون در کیسه تجمع شده

عروق موضع رنگ [illegible] شده و یا موجب ورم جدار کیسه میگردد و عموما جدار کیسه [illegible]

و ضخیم [illegible] و در بعضی جاها [illegible] که از رسوب [illegible] الیاف لیفی حاصل شده و در بعضی [illegible]

کیسه شبیه [illegible] طبقه [illegible] که از جدار [illegible] دیگر [illegible] شده

در هیگروما [illegible] ازدیاد [illegible] کتر و [illegible] رفتار [illegible] خاصه چون [illegible] متحمل [illegible]

محرک شود جدار کیسه ضخیم [illegible] و لیفی [illegible] شده اطلاع [illegible] در خلال

ورم آن حاصل گشته در بعضی از هیگروماها دانه‌ها [illegible] چنانکه در کیسه

سینوویال دیده میشود ظاهر شده و [illegible]

علامات و تشخیص — چون ورم مزمن [illegible] که مکان کیسه سرز طبیعی [illegible] شده است

و متورم [illegible] با حجم مختلف بدون تغییری در رنگ و درجه حرارت در نسج جلد ظاهر

بود. هیگرومات چون در تحت عضله و عمق تشخیص آن اشکال گرچه

و چون مشتمل به ابهامی که شکل شده گرچه تا سیلان مخصوصی دارد و چون جدارش

ضخیم باشد تموج ظاهر نبوده بسیار نوتر است؛ شبیه شده باشد که هیگرومای

زق حاد با التهاب سریع و حمره و حرارت و درد موضع در نتیجه

رفتار اینمرض ظاهر گردد. و باشد که جدار هیگرومای مزمن متورم گردد و ولی

عموماً تشخیص هیگروما آسان است چون اختصاصش را موضع کیسه مزمن ورمش

نکرده و بطور رفتارش را در نظر داشته باشند تشخیص هیگرومای عمیق در ضمن [illegible]

که به آن مشتبه توانند شد به یکدیگر

علاج — عموماً در هیگرومای مزمن سوراخ نمودن با ترو کار و تحریک جدار

کیسه مستعمل است ولی قسم که ترو کار در کیسه خروج پس از کشیدن [illegible]

با صبغ ید اندکی زده چنانکه در استسقاء دپچه منه اقدامات

جراحت را بسته رجعت وقتار [illegible] ورم مجاور جدار را رفع نموده در

هیگروماهائیکه جدار کیسه نازک یا متورم باشد از استعمال شمع قرار داده بعد

صبغ ید کافی است چون جدارش ضخیم بوده و جدار کیسه مجتمع نشده

شکافتن در موضع ترو کار داخل پس حرف کیسه را از راه یا قوه مانند

تاریخی

تاریخی نمود در مرض جدار کیسه که بی ضخیم رنگ میگردد که مدتی از آن

کیسه لازم میشود

(۳) ورم غلاف اوتار

ورم غلاف اوتار را مانند سایر اورام حاد یا مزمن

(۱) ورم حاد غلاف اوتار

تشریح مرضی — حمره و التهاب هم از غلاف که از طرف [illegible]

شده و در قسم معروف به تنوزیت (چون ورم غلاف با ورم خود

وتر همراه باشد) که پایین نشینده شده سطح قرقره وتری [illegible]

کاذب پوشیده دارد چه که [illegible] اجزاء نامرئی است که [illegible]

احتمال میشود

علامات — اینمرض مخصوصاً در غلاف اوتار که از [illegible]

کف دست [illegible] ظاهر شده و نیز در حوالی عضلات [illegible]

و در غلاف [illegible] واقع در پشت قوزک ها دیده شده و گاهی در غلاف [illegible]

قصبه کبری و در مچ پا در اشخاصی که مجبور به راه رفتن باشند دیده شده [illegible]

ورم کیسه های سیروز اینمرض نیز بر خلاف [illegible] فراح [illegible] تمبریت وردی [illegible]

غلاف متورم اگرچه حمره و حرارتی که بر حسب شده ورم غلاف شده گاهی
حس بوجود نمی‌آید که غلافها پر که لغزیدن وتر در غلاف متورم خیلی لذیذ
در بعضی جاها در حروف غلاف ظاهر شده در حس گرفتار صدای مخصوصی درمیده
نسج عضله که وترش متورم است در قسم معروف جسته تونی

انتهی — پس از حرارت مختلف از چند روز تا چند هفته بر حسب شده
ورم غلاف از تار بتحلیل منتهی شده چون ریم حاصل شد مخرج خارج کرده
در بعضی غلاف وتر سوراخ شده ملتهبه شش که گاهی از نهان انتشار
ورم حاصل شده است ظاهر گشته و در بعضی چون ریم رها بوده و تیش
تطول انکایه و ماهیچه در موضع ظاهر گشته وتر از عضله جدا میکردند

علاج — راحت کردن عضو طرف مبتلا از راه فشرده لباس و تنبیع
چون ریم حاصل شد کردن و شکافتن

(۲) ورم مزمن غلاف وتر

این ورم در غلاف دو تار مانند همکارهای مزمن است در کیسه مزمن غلاف
دو تا رشته مزمن برای است که پس از ورود ضغطه و حرکت مداوم فوق
حادث در تیز مجمع شده غالبا در غلاف لیفی واقع در خلف قدم که
ظاهر

ظاهر میگردد ورم مزمن شایع غلاف وتار راهان است که در غشاء سرزاو وتار
هم ساییده انگشتان در حوالی رسغ یا مشاهده شده در اینحالت که تورم
ظاهر میگردد یکی در بالا و دیگری در زیر وتر رباط نموده است چنانکه
میتوان نامیح حرف یا از این که تورم را در دو سمت دخل کف دو نایح
غالبا ارخ و غلیظ است گاهی در غلاف وتار متورم دانه‌های برنجی شکل
یا بشکل شبیه به انها که در بعضی از همکارها مشاهده شده ظاهر
این اجسام گاهی متعدد برخی آزاد و بعضی متصل است که از حرکت آنها صدای خشک
صدرت کرده بیمار از آنها احساس کند از که شش این دانه از معبر حرکت میشود
نه از ضغطه انها ملکه نکند

علاج — همان است که در همکارهای مزمن شرح رفت

باب چهارم در امراض اصول عصبانی

(۱) تومور عصب (نوروم)

عموما تومور عصبانی را نوروم نامیده‌اند ولی تومور عصبانی بر دو قسم است یکی
صادق و دیگری نوروم غلط که غالبا تومور لیفی است ولی در تنه
عصب ظاهر شده و یا سارکوم و سرطان و یا کیسه حاصل عصبانی

تقسیم و تشریح مرضی — نوروم مختلف است یعنی که نوروبلوم ظاهر می‌شود و یا
(از جمله رشته‌های عصبی)
نوروم بی الیاف است که در جدار یکی نوروبلوم رشته‌های عصبی منتشر شده پدید
آمده و یا نوروم مخلوط که مرکب از مخاطی و غیر لیفی و نوروم سکته المشکل که در اطراف
اعصاب اکا که عصب سکته می‌سازد ظاهر شده و نیز نوروم را منفرد و عمومی تقسیم
نموده‌اند حجم نوروم مختلف از دانه ارزن تا بقدر سر طفل بوده غالباً منحصر
منفرد و گاهی متعدد عموماً بیضوی است که قطر طولانیش بطرف مرکز عصب کلیه
نوروم ارزنی شدن نسج لیفی مرتفع و نوروبلوم و جدار آن یا زیادتی حرکت
که تولدهای عصبانی از یکدیگر جدا نمی‌شود

اسباب و علامات — نوروم گاهی بعد از ضغطه و غالباً بی سبب ظاهری ظاهر شده
و بملاحظه علامات بنوروم دردناک و نوروم بی درد تقسیم شده

(۱) دردناک — این نوروم خالی از علامات عمومی و غالباً منحصر بفرد و در امتداد
ساقه عصب جاری بوده و توموری مجزی کثیف و لمس است که در زیر جلد یا عضله
قابلیت حرکت این تومور در طرف زاویه ولی از جهت طول عصب مشکل است
علامت عمده دیگر این علت درد است که بغیرت گاهی بی جهت
و در برخی بعد از دوره ضربه و فشار با انواع قدر بالیدن شدن دست

پیدا شده

پیدا شده و گاهی بقدری شدت آن زیاد بوده که تمام بدن بلرزه درآمده
کهنه شده و گاهی کمتر شده میکند که یک ناگاه شخص که مشغول بوده از پا
یا در حین راه رفتن متوقف ساخته و گاهی منجر بغش مریض میشود

(۲) نوروم بی درد — در بعضی نورومهای بی درد با فشار درد ظاهر میگردد
که کلیتاً بی درد و دردی نیست که بی درد گفتنش با ملاحظه نسبت بنوروم است
که از فرط درد قرار از مریض میبرد و عمومیت بیشتر در نوروم منفرد
و غالباً در نوروم عمومی مخصوصاً در اعصاب داخل شکم و سینه دیده میشود

علاج — در صورت عمومیت مریض را مجبور باحتمال زحمت کرده چون
عمل شخص ممکن نیست بیرون آوردن تومور در دستی هر جهت منتها چیزی است

(۳) کزاز

تعریف — کزاز اختلال حرکت اعصاب است که ظاهر میشود به تشنج دردناک
متوالی عضلات روح حیوانی که همه گاهی تشنج مقدم بوده و غالباً از عضلات ابتدا میکند
افت تشریحی معلوم نیست

تقسیم — کزاز را بجراحتی و بی جهتی تقسیم نموده نظر به عضله مبتلا اسامی مختلفه
بران داده‌اند چنانکه کزاز عضلات مضغ را تریسموس (لقوه)

و عضلات حلق تنه را اپیستوتونس یعنی برگشتن سر بطرف عقب و کزاز عضلات
قدامی را آمپروستوتونس یعنی خمیدن قامت بجانب قدام و چون در عضلات
طرفی تنه واقع شود پلوروتتنس یعنی خمیدن قامت بیکی از دو پهلو نامیده اند از تمام
این اقسام کزاز فراهمی تر صورت اپیستوتونس که از عضلات شکمی ابتدا کرده
و بتدریج عضلات پشت را فرا میگیرد شایع تر است

علامات — ابتدا — عموماً کزاز در هشت تا ۱۵ روز تا سه هفته پس از زخم
فراهم هستند ون علامات مقدمه ظاهر گشته تشنج عضلات گردن ابتدای مرض بعد
صورت تکلم از مریض سلب شده عمل مضغ اشکال کامل بهم میرسد چون مرض محکم شد تام
یا ناتمام اگر ناتمام باشد تشنج عضو زیاد نبوده و مریض حرکات جزئیه
تواند عضلات چشم و جمع نامیده انگشتان و دنیا خارج و را فرد علم
مستبد شده منتهی باختناق میگردد

آثار عمومی — نبض زودتر داشته در غالب نبض لدام آب اما درجه
حرارت بدن ارتفاع نگاه داشته چنانکه از ۴۰ تجاوز کرده پس از مرگ
نیز تا ۴۲ تا ۴۴ درجه حرارت بدن بسته شده نفس بواسطه تشنج
عضلات نفس کشیدن مخصوصاً در مدت حمله و در اواخر مرض صعوبت
گاه شده

گاه شده اطراف بینی رنگ ندرتی منجر به ابتداء اختناق ولی اغلب شعور
تا عقب عبارت تمام بواسطه تشنج گلو مانع از اکل و شرب است

رفتار و دوام و انتهای مرض — رفتار کزاز با سایر تشنجات مهیب اختلاف
دارد که در کزاز تشنج بدون انقطاع دائمی بوده گاه گاه به حمله های شدید
بعضی حمله های غیر منتظم ظاهر گشته دوام مرض از دو سه روز تا هشت و ۱۵
روز انتهای مرض یقین بهلاکت است

علاج — افیون عقیدتاً زیاد استعمال شده اند و در کهای زیر جلدی از مرفین
و استعمال کلرال (۱۸ گرین در شبانه روز) مستفرغات دم و استنشاق اثر
معمول کرده ولی فایده چندانی ظاهر نساخته در این اواخر استنشاق
کلروفرم را برای مخصوص کزاز تنها نه شده و کلرال و مرفین معالجه کرده اند خواه
ولی این تدبیر هرچه تکرار یافت بجز تعویق خفیفه در زمان حمله فایده
نداشته در هیچ وقت هلاکت انتهای را مانع نشده
بعقیده ام از زیاد استعمال کرده نتیجه ؟ دیگر بسیار از آنها نوشته چنانکه
که کلرال عقیده از زیاد نتیجه میگیر داشته باشد چنانکه به ۴ تا ۵ گرم
در روز ابتدا داده و بتدریج بیفزایند تا به ۱۵ گرم در شبانه روز

برسید آورده اند و یک دوره از کتاب را استعمال کرده و اثرش را ثابت

باب پنجم در امراض اعضاء صلبه استخوانها

فقره اولی در امراض جراحی استخوانها

در این مبحث شکستن و کوفته شدن و جراحات موجبه اودرام استخوان را مذکور میداریم

(۱) شکستن استخوان عموما

تعریف — شکستن استخوان عبارت است از تفرق اتصال دفعی و شدید استخوان و موضع شکستگی به مجرای آن معروف است

تقسیم — اقسام بسیاری از شکستن استخوان مذکور شده است چنانکه برحسب درجه شکستگی و شکستن کامل که در آن استخوان دو پارچه دیگر از یکدیگر جدا میگردد و شکستن غیر کامل که بعضی از استخوان از هم جدا نشده چنانکه در کبیدن استخوان و جدا شدن قطعه کوچکی از آن قسمت است برحسب ابتلای اجزاء مجاور عظم شکستگی استخوان را ساده که مجروح نکرده باشد و مرکب در صورتیکه آلات لینه مجاور مجروح شده و هوا را راه با مجرای شکستگی گذارد نموده و نیز ملاحظه سبب شکستگی را

به مستقیم که شکستگی در استخوان مضروب باشد و یا آنکه حرکتی به موضع وارد شده و استخوان مجاور شکسته باشد و غیر مستقیم تقسیم نموده اند و هم نظر به تعداد نقاط شکسته استخوانی شکستگی مفرد یعنی که واقع در یک نقطه از شکلت باشد یا متعدد که نقاط بسیاری را فرا گرفته و استخوانهای مختلفه را حوف نموده باشد نموده اند از این جمله ما به ذکر شکستگی ساده و مفرد قناعت میکنیم چه شکستگی مرکب در باب هر یک از اعضاء شرح خواهد رفت و هم شکستگی متعدد به ملاحظه هر نقطه حالت شکستگی واحد را خواهد داشت و مستقیم و غیر مستقیم بودن در عمل فرقی ندارد

(۱) شکستگی مفرد

تشریح مرضی — امتداد شکستگی (۱) شکستگی عرضی که عبارت است از شاید بهتر مثال آن است که استخوان را از عرض بازد چنانچه

نموده شیشه (۲) شکستگی مورب (۳) شکستگی

دندانه دار (۴) پارچه پارچه شدن استخوان

جابجا شدن موضع شکستگی — غالبا قطعات شکسته استخوان چندین

سبب تبدیل مکان میشوند (۱) در سبب ابتداء ضربه که پارچه‌های

مکسوره را از یکدیگر جدا میسازد (۲) بواسطه تشنج عضلات که

سبب کشیدگی است (۳) در سبب وضعی که مریض طرف مکسوره را

نگاه میدارد (۴) بواسطه تشنج عضلی (۵) بسبب

وزن جزء کنارهٔ موضع شکستگی و نیز تبدیل مکان قطعات مکسوره هم

در حسب وضع ابتداء استخوان (۱) به تبدیل زاویه که مقدار

از هر قطعه مکسوره با یکدیگر ملاقات مینمایند و در میان هر قطعه زاویه

حادث شود که نقطه التقاء محل شکستگی واقع شود (۲) به

بتبدیل وضعی که هر دو پارچه یا ابتداء از طبیعی استخوان واقع

طبیعی استخوان واقع بوده ولی سطح شکستگی از یکدیگر جدا باشند (۳)

به تبدیل دایره چنانکه یک پارچه زیر یک محور گردانده و بدور پارچه شکسته

فوقانی حرکت را داده شده باشد (۴) به تبدیل واقع بودن یکدیگر

(۵) به تبدیل دخول یعنی که یک قطعه شکسته در پارچه دیگر فرو رفته

چنانکه در شکستگی استخوان تحتانی زند اعلی و شکستگی عنق فخذ مشاهده

باشد که دیده میشود با یکدیگر ترکیب شده در شکستگی چند قسم مجمع گردد

کال — نسج التیام که بازی هر قطعه استخوان به یکدیگر وصل نماید

نسج استخوانی جدید است معروف به کال تشکیل کال در شکستگی مرکب

با جراحت و غیر آن مختلف است در شکستگی غیر مرکب با جراحت باشد

دو قطعه شکسته به پهلوی یکدیگر واقع نشوند آثار مختلف با چهار سکام ظاهر

میگردند چنانکه در سکام (۱) در میان دو قطعه مکسوره و در زیر ضریع

در مجاری مغزی و در فواصل عضلات موضع خون ترشح کرده از اختلاط

با رطوبت ... ترشح در محل شکستگی سیلان ... ترشح در اندک

دسته ... در میان قطعات مغز حاصل شده با ضریع منضم و بعضلات

مجاور ملاقی بوده ... و ... خارج ... نامیده ظهور

اینکه کالس از روز ۶ تا ۱۵ شکستگی استخوان بوده از طبقه سلولهای
جدید تازه است احاطه شده و این کالس لیفی و سلولی از عناصر متعدده
جنین که از مغز استخوان و از مجاری هاورس و نسوج مجاوره است تشکیل
یافته است در هفته (۲) دسته مذکور در زیر ترد کالس لیفی غضروفی
گشته مغز موضع مکسوره را کمتر در زیر و مبدل بر جسم لیفی سلولی
معروف به ویرل داخل گشته شده و در انتهای استخوان علامات در مقام
میرسانند در هفته (۳) جسم استخوانی در ویرل خارج و داخل
راست میکند در هفته (۴) کالس در زیر تر و کم حجم تر شده ویرل
داخل باتمام و مجرای مغز و استخوان حاصل گشته ولی در شکستگی که دو پارچه
مکسور در پهلوی یکدیگر واقع شوند کالس دو پارچه را باهم مرجیسپانه
ظاهر بغیر شکستگی کامل در شکستگی این مرکب با جراحت بدین نهج است
در غالبا مجروح شکستگی زیر گشته جاهای زخم عمیق و شدید باشد مرک مانع انعقاد
کال شده در ورم چرک علامت عدم استخوان و مغز آن ظاهر گشته نور شده و
لحمانی در موضع بدید آمده سورهها را استخوانی در موضع شکستگی تولید شده
دار شده این لحمانی گذشته در شکستگی فرو شده میان دو قطعه مکسور رسد

انعقاد محکم دلمه چرکی در رم استخوان شده باشد باز مرکز مانع انعقاد تشکیل
اینکه تکمیل کالس بوده بعدرت کال انضمام مانده یا بزرگ تر از حد حجم
شده باشد و تحمل نابذیر و یا با فارج شدن موضع شکسته همراهی میکند
علامات ـــــ (۱) کراکان (صوت قیح فرج) صوتی است
که از شکستگی استخوان حاصل میگردد یعنی چون استخوان شکسته را حرکت دهند
دو پارچه مکسور با یکدیگر اصطکاک یافته از مفصوت حاصل میگردد (۲) درد
و علامت مهم است که از اندک حرکتی شدت یافته و در وقت شکستگی
یکجا موقوف شده ختم شر در انجا محدود در یکجا که شدت
از فشردن نوک انگشت بر موضع است (۳) بیحرکتی طرف
و هیچ وجه مریض نمیکند تکیه نمیتواند بود (۴) که کمبود غالبا معلوم
(۵) بدی شکل طرف که علامت مخصوص و موجب اینه تشخیص
چنانکه در شکستگی ترقوه در تحتانی زند اعلی و عنق فخذ معلوم است و این
ردائت شکل مخصوصا از جابجا شدن قطعات مکسوره و ورم متوالی شکستگی
حاصل میگردد (۶) حرکت غیر طبیعی که بهترین علامت مشاهده حرکت
استخوان است بطرفی که سابقا ممنوع بوده یعنی که از مقدار سابق مانع این قسم

حرکت نباشد ولی این علامت غالباً وجود ندارد چنانکه در شکستگی دنده‌ها

و در شکستگی استخوان‌های جمجمه و شکستگی بعضی از استخوان‌ها که متقابل نقطه رو شد عضله

یا رباط محکم باشد دیده نمی‌شود (۷) کرپیتاسیون یا صدای ... است

مشهود بگوش چنانکه اگر آن را با دست حس نمایند چنانچه پارچه‌های مکسور

استخوانی بر روی یکدیگر حرکت داشته باشند این صدا بگوش میرسد طریقه استماع

این صوت در هر یک از شکستگی‌ها مختلف است چنانکه در شکستگی‌های اضلاع

این صوت با شکستگی استخوان‌های بازو متباین است و اختلاف کلی دارد و نیز

باشد که این علامت یافت نشود و شکستگی بدون این علامت غیر از سایر

شکستگی‌ها کم نشود

رفتار در ایام و شهور مرض — رفتار شکستگی منتظم علامت موضعی

در ناحیه کم ... موجب علامات عمومی نمیگردد در ... استحکام

در اطراف عالیه کمتر و بیشتر ۳۰ روز تا مدت استحکام کامل لازم است ولی

در اطراف سافله ۴۰ تا ۵۰ روز زمان لازم است تا موضع شکسته

محکم گردد انتهای شکستگی منفرد بطور متداول شفا یافته و واسطه کال استخوانی

استحکام میپذیرد و گاهی مفصل کاذب در موضع شکستگی بیاد گار مانده

در ...

در شکستگی‌های مرکب اغلب ... کاملاً آشکار است

اسباب — اسباب موجبه شکستگی ضربه خارجی و انقباض عضلانی چنانچه

موضع ملاقی با ضربه بشکند شکستگی مستقیم و چنانچه موضع شکستگی از محل ورود

ضربه دور باشد غیر مستقیم نامیده اند چنانکه اندام عضد در اثر ورود ضربه

بر مرفق ... بشکند شکستگی حاصل از انقباض عضلانی را هم شکستگی ... گویند

دانسته اند چنانکه انقباض عضلات سر بازو ... سر ... زائده مرفق و یا

رضفه را می‌شکند

اسباب مستعده شکستگی اعوجاج استخوان‌ها و شکننده بودن آنها پیری و ...

مزاج سرطانی و کوفتگی ... تا ... [illegible]

... استخوانی ... استخوان ... مخصوص ...

... در اطبا معروف است

علاج — ... استخوانی شکسته باید مواظبت نمود در اول وقت

در محل ضربه تا وقتیکه مریض ... قرار دهند یا ...

مکسور جابجا نشود از ... علامات عمومی ... در ... البته ...

... مزاج ... مریض اسباب ... مستعد

و معاینه موضع عبارتست از دو کار (۱) جمع ساختن شکستگی (۲)
نگاه داشتن بهم بستهٔ موضع چنانکه در معاینهٔ خلع مفصل شرح داده ایم
جمع کردن شکستگی مرکب از سه عمل مختلف است (۱) کشیدن دو سر
بطرف مخالف بردن (دوم) بموضع خود نصب کردن و لیکن تا قوه کشیدن
در جمع کردن موضع شکسته لازم نیست کشیدن عبارت از اینست که قطعه
زیرین موضع شکستگی را بطرف تحتانی با احتمال یک سمت کشیده و معین قطعه فوقانی آنرا
مکسوره در همان وضع طبیعی محکم طرف مکسور نگاه دارد کشیدن برخلاف
عبارتست از اینکه بعد از قطعه مکسور را بطرف راسته طرف کشیده نصب کردن موضع
شکسته که عمل جراح است عبارتست از مقابل کردن دو سر شکسته بیکدیگر
بقرار دادن آن بوضع طبیعی طرف بعض از شکستگیها پس از جمع کردن و بستن
دیگر از موضع خارج نشده رجعت نمی نماید لیکن بعضی دیگر را لازمست
که موضع مکسور را ملایم نگاه داشته و مانع از جابجا شدن قطعات شکسته شده
لازمست اگرچه در قسم شکستگیها اسباب مخصوص بسیار ... و اشخاص طرف مکسور
... شش گونه اسباب برای اینجمع منسوبه که نوار لوله (۱) ...
... نوار لوله کرده ملایم بجلد چسبیده بستر تخته از جانب ...

ر محور عروق بزرگ فشار نیاید به گذاشته بازو در تخته را نوار لوله بپیچید
(۲) فلاد ... بازوها ... که ... که معروف ...
میباشد و ... مرکب است ... از ۱۵ تا ۲۰ نوار چه ... کوچک ...
سفید و عرضش ... و طولش ... که ... موضع شکسته
ملایم بجلد چسبیده ... پارچه غلاف تخته که پارچه ایست مربع و مجلل ...
... سابق گذاشته (سیم) تخته از جانب موضع شکسته است
و در غلاف ... چهار ... از پشت ... مملو از سبوس شده عدد
... ایشان را در میان طرف مکسور و تخته ... طرفین و سیم را ... جدا
طرف نهاده ولا تخته سیم پوشانیده ... پیچیم نوار ... که تمام
نگاه دارد (۳) اسباب ... موضع شکستگی را
... کشیده و مانع از کوتاه شدن طرف شده ولی حفظ ... این اسباب
مخصوص شکستن ... استعمال ... در ... مذکور حواله شد (۴)
اسباب با تخته که ... استعمال ...
(۵) ... مخصوص ... تخته ... بهم ... محروط
حاصل ... که ... قاعده ... (۶) اسباب بی حرکت داشتن

مستعمل اینست تمام که تخته‌ای را در دو طرف آن تقعرات بقدر طرفین ساخته
و بینه آن بر آن نصب نموده‌اند که طرف مکسور را در تمام اوقات معلقه نگه
نگاه میدارند و لیکن مالند جمله بشرح اسبابیکه ذکر شد استعمال مکینه اتحفاف
مکینیم اینست معلم کامل بتواند حتی بموضع شکستگی پیچیده بسر لنباته
پیچیدن باسها قول چیزی که از گچ و آب مخلوط یا سفیده تخم مرغ
یا زلالئی (زلالتی یا کیم ایت البیض) حاصل شده باشد در لابلا
نوار کشیده و بعد کفایت لازم تواند را نگراند و لیکن در آخر مقابله
حصیر یا دست گرفته در بر در تواند مرمالیده صاف کرده تا آب خشک میکند

(۲) ترکیبات شکستگی

دعوارض عمومی شکستگی همان تقاعدات حاصله در جراحات سبب از کرار
زیر و غیره که در باب جراحات شرح رفت علاوه در موضع احیانا گزیده
و جرحة و انقباض شخر عضلات و خونهای جمع شدن و هر جد آیدن پاره‌های
مکسور و تقطیع عروق و اتصال شکستگی به مفصل و خلع مفصل عوارض موضعیه
عرضیه انفیرتم و غلغرنی و سایر عوارض جراحات اند
بجز در بعض حالات این ترکیبات خلاف اشاره جمع کردن و شکستگی

باب دوم در امراض ورمی سلسله استخوانی

(۱) ورم حاد ضریع

ورم حاد ضریع استخوان مرضیست شایع که بر حسب حدت یا منتشر و فوق
یا تحت حاد بودن علامات مختلفه ظاهر ساخته چنین سطحی باشد یا ورم استخوان
و غالبا با ورم استخوان و مغز دان همراه است

اسباب ــــ ورم حاد ضریع نتیجه صدمات خارجیه و اثر برودت
و مجاورت با مرکز ورم اجزاء مجاور در سبب مستعده آن جوانی (عمر مالد ۱۲
تا ۱۸ سالگی) و جنس مذکر و سوء مزاج رود و تیمر و در حسب احتمالی حمیات
بثوری و مزاج خنازیری و بالآخره رداءت شرایط حفظ الصحت اسباب مرجحه
و اثر برودت اسباب محرکه اند

تشریح مرضی ــــ ورم ضریع مخصوصا در طرف تحتانی استخوان ران و سر
فوقانی و تحتانی قصبه کبری کمتر لذا ابتدا در آنجا حوالی سر فوقانی استخوان
بازو بر عقیده اولیه همیشه در منهاک ظاهر شده و بر ابتدا با
عظم نیم‌الذ مبتلا میگردد علامات تشریحی نفوذ و نشر خون در استخوان
و ضخامت موضع و ترشح غشاء و کاذب که بر نفیر بلاستم زیر ضریع

ریم شده چرک منجمد یا سرزن بعضی منعفن و عادةً کلیه لوازم و تعفن وجود شده
ضربح له شدن جرح شده که آثار آن وضع جادار جاد ورم به حقیقه
ورم عفیف آن شدن بهر تکرار آن وجود شد ان قطعه چرک زایدان اجتماع
ریم در یک جزء یا تمام آن مغلق بکرار عرض برآمده که آثار آن ورخشان
عضو و فشاره مفصلا جدا شد ان زاید عظیم ورم مفصل بر وقت شد اسیار
دمامیل ورم در میان و ترشح ریم بطور منتشر در اجزا ولیتیه جادار که نتیجه
دمامیل تحت جلدیه بی‌اند

علامات — (۱) علامات موضعی قبل از تشکیل دمامیل ورم در وقت
به جمرتی در جلد که اشانه ورم ضربح جدید است و ورم ضربح منتشر درد
ثابت حاد و ضاغط یا شدت و شبانه که چنین ضربح را از فشار زیاد رفع تخفیف
و در مریکه بواسطه چرک ریشدن بهتر بکی لمسی که موضع در بست محدود نباشد
با تیره کی و بیرنکی یا خاکی رنگ بودن جلد بسر بر دور بود و تیره و تکلیف
لذیتهم و مجرم ریشدن موضع جون آثار آن عمیق در عمق شد بجهت حس عمیق غیر معلوم
خاصه جای ریم در نسج سلولی تحت جلدی پراه نکرده باشد بجز گردی طرف و تشکیل
آن پس از کدکشی از اده تا یا چند روز برود در ورم مفصلا بدون علامات

ورم

ورم

(۲) علامات عمومی ورم‌ها — علامات عمومی ورم منتشر ضربح علامات
تسمم حاد و خطر باحال شدید و اسهال و نفخ شکم و ضعف قوه و سهم بی
دوباره از دو زبان است که بیکه از ابتدای مرض به تنفس شدید خطر
مشتبه ممکنه پس از خروج ریم عمومیا عینی آثار تخفیف پذیرفته ولی حرکت
شدید یا تحمل باقی مانده در بعض وقت چند روز از اشتها بر این مرض مقصود را
یکی آنکه تمام طرف مبتلا فلغمونی منتشر و اکثر ریم بهم زده متعفن
شده مریض بواسطه سپتی سمی حاد و یا مزمن حاد در گذرد

(۲) بدینکه علامات عمومی [منظر ظاهر] تخفیف یافته ولی ریم نخشکیده مریض
بواسطه سپتی سمی مزمن یا ضعف مفرط در رسد (۳) بدینکه قسمتی
[illegible] شده به ظاهر گشته علاجه بر یا میل [illegible] اعضاء و مریض [illegible] خارج [کنند]

(۴) در حالت حدوث حالت عمومی بیکونه گشته اعمال تغذیه [illegible]
ز نظم طبیعی [illegible] آثار موضعی بکرار باقی مانده جزوده آن
جدا شده ترشحات ضعیف نسبی التیام حاصل گشته
[illegible] بتکلیف [illegible] نشده [illegible] در ورم ضربح جدید

ترکیبات ـــ حمرهٔ جلد موضع و ورم پلکها و ورم مغز استخوان

تشخیص ـــ از جهاری بثوری و تیغور شده علامات مخصوصه این امراض از روی تیم

مقصد جلد حفظ موضع از فلغمونی علامات مخصوصه آن ممتاز است

علاج ـــ بریدن الات لینیته و برهنه کردن ضریع معلول و کشودن

و مدخل ضریع و منع از توقف ریم بتعاون درناج آبدرد که از آن قیقته

تعفن از اکال و محلول نیتا رفع ضعف عقوبات داوا به خفته تحریک

چنانکه لازم نشد آمپوتاسیون و چنانکه ریم در مغز استخوان مجتمع نشد سوراخ کردن

استخوان بابت به عظم (ترپاناسیم)

(۲) ورم مزمن ضریع ❖

ورم مزمن ضریع از اثر صدمات خارجیه و ورم اجزاء مجاوره و تقرح مزمنه

آنها حاصل شده با تومر مخصوص عظمی (استلاکتیت) همراهی کرده که تصور

عظمی باقی مانده یا رفع شده موجب تامیل و تمرکز استخوان میکردد و این ورم

ضریع مزمن غالبا کوهش باشند له درد و درشب چنانکه جمع شد تحلیل و اگر حاصل شده

ریم با مادهٔ لزنهٔ و غشاء کاذب که ضریع را بلند نماید آن گستند

حاصل نماید مشهور نشد

علاج

علاج ـــ فشار دادن بمشمع پرده و چنانکه کهنه شده مداوا از ترکیب

ادویهٔ میدره پتاسیم (شربت ید) رحمت داشتن موضع از ارسال مشمع و یکدوره

داب کرم معدنیه

(۳) ورم مغز استخوان ❖

در سنه ۱۸۷۹ میلادی در اکادمی طبی پاریس جرجی در باب این مرض گفتگو

مرحوم موسیو لاننلنگ و موسیو پاناس ادله مستوفی بسیار اقامه

کردند که ورم مغز استخوان ورم حاد است که از تغییر تغذیه مغز استخوان

دفعتاً شروع حاصل میکردد و موسیو گسلین مذکور داشت که ورم مغز استخوان به نفقی

از ابتدا در خود آن است در بعضی که ریم ظاهر شده از کشودن مصنوعی یا انفجار

طبیعی ریم بخارج راه کرده و چنانکه ریم در عمق حجم استخوان و تعفن مخصوصی طبقه

صدفیه خارجی از مجاری [illegible] کذشته از مجاری مغزی استخوان به مغز آن وارد

گشته مغز را ریم و متعفن نماید مرسازد بدینواسطه همیشه در ورم استخوان

باید مراقبت نمود که بر قشر مغز حرارت جاری از ریم کشوده نشد چه این قسم

ورم از تمام امراض استخوان خطیرتر است

علاج ـــ اسبق [illegible] است که در ورم حاد ضریع شقی رضت حاد که مذکور شد

آن بوسیبون

با تفصیل [illegible] در ضمن ورم نسج استخوانی است

(۴) ورم نسج استخوانی ❖

ورم نسج استخوانی حالات ذیل را دارد

(۱) ورم حاد استخوان ❖

سبب — سبب ورم حاد نسج استخوانی داخلیات یا خارجی

سبب داخلی [illegible] از قبیل [illegible] و [illegible] اسکربوت که کمتر [illegible]

مسبق بورم استخوان میشود [illegible] تحریک [illegible] نمو استخوان است

چون با اثر رطوبت در طبقه خارجی و [illegible] صدمات خارجیه و [illegible]

خارجی در استخوان و مجاری [illegible] اجزاء متورم [illegible] اسباب داخلی افزوده

شد ٭

تشریح مرضی — مخصوص ورم در تمام استخوانها [illegible] سطحی [illegible] در یک نقطه

[illegible] یا در تمام اجزاء یک استخوان ظاهر شده علت تشریحی [illegible]

[illegible] اختلاف چندانی [illegible] در عروق نسج استخوانی حاصل شده

بلکه عروق تازه پیدا کرده نسج استخوانی [illegible] شکاف [illegible]

مدور حاصل [illegible] اطراف عروق و مجاری [illegible] در [illegible]

شکافدرنه

شکافدرنه [illegible] مجاری [illegible] وسعت و جدارشان [illegible] ترشح که

در وسط استخوان که مشبکه [illegible] باریک [illegible] در آن [illegible] ظاهر است

چنانکه اگر با نوک اسکالپل صفحهٔ ملون که در [illegible] قسمت [illegible]

[illegible] رسته عروق [illegible] دیده [illegible]

ورم [illegible] طبقه [illegible] عروق [illegible]

راه کرده در [illegible] انتقال [illegible] شده [illegible]

[illegible] در وسط استخوان متورم حاصل شده [illegible]

[illegible] رقت [illegible] حجم استخوان زیاد

حجم [illegible] ظاهر بوده [illegible] ورم [illegible] ورم استخوان همراه [illegible] سطح

استخوان متورم زوائد [illegible]

علامات — علامات موضعیه (۱) [illegible] مختلف [illegible] درد (۲)

[illegible] که [illegible] ورم [illegible] نسج [illegible]

[illegible] استخوان حاصل شده (۳) حرارت ملایم [illegible] حمرهٔ موضع

علامات عمومی — علامات [illegible] که [illegible]

ورم است [illegible] سطح استخوان ظاهر میکردند ر

رفتار و دوام و نهایت ـــ رفتار این مرض غالباً سریع و بندرت بطی است
یعنی که در مدت رفتار حتی اوقات تخفیف عدهٔ علامات ظاهر میشود (ورم مزمن
استخوان) دوام مرض مختلف از چند هفته تا چند سال غالباً بتکلیف انتهی
گاه گاهی رفع شده و در بعضی کسان دیگر مبتلا کنند و در هر یک از این
طریقها [illegible] بسبب هلاکت مریض میشود با جمله علامات رفع و تخفیف نادر
نبوده همیشه این مرض نشانها در استخوان گذاشته و موجب این آثار که
در ورم استخوان ضبط شده از آن جمله زردی ورم استخوان [illegible] به مکان [illegible]
و مفاصل و غیره وصف کرده

تشخیص ـــ تشخیص ورم استخوان از ابتداء مخصوصاً در ورم عمق آن
مشکل و علامات عمده حالات [illegible] حرکت و بطالت رفتار دارا [illegible]
مرضی برانند در تشخیص اسباب از حالات متعلقه سؤال لازم است

علاج ـــ رفع سبب عمومی [illegible] و مالیدن مرهم
ماهیونی [illegible] و گشودن [illegible] منعقد شده [illegible] در رفع علامات مرضی
و در ورم مغز استخوان جوانان بتدبیر تدابیر سوراخ کردن استخوان است تتمه
عظم (تره پانیسیم)

(۳) ورم [illegible]

(۲) ورم مزمن استخوان (کاری)

تعریف ـــ کاری ورم مزمن استخوان است با علامت مداومی (۱)
ریم شدن (۳) نرمی استخوان

تشریح مرضی ـــ کاری در نسج اسفنجی یا صدفیه استخوان و غضاریف عظم نرم
ظاهر گشته مخصوصاً استخوانهای کوتاه و انتهای استخوانهای بلند را فرا گرفته
در درجه اول کاری علامات ورم استخوان و فرع آن با نرمی جرم عظم ظاهر
گشته [illegible] در میان [illegible] رنگ [illegible] پاشیده و با اشکال [illegible]
یا بسانی بریده شده [illegible] با نقب [illegible] مایع خونی مخلوط
ریم و چرک از مجرات استخوان خارج گشته [illegible] سطح استخوان
معطل را فرا گرفته اجزای زائد عظم در هر نقطه مستبدل [illegible] شده
در درجه دوم استخوان ناهموار و رنده و تیره رنگ یا سیاه بوده در
درجه سیم جزئی از عظم [illegible] شده جزئی از مواد آلیه عظم در این درجه
تجزیه شده به ملاحظه میتوان گفت که کاری استخوان [illegible] است
(۱) [illegible] که ذرات عظم بدون سابقه ورم تبدیل [illegible] یافته
[illegible] این ذرات [illegible] کرده از این تغییر [illegible]

استخوان حاصل میگردد سوابهای عظمی مرده بشکل بهم شروع میشد (۳) اشکالی
که در صور در آن استخوانی ناشده ورم مخصوص ظاهر گردد و کانسر مغشوش
ظاهر میگردد

اسباب — علامت که ورم استخوان شروع رفت و در واقع کانسر
صورت مخصوص ورم استخوانات که در قطعه معلوم عظم خارج و کوفت عارض
میگردد

علامات — ابتدا وجع داشته و با لباس بی استعداد ظاهر شده پس نسج ورم
خفیف و در موضع بهم رسیده بتدریج بر حجم آن افزوده جلد منکشف و جسم متورم
بوده و مد گشوده شده ورم تا صورتی که مبتلایان دخیل توان کرد حال
گشته چیزی باستخوان متصل و کانسر رسید باندک فشار در آن داخل شده بعضی
صلابت عظمی نرم شده و با درهم شکسته چیزی میریزش گشته اندک خونی از آن
با فشور بیرون چیزی میآید

رفتار در انجام و انتها و مرکبات — کانسر استخوان ابتدا
مرض علامات موضعی با امر غیر جز مختصه معلوم که با کشف جسم استخوان
تخفیف بیرون زده بوده پس علامات مرکبات که علامت انتهای مثل آنست

ظاهر گشته

ظاهر گشته چون کانسر در انتهای استخوان عظمه واقع شده تر سفید پدید آورده
چون در ضلوع و استخوانهای زیر چه باشد بلورینی و علامات ورم عشیه دماغ را
سبب شده با تشنج قبل از ترکیبات خطرناک و رعشه بدن نموده بلکه اعراض تنفس
انگاشته شده در بعضی موجب بروز علامات عمومی مخصوص مانند لاغری و مرض دماغی
گشته از فرط ترشح زیاد به بستر باید (تب دق) و هلاکت منتهی میگردد
و اثر همیشه طولانی و مختلف است

اقسام — کانسر را صور مختلفه است که در هر صورت علامات
مختلفه ظاهر میگردد معمول است کانسر (۱) سطحی (۲) عمقی و مرکزی
(۳) صلب (۴) نرم (۵) کانسر مخاطی (۶) کانسر خراجی
(۷) کانسر خون ریزی (۸) رخاوتی (۹) استخوانی (۱۰) کوفتی
و علامات انها از نامهایشان پیداست

تشخیص — عموما خطر در مختلف در دیگر کانسر مختلف
و عموما کانسر خون ریزی از همه خطرناک تر است

علاج — (۱) معالجه عمومی از قبیل علاج مریض (۲) علاج
موضعی ترکیبات بدرای که نسبت معلوم تغییر دهنده مانند ضماد

و بعدها در ظاهر و مشغول [illegible] عضو مجروح [illegible] سایر تدابیر که کاری

به کار مبتذل کنند از رسانیدن آهن آتش پس از بردن [illegible] قدری

[illegible] شده از استخوان مبتلا بکار برده باکوتر در تمام صفحهٔ پس وضع [illegible]

مبلول با آب برد هر دو استخوان داغ شده این تدبیر در کار سطح منعقد

و موجب سرعت جدا شدن استخوان معلول است از موضع و [illegible] اجزاء [illegible]

بریده و با استخوان مبتلا رسیده قطعه معلول را با [illegible] استخوان بریده

و یا با ارهٔ مخصوص به قطع اره نمود در صورتیکه از این اعمال نتیجه

حاصل نشد و یا استعمال آنها متعذر باشد باید به قطع طرف پرداخت

(آن پتاسیون)

امراض تغذیه استخوان

(۱)
نکروز

تعریف — نکروز عبارت است از موت نسج استخوان

شرح مرض — در بیان نکروز حالت جزء نکروز گرفته که معروف به

سکستر است و اجزاء مجاور آن از روی تشریح مرضی تعیین شده سکستر

به دو صورت دیده [illegible] یکی آنکه از اجزاء مجاور یکباره جدا باشد

و دیگر سکستر جدا شده قسم اول در سطح استخوان تشکیل یافته سطح [illegible]

با اجزاء [illegible] مجاور بوده و سکستر قسم ثانی در داخل مجرای مغز استخوانها

[illegible] یا در زیر طبقه [illegible] خارجی عظام [illegible] ظاهر گشته [illegible]

[illegible] سکستر در ترکیب [illegible] آن با سایر اجزاء استخوان [illegible] اختلاف

با استخوان زنده همان [illegible] عروق و اعصاب [illegible] موضع سکستر باندازه

حجم قطعه منفصل مانده و یا جزیره غیر طبیعی در استخوان حاصل شود

فیزیولوژی مرضی — (الف) حین سکستر ایجاد باشد — چون جزء

[illegible] جزء زنده مجاور آن سعی به جدا شدن از قطعه مرده

داشته بدین واسطه ورم استخوان که از وجه [illegible] دایره سرخ محدود نماینده سکستر

نمایان است ظاهر شده این ورم موجب [illegible] شده [illegible] که غشاء

دانه و رگ [illegible] در میان سکستر و استخوان مجاور حاصل [illegible] شده به

تدریج بر حجم [illegible] افزوده شده [illegible] سکستر

میگردد و حجم سکستر منفصل [illegible] آثار ظاهر گشته مغاک موضع سکستر

صاف و وسیع میگردد بقدری که سکستر در آن متحرک تواند بود

ولیکن غشاء دانه زبر [illegible] قطعه پیچیده ورم [illegible] را در سکستر [illegible]

بوده اجزاء زنده عظم را تحریک و در سکستر [illegible] مبتلا داشته (۲)
چون سکستر خارج شد در میان اجزاء لیفیه در راه عدم جسم خارج
داشته موجب دوام و [illegible] شدن اجزاء لیفیه گشته بسوراخ های موضع
و خروج چرک اشتهار می کند (۳) اصلاح موضع سکستر مانند التیام موضع
سکستر امکان [illegible]

علامات — نگرز [illegible] (۱) هنگامیکه هنوز زخم ظاهر نشده
باشد در بعضی هنگام علامات مبهم و شبیه با ابتدای [illegible] بوده درد عمیق که
[illegible] رسیده کند با تب حاصل [illegible] قریب و [illegible] در حاصل شده چون
بر حسب اتفاق [illegible] گرفته [illegible] یا [illegible] آثار [illegible]
[illegible] ظاهر بوده (۲) در هنگام دوام علامات موضعی محدود
بوجود [illegible] و گشوده شدن [illegible] باقی [illegible] خروج زخم است
تا و قسمت طبیعی یا صنعت طب [illegible] از سکستر فارغ نماید
چون میل معروف [illegible] را از راه [illegible] السکستر [illegible] کنیم
استیله [illegible] ناهموار [illegible] علامات [illegible] کرده و شبه [illegible] سکستر
در موضع [illegible] کند چون سکستر متصل [illegible] ساخته [illegible]
سکستر

سکستر و استخوان [illegible] فرو رفته و به سکستر رسیده و چون میل [illegible] متعدد
[illegible] استیله زیاد از یک شد میتوان [illegible] استیله از هر راه [illegible] کرده و حرکت
سکستر [illegible] معین نمود

نگرز [illegible] موجب علامات عمومی [illegible]
و ضعف [illegible] و نقصان اشتها و غالباً اسهال [illegible] شده مریض با علامات
حاد [illegible] تب [illegible] دیگر نقص [illegible]

رفتار زخم [illegible] — رفتار [illegible] و علامات موضعی
[illegible] ماه [illegible] بوده [illegible] علامات
عمومی بر نسبت [illegible] و عیب [illegible] سکستر [illegible] گشته
[illegible] مختلف چون [illegible] سکستر سطحی [illegible]
بواسطه (۱) تب و قی (۲) خونریزی [illegible] زخم (۳) جذب
تعفنی (۴) بواسطه ترکیبات [illegible] ادرار [illegible]
[illegible] که [illegible] در سکستر متصل [illegible] صنعت طب [illegible] رسد هلاک
تعفنی [illegible]

علاج — علاج موجبه نگرز [illegible] خارجیه [illegible]

صنیع سر یا خونده که وسوجیت بعضی ایام جمعی بر جای گرفته در کوان بتغییر
مید هند ما ننه یکروط و تعلیس و جفنا زیر باب مستعده اند
تشخیص — این مرض از ابتداء تا بروز بحران و ورم مزمن و کاری
دو ترکولهار ایم آرایه مشتبه شده و تشخیص صحیح با کمال دقت در نهایت
اشکال است و چنین دمل کرده شده دخمل اسپنلیه تشخیص آن روشن تر می‌باشد چنانکه
اسپنلیه چنین بدقت و احتیاط دخمل با بنه جسم شی که در حیض [illegible] تا حمله
وتحکیم در صدد [illegible] سکته باشد علاج شده ولکن بعضی حرکات در آن
حاصل [illegible] چنین شقبه ضیقه متعدد شده اند و بعضی میل در رسانیده شود یکسر
حرکت سکته بآن نبرده و یا چنانکه ذکر شد و کاری نزد ورم استخوان
مبتلا گردیده و تحقق عظم را از هم جدا ساخته چنین جای [illegible] و صنع
چنین پس از [illegible] سرایت در [illegible] استخوان
اسپنلیه [illegible] برجسته [illegible] سکته و لکن
صفحات استخوانی کاری نیست
پیش بینی — گر [illegible] مرض است خطر که همیشه [illegible] بر ودت مزاج
وجریان [illegible] که [illegible] حالت مریض [illegible] بوده سکته

ملتصق

ملتصق ملاده بر رودت مزمن [illegible] خطر عدم [illegible]
علاج — اشارات معالجات بگرد (۱) منع از ظهور [illegible] آن
به اشدة ملتهبه تا وقتیکه ممکن باشد (۲) چنین سکته حاصل شود بعد از علاج
آن در سکون [illegible] اجزای ملتهبه محادر دو کرختی با [illegible] باید [illegible] کشیده
دو صورت التصاق لعزا نیدن [illegible] با اسباب و معرض [illegible] و
حد بودن با ملاحظه [illegible] و ضربان (۳) اعانت بر التیام باورد [illegible]
با آب خاتن یا عرق کافور [illegible] (کافور [illegible] عرق الذی) یا یا صنع
ید [illegible] (صنع ید آ ۱ آب ۵) (۴) معالجه عمومی مزاج با [illegible] به
صنه [illegible] وغیره (۵) چنین جاره [illegible] بربد [illegible] طرف

(۲) راشیتیسم

راشیتیسم تغییری است در رشد استخوان مخصوص سن طفولیت که بکجی [illegible] استخوان
و بزرگی [illegible] آن همراه بوده [illegible] بعضی امراض [illegible] از [illegible]
غذا دانسته اند

علامات — راشیتیسم [illegible] مرحله دارد (۱) هنگام بروز مرض (۲) [illegible]
هنگام [illegible] (۳) هنگام [illegible] هنگام [illegible] استخوان

وجود رسوب آهکی را در [illegible] مرو نشده استخوانها ثابت نموده ضعف [illegible]

در برخی ظاهر شده در هنگام [illegible] شکل استخوانها معیوب با هیئت مخصوص [illegible]

لذا بزرگ شدن مفاصل و حنجره که در ابتدای عضو ظاهر گشته در هنگام [illegible] غالباً

[illegible] باقی میگذارد

علاج تغییر غذای طفل بخورانیدن اغذیه پرمایه و شستن با آب دریا

یا آب نمک و حمام محرک معطر است [illegible] هوای خالص ملایمه [illegible]

کردن شرایط حفظ صحت بهتر از نوشانیدن شربت فسفات [illegible] شده است

[illegible] این مرض [illegible] علة دانسته اند

(۳) ملاسة استخوان

مرضیست در [illegible] استخوانها که [illegible] استخوان [illegible]

در جوانان مخصوصاً زنان در مدة حمل یا بعد از آن ظاهر شده سبب

و معالجه آن هنوز [illegible] هیچ قدر معلوم است که املاح استخوان

در این مرض تمام شده است چنانکه در بعضی [illegible] از مقدار [illegible]

[illegible] استخوان نرم و مانند [illegible] است

(۴) توبرکول استخوان

در سل استخوان کاهی [illegible] که تبرکولهای سایر مواضع ظاهر شده

ذرات صغار خاکستری رنگ مانند [illegible] در ریه [illegible] و در [illegible]

[illegible] ظاهر شده کاهی [illegible] در مرض [illegible] مذکور [illegible]

ظاهر گشته [illegible] رطوبت ورم [illegible] گشته [illegible]

از ورم استخوانها [illegible] علاج [illegible] روغن ماهی [illegible]

[illegible] قطعه [illegible] طرف

(۵) هیپراستز

هیپراستز عبارتست از [illegible] عمومی استخوان [illegible]

[illegible] سبب و علاج این مرض هنوز معلوم نشده [illegible]

[illegible] تجویز اند

(۶) تومر استخوان

تومر استخوانها بر دو قسم است (۱) حمید (۲) ردی

(۱) تومر حمید

تومر حمید استخوانها [illegible] مختلف [illegible] بوده [illegible]

علامات [illegible] معالجه [illegible]

(۱) پری استئز

پری استئز عبارت از تسلط نوتمریست که از روی استخوان ابتدا کرده باشد و غالباً به ضمیمه [illegible] موصوف است

تشریح مرضی — پری استئز ممیزی سفید کبود فام بوده از نسج محکم حاصل شده این نوتمر بتدریج نرم شده و نقطه مرکزی آن شفاف و [illegible] گشته مانند آلات که صمغ غلیظ از [illegible] حل شده باشد

علامات — پری استئز غالباً در استخوانهای سطحی پیدا است از قبیل [illegible] و قسمت استخوانهای کله و زند اسفل و قصبه کبری ظاهر گشته ابتدا نوتمر بحجم عدس و کم ارتفاع مخلوط با نسج مجاور بی تغییر رنگ جلد و حرکت نداشتن نوتمر که درد شب را اندک درد و حجم آن [illegible] [illegible] گشته [illegible] [illegible] محسوس باشد

رفتار و دوام و انتها — در رفتار این مرض دو هنگام ملاحظه است (۱) هنگام صعوبت (۲) هنگام نرمی و این هنگام مختلف است چند روز تا چند ماه و نیز طول مدت انتهای مختلف در بعضی در هنگام اول از اثر

معالجه

معالجه مناسب رفع شده و در بعضی مبتلایان به وجع تا مدت مدیدی باقی مانده و گاهی از اثر ضربه یا به جهت سبب مجهولی جلد مرکز نوتمر سرخ و متقیح شده ریم از سوراخهای تازه از موضع خارج میشود

اسباب — این مرض اغلب در اشخاص مبتلا به کوفت و جرح ظاهر میگردد

تشخیص — از ابتدا با ورم ضربی [illegible] [illegible] و با [illegible] [illegible] با دمامل ضربی مشتبه میگردد

علاج — [illegible] [illegible] از [illegible] در [illegible] داده و [illegible] [illegible] نوشته

(۲) اگزستوز

اگزستوز نوتمریست که از نسج استخوانی تشکیل یافته و در سطح استخوان ظاهر میشود

تقسیم — بنا بر بنیان و حال و طریقه نمو اگزستوز را بچهار قسم تقسیم نموده اند (۱) اگزستوز سلولی که از جسم اسفنجی استخوان ظاهر [illegible] و [illegible] از نسج [illegible] شده (۲) اگزستوز صدفی که از جسم صدفی استخوان [illegible] یافته (۳) اگزستوز [illegible] از نسج [illegible] [illegible] بسته (۴) اگزستوز [illegible] که از [illegible] جدید از نسج استخوانی [illegible]

تشریح مرضی — اکثریتله تفریح پشنبه ده باطن استخوان لرده
قاعده بلتصلیده نسجلرله ان نسج استخوانیه ده عروق شعریه عروق استخوان ممزوج
آمیخته

علامات — اکثریتله تومر سخت بجکسز [illegible] تغییر در رنگ درجه
حرارت جلد بولنماده تدریج بوکره ده دالات مجاورنده بر قیزیده وجوه
درد استخوانات [illegible] در وقت خوابیدن هیچ قدر که رحمت خواب
گرم شده شدت لازم میدهد

اسباب — سبب اکثریتله بوبیده که استخوان در مرض کلیک

تشخیص — این مرض با تومرهای [illegible] و با انوریسم مشتبه میشود
رفع این اشتباه در این تومرها مذکور شده دیشد اعتبار اکثریتله [illegible]
اکثر وقتی مدعی است که اکثریتله عموما کوچک تر بوده [illegible] استخوان [illegible]
بیشتر دیشته غالبا متعدد بوده و بعضی از اعراض سیر کنند مرض [illegible]
از اینکه درباب [illegible] شرح رفت اشتهار در [illegible]
این تومرها با هیچ عرض مانند

علاج — [illegible]

حو [illegible] شمع [illegible] مراهم [illegible] معالجه کند

(۳) انوریسم استخوان

انوریسم استخوان مرضی است [illegible] که [illegible] در قصبه [illegible] مهره [illegible]
در استخوان [illegible] استخوان بارز [illegible] مشاهده میشود

تشریح مرضی — بر نسبت ترقی انوریسم در رفته رفته جسم صلب استخوان
جذب و تمام شده فضای انوریسم وسیع گشته از [illegible] جذب [illegible]
[illegible] تومر انوریسم [illegible] استخوان مغاره [illegible] نظم [illegible]
گشته چنانکه در انوریسم سایر حالات [illegible] مشاهده میشود در جدار [illegible]
[illegible] استخوان حاصل گشته از طبقات [illegible] حاصل شده و یا
[illegible] انوریسم استخوانی مانند سایر انوریسم [illegible] به یک شریان [illegible]

علامات — انوریسم استخوان اغلب علامات تومرهای انوریسم را
داشته ولی [illegible] علامات متعدده تومرهای انوریسم [illegible]
[illegible] در انوریسم استخوان [illegible] اگر [illegible] شنیده [illegible]
خفیفی [illegible] از بالای تومر [illegible]
تومر منقطع میشود

علاج — بسی برداشتن موضع بطریقه انزیه یا بریدن تا تو
پر مرده و تمام شدن در صورت لزوم قطع طرف (آن پو یاسون)

(۴) تومر غضروفی

تومر غضروفی غالباً در سطح استخوان یا در جرم آن ظاهر شده

تشریح مرضی — تومر غضروفی استخوان ها غالباً در سطح یا در مغز
آن دیده میشود متعدد یا منفرد بوده حجم مختلف از دانه نخود تا بقدر
نارنج و یا بزرگتر از جرم غضروف حاصل گشته و اجزاء غضروفی در این تابعده
یا در صفحات و یا در سطح آن منتشر دیده میشود [illegible]

علامات — تومرهای سخت و منتفخ استخوان که غالباً با [illegible]
رنگ و درخشنده که جلد همراه بوده [illegible]
[illegible] متقع تومر را حجم [illegible]
حرکه و فشار [illegible]
(اقلا چند ماه) علامات عمومی [illegible]
سرطانیه در مرضی ظاهر میگردد

طبیعه و روش [illegible] — [illegible]

ظاهر شده

ظاهر شده و پس از بقیه جلد موضع رنگین رقت یافته متقرح گشته بهمه روزه
بر مقدار تقرح می افزاید

تشخیص — امتیاز تومر غضروفی را با تومر استخوانی و اکزستوز و تومرهای
در باب تشخیص تومرهای استخوانیه تشریح خواهیم داد

پیش بینی و علاج — اینچنین تومرها غالباً حمیده اند گاهی علامات ردیت ظاهر
شده [illegible] عود میکند بلکه عمومیت یافته تمام بدن را فرا میگیرد
علاج [illegible] بریدن تومر یا قطع طرف است

(۵) سارکوم استخوان

اینجا نیز مانند [illegible] عظیم [illegible] و نسبت [illegible] استخوان [illegible]
بر تومرها [illegible] نشته و استخوانی و [illegible]

(۱) سرطان نشته و استخوانی

تشریح مرضی — نسج این تومرها در بعضی [illegible]
[illegible]
در استخوان [illegible]
[illegible] مخصوص [illegible] استخوان

بوده در جوف استخوان هم صورت ظاهر میگردد یکی اینکه تومر

در کیسه محدود باشد (مصنفین اسپنیا خلاف تومرهای نوشته‌اند) و دیگری

صورت منتشره و با حجرات جنینی غضروفی انفی تومر را محدود ننموده بلکه

در ریشه‌ها غضروف میرسد

سیر — ... تومر مخفی قدر معلوم نشده ... در ... [illegible]

عارض میگردد

علامات — غالباً در ناحیهٔ استخوان‌ها و اطراف آن ظاهر گشته حجم مرض

در استخوان‌ها با هم فراگیر تومر سخت و محکم ظاهر شده و اگر در وسط استخوان

باشد حالهٔ تومر از خارج ... معلوم شده و گاه ... [illegible]

موضع محسوس ... [illegible] میگردد و در بعضی ... و صورت

... [illegible] ظاهر گشته ... تومر ...

... موجب ... [illegible] موضع ...

... [illegible]

بطئی و موجب زوال ... مریض میرسد

تشخیص — ... [illegible] جلد ... گشته در ...

ملاحظه

علاج ظاهر شده ... امتحان ... [illegible]

حالت ... [illegible] ... تومر ...

از هر قسم تومر مذکور کمتر است

تشخیص تفریقی — ... [illegible]

خطره ... [illegible]

ایجاب ... مینماید

علاج — طریق معالجه در رفع ... علة ... شده ... [illegible]

دانه و یا ترکیبش با داغ کردن و کندن و بعدتر ... کردن ...

لازم شد ... طرف ...

سرطان مغزی و رشته

تشریح مرضی — ... سرطان مخی ... غالباً از ریشه ... [illegible]

دانه‌ها در ... [illegible] بوده ...

... [illegible] بوده غالباً ...

و تشریح ... [illegible]

در ... [illegible] شده و با تومر ...

دیگر بعضی طبیعت جرم استخوان ترکیب کرده و غیره در جوف کیسه یا منتشر بوده
غدد لنفاویک مجاور بعضی بزرگ شده و عظیم باشد مفاصل مریض را خارج میکند

اسباب —— بروز این تومور از ۲۰ تا ۴۰ سالگی دارد است
در عروض آن دخالت کلی است

علامات —— حجم تقدیر طرف و مقاومتش بر حسب استحکام پارچه
استخوان مختلف در دردش شدید و شکستگی آلات مجاور را سبب است

رفتار مرض —— این تومور سه حالت مختلف ظاهر میسازد یکی خامی
و سختی (۲) نرمی و انفجار (۳) تقرح است که بعضا [illegible]
نابوده و عمومیت میبرد

تشخیص —— بعضی است مشکل و بسته به دقت طبیب و ملاحظه علامات سایر تومر
درد و کاردرد امتحان است

پیش بینی —— مرض بسیار خطر در تقریباً نهایت ردی

علاج —— بریدن طرف تنها تدبیر است که شایسته اعتمادی شد

(۶) کارسینوم استخوان

کارسینوم استخوان غالباً عرضی است

تشریح مرضی —— در استخوان اقسام مختلفه کارسینوم از نخری و سفیدی
در ریشه و سیاه ظاهر شده تجربی کارسینوم [illegible] که استخوان [illegible] ظاهر
کرده بندرت مقصد مجاور را فرا گرفته غضروف [illegible] مانع عبور آن
بوده مکان مخصوصش جمجمه و فهرست و لگن خاصره و [illegible]
و همیشه نتیجه کارسینوم [illegible] در رحم و پستان است

علامات و تشریح —— علاماتش مانند سارکوم تمورش سریع مدد [illegible]
که [illegible] حوالی تومر متقرح شده نزف الدم دست
داده غدد لنفاویک [illegible] استخوان شده به تومر سفیده شبیه [illegible]
سایر علامات تومر سفیده از آن امتیاز [illegible]

پیش بینی و علاج —— [illegible] خطر [illegible]
[illegible]

باب پنجم —— در امراض جلدیه

(۱) کلوئید

کلوئید عبارت [illegible] سرخ [illegible] که ۳ تا ۵
[illegible] جلد [illegible] جلد

سبب معلوم نیست در حوالی بشیر تصلب ندبات حاصل شده بر حسب تشریح لذا
نسج شبیه به غرفه‌های التهابی جلد حاصل گشته در بعض اوقات تقرحات نیز که
در سطح آن خیلی معلوم بوده و در برخی زخمها اطراف داء الفیل مجاور
رخسار بطور ... و بندرت درد و شیره مرض خطر ... است برای رفع
مگر به ... داکتر ... از ... سالم تا آن برده نقش عود میکند

(۲) داء الفیل یونانی

داء الفیل یونانی به سبب محتاج بجراحی شده و در بعض حالات شایع و عبارت
از ظهور تدریجی عناصر جلدی که بصورت توبرکولهای متفرق و خیلی متعدد
ظاهر شده توبرکولها به یکدیگر نزدیک گشته مکان مخصوص ... و دست
وجهه صورت را فرا گرفته هیئت شیر ظاهر شده و بدین وسیله داء الاسد
نامیده اند

این مرض بعلاج به ... جلد موضع توبرکول ابتدا کرده خیز صورت را
فرا گرفت در جلد و غشاء مخاطی نیز در دهان و حلق و حلقوم ... کرده مرض
بالاخره ... یا ... و حمره یا فلغمونیا منتشر در گذرد
این مرض جلد ... لذا ... و عناصر ... ده و علاج ندارد تا کنون

اعلت ... به قدر تدریج ... مرض ... رفته رفته ... بخشیده

(۳) داء الفیل عرب

داء الفیل عرب عبارت از تدریجی عموم جلد و نسج ... در جلد که گاهی
یک طرف و گاهی هر دو ... با ... رنگ زخم ... را فرا گرفته حجم در حوالی
آن ... تا ضخامت رسیده و ... نسج ... جلد ... یا ... جلدی
نمو غیر طبیعی ... شبیه ... کرده در بعض جلد لذا ... پوشیده (داء
الفیل ...) عناصر ... تدریجی کرده ... که ... ظاهر
کرده (داء الفیل ...) ... مرض ... مبتلا ... بوده
خطر ... که تا کنون ... معلوم نشده معلوم است

(۴) ذکیل و منجه

ذکیل و منجه ... جلدی که از ... جلدی ... دانه
... پوشیده شده با هیچ مرض مشتبه نمیگردد

علاج —— از قدیم بر ... سطح ذکیل را آلودن با ... مستعمل بوده در روز ... ترا ... پس ... در رفع
... علاوه شده لذا ... طبعی تا ... روز ... روز ... شش ...

مثل زخم شده از درد هم به عبارت دیگر است و دانه ها پژمرده

شده و دانه ها ساقط میگردند دیگر ۵ کم از بهار با پنج سال در

حالیکه هر که هشت ساله در حیث بنده پسر از تصفیه بدانها مالیده [illegible]

حکایت کرده است و هم مالیده اینکه از پوست [illegible] بر آید منقط

دانه زگیل و منتجه که دیده در آمدنی بر عقیده طبیب [illegible] دیگر است

در معالجه زگیل و منتجه بر [illegible] ترجیح میدهیم [illegible] ۱۲۵ [illegible] ۲۰

ساله که [illegible] ۵۰ کم هر دفعه سطح فوقانی دانه [illegible] شده [illegible]

و بعد [illegible] که [illegible] یا با چاقو [illegible]

دو سه دفعه بار [illegible] دانه همراه بوده [illegible]

عود نمی کند

(۵) کوندیلوم

تومر کوچکی است مانند زگیل که [illegible] با [illegible] جلد [illegible] و

[illegible] که جلد با غشاء مخاطی متصل است مانند فرج و مقعد ظاهر گشته [illegible]

[illegible] (۱) کندیلوم عریض [illegible]

در مقعد و آلت [illegible] و غشاء مخاطی ظاهر گشته به حجم

کم و بیشتر میرسد (۲) کندیلوم [illegible] دار است که به بلندی [illegible]

از قسم سابق امتیاز دارند

علاج ـــــ مانند آن است که در زگیل شرح رفت

(۶) دمل جلدی و خراج

دمل جلدی [illegible] منتجه [illegible] از تومر [illegible] است که از [illegible]

[illegible] حاصل گشته [illegible] منعقد بوده و با یکدیگر اجتماع نموده خراج [illegible]

دمل جلدی خصوصاً در [illegible] و در گردن ظاهر شده [illegible]

تومر کوچکی است سرخ و [illegible] غالباً [illegible]

[illegible] گشته سرخ [illegible] شده [illegible]

[illegible] نقطه سفیدی ظاهر میگردد [illegible] شده [illegible]

[illegible] منعقد [illegible] خارج [illegible] غالباً [illegible] تومر [illegible]

علامات عمومی [illegible]

[illegible] معلوم شده [illegible] مکرر [illegible]

[illegible] بوده [illegible] نقطه [illegible] در تومر [illegible]

[illegible] که به آن مشتبه توانند شد [illegible]

پیش بینی — خوب است ولیکن چیزی دو مرحله بیهوشی است در بعضی قسم در یه
صورت که معمولاً بی‌تجربه انداخته و در نتیجه سرایت و هلاک کمانیده
اتفاق افتاده است علائم دائمی جلدیه متوالی یکی بعد از ۱۰ و ۱۵
و ۲۰ روز بعد ظاهر شده و دائمی حالت محسوس نقاهت طولانی است
علاج — [illegible] ده میل و صبح [illegible] ملینه اندر یک دفعه مکرر است

(۲) خراج

خراج که جمع آن است لفظ جلدی [illegible] در اشخاص ضعیف و آنان که در یه
شرایط حفظ صحت اندر انداخته ظاهر شده بیشتر در مبتلایان به دیابت بهم رسیده
شمار کرد و در چپان و فلیپین معتقد بر آنند که خراج مرجعه یا [illegible] شده
شدن او در آن میگردد ولی این عقیده هنوز نیز مورد تحقیق است
تشریح مرضی — بر عقیده از محققین خراج همان یکدسته جلدی [illegible] است
(زونه) ولی [illegible] و در [illegible] خراج [illegible] جلدی [illegible]
و ملکاش [illegible] در سیلان [illegible] جلد حقیقی [illegible] هنک این عقیده [illegible]
[illegible] که [illegible] نسج [illegible] جلد [illegible] است
[illegible] عقیده [illegible] علة [illegible]

علامات — خراج اول علامات و تب جلدی [illegible] دارد و علامات
عمومی [illegible] ولی اشتها [illegible] مقدمه [illegible]
[illegible] رنگ قرمز [illegible] در بعضی موضع [illegible]
سطح [illegible] (خراج [illegible]) مرکز آن نسج جلد موضع [illegible] شده
در [illegible] معتقد که [illegible] معروف به [illegible]
[illegible] علامات تب [illegible]
بعضی ضعف [illegible] ظاهر شوند
[illegible] — خراج [illegible] شده
[illegible] شده
[illegible] خراج [illegible] جلد [illegible]
[illegible] سقوط جلد [illegible]
[illegible] در صورت وجود [illegible]
[illegible] دیابت انجام مرض [illegible] است
علامات — ضعف [illegible] مرگ [illegible]
[illegible] خراج [illegible] تنفس [illegible] خراج

صورت احاطه مخصوص حاصله خراج کم لب اسلود کرده تا علامات عمومی سرطان
داخلا آنکه در تمام اعضای بدن کی انتشار و بوسیع دیده شده است و مریض لاغر
شده زرد زرد است که ابتدا برخواند علامات بهلاکت رسیده دلمات صدر
در دو سال جلدی مکمل رشد توسط ورم ورید است ه له ادرده مهلوده
و منضمه داخلا جمجمه رشده اشارش در حدقه چشم غالبا با مروس حسکا
کره چشم هم لها برسکنه

تشخیص خراج سرطان حتی در صورت شبه با امراض دیگر مشتبه
نشده و حتی خشکریشه قدر دیر مینبندد یا بسیتول بدور شده وبا
لکه از چهره تا دبله به علامات مذکوره در اینها ممتاز است

اسباب — خراج مخصوصا شایع است در مردان جوان مخصوصا ضعیف
مزاج و مبتلا مریض نف

علاج — علاج خراج کوکی شده جمعه شانه دست جلدی است حرکت حجیم
شده و سحکونه رکتیر از دلعوی و غیره نه شبه شده مرهد مجرب و در اجزای
تقدا لکم و مقویات ملینه یا مرهم مادر (مرهم ست مرکب لادر دعوی سرطان هم
و در و عمیق و بته و مردار سنگ) یا مرهم سبه ساله با الیده حمله طبعو تا شش

خراف خراج ... اگر در ... نبات ... که ناخن تو تر را درآکرده ع تا
شکاف در یک توتر داده پس خراج طبی بیند ازند

ع کیسه های دسومی و سلعهٔ دسم

این کیسه ها در سر و گردن و پشت و شانه و مواضعیکه غده شعری و دسم
زیاد اند ظاهر شده و آنکه در سر بیدمر اند معروف سلعه دسم است و این
غده شعریه انبا شته و ماده دسومت و متصل قدیم است و رعده جمع شده
غده وسیع گشته و بصورت کیسه میگیرد

تشریح مرضی — این کیسه ها حجم مختلف اند مثلا تا بقدر سر طفل بوده
و دارای جدار جلد ماده محتوی و دارای مرتبه جدار کیسه در بعض نازک و از غدد
وسیع شده تشکیل یافته و در بعض دیگر جدار آن بواسطه عروق تشکیل و تیره
رنگ غده پس ضخیم است ماده محتویه در جوف این کیسه بقوام و شبه و عسل
یا مطبوخ رقیق و بدبو بواسطه به تحمر و غیره تقسیم شده در امامت که سولی
این تقسیم و قطرات سوخته و پاره هاي صفحه که تشریح نشده مختلف ظاهر
شده سلعه تحمر سبب شده که رسولی شدن مانند جمجمه بلای
بودن یا ... لم نخلط توانند شد

اسباب ــــ مجهول و غالباً چند نفر در یک شخص ظاهر شده چنانکه در یک خانواده
این نوع استعداد بارث میرسد مخصوصاً شایع است در مردان از سن بیست
تا چهل ساله

علامات و رفتار و انتشار ــــ سلعه مخروطی در بالا بحجم یک سیب و بعد بزرگ تر
تحت جلد متحرک مدور و غیر منتظم و با عرض مخصوص چنانکه جوف ان هیچ
باشد بوده گاهی از فشار آن که جوف آن ازسوراخ کوچک در مجرای غده عرقی
احیاناً و با چشم دیده بیرون خارج شده و لهذا عادت از رخنه بیرون آمده
و چرکی که بتوسط فشار خارج کننده بمرور باره نرم شده و رها شد بطور دیگر
دور کهنه تام نموده گاهی توقف در رشد جسم که گاهی از اثر اسباب
خارجی متورم و در حین آن دقت تمام مسطح گشته اند جوف شکل خارج کرده قرحه
را با زخم جلدی بنا بر شبهه بود با تیغ مانده و شکاف با معالجه از جنب بیرون
(تکلس) و یا زمین شدن کیسه دیده شده
تشخیص ــــ سلعه بعضی بودن با غده و غده‌ها که از معده و سایر
جلد در سطح سلعه ظاهر میگردد و ممتاز که کیسه در شبیه و مولود و منحصر به مواضع
معینی از قسمت ابرو و گردن انه به غیر مشتبه نشده و سلعه شحمی بسیار به کیسه

مانند و با غیر شبیه آن مشتبه کرده گاهی و بی با رد از موضع موجب تغییرات
عظیم و موجب بیشتر شبیه آن سلعه شحمی است ملاحظه حس تموج از آن ممتاز
هر چه کمتر و حد بزرگ بزرگ شد که سلعه شحمی مشخص است
پیش بینی ــــ جدید است ولی شبهه که مبدل به آتشیا گردد
علاج ــــ تنها معالجه مستعد که مدان تو تمره با بیستور در جلد سطح کیسه
و کیسه را بعضی پاره شدن بیرون کنند و جرکی که باره تکه بیرون خروج
ناحیه مخصوصه در جانب احراق تشریح نموده جرکی که از حکم شبه که باقی مانده خالی است نموده
و سطح داخلی آنرا باید بعد از آن نقطه تحریک نماید و بهتر آن است که
موضع محترق اکتفا نموده چاپ چون که رنگ به حیه عادت هر بدن از کیسه‌ها
است بسته موضع میکرد و ولی در کیسه جسم بکار برند و جای و خط
شکل است

(۸) حمره

شامه مخصوص حمره مخصوص جلد و علامات گشته تحت جلد مخصوص

اسباب ــــ حمره غالباً در اطراف جرح مخصوصاً در جلد مو دار
بصورت ظاهر شده و حمره عمر بیرونی انسداد حمره جرح عفونی جراحت

در غده [illegible] التهاب حمره میشود با عوارض شبیه کرده در یه
حمره حاصل [illegible] از زخم [illegible] علامت و [illegible]
شده در غده لکن حمره از زخم [illegible] حاصل [illegible]
با [illegible] حمره در حقیقت حاصل [illegible] عقیده باکتری [illegible]
[illegible] پس [illegible] حمره در زخم حاصل است که [illegible]
(۱) [illegible] (۲) [illegible]
[illegible] که [illegible] در جلد حاصل [illegible]
زوال حمره نیز [illegible] اگرچه حمره [illegible]
علامت حمره از [illegible] جلد [illegible] حمره [illegible]
[illegible] حمره [illegible]
و عضله [illegible] با حمره دیده شده و [illegible]
[illegible] جلد حاصل شده و [illegible]
دانه [illegible] با حمره همراه است
علامات و [illegible] در [illegible]
حمره نیز چهار هنگام قرار داده (۱) هنگام [illegible] (۲) هنگام

شروع (۳) هنگام [illegible] حمره (۴) هنگام [illegible]
(۱) هنگام [illegible] با اختلاف از [illegible] ساعت تا [illegible] روز طول کشیده
و [illegible] در میان [illegible] حمره [illegible]
[illegible] (۲) هنگام شروع مرض که با علامات مقدمه [illegible]
[illegible] روز [illegible] در [illegible] علامات [illegible]
[illegible] و صداع و [illegible]
و عطش [illegible] ظاهر شده
[illegible] که علامات [illegible]
[illegible] دیده [illegible] که [illegible] علامات [illegible]
[illegible] (۳) هنگام [illegible] که [illegible]
[illegible] حمره که [illegible]
[illegible] روز [illegible] حرارت شدید [illegible]
[illegible] حمره [illegible]
[illegible] حمره [illegible]
[illegible] حمره [illegible]

که در حصبه و باکسک و چشم محسوس نیست در میان جلد معلوم می‌گردد و جز بالم
ظاهر نشده در بعضی جاها مثل حمی حصبه به صورت و موضعیکه بیش سوده
خیلی زخم شده و تعفن و فسخ سلولهای تحت جلدی حتی تا استخوان کشیده در مدت [illegible]
بثور علامات عمومی [illegible] ابتدا باقی بوده و یا موقوف گشته [illegible]
در حصبه شده [illegible] اختلاف [illegible] عموما درجه حراره جلد مرتفع [illegible]
[illegible] چهار [illegible] (۳) [illegible] که حمره چهار یا
پنج روز [illegible] و تا نه روز [illegible] رنگ گشته [illegible]
و قطعه [illegible] در [illegible] مدت علامات
عمومی [illegible] ۲ [illegible] نقاهت [illegible]
[illegible]
اسهال — حمره [illegible]
موضع مبتلا [illegible]
اطراف [illegible]
سده [illegible] شده حمره [illegible] نامیده اند
اجسام حمره — [illegible] که [illegible]
[illegible] نامیده بود [illegible] حمره [illegible]

در لفظ بوده علامات [illegible] در نهایت اختلاف است که در
دیگر [illegible] اجسام عمده آن می‌پردازیم
(۱) بملاحظه علامات عمومی سه قسم در حمره باید قرار داده که هر یک از آنها
مقتضی معالجات مختلفه اند مانند صورت در هر که علامات [illegible] شدیده و علامات
موضعی [illegible] دارند [illegible] صورت [illegible] صورت [illegible]
که صورت [illegible] نامیده و با علامات استقراری [illegible] همراه است دیگر [illegible]
یا تیفوئیدی که [illegible] مرضای مبتلا به تیفوئید [illegible] بوده [illegible]
را تشخیص می‌کنند
(۲) بملاحظه مکان حمره رده سه (۱) حمره جلد پوشیده از آنکه از آنجا
رنگ سرخ حمره معلوم و جلد موضع سفید فام بوده علت [illegible] از فشار [illegible]
عمده و جلد و معلوم نیست (۲) حمره صورت که [illegible] شروع از بینی
و همراه [illegible] رنگ [illegible] (۳) حمره اطراف که غالبا موجب [illegible]
و ترشح در بعضی موضع زیر حمره بوده (۴) حمره خارجی در اغلب [illegible]
بروز در جلد یا در غشاء مخاطی مخصوصا در حلق و حلقوم و شش قصبه [illegible]
جمیع دهان [illegible] انتقال می‌ورزد

(۳) حمره برحسب ۳ — ۳ حمره جوجهی و حجری که بغایت ... تقسیم

شده حمره جوجهی در ابتدا برجسته که بعدها ... ظاهر شده اند که

بر ... بهای ... و ... آنها از یکدیگر اگرچه ... بقیه و سایر

... تبعیض شده باشند ... حمره در ... که زخم شده باشد ظاهر

گرد و زخم مبدل برطوبت سبز رنگ و ... میگردد

(۴) ملاحظه صورت ... شکل کلی حمره (۱) حمره ثابت (۲) حمره

متحرک که اطراف ... (۳) حمره ... که ... به مکان دیگر

انتقال مییابد (۴) حمره ... که با ... در ... موضع

... همراه است (۵) حمره ... که ... سبز یا سبز

... همراه بوده (۶) حمره ... که مخصوصا در ...

... (۷) حمره فلغمونی که با ورم ... همراه

از ... همراه ... تقسیم ... ترکیبات ... که با شیوع با حمره

ترکیب میشوند

ترکیبات — ... که با شیوع با حمره ترکیب میشوند (۱) ورم ...

(۲) ورم ... (۳) علت زخم ... حمره صورت ... ...

هنوز بر عروض ترکیبات و ...

تشخیص — در هنگام ابتداء حالات مرض شبیه به سرخچه ... بوده

ولی حمره سرخی ... و ... در ... سرخچه ورم ... ورم ... که

اسکارلاتین

صداع جبهه شدید ... و ... است ... را ... حمره ...

فلغمونی ... ورم عروق ... ورم ... سطحی داریم ساده داریم

که دارای شبیه ... ولیکن در حمره ... فلغمونی ...

... حمره ... و ... تر ... از فلغمونی ... بوده

رفتار — رفتار ... حمره ... علامات عمومی ... فلغمونی

... تقدم ... در ورم عروق ... که همیشه با ورم غدد

همراه است خطوط ... رنگ ... ورم ... که در امتداد عروق لنفاویک

ظاهر میگردند ... تشخیص ... ورم ... علامت ...

... امتداد ... رشته ... ورم ... نقاط زیر

موضع مبتلا ... مانع از اشتباه ... ساده ... دارد

حمره مخصوصا در ... با بروز ... هستیم

مقارن است

پیش بینی — جمره در اطفال تازه تولد شده و در پیرهای [illegible] بیشتر
از جوانان خطره داشته و در بعضی جمره آثار سلامته شده شفا می یابد که
و قروحات مزمنه را در پی دارد

علاج — در عده ای و مریض جمره و در اشخاص مجروح هر گونه احتیاط
که ممکن باشد از دور داشتن مریض از اشخاص سالم و اهتمام در
نظافت جراحات کوتاهی نکرده مانع پرورش گردند معالجه حفظ الصحه
جمره در مریضخانه عبارتست از اینکه داشتن هوای منزل مریض وقت
در امر [illegible] جراحات حمله که در بعضی از مریضخانه های پاریس که
دقت داخی در این دو شرط معمول اند تا کنون هیچ جرحی
با جمره ترکیب نشده است چون ظاهر جمره ظاهر شد
تدبیر چنید اثری ندارد و همین قدر اهتمام [illegible]
د مراعات بعضی از [illegible] حفظ الصحه علاج جمره ساده را کافی است

باب ششم در امراض سلسله شریانی

از امراض سلسله شریانی چنانکه عادت کلیه ماست امراض جرحی و [illegible]
و بعد از امراض حاصله از تغییر تغذیه شریان را ذکر میداریم

(۱) کوبنده‌گی شریان

تا ضربه خارجی خفیف شدیده ننموده و شریان بر روی سطح مقاومی واقع باشد
کوبیده نشده همینکه کوبیده گی شریان موجب از هم پاشیدن و [illegible]
دو سطر داخلی شده [illegible] و خارجی [illegible] سالم مانده لبهای [illegible] از هم
ریخته در [illegible] شریانی [illegible]
موضع اجتماع خون منجمد گشته به واسطه علامات [illegible] شریان ظاهر
شده منقبض [illegible] عضو [illegible] در رفع علامات مریض باشد

(۲) گسیختن و کنده شدن شریان

علامت [illegible] که کنده شدن شریان [illegible] در باب علامه جمره
[illegible] لیکن با کلیه جرحی کنده شده [illegible] تازه ندارد
خلاصه گسیختن و پاره شدن شریان بعد از رفع جمود از عضو یا [illegible]
خلع کهنه [illegible]
کنده شدن شایع [illegible] کنده شده [illegible]
دسته [illegible] شریان [illegible]
شده [illegible] شریان کنده شده [illegible]

باید مذکور شد که علاج و سایر تدابیر اعمالی است که در مطلق جراحات گفته

شده بشرح رفت

جراحت شریان و نزف الدم و انوریسم جراحی آن

تعریف ـــــ بهم جراحت شریان هر نوع قطع اتصال شریانی را که

جزء یا تمام جدار عرق منشق و افتراق یافته باشد و از اسلحه سوراخ نماینده

یا برنده یا گلوله اسلحه آتشی حاصل شده باشد تعبیر می نمایند

(۱) جراحت حاصله از اسلحه سوراخ نماینده چنانچه از بیرون خارج کشیده شده

باشد و رخنه خیلی تنگ باشد جراحت بسهولت هم التیام می پذیرد و اگر

حجم آن بوده بعضی بیشتر از یک جانب متباعد باشد موجب نزف الدم

مهلک است باشد که عروق طبقه خارجی شریان از طرف التفرق یا سوا شده

[illegible] نماینده که بعد از [illegible] ذوب گشته رخنه جراحت [illegible]

[illegible] قطره مجزاء از یکدیگر (ترمبوس) در میان طبقه وسطی و خارجی

ترمبوس

شریان وارد شده موجب انوریسم [illegible] گردد در اینصورت انوریسم جراحی

[illegible] جراحت حاصله از اسلحه برنده مذکور [illegible] شده

(۲) جراحت حاصله از اسلحه آتشی چنانچه ضربت گلوله زیاد باشد شریانی

مانند آنکه از اسباب برنده بریده شده قطع نموده موجب نزف الدم و

خطرش بر حسب حجم شریان اختلاف پیدا کند و همچنین بعضی اجسام [illegible]

گلوله و سایر [illegible] در سطح بدن [illegible] آنند شریان کوبیده شده و در جزء اجزای [illegible]

که موضع جراحت خارج شده نزف الدم [illegible]

[illegible] که [illegible] شریان [illegible] لخته شده [illegible] سیلان خواهد یافت

[illegible] باشد که در [illegible] شریان [illegible] پیدا شده [illegible]

[illegible] نزف الدم حاصل شده [illegible] گلوله در [illegible] شدن [illegible]

بر [illegible] در شریان حالت [illegible] ظاهر میگردد

(۳) جراحت حاصله از اسباب برنده چنانچه اسباب برنده [illegible]

عمق [illegible] بریده شده باشد که طبقه خارجی یا داخلی یا جزئی از

طبقه وسطی بریده شده نزف الدم [illegible] و اگر اسلحه

برنده [illegible] در سطح بدن [illegible] از یکدیگر [illegible] باشد [illegible]

[illegible] (۱) [illegible]

[illegible] (۲) [illegible]

[illegible] (۳) [illegible]

که هرگاه شریان مقطوعه به کلی وصل گردد ولکن سلولی که در شریان
و سابقاً کیسه بدور آن ساخته بود باقی مانده (۴) چنانچه قطع شریان تام
نباشد همان حالت که در لوله کائوچوئی نیم بریده حاصل میشود ظاهر شده
موضع دریده کمی از هم بلندتر گشته و لب جراحت بطرف داخل
میرود

علامت ——— (۱) نزف الدم برحسب وضع و وسعت جراحت چنانچه
راه خود بخارج گرفته شود انوریسم در شریان مجروح ظاهر شده
(۲) چنانچه نزف الدم شدید باشد تشنج و خدارت و غانغرایا و غیره
در اطراف و در کنار لب با قشعریره و طپش قلب و غشی و در آخر
ضعف نبض و هلاکت (۳) چنانچه گاهی در موضع جراحت منعقد گشته
و نزف الدم را مسدود نماید و بعد از چندی و بعد از انعقاد آن بعض
با غانغرایا در موضعی که در زیر شریان مجروح و مسدود واقعند
و یا نزف الدم ثانوی بعد از آنکه گاه پس از مدتی باینده که از
هم ریخته و بخارج رانده شده باز دوباره جهت شریان گشوده
خون از نو جریان یابد و نیز ممکن است که از توالی نزف الدم

و شکم گاهی با بعد از آن کاو [illegible] اندک اندک در اثر [illegible] ضعف
نیز بهاده و عضو از رخت غانغرایا و سقوط برود

تشخیص ——— جراحه شریان از نزف الدم وریدی از فشار بر
ساقه شریان و ورید موضع و وضع خروج و رنگ و کف خون وریدی
امتیاز می یابد بعضی

پیش بینی ——— برحسب وضع جراحت مختلف چنانچه شریان بریده شود
بهتر از آن است که قطعش ناتمام باشد چنانچه ورید و عصب موضع
نیز بریده شوند باید منتظر غانغرایا باشد و جراحه شریان روی
تر است در موضعی که اتصال فوقانی شعب شریان هنوز حاصل
نشده باشد

علاج ——— بعضی اوقات اینها صغار الدم ابدان ملتحم [illegible] شده
بسته شده و دیگر نزف الدم ظاهر نسازد و بعضی اوقات آب سرد
و هوای سرد مانند [illegible] و داروی ضد تعفن و مسکوکات قاطع
چنانچه خصوصاً در نزف الدم شرائین شعریه مستعمل است جسم شریان
مجروح جسم باید فشار داده شود (کذا [illegible]

بر جرحه شریان و فشار دادن) یا بواسطه چنانکه در نزف الدم
شریان صدری فشار بر شریان بواسطه مقاومت استخوان موضع
آسان است با گلوله تخریب یا زفافه و پارچه تو و بستن نوار سد نزف
الدم نماینده و چنانچه جرح شریانی اطراف واقع شده نزف الدم شده باشد
معروف ترین واسطه بستن تورنیکت است (نوار بست
اخراج میکنند) که فقرات بسیار روی آن گذارده و بستن و پیچانیدن
شریان منبعی که سوزن را از زیر شریان مجروح فرو کرده و از طرف
دیگر شریان بیرون آورده شریان را وسیع و در محل موضع
سخت بهم به بندند (طریقه [illegible] تهیه) [illegible] چیدن در شریانی
جسیم فایده ندارد و مورد استعمالش کم است و لیکن موضع [illegible]
داعی عمل شد با پنس های [illegible] در امتحان بوک شریان را گرفته
چند دفعه بدور خود به پیچانند از این عمل غشاء وسطی و داخلی
شریان پاره شده و غشاء خارجی آن دهان شریان مجروح را
مسدود میکند بستن شریان یکی از اعمال عمده جراحی است
بدین قسم است که خیط ابریشم موم زده حاضر داشته اگر شریان
مجروح

مجروح مکشوف شد با پنس و شریانی کبیر سر شریان را گرفته محدب
نخ را از یک طرف کج کرده از بندیده حلقه ساخته از پنس رد کرده حینی سر
شریان را در میان حلقه گرفته سر نخ را کشیده حلقه را محکم کرده و
استوار نمایند و حینی که باز خونی شریان مجروح را پوشانیده باشد با
ابریشم جراحت را شسته پس در جستجوی شریان برآیند حینی که دهان جراحت
تنگ و کوچک بوده که [illegible] برگشتن سر شریان نباشد اجزاء لبینه را قطع و دهان
جراحت را وسیع نمایند در بعضی از جراحات شریان محتاج به بستن
ساقه آن [illegible] از جرحه موضع شریان میگردیم در این حال بایستی شکاف
در امتداد ساقه شریان بر روی جلد داده تحت ساتر منتر تحت ساتر منتر
همه [illegible] تا ساقه شریان نمودار گردد و سر نخ را از زیر شریان فرو
برده از سمت دیگر بیرون آورده برجه محکم شد از آلات مجاور با نخ
شریان گرفته محکم به بندند
حینی شریانی بسته شود پرده خارجی شریان با فشار نخ مقاومت
کرده ولی غشاء وسطی و داخلی شریان بسته شده پاره گشته
بطرف مرکز عرق برگشته نقطه عبور را یو کشته دهان جرحه

بعضی مسدود شده از نهایی کاتو شاخه‌ها پاره نمو نموده و به

سرو یکر جرجه شریان متصل گشته بدینوسطه بهتر ایجاد است که موضع

نسبتی شریان هم را از دهان جرجه باشد

باب دوم — در ورم شریان

ورم شریان موضعی است یا عمومی محدود یا منتشر که شناخته شده که

شدن نسج ملتحمه شریان که متبدل و سوختی یافته یا رسوب آهک در آن

نشسته باشد پس ورم شریان مرض اصلی نیست بلکه عرض از سایر

آفات شریانی است که بر حسب سبب مرض مرجعه چند مرتبه بر حسب

قواعد اسیدلوژی و ملاحظات مرضی ورم شریان ابتدایی طبقه داخلی

یا خارجی و ورم داخلی شریان و خارجی را اقسام معین بود

(۱) ورم خارجی شریان — ورم خارجی شریان ملاحظه میشود

یا سندن بر حاد کهنه است (۱) ورم خارجی اتفاقی و ... ساده و منتشر

و محدود تقسیم نموده (۳) ورم خارجی و داخلی شریان

ورم خارجی شریان حالت اتفاقی باشد یا در عموم ... و در جزئی از شریان

بوده یا وسعت گیرد لذا ... یک شریان موضعی ... در ...

و یا در شریان ریه و شرائین دماغ ظاهر شود در موضع معلوم حمل نمود

نموده جبل عرق ضخیم و سطح داخلی موضع لذ صفا و هموار است

بواسطه جدید ... داخلی جسمی ظاهر نموده جوف شریان تنگ و چون

الاستیسته شریان تمام متسع گشته که ... خاکستری رنگ

گسترده در ضخامت غشاء خارجی شریان و در میان طبقات شاخها

یا بصورت غشاء و کاذب در سطح داخلی شریان ظاهر میگردد

اسباب — سبب شایع و عمومی ورم خارجی شریان افراط در الکهل

و کوفت است

در ورم حاد مسلماً افراط الکهل امکان علت در شریان ریه و کوفت

آدر ... مکان مخصوص علت است

علامات — چنانچه گفته شد بر روی شریان متورم کدر ... مانند رشته

سفید حس ... شده در بعض ضربان شده و جهت ... داشته

تغییرات ... بر حسب شریان معلوم مختلف حفظ علت نسبت به شریان

و در وسعت سطح معلوم

علاج — رفع علت ...

(۳) ورم عارضی ورم شریان که شاخه منشق و موجود اعراض معلوم
و شبیه عنقود بر گل

تشخیص — مشکل و همان قدر حدس بر وجه این مرض توان زد

پیش‌بینی — خطیر و منسوب به موضع علل و تغییر و درجه تنگ
عروق است رهیر بندی شریان لازم است و حصول ورم بواسطه خفت
خود شریان با علت تنخیج مجاور و یا در حجره بوده گاهی با وجه
ورم جدار شریان ثابت نشده و گاهی تغییر پرورشه در واسطه اجتماع ورم
در اسم مجاور سوراخ منخف جمجمه که در تعرقات ربه مبتلا [illegible] به ستر قطره
سوراخ نامیده مورد مشهود است در اینجا بیکه معروض به بیرون شریان
حفظ صحت ناشده جراحت رهیر بندی شریان موجب ورم رگ شریان
میگردد

علامات — بر حسب شریان معلول و سبب عمومی یا موضعی مختلف و تشخیص
متغیر بر موقع وقوع علت و شکل و صنعت خطیر است

(۴) ورم دخیل شریان — این ورم نیز دو صورت دارد یکی
التهابی و دیگری که دارد که حمل اغلب تبدلات دیگر شریانها

ورم التهابیة

ورم التهابی و داخلی شریان — حین قطعه لیفی در نقطه‌ای [illegible]
تشکیل یا بعد با متوقف شده رشته سلولی [illegible] نتیجه در آن [illegible]
قطعه لیفی [illegible] بصورت غشاء کاذب کرده و این غشاء کاذب باز
از محل منعقده لیفی برکنده گردیده که [illegible] میسازد [illegible]
و در سطح شریان تغییر حاصل کرده و این صورت [illegible] التهابی [illegible] آن
موسوم است

ورم داخلی شریان — که بکره داخلی موصوف است با هیئت [illegible]
به داخل شریان و [illegible] آن در سوب غضروفی و [illegible]
و [illegible] و غیره نیز نام دارد [illegible] است که در اشخاص سالخورده [illegible]
شیوع [illegible] و [illegible] شریان [illegible]
شریانی را فرا گرفته [illegible] طبقه داخلی شریان و [illegible]
[illegible] غضروفی که [illegible]
[illegible] بوده به واسطه سطح داخلی شریان [illegible]
[illegible] ظاهر میسازد که کره نامیده اند [illegible] که
[illegible] ابتداء [illegible] خورده [illegible]

به قوام ژله بسته حاصل شده بتدریج شیرین رنگ یا زرد فام گشته بقوام
تخم مرغ حو شده تا کمه ریشه مرکب از سلولهای رشته دار بوده که
الحقیقه زیاد تر نسج طبقه عشاء داخلی شریان اند پس از مدتی
رهار مرض توقف یافته عناصر سلولیه دیگر زیاد نشده و نیز تغذیه نکرده
مبدل به سوخته گشته متبدل بآتیرما توز ظاهر کردن و در بعضی مبدل بمواد
آهکی میکرده در تبدل به سومتی مواد سلولی منبع گشته و فتیبی و سوخته
لئاس سلول ظاهر شده حرم اصلی مادی سلولها نیز بتدریج سرسخ بوده
چرمی نرم و زرد فام گشته شبیه به پارچه مصطلع یا گوشت آبه غلیظ
شده که رایش و جشان و مرکب از دانه ها از انطور شوم و حقه
میلین و مارگلرین و پارچه های کلستیرین که بشکل قرصهای مکعب
بوده لیس بعضی آثر و ما تبدیج یا دفعته پر شده و مانع جوش خون
داخل گشته حوضه در موضع باقی مانده و در بعضی از بیران لکه جنت شده
از جوف لک اثری باقی نمانده عوارض عمده این علة ابتلا به علامات
از جهلاط بودن تاکه آترومها طولانی و دوران بیرون معروف است
وانسداد یا پاره شدن شریان

کثرت از تبدیل به سومتی انتقالی که مذکور است بطوریکه اینجا بدین قسم
ما اطلاع اینکه در جسم واقع در میان سلولهای نشر نموده در یعنی
در سطح شریان تحت فشار در آورده که آنرا نامند در جشان ضخیم و غیر
منتظم که از یکدیگر بطور اجزاء طبقه داخلی شریان که هنوز جریت
نیافته اند تا شکل که در حاصل پاره شدن یا بعض جدا بوده
است که تمام محیط شریان یا جزئی از آن را فرا گرفته طبقه وسطی
شریان نیز ضخیم و زرد دیره گشته با بافتهای از هم پاشیده بتدریج نرم
گشته و بصورت انعقاد آترومی در آید بعضی قابلیت شریان نیز مختلف
از بعضی که هر مبتلا گردیده نسج لیفی بوده مانع جای این مرض مختلف
از آنجا اعراض که تغییر در مرض بسبب تحقق جسم بر آمده که در سطح داخل
آن جوش بشکل شده پس التهابیه و علت تحقق عروق و تغییر در بیرون بتدریج
مسترخی و متسع میگردد و نیز شریان هر طرف عمومی منتشر است
در شریانهای صغار غالبا منتج مجاری بسته شوند خصوصا در شریانهای قصبه
و شریانهای دماغ منتشر شده و حوله منعقده در غیر کار هم کار [illegible]
شریان ها عمیق گشته که در [illegible] سطح [illegible]

شده در بعضی دفعات اثر دوران ایجاد و گاهی گاهی بعض از عوارض حاد که [illegible]

ذبحه میکرد و در انتهای حمل طبقه خارجی شریان با فشار کانون متقارب

تابه انوریسم و حمل الدم به پاشیده نزف الدم روی نموده غالبا

علت نعش در اتساع قلبی است که کرده لطری حیث [illegible] و بتدریج

اتساع بطن کرده عیب تغذیه که از تنگی عروق انیامیه در بدن حاصل

[illegible] تغییر داده و اثر و فی الدقت بدین است حتی که [illegible] و کلیه

و دماغ و قلب و ریه و عضلات بدین عیب دوچار امده چنین

سابقه با شاخه از شریان مسدود کرده بعضی در جرم دماغ داده

و در جای باطنی و قانقرانا را چنگ در اطراف بروز رسیده حمله

وقوع این علامات نسبت بطبیعت عضو مبتلا است

اسباب —— اتساع و انتفاخ شریان که موجب [illegible] است

نتیجه جرحه و افت الات مجاور بوده و [illegible] سبب [illegible] است

چه [illegible] از [illegible] ساله [illegible] این علت معاف بوده و نیز در [illegible]

[illegible] ظاهر شده و شاید که [illegible] در [illegible] بعروض انتفاخ [illegible] باشد

[illegible] سبب انتفاخ [illegible] و [illegible] بر [illegible] عقدم بوده

بعضی

تبدیل وریدی در عضد او [illegible] و تا [illegible] شایع تر و تبدیل [illegible] در [illegible]

[illegible] اول [illegible] در مصاب این علت علاوه بر [illegible] عارض

ایک [illegible] نزف [illegible] در موضع متورم شریان ظاهر شده و دوم

و انتفاخ شریان که گاهی [illegible] مسموم شده [illegible] و نیز [illegible] موجب

موجب [illegible] است [illegible] در شریان [illegible] نیز موجب [illegible]

در [illegible] شریان مبدل [illegible] که [illegible]

بر [illegible] و [illegible] ظاهر میگردد و نیز در بعضی [illegible] و انتفاخ شریان

یافتن سبب در [illegible] است

علامات —— در [illegible] ظاهر است (۱) [illegible]

که در [illegible] عروق [illegible] و [illegible] علت [illegible]

شبه حرکت و [illegible] در موضع [illegible]

مریض در حوالی قبض خفیف [illegible] شده [illegible]

اثر [illegible] سینه ظاهر شده [illegible] اطراف [illegible]

[illegible] حلقه [illegible]

بوده [illegible] شهوق [illegible]

رفتن حفظ و غیر و تغییر و در رگ خطا نبض صفحه فقر رسیده پس خط
صورت منظر بدون علامت تپ نازک شده تب نادر است پس از آن تیغ
چنین پیچ یا انبساطی در حروف عرق سطح ظاهر کرده علامات مختلفه
از آنجمله تغییر شدن بول و هیئت و ادرار و کثرت عرق و نفس و طپش قلب
ظاهر شده چنین شاخه از شریان آسده ... مرض دماغ و غانغرایا
و دانه ... درم واقع ظاهر شده در بعضی قلب متسع شده و بطیء ترتیب گرفته
و علامات ... مرض همراه کرده رفتار این مرض همیشه تدریجی و متزاید
و متصل است

تشخیص — تشخیص این مرض مشکل به ملاحظه ... یا عروق دو وجود ...
سونالن ... راه ... عوارض ... اینجا ابتدای دفع ... ورم
داخل شریان که موجب ... در احداث موضع ... [illegible]

ش... — اندازه ... همه خطر است

علاج — معالجه این مرض البته رفع امراض است که ورم داخل شریان
عرض انها است

باب سیم در امراض تغذیه شریانها اند [illegible]

باب سیم در امراض تغذیه شریان [illegible]

و ایل شریانی عبارت است از تبدیل حروف شریان و بلند ... آن ... بهمان قدر که
از ... از شریان ... آئورت ... حاصل نموده ... بر طبقش ...
... بالحاله ... نامیده اند و هم قسمی از آئورت است

اسباب — ... از ... یا ... حاصل شده چون ...
... مقدمه این ... همیشه ... و ... در ...
... شایع ضعف و ... است

تشریح مرضی — ... در اطراف ... مکان مخصوص ... سر و ...
... شده ... و سبب ... [illegible]
... شریان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
و ... [illegible]
ظاهر شده ... [illegible]
... [illegible]

در طبقه این حالات مبتلا گردد (رویم)

علامات — در این حالات ابتدا اثر شریانی بدون درد و حالتش کبود و تمام

با کمال طبیعی بوده غالبا مهمتر که شریانی را بسط جلد ظاهر شده و چون کاود

برودت موضع لوتر کند اندازه ضربان عضو چنانکه در اوریسم محسوس بود ظاهر شده

از اشکال بیرون مدت مفرط مقدار پیوند که قوت و ضعف یا به زیادت

حرکت که در بطن شده است محسوس مسموع و چنین در شریانهای سر شده مرتعش

میشود و پس از آن که مدتی از نزد درون جلد رقیق و ناشه که منفتح کند

نزف الدم که همه بوده گردد میابد و علامات عمده و خطیر این حالات

ظاهر کرده استخوان جمجمه تر شده و گاهی سوراخ شدن است استخوان را نزف

خون در جوف جمجمه دیده شده است ابتدا انوریسم شریان و وریدی علامه

مسلمات و تغییراتی که همراه فشار عرق حاصل از انوریسم اند تغییر

می یابد

مشخص و علاج — نزف الدم و نوزه شدن استخوان جمجمه که از اینجمله

گاهی عارض میشود نتیجه خطرناک است که در رفع آنها کوشش بسیار باید

نمود و در اینجا تونیکهای تداخیر که دریافت است تر بعد از شرح رفت مخصوصا

ابتدا رنگ از بین کرد در مستحق و بعد مصنفه آنها و محلول لوتر

کهنه و حجیم تا شده و مخصوصا اگر نزف الدم متقضی اقدام طبیعت کشف معمول

است عمده شریان ایجاب را بست چنانکه در لوتر شریانهای سر ساخته

سعادت احتیاج را باید بست

(۲) انوریسم

انوریسم عبارت از تومری پر از خون که کیسه شریانی را تشکیل

و جدار آن شده که انوریسم نامیده و برای کوته است (۱) انوریسم

شریانی واقع در مجاورت شریان (۲) انوریسم شریانی و وریدی که حروف ربط را

اوریدی را نامیده

(۱) — انوریسم شریانی

انوریسم شریانی که بدون سبب خارجی ظاهر و مشکل گردد انوریسم جمجمه

و حول انوریسم از نظر در جمجمه و علاج جمجمه عارض گردد تا تمام حرکت

و وصف مخصوص که جداگانه مذکور میداریم

انوریسم شریانی جمجمه

حفظ شریح موضع مهمات که انوریسم را با نور تنقیح کنند

هرسه طبقه شریان شکافته شده دانوریسم غیرحقیقی که لدی التشریح یکی طبقه‌ها
یا طبقات سه گانه شریان را درهم پاشیده یا طبقه دیگر را لمس نموده
دانوریسم غیرحقیقی را ملاحظه کرده‌اند که تمام طبقات دخول طبقه خارج
به جهت آنکه اسم کیسه طبقه خارجی و نیز لایه دخیل خارج به اعتقاد جراحی
تعیین نموده بودند ولی تحقیقات سکولار شرحیه ابداً این قول را
این گونه تقسیمات تاریخ رفته

اسباب — شایع‌ترین اسباب انوریسم آترومی لیس شریان
کودن یا نو و شریان بخودی است که مخصوص جوانان و منقص مرد الکل است
شفق یا نو که مقتضی شکافتن شده و تا کردن مدار ساق
شده مستعد به بروز انوریسم داشته تغییر شریان است باعث داخله
آن است و نیز کوفت غالباً سبب ظهور جمیع انوریسم است الحاصل
در انگلیس خصوصا در ... شایع است چند نفر انوریسم در
یک شخص دیده شده ... مبتلا شده مزاج انوریسم است
غالب انوریسم در ... کنش ... یا ضربه حاصل شده ولی
در شریان ... اثر ... تغییر ... مبتلا به

در هر حالت بخواهد شد
تشریح مرضی — حال مسئله انوریسم یکی از مسائل عمده یا ...
خارجی ... تشریح مرضی ... بلکه فی ماده حالت ...
و ... معتدیه در ... و نسبتش با اجزاء مجاور شریح
مذکور میداریم
(۱) جدار انوریسم که اسم کیسه انوریسم نامیده‌اند در انوریسم حقیقیه
که شریان ساق حول ... شریان است ...
بلکه یا خارجی ... کیسه انوریسم در ... داخلی
یا خارجی ... شریان ...
یافته اند ... این اختلال طبقه شریانی به تدریج ...
شده است تا ... انوریسم ... تازه ...
در موضع معلوم حاصل شده است طبقه خارجی ...
شده و کیسه حاصل کرده است که در میانش استوانه از طبقه داخل
دو سطح شریان حاصل گشته (لایک) ولی هر عقده یا آن
در جایی که ... در میان طبقه داخلی و طبقه وسطی ...

همان طبقه وسطی ترشح نموده است

قسم دیگر از انوریسم انوریسمی است که اول کیسه در طبقات شرائین
حاصل شده و بعد جوف آنها بدیگر طرف شریان داخل میشده و بتدریج
بانوریسم حقیقی تبدیل می‌یابد (بروکا)

کیسه انوریسم اشکال مختلف دارد چنانکه در بعضی کیسه در ابتدای شریان کشیده
شده بشبه چه در شکل بعد رفته در برخی کیسه مدور است و گاهی در اطراف
شریان واقع شده (این قسم از همه نادرتر) پس جدار کیسه در بعضی نقاط
رقیق و در برخی غلیظ یافته میشود و بواسطه معاودت جدار حرکه موج خون
مختلف بوده و نیز در بعضی جدار انوریسم صلابت لیفی و غضروفی یافته شده و مولد
ایکه در آن مجتمع میگردد

(۳) دهان انوریسم — رخنه که کیسه انوریسم با جوف شریان
راه میدهد بصورت دهان مختلف است چنانکه در بعضی مقعر و در برخی مدور
در برخی با ملالو و بریده بریده بوده طبقه داخلی شریان با سطح داخلی
کیسه متصل بنظر آمده گاهی بر دهن انوریسم غیر حسمی سر جدار انوریسم با
کهنه دهان انوریسم تغییر مکان داده و بواسطه رخنه ...

بطرف شریه دهان انوریسم بتدریج بطوریکه خون از قلب ... بر میگردد

(۳) ما حصه محتوی کیسه انوریسم — در انوریسم تازه محتوی خون مایع است
و بر خلاف کیسه که بر حجم آن گذشته و کهنه گردد رسوب ضخیم ... در وسط ... کیسه حاصل
شده و چنانکه در تشریح دیده میشود لایه های نرم سیخ در ان جوف منعقد گشته
اولی لایه ها کالبد بعضی ... و عرض مانند ...
بصورت ورقه های چسبیده بر یکدیگر مانند پرده های پیاز بوده ...
عرض بیرنگ تر مانند طبقات ظاهر میگردد این طبقات در قعر کیسه انوریسم ضخیم تر
و هر قدر که بدهان انوریسم نزدیک شوند نازک تر میگردند هر یک از این
ورقه ها صفحه سفید رنگ ... تا یک ... میل ... بقوام ...
... شده که در میان انوریسم ... چون مایع ... عده ...
کهنه بیشتر عروق ... مرکز کیسه انوریسم ...
که در زمان مرگ حاصل شده و با سایر لایه ها ... فرق ندارد

(۴) نسبه کیسه انوریسم با اجزاء مجاور — کیسه انوریسم چون نمو کند
اجزاء مجاور را فشار داده و تسطیح داده ... ترشح ... و گاهی سوراخ
نموده ... در حریم ... بر ابر مکان خود حاصل کرده ...

با غضروف مجاور باشد قبل از نمو عظمیت آن مینماید و باشد که مهره

و مفاصل منفصل شده از یکدیگر جدا کرده خلع مفصل حاصل نماید و نیز دیده شده است

که بعضی از انوریسم های مجاور مجاری هوائیه از قبیل حنجره و قصبه ریه منفجر ساخته

نزف الدم برق رفتار حاصل نماید غالبا که انوریسم با نسوج مجاور التصاق

هم رسانید

قسم انوریسم مرض — چونکه انوریسم کیسه ایست ضمیمه بسته شریان

که همان حرکات شریانی را ظاهر ساخته انبساط و انقباض میدارد کیسه حاصل شده

و انبساطش با ترجمه شریان مقابل و از ساعد که دارد موج خون از شریان

و کیسه حاصل شده سپس بواسطه دفع الیاف الاستیک درجدار کیسه در کیسه

انبساط محض خاصیت از کتاع الیاف الاستیک جدار جمع گشته

چنانکه در کیسه شرایانی [illegible] دیده شد انقباض ظاهر میسازد چونکه خون حوالی

جدار کیسه کمتر حرکت کرده و با رشته ها بسطح داخل کیسه ملتصق اند

بتدریج انعقاد یابد ولی چون این انعقاد تدریجی [illegible] منعقد [illegible]

دیگر حاصل شده [illegible] قشور [illegible] که مذکور شد بر یکدیگر [illegible]

علامات — ابتدای مرض عادتا محسوس [illegible] علامات [illegible] در [illegible]

کوشش

کوشش یا ابتدای [illegible] تومر [illegible] چون تومر

حجم [illegible] گاه [illegible] در رشته های عصبانی مجاور [illegible] کشیده منفی

در شریان واقع در [illegible] انوریسم بواسطه خاصیت الاستیک کیسه ضعیف شده

[illegible] احساس [illegible] اسپاسم [illegible] امتحان [illegible]

[illegible] انوریسم [illegible] شریان [illegible]

و [illegible]

علامات [illegible] — تومر انوریسم [illegible] و بدون تغییر در رنگ جلد

در [illegible] که [illegible] حرکات [illegible]

[illegible] چنانکه در [illegible] انقباض [illegible] موضع [illegible] شریان [illegible]

منبسط شده پس بواسطه خاصیت انقباع الیاف الاستیک [illegible] شریان

تومر منقبض گشته مانند سایر شرایین انبساط و انقباض بر این نهج ظاهر میسازد

ولی در هنگام انبساط انوریسم [illegible] انوریسم ظاهر شده

در [illegible] انبساط [illegible] باشد مختلف

ولی کلیتا [illegible] از سکوت [illegible] آن در [illegible] انوریسم [illegible]

[illegible] در [illegible] مضاعف که در هنگام [illegible]

منکلام
در انقباض تومر ستشده یک حرکات شریان سوا الدبالای موضع انوریسم
نقص زند تومر انوریسم یک محو شده با حرکت بزان معدوم گشته
علامات مذکوره رفع شده فشار شریان در زیر موضع انوریسم بر حجم تومر
انوریسم منفجر آید

رفتار و انجام و انتهای — نمو تومر انوریسم در بعض تخفیف و غیر محسوس بوده
در بعضی بغتتاً ظاهر گشته بسرعت تمام متوقف نا شده تا انتهای تعیین جهت
متعدد تومر است تومر انوریسم چند دقیقه پس از بروز [illegible] شده و حجم
اطراف که شده بر حجم سالهای دراز پاینده بوده انتهای اسباب علت مختلف
چون بخود را اکثر از [illegible] جمله هم باینه که کیسه تا ورم تومر انوریسم [illegible]
انوریسم ازکار [illegible] شده و بسیار [illegible] بر کیسه و لی [illegible] انتهای [illegible]
نادر دارهم باشند تومر و غیره [illegible] بسبب شایع [illegible]

تشخیص — سه قسم تومر انوریسم جهت مشتبه میگردند (۱)
تومرها که شریان و صورت سوفل [illegible] (۲) تومرهای سخت
واقع بر روی شریان (۳) و هر [illegible] شریان باشند
تومرها که شریان و صورت سوفل دارند (۱) تومر [illegible]

(۲) [illegible] شریانها (۳) [illegible] که عروق بسیار [illegible]
تومر [illegible] علت [illegible] و جلد [illegible] ضعف و [illegible]
[illegible] و [illegible] شریانها [illegible] رنگ [illegible]
[illegible] شریانها [illegible] مذکور [illegible] جلد پوشیده [illegible]
[illegible] شده [illegible] دیده شده و [illegible] شریانها [illegible]
[illegible] وقت [illegible] شریان ظاهر میگردد
تومرها [illegible] از عروق [illegible] علامات [illegible] موضع و [illegible]
[illegible] انوریسم [illegible] شده
(۲) چون تومر [illegible] بر روی شریان واقع شده [illegible] حرکات [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible] در میان [illegible]
[illegible] شریان [illegible] تومر موقوف گشته [illegible] انوریسم [illegible]
شد و نیز [illegible] ساقه [illegible] موضع انوریسم تغییر [illegible]
تومر [illegible]
(۳) نادر است که [illegible] انوریسم مشتبه [illegible]
اشتباه و اتفاق [illegible] و لی چون

بهتر است از تسمیس ... گردد اما از ملاحظه رفتار بیمار در ایام نوبتهای

تشخیص داد

پیش‌بینی و علاج — از آنچه مذکور شد معلوم شد که نوع اول است

خطر و هر چه ممکن شد زیادتر معالجه باید کرد است معالجه طرق زیر

ایام قریب به مرور کشیده است (۱) طریقه والساوا (فشار

مکرر و هر چهار طولانی) که گاهی مقدار خون محتویه در بدن

و بسطه کم نمودن جریان خون کیسه است (۲) [illegible]

در حصار [illegible] دستگاه [illegible] (مقصود [illegible]

این الحاقیه معلوم نیست)

علاج جراحی منحصر به چهار طریقه است (۱) زنجیر نمودن کیسه

به بریدن و کندن یا سوزانیدن (۲) منجمد ساختن خون محتویه

در انوریسم تا به قدری که [illegible] منجمد ساخته شده و سوزنها [illegible]

داخل کیسه [illegible] این طریقه جز در ایام [illegible] جدیده ظاهر گشت

(۳) منجمد ساختن خون به طریقه غیر مستقیم [illegible] کیسه و حوالی

[illegible] و مطالعات دکتر [illegible] و بچیدن زخم نمودن (۴) منجمد ساختن

مانند پرکلرور دوفر چنانکه ده قطره از آن [illegible]

دارو ... درجه ... [illegible]

کننده بالا و زیر کیسه انوریسم [illegible]

فشار داده [illegible]

داخل کرده [illegible]

[illegible]

بود ... تا ... دقیقه [illegible]

کیسه فشرده رها داده اگر خون [illegible]

[illegible]

[illegible] سوزنها را داغ [illegible]

[illegible]

لیکن در شریان معمول به دو طریقه (کذا) بستن و دیگر رفته‌رفته [illegible]

(۱) بستن شریان — بر طریقه آنل (بستن شریان از بالای کیسه

انوریسم) این طریقه مستعمل‌تر و مؤثرتر است ولی در بعض مواضع غیر ممکن

لکن از قرار طریقه دیگر هم چنانکه استعمال میکرد ساقه شریان را به فاصله

از بالای کیسه انوریسم طبیب هم که در میان موضع بسته و تومور حال

روئیدن شاخه طرفی نباشد از این جهت خون بی‌حرکت در تومور محبوس مانده

منجمد گشته پس از اثر حرکت خون جریانش طرفی نباشد جز به از طرف که

در زیر کیسه واقع است تغذیه خواهد نمود مگر آنکه جریانش طرفی بیاید چنین

اتفاقه بستن شریان بخوبی باعث عضو مسدود نشده و این نتیجه اگر حاصل شد

گاهی به روز بعد از بستن شریان ظاهر میشود بهتر این طریقه را تغییر داده

اندکی از فوق کیسه میبندد تا اینکه در شریان سالم عمل کرده باشد ولی

از طرف بهتر عیب طریقه آنل را رفع نمیکند

(۲) بستن شریان بر طریقه بردس (بستن زیر تومور یعنی در فاصله

مابین تومور و عروق شعریه) داین عامل شریان را به فاصله در زیر کیسه

انوریسم بسته [illegible] اندک فاصله در میان موضع بسته و جهت

سمتانی کیسه با زمین گذاشت تا شانه طرف را مجال رو بیدن باشد
ولی طریقه براس عوز مستعمل نیست مگر در صورتیکه عمل بطریقه اول
ممکن نباشد چنانکه در انوریسم شریان سبات احیاناً و شریان تحت
ترقوه عمل بطریقه اول ممکن نیست

فشار شریان ـــ فشار شریان لدبالا عند بر کیسه تا حدی که مجرای
کیسه انوریسم مسدود شود ولی چون این طریقه غالباً درد زیاد
دارد طاقت نمی آورد بعضی از جراحان فشار بالا و زیر کیسه را بنوبت
استعمال کرده بسیار اسبابی برای فشار اختراع نموده اند که ساده
ترینها عبارتست از اینکه لته بردی را قسمت ده و بفشارند که پیچ داده
هر قدر بخواهند سخت شود ولی چون این فشار در سایر
اجزاء عضو از وریده و غیره نیز وارد است عیب
کلی را دارد با نیز فشار را انگشت بار بر سایر تمام این اسباب
مرتوان ترجیح داد ولی باید چند نفر حواس حاضر داشته
هر یک به نوبت بر حسب دستور وقت فشار دهند
چون مریض خفیف حاضر و با هوش نشد با کیسه سر

بانگشت

با انگشت معمول رد که مریض جراح تعیین کند میتواند فشرد
خلاصه لذا اثر فشار و تومور از تپه امحو شده پس هر باره
حجم فشار کم شود بزرگ شده در غلب بهر فهری گاه تومر منعقد گشته
قوام تومور سخت در یک مجلس عملیکه چند نفر بنوبت سی نفر باید
لشفا مرض انجامید در صورت خوبی عمل در چند ساعت و چند
نفر ~~بفشار~~ دهنده و چون نتیجه بدین حول نباشد
چند روز تومور انوریسم معالجه شده و لازم است که زائد
از یک هفته ماه طول کشیده تا فشار حفظ لستن بلند دارد
زیرا که معمول کیلی لذا اثر فشار منقطع نخواهد شد
پس معالجه اصلی و بهترین مفید در انوریسم فشار
با انگشت است

(۲) انوریسم جراحتی شریانها

انوریسم جراحتی شرایین پس از مجروح شدن شریانها چنانکه در باب جراحات
شریانها تشریح رفت عارض شده و بر دو قسم است یک اصلی و دوم

انوریسم جراحی اصلی

تعریف — انوریسم جراحی عبارت از ترشح خونی در موضع جرح است که پس از ترشح خون کیسه بر خون مرتشحه احاطه نماید و با جوف شریان راه داشته باشد

تشریح و تغییرات مرضیه — وقتی که جراحت در شریان حاصل شد خون از جوف شریان بخارج راه کرده به پشت جلد در انساج خلیه مجاور شریان ریخته از این مجمع خونی بجوف شریان راه بوده [illegible] که اطراف خون احاطه کنند ترشحات دم [illegible] بسته شده و دیواره خونی بمرور مدت نسج سلولی منضغطه از خون مرتشحه [illegible] تولید نماید که تمام خون مرتشحه در جوف خود گرفته با جوف شریان راه داشته باشد انوریسم جراحی حاصل میشود

علامات — توم خونی طپش دار [illegible] هنگام [illegible] در موضع شریان منضغط ظاهر گشته رنگ جلد متغیر [illegible] حاصل کرده پس متدریج برنگ طبیعی بر میگردد و چون [illegible] شریان عریض و ترشح خونی محدود شد علامات انوریسم از انبساط

در وقت انقباض قلب [illegible] در [illegible] حالت صوت [illegible] کیسه خونی جراحت کوچک یا متورم باشد از این علامات [illegible] جزئی معلوم است

تشخیص تفریقیات — این انوریسم [illegible] ترشح خون [illegible] که از شریان بجوف کیسه بود [illegible] یا [illegible] خونی و بال کیسه [illegible] که در توم خونی [illegible] بدان مانع بوده بعضی واسطه خونی جوف کیسه انعقاد یافته دیگر خون جوف شریان بدان راه نخواهد بود و [illegible] انوریسم ترقی کرده روز بروز [illegible] کیسه [illegible] در [illegible] و [illegible] در [illegible] کیسه [illegible] زیر [illegible] عضو بوده [illegible] مشهور میگردد

علاج — خونی بر انوریسم کوچک بوده [illegible] کیسه [illegible]

فشار هر طرف که از ساقه بالا و زیر بانند انوریسم بی جهته
مستقیم و چیزی که از این تدبیر مانده حاصل نیز طرف جوف شریانها
فشار که نه داده که سلاح و عملی شده و برداشته از اکثر سر شریان
به بندند (طریقه قدیم است)

انوریسم جراحتی عرضی

انوریسم جراحی عرضی عبارت است از انوریسم که بعد از جرح
التیام موضع مجروح از شریان حاصل شده و در این صورت
در دیوار ورید جرحه تا بروز که انوریسم بعد تها فاصله است
تشریح و مرض الوئی مرضی چنان است که در انوریسم تشریح آن
علاج — (۱) فشار مستقیم بر روی تومر (۲) چنین فشار
مستقیم حاصل نشد فشار ساقه شریان فوقانی و تحتانی کنند (۳)
چنین عمل بند به بستن شریان بطریقه آنل یا بطریقه قدیم که
معنی هر دو سر شریان است

(۳) انوریسم شریانی وریدی

تعریف — هرگاه جرحه شریان با جرحه ورید بر جهة غیر طبیعی راه
کنند انوریسم شریانی وریدی است
اسباب — سبب غالب این انوریسم جرحه است که در شریان
و ورید یکدفعه وارد گردد در هر موضعی از بدن که شریان و ورید بهم نزدیک
چسپیده باشند بیشتر واقع شده میتواند و اطراف بعض حصص این کم
شایع است
تشریح و مرض الوئی مرضی — چون از در حصص جرحه و ورید و شریان با یکدیگر
راه کنند تغییرات در مرضی موضع مجروح حاصل میگردد زیرا که حرکت طبیعی
خون در این دو جسم عروق بر خلاف یکدیگر است خون در شریانها از مرکز بطرف
همین طرف محیط میرود و در ورید از محیط بطرف مرکز میگردد
چون سرعت و فشار خون در شریان قوی تر است سبب آن است که
در موضعیکه از شریان و ورید رخنه غیر طبیعی پیدا آمده است خون حرکت
تجزیه شده بعضی از آن حصه راه طبیعی شریانها گرفته و بعض
شریان در هر موضع انوریسم بعضی از قوه اعظم را گذاشته نیم و یک
در آن رخنه غیر طبیعی بطرف ورید در داخل ورید طبیعی ریخته و مانع
ورید گشته به ملاحظه اتساع و بهبود در حد از قسمت لازم است که

با شریان پیوسته است ظاهر میگردد شریان و ورید سوراخ شده بیکدیگر
پیوسته‌اند آخر مجرا رخنه انها یکسو افتاده ورید کیسه [illegible] بشریان دیگری
بورید راه داشته در بعضی کیسه انوریسم حقیقی در میان دو عرق از
نسج سلولی مجاور تشکیل میگردد رخنه شریان و ورید بجوف کیسه باز شده
در غالب رخنه [illegible] تشکیل [illegible] و [illegible] ورید [illegible] دانسته که کیسه
از طرف مخالف شریان ظاهر گردد و باشد که چندین عرق از یک ورید
شکافته کیسه انوریسم گشوده بجوف از شریان و ورید راه داشته باشد
چنانکه در فصد [illegible] یک ضربه نشتر از شعبه وسطی ورید باسلیق گذشته
شریان و ورید عضدی را خراب کرده از خصایص انوریسم شریانی وریدی
منعقد نشدن خون است

تقسیم — [illegible] از اقسام انوریسم [illegible]
که میتوان قسم معین داشت که اتصال ساده شریان با ورید [illegible]
[illegible] وریدی بدون تشکیل کیسه است [illegible] انوریسم [illegible]
[illegible] انوریسم [illegible]
انوریسم کیسه‌دار [illegible] بعضی اقسام دیگر [illegible] شده‌اند

که در بعضی انها [illegible] انوریسم شریانی وریدی [illegible]
را [illegible] انوریسم [illegible] انوریسم

علامات — ابتدای این مرض غالبا غیر محسوس گذشته در حین ورود
جراحت نزف الدم [illegible] شده [illegible]
[illegible] صوت مخصوص در موضع پدید آمده از علامات
موضعی [illegible] در [illegible] طرف [illegible]
[illegible] ضعف [illegible] و [illegible] موضع [illegible]
و در بعضی [illegible] طرف [illegible] بوده از علامات موضعی [illegible]
[illegible] طرف [illegible] موضع
اتصال رخنه ورید و شریانی که [illegible] چشم [illegible]
[illegible] که [illegible] رخنه [illegible]
[illegible] در بعضی [illegible]
مانع خواب مریض میگردد [illegible]
[illegible] شده [illegible] موضع [illegible]
[illegible] محسوس بوده [illegible]

مرتب

انگلیسها چنگ نامیده اند که در بعضی حصه شدید است و در حقیقت بعضی صوت
طنینی و هر بدن تشبیه میکنند و در صفوت [illegible] مانند صوت [illegible]
در هنگام انقباض قلب ضعیف شده و در حین انبساط قوی میگردد [illegible]
این ارتعاش را در روی عرق [illegible] را در موضع تا مسافتی احساس میکنند
و نیز چنانچه دست بر روی تومر گذارند [illegible] بسطی متحد با نبض احساس شده
غالبا ضربات شریان در زیر موضع انوریسم ضعیف تر از شریان طرف
مقابل بوده بندرت تاخیر در آن قسمت شریان که بالای تومر انوریسم
واقع شده احساس شده (بردکا) و چون شریانی که بالای موضع معلول [illegible]
تمام علامات رفع شده و در وریدها عکس آن [illegible] است و چنانچه تومر [illegible]
علت ظاهر نشد [illegible] در بعضی [illegible] که [illegible] سیاه [illegible] اکثر [illegible]
وریدی است و انوریسم که در آن واقع در میان شریان و ورید باشد
در شریان بعکس این است

رفتار و انجام و نتیجه — اینها انوریسم [illegible] توقف بوده [illegible]
که بنتیجه شفا پذیرد چه مذکور شد که گاه بواسطه [illegible] نوع [illegible]
وسیله [illegible] در این تومر سریعتر از ان است که انعقاد [illegible] شده

تشخیص — [illegible] شریانی [illegible] تومر و رفتار مرض [illegible]
ممتاز انوریسم شریانی بصورت تموج متصل انوریسم شریانی وریدی [illegible]
[illegible] اگر هم موجود باشد در خارج از تومر [illegible] عروق شنیده [illegible]
علاج — معین است که چنانچه تومر [illegible] بود و [illegible]
[illegible] باشد [illegible] الاستیک کفاف باید نمود و چنانچه تومر بزرگ
و مزاحم باشد شریان را بطریقه [illegible] از بالا و زیر تومر ببندند بهتر
این است [illegible] بطریقه [illegible] با الکتریسیته [illegible] ورید [illegible]
جراحی [illegible] شریان و ورید [illegible] تا رخنه مسدود گشته
انوریسم شریانی وریدی بانوریسم شریانی تبدیل شده و بعد انوریسم
شریانی را بطریقه مذکور در باب خود علاج کنند

[illegible]

ورم وریدی ورم [illegible] است که [illegible] سبب [illegible]
[illegible] موضع [illegible] بطور [illegible]
(خون [illegible] شده و ورید مسدود سازد) [illegible]
حاصل شود

اسباب — تمام صدمات خارجیه از قبیل ضربه و ضغطه و جراحت یا فتق وریدیه یا اعمال جراحی

و ملاقات با اجسام محرکه و اجسام خارجی و حصول کاتو در ورید موجب

ورم وریدیه‌اند و چون ورید در سطح متورم شد از سرطان یا ورم و تباه اجسام ... ماند

یا گاه در بحران فلغمونی شد متورم شده و نیز شبه که به سبب ...

از اثر روماتیسم و ضعف حاصل از ترشح ورم یا نقاهت امراض شدیده

موجب آن گردند

تشریح مرضی — جدار ورید ضخیم گشته خون در آن منجمد گردیده گاهی

دکمه‌ها در سطح خارجی آن ظاهر گشته ... این سطح ...

در ورید ... گرفته سطح داخله ورید سرخ و ... از ... غشای

کاذب بوده طبقه خارجی در ... شریان ... ورید ...

و داخله آن ... گشته‌اند ... حالت فلغمونی ... خارجی ...

که بواسطه ... ماده ... چسبیده ... اند ... گرفته چون ...

حاصل ... ساخته ... ورید ... جدار ...

چون ... خارجی ... واقع در ...

و ... منجر ... در ... ورید ... گشته‌اند در هر حالت

اگر ...

ترومبوز یعنی انعقاد خون در نقطه متورم ظاهر شده و حصول ترومبوز

بواسطه آن است که سطح داخلی ورید چین گرفته و ناهموار گشته مقداری

از خون ... در ... ساخته ... سازد و چون ترومبوز انعقاد ... رفت

... تغییر مکان ... صغار متوقف شده

راه عبور ... گشته ... یا ... که ...

... و چون ورید ... ترومبوز

در موضع باقی مانده ... ورید ...

ورید ... گشته ... در ... ورید ...

بوده پس ... ترومبوز مانند

... تغییر مکان داده ... شریان ... حاصله ...

... ترومبوز در ورید ... قسم ... ورم ورید

... ترومبوس ... شده و ...

گاهی ... شده ... ورید ...

... شده ... که ... در طبیعه آن

نزاعها کرده‌اند

علامات — در ورم ورید سطحی (۱) علامات موضعی

درد مستدل ورید است که از فشار زیاد شده و تماس این موضع محول

استدلال مرا به مرتب هستها عصب موضع معلول حساس شده

عمق ورید معلول بواسطه انجمادهای درد خلال این عروق در طرف شعریه ادم

که شده به تربیت در اطراف ظاهر میگردد (۲) علامات موضعی

باجسم اند بسته اتصال تابع جزئی در استدلال ورید معلول اند درجه

نقطه رنگ کبود ظاهر میشود شده مخفی کنترسیون لسوج محاوره

را کبرد بصورت مواد سرخ کم رنگ در موضع ظاهر گشته اند دره

تحت جلدی بواسطه تکثر خون ورید مسدود تابع بزرگ خون است

بر ورید معلول کنار موضع خمیری و گرم بوده فشار که دست شده

درد است در مقابل این تابع رشته سختی که از ورید مسدود تشکیل

یافته حساس میکند و گرمی در موضع و تورم اوراق دارد (۳) علامات

عمومی که بواسطه و شده ورم ورید نسبت دارند علامات درد موضعی

کیجی و کوفتگی جلد و حرارت جلد و رعشه تب و عطش و فقدان اشتها

می باشند

در ورم عمق

در ورم عمیق ورید سرخی رنگ و خمیر بودن موضع و رشته سختی که ورید

در امتداد ورید حساس شده و لی ادم طرف و درد موضع زیادت

رفتار و حمل و تورم — مذکور شد که علامات موضعی از ابتداء ظاهر بوده

درد بر تشکیل رشته سختی که از ورید ادم باشد بعد از امتداد مرض ظاهر میگردد

مقدم بوده و چون رشته تشکیل یافت مفتی بطرف قلب و بعضی سالها فرا

گرفته پس معروف در پیچیده شده اند و ده تحت جلدی و بعضی گشته

ادم بسیار در موضع حاصل شده باشد که تا دلها در موضع جلد ادم گرفته

ظاهر شده جلد را سرخ نماید

تشخیص — ورم ورید با ورم عروق جاذبه مشتبه میشود چه ورم

عروق جاذبه خطوط کیلاز رنگ سطحی و شبکه تشکیل داده با رشته سخت

همراه نیست چنانکه در ورید نوشته است دیده میشود ولی در ورم

و رشته با ورم غدد جاذبه همراه و حاوی در جلد موضع مشترکه بنفش گشته

باشند ظاهر میگردد فلغمونی بحمره و تابع درد غیر استدلال ورید و فقدان

ادم و خمیری بودن موضع از این علامات ممتاز ولی در فلغمونی عمیق در

ابتداء حمره و تابع مبهم است و گاهی است که تمیز فلغمونی با ورم

وریدکافی باشه ورد اینجا ارتقادان ادم ورشده علامات عمومیه دیلغونه
عیش تشخیص بعد کافیدت و نیز از اطلاع بر سرگذشت مریض وبیاد کاف
لیکه ورم ورید بندرت اختلاطات تشخیصی اخرین اساس وادیک اختیاری
ورسیده ویکی موضع اشتباه با حمره که شرورش همیشه، علامات عمومیه ورد وضع
وحمره محدوده بمراهیره وشه مانع اشتباه است

پیش بینی — ونهایتی عاقبت ورم ورید ارتباط دمشکل مزاج مریض
وسبب متم وو وضع وحجم ورید وطریقه علاجی دراین باب عمده اند

علاج — راحت ونهایتی طرف معلول وبلند ونهایتی طرف نصفیکه مده
مدارش ورید برکرده وچون تب ظاهر باشد کاهیدن از غذای مریض
استحکام موضع وعمومی بالمدن روغن عطیفه مخلوط عصاره بلادن
وچون ورم گشلایه گشود دیاکن وحمرا اسندن عصاره بلادن
تسکین وجع

(۲) افات تغذیه وریدی ازدوالیها

دوالی عبارتست از اتساع وریدی ازورده که علامه ازورم
در وریدست چنانکه ورم در شریان موجب سکته مرجب اتساع ا

مریضه

مریضه دوالی ورید باطلاحات ، عروق ونیز دوالی ورید در بعض ازمواضع
بدن اسم مخصوص بیکرده چنانکه دوالی ازورده مستقیم دواسیر دلاندبنه
بیضه باسم موضع اختصاص داده

تشریح مرضی — موسیو دروبی برخلاف عقیده عامه بیکوید دوالی
ورید از ورده عمق رخت پوزوراز ابتداده ممکن عرقیه دوالی
سطحی اگرچه باشد نتیجه دوالی ازورده عمقیه است مکان مخصوص دوالی اطراف
سافله بیشتر باز چپ غالبا در هردو پا باهم ظاهر شده تمام ورده
پا به یک بسعه قبول دوالی نمی کنند چنانکه عروق علیت تبشیرات ورده
خلف قصبه کبری وقصبه صغری وعضلات توامه یا دوالی ازورده پورید
صافن میرسد بر خلاف بر بکه دوالی ورید چهار درجه دارد (۱)
اتساع ساده ورید (۲) اتساع با ضخامت جدار آن (۳) اتساع
ناهموار با ضخامت جدار و نرذگی یک وریدی به تلاش شیش آن (دوالی
ناریلی) (۴) اتساع ازورده صغار که جلد بیکه ورم وبیخ از ورده
تعرات ممستوازی ازورده چنانکه در این اوقات گرگینی ورد جدار وده اند
حصول نجابت در هوا الید لود و چون ترمیم ومحاطش غشاء وو

در بیرهیپر ترفی بدیه پرده وسط ضخیم و در جزء و خلفش شبکه الاستیک
متورم ظاهر شده در خارج این طبقه رشته‌های عضلانی حسب ملتحمه فاصله پیدا نموده
حاصل نموده‌اند و بین رشته‌ها از یکدیگر خونی بوده این پرده‌ها یا ده صحه
ضخیم‌تر از حالت طبیعی شده عروق مغذی طبقه خارجی وسیع گشته
در جزء داخلی این پرده وسط لکه‌ها و گره‌های [illegible] ظاهر گشته
در موضع اتساع شعریه جدار رقت یافته بافت ضعیف و همه طبقات
طبقه داخلی و خارجی بهم رفته‌اند چنانکه در اتساع شریان [illegible] کرد
شد و نیز نسج ملتحمه مجاور هیپرتروفی گرفته‌اند

علامات و رفتار — در اطراف سافنه ورید بزرگ [illegible]
بر عکس [illegible] در بدن [illegible] ظاهر شده پس اتساع [illegible]
با وریده صغار [illegible]

(۱) حالت سطحی — تا یک قسم هیچگونه تغییر و رنگ جلد ظاهر نشود
اتساع هم پیچیده ظاهر است که در وقت ایستادن و بعد از راه رفتن
بیشتر شده و نیز حجم‌تر [illegible] مریض که کهنه‌تر شده اتساع موضعی
باشد که بصورت [illegible] داخل [illegible]

بالاتر

بالاتر در قسمت تحتانی ران معلوم شده چون دست بر موضع مسطح
برده [illegible] گذارند علامت موج [illegible] طبیعی [illegible] لمس و فشار [illegible]
رفع می‌شود از تجاویف [illegible] متسع [illegible] معلوم شده غالبا مواد معقده
[illegible] در ورید [illegible] ظرف
[illegible]
[illegible]
کهنه شده [illegible] طرف [illegible] در وقت راه رفتن [illegible]
ظاهر کرده سبب ممانعت از حرکت و خستگی مریض میگردد خاصه
در [illegible] که [illegible] ایستادن [illegible] کرده باشد

(۲) حالت عمقی — این قسم از حالات [illegible]
سطحی چنانکه مذکور شد اتساع [illegible] عمقی [illegible] علامات
[illegible] سنگینی و خستگی [illegible]
و چون مریض ~~[illegible]~~ در راه رفتن [illegible] تازه
پا است که در وقت راه رفتن [illegible] متورم میگردد [illegible] تازه
[illegible] طرف [illegible] مریض از حرکت باز میایستد

تفاوت حسی ظاهر نبوده تازه پس از تشکیل لخته حجیم تر است — دیگر علامات
مذکوره در دوالی عمقی و سطحی در دو مسکه طرف معلول شده بوضع افقی قرار داده نمیشود
درست محسوس نیست

انجام و انتهای مرض — انجام دوالی نامحدود و چون حجیم شد توقف
نتواند ماند

ترکیبات — عمده ترکیبات قرحات دوالی و ورم ورید و ترومبوز
و آمبولی حادث هم پاشیدن ورید معلول با دوالی ترکیب تواند شد

تشخیص — تشخیص دقیق مانع اشتباه دوالی با فتق عضلانی و ادویه
و دوالی اورده است

اسباب — دوالی که در شکستن و درشتی و توقف
در اشخاصی که بواسطه تغذیه زیاد ایستاده باشند بیشتر است
که بعضی از اشخاص جلد ورید مخصوص
نشانه فشار وارد کرده و بستن بند دوالی در صورت
از رفع فشار رفع چنانکه در بستن اورده از فشار
رحم دوالی کرده پس از رفع که طبیعی میکنند و از تمام

این اسباب

این اسباب سوء مزاج و هایپرتیمی در بروز دوالی قوی تر است
علاج — مبادرت بحفظ از دوالی جلوگیری از اسباب موجبه است
چون دوالی بر جسم مریض نشد آن معالجه علامه کافی است چه معالجه
این قسم معالجه مریض را از ترکیبات محفوظ میدارد این قسم معالجه
عبارت است از آنکه فشار بر عضو بدهند با جوراب الاستیک یا نوار
صبح که مریض از خواب برخیزد ورید مبتلا را ببندد که تا شب با آن فشار
فارغ نمایند و بهتر این است که وضع فشار را یکسره میان قرار دهند
تا مریض از خواب برخیزد که جلد نشده که قرحه دوالی
علاج ناپذیر گردد هرگاه حجم دوالی مانع حرکت و مزاحم خواب و راحت
مریض گردد بعلاج جراحی که عبارت است از برداشتن جزئی از ورید یا تمامی
عرق پیشه مبادرت جویند
برداشتن جزئی از ورید عبارت است از قطع موضع دوالی کرده و بستن ورید
اما تمامی ورید مبتلا به دوالی خصوص در جوف ورید فشار
و در ساختن قوه الکتریک و آنچه از عمل و داغ
(۱) داغ کردن — در این مسئله مستعمل است

برای مخصوصاً کلروره دوزنگ مؤثرتر است بدین قسم که روز عمل مریض را

براه رفتن و ایستادن امر کرده حتی الامکان بهوای درست ظاهر شوند

چون کلات کانکواه اشرار معالج عمل کنند اول یک طبقه از کلات وینی

که بقطر یک سانتیمتر باشد در روی ورید مبتلا بدوالی گسترده ده تا دوازده

دقیقه واگذارند پس شسته موضع سوخته را تراشیده پارچه ای که بزرگی

بقدر یک سانتیمتر مکعب در میان سوختگی تا ۲۴ ساعت قرار داده بنهند

که [illegible] سوختگی حاصله [illegible] سانتیمتر بعد داشته و در عرض [illegible] روز

منفک اشهر میکند ولی غالباً یکدفعه سوختن کافی نبوده برحسب لزوم

به ۱۰ تا ۱۵ سانتیمتر فاصله از سوختگی اول بچند روز فاصله مکرر

عمل نمایند که از اثر محرق خون در جوف ورید منعقد خواهد شد ولی

اینطریقه معالجه برای غالباً دردناک و تحمل ناپذیر بوده گاهی بعضی مریض

الدم مادام [illegible] طرف بواسطه سوختن عروق لنفاتیک حوالی

معلول و عسرت [illegible] و نیز ورم ورید و حلقه [illegible] و هلاکت میگردد

(۳) اندازدک منعقد نمایند خون بدین قسم که مریض را یک ماه

ساعت قبل از عمل مأمور به تکه رفتن کرده بالای موضع مبتلا را با نوار

بارسالک

یا دستمال بطور دایره محکم ببندند پس جلد دیگر به ۴ یا ۵ سانتیمتر

در زیر موضع مبتلا همین قسم به بندند تا جزو مبتلا بدوالی در میان

دو رابطه در آید ترد کار را بموجب موضع فرو برده پس از کشیدن میله

ترد کار [illegible] جوف لخته خون در بین رابطه تول آن [illegible]

سه خون کرده [illegible] ابدر دک [illegible] که هیچ قطره [illegible]

مایع داخل از کانول بورید ابدرودک تزنند در انجا لخته

بکلوره [illegible] ک البومین منعقد شده پس [illegible]

فوراً رابطه را باز کرده و طرف [illegible] حرکت گذارند در چهار یا پنج روز شفا

مرا کامل

امراض سلسله عروق لنفاتیک

انژیولوسیت

انژیولوسیت — عبارت از ورم عروق لنفاتیک در دو گونه است

یکی سطحی و دیگری عمقی

تشریح مرضی — ورم یا در شبکه لنفاتیک سطحی یا در عروق لنفاتیک واقع

در [illegible] جلد و غالباً در عروق لنفاتیک [illegible] نسج سلولی [illegible] و در اینها

عروق اندکی متهیج و [illegible] در عروق نیز خون [illegible] جدار عروق

لنفانژیت ضخیم این علامت در همه حالات دیده می‌شود و گفته‌اند که پرده‌های
ملتحمه سرخ و گاهی چین خورده شده و نیز ورم و منفرج شدن آن هم دیده از طرف
لنف در عروق معلول فشرده و گاه تو ها حمله سفید یا کج رنگ و بعد از عرق
عرق چسبیده و گاهی در این عروق ریم [illegible] می‌شود

اسباب — این مرض در جوانان شایع‌تر و اسباب بسیار دارد مانند (۱) هر گونه
علت جراحتی از قبیل جراحت جلد و کوبیدگی و جراحت کوبیده مخصوصاً
در مشیمه که جلد و جراحت و شاکر گرفته و غیره که عروق لنفاتیک [illegible]
فرو گیرند (۲) سرخ شدن جلد و دخول ماده [illegible] در عروق لنفاتیک
مانند لدغ و نیش [illegible] و گفته‌اند که سم [illegible] در عروق
لنفاتیک جلد و موجب ورم آن می‌گردد (۳) بواسطهٔ ورم [illegible]
و حمره که عروق لنفاتیک را احاطه کنند ورم عروق لنفاتیک [illegible]
ظاهر نماید ولی [illegible] از اسباب متعدده جوانی و جنس [illegible] و حمل
در روایت مذکور شده است

علامات — (۱) چون سطحی شد از ابتدا [illegible] عقد لنفاتیک [illegible] عروق
معلول [illegible] درد شدید در ابتدای این عروق

علامات

علامات موضعی — (۲) زردی مختلف در رشته که از [illegible] منتشر شود و خطوط که
دائم در همان روز ابتدا و یا فردای آن در حوالی جراحت یا سایر آفات جلدی
در ابتدا و ساقه عروق لنفاتیک سطحی ظاهر گشته‌اند که در بعضی رنگ درست معلوم [illegible]
و در مرض حمره و [illegible] این خطوط به یکدیگر پنجه داده شبکه که جراحت
صدمه جلد [illegible] ظاهر شده اجتماع این شبکه‌ها استدلال طولیه مانند
عروق لنفاتیک [illegible] خطوط سرخی که این شبکه‌ها را حاصل کرده گاه
تقسیم مخلوط [illegible] که لکه‌ها [illegible] با الوان مختلف حاصل می‌کنند که در این لکه‌ها
مشاهده پنجه عروق و انشعاب خطوط در [illegible] مخصوصاً در ورم
سطحی [illegible] و لکه‌ها [illegible] مشهود که ابتدا عرق متابعت [illegible]
طول انگشت [illegible] بطور علامت [illegible] خطوط و در عروق لنفاتیک مانند
رشته‌های [illegible] که درست معلوم نباشند [illegible] که در [illegible]
عروق لنفاتیکه [illegible] نسج سلولی مجاور آن [illegible] غالباً
اندکی تحجر در طول عروق لنفاتیک [illegible] مخصوصاً از جانب [illegible] معلوم
بوده در همین حال ورم عقد لنفاتیک [illegible] رشته ورم در عروق و عقد
لنفاتیک با هم رفتار می‌کنند

علامات عمومی مرض — که غالبا معدوم اند چون ورم وسیع و حاد باشد علامات
دوری شبیه به علامات ورم ورید ظاهر شده و چونکه ورم عروق لنفاتیک
نتیجهٔ دخول مواد کشنده به داخل عروق می‌باشد با علامات تعفن شدید نیز شاید بد
همراهی تواند داشت

در ورم عروق لنفاتیک عمقی همین علامات ظاهر شده ولی به واسطهٔ
عمقی و زیر اپونوروز بودن عروق حمره و وجع به شدت جراحات و ورم غدد
لنفاتیک که عروق‌شان مقارن با آن است بروز علامت و درد شدید و عمیق و تب
زیاد در طرف مبتلا تشخیص تواند داد گاه شده که ورم لنف عروق لنفاتیک عمقی و سطحی
را است که هر دو قسم ورم در یک جا ظاهر شوند

انتهای — ورم عروق لنفاتیک تحلیل یا به جمع ریم انتهای ممکن
ترکیبات — فلغمونی منتشر و حمره از ترکیبات بیح الغرض اند که در
رفتار و علامات شان خصوصیتی نیست غالبا در ورم عروق لنفاتیک اطراف سافله
با ترشح رطوبت سرز یا زعی در که به سرز موضع یا جوف مفصل همراه است
تشخیص — ورم ورید و حمره و فلغمونی منتشر و التهاب عقده‌ها با این
مرض مشتبه توانند شد ورم ورید به واسطهٔ رشته سخت گره دار و منحصر بودن به

و همچنان ورم غدد لنفاتیک نیز حمره از لمفانجیت ممتاز و مقبول و لنفه
ورم ورید جس لمس سخت و ورم عروق لنفاتیک با چشم حمره سطحی رنگ
و کناری بی رشته و خط دار و علامات عمومی شدید و تب زیاد دارد و با این
مرض مشتبه نمی‌شود فلغمونی منتشره تب موضعی و علامات عمومی شدید بیشتر از آن است
که بدین علت مشتبه شود و نیز با بیح غدد بی همراهی عرکنه که به التهاب عقده لنفاتیک
ای بسیار با حمره شرابی رنگ سکس یافته نشتر یا اسماء عروق لنفاتیک
ند بهته و در میان لکه‌ها نیز خطوط سرخ مشتبه به ورم عروق لنفاتیک
تو آن کرد نداند

پیش بینی — بسته به وجود ترکیبات خطرات چون ریم یا جراحت
موجب ورم ... فلغمونی و حمره وغیره ترکیب یابد ورم عروق
لنفاتیک که با بستر سمی و جذب ریم یا حمره به شیوع مقارن است کمال خطر
دارد و گاهی با رفتار سریع و برق مانند در چند ساعت روز زیر که
مریض را به فنا میدهد
علاج — راحت و بستن طرف معلول به بلند و استعمال ... و
گرفتن ... معلول ... حرارت ... تا ... و ... علاج ...

حصول کمال ظاهر نیست لذا مشبع نمایع خونه در استعمال ورم و استعمال
مسهلات ملین و منقیون و چون ورم شدید بشود ضماد و استحمام و حجامت لازم
و حصول نتیجه کردن دمل در ورم مزمن غدد لنفاویک تا به حال گفته شده است
ولی دیده نمیشود دوا لحصول نتیجه امید ورم است

ورم غدد جدید

ورم غدد لنفاویک دو قسم است یا حاد و دیگری مزمن

(۱) ورم حاد غدد

اسباب — ورم حاد غدد لنفاویک شایع و سبب آن (۱) صدمات
خارجیه از قبیل کوبیدگی و جراحات و غیره (۲) سرایت ورم از سطوح مجاوره غدد
(۳) ورم عروق لنفاویک که سبب عمده آن است (۴) تحریک و ورم
شبکه لنفاویک [illegible] حمره و زیاد و سایر امراض جلدیه و تحریک حاصله
از ادرار مشبع بیماریها (۵) وجود مواد کثیفه در عروق لنفاویک
چه غدد لنفاویک [illegible] که از عروق این سلسله به آنها میرسد مدتی در آنجا
نگاه داشته و یا ساقی از دست نمیدهند چنانکه بعد از خارج کردن ماده
غدد میرسد
طول خلایی که از راه عروق لنفاویک به سایر [illegible] آنها عبور کرده تا تدریجا [illegible]

غدد

عود باقی مرانده ورم غدد لنفاویک در امراض حاد عمومی و گوشت درشتی
و شمشه بدین وسیله است در بعضی امراض حاد خطرناک مانند آبله و کچلک
و منقوه طاعون بغی ورم غدد لنفاویک سبب است که بخیال رگ مو کم شده
مردرش هلاکی لذا بدین حالت بسیار

تشریح مرضی — در هنگام اول (زمان حرارت) غدد متورم سخت
و صلب و متحرک و چون ببرند رنگ و قوامش شبیه بریه است که کمی
خاکستری شده باشد در هنگام دوم (زمان [illegible]) که شبیه
شدن خاکستری ورم رنگش غده پاره شده یا اینکه [illegible] شده در آن
و در سطح آن نقاط خاکستری رنگ [illegible] جمع شده و تجمع [illegible]
در دو جای غده حاصل شود و چون حدت مرض زایل شود [illegible] غده
پاره شده قسمی سلولها مجاور متورم گشته [illegible] حقیقی حاصل شوده
چنانکه در دمل کردن [illegible] بعد از خروج [illegible] حاصل میکرد
بهمین سبب است

علامات — (۱) از ابتدای [illegible] جزئی در غدد و درد [illegible] شده
و مدتی مختلف که از خیار یا [illegible] و در نقطه ورم و درد [illegible]

مرض پیشرفت میگردد

(۲) علامات موضعی — درد است که شدتش منوط به درجهٔ ورم
عموماً شدید و از اندک ملامسه شدید تر گشته حرکات عضو معلول را
مانع بوده با چشم در موضع و حجم غده متورم ظاهر و حمره دیده
شده لیکن گاهی دست حرارت و از فشردنش شدید درد [illegible]
دست یابی معلوم میشود که جزو متورم محدود است که در ابتدا اگر
امر غلط در امتداد اش مانند غدد لنفاتیک سالم است لیکن از اندک
مدتی نسج سلولی محیط غده متورم گشته حمره بیشتر و فلغمونی ظاهر گردد
و حین حمله عروق لنفاتیکه که بغده معلول میروند مشاهده کنند
بعضی اوقات از قبیل تحریک جلد و قرحه و جراحت و پوسیده [illegible]
یا قرحه لثه در ورم غدد تحت فک و غیره و شروع ورم غدد
لنفاتیک موضع معلوم است

(۳) علامات عمومی — که غالباً معلوم نشود چون خفیف باشند بلی
در حال علامات حمائی اند

رفتار و انجام ورم — رفتار و انجام این مرض مختلف و مطابقه

حالت

یک التهاب است که به تحلیل یا حل یا به احصار ریم یا با شقاق [illegible] مزمنه ختم
میشود

تشخیص — شناختن ورم غدد لنفاتیک سطحی مشکل چیزی نیست زیرا
در دفعه اول در قرب آن ببینند که عضو ملتهب ظاهر شده باشد باید از موضع بوده
علامت شدت رفع ورم غدد لنفاتیک عمیق چون از [illegible]
میگردد چنانکه [illegible] و [illegible] رباط [illegible]
کوه [illegible] ورم غدد لنفاتیک عمیق است که مشتبه میشوند

علاج — لذا [illegible] حصول تحلیل چنانکه اگر ورم هنوز
شدت نکرده باشد مالیدن مگر [illegible] (چهار [illegible])
و چون شدید شده باشد [illegible] کرده [illegible]
[illegible] [illegible] که [illegible] نمودن ورم [illegible]
[illegible] و چون ورم مایل بر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] لازم [illegible] و چون [illegible] گشودن [illegible]
در [illegible] اثر التیام [illegible] که [illegible]
گشودن [illegible] [illegible]

(۲) ورم مزمن غدد لنفاتیک

اسباب — ورم مزمن غده لنفاتیک نتیجه صورت حادث و یا خود
از ابتداء عارض میشود بسبب اصطکاک علت عروق لنفاتیک است

تشریح مرضی — غدد لنفاتیک بزرگتر و حجم تر از حالت طبیعی و جسم
آن نیز سرخ یا خاکستری و تبدیل لیفی در آن مشاهده شده و باشد که
اجزای محلول از هم نیز ظاهر شده و یا تمام غده مبدل بکیسه چرکی گردد

علامات — از علامات ورم مزمن غده ها آنست در ابتدای مرض ظاهر بوده
حجم غده در بعضی بقدری زیاد میگردد که موجب بدشکلی و زشتی خصوص گردن
خاصه در غدد عنق و در بعضی زیادتی حجم غده موجب فشار بر اعضای مجاور گردیده
باشد که غده متورم ملتهب شده تولید چرک با حدت بعوارض مختلف ظاهر
سازد درد ندارد ولی وقتی که حرارت حدتی حاصل کند رخسارش ظاهر
احتمالا بنفشه یا کبود رنگ بار میآید

تشخیص — تشخیص این مرض مشکل است از ورم غده توبرکولی و خنازیری
و تبدیلات ردیه غدد و در طاعون به علامات مخصوص آن امتیاز میشود

علاج — ... مرهم یا ملینه و مرهم ورم ... بمالید

آنها ... پس از رفع خارش از فصله ها را از بستر بکشانند و کهنه ها
معالجه عمومی ... تقویت مزاج

ورم توبرکولی غدد لنفاتیک

این مرض عبارتست از ورم غدد لنفاوی حاصل میشود از غده عروق لنفاتیک مجاور
غده از عضوی که مبتلا به توبرکول شده مرض را بغده سرایت دهند

تشریح مرضی — دانه های توبرکولی نزدیک عروق که در غدد ایجاد شده
شد بحجم دانه ارزن ظاهر شده در جزء مرکزی ابتداء سلولهای لنفاتیک
صغار با حجم میان سلولی اجتماع یافته در اطراف سلولها رابطی
پیدا شده مبتلا به ... عموم این دانه ها بیکدیگر آمیخته باشند
جزو میانی غده تبدیل بصورت یافته نرم ... ظاهر نموده در این صورت
غده کیسه میگردد که از عناصر لیفی باطنی ... صورت ... باشد که
این کیسه ... از خارج منفجر شده یا تبدیل بلیفی ... یابد

علامات — غده مبتلا ابتداء بی وجع و تورم محدود که ملتصق
بجلد نباشد تشکیل داده بتدریج غده متورم و اجزای ... بیکدیگر آمیخته
جرم ملتصق بجلد حاصل میآید که متموج در عرض ... جلد سرخ و ...

کسته در عین دلایل ترقیات سیر شریر که بخارج سیلان می‌یابد

رفتار مرض عموماً بطئی است

پیش‌بینی — مرض بسیار خطرناک است بالعکس ترکیبات جیوه‌ای بر عقیده [illegible]

چون زهر [illegible] پر خطرتر ترکیب زهر را مبالغه می‌افزاید

علاج — موضعی معالجات ورم مزمن غدد لنفاویک و معالجات عمومی

ضد [illegible] است که در دوره کمال رسیده‌اند

ورم خنازیری غدد

علامات — مریض [illegible] این قسم از مرض شبیه با ورم غده توبرکولی مخلوط است

ولی علامات تشریحی یک اختلافی است چنانکه در [illegible] اول [illegible]

غده معلول [illegible] که بعد [illegible] ظاهر شده [illegible]

آخر بتدریج [illegible]

پیش‌بینی این مرض بقدر صورت توبرکولی نیست

علاج — معالجه عمومی خنازیر از روغن ماهی و ترکیبات مناسب آهن

و اغذیه ارزنده

ورم غده کوفتی (خیارک)

اسباب — خیارک غالباً بعد از بروز شانکر کوفتی که با ورم عروق لنفاویک

یا بدون آن باشد ظاهر شده عروق [illegible] از [illegible] که عروق

لنفاویک موضع جذب کرده‌اند

علامات — آثار موضعیه درم [illegible] بسرعت زیاد شده غده مبتلا

دستخوش حجم [illegible] ظاهر شده جلد [illegible] و متقرح گشته زخم

[illegible] یا [illegible] که [illegible] باشند از [illegible]

[illegible] غده بوجود آن [illegible] شده و چون خیارک [illegible]

قرحه [illegible] مانند [illegible] شده با [illegible]

خاکستری و آلوده [illegible] مخصوص ظاهر شده

باشد که بتدریج التیام بپذیرد ولی غالباً [illegible] و تمام علامات

[illegible] همراه [illegible] معالجه [illegible] رفع نخواهد شد

تشخیص — این نوع از ورم غده بوجود جرحه جماعی و سرعت رفتار

[illegible] از سایر اقسام ورم غده لنفاویک امتیاز می‌یابد

پیش‌بینی — خطرناک است خاصه چون مادر [illegible] گسترده شده باشد

علاج — لذا ابتدا خیارک [illegible] مانند ورم غده ساده معالجه باید

نمود همینکه ریم حاصل شد با نشتر یا محرق کشوده قرحه که در موضع
جنبا رگ پس از سیلان ریم حاصل گردد مانند سایر زخم معالجه نمایند
در کوفتگی صلب غیر از رگ بندرت متقیح در عرق گشته غالباً کشش موجود و معقوف
بهمان معالجهٔ عمومی کوفتگی کافیست

کتاب سیم در امراض مخصوصهٔ هر عضو

باب اول در امراض جراحی سر

(۱) — امراض جمجمه

فقره اول در امراض آلیهٔ جدار جمجمه

(۱) — جرحه و کوبیده گی

عروض جرحت و کوبیده گی بر سر مانند سایر اعراض بدنی از زور ضرب اسلحه
سوراخ نماینده و برنده یا کوبنده است

(۱) سوراخ شدن جمجمه حقیقتاً ضرر ندارد چون از استخوان نگذرد تا اگر عمود داخل سطح
جمجمه وارد شود با استخوان گیر کرده و جسم متداخلش مرتب با عرض باشد
جانبین دیگر از جلد را سوراخ کرده و جرحه حاصل خواهد نمود که یکی مدخل
و دیگری مخرج آن باشد

(۲) جراحات حاصله از اسلحهٔ برنده بواسطهٔ تحدب سطح جمجمه بندرت
سطح عریض حاصل میکنند زیرا که جراحات بسبب مستعمله با طاق جمجمه زاویه
محدود بر انبار حاصله از این جرحه از آنکه در کلیه جراحات اسباب برنده شروع
رفته است [illegible] همان رفتار را نخواهد داشت

(۳) کوبیده گی شدید در سر حدبهٔ خونی حاصل میکند و با بحران جمجمه [illegible]
همراه میباشد

علاج — سوراخ شدن جلد سر مقتضی معالجه نیست چنین اسلحه در درون
سر نشسته یا در رفته از استخوان بشکند و موجب [illegible] یا جرحه
اسباب مستور در جوف جمجمه گردد مبحث دیگر دارد و لی چون اکثر این جرحه
[illegible] یا جمره خواهد شد موضع مجروح را پاک داشته موی [illegible]
پاک نموده تراشیده در سبق زخم نکو شسته و بعد [illegible]
برنده و کوبنده بکار رفته خونی چون جمع بزرگ شد با تردد کار
نکشاید مبادا اگر [illegible] استخوان ابی به دهد کوچک [illegible]
رفع نمایند

و چون اکثر جرحه از سلاح حد اباشد بهم وصل نموده چون [illegible]

ملتئم گردد مجرای ادرار مجرای ریم گشوده لوله درناج گذارند و بسته درجه سوم

با جملولات جائی تشویند چون علت عمل با درجه ترکیب یافته به اینکه درابتدا

هراها عمل سریع مذکور خواهیم داشت دعاقت جویند

(۲) سفاله ماتوم

(۲) سفالهماتوم

سفاله ماتوم ترشح خون است درمیان استخوان و ضریع (سمحاق) طاق جمجمه که در اطفال

تازه بدنیا آمده عارض شود

تشریح مرضی — در بعضی ترشح انتشار یافته سمحاق را از استخوان

جدا نموده و در بعضی مرض محدود به موضع کوچکی بوده تومری واضح میسازد

مایع محتوی در [illegible] جمع است با همین اختصاص که تازه بدنیا آمده

مایع با هم انعقاد نمی‌پذیرد جدا نکه دیده شود در بعضی مرض که هم بعضی

طول کشیده بود چون [illegible] طبیعی و [illegible] نسبت به آن محفوظ

جدا لذا تجمع خون (سطح زیرین) ابدا سمحاق کشیده باشد و موضع در روز [illegible]

خارج گذشته [illegible] در خط وسط جمجمه ها [illegible] جدا از [illegible]

از سطح استخوانی تشکیل می‌یابد که از رف رحامله لذا محدود موضعی دیده

فرورفته و از [illegible] نمانده است و نیز غالبا خشن و ناهموار و در بعضی

لوحه

لوحه ها رجراحی زاهی گشته و نیز بعضی سوراخ شدن ان [illegible] لوحه ها

ادر) وجود ترشح خونی موجب تحریک بیرونی سمحاق گشته طبقات

استخوانی تازه در زیر غشاء تشکیل می‌یابد که در [illegible] تومری سخت

و ضخیم حاصل نماید

اسباب — [illegible] تشخیص آن [illegible] (بیگمید) در طرف رحامله لذا غنق رحم

برادول جزئی لذا سر که در حین ولادت [illegible] مراه دانسته است

علامات — تورم [illegible] تومر ظاهر بوده در بعضی از رف رحامله

وجود طبقات خونی محدود گشته باشد که فرورفتگی استخوانی و لبه سخت

[illegible] تومر محسوس باشد جلد موضع را رنگ و حرارة کالطبیعت است

انتهاء — در بعضی پس از چند روز تومر برطرف شده بجز دائره استخوانی

در موضع آن چیزی نمایان نباشد که رفع گردد و یا بسوراخ شدن جمجمه

التهاب کند

تشخیص — در اطفال تازه بدنیا آمده تومرهای خونی تحت جلدی

وادم سر خونی و فتق دماغی به سهولت مشتبه توانند شد ولی ترشحات

خونی تحت جلدی منتشر و جلد موضع [illegible] و [illegible] بوده

بلکه استخوانهای رأس نیز ندارند و نیز از دم سر جزئی که از فشار عنق رحم

در وقت ولادت حاصل گردد مشتبه و در نتیجه دمل حرارت را

نبض زند و تمام تشنجات ... و برطرف شدن مشاعر دست میدهند

که در این علت وجود ندارند

علاج —— چون تومر رسی حجیم باشد خون را تخلیه کرده علاج

نموده فشار ملایم و استعمال ادویه محلله تا ... ولی در اغلب

حالات چون تومر کوچک باشد ... حالت مریض ملاحظه علاجی

لازم است

۳ پنوماتوسل جمجمه

پنوماتوسل تومری است هوائی که در نتیجه وصول یک جلدی ... ظاهر میشود

در میان جدار استخوانی و اجزاء پوشاننده خارجی قرار دارد و غالباً

از نمو خشن سلول حلمه یا جوف جبهه عارض میشود چنانکه رخنه

در این تومر به جوف سلول یا جوف جبهه حاصل شده هوای خارج در آن

مجتمع میگردد

فقره دوم در امراض جدار استخوانی جمجمه

شکستگی قاعده

شکستگی قاعده جمجمه

در قاعده جمجمه شکستگی مستقیم و غیر مستقیم واقع میشود شکستگی مستقیم حاصل

میشود از اسلحه که از زیر بطرف بالا یا در طاق حفره چشم و جوف بینی یا زده

قاعده جمجمه را زده باشد و ... اسلحه که ... شکستگی حاصل میکنند ...

... یا گلوله ... چیزی است که از جوف بینی یا دهان

یا حفره چشم تا قاعده جمجمه رسیده استخوان موضع را شکسته شکستگی غیر مستقیم

در اغلب بواسطه اتصال شکاف طاق جمجمه است تا قاعده آن شکستگی قاعده

از ضربه بر طرفی که ... بود و در این ... بندرت ...

مکان شکستگی در تمام قاعده ... ولی مخصوصاً قطعه حجری ... استخوان

... و اندام ... بیشتر مبتلا میگردند شکستگی قطعه حجری از ...

ضربه بر ... بطن جمجمه عارض میشود چنانکه در ... ضربه بر ... جمجمه

... استخوان ... در جوف جمجمه بوده ...

... قاعده ... صحیح ... در ... ازدیاد حجم

بطرف ... شده ... قاعده ... تکیه کرده در میان

[illegible] ... جزء ... در ... [illegible]

بمجبوری میشکند

علامات — علامات حاصله در این علت دو قسم اند قسمی ماخوذ از شکستگی

و قسم دیگر حاصل از ترکیبات آن (۱)

(۱) علامات ماخوذ از شکستگی — (۱) صوت کرانکان این صوت

که مریض در هنگام وقوع حادثه میشنود در ظهور آمده جزو مخصوص است که غیر از مریض

شخص دیگر نمیشنود (۲) نزف الدم در بسیاری از حالات نزف الدم از راه

گوش چون شکستگی در حوالی حجر باشد و چون اندام و عروق با [illegible] را مجروح کرده

از جوف بینی و چون زاویه قاعده قحف ده شکسته از جوف دهان چون سیلان

یافته باشد که بیشتر از یک شبانه روز جاری باشد (۳) جریان مایع سریزی

از گوش یا از جوف بینی یا دهان که قطره قطره سیلان داشته و گاهی [illegible]

جاری بوده و تا یک لیتر رسیده غالباً بعد از نزف الدم جریان مایع در طول

دماغ ممکن است (۴) اکیموز که یکی از علامات عمده این شکستگی است

در غشاء مخاطی حلق یا در موضع زاویه حلمه یا در جفن عارض شده اکیموز

جفن از همه شایع تر است و خصوصیتی که دارد همین است که مدتی بعد از وقوع

ضربه حاصل شده و بتدریج ترقی میکند چون ابتدا در زیر ملتحمه ترشح کند

بس

بس گاهی اسفل بعد از آن به هوای اعضا راه پیدا کند

(۲) علامات ترکیبات — از علامات غالباً بواسطه علت مرکز عصبانی

از لغزش و کوبیدگی دفشار با فتق مغز و گاهی از آبها حاصله در [illegible] یا اجزاء

اجزاء استخوان حاصل گشته شکستگی قطعه حجری غالباً با فلج عصب زوج ششم

(عصب محرک مقله بطرف وحشی) یا هفتم (عصب صورتی) اند که دیرتر دیده

از سه تا چهار روز علامات ورم عشیه یا ورم مغز ظاهر میکردند

رفتار و معالجه — در تیمار رفتار مریض باید حفظ صحت بعمل که

موضع شکسته از [illegible] چه که در شکستگی سایه [illegible]

[illegible] در موضع شکسته [illegible]

[illegible] موضع [illegible] اجزاء استخوان بریده مانند و [illegible]

[illegible] بواسطه کامل [illegible] عمل [illegible] که [illegible]

[illegible] موضع شکسته را خالی میکنند [illegible]

[illegible] مشغول [illegible] میکردند

تا [illegible] موضع [illegible] ورم عشیه [illegible] میکردند

مرگ [illegible] غالب این شکستگی است که در حین وقوع حادثه یا [illegible]

جزئی از دماغ یا ارتشاح و انفشار یا کوبیده‌گی آن در رسد و چون تأخیر در بودن
مرگ دست دهد مگر ورود نه بدارد وقوع ضربت بر سر دفعةً هلاک شوند
یا بواسطه‌های اتفاق است ولی نه کثرت شده سابق و یا بواسطه درم
عشقیه دماغ و جهت دماغ بهلاکت میانجامد

تشخیص — در شکستن طاق جمجمه و بقایر مرجمه شکافتگی استخوان دیده
میشود ولی باید که بدون طبیعت اشتباه کنند ولی این اشتباه بر طبیبی که از
دو وضع درد در سر اطلاع داشته باشد و شکاف استخوان سمت سر دست
دست نخواهد داد در شکستن استخوان قاعده سر علامت مخصوص حالت اغمای
و علامات عمومی نیست

پیش بینی — اندازه ای بسته در حالت سابقه و مرگ لاشها خاطر جمع آن
حاصله چون دماغ یا عشقیه آن ملتهب کردند

علاج — چون پارچه استخوان شکسته از موضع فرورفته و در مغز نشسته
تاج تریپان که در حوالی شکستگی قرار داده با وسائل مقتضی
پارچه فرورفته را بالا کشیده و خرده‌ها و اخلاط استخوان ملتهب شکسته
و در مغز نشسته موجب فشار آن باشد پس از جمله لشمعهای ... داریه

عمدهٔ معالجه در اینجا رفع مرکز فشار است (فشار رد کوبیده‌گی و ارتشاح مغز) در است
کامل و خوابیدن مریض در مقام در تاریکی و استعمال مسهلات ملحیه یا در فصد
برحسب احتیاج شده و پرهیز برای حفظ درم منتجه از این مرض

فقرهٔ سیم در تکان و کوبیده‌گی و فشار یافتن دماغ

فقرهٔ سیم در تکان و کوبیده‌گی و فشار یافتن دماغ

تعریف — فشرده شدن دماغ به جهت رفتن جزئی از استخوان
پارچه استخوان در یکی یا خون کوبیده شدن دماغ در هم نشستن الیاف
جزئی از دماغ است بواسطه ضغطه و ضربه تکان خوردن دماغ ارتشاح
تمام مغز است که با پاره شدن لطیفه عروق ضعاف همراه باشد

تشریح مرضی — (۱) فشرده شدن دماغ ظاهر
از قطعات شکسته استخوان شکسته در جرم دماغ و سیلان خون که نتیجه
شکستگی جمجمه است و یا لطیفه پاره شدن شرائین داخلی ده صدر
غشائی دماغ یا ارتشاح ریم حاصل که گاهی که استخوان جمجمه
قطعه مجرای عظم صدغ و یا لوزتری که در سطح داخلی حرف جمجمه ظاهر گردد
(۲) کوبیده شدن مغز که با جزئی ارتشاح خون در موضع کوبیده و سایر
و سیلان یا دفتن آن همراه بوده غشیه دماغ ... التهاب ... موضع

معلوم میشود و غالباً کار به خونریزی بمجمع نزف الدم در جرم مغز دماغ پراکنده
این تغییرات مخصوصاً در جسم جاسی نیم کره دماغی محسوس بوده در بعضی کوبیده شدن
جرم دماغ بشقاقه [illegible] بعضی دماغ در نقطه [illegible] مفرقه بوده و علت
در تمام مغز ظاهر گشته باسم [illegible] که عموماً مشهور و معروف است

(حربیلدی) (۳) نکات [illegible] مغز که حاصل میشود از جسم جهیم بدن
داخلی [illegible] غالباً علت [illegible] محسوس [illegible] و بقول بعض
از مصنفین هم آن [illegible] مغز است ولی در بعضی مجروح ها شکسته
بی‌نظم در جرم مغز دیده شده این صورت [illegible] در جمجمه اثر کوبیده گشته
و نیز اجتماع خون در دماغ و غشیه آن و بروز [illegible] بیماران در دنیا
مرض دیده شده است

رفتار و علامات —— [illegible] این جهت که به علت [illegible]
و در اینصورت تجزیه علامات مشکل است

قاعده عمومی —— در فشرده شدن دماغ [illegible] غلبه دارد [illegible] حرکت
کردن دماغ قوه تکلم تمام شده نبض بطور ناقص و گاه [illegible]
تدریجی علامات [illegible] در [illegible] شدن در کوبیده شدن

دماغ هر چه [illegible] شدت علامات افزوده تشنج و انقباض در
عضلات منسوب بموضع معلول و هذیان و بالاخره علت غشیه دماغ
در این آفات مختلفه جرحتی دماغ [illegible] با [illegible] مسکوب [illegible]
دائم در عصب باصره و شبکیه معلوم میشود چنانکه در [illegible] اسکوپ [illegible]
چشم [illegible] و [illegible] خون است و [illegible]
باصطلاح [illegible] ورم [illegible] عصب و خفقان [illegible] که مشعر به [illegible] در
حرارت [illegible] دماغ [illegible] ترشح [illegible] در علامت [illegible]

(۱) علامات در فشرده شدن دماغ —— فشرده شدن دماغ [illegible]
درجه است که بتدریج یا دفعة حاصل میشود چون بروز علت [illegible]
رطوبت در جوف جمجمه ترشح کرده جرم دماغ را بتدریج فشار دهد
[illegible] بطول [illegible] جرم دماغ عادی [illegible] منضغط گشته علامات [illegible]
در اینصورت بروز ضعف در حرکات اطراف که ظاهر [illegible] طرف
مقابل موضع معلول بوده فشرده [illegible] دماغ [illegible]
[illegible] موضع گشته شعور ضعیف [illegible] در [illegible] مرض [illegible] کند علامات
با [illegible] بوده چون ترشح سریع باشد سبب [illegible] که بعضی مختلف [illegible]

در طرف مخالف موضع معلول شده ظاهر شده و نیز علامات ورم اغشیه
دخته دماغ بواسطه جمع ریم ظاهر گشته چون فشار یافتن دماغ دفعی شده
در بعضی بیماریها خفقان ظاهر شده عسرت در تنفس بهم رسیده مرگ عارض
در میرسد و چون فشرده شدن دماغ تدریجی باشد عموماً علامات افزوده شده
یا متوقف میمانند تا وقتیکه مایع مترشحه تحلیل شده و ورم رفع شود
ولی اغلب فشرده شدن دماغ بمرگ میانجامد

(۲) علامات در فشار تکان خوردن دماغ ـــ تکان دماغ سه درجه
دارد که خفیف و وسط و شدید باشد در تکان خفیف مریض رنگش پریده
و طنین گوش فرود کردن اطراف افتادگی حمله اگر در هنگام ورود حادثه
ایستاده بوده بزمین برخورده و غالباً حالتیکه در هنگام ورود ضربه در سقوط
رو داده بود فراموش میکنند
در تکان دماغ چونکه متوسط باشد مریض عاری از شعور و حس و حرکت
بزمین افتاده پس از چند ساعت حس و حرکت بطور ناقص برگشته مریض
بجهت اطراف خود حرکت میتواند داد و چون حرکت مغز شدید شده
بول و براز بی اراده دفع شده صورت بیرنگ حدقه ثابت

طبیعی

طبیعی یا وسیع حافظه ضایع و هوش بتدریج برگشته مریض سؤالی
بفهمد و بی جواب بماند و گفت پس از گذشتن چند روز بعضی کلمات
همی سراید نبض بجهت نظر رسیده که در بعضی در هر دقیقه ۳۰ قرعه و لاده
غالباً مریض در این حالت از ۳ تا ۸ روز باقی مانده و علامات مذکوره
بیک درجه بوده پس بتدریج هم رفع میشوند تا بشفا رسیدن ممکن
در بعضی ورم در دماغ و یا غشیه آن ظاهر شده و در تکان شدید بسیاری
بهمان اوقات از دنیا رفته دیگر بهوش نخواهد آمد

(۳) علامات در فشار کوبیدگی دماغ ـــ همینکه کوبیده در جرم دماغ
حاصل شد علامات تحریک مرکز عصبانی بر حسب موضع معلول ظاهر گشته
پس از چندی در فشار شعور مریض بخود آمده اضطرابی که بهذیان میتواند
منجر شد ظاهر ساخته تشنج و تمدد در بعضی عضلات بهم رسیده تا شش چهار روز در آن علامات
با بطوء نبض باقی بوده بر خلاف فشار تکان مغز در اینجا علامات
بواسطه ورم دماغ یا غشیه آن مایل بشدت بوده تغییرات بهم رسید که مطلب
فیزیولوژی در علاقه اعمال بدنیه بهر یک از اجزاء دماغ تعیین کرده اند
اسباب تشخیص موضع علت است و نیز از ملاحظه موضع معلول میتوان

از آفت اعمال جزء دلاوس کوبیده که اصلی یا سداد و علامات معاینه

تا هنگام حصول مرگ که غالباً در روز ششم یا هشتم بعد از ورود حادثه است

تشخیص ــــ (۱) در حالاتی که تشخیص محال است و این حالت

غالب اتفاق میافتد چه این علت غالباً مرکب با تکان مغز و حصول

ترشح رعی هم آن وغیره بوده و در این موارد علامات مبهم میباشند که تجربه

حالت مریض و تحقیق طبیعت علت ممکن نشد اگر طبیب اول بر آن کشف مریض را مرده

و شخص مجروح هنوز در اغما باشد احتمال بیشتر و حمله صرع و کرشیول با سکته

دماغی بیشتر از تکان مغز که با این مرض ترکیب تواند شد میرود مقداری

علامات تکان مغز نیز به رنگ صورت و بطوء حرارتش و نبض است

(۲) حالتیکه در آن تشخیص مشکل است احتمال دارد صورتی است که

یکی از علتهای مذکوره غلبه داشته و دیگران الحاقی باشند در اینجا باید

تشخیص علتی که علامات عمده متعلق بدان است نمود

(۳) حالاتی که در آنها تشخیص آسان است این حالات در صورتی است

که از علتهای مذکوره تنها یکی موجود باشد

علاج ــــ (۱) تکان دماغ که سه هنگام دارد در هنگام اول

مریض در تحت اثر ضربه عاری از شعور و حرکت است در هنگام دوم رجعت

شعور و در هنگام سیم رجوع مریض و سلامت در هنگام اول که قول

ترد و سو مزاج حیران و نبض ... محرکات از قبیل بوی تند

دوالسل خشک یا ... دم ... فتیله امونیاکی وغیره

و شربه محرک یا مخلوط قلبی و آب اکلیل الجبل ... وغیره

معمول و فصد متروک بلکه احتراز از آن واجب در هنگام دوم یک

... فصد ... زلو بر زانده حمله مسهلات ملحی کم کرده

غذا و نداد ان ... در هنگام سیم علاج حفظ صحت است از رحمت کامل

وغیره

(۲) کوبیده گی ــــ که مقصود کلی در معالجه آن اجتناب از ورم

و بدینواسطه زلو و ... و مسهلات ملحی بکار زند

(۳) فشار یا خفگی دماغ که غالباً بدنبال ... حاصله جهت ترشح در کاسه

دماغ حاصل شده و یا این آلت بواسطه قوه در فشرده شده باشد و چون

... اگر ستور ... بمعالجه ... مراقبت ...

... موجب این علت در بالای دماغ جای

دهنه و تشخیص صحیح تحقیق بود بالاره جمجمه قطعه لازم که استخوان سر را بریده و دیگری
خارج نماید چنانکه در بعضی ایام جراح بزرگ انگلیس در مریضی که مرکز ریزش
قطعه بزرگی که کاسه سر بر داشته تومور که در نیم کره چپ دماغ بود
پس از شکافتن ده سانتیمتر از جرم دماغ خارج نمود

قارح ام الغلیظ

قارح ام الغلیظ تومورهای ردی میباشند که همیشه استخوان طاق جمجمه را سوراخ
نموده و در سطح جلد سر برآمدگی شکل ظاهر میشود ولی منبت اصلی قارح عموما
ام الغلیظ است از تمام اجزاء حتی از جسم استخوانهای جمجمه میرویند
شرح مرض — این قارح مخصوصا در اطفال جوان ظاهر شده تومور
آن همیشه ردی بوده و غیر از قاعده جمجمه دیده شده ولی مکان
اصلیش طاق جمجمه مخصوصا از موضع نحف در بعضی متعدد ولی غالبا منفرد
بوده بسیار حجیم میگردد چنانچه این تومور از زیادتی عناصر استخوانی جمجمه گشته
میآید و در جمیع اجزاء سر ظاهر تواند شد به توسط لفظه قارح ام الغلیظ
از روی تحقیق نیست این تومور از نسج قشر و از جسم استخوانهای جمجمه و از ... است
ام الغلیظ و از ام الرقیق و از ذرات پکشیونی یا از خود جرم دماغ میروید

نسج این تومور هنوز درست نشده بر عقیده بسیاری از مصنفین این قارح
تومور لیفی و ماتیکه لزدنه است یعنی که سارکوم است بر عقیده دیگران
از قبیل [illegible] سارسنیوم است که هنوز طریقه تکوینی آن معلوم نگشته
اسباب و علامات و تشخیص — این تومور که مخصوصا در سن ۴۰ تا ۵۰ سالگی [illegible]
سبب موجبه آن مانند سایر تومورهای ردی درست معلوم نشده و دو دوره
رفتار این مرض هنگام مستعدی است خوجیه چون از بیرون استخوان جمجمه [illegible]
که هنگامیکه هنوز در درون جوف جمجمه است دوم هنگام بیرون جستن استخوان
از آن
هنگام اول — علامات هنگام مستعدی تقریبا مانند سایر علامات
با سایر تومورهای درون جوف جمجمه از صداع و علامات حاصله از فشرده شدن
مغز شبیه است در موضع مقابل تومور و در بعض فرضی و حس تموج که
با تمام استخوانهای طاق جمجمه ... متینه موجب جدس برای مرض بود
هنگام دوم — تومور با حجم مختلف ورود شده که از فشار تخفیف
تواند یافت که از داخل جمجمه خارج آن بر خلاف با حجم مختلف
از رخنه غیر طبیعی استخوان گذشته موجب علامات شبیه آنها که در هنگام اول

ذکر شد بوده باشد که این قارچ از خانه چشم بیرون جسته چشم را بخارج
رانده و یا از جوف بینی سر زده مشتبه به پولیپ این جوف گشته یا از حجاج
در مجرای خارجی گوش به پلیپ مجری مشتبه شده بدین واسطه اختلال
در باصره و سامعه و شامه ظاهر سازد در هنگام اوایل جوانی از این قارچ
که از جوف جمجمه خارج میگردد کم کم موضع پوشیده پس از مدتی جلد مجروح
شده مانند غالب تومورهای ردی متقرح میگردد (۱) قبل از تقرح
تومور قوامی متوسط دارد و در بعضی نیم سیال است و چون سوراخ استخوان
وسعتی داشته باشد هر قسم ضربان در این تومور حساس میشود یک قرعه متعارف
یا قرعه نبض که از تحریک شریان سر جرم دماغ را از اثر شرایین قاعده دماغ
یا از عروق جمجمه بسیاری که در وجود تومور جمجمه حاصل شده قرعه دیگر متعارف
با حرکت تنفس و بواسطه حرکات تابع و تغییر نوع کار است لمس تومور را
بر فشردن به جوف جمجمه برگرداند و لذا این عمل علامات حاصله از فشرده
شدن دماغ ظاهر میکردند (۲) بعد از تقرح تمام علاماتی که در تقرح
مذکور شد از سختی کناره و سیاهی سطح و رفع الدم و ترشح رطوبت کثیفه
(خوناب سرطانی) و تغییر حالت صحت عامه که در سایر تومورهای ردی

مذکوره ظاهر میگردند
انتهی — مرضیست شفا ناپذیر که قبل از ترقی سوء القنیه سرطانی
بواسطه آفات دماغی و غشیه این هلاکت میرساند
[illegible]
تشخیص — مذکور شد که در هنگام اول تشخیص این مرض بس مشکل است
ولی چون متقرح گردد اشتباهش ممکن نیست قبل از تقرح با سلعه سر
و فتق دماغ و سفاله ماتون و تومور نخوطی و بعضی تومورهای عروقی مشتبه میگردد
علاج — بهترین تدابیر دست نزدن بدین تومور است که از هر گونه
تحریکی که شاید لازمی باشد جراح در این مرض باید طبیب علامات باشد و لیکن
چون صحت عمومی نیکو و تومور کوچک و از غشیه و عرق دماغی جدا باشد میتوان

(۳) استسقاء دماغ

استسقاء دماغ عبارت از اجتماع رطوبت سرد در تجاویف بطون دماغ است
سابقا ترشح رطوبت سرزد زیر مشیمه را استسقاء دماغ میگفتند و دو
نوع ترشح همیشه نتیجه تورم کول غشیه است لیکن یا حاد است و یا مزمن
مولودی یا مزمنش عارض شود اجتماع تدریجی رطوبت سرد در تجاویف البطن

یا ندرتاً بی آنها هلاکت حاصل بوده رطوبت فشرده جرم دماغ تر می‌زند

سهو محو کرده استخوانهای طاق کله را از یکدیگر باز نموده از میان درز سر

خاصه در اطفال مقدم حس تموج آشکار بوده کلیة جرم دماغ فشار یافته بری

در سطح اعمال عصبیه از قوای شعوری و حس و حرکت ضعف بهم رسانیده از راه بافتی

حرف مجمع با انفصال بطایا سکه شوال که در میان ... اجتماع و حال حسن عصب

باصره است رطوبت مجتمع در جوف کله در کلاع به نیم منع فشرده شده

عصب باصره را فشار داده با اتلاف مسکوب فشارهای ورم متورم عصب

باصره اطرنجه با همین عصب ظاهر می‌باشد

چنانچه دفعه استسقاء دماغ را بزدن تردکار رد و اخراج رطوبت معین

معالجه نموده اند ولیکن اغلبشان بجهت ... حاصل نموده باشد حکایت ...

از آن بدست نیست عصب بزرگ ... مردم ذکر رطوبت و خالی

مانند حباب آن و دخول ... کانول تردکار و مانند ... حرف

مجمع دفع دیگر است موسوم ... رفع این ... باعث ... دکار

شعور مانند کانول ... دیگر آب در هر دفعه بقدر ... تا شش گرم

داب در دیک از ۱۲ قطره ... کرده می‌توان بر این طریقه فشار

موضع

موضع متصل است نموده ولی با این همه احتیاط باز اگر اول مرض باشد نتیجه مقبول نبود

باب ... در امراض صورت

فقره اول در امراض چشم (۱) امراض ...

چشم مرکب است از چندین اجزاء که بعضی از آنها آلت دیدن و برخی دیگر

محافظ این آلت اند ... این آلت که قبول اثر روشنائی است دیگر که

چشم و پرده ... آلات مرکزی بصر از نور ... دارد

باصره اجزاء ... آلات ... عمل حفظ و مجاری دمعه و خانه چشم

پس تشریح ... امراض این آلت ... داخل کرده

سپس آفات مجاری دمعه و ملتحمه و غشاء ... که تدابیر چشم که از آن

می‌توان دید ... امراض ... که محتاج استعمال آلات مسکونه

مذکور ... از آن بعد ... تغییرات عصبانیه ... امراض چشم را

بعد که معالجه ... آن را بپایان ... رسانیم در بیان

در بیان امراض ابرو و جفن و مژگان

تشریح ابرو

ابرو برجستگی قوسی جلدی و عضلانی است که اثرش در ... جبهه

ظاهر در قدام کاسه فوقانی خانه چشم واقع تقعیرش بطرف زیر دارد موی
ابرو پوشیده از آن با جلد جبهه و از زیر بجفن متصل شده فرق زمانک
ذو عضله مختلف در اشخاص اختلاف دارد

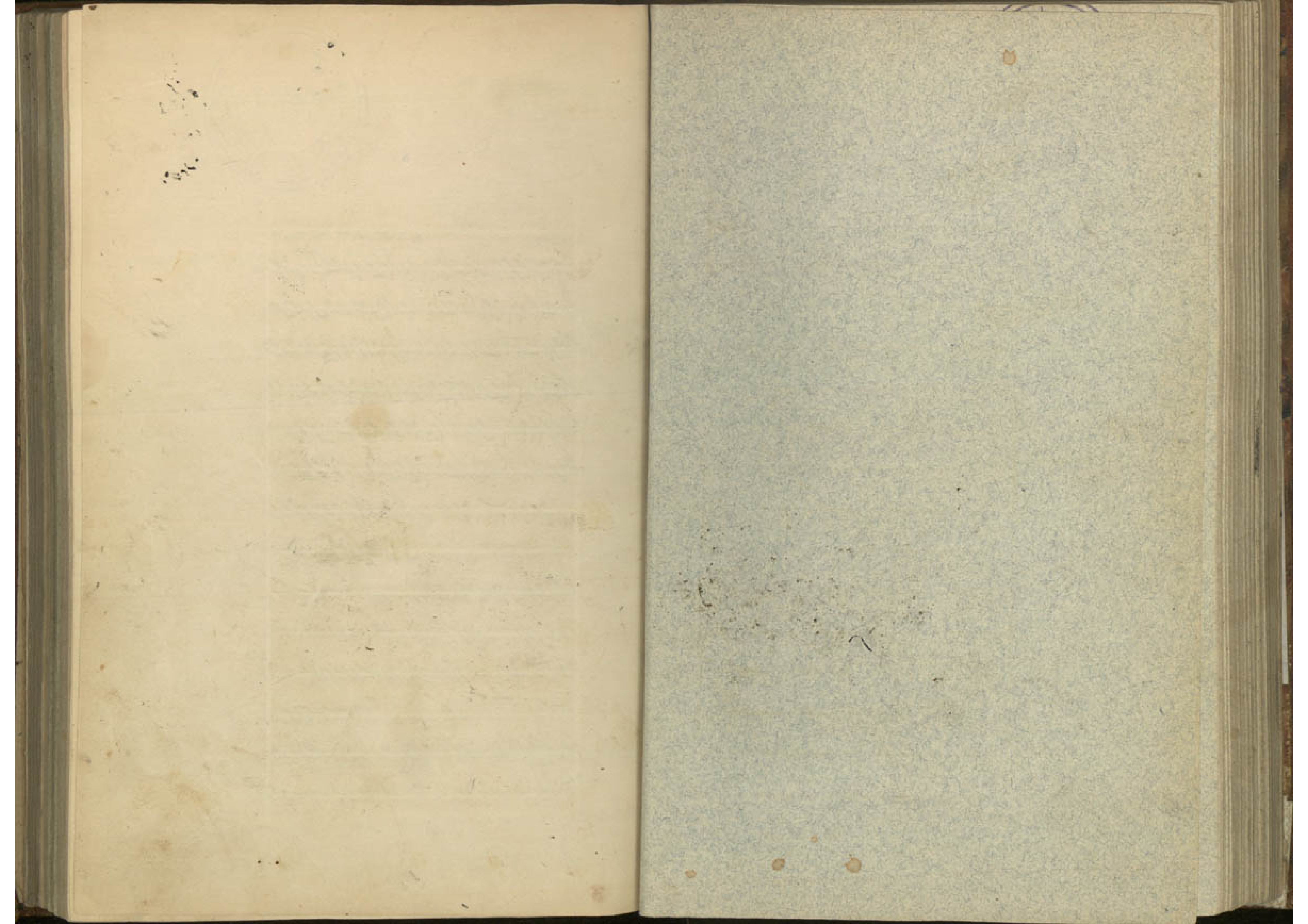
ابرو مرکب است (۱) از جلد موی که پوشیده از مو که در ... عدد عرق
در ... بسیار جاری دارند (۲) طبقه زیر جلد که ...
عضله ابرو از آن می گیرند (۳) طبقه عضلانی که مرکب شده است
از ... عضله جبهه و عضله مدور خانه چشم و عضله ... ابرو (۴)
طبقه اپونوروزی که فرقه اپونوروز جمجمه و جبهه است که ... جفن
دارد (۵) طبقه ... حاصل الحدقه ... جبهه ... و
... عضله ... که ... و ...
... خانه چشم که مغز عصب ... اند عروق
ابرو از شریان ... خانه چشم است که ... گذشته
و ... شریان ... و ... جبهه و دیگر
... شعبه ... چشم ... که ... از ان ...
... عصب ... از شاخها ... عصب ...

شرح جفن

عرق ... ابرو ... شقیقه میروند

... که ... محافظ چشم است ... دارند ... که
... چشم ... و ... جفن ... جلد ...
... که ... ... در ... چشم
... چشم ... شده ... که ... چشم
... ... که ... ...
شقیقه ... و ... ... و
در زاویه بزرگ چشم ... جفن ... دارد یک کنار
آزاد پوشیده از مژگان دیگری ملتصق بقاعده خانه چشم که ...
... خانه چشم ... در زاویه چشم ... متصل شده
... جفنها مرکب اند (۱) از طبقه جلدی ... که ...
ریشه ... زاویه ... تا ... رسیده ... در
موضع ... جفن ... جفنها ... است
جلد سایر بدن ولی نازکتر و دارای ... چشم ... ...

و ما بین ۲ رشته دو عدد غضروف و عدد غدد شعری و دو رشته حفی
توجه اهداب در سته ۲ رباط صفحه داخلی و الیاف عضلات
که بر عضله سائی با پیاز مو مربوط اند (۲) طبقه حامله اهداب
سطحی و عمقی عضله مدور (۳) طبقه بن سلولی دسم (۴)
کپسول لیفی علاوه غضروف تارسی بالا یک رباط چشم کشیده
با فراغ اتصال یافته رباط لیفی جفنی که در گوشه چشم مستقر شده
در عضله توتنول رباط حلقه ای حفره چشم را حاصل کرده
(۵) غضروف جفنی که غضروف تارسی لیفی شده ضخامت میان
معاضد در ۲ از رشته جفنی واقع از طرف کناره ضخیم تر
در هر چه کنار خود از چشم نزدیک تر شود نازک تر تغییر که در کنار
متصل میدل با پهلو تنه در ربط میگردد غضروف جفنی علاوه
ارتفاع دارد دیم ۱۸۸ ا حاصل میکند پس حکم در برهم
برگردانیدن جفن میگردد غضروف جفنی بالا در تر دارد
بیش از ۴ میلیمتر است





چشم مرکب است از چند جزء از اجزاء مرئیه بعضی از آنها آلت دیدن و برخی محل عمل اینهایند
عمل اصلی این است که قبول اثر روشنائی است در کره چشم و بعضی از آن
و آلات مرکبی است از نور که [illegible] چهارگانه و [illegible] و آلات تسهیل عمل جفن
و مجاری دمعیه و خانه چشم از محض تسهیل و مجاری سیات یا امراض این است ابتدا ابروی جفن
و ابرو که پس از آن مجاری دمعیه و ملتحمه و غشیه [illegible] کره هر امراض چشم در باب چشم معیوب و [illegible]
و امراض غشیه عنبیه که [illegible] باختلافات [illegible] مذکور داشته پس به [illegible]
تغیرات عصبانیه [illegible] کتاب [illegible] در باب امراض چشم بیان خواهیم نمود:

در بیان ابرو و جفن و مژگان:

تشریح ابرو —— ابرو برجستگی قوسی جلدی و عضلانی است که
در قدام کاسه فوقانی خانه چشم واقع و تقعیرش بطرف زیر و پوشیده از مو
از بالا به غشاء جلدی جبهه و از زیر بجفن متصل و قدری در رفته که [illegible] در میان ابرو
و جفن [illegible] است:

ابرو مرکب است (۱) از جلد متحرکه و پوشیده از مو که در ضمنش غده
عرق و دسومه بسیار دارد و اقعند (۲) طبقه زیر جلد در تارهای عضله زیر ابرو

از آن

از آن میگذرند (۳) طبقه عضلانی در حالی که مرکب است از الیاف عضله جبهه
و عضله مدور خانه چشم و عضله مخصوص ابرو (۴) طبقه اپونوروزی که جهت
مرکز الیاف اپونوروز [illegible] و جبهه است با سمحاق مخلوط است (۵) طبقه استخوانیه
که حاصل شده از ورقه قدامی جوف جبهه و در طرف داخلش فرورفتگی است که قوس
عضله مورب بزرگ بدان چسبیده در ثلث داخلی اینقوس سوراخ فوق حاجبی خانه چشم که
معبر شریان و عصب [illegible] از مشاهیر واقف:

عروق ابرو شریان فوقانی خانه چشم است که از شعبه فوقانی گذشته و دو شاخ
کوچک که یکی از شعبه داخلی جبهه و دیگری از شاخ خارجی [illegible] میباشد
اعصاب حسی ابرو از شاخ خارجی چشمی و [illegible] و اعصاب محرک صورت میرسند:
عروق لمفاتیک ابرو [illegible] به غدد شقیقه میروند

جفن

در جفن که [illegible] مثل [illegible] است اختلافی در هیئات دارند چنانکه جفن اعلی
بطرف قدام آویخته و برودی کره چشم غالب شده در حالی که جفن سفلی و جلد [illegible]
چین [illegible] دارد که [illegible] محاذی [illegible] جفن [illegible] در بستن جفن محو شود
و چین [illegible] چشم را [illegible] ظاهر میگردد جفن سفلی [illegible] ارتفاع و چین کمتر دارد یک
به گوشه چشم چین محسوس دارد مخصوصا در اشخاص سالخورده و عصبانی مزاج دیگر

در بیرون این چینها در زاویهٔ شقیقه بیشتر و در شخص مسن عضلانی و مستبلایان
بامراض مجاری دمعیه در زاویهٔ بزرگ چشم زیادتر اند هر گاه لذا دو جفن را
کنار آزاد پوشیده از کمان دو کنار ملتصق می شوند بقاعدهٔ خانهٔ چشم که
ساپیه شد رخانهٔ چشم و جفن فوقانی و تحتانی نامیده دارند که جفن بالا
هر کنار آزاد لذ یکدیگر دور اگر بسته شوند بر یکدیگر ملتصق اند هر جفن دو زاویه
چشم یکدیگر متصل شده و محل اتصال محدب ظاهر شده اند

طبقات جفن (١) جلد (٢) طبقهٔ عضلانی (٣)

نسج ثوبی (۴) رباط منفصل غضروف تارس که هم کیسهٔ مقله و جفنی
نامیده شده (۵) غضروف تارس (۶) ملتحمه (١) جلد جفن
نازک و بر عقیده [illegible] زاویهٔ وحشی و انسی تا ابرو رسیده و در
هر موضع [illegible] برای استحکام اتصال جفنها [illegible] مانند جلد
مواضع بدن [illegible] دارای بشره و جسم [illegible] و پاپیلهای
بشره و غدد عرق و دانهٔ شعر [illegible] بشره [illegible]
[illegible] عضلانی که بر عقیده ساپی [illegible]
مربوط اند (٢) طبقهٔ عضلانی از الیاف [illegible] عضله مدور [illegible]

(٣) طبقهٔ

(٣) طبقهٔ نسج ثوبی و نسج عضلانی که دارای رگها است (۴) [illegible]
غلاف غضروف تارس که از بالا بکنار خانهٔ چشم کشیده و با ضریع استخوان
اتصال یافته در این موضع رباط لیفی جفنی حاصل که در دور گوشهٔ چشم منعطف شده
[illegible] استخوان [illegible] منفصل شده بر عقیده [illegible] رباط
حلقهٔ وحشی و انسی را حاصل کرده (۵) غضروف تارس [illegible] غضروف [illegible]
شبیه [illegible] مابین [illegible] در تمام وسعت جفن واقع [illegible] کنار آزاد [illegible]
و در جهت کنار [illegible] جفن [illegible] است بعقیده [illegible] که در کنار [illegible]
به [illegible] ۱۰ میلی متر [illegible]
[illegible] این غضروف [illegible] بعقیده که [illegible]
جفن میکرده تارس جفن [illegible] ۴ میلی متر [illegible]
رباط عریض که [illegible] استخوانی [illegible] رباط [illegible]
فوقانی [illegible] خانهٔ چشم جدا شده و غضروف تارس فوقانی پیوسته تحتانی
[illegible] چشم [illegible] تارس [illegible]
عضله [illegible] چشم جفن [illegible] که در [illegible] عضلانی [illegible] از جزو [illegible]
خارج [illegible] قاعدهٔ خانهٔ چشم کشیده [illegible] کنار ملتصق غضروف تارس [illegible]

و از بالا بوسیله عضله مرتفع نماینده و زاویهٔ تحت جلدی را به فوق [illegible] خانه چشم

[illegible] این عضله [illegible] الیاف [illegible] بالا بزیر و الیاف

داخلی بطرف [illegible] و زیر [illegible] زیر [illegible] عضله [illegible]

[illegible] حرکات چشم و جفن [illegible] در زیر غضروف تارسی فوقانی [illegible]

و عضله مرتفع سازنده جفن اعلا [illegible] در جفن تحتانی این عضله نیست لیکن

بر عقیده [illegible] عضله مستقیم تحتانی زائده [illegible] تشکیل [illegible] جفن سفلی [illegible]

که می‌توان قرینهٔ عضلهٔ مرتفع نماینده جفن اعلا دانست [illegible] عضله [illegible]

[illegible] هر که چشم بطرف زیر [illegible] جفن نیز بهمین طرف کشیده [illegible] در ضخامت غضروف

تارسی غدد میبومیوس جای [illegible] دارند [illegible] در جفن اعلا [illegible]

در جفن سفلی و این غدد [illegible] که در کنار آزاد جفن [illegible]

از این مجاری [illegible] که جفنها [illegible] ملتصق [illegible] ([illegible]) ملوث گردد

زیر غضروف تارسی واقع و [illegible] طبقهٔ نازکی [illegible]

کنار آزاد جفن — [illegible] کنار آزاد [illegible] هر جفن [illegible] که ۲۵ تا ۳۰

میلی‌متر طول [illegible] این [illegible] فوق [illegible] و از خارج

بداخل [illegible] این [illegible] در [illegible] دارد [illegible] کمتر [illegible]

درز اول

درز اول ظاهر [illegible] کنار آزاد ۲ تا ۳ میلی‌متر [illegible] دارد و در جفن اعلا

بطرف داخل [illegible] در جفن سفلی بطرف [illegible] شده [illegible] کنار [illegible]

در [illegible] مشاهده [illegible] بیشتر در جفن اعلا که مژگانها در آن رسته‌اند

مژگان موئی است سخت [illegible] بطرف بالا در جفن اعلا و بطرف

زیر در جفن سفلی [illegible] غدد [illegible] شده [illegible]

[illegible] مژگان [illegible] جفن تولید شده‌اند [illegible] بالا [illegible] چشم [illegible]

[illegible] یکی بزیر و دیگری بطرف بالا [illegible] در میان غضروف و عضله [illegible]

واقع [illegible] کنار آزاد جفن [illegible] میلی‌متر [illegible] شریان جفنی

خارجی [illegible] که از شریان فوق خانه چشم [illegible] شریان [illegible]

جفنی شعبه [illegible] و [illegible] شریان [illegible]

[illegible] زیر جلدی و زیر ملتحمه [illegible] عبور شریان [illegible] عروق [illegible]

جفنی [illegible] خارج [illegible] و داخل [illegible] لنفاتیک [illegible] بطرف [illegible]

[illegible] کالکلیون [illegible] تحت [illegible] داخلی [illegible] خارجی [illegible]

[illegible] رفته [illegible] جفن از زوج پنجم [illegible] از زوج [illegible]

عضله [illegible] از زوج سیم به عضله مرتفع نماینده جفن اعلا [illegible]

[illegible] غدد [illegible] بدون نظم [illegible] کنار آزاد [illegible]

(از ۴۰ تا ۵۰) مو در هر جفن [illegible]

[illegible] غدد [illegible] در میان [illegible] مژگانها و کنار [illegible] غدد

[illegible] در [illegible] گردیده شده

[illegible] جفن [illegible] داخلی [illegible] کنار

[illegible] جفن [illegible] واقع [illegible]

[illegible] که کنار آزاد جفن [illegible]

جفنها در هفته دوم حمل انفصال یافته اتصال قاعده و لبه کنار پلکها از یکدیگر
تشکیل پیوند شده بهم رسیده و به یکدیگر چسبیده و در تمام مدت حمل
جنین بهمین صورت بوده و در ماه قبل از تولد طفل شکاف در میان
دو جفن هم میرسد و در بعضی صورت غیر طبیعی بعد از تولد طفل نیز جفنها
بهم چسبیده و از دو بعضی شکاف باز نشده است [illegible] و قسم حرکه ولادت دیگر
از ادیم دو یکدیگر از [illegible] در حرکه از [illegible] جفنها از یکدیگر باز و بهم بسته در باز شدن
انها عضله مرتفع نماینده جفن اعلا متسع و عضله حلقوی [illegible] منقبض جفن
هر گاه منبسط شده لستی جفن از تشنج عضله مدور [illegible] عضله بلند نماینده
جفن اعلا حاصل میشود حرکه [illegible] جسم جفن [illegible] بهم خوردن جفنها است که محض
مالیدن جفن بر روی سطح مقله حاصل [illegible] حرکه [illegible] عصب
شاخه است که به ملتحمه مرآینه [illegible] محافظ چشم است از ازدیاد روشنائی
و اجسام خارجی [illegible] حرکه کره مقله بواسطه مرطوب [illegible] آن از
کردن و رمده بر روی سطح آن [illegible] ذرات خارجی پراکنده در جو
را از چشم [illegible] و جزئی از خطوط شعر [illegible] جذب میکنند ابرو نیز حافظ
چشم است بدینکه جزئی از غبار و اجسام خارجیه منفرده در جو را که جلب

کرده

فیزیالوجی جفن ـــــ جفن

کرده مانع از نزول آن به چشم میشود و هم ابرو مانع است از اینکه عرق
از پیشانی به چشم برسد و هم از روشنائی که از بالا میرسد [illegible] حفظ میکند
از آن [illegible] جذب میکند و همین واسطه است [illegible] ابرو در [illegible] بلاد
امتحان جفن ـــ جفن و متعلقاتش را باید در روشنائی مناسب رسید که
نمود چنانکه [illegible] مقابل روشنائی [illegible] اند که صورت [illegible]
ابرو و جفنها را معاینه نماینده [illegible] دست بر انها برند
در ابرو باید جراحات [illegible] زخمها و دمامیل و سقوط قبل از موعد موی‌ها را
ملتفت بود اگر مو اثر زخم یا [illegible] ابرو [illegible] بیشتر از آن کمتر موی
معلوم میشود و هم باید [illegible] امتحان [illegible] رخانه چشم [illegible] جمع شده
و جفن [illegible] که کننده از طبیعه [illegible] یا میعان [illegible] که
آن طغیان حاصل نماید
در امتحان جفن باید ملاحظه نمود (۱) جفن اعلای یک چشم از جفنه [illegible] دیگر
[illegible] باشد (۲) شکاف جفن در هر دو جفن (۳) [illegible] نسبتی که دارند
و کوشش در بهم خوردن غیر طبیعی انها (۴) ضخامت جفن و کنار پلکها
و وجود نفخ و [illegible] انها (۵) [illegible] جلد جفن و حرکت

ورم و وضع چینی ؟ و اگر موزه و داخلی نیز زرات و تومرهای طحال آن

(٤) چیزی نوبری در جفرینی دست مالیده و اگر لازم بشود جفن را

برگردانیده عمق و هیئات انرا معلوم نمایند در امتحان کنار را دقت

امتحان نمایند (١) یکی از اشتغالی بزرگ چشم و امتحان انحراف بدحالها

و خارج و قدر امتحان مرض باید مریض سر را پس بکند که جفنها را محکم بیکدیگر

بسته و بعد بکشاید و به بالا و پایین نگاه کند تا اگر انحرافی هست معلوم شود

(٢) ورم و خونی شکل تمیز کنار را لازم است زیرا که در امراض مزمنه

ملتحمه و جفن کنار را از لحاظ بعوض اینکه مورتب بریده شده باشد مدور و صاف

و سرخ و متقرح است (٣) باید در وضع مژگان وقت کنید انحراف

بعضی مژگانها را معلوم نمایند (٤) معلوم نمایند که در ریشه مژگان قشر

یا بیکه تقرحات را پوشانیده باشد بنا شده در تحقیق این مسئله بطور

درشت بین بکار برده و نیز باید ملاحظه کنند که در آن غدد میبومیوس التهاب نباشد

(٥) از وجه و داخلی تفریط و تومرها در کنار را از خواطر جمع کنند

(٦) از وضع نقاط دمعه و باز بعضی یا ابیاتها و انحرافشان خاطر جمع شده

و یا علامة جفنی ملاحظه ملاحقا بفوق و تحت برگردانیده از ادیرانی

حرکات آن

حرکات آن و هم آهنگی پانی را ملتفت بوده بعد از آن که با دقت تمام

اینها را امتحان کردند متعلقات مرض و علامات مخصوصه را از مریض

سؤال کنند

امراض جفن

امراض جفنی بعضی ورم ساده اند مانند ورم جفنی مژگانی و شعیره و دمامیل

جلدیه و خراج و فلغمونی و حمره و انغیریم و برخی امراض جلدیه مانند اکزما

و هرپس یا زیس و غیره و لیتولهارا ابله و خنازیر جلدیه و بعضی دیگر کوهر از مانند

شانکر و کورفت جلدیه جبته و تومرکوها بعضی اکال و تومرها که مشتمل اند

(١) کیسه ها مانند شاه از ویان و کیسه های بشره و سرزین و غیره (٢)

تومرهای بغوطری و ثولول و سلعه و صبیع کردن و غیره هر دو عصبیه و سرطان

ورم جفنی مژگانی ——— ورم کنار را ورم جفنی که ورم جفنی مژگانی

نامیده شده منشود تحت یا در کنار را زاده در زاده بر جفن و تهیج ریشه های مژگانی

با انعقاد قشور یا چرک خشکیده های جفنی را مزیبن این ورم مجلد جدا در مژگان — منحصر

یا تمام ضخامت کنار جفن را فرا گیرد حالت اقل را ورم جفنی ساده قشری

یا پیتریاژیس و صورت سرم را ورم جفنی حقیقی غددی یا شحمی نامیده اند

صورت تنزل دفعات زیر و تقریر دو آنکه بعضی از مصنفین مذکور کرده اند اقسام سه است

(۱) ورم جفن قشری علامة مخصوص این مرض این است که انتفاخ بشره بصورت صفائح صغار

سفید فام دیده میشود که بنشاسته تشبیه کرده اند این مرض بیشتر در جلد سر و بدن

از صورت و سر حاصل میشود گاهی در کنار جفن جلد نازک و حساس است خارش

و تحریک شده ظاهر شده ترشح غدد [illegible] و غدد دسومة افزوده در سطح کنار

از آن مجتمع گشته بشره [illegible] قاعده مژگان چسبیده قشور نازک و ورم در زیر مژگان

حافظه دارند حاصل میشود و هم تا متعادل از مژگان [illegible] اگر قشر از آنها برداشته شود

جدا شده غالبا در میان جفن از آنها [illegible] کسیکه فارغ گشته [illegible]

مرض [illegible] با بلور درشت بین ملاحظه کنیم گاهی [illegible] صغار شبیه به آنکه در

میان مژگانها دیده میشود و تبدیل بشره اینها نازک و جدا شده جلد موضع

سرخ گشته اگر مرض طول کشد قرحه [illegible] در آن موضع آشکار شده ورم بالای

زیر جلد است که مستلزم حقیقتا غدد دسومة و بیخ زمو [illegible] اگر شده مبدل آن ورم

غددی گردد و یا آنکه بواسطه [illegible] جلد موضع مژگان خشک [illegible] تبدیل

جفن از مژگان عارض شده یا تحریک جفن علیحده است [illegible] ملتحمه گردد

(۲) ورم جفنی غددی غالبا مزمن و بصورت شایع است [illegible] (۱) تهیج کنار جفن

در یکموضع

در یکموضع یا در تمام هستند آن (۲) حمره جلد و ملتحمه در حوالی نقطه مبتلا در جزء

کرته های جفن (۳) [illegible] هستند از مژگان چنانکه شکسته و بسیاری از آن

ریخته و باقی دسته دسته بیکدیگر چسبیده و بهم تقاطع نموده باندازه ترشح

عدد مژگان کم شده مژگانی که تازه میروید نمو مژگان قدیم سالم نشده بیرنگ

و چسبیده چند موی بیکدیگر و بیرنگ باقی مانده همین قدر جفن [illegible] عاری از مژگان

نمانده (۴) رطوبة مترشح از غدد دسومة و [illegible] در کنار از آن حوالی

ریشه مژگان مجتمع شده مرکب از قشور جوزرد ملتصق بمژگان و بشره موضع

باشد که [illegible] ماده [illegible] کرده و پس بر نسبت شده از مرض قشرها

ظاهر تر شده هر یک از آنها سطح متقعر [illegible] که حقیقتا از آنجا [illegible] شده

در مریض کم [illegible] جفن در تمام امتداد [illegible] قشر عریض و ضخیم پوشیده در زیر

آن ریم مجتمع بهم دیده میشود کیسه حقیقی آنکه واقع در بیخ مو است

جلد را مشاهده میشود که سرخ برنگ [illegible] بصورت مخصوص است که مژگان

شمرده است (۵) مژگانها غالبا بهم چسبیده و صبح که مریض از خواب بر میخیزد

از حرکت چشم و گشودن جفن متعذر از مژگان کنده میشود (۶) همیشه در ریشه

مژگانها [illegible] سطحی یا عمیق بصورت [illegible] که در میان [illegible] یا چند مژگان

ظاهر شده شکاف قضیه‌ها در اطراف مژگان نمایان است و هر دو پلکها با یکدیگر مجتمع گشته

در روی آن از نابه پوشیده است (۷) کنار پلکها بواسطه نسج [illegible]

جلد نه و برافته سرخ و درخشنده شده بعضی بعد کانچ برکنده علامت معروف به

لاکمالی در بعضی تمام سطح از اول تغییر یافته ضخیم و سخت گشته کنار پلکها [illegible]

طارس متهیج شده به چیزی ظاهر میگردد (۸) بعضی [illegible]

یا کلیه [illegible] یکی از علامات این مرض است که در [illegible] ظاهر میگردد (۹)

غش و [illegible] و [illegible] برکنده حرف [illegible] مستدام [illegible]

(۱۰) مریض از خارش و سوزش و [illegible] دستپاچه [illegible]

در میان بعضی [illegible] مژگان به مرض اجزاء و [illegible] چشم میرسد [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] این عصب [illegible] این دفعه و [illegible]

تشریح مرضی ——— مرض غالباً از [illegible] که مجاری [illegible] مژگان [illegible]

[illegible] شدن [illegible] موجب [illegible] در کنار پلکها [illegible] مژگان [illegible]

اجتماع [illegible] حاصل شده مژگان از میان [illegible] و [illegible]

[illegible] و عمل جسم خارج [illegible] بعضی غلاف مژگان تغییر [illegible]

علامت سوم ——— تغییر پلکها

نقاط دمعه در بعضی [illegible] و در برخی [illegible] و [illegible] است (۱۱)

معلوم نبوده است که غلاف مژگان در مرحلهٔ [illegible] بسیار [illegible]

و [illegible] درست و غالباً از هم [illegible] شده و از تجارب [illegible] معلوم گردید که از غلاف [illegible]

[illegible] معلوم شد که جرم مخصوص مژگان تغییر [illegible] سخت و ضخیم [illegible]

و [illegible] که در [illegible] غالباً [illegible] در سطح [illegible]

دیده [illegible] که [illegible] مخصوص از [illegible] میرسد از [illegible] دیگر

چیزی معلوم نشده

اسباب ——— در همه مژگانی غالباً بواسطه [illegible] یا [illegible]

[illegible] چنانکه در ۵۰۰ مریض [illegible] این مرض ۳۵ نفر بواسطه تغییر [illegible]

[illegible] نفر [illegible] و در [illegible] در کنار پلکها [illegible] سبب بوده [illegible]

[illegible] و [illegible] این مرض [illegible] از مبتلایان به این مرض

[illegible] معترض [illegible] در مواضع [illegible]

[illegible] تغییر [illegible] مستعد [illegible] اشخاص ضعیف [illegible]

[illegible] و [illegible] مرض [illegible] که ماهها و سالها [illegible] میکند [illegible] تخفیف

[illegible] مژگان [illegible] میرسد [illegible] میکند

تشخیص ——— اشتباه مرض بعضی مژگانی با مرض دیگر [illegible]

معلوم [illegible]

ملتحمه دانه یا دمعه متفرق است در ورم ملتحمه رطوبه مخاطی که در ایکه در ریشه مژگان تجمع

در دو کف مژگان بهم رسیده جفن ها را بهم میچسباند و توسیع جفن در ورم ملتحمه در دوام

جفن در صورت لیم و در ورم جفن مژگان نیز ورم محدود تکبار لندا آمده است

علاج ——— در صورت حاد بیر یاز پس (۱) شستن چشم صبح و عصر

با آب گرم یا محلول اسید بوریک

آب مقطر	۱۰۰ گرم	بوکرنا سید	۱ گرم

که حرارت قشر و سم و پاره ها رکند رایلد ساعت آن مرتا به (۲) منع تحریک

ملتحمه دکم کهی برتس لذروشنا نی آب و تمک لعاب میکرب در نقاط دمعه

هم بحران ینبه نهایشه ناز میکند و منه حصه تشعاعات (۳) بالبدل منع نیز

یا علاوه نیترات نقره مخلوط یک یا دو دقیقه در رشته نشر طرف که بچشم بگذارند (۴)

منع عارض جمعی که سبب نیکت که مریض است بیا شید که دو طلمه کمتر لذله

چشم (۵) عود مرض سوای جفون بهتر است ترکیبات لذکسیک و میدیریه نیز و پا

و مقویات نافع کرده

آب مقطر	۳۰۰ گرم	لذ سیلیک	۳ گرم	لذانا بیم کره تستی شده

در معالجه مزمن صورت شدید (۱) ابتدا کنند با مقدار کلی در ریشه که علما بیا مرهم قوی لند

لذشفر ابها

لذشفر ابها در ورم جفن مژگان را رفع میشود چنانچه دکتر کهار زیبا ورم جفن مژگان نیز

عفد مریض که پانزده تا بیست سال لم که در مدت ده ماه بگردن مکاری و بعد رفع شده

(۲) باید مریض شد امر به تنظیف نمود قشر ها که کشیده بقاعده با آب گرم مکرر ذیل

یا مطبوخ خشخاش و خطمی دکاهو یا ضماد نشاسته و برنج نرم نموده با ناخن یا انبر

بر داشته بجا بگذارند که تحریک جفن و تزریق ورم سوا زیاد میکند (۳) کرکه

مژگان بدین قسم که قشر ها پاک نموده موضع جراحت سوا باشد مژگان برید

بازنمود مخصوص اینچه کنند موضع سوخ

لذلک موضع را آنا با مدلول نیترات نقره مخلوط بوزرانند و لیکن کنند تمام

مژگانها در یکروز اسباب تحریک است هر روز چند دانه لذلک سوا کنند مجان

ریشه سوا بوزر نمینده دیگر فاصله کند چه بار دیگر کرلد علاج کنند تا هر مژگان

که رشته دفعه کنده شود (۴) در رفع ورم جزء شرحی با لبدل جسنع نیز

د کشیدن سنگ جهنم مخلوط یا قطره با به علاج

آب مقطر	۱۰ گرم	نیترات دارش	۵ گندم
بیاس لاشیک	۵ گندم		

(۵) استعمال مرهم احمر و اهنی زیبق و سپید رو با نیترات نیز

در بر مخصوص است بیمه مرض لند خاصه در ابتدای مرض که تکه نمیکند بیا زمو عیب نگردد

برخی دیگر قرحات عمیق و عریض تکشه نهند و نیز در اخر مرض استعمال این ترکیبات
بسبب تسکین درد بسیار مرهم لینی و مرهم درزی لهذا روزان و از آن که این همه تسکین
دهنده اثر شان بواسطه رسوب احمر تنها یا خلط با پیهات سرب و یا موم و گاه غیره کسیده
که زنگ در رسوب ابیض است بشرطیکه مقدارشان کم باشد (۳ تا ۴ گندم
در ده گرم شب پیه) طبقه نازک بر روی صفحه مالیده شود

رسوب احمر مرکری	۲ گندم	پیهات سرب چلم	۱ گندم
پیه تازه	۵ گرم	روغن الاکتی شیرینی	۵ قطره

(کازسکا)

رسوب احمر	۳ گندم	کافور	۳ گندم
روغن زیتون	۱ قطره	کره شسته شده	۳ گرم

(دستار)

(۴) اگر دانه عدد مریض برس گرفته شده و رطوبت باز آورده جاری نگردد
بگذارت که بدین مرهم مقدار اند که توتیای مدبر بیفزایند چنانکه دستور کته دان
عدد سال کرده و جریان رطوبت مترشحه سال برد نهند لهذا این مرهم نزد نون ها

توتیای مدبر	۱ نخود	کلاهیضر	۱ نخود

رسوب ابیض

رسوب ابیض	۵ نخود	پیه	۲۰ نخود

مالیدنی مرهم دکتر کازسکا

گلیسرین	۵ گرم	کافور	۱ گندم
مسحوق پیهات چلم	۱ گرم		

(۷) در ورم شدید جفنی جفن بفاصله
بدماغ بیمار منجمد اند که در یخ داشته اند ۲ تا ۳ دفعه در روز هر دفعه
دفعه نیم تا یک ساعت بگذارند باید (۸) بجلد دفع علاقات ورمیه کلاغ یشتی
جفن بسوی بیرون محلول دستور العمل دلیم سوبلیمه ۱ تا ۲ گندم آب ۳۰ گرم
(۹) چنین محلول ها بطریق قطع عمده مرض لعده واسطه محکم تعلق به نیز کاردیکا
بقا صلاة اند که انکه زائله جفنی مقرض فکیده و بدین واسطه تدبیر رشته موی محکم
شده معالجه بان یقه (۱۰) پرهیز مناسب بمقویات و اجتناب از استعمال
الکحل و قهوه و اغذیه پر فلفل و احاریه (۱۱) استعمال عینک آبی یا بیرنگ
در تمام مدت معالجه و محفوظ بعد مریض از روشنائی و سیگار (۱۲) شربت هفته
اسکرادوت یا پوت سبز گرم و روغن کبد ماهی روده و ترکیبات یدیه و آهنیه
در رفع اسباب عمده مرض و همچنین دلیل استعمالات که در توقف در رحله
آبها و پاشیدن بر روی چشم

شعیره و دمّل جلدی و خراج جفن

(۱) شعیره ——— ورم دُبَیلۀ نسج غدوی رؤوس‌ها و حوالی

مژگان است عادةً تا اندازۀ یک جو و بدین واسطه شعیره نامیده شده بر عقیدۀ بعضی

دمّل جفن در غدۀ شعری و سرمۀ جاری یا لکه و بنا بر این شعیره ورم غدد و دهنه

مژگان است که سخت وسیع شده و با اجزاء مجاوره آمیخته از سبب دست و چرک

جفن دوده شده به درجۀ ظهور رسیده نتیجه از ابتداء محدود یک زاویۀ لبۀ جفن تمام

جفن سرخ کرده و در مدّت چهار پنج روز بر جسته یک سفیدی زرد و جای دمل شده بعد

شکافته چرک غلیظ حاوی قطعات صغار از نسج غدوی فاسد خارج شده و با آن شعیره

در سطح جلد یا حلقۀ ملتحمه کنار لبۀ جفن بوده پس ورم تمام شده و بدون نقاهت اثری

التیام می‌پذیرد. دمّل شعیره با ورم نسج مجاوره و گاهی با ادیماتیک یا خفیفه‌ای در آن

غدد مریم و نیز غدد و سرمه که قریب گاهی آن در سرمه یا پیاله‌های متکیسه همراه

دانسته جفن دراین مرض گاهی بعضی زیاد است که تجربه یا ملتحمه با کیسه و دمه مشتبه می‌کرده

ولی امر اشتباه به مجرد موضع کیسه و درد پیدا آمده رفع می‌شود گاهی ورم ملتحمه شدید تا بعد

که شعیره گشوده و نقطۀ ظاهر بعد که رنگ سخت‌تر از جفن در نسج مجاور تقدیر است که گاهی

ورم درد در بعضی‌ها سکته جفن و وسعت آن عدد و حوالی جفن و سخت شکل ظاهر می‌گردد در بعضی

اشخاص

اشخاص مستعد اند مخصوصاً به این علّه وارد شوند تمام از وقت اند مراد ده شعیره پنج اند را نه

در روش شده بینند ولی مریض شوند اند ظاهر گاه هر یک خفت با زبیب آید و جفن چسبناک

شعیره در سطح جلد باشد در روش کمتر از انست که از دو جفن برابد

علاج (۱) از ابتدا که هنوز ورم تشکیل نیافته بشر گاه از یک دانۀ شعیره سوزانید با

سنگ جهنم بسوزانند و بدین تدبیر رفع مرض شود سقط می‌کنند (۲) همینکه ورم

حاصل شد با آب گرم خطمی شسته ضماد الدالد دو پنج یا از سبب بستر اند مبته (۳)

جهت انفجار دمّل طبیب کند با نشتر و آن شعیره موی جوار کنار آن را که گشوده و مژگان

از دست برآید (۴) در رفع استعداد عود مرض کنار جفن سوده با محلول محرقۀ شسته

شده باشد (۵) متکم کرده با خیل از استعمال مسهلات شعر و میاه معدنیه تقویت

اشخاص ضعیف و ترکیبات آهن در مرضی که جفن و کلر نیز مسهلات هارد یا

اب قطران نور شیره و اشربۀ لادیده و به سنگ ابتداء استعداد هر یا مبتلا و رفع

(۲) دُمّل جلدی ——— اعتبار دمّل جلدی جفن اند

شعیره مدیر است که مکان دمّل جلدی مختلف و عوارض تربیت مانند شعیره و درم

جلد و نسیج خلوی ولی در تمام نقاط جفن یا ابرو ظاهر مستبد اند شده کلیتۀ جفن

متسع و عدد جفن سختی نیز تا ظهر رسیده و شکم اند بس که گره سفت شده فرا گرفته هستات خارج

چشم که مبتلا باشد شبیه بچشم مبتلا بمرض [illegible] دیگر درد در اینجا محدود
بنقطه ثابت بوده و ترشح ریم در کار نیست و جیبی در ابرو ظاهر گردد [illegible]
جلد موضع همراه است

(۳) خراج جفن

خراج جفن ورم [illegible] ——— زیر جلدیست که [illegible] جلد [illegible] که [illegible] جلد موضع گرده و [illegible]
رنگ خراج از ورم چند عده شعریه دو روز بعد [illegible] حاصل میگردد
مرضیست [illegible] که [illegible] از [illegible] بروز [illegible] شده لذا ولی برود ابرو [illegible] در ابرو
شایع در سلیقه [illegible] بجهة مجاورت [illegible] حقیقت مرضیست [illegible] ممکن بجهت [illegible]
ابرو با حرارت [illegible] بنهایت [illegible] ورم [illegible] ولی [illegible]
[illegible] ورم [illegible] شده چند روز بعد [illegible]
در این [illegible] ظاهر [illegible] خارج شده و چنین
[illegible] مرض [illegible] مشاهده میشود که در [illegible]
جسم [illegible] که [illegible] شده چنین [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] شده و [illegible] العیادم [illegible] جلد [illegible] شده
دیگر عارض نمیگردد

علاج

علاج ——— بقطع رفتار و [illegible] جلد [illegible] ابر [illegible] در جفن
[illegible] مرض [illegible] موانع [illegible] و [illegible] ابتدا [illegible] مرض [illegible]
از کلدیون [illegible] بروی [illegible] شده همه روزه تجدید نمایند تا شده که موجب [illegible]
ترقی مرض [illegible] رفع علة گردد

مرهم کلدیون

کلدیون	کلدیون	۳ گرم
تربانتین	۱ گرم	روغن [illegible] [illegible]

[illegible] مرض [illegible] رفته باشد [illegible] بروی [illegible] زنانه [illegible]
سر و بروی [illegible] نهاده و با [illegible] مرهم زده بروی [illegible] قرار دهند [illegible]
[illegible] درد [illegible] چه این زنانه [illegible] شده و زیر [illegible]
مانع نفوذ هوا در طرب [illegible] در او آید

پستولهای ردی و فارسینی جفن

(۱) پستولهای ردی

[illegible] ——— [illegible] در جلد که [illegible] مرض [illegible] حیوانات مبتلا
[illegible] میرسد [illegible] و [illegible] و هر کس که [illegible]
[illegible] با حیوانات مبتلا [illegible] مستعد [illegible] مرض [illegible] شده است

که از گزیدن هر امر که از گوشت نعش‌ها تغذیه میکنند این علّه حاصل میشود ابتداءً

صلابة کوچک و عدسی میرسد که به زودی مبتدل یک یا چند دمل گشته

و تمام جفن متورم و حمره گرفته پس از چند روز دمل‌ها مبتدل بجوشک شده این

خانغرانا؟ میگردد ؛

رفتار این مرض خیلی سریع و مریض بسیار احساس تقبّض نموده و تهوّع نموده تب عارض میشود

و تبع در صورت و گردن ظاهر گشته گاهی در سه یا چهار روز بهلاکت میرساند

و یا جفن از بین رفته چشم خانه میگردد ؛

علاج ——— منع سرعت جذب ریم است به داغ با آهن

تافته یا محرقات و خوردن مقویات مثل شراب و رزم ؛

پستول فاریسینی جفن ——— [illegible] به پستید رو [illegible]

به‌سه و آید در این مرض علّه مراجع یا ردکم شبیه و علامات دیگر مانند درد

مفاصل مقدمه و از دهه پستید روی مرض بعلة مرضعر اینبند میکنند

اشتعله محضرها در ادبه از جفن حاصل شده و بصورت پستول یا دمل درآمده

زود مبتدل القشور خشک میگردد بعض تعزا یا شیوعی و بابی در شدن جفن علیحده

وقرنیه سرایت میکند و مرض مزاج خطر و مهلکت است گاهی با تبع جفن درید

حکّ

خشک فلغمونیائی ترکیب شده

علاج ——— علاج مرضعر قطوره‌کلرور دو در رنگ است

فلغمونیا و دمامیل جفن

ورم فلغمونیائی در دمامیل غالباً در جفن اعلا عارض میشود ؛

علامات ——— احمرار بحمرة و ورم جفن حرارت‌ایش سوزش میکند

کننده ابتدا اگر درد خفیف و خفیف و رنگ جلد سرخ چون تماماً در

محو و نسج جفن متمدد شده پس در یکی از دو کرنه جفن و یا بیشتر

دوانش باز میشود غالباً مده بجوانب خانه چشم وارد و منتشر جفن سفل

فرا گرفته منتهی خرابی حمرت و تعجیل اینه رطوبه مخاط و دو که از چشم جمعه

گاهی شمرازش ظاهر گشته حالت نوبه و بحرانی و یا اشتهائی و صداع

مریض از کرده شد ان دمل رفع شده عفنی ریم در پشت پوست زیر جفن

و منقله مجتمع شد که دو اجزاء عمق خانه چشم ریخته ضریع احوال حد اعظم مرحب

گاهی بحرانی گردد و لی غالباً برعکس امید سلسله اگر ریم در ضریع احوال حاصل شود

از جفن ... میکند

اسباب ——— از جمله اسباب فلغمونیا و دمامیل جفن جرح مانند

ضغطه و سنگینی که بشواران خانهٔ چشم دور و حجم خارج سبب عدسه گاهی بیمار را
حمرهٔ مهورت و ابله و حکاک عارض شده و جفنی تعداد تنفیذ شیند ظاهر شده
بواسطهٔ عائق یا جفن سد راه میکنند ❁

تشخیص ——— باید که بلفریتیا جفنی با بلفریتیا رسیج ثولی و سم
خانهٔ چشم مشتبه نشود اما در بلفریتیا رسیج ثولی و سم چشم منحرف و متحرک که
و میرحمی حسیت آزرده می بواسطهٔ ترشح ریم در آن بیمار قبا نیم بلفسبیر جفن چنانکه
در بلفریتیا بی دیده میشود درد عارض میگردد

علاج ——— سعی در سقوط رشتار بلفریتیا چنانکه دستار [illegible] بنظر
تمام سطح جفن شود اگر مدارا تیرات القسره و ترکرده الوده تریه چرکت گاز و بینا
در همواری مرض معمول میدارد لیکن زائده برجفنی که ملکان زیر شفار تمیع
باشی که هرگز تشویان آلت بغیرآن و بدین واسطه گاز و سیان رسوده ثبت گشته
اند جهة تحسی حسی تموج درد و [illegible] بسته نشتر بعوض تعمق [illegible] موضع سوده باب گرم
شسته شاه به بزرگ کنند و [illegible] اسهال مسهل جفنی خفیف [illegible] بواسطهٔ تحلیل ورم
و حصول شفا

حمرهٔ و ارتیم جفن

(۱)

(۱) حمرهٔ جفن ——— بعضی علامات متعصبه [illegible] در دسترده [illegible]
و تموج جفنی که دقیقه سنه بر روز مرض [illegible] مریض حس سوختن و حرارت
و سنگینی سر در جفنی عنه عدد که هیچ [illegible] گر شر [illegible] در حیام [illegible] جفنی [illegible]
گشته و حمرهٔ ظاهر شده غالباً حمرهٔ جفنی با حمرهٔ مهورت همراه گاهی در کنج چشم و اغلب در
خانهٔ چشم [illegible] در جفنی اعلا بروز که مانند حمرهٔ سایر مواضع لب حمرهٔ جفنی نیز
ساکنه و یا طالعیت جفنها اندفرط [illegible] بهم لبه [illegible] متورم جلد جفنی [illegible]
رنگ و گاهی [illegible] نقاط بوده [illegible] بواسطهٔ فشار الکمت [illegible] شده و [illegible]
مریض [illegible] وقت جلد درخشنده و [illegible] لوده مریض [illegible]
و فشار [illegible] در موضع کرده بشره [illegible] جلدی [illegible] اجتماع [illegible]
[illegible] در [illegible] دانه‌های عرق [illegible] در موضع ظاهر
شده و بدین واسطه حمرهٔ [illegible] صورت [illegible]
خطر کمتر و موجب اختلال بسیار [illegible] در حمرهٔ [illegible] در [illegible]
فرا گرفته [illegible] در موضع ظاهر [illegible] حمرهٔ جفنی
بدون نقاب و اثری [illegible] سپید بود

ترکیبات مرض ——— ترکیبات حمرهٔ جفنی با بود [illegible] ظاهر

بیمه (۱) فلغمونیا و کلاهی جفنی (۲) ورم جسپکی چشم با التزاق عصب آبصره
وف چشم (۳) ورم غشیهٔ دماغ (۴) ورم ملتحمه چشم جفنی تغیر
فوقانیت غدد میبومیوس یا سقوط مژگان و سوزش زیادی (۵) ورم ملتحمه و قرنیه
شدیده (۶) ورم عنبیه (۷) علاجهای دمعیه (۸) ورم ورید چشمکه
در اوردهٔ صورت گاهی ملاحظه میشود

اسباب ——— سبب اینمرض درست معلوم نشده اسباب جرم جلد بر ...
جراحات ها ماسید جفنی و تورم دمته موجب فالج شبیه بحمره میکردند که حمره اپیدمیت
در شهرهای بزرگ کمتر جدا در مریضخانها حالت مقری جنبه بر برده اینمرض بعضی اوقات
نقصان و اختلال آلات تغذیه و در بیرون اثر میشد

علاج ——— (۱) در حمرهٔ جفنی مانند حمرهٔ سایر اجزای بدن
مسحوق نشاسته بموضع پاشیده بعضی مسهل خفیف تجویز نموده و در رفع علامات بکوشند
(۲) استعمال انفجار از ابتداء مبتوان موجب سقوط رفتار مرض شد (۳)
چنانچه مرض شدید و با دمامیل و ورم ملتحمه و غیره مرکب باشد به کنار ... باشد
جنبار بند هیچ ناشد (۴) چون با ورم ملتحمه و قرنیه و ماشید اکثر ... باشد
چند قطره محلول اتروپین در چشم ریخته تا التصاق قطر کنند

ادیم جفن

اریتیم

اریتیم ——— اریتیم جفنی مانند حمره است با تب ...
غذا غصه محدود تر از کلیر بوده در علقه جلد جفنی سرخ و بشره بعضی مواضع آن
کنده شده هیچ جنبش با تیع سوزش از آن متراشح نبوده در بعضی حرکت با مواد و پاچپ
با قیش متورم است مریض حس کلاله و حارش میکند پیرزنیکه بسبب تدبیر تخفیف نماید
نموده ترش و شفا یا دسپاهٔ دموعات همراه بوده اریتیم جفنی از عقب اریتیم غدد گاهی
حرکت کاذب ... دیده از که مرض ملتحمه جفنی ...

اسباب ——— نتیجه تحریک ... جلد ...
رنگ تغیر که در ورم ملتحمه رمدی و ورم عنبیه و شبیه جرم ... در ...
غالباً مخصوصاً ... یا غسلات حشیم ... مزمنه

علاج ——— استعمال ... غسله معمول
... در اینمرض ... قاعده و ... موجب اریتیم است ...
موثر در اینمرض ... مسحوق ... جفنی ... باره
از دور جراحة

ادیم

نسج خلوی جفن ... از نفوذ ... به ... مبتلا ... میشود

علامات ——— شناخته میشود به ترتیب و آماس جلد با بقاء رنگ [illegible]

طبیعی که چنین آماس عرض جفن محسوس نیست اثر حاصله از رنگ [illegible] باقی

مانده حرکات جفن منکسر و جفن نیم باز و جفنهای مجاور [illegible] با کیموز و ورم و جفن

از ورم در [illegible] حاصل شده [illegible] با علامات ورم جلد [illegible] همراه [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] نامیده [illegible] غالباً نتیجه استسقاء [illegible]

در [illegible] و [illegible] و امراض قلبی [illegible]

[illegible] و ورم [illegible] و امراض [illegible]

[illegible] عارض شده [illegible] بزرگ [illegible] جفن [illegible]

[illegible] موضعی [illegible] جلد [illegible]

صورت دیگر است از این مرض

علاج ——— رفع سبب [illegible]

[illegible] جلد [illegible] جفن [illegible] با گلاب [illegible]

[illegible] معطر [illegible]

انفیزم جفن

وجود هوا در نسج [illegible] زیر جلدی با انفیزم [illegible] تحت جلدی [illegible] موضعی [illegible]

شرط در [illegible] لازم است که [illegible] حاشیه چشم [illegible] وجود هوا در نسج [illegible]

علامات ——— [illegible] جفن [illegible] باقی ماندن اثر [illegible]

از انگشت و تغییر کردن رنگ جلد [illegible] و حاصل شدن [illegible]

[illegible] پاشیدن [illegible] وجود هوا [illegible]

نسج [illegible] با کیموز [illegible] استخوان مرکب [illegible]

[illegible] در نسج [illegible] تحت [illegible] عارض [illegible] چشم ظاهر

شده [illegible] وجود [illegible] در نسج [illegible] حاشیه چشم [illegible]

انفیزم جفن [illegible] رفع [illegible]

و [illegible] نموده [illegible] جلد [illegible] چشم [illegible]

[illegible] جلد [illegible]

[illegible] جفن [illegible]

جراحة و سوختن جفن

جراحة جفن [illegible] چشم [illegible] جفن [illegible] موجب [illegible]

[illegible] جفن [illegible] جفن [illegible]

(۱) جراحة جفن [illegible] زیر جلدی است که [illegible]

یا سه هفته طول دارد (۲) باشد که ازین جراحت عصب [illegible]
فراگرفته موجب درد عصبانی شده بر گردد (۳) جراحه جفن تشریح [illegible]
[illegible] در بیه یا عصب باصره [illegible] یافتن [illegible] شدن [illegible]
خونی در جسم زجاجی و در بیه [illegible] (۴) جراحت کنار [illegible] جفن موجب
[illegible] و [illegible] زیادی و [illegible] جفن [illegible] (۵) تهیج [illegible] جفن (۶)
[illegible] (۷) [illegible] (۸) [illegible]
[illegible] باشد که موجب ترشحات [illegible] گردد در [illegible]
امتحان با [illegible] طبیعه علت [illegible] معلوم میکند (۹) جراحت حاصله
از رسیدن [illegible] پارچه آهن یا [illegible] جسم خارجی در داخل [illegible]
مجروح باقی میگذارد که باید [illegible] معلوم خواهد شد (۱۰) جراحت [illegible]
علاج [illegible] (۱۱) [illegible] جفن [illegible] مختلفه در اثر شعله آتش
و استعمال [illegible] ترکیبات [illegible] و آب جوش [illegible] ظاهر شده در [illegible] جفن
نسبت به طبیعت [illegible] جفن [illegible] غالباً [illegible] (
علاج ——— (۱) [illegible] جفن [illegible]
[illegible] در آب [illegible] با [illegible]

روستات...

روستات ...	۵ گرم	آب مقطر	۱۰۰ گرم
صمغ [illegible]	۱ گرم	[illegible]	۸ گرم
آب [illegible]	۱۲۰ گرم		

(۲) جراح جراحت جفن [illegible] گذشته باشد
[illegible] کنار جراحت [illegible] تا [illegible] جراحت
[illegible] عمیق [illegible] کنار [illegible] باشد بهتر [illegible] که زخم [illegible]
[illegible] کنار جراحت [illegible] با ابریشم بخیه نماید (۳) جراحت موضع [illegible]
باشد که موجب [illegible] گردد در [illegible] جراحت [illegible] عصب [illegible]
مجروح [illegible] قطع نمود (۴) [illegible] جفن [illegible] با [illegible] تمام [illegible]
حاصله از موضع [illegible] زخم [illegible] مانع شده (۵) [illegible] کنار [illegible]
[illegible] روغن [illegible] در میان [illegible] (۶)
اگر [illegible] جفن [illegible] شده باشد [illegible] موضع [illegible] یک ورق
[illegible] بر [illegible]

افات وارتری جفن

(۱) اگر [illegible] جفن ——— [illegible]
[illegible] و [illegible] که رطوبت [illegible] خشک شده

قئوریا باره حاصل کرده پس از سقوط قشور تقرحات مدور و سطحی باقی مانده نسج [illegible]
تحت جلدی متورم و حجم حجره افزوده شده مریض حس حرارت و خارش
غیر مطبوع مینماید و در اینجا نیز نیشتر میزنند سپس برای عزاله بدان بثور و دیگر [illegible]
شده مدتها حاصل که حس چشم بستر شده سپس [illegible] [illegible] میگردد
این مرض غالباً در اطفال خنازیری یا مرض دیگر [illegible] مرکب شده عقیده
هاردی اکثر اقسام صورتیکه از جلدیه و مخاط خیلی سرایت کرده بدون ابقاء
اثری بجز حجره که مدتی بعد از مرض نیز باقیست رفع میشود ؛

اسباب ——— شکل خنازیری مستعد با مرض بوده غالباً سبب تولید بثور
استعمال مرهمیات از قبیل [illegible] و [illegible] که داخل آن [illegible] بزرگ
و مرهم است ؛

علاج ——— (۱) تدبیر [illegible] مسحوق کلمل است بر موضع
[illegible] قسم که باره چسپیده بروی جراحات [illegible] مرضع [illegible] کلمل
بپاشند که هیچ [illegible] رفع میکنند (۲) مرهم [illegible]

کلسیرین ۱۰ گرم کلمل ۱ ۲۵ تا ۵۰ گرم
بثه [illegible] دکاردیکی ۵ گرم [illegible] تا [illegible] کنند

اکاردیکی

(۳) [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] مستعد [illegible]
[illegible] [illegible] بار [illegible] ان که علامات عصبانی [illegible]
رفع میکنند (۴) [illegible] (۳)
معالجه داخلی استعمال [illegible] برگ [illegible] از ۵ تا ۱۰ گرم [illegible]
[illegible] دم [illegible] ۲ تا ۳ [illegible] در روز بخورند و [illegible] معدنی
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تا [illegible] در ۲۰۰ گرم آب
ریخته یک تا [illegible] قاشق در روز بخورند ؛

(۲) هرپس [illegible] ——— حبابهای مجتمعه با یکدیگر در سطح [illegible]
عبارتند از هرپس. این حبابها ده تا پانزده یا بیست دانه در پهلوی یکدیگر جمع شده
مجمع خاص کرده در [illegible] جلد سالم [illegible] مایع در حبابها [illegible] شده [illegible]
که از [illegible] مایع [illegible] ظاهر شده [illegible] در [illegible]
تشخیص هرپس است
هرپس [illegible] [illegible] حبابهای شبیه به [illegible] [illegible] [illegible]
عصبانی شده و [illegible] [illegible] همراه است
هرپس غالباً [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شده [illegible] [illegible]

علاج ——— این مرض خطرناک نیست و غالباً خود بخود شفا می‌پذیرد و به هیچ وجه لازم نیست

که دارویی در این مرض استعمال [illegible] نموده معالجه می‌کنند دکتر انگلیسی معروف

[illegible] معمول شیره [illegible] ملایم [illegible] مرهم [illegible]

(۳) پرزیاریس جگری شکفته می‌شود وجود قشور سفید نقره رنگ ملتصق به جلد

با حمره و ورم آن [illegible] در این مرض بشره ملتهب رنگ جلد زیر قشور سرخ [illegible]

شبیه به رنگ [illegible] جلد [illegible] ضخامت جلد مانع حرکت [illegible] جمع [illegible] بوده [illegible]

[illegible] و مرض [illegible] خراب [illegible] قشور [illegible] موجب [illegible]

[illegible] ملتهب [illegible] زیاد شده [illegible] و گاهی [illegible]

[illegible] باقی می‌گذارد

سبب ——— سبب شایع این مرض ارثیت غالباً در سن شباب [illegible]

دموی [illegible] ظاهر می‌گردد

علاج ——— [illegible] تغییر دهنده تغذیه جلد [illegible] در این مرض [illegible]

[illegible] (۱ تا ۳ گندم آب ۳۰۰ گرم یک بار [illegible]

[illegible]) [illegible] تا ۶ گرم [illegible]

([illegible]) بعد [illegible] غلیظ [illegible] آلوده [illegible]

طریقه

طریقه [illegible] جلد را تغییر داده [illegible]

(۴) اکنه ——— اکنه [illegible] همیشه نتیجه تغییر [illegible] غدد [illegible]

جلدی [illegible] درد و خارش [illegible] همین قدر صورت [illegible]

[illegible] رنگ [illegible] در رفع اکنه همین مرهم کافیست

پیه	۳ مثقال	[illegible]	اکندم

زنائی چشمی

[illegible] در صورت [illegible] بزرگ [illegible]

[illegible] شده [illegible] که در [illegible]

[illegible]

علامات ——— (۱) همیشه مرض [illegible] چشم که

[illegible] و گاهی ۱۵ تا ۲۰ روز و یک تا سه ماه [illegible]

[illegible] و تمام [illegible]

گسترده شده در تمام [illegible] مرض همین حال بوده غالباً [illegible]

[illegible] بوده است

(۲) [illegible] مرض مقدم بوده

دانه‌ها در روی پلک‌ها ظاهر گشته عده دانه‌ها و وضع دو مرحله آن مختلف
در تمام معبر شعب انتهائی شعبه عصب خارج چشمی در ابتدا چند خط عمودی
که از ابرو شروع شده به محل خروج عصب فوق حجاجی چشم جوانه ریشه موی سر منتهی
گردد (۳) حفره‌ها منتفخ و ملتهب ورم و در حوالی که [illegible] مخصوصاً در ماق
اکبر دانه‌های کوچک و کم عمق دیده شده حفره سالم است خاصه در صورتیکه
زنا تمام [illegible] گرفته باشد

(۴) دانه‌های زنا در روی بینی از ریشه تا نقطه مقابل چشم معلق قرار گرفته‌اند
(۵) باز در عصبیه تغییر دیگری از حس که عبارت از هیجان جلد موضع است
عصب فوق حجاجی چشم دیده شده مریض از عضلات این موضع شکایت داده
در بعضی حس موضع زیادتر میشود
(۶) تغییرات گاه منقله از ترشح خفیف در ملتحمه و ورم آن [illegible] و در یک
حقیقی و در قرنیه دانه‌های کوچک که شکافته شده موجب تقرحات سطحی یا عمیق
موضع سرایت زنا به قرنیه و موجب ازدیاد ورم عنبیه غالباً با ورم قرنیه یا عنبیه
آن ظاهر شده (۷) زنا غالباً منحصر بیک چشم است (۸) علائم
زنا مختلف و عموماً علائم یک حیثیت از بثورات متقیحه و بعد از تشویش موضع

السیام

التیام یافته ندبه عمیق سفید از آن باقی میماند
تشریح مرضی —— زنار چشم نتیجه ورم عصب با غده گانگلیون در عصبانیه
[illegible] مرض بوده بثور زنا الی وقت [illegible] کیسه [illegible]
گرفته هر باره بعد از آن مبتلا بخواهد شد
انذار —— مرض است خطیر خاصه چیزی با این مرض قرنیه ترکیب یا بر تاید
اشخاص سالخورده ضعیف عارض شود
تشخیص —— از تبدیل ورم قرنیه یا عنبیه مشتبه میشود ولی درد و هجوم
بثور با هیجان زیاد از زنا حس موضع مانع از اشتباه
علاج —— (۱) در رفع درد عصبانی آمپول زیر جلدی با مرفین (هیدرکلرات
مرفین ۰۱ گرم استقطیر ۱۰ گرم ۱ ماده قطره) و مالیدن
مرهم مرفین (کلرهیدرات مرفین ۰۱ گرم کلسرین [illegible]
پیه تازه ۲ مثقال)
(۲) در رفع تحریک خفیف که از دستمالیدن [illegible] چشم بعمل آید [illegible]
یک طبقه [illegible] برطرف [illegible] مانع شده تخفیف
برای حالت مریض حاصل کنند

(۳) در رفع تغییرات قرنیه غالبا دراینجا از تردیپن یا آتروپین و در خلاف
باید لنلین استعمال شود درد ... خطر قرنیه با دقت رطوبت کاملا ... [illegible]
در تمام وسعت دمر میدهم

(۴) اگر تمام این تدابیر بی فائده شده و درد ... بر قرار بشود باقی
مانده مانند بودن عصب ... حاجیتی به قطع ... باشد

(۵) برای رجعت ... حس موضع مبتلا به ... ساتیه الکتریک منقطع
هم زیادتر حس ساتیه منقعد معمول دارند

دانه‌های آبله جفن

بثورهای آبله غالبا متعدد و بسیاری در روی جفن ظاهر شده و جفن ... کناره‌ها
جفن ... نتیجه ندارند و چیزی بر روی کناره‌ها ظاهر شده اما جفن زیاد ...
مرهم ... خوفناک است غالبا جفن و روز چهارم ... بثور آبله شروع بورم
نموده و در همین وقت بر روی کناره‌ها بثورهای عریض و منعقد بهم رسیده
تمام و مواظبت در ... چشم و پیش‌گیری ... لازم دارند زیرا که
سبزه آبله باشد که کناره‌ها را زایل نموده موضع ... معیوب ظاهر
ساخته ... جفن به جانب داخل یا خارج یا موی زائد باقی مانده و جفن ...

در میان جفن

در میان جفن و خارج جفن موجب ورم ملتحمه و قرنیه گشته خرابی ... چشم را
بربار میدهد

علاج —— این علت مقتضی تدابیر جراحیست

(۱) جفن را مکرر با آب نیم گرم شسته پاره ضمیم که ... [illegible]
بردارند

(۲) در تمام مدت مرض کناره‌های جفن را با مرهم ... تازه ... باشند

(۳) هر بثوری که بر روی جفن ظاهر شود با ... حجر جهنم بسوزانند ولیکن با احتیاط
و قبل از عرض ... معمول دارند

(۴) چون ... هنوز تمام منعقد نشده ولی مشتمل بر ... باشد
با نشتر کوچک دور کرده و ... آن بسوزانند ::

اَفیدِرُز (کُرمیدُرز)

افیدرز عبارت است از زیادتی ترشح عرق در تمام سطح جفن که ... سطح جفن را
با دستمال پاک نموده و با بلور درشت بین نگاه کنند معلوم میشود که از خلال ...
جلد جاری است چون این مرض بطول انجامد جلد ... شده کناره‌های جفن
و ملتحمه تحریک یافته یا اکثرا مشتبه گردد ::

مرضیست بسیار زیاد که تاکنون سببش معلوم نشده و چیز کم خطر ندارد

علاج ——— ادهان زنکاه غشته در محلول خفیف اسید بوریک

(۱ در هزار کم آب) مستحسن است که بعد از روائی آنالین است که وجه

این مرض چه بهم و به این اسم نامیده است امید مرض شناختند همه عبر شم ماکه سیاه

یا کبود از چشم

علامات ——— لکه‌های کبود تمام سیاه که غالباً بروی چشم

بسفیدی در کونه و گاهی بروی چشم از ... و پیشانی و چهره‌ها نیز و تمام صورت

ظاهر شده و چشم در جزو محدودی از چشم سفید شده شبیه بچشم سورمه کشیده شده

مسکنند ظاهر گشته چون بعد از زیاد ترشح کنند زشتی یا طبیعی حاصل گرفته

اینها که را بچشمان یا تاول کبود سیاه تاول یا دستمال غشته باد اون نبات میکرد

بعد از است و لیکن در اندکی مدتی که غالباً بیش از چند دقیقه نشده که این الوان از

نو ظاهر میکرد و عادت تا در بیمار ... حاصل شده چشم ...

آلوده و لذا اثر روشنائی و وجه در اذیت خارش بهر سبزه یا مره ضعیف

میکرود

اسباب ——— طبیعت این مرض هنوز درست معلوم نشده مسکوک داشتن

در کنار دریا

در کنار دریا که اسباب مستعده این مرض است

علاج ——— تمام تدابیر مستعمله در رفع و تسکین مرض تا کنون بی اثر بوده

تا در این غسل و شستن محلولات قابض مفید میدانند

برص وداء الثعلب جلدی

(۱) برص لکه‌ای سفید محدود در جلد است که از علم است و در نتیجه که

ملون جلد برجا حاصل شده موهای ریسته در این لکه‌ها بی رنگ این مرض عادتاً مولودی

و سفیدی است اتفاقی است که کجا میتوانند رفع شد چنانکه در مرض دکتر مازکن

دیده شد

(۲) داء الثعلب جلدی ——— عبارتست از ریختن تمام موی ابرو و مژگان

یا بعض از آن چنانکه بعد از امراض خطیر مانند تب تیفوئید و آبله موهای

مژگان و ابرو ریخته و لیکن بعد از اندک مدتی دوباره میروئید و نیز از اثر

بعض از ضعف عمومی یا خنازیر و کوفتی یا بعض امراض عصبانی شدید و گاهی بعد از

صداع شدید بعض موهای ابرو و مژگان میریزد

علاج ——— در ابتدای بروز این مرض زنکاه غشته بعرق که بقدر ثلث

یا ربع مقدارش صمغ از یک دو شسته است بر موضع وضع بعد یا رفاده غشته

بروميد محلول   آب مقطر ۱۰۰ گرم   بروميد ۱۰   اسيد [illegible]

هيدروكلرات دو مورفين   ۳ گرم

خنازیر جفن و ابرو

خنازیر جفنی برو [illegible] خنازیریست از جلد با صورت یک جدید و بخطر دیگری
روی که بصورتهای مختلف درمیاید در بعضی حرکات جفنی مانند و حک خفیفی
سنگ شده در برخی بصورت سالک یکه دایره رنگی سرخ و سفت ظاهر که قشور
صغار رو موضع التیام شبیه بموضع سوخته آتش با کنارهای بریده و وسطی
سخت تر و شبیه بحواق [illegible] جلد اینصورت از خنازیر [illegible]
بخط صدور [illegible] چشم بعضی که [illegible] در چشم حافظه دارد
و حمی خنازیر روی ابرو را مبتلا سازد موها [illegible] ریخته فرق [illegible]
حاصل نماید

انذار ـــــ خنازیر جلدی جدید را هیچگونه خطر نباشد و با بینی شفا
میپذیرد ولی استعداد عود باقی میگذارد خنازیر در غالباً [illegible]
جلدی فرو نی جسته و هم در برخی [illegible] اتفاقات حاصله از مرض [illegible]

علاج ـــــ از ابتداء باید در رفع مزاج خنازیری کوشید پس.

باستعمال

باستعمال موضعیات بپردازند

(۱) روغن کبد ماهی [illegible] که غالباً به شهوانی [illegible] سبب [illegible] میکردیده
ابتداء [illegible] در روز [illegible] تا [illegible] یا چهار
[illegible] (روزی ۲ [illegible])

(۲) شربت یدور [illegible] ۳۰ گرم در روز [illegible] و یا یدور [illegible]

(۳) [illegible] از قبیل [illegible] در [illegible] و نقوع [illegible]
کهنه کهنه و شربت [illegible] گرم

(۴) حمام قلیائی و گوگردی [illegible] (۵) [illegible] بموضع مصبغ ید
[illegible] بموضع [illegible] (۶) [illegible] مرهم یدور [illegible] (به ۲
تا ۳ گرم [illegible] ۱ گرم [illegible] ضرب [illegible] یک
درجه از آن بر روی موضع [illegible] (۷) [illegible] با روغن
جوز (الکارو) در خنازیر جلدی اثر مطبوع دارد (۸) [illegible] خنازیر
روی موجب [illegible] و هم [illegible] میکردد [illegible]

شانکر جفن

سرایت شانکر از مواضع دیگر بجفن بدو قسم متصور است یکی آنکه دائ[illegible]

مبتلا بکوفت جفن شد بوسه زده و دیگر اگر زخم شانکر بانگشت مالیده شده
و به جفن برسد در هر حال زخم کوفتی مبتلا غالباً در یک جفن در کنار آزاد
جای گرفته از ابتدا ملتحمه را فرا گرفته و از آنجا بجلد و نسج کم حاشیه میرسد
با این اتفاق را حکایت میکنند که شانکر از جلد ابتدا گرفته بود

علامات ـــــ شانکر جفنی از قسم سخت و بصورت قرحهٔ عمیق با کنار
های برگشته و سخت در کنار آزاد ظاهر شده جفن ضخیم و سخت و متورم
ملتحمه اطراف شانکر سرخ و متورم و در سایر مواضع جزئی حمرتی داشته
غدد بناگوش و تحت الفک الطرف مبتلا متورم ولی علامت مخصوص کوفت
نمیشود چه تتبع همین غده ؟ در بعضی صورت و جفن در بدایت و غشاء
کاذبه و غیره دیده میشد رفتار مرض سریع و درد دیگر کم مبتلا

انذار ـــــ اگر مرض بوقت شناخته شود خوب ولی چون محکم کرده
باشد که تمام ضخامت جفن را فرا گرفته چشم را معیوب کند ؛

تشخیص ـــــ شانکر جفنی بسهولة با مرضها مشتبه میگردد چنانکه
بکلرک و برآمدگی در چند مورد [illegible] و مرض را در جفن [illegible] بعضی یکدیگر
گرفته اند ولی ملاحظه سن مریض امر تشخیص را آسان میکند چنانکه سرطان بندرت

قبل از چهل سالگی در جفن مشاهده میشود شانکر کوفتی از ام مرض حوالی آن
طبیعه زخم و صورت معقد و برگشته بدون کنارها و زیادی تب و سرعت
رفتار مرض و مقارنات بودنش با مرض جلدی کوفتی اسباب تشخیص است ؛

علاج ـــــ معالجهٔ شانکر جفنی همان علاج عمومی کوفت است
از ترکیبات زیبق بصورت حب یا بدو در مرهم لطف مرهم زهره یا یودیمه و علاج
موضعی از استعمال [illegible] مرد [illegible] مسم متوقف و تاش زیر شدن
حالیکه مسحوق کلمل [illegible] زخم [illegible] که گاهی [illegible] یودیه یا نترات [illegible]
[illegible] و در ابتدای مرض [illegible] جلد [illegible] چشم نمایند

8

(۲) کوفت جلدی جفن

بثورات کوفتی جفن گاهی در شبان و غالباً در [illegible] بعد از [illegible] صور
هرپس و کوفت جلدی [illegible] گاهی [illegible] ظاهر گشته [illegible] که منقرح شده
موجب اختلال شده [illegible] تمام ضخامت جفن دور کرده چشم کردند

تشخیص ـــــ شناختن کوفت جلدی جفن بواسطه همراهی با بروزهای
قسم بثور در سایر اجزاء صورت آسان و در عقیده [illegible] قسم
با [illegible] صورت شایع تر و کوفت جلدی [illegible] در ابرو مشاهده میشود

قشوریکه بر خود بر جانشانی بستو ارها میکردند همیشه عریض دارد و خام و بی رنگ لی

علاج ——— کورت جلدی جفن معقول بعد که موضعی مخصوص بنت

همین قدر در بعضی اوقات وضع مرهم سیم روی پکه کافی است

پیه   هرکرم   کلامیسون   اکرم

معالجه دیگر کورت جلدی تکه تازه زیبقیات نمود که هنه مخلوط للدینتی و یدوده

پطاسیوم و در اطفال بخور هیدرانجس کهنم کلمل در روز دو دفعه تمام سولیمه کافی است

(۳) کورت جلدی ترکه ی اکال جفن

تر بر کلی کوشش در بسط جفن دیگر که ظاهر شده مدت مدیدی متوقف

مانده بعد از آن متقرح شده و زخم گشته از قشور پوشیده و اجزاء جاوره

فرا گرفته عمیق و عریض داکال از قشور کبود خام پوشیده و مانند یک

دسطفکه که خون از وی جاری شده باشد که تمیز صورت ... گرد آن

فرا گرفته دتا چندین سال با اقسام معالجات مقاومت ورزیده جفن

اسفل که بانب زخم کشیده شده بخارج بر میگردد ؛

تشخیص ——— سرطان از تمام امراض کورت ترکه ی اکال

شبیه ترست چنانکه هر دو کنارهای متقرح مدور سخت و ضخیم شده مانکه

عرض علته

عرض علته کو فرق بشره است تشخیص سهل شده و بفرقات عریض جنبادی متقرح

غالباً با سرطان همراه بوده و در مرض کورت وجود ندارد

علاج ——— چون کورت جلدی روی از تریتی تغییر پذیرد باید به

حمایت ترکیبیکه بصورت شربت شیر یا دو ازبی با ازن

بر همه معالجه موضعیه احراق با مقرات سیم مرکور و مالیدن مخلوط

بید است یک اتفاق از این مرض که با تمام علامات سرطان در یک

از مریضهای دیگر کارسیکا دیده شد با استعمال یدور پتاسیوم و شستن

بید علاج پذیرفت

باراریت ابرو و مژگان

از امراض ناپاکیزه مانند شپش پشت زنان در ابرو و جفنه در میان

مژگان و موهای ابرو جا کرده موجب ورم و خارش گشته ظاهر شده

و میر شپش در اینجا هم تر و مدور بار کرده خیاگر تاه بلکه سر شپش در شکم فرو برده

تخم بسیاری میگذارند که بمژگان چسبیده و چنان مینماید که گرد سیاهی مژگان را

احاطه دارد ؛

از ورم جفنه مژگانی که خارش شدید شبانه و فقدان تقرح و تنجز دیگر را از ...

جفن تشخیص می‌یابد

علاج ـــــ که باید دفعه بمالیدن مرهم لیموئی یا کاستر یا ربوب
احمر یکبار از لبه جفن و ابرو موجب رفع و کشتن شپشها بوده و شستن
با غسولات نشاسته‌ئی علاج تحریک را کافی است

کیسه های جفن و ابرو

کیسه تومرهائیست مجوف و پر از مایع غالبا جوف کیسه از تجاویف طبیعی
تولید شده و یا در فضائیکه در نتیجه اتفاق بسته شده باشد
ظاهر شده (این صورت را کیسه بروزان نامیده اند) مبدأت
جوف کیسه از خود پر شده (نئو اوژن) هر یک از این دو قسم بر چند
نوع‌اند

کیسه نئو اوژن { شالازیون (شعیره مزمن) کیسه درموئید / کیسه بشره یا شعری

کیسه ند اوژن { کیسه سرزی کیسه دموی / کیسه مائی و کرمی

کیسه های بروزان معروف اند همان یک غده میباشند فرا گرفته و یا
مرکب چنانکه در غده ... دمعه مشاهده میشود کیسه های بروزان

گاهی

گاهی ... در باره خون به هم رسیده بلاستم درمی kelastoma
با نسج مجاور مخلوط شده غشاء ضخیم صورت[بصورت زائده] بسته و یا امیغ غشاء
بدور مایع گرمی جسم خارجی حامل میکند ؛

(۱) شالازین (شعیره مزمن)

شالازیون دانه بیست کیسه‌ئی که در ضخامت جفن بهم آمده جلد ملتحمه موضع را
برجسته و شبیه دانه و از نظر آمده غالبا در سطح جفن یک یا چند برجستگی
معلوم که با ضایعه کم لکه از لبه واقع باشند ابعد تومر را حامل نموده
جابه و یا مایع غالبا در قطر غضروف تارس ظاهر میشود بقسمی که جدا کردنش
از غضروف ممکن نیست در مرکز انجا که کیسه کوچک است از قسم بروزان
که از اجتماع غده های میبومیوس و نا خود از ... متشکل از آنها
حاصل میشود

علامات (۱) شالازیون برجستگی غده در محل یا شب ... ملتحمه
بر نسج مجاور مخصوصا غضروف تارس (۲) غالبا بحجم عدس
یا باقلا در بعض از دانه‌ها بشکن معلوم شده و در سر برجستگی زرکیا
در سطح جفن ظاهر میباید (۳) رنگ جلد بحالت طبیعی و ملتحمه عفونت

ملتصق بدیگری نیست (۴) جلد پلک را برگردانیده ملتحمه مقابل دانه را
ملاحظه نمایند غالباً خون‌آلود یا رنگش یا لکه مدوری سرخ تیره یا سربی رنگ
حاصل نموده است (۵) شالازیون گاهی در غضروف تارس حاصل شده
اندک اندک کنار آزاد پلک را فرا گرفته مانند زگیل اسفنجی سرخ زرد
مانند که بسرطان جلدی شبیه است مخصوصاً در پلک سفلی ظاهر میشود
(۶) حجم زیادی که جدا از غضروف تارس قطع شده در ملتحمه چسبیده
سرخ و متورم با نقطه زرد و مانند دیده میشود (۷) عادتاً ابتدا
دردناک نیست ولی بعد از آنکه متورم و موجع شده رنگ جلد تغییر یافته
از جلد یا از ملتحمه گشوده شده نشتر بپذیرد (۸) حجم بزرگ شالازیون
همان موجب رنجش بوده از فشار بر [illegible] چون بزرگ بود گاه
پلک را مانع و موجب انحراف یا انبساط آن نیز بر وجه میگردد (۹)
در بعضی وقت‌ها کیسه در یک پلک و در برخی در هر دو پلک یک چشم یا
هر دو چشم دارای شالازیون‌ها اند (۱۰) نادر است که کیسه
پلک اعلی برجسته از طرف جلد و کیسه پلک سفلی از طرف ملتحمه ظاهر است
تشخیص ــــ اشتباه شالازیون با سایر تومورها

ممکن است

حالت توقف بدرشتی درد مانع از تشخیص تومر سرطانی محدود سخت
دانه درشت به کناره پلک نیست گاهیها و سالها بدون تغییر در استقلال شده یا
باقی بوده گاهی خود رفع میشود ولی غالباً از عمل جراحی ناگزیر است

مراجع داخله ــــ شالازیون

تشریح مرضی ــــ شالازیون از التهاب شدن یکی از غدد میبومیوس
حاصل شده از نسج [illegible] غضروف تارس [illegible] غضروف رشته رشته
و [illegible] شالازیون نسج مجاور غدد میبومیوس را فرا گرفته [illegible]
مدور [illegible] رنگ دارای رشته با حجم مختلف بوده جسم [illegible]
ولیفی در ملاحظه معلوم شده

اسباب ــــ بعضی اشخاص مستعد مخصوصاً به ابتلای شالازیون دارند بعد از سبب
یکی موضعی که منسوب به [illegible] نسج [illegible] غضروف تارس و غدد میبومیوس
و انسداد مجرای یکی از مجاری [illegible] دیگری [illegible] بعضی اشخاص میباشد
گاهی شعیره [illegible] برای علت مقدم بوده و موجب التهاب شدن یکی از غدد
میبومیوس میشود .

علاج طبی ــــ چون پلک شالازیون [illegible] خود بخود رفع میشود
باید اقدام بمعالجه محلی [illegible] جاهائیکه [illegible] جلد [illegible]

ومرهم سفید با مخلوط امونیاک ویا مرهم سفید رجالیم (سفیداب رجالیم
۵ گندم   سیه   ۴ گندم   کافور   ۱ گرم)
ومرهم پرتو سفید زیبق (پرتو سفید مرکور   ۳ گندم   نیم قیم
کاو ۴۴ گرم   روغن بادام شیرین   ۳ گرم) مالیده وتغسیل به محلول
نوشادر (کلرید دو آمونیاک   ۵ گرم   آب مقطر   ۵ گرم)
نموده اگر تا چند هفته این معالجات تغییری بهم نرسیده تا تحریکات در جفن ظاهر
شد باید به تدابیر جراحی پرداخت

علاج جراحی ــــــ از آن دانه‌ها را از وسط ملتحمه برمیدارند و اندرشیه کنده
ملتحمه زیرین جفن معلق را برگردانیده دانه‌ها را با چاقوی سرتیز از طرفی
تا طرف دیگر شکافته تا آنکه جوف کیسه را بواسطه فشار رخای استفراغ کنند
چون شاخ زیرین سطح جلد نیک باشد چنانکه در جفن اعلا است بر روی
بر صندلی نشانیده سرش را بر تکیه‌گاه صندلی یا بسینه معین تکیه داده
جراح تخته مسطحی پیش و ستاره را بقدر لازم بدانند در زیر جفن اعلا داخل
که جلد را کشیده تخته بعدنه دارد را بروی جفن برگردانیده سخت
محکم کند بقسمی که دانه شاخ زیرین ملتحمه واقع شد پس شکاف افقی به اندکی
ابعاد

از شاخ زیرین

از شاخ زیرین تجاوز کند دانه دانه را از طرف بالا و از طرف پایین
جدا که با قیچی قلابی گرفته و با چاقو تدریجاً را از اطراف جدا نمایند
وار دحقر چاقو در غضروف تارس جنیاط که با منفر مجری عمل را با تمام
رسانیده پس از کندن دانه جلد را بخیه که زخمش را از کنار بسته
رفاده غمشه با آب سرد بموضع گذاشته دو روز چهار ساعت اول منقطع
با آب سرد تر داشته و روز بعد نخ بخیه را بگشایند که جراحت در روز پنج
دیشش التیام پیدا کرده و جای زخم حاصل شود با معالجه بر اثر خودش
گشوده جرایش را از ساده نمایند مضعفی الحال بعد از غسل
کنند شاخ زیرین جوف کیسه را سوزانیده ولی کار دستکاری بعضی سنگ
بلکه خطرناک میدانند

ور شاخ زیرین جفن سفلی که به ملتحمه نزدیک است معتبر بنظر رسیده که
دو شقه جفن اعلا را از طرف بالا کشیده و جفن سفلی را از طرف زیر برگردانیده
محکم دیگر را بدست داشته در مدت عمل جراح تیغه را از جفن است که بند سرحد
با چفته شاخ زیرین را بگیرد بقسمی که حلقه از تمام قطر آن بگذرد و دکان لازم
باشد پس قلابی کاربند بعد پس حلقه یا پنس را با دست چپ گرفته با

چاقوی راست را قدام چنگکها گذاشته در محاذی جفن داخله تو مو را بخوبی
جدا کنند شکاف دیگر بطرف داخل آن دلمه آخر چشم باید رفع الدم
شریانی زاویه را بعد از بیرون آوردن دانه دست میدهد که از باز شدن کوتی
شریانی جفن را بایستی آن باید موضع جرحت شد در میان دو انگشت
تا چند ثانیه نفشرند و یا از علاج کاز دیگر رفع الدم بدین
مدا بعد رفع شده تا چند ساعت پس از عمل جفن جاری بود ناچار
جفن را در میان دو صفحه فلزی گرفته و بفشار رسته حمل نمایند
کندن شالازیون داخلی در زاویه داخلی مشکل است بعد از عمل باید مریض را
امر بنگاه کردن بطرف بالا و خارج نموده پس با انگشت سبابه دست
راست بکند رگ ... چشم در بالای شالازیون تکیه نموده با سبابه دست چپ
کیسه را بطرف قدام رانده و بقیه عمل را بطرزی که در بیرون آوردن
شالازیون جفن اعلی مذکور شد تمام نموده و با ... دستمال را این
شالازیون را از راه جلد بیرون آورند (۴) کندن شالازیون
کنار لند از ... طور است که موضع کیسه را بریده و هر قدر ممکن است
کنار مژگانی را محافظت نموده موضع برآمده توسط شالازیون ...

با یک ضربت

با یک ضربت قیچی باریک مورب عمود بشت یا اول با قلاب گرفته و بعد
بمقراض جدا نمایند

میلیه و مولوسکوم و وزیکول جفن

(۱) میلیه ــــ میلیه دانه کوچک کیسه ایست که بر روی
جلد جفن و اجزاء مجاور آن که مستقر شده عده بسیار سفید مرواریدی
رنگ و بحجم یک دانه ارزن دیده میشود میلیه ها مرکب از
این دانه در زیر بشره جلد جا داشته دارا نشانی یکی از غدد دسومت
که دهان مجرایش بمجرای شعری یکی بهم رسیده و مانند محتوی درآمده
کوچک از ... ذرات دسومت حاصل شده و جمع شکل
وسطح ... در بعضی اشعاب شعری ... دیده میشود
علاج ــــ گشودن غشاء و کیسه است با نوک نشتر یا سوزن مستعمل در عمل
کاتاراکت خارج نمودن ماده محتوی در دانه از فشار دادن ناخن دو ابهام
(۲) مولوسکوم ــــ غدد شعریه بشره چنانکه مذکور شد
میلیه را حاصل مینماید ... بسبب تبدیل شکل یافته حجمش بزرگ و بعد ... گردد
تا در ... دهان کوچک ... تمام که از ... سفید ... خالی ...

که ملوسکوم نامیده اند ما کا نزرک بیضاوی رنگ مستر میدانند

علاج ——— علاج این کیسه مانند سلعه است

(۳) درموئیل ——— کاهی یک نوع کیسه شفاف بدون کنار آزاد که

حفره میدید که بحجم نخود و حاوی مایع شفاف با جدار محکم بوده بر غشیه کرده که

از غدد مخاطی کنار ازل جفنی بهم رسیده و حاصل رطوبت سبز نا ملاحظه دور که

ماده منعقده از صفات ایکرفیت ثابت شده از فرط سختی قطعش با تقراض

مشکل و بدین سبب باید با نفس قلابی گرفته و بعد از آن با چاقو و قیچی قطع نمایند

کیسه دسومتی ابرو

کیسه های جلدی ابرو که کیسه جلدی ابرو نامیده اند در حوالی ابرو و مخصوصا

در طرف زاویه خارجی چشم ظاهر شده حاوی ماده دسومتی و غالبا مو [illegible]

بوده بدین سبب کیسه شعریه نامیده اند

علامات ——— بصورت انواع حبیبه بحجم تخم کبوتر و دیگر

از ان متحرک و قاعده انها با نسج الی چسبیده و بکلی التصاق ندارند

حس تموج در انها ظاهر کاهی از ابتدای بطرف کنار حدقه چشم چسبیده

در زیر ملتحمه ظاهر بوده در زیر جلد [illegible] کرده [illegible]

مانع حرکات جفنی گشته خصوصا که شاید عمل کرده مجرای فنونه های باقی

مانده که رطوبت دسمی با رسم از ان ترشح کند و لعیب مکس مرض بر سبط آن است

که کیسه داخل را که خود پله نکرده اند و بدین واسطه شفا نیابند تا مستقل تعقیب و سطح

التصاق که بعد از عمل اتصال در میان کیسه و نسج مجاور بهم میرسد

تشخیص ——— کیسه های دسومتی بشره سطحی تر و مع کرده التصاقی

بکنار رخانه چشم ندارند چشم ان کمتر و عموما با جلد ملتصق بوده سلعه نیز از

کیسه سطحی تر و محدود تر کیسه های حرف خانه چشم از منع حرکت چشم و نوخوف

ساختش بدینی کیسه مشتقه منوانند شد

تشریح مرضی و سبب ——— کیسه های جلدی حوالی ابرو مانند

سایر کیسه ها از غشاء و لیف کثیف پوشیده از داخل [illegible] منعقده

مرکب ما رحم ها [illegible] که با رحم های [illegible] مخلوط [illegible]

حاصل شده و در داخل کیسه ها در [illegible] و سایر اجزاء جلدی و متعلقات

بشره ظاهر بوده از صدر این کیسه ها در زیر طبقه عضلانی و غالبا [illegible] ملتصق بوده

و معلوم شده است که در زندکانی رحم صورت [illegible] ترشح [illegible]

ساخته نامیده اند حاصل شده در میان [illegible] واقع بوده [illegible]

فوقانی این شگاف فراخ شده در دماغ که بعد از آن پیشانی متوجه حاصل
نموده اولی قوس شکسته هر دو ملک مبرز کرده و در حصه اشهار حلقه این
شگاف تا نیمه وحشی جانه چشم که در آنجا این کیسه ظاهر میگردد مقابل
بوده ای کنار که از غشا و جلد پوشیده میشود اکثر کار من یافته در میان
کیسه جلدی مجوف که بعد از آن حصول کیسه در سیم ماه بهم رسانده حاصل میکند و حجم
مو در این کیسه ها مخلوط مانند پیاز شعر در میان کیسه بافت لیکن پیاز اثر ندارد
کاهی این کیسه ها در سحوطی جبهه و در فقه حجرات عنق ظاهر میکند
انذار ـــــ این کیسه ها رجعتی نیست ولی باید تمام کیسه را کنده
خارج نمود تا دوباره عود نکند
علاج ـــــ تشخیص تدابیر اشکاری دمیه حاصل کنند کندن دانه است
هنگام که این ورا تراشیده شکافی بجانب کنار خانه چشم در تمام امتداد کیسه
تقسیم که جلد و نسج خلوی و طبقه عضلات بریده شق داده چون تومر برهنه شد
سعی در جدا نمودن آن مانند پیشتر طور که پاره نشود و بعقیم که چند از جلد و لایه
نسج ازیر جلدی جدا نموده از ریشه کنده و اگر بر حسب اتفاق کشیده شود یک
از حد امکان را کرده و هیچ دلیل وا ریشه نکند و اگر از تحولی جدا نشود با چاقو ول

یادسته

یا دسته جات و بدقت جدا نماید هرچه جلد زخم و کنار زخم یکجا ببرد و خوب وا کرد
در جمع کردن لبهای زخم پیش از عیب کوچکی بعد دوامیس خوب جمع آن بخیه
دیگر کار است ۳ یا ۴ بخیه ابریشمی دو هرچه زده یک زاویه آن برای
ترشح ریم باز میگذارد و بعد از خشک شدن ریشه بعد از ۴۸ ساعت بعد کشیدن ابریشم
بخیه ها میکشد

کیسه دموی جفن

در اکثر جفن بطانه ستر حول الود روش نموده غشا و درمی بود و شب
منعقد گشته بعد از کیسه میگردد و بر عقیده برد گاه حمله این کیسه ولادی است
حد نسبت ترشح ماده محتوی در جوف این کیسه از ماده ملون مخلوط و کلبول های عارضی
مانند و سرزرد گشته بروز این کیسه ها در جمع است
علاج ـــــ کشودن کیسه و اندرون آن تنظیف نمودن است

تومورهای جفن

تومرهای جفن بر انواع اند (۱) تومر خبیث مانند تومر خطرناک
و سلعه و جمع کورفی و داو الفیل جفن (۲) تومر ردی مانند تومر قسم
سرطان

تومورهای جلد چشم و ابرو

(۱) تومور نووئید ——— این تومورها موجود اند که از عروق سرخرگی یا وریدی متعدد درهم ایجاد گردیده که مولود وجودشان در اطفال بیشتر است

علامات ——— عمده ما در سطح جلد لکها بصورت لکه ای کبود یا قرمز [illegible] ولادت کمتر در بعضی اطفال قریب بآن اگر ظاهر شده در بعضی برآمده که نمایانند و در برخی جدید ها و ماهها [illegible] حاصل کرده باشد از [illegible] محسوس شده و همان قدر که در زیر جلد موضع [illegible] باشند در برخی چند ماه [illegible] بزرگ شده چنین طفل [illegible] که بزرگ تر [illegible] و [illegible] بیشتر نسج تحت جلدی [illegible] فرا گرفته [illegible] در زاویه بزرگ چشم و مجاور [illegible] [illegible] در بعضی اطفال [illegible] خوابیده [illegible] اگر [illegible] در میان دو انگشت فشار [illegible] محدود شده چون انگشت [illegible] کامل [illegible] رنگ این تومور چون [illegible] باشد سرخ و در [illegible] کبود [illegible] است

تشخیص ——— تومور نووئید [illegible] رنگ و افزوده شدن حجم در گریه و [illegible] و نقصان از فشار با انگشت باعث تشخیص میباشد

شرح مرض ——— تومور نووئید از اتساع عروق شعریه حاصل شده و مجموعه بر دو گونه است در جه ملاحظه (۱) اتساع [illegible] شکل عروق (۲) اتساع عروق بشکل [illegible] (۳) اتساع بشکل [illegible] جدا

انذار ——— باید که این تومورها بدون تعرض [illegible] خود شفا پذیرند و لی غالباً موجب بدی حالت چشم بلکه [illegible]

علاج ——— در رفع تومور نووئید تدابیر مختلفه برای [illegible] عروق [illegible] طبیعی کرده اند تعیین شده (۱) [illegible] [illegible] طفل [illegible] (۲) [illegible] (۱۲ تا ۱۵ درجه) [illegible] به نصف [illegible] چون تومور [illegible] رسیده باشد باید ازین طریقه [illegible] (۳) [illegible]

دانه را بعد قسمت بالای فرد بعد پس دو طرف نخ را متعرض نموده هر

سر نخ را دو سوزن تازه کرده یکی را از راست و یکی از چپ در زیر جلد بر

فرد بعد چنین که فقط در محل سوزن اول داخل کرده بکشند دو طرف نخ گره زنند و باریک بلند

چند سوزن [illegible] چنانکه میان هر یک ۱۰ [illegible] شد قرار داده [illegible]

فرد بعد هر روز نخ را که [illegible] نخ را [illegible] متعرض [illegible]

دانه صحیح [illegible] در دانه فرد بعد [illegible]

سر [illegible] که [illegible] چند سوزن در دانه فرد بعد

دانه [illegible] شده باشد سر سوزن نخ را بکشند تا [illegible]

فوری حاصل شود

ثالیل جفن
زگیل

ثالیل بر جفن کوچک است [illegible] شده [illegible]

مختلف بعضی [illegible] و بعضی [illegible] دارد [illegible]

غالباً در کنار جفن و میان مژگان و [illegible] در سطح [illegible] ظاهر شده

سطح [illegible] دیده شده [illegible]

دانه [illegible]

خارش

خارش و تحریک [illegible] یا از اثر [illegible] است

بهترین معالجه این دانه بریدن است با [illegible] که [illegible]

[illegible] دانه را گرفته [illegible] و اگر خون زیاد [illegible]

[illegible] زده پس تا چند روز [illegible] زخم را [illegible]

[illegible] در [illegible] چهره [illegible]

سلعه جفن و ابرو

[illegible] در تمام سطح جفن [illegible] چنانکه در [illegible]

[illegible] چشم و جفن [illegible] دیده [illegible]

دانه مرض [illegible] جفن [illegible]

حقیقی جفن است

علامات ——— [illegible]

[illegible] که از [illegible]

سلعه [illegible] ظاهر [illegible] جفن [illegible]

[illegible]

تشریح مرضی ——— این دانه بوجود [illegible] لطیف

که زوائده به شکل فرستاده و سومت و در روی باشند اول حقیقی بر عقیده
دیر تشو نسج و سم حاصل شده تابع و مهر است پس از آن کار ربیع عروق قش
کمتر مکاشن در نسج نسوایه زیر نسج عضلانی و در زیر غضروف تارس است
علاج ——— کندن دانه ها و تدبیر سلعه مکملوت است
بدین قسم که جفن را بر روی چشم کشیده و مجاری کنار غضروف تارس
شکافی در تمام امتداد دانه داده پس سلعه را با قلاب گرفته بیرون
بکشند بخیه لازم نیست و جرحه در اوان آخر التیام می پذیرد

صمغ کوفتی جفن

صمغ کوفتی جفن در نسج نسوایه تحت جلدی جفنی کلیته در عضله مدور و عضلات
محرک متعلقه ظاهر شود
علامات ——— صمغ کوفتی و جع و ... با قوام جنبی
که گاهی متموج بنظر آید بوده جلد هیچگونه تغییری ندارد ولی اگر مرض طول بکشد
و مریض مرهم مالی کند جلد متورم و متقرح میگردد
تشریح مرضی ——— تومور صمغی ... داخل ... التهاب
نسج ملتحمه در روی تیر شولها متعدد و کوچک شده و بر دیر مرحم رافته در ...

انها تومورها طرفی گرفته و دانه دانه دیده میشود
تشخیص ——— تومور صمغی که از آثار زهری گرفت و متعلق باتلاف
درجه سیم این مرض و علامات مرض اصلی تشخیص داده میشود لکن که به سومت جلدی
بودن و متقرح نشدن امتیاز می یابد
علاج ——— ید و ر ... و ... در هر روز
در هر روز دو له صبغ ید بمالند

هایپرتروفی جفن که آنرا داء الفیل نامیده اند (کلام)

جرح ... در ... مولود ...

هایپرتروفی جلد و نسج زیر جلدی جفنی در نتیجه ورم مزمن جفن است
علامات ——— جفن کاملا بزرگ جلد ضخیم و ...
بشره متموج ... جفن ناهموار رنگش کبود یا سرخ ... نسج جلدی بعضی
بر آمده لذا تومور ظاهر شده است
علاج ——— بهمین ... قطعه از جلد هیپرتروفی گرفته را بریده
بعد از آن با نخ ابریشم بخیه نموده ۴۸ ساعت بحال خود گذاشته بعد بخیه را
گرفته اگر ملتحمه و غضروف تارس نیز بزرگ شده باشند باید یک قطعه از آنها را
نیز برداشت

تورم ابرو و جفن

در حوالی کنار مژگانی دانه کوچک دنباله دار یا مخروطی در زیر جلد ظاهر (سرخ)
حتی موضع را زیاد کرده از لمس و حرکت جفن احساس درد شده و یا
در هر عصب فوق الحافه جبهه در نقطه خروج این عصب ظاهر میگردد

علاج ——— در مرضائیکه قبض کننده ان و آشکنند با لیدال [illegible]
دار و غیره زیبق و افیون آب و زرک زیر جلد مرض ۱۰ قطره از
که گندم دوره اگر آب محلول باشد و چون از نیم معالجات [illegible]
نشد باید دانه را کند

صلابت جفن (تیلوسیس)

تصغیر جلد جفن بدون زیادت حجم جفن در اثر التهاب مزمن عارض
و یا بسبب دوره ابطال و منع ید از داخل و مالیدن و هم [illegible]

(تومر زودی یا سرطان جفن)

زیاد و غیر مثبتی نسج و روبت که شاخه معلوم در مقدار عنصر اپیتلیوم
در نسوج جفن

علامات ——— این مرض بچهار طریقه مختلف ابتدا میکند (۱) با جهائی

لذ با چلهاری

لذا با چلهاری ... گرفته جلد به ... که دانه لذان مر در علاج لذ شره پوشیده و سطح
بر حسته تم گردی باشد (۲) بگلد شره خشن بجسته لذ زور جلد باعث جمی طرح [illegible]
(۳) بصورت تو بر گوکل کوچک در حوالی کنار جفن غالبا در گوشه بر جفن تا [illegible]
تم گردی و یا هموار و قطره قطعه که مرکزش خرنبه قرد رفته و بعضی نورسته ادرک باهر سیده
بر جسته حاصل نموده و در بر حر کود تر شده و گاهی بدون از عمق باکنار ... وند ان
دارد و در لب ظاهر گشته علاقه تا کنار ... تر ضخیم و در حوالی جلد مختروقی و قسمی دارد
رنگ گشته بسطح ... شکافته از تر ... تو گجو ابا در جلد مجاور و نیز ... رلد
موضع قشر جه ظاهر شده و یا مرض بصورت زیادتی کوچکی تا چند سال به وضع [illegible]
باقی مانده و بسر کشی در سطح آن سبیده و قرحه باکنار تر شده ظاهر گشته خارش
موضع مریض را مجبور بخارانیدن و کندن باره کوچک رنگ تو مر ... تو قطعه
قطعه و متعدد و سرخ فام و برجسته تر شده و در اندک مدتی قاعده و عمق قرحه
قابلیت تحرک را ترک نموده طبقات تحت جلدی بغیر بزرگیه با اپی تو ... وضع [illegible]
بهم چسبیده و یا بیلی مستولی معلوم بخود سرطان استخوانی دمعه با ... را
مبتلا نموده جهر ای تمبو ها در زاویه اکبر ... دمعه غالبا پوشیده شده
ملتحمه جفن تغیر ای نمبر یا ... انقلاب جفنی به جنب خارج شده و لیکن ... مقابله [illegible]

مرحله ناخوشی است که سرطان جلدی با علامات و استیلای عمومی مزاج همراه نگردد چنانکه
سوء القنیه سرطانیه در سرطان جلدی بیشتر از یک در تعفن ملاحظه نشده و استیلای
عمومی جفنی مرض ترقی نموده محض ضماد و غده مجاور در جفن ظاهر میگردد

عروی

رفتار این مرض مدتی که است تو مزمنی است در سالها توقف نشده
بسرعت پیشرفت نموده و دیگر متوقف نشده کورنه و ملتحمه و عمق خانه چشم را فرا گرفته و این آلت
و اجزا آن را ضایع میسازد گاه و دستی در تعفن از این مرض ملاحظه دیده که تومر زیادی
از نسج چشم را فرا گرفته که به دمعه لاله از بیک و بطرف خانه چشم رفته سوراخ های
عمیق حاصل نموده و لیکن چشم محفوظ مانده بود در تومری دیگر از محل [illegible] ابرو
در ابتدای تکثیر مار جفن سفلی که بتدریج کورنه و سطح طرفی بینی و ملتحمه و جفن اعلی و خانه
چشم و حجاب [illegible] را فرا گرفته لیکن عمل [illegible] بود [illegible] که از [illegible] جفن و تمام کورنه و نسج
بینی را بریده که چشم را [illegible] [illegible] علاج [illegible] فایده
خانه چشم بینی و [illegible] از [illegible] خانه چشم و جزو بسیاری از قسمت [illegible] استخوان
مصفات و تمام [illegible] از [illegible] خانه چشم و [illegible] دمعه و [illegible] [illegible] حرف
[illegible] و جزو بسیاری از [illegible] [illegible] عمل [illegible] اتفاق و مریض
صحت یافت و تا یک سال بعد از عمل [illegible] زنده بود

اسباب

اسباب —— (۱) بنا بر تحقیقات [illegible] سرطان جفنی [illegible]
شایع حالانکه در ۱۵۵ نفر مبتلا بسرطان چشم [illegible] طبیب ۸۶
نفر را مبتلا بسرطان جفنی دیده بر عقیده [illegible] جفن سفلی بیشتر از جفن اعلی مبتلا
میگردد (۲) طفل مستعد باین مرض نبوده در وسط سن و استعداد [illegible]
از پنجاه سالگی بالا [illegible] (استعداد) (۳) جنس ذکر مستعدتر است (۴)
ارث را استعداد مورد [illegible] معلوم نشده

تشریح مرضی —— سرطان جفنی از ابتدا [illegible] بابیل جلدی است
که بتدریج صلب و متقرح گشته و برآمده [illegible] [illegible] صغار [illegible] شده از
صفایح [illegible] با درجه [illegible] در موضع ظاهر میشود که [illegible] تازه است

تشخیص —— تشخیص [illegible] در زمان تقرح سرطان جفن [illegible]
(۱) [illegible] (عمول) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پاره
پوشیده [illegible] بسرطان جفنی مشتبه میگردد و [illegible] [illegible] خارجی
[illegible] مریض [illegible] [illegible] رفع [illegible] رفع شده
[illegible] باقی مانده یا سقوط [illegible] جلد [illegible] همراه باشد [illegible]
(۲) زخمهای [illegible] جلد [illegible] جفنی [illegible] [illegible] از علامت [illegible]

و متعلقات تشخیص شقاق پلک نداده مو سیو ... میگوید که جفن مریض ... سالم کهنه

و اول ... ناخوشی که ... دست ... محقق سرطان جفن است که ... جلد ... بر کنید

کمال ... مریض شبیه ... که جرب ... ورک ... باشتباه ... زخم

کوچک سطحی است که ... پیش ... و سخت ... میشود

پیش بینی

و معالجه ــــــ در ابتدا خطری نیست و شفا ... متبولی حاصل نمود ولی ... بعد

یافتن ترقی کنند سطح ... جفن را فرا گرفته منتشر ... جفن ... ماند ... چشم

بوده ... شایع ... که عود کند ... مجروح شده ...

علاج ــــــ (۱) بدو ... از دخن ... و احراق دانه با سنج ... بایا

اسید ... (۲) مجروحات ... در ... زنگ بصورت ... که

بعمق ... ولی ... شدن کره چشم ... (۳) ... که

... سطحی ... جلد را ... قدری ... سالم ... شدن ... جلد

... دهد ... نقطه دهد را ... تبدیل ... نتیجه ... گردد

چه مقدار ... از جلد ... موضع ... که ... جفن ... کرده قطعه از جلد

... جفن ... مبتلا ... از ...

... آلت ... جفن ...

الخراف مژگان

انحراف مژگان (موی ... و ...)

چیزی ... از مژگان ... شده ... طرف ... که مقله ... مریض حاصل میکند

معروف ... چون ... از مژگان ... طرف داخل ... موی زائد

موضعی ... انحراف ... تمام کنار ... جفن ... تمام مژگان ... چشم داخل شوند

موی زائد ... حاصل ... معروف ... صغیر و جفن مژگان ... کماله

طبیعی ... بوده و صف ... در طرف داخل صف ... رو ... منحرف

گشته ... مقله ... چشم را ... خورده ... آلوده ... موی زائد

... صغیر حاصل ...

علامات ــــــ (۱) چه یک ... مژگان ... منحرف گشته ... که

مقله ... همیشه علامت ... جفن ... مژگان ... غالبا ... رنگ

و ... در ... پیچیده ... شده و ... شان بسیار ... است

بهتری ... علامات ... موی زائد ... رشته ... شبیه بخیط ... بیده

در ... جفن ... مقلوب است که ... رشته ... که چشم از ... حق ...

و ... غلطه ... ~~...~~ ... زائد جفن ... از چشم ...

... موی ... بوده ... (۲) موی زائد ... صغیر خاصه جفن ... شد

در ... موی زائد

بعضی ظاهر شود (۳) موی زائده در سطح بیرونی بدون تغییر کنار پلک‌ها
بعضی مشاهده میشود غالباً این مرض با آبله مرضه دانه‌ها در بعضی و عضو دیگر ترس
و اجزاء مجاور آن بوده بدین جهت کنار پلک بعضی متورم و سرخ و دلّه و حکه
بعضی بدو مزمن گشته است (۴) ورم مزمن سطح بیرونی باشد که ملتحمه و قرنیه نیز معلول
بوده حس چشم افزوده و سیلان دمعه دست داده مریض گاه گاهی احساس
بوجود جسم خارجی در چشم نماید (۵) بعضی رشته مژگان برگشته بطرف
چشم تحریک زیادی نماید تمام علامات ورم ملتحمه و قرنیه ظاهر شده درد
چشم از دست حاصله از روشنائی مریض را بی‌طاقت نماید
تشخیص مرض و سبب ——— تغییر در امتداد مژگان چیزی
مرض نمیشود بر عقیده دیپال ... پیازهای مو
چیزی تحقیق کاملاً چنین در موضع حقیقی باشند در دو قسمت از دوقات
موئی با نمو سریع در امتداد معیوب از آنها میروید امتداد پیازها را نیز
از اثر ترشحات مولّده و دمامیل صغار و کبار با تغییر در نمو
بافت‌ها تغییر میدهد چنانکه ورم بعضی مژگانی و شعیره و ورم ملتحمه دانه‌ئی و جز
بعضی غیره میتوانند موجب این علّه شد دوا جراحی که برکنار پلک

واقع

واقع شود مانند جراحات و سوختگی انحراف مژگان از شعر زائده در سطح عمودی بعضی
دفعاً بیشتر از بعضی اسفل دیده میشود در بعضی اسفل بیشتر است
علاج ——— تدابیر موقتی (۱) کندن است با ماشه منقاش
موی کج ... بدین قسم که هر پایه
مژگان نزدیک بهم را با منقاش گرفته از ریشه بکنند بر عقیده بعضی از مصنّفین
چندی دفعه این عمل تکرار یافت دیگر موی نخواهد روئید ولی دیگران
میگویند که بعضی از اینها مرض تا ده سال به عمل تمیز در دو ... به تحقیق
... بلکه عدهٔ شعر زائده زیاده از آنچه سند در قبل از معالجه بوده در شعر
زائده در موضع ... میتوان ... سوزن آلوده ...
در موضع مژگان کشیده فرو برده تا پیاز مو سوخته در زمین کرده (۲)
چسبانیدن ... قسم با کلدیوم مژگان منحرف را ... بعضی مانند
معالجه اصلی ——— (۱) بریدن چین کوچک از جلد بعضی قطعه از
مژگانها منحرف شده باشد ... با قلب ... که در حوالی ...
چین کوچک از جلد نزدیک کنار مژگانی گرفته چاقو ... با چاقو ...
مرود آن ... بعقیده که ... جراحت کوچک بعضی حاصل شود که در ...

مقابل لبه کنار پلک را از آنجا جمع نموده با اطراف چه کشیده و شعر منحرف شده خارج نماید
شرط اصلی این عمل عمیق نبودن جراحت و نبریده شدن جزئی از نسج تحت جلدی یا
غضروف تارسی است گاه [illegible] چند بخیه با اسلوب مژگان منحرف تقسیم که اثر
نخ بخیه لبه کنار پلک را از آنجا عمود ساخته میخیزد (۳) کندن پیاز مژگان
منحرف بطریقه دیگر کار از [illegible] چنانکه به اقلاب نازکی بعد مژگانهای منحرف
در کنار پلک [illegible] رانند به یک قسم که اقلاب بیفتد از عرض کنار پلک و
لبه تا ته آنها [illegible] ریشه موی را [illegible] گرفته بکشند پس با مقراض آب [illegible]
[illegible] جلد بریده تمام جزئی از جفن که حامل ریشه مژگان منحرف
میشوند برداشته [illegible] که ملتحمه و جلد پلک متصل شده جراحت بعد از
[illegible] التیام میپذیرد نوعی که تمام معالجه در ۲۴ ساعت تمام میشود [illegible]
[illegible] منظور باقی نمیماند (۳) بریدن تمام کنار پلک جفن که مدت
[illegible] عدد میبومیوس را با این عمل بریده [illegible]
در چشم مانده چشم معمول همیشه خراب [illegible] اطبای سوابق اخر بعض
از جراحان بزرگ بدین خیال افتاده اند که آن جزء از جفن را که حامل مژگانست
بریده و آن غدد میبومیوس را متعرض نشده نیز کنار را با هم کنار پلک را [illegible]

قطع نکنند

قطع نکنند
چنانکه مرکب جفن پلک را بریده جفن [illegible] با حاشیه [illegible] در میان کنار
مژگانها و کنار غدد میبومیوس شکافی داده این شکاف را تا ضخامت غضروف
تارسی پشت ریشه مژگان برده شکاف [illegible] جلد در طول کنار پلک
میدهند بقسمی که شکاف اول ملاقی شود پس یک قطعه جلد با مژگانها کنده برداشته
شده و برای التیام همان وضع [illegible] (۴)
طریقه [illegible] که در شعر زائد [illegible] جفن را بریده [illegible] گسترده
بعد میان [illegible] دو لبه شکافی محاذی کنار جفن
منفصل شده [illegible] از کنار پلک را در جلد واده [illegible] کنار [illegible]
به بالا کشیده [illegible] تمام طبقه عضلات را که واقع در روی غضروف تارسی است
گرفته با مقراض قطع نموده [illegible] جراحت جلدی
و طبقه [illegible] غضروف تارسی [illegible] عضلات [illegible]
گذرانیده بخیه که زنند تا لب جراحت جلدی نزدیک و متصل شده و بعد
التیام میپذیرد (۵) تغییر مکان ریشه مژگان بر طریقه [illegible]
[illegible] با [illegible] گرفته [illegible] حاشیه
در ضخامت کنار پلک [illegible] مژگان و دوران غدد میبومیوس [illegible]

[illegible]
[illegible]

فرو برد از جلد بیرون که در همین عمق اندامات باقی دیگر بیرون [illegible] که این قطعه
جلد حاشیه مژگان بمان در یک زاویه چشم اتصال باقی داشته باشد بعد از شکاف
دیگر چند میلی‌متر در بالا این شکاف جلد را برهنه کنند که از دو طرف شکاف اول
متحد شده پارچه جلد را با این دو شکاف که اشکال مثلث است برده شود دو کنار
جراحت جلد را بعد با بخیه با یکدیگر ملتئم می‌سازند و تغییر که اطراف [illegible]
داده است جفن در واقع این طریقه را صاحبان فن بعد قلم [illegible] ترک کرده‌ام
(۴) طریقه [illegible] است که جفن را در میان [illegible] یا [illegible] قرار
داده شکافی محاذی کنار را نزدیک با چند میلی‌متر فاصله در جلد [illegible] تقسیم کرده
شکاف تا غضروف برسد سر شکاف [illegible] باید و لیکن [illegible]
کنار را نگه که نیز تا غضروف برسد و [illegible] از طرف شکاف [illegible]
سر بالا [illegible] قطعه [illegible] در میان [illegible] کرده [illegible]
برده [illegible] شده [illegible] تا [illegible] زخم را [illegible]
ولی بخیه را دائم [illegible] تعدیل [illegible]

انقلاب جفن بداخل

برگشتن کنار پلک جفن بطرف کره مقله تشنج [illegible] و بالاتر [illegible] تشنج [illegible]

[illegible] جفن [illegible] سبب [illegible] تحریک باید شده [illegible]
[illegible] در [illegible] عضله [illegible] شده [illegible] عضله [illegible]
عضله مژگانی [illegible] که [illegible] جفن [illegible]
در امتحان چشم مبتلا [illegible] جفن [illegible] کنار را
د کا [illegible] مانند [illegible] مژگان [illegible] متفرقه در میان [illegible]
داخل جفن [illegible] شده جفن [illegible] عیبش اصلاح شده و کنار را
در حال طبیعی [illegible] مژگان عریان است [illegible]
[illegible] کنار را [illegible] که بداخل برگشته [illegible]
ولی این اصلاح [illegible] جفن [illegible]
هم [illegible] انقلاب جفن [illegible] عادت [illegible] چشم [illegible]
کرده [illegible] شده [illegible] مژگان [illegible] قرینه [illegible]
[illegible] جفن مرض [illegible] جفن [illegible] شده
قرینه همراه [illegible] قرینه [illegible] برگشته [illegible]
انقلاب [illegible] جفن [illegible] جفن [illegible]
جفن تغییر [illegible] کنار را [illegible] برگردد در [illegible] چشم [illegible]

از چشم سالم ممتاز بنگاه ضخیم جفن منکشف شده و در بعض اقسام آن پشت جفن منقلب دیده

باطراف کره مقله برگشته کنار آن از تهیج و تضخم و ملتهب کرده اند بوده [illegible]

منحرف شده جفن کوتاه و منقبض و جفن یا دست فشار [illegible] در جمله جفن [illegible]

علت ثانیه با وجه [illegible] دستی جفن از کره مقله در واسطه تحریر [illegible] و [illegible] که

[illegible] فضلات جفن و وضع معیوب [illegible] مرتبه ملتحمه منعقد

و مژگان [illegible] معیوب [illegible] تغییر یافته سبب [illegible] کره چشم

محفوظ [illegible] قرنیه بوده چشم [illegible] شده کدورت قرنیه روز بروز

در تزاید تدریج [illegible] بکمال رسیده [illegible] چشم [illegible] ملتحمه منتفخ و [illegible]

[illegible] حاصل کند [illegible] چشم [illegible] سبب [illegible]

تشنج جفن [illegible] و [illegible] در [illegible]

با [illegible] قرنیه دیده [illegible] چشم [illegible]

از دوام [illegible] قرنیه [illegible] ملتحمه در انقلاب [illegible]

همراه باشد [illegible] انقلاب جفن [illegible] حاصل [illegible]

در [illegible] مزاج [illegible] چشم [illegible] علت

انقلاب [illegible] ملتحمه [illegible] ملتحمه [illegible]

التهاب

از التهاب ❊

پیش بینی —— انقلاب جفن تشنجی [illegible]

رفع [illegible] انقلابات [illegible] جفن [illegible] جفن [illegible]

[illegible] در علاج [illegible]

تشخیص —— [illegible] انقلاب [illegible] جفن [illegible]

و [illegible] کنار [illegible] جفن [illegible] معیوب است

و [illegible] جفن [illegible] کنار [illegible] جفن [illegible]

کنار [illegible] رفته است

علاج —— (۱) [illegible] قطعه [illegible] جلد جفن [illegible]

حاصل [illegible] جفن [illegible] تازه [illegible] کم [illegible]

[illegible] طاقت [illegible] مریض [illegible]

(۲) در انقلاب جفن تازه [illegible] ملتحمه [illegible]

[illegible] جفن [illegible] کنار [illegible]

[illegible] جدیده [illegible]

[illegible] تغیر [illegible] گردد [illegible] کرده [illegible] علت

یا پارچهٔ مثلثی از زیر جفن منقلب برمیدارد بدین قسم که اولاً بفاصله سه میلیمتر
و نیم در کنار آزاد محاذی همین کناره یا کوتاه‌تر شکافی در جلد میدهد که
قاعدهٔ قطعه مثلث میگردد پس از هر یک از دو انتهای این شکاف شکاف متوجه
مایل بیکدیگر میدهد که هر دو باهم پیوسته دو ضلع و نقطه مثلث را حاصل مینماید
پس از بریدن قطعه مثلث جلد را بسته بخیه دو ضلع جراحة مثلث را بیکدیگر
مجتمع میسازد (۴) اما کیفیت ناکیش قطعه مثلثی که نقطه آن بطرف
کنار آزاد جفن باشد برمیدارد یعنی که مثلث کراف را منعکس مینماید (۵)
بریدن جفنهای جلد بطریقه [illegible] که کار از [illegible] بدین قسم معمول میدارد ملایم
یا نخی در رشته [illegible] تقسیم که از [illegible] جلد در طبقه عضلانی بگذرد فرو برده
محکم کشیده [illegible] را [illegible] فشرده چنین مثلث حاصل از این عمل را
قاعده آن در کنار آزاد است با مقراض بریده جراحة مثلثی که حاصل شده
بخیه کرده روز بعد بخیه را برداشته [illegible] و بخیه سنجاقی مینماید

علاج انقلاب التهابی ـــــ بطریقه پانزانس این طبیب بحکم
التصاق و حشیر جفن را با مقراض شکافته جراحة حاصله بدین قسم در ملتحمه [illegible]
چهار تا شش میلیمتر در جلد شش تا هشت میلیمتر است که حرکت جفن را

محکم

محکم کشیده دو از یکدیگر دو [illegible] جراحة عرضی که عمود [illegible]
که یک کنارش از جلد و دیگری از ملتحمه حاصل شده پس جلد و ملتحمه را با رشته
یا چهار بخیه بیکدیگر ملاقی میدارد

برگشتن جفن بخارج

برگشتن بخارج در تمام جفن و یا در جزئی از آن است [illegible] (۱)
فلجی (۲) ورمی (۳) مکانیکی

(۱) انقلاب فلجی جفن بخارج بسبب فلج یا ضعف عضله مدور جفن است
که از زوج هفتم اعصاب تأثیر دارد و در بعضی از حالات در تمام مدت [illegible]
فلج زوج هفتم باقی مانده و در بعضی فلج بعد از چند ماه یا چند سال رفع میشود
ولی جفن بخارج منقلب میماند [illegible] که دیگر [illegible] جفن
سفلی [illegible] و باسانی [illegible] جفن [illegible] پنهان [illegible] قرنیه
[illegible] و متقرح [illegible] ملتحمه [illegible] اشک [illegible]
بوده چشم [illegible] و جلد جفن [illegible]
انقلاب ورمی ـــــ غالباً در جفن سفلی از [illegible] ملتحمه
یا در [illegible] جفن [illegible] ملتحمه ضخیم [illegible] کنار آزاد [illegible]

و نقطه دمعه دیگر آب چشم را جذب نکرده بدین جهت آب از چشم همی ریخته
جلد جفن را مجروح ساخته موجب برگشتن جفن بخارج میگردد چنانکه در اشخاص
سالخورده بواسطه کم شدن الاستیسیته نسوج شایع و با انقلاب جفن همراه
وگاهی بعلاوه رمد و آنها حاد و یا ریحی یا سوزنک ازدم جفن تمام شده تهیج ملتحمه نیز
مانده جفن بخارج برمیگردد

(۳) انقلاب جرجه جفنی که [illegible] جرجه جفنی یا اجزاء مجاوران
بهم رسد

اسباب —— (۱) جرجه چون بحجم [illegible] بقیه
ملتئم میگردد که یک پاره جفنی را بخارج بر میگرداند خاصه چنان سوخته شده
(۲) تقرحات که عرض پایین یا غشاء زیرین و دوتر خانه چشم (۳)
دمل ریم که اثر التیام یافته کند باشد

پیش بینی —— قرار پیش بینی منحصر در تمام اشکال برگشتن جفن بدرجه
مشغول و بر حسب درجه و مدت انحراف نقطه دمعه مختلف است ولی الآن
بحسب ترقی علم جراحی میتوان گفت که در غالب حالات بشفا میرسد ؛
انقلاب مجبوری و دمعی جفن بسبب جراحات مرضی اصلاح ؛

علاج —— در انقلاب مجبوری تدابیر مستعمله برفع تهیج عصب [illegible] مانند
الکتریسته منفصل و جفنی مرض کهنه باشد سیاله متصل بکار برده شده حد بخیه نیز زده
باشند علاج (۱) بر طریقه دیفنباخ یک قطعه جلد مثلث که قاعده
آن در فوق و نقطه راس بطرف زیر باشد کنده تاق صغر برداشته کنار آزاد
جفن سفلی و پاره از مژگان و جزء از غضروف تارس را بارتفاع ضلع
مثلث بریده تقسیم که مثلث بشکل مثلث سابق باشد که نقطه اول فوق و قاعده
آن در زیر باشد حاصل نماید پس جفن را بطرف شقیقه بکشند بقدری که نقطه مثلث
[illegible] بزاویه و حاشیه مثلث [illegible] بخیه نمایند که انقلاب جفن رفع
بشود (۲) یا بطریقه کرافاسته انکشاف [illegible] در محاذی نقطه دمعه
اگر شده و حاشیه چشم در جلد [illegible] عمودی کم [illegible]
داده خط [illegible] در [illegible] داده پس پارچه جلدی
مثلث که قاعده آن بطرف بالا باشد [illegible] جرجه برداشته بخیه نمایند
در انقلاب دمعی جفن —— چون بواسطه دمعی جفن مژگانی و دم [illegible]
جاری [illegible] ملتحمه شده چنانکه در [illegible]
[illegible] بشرط ملتحمه [illegible] جفن و محکم [illegible]

حالت چشم را امتحان نموده و باید زود که آب شده با قطور تاخیر چشم را
بشویند

در انقلاب التهابی که در حقیقه ترتیب جفن معکوس است (۱) بطریقه
[illegible] یک شکاف [illegible] بفاصله یک سانتیمتر در زیر کنار را [illegible] تقسیم
که گشوده که لب آن بطرف بالا باشد و لهذا سر جلد موضع را سلخ نموده پارچه
مثلثی از جلد برداشته و کنار جرح را بخیه نمایند (۲) بطریقه [illegible]
شکافی به محاذی کنار رشد کاهی داده سر قطعه مثلثی که نقطه آن بطرف
زیر باشد از جلد برداشته از هر طرف قاعده مثلث شکاف موربی داده
جرحه عرضی و طولی را بخیه نماید (۳) بطریقه [illegible] شکافی [illegible]
که [illegible] در زیر جفن منقلب [illegible] داده از [illegible] یک شکاف
موربی که محاذی [illegible] بخیه [illegible] تقسیم که در هر طرف [illegible]
حاصل شد و [illegible] سابق سر جلد موضع ۷ اول را برداشته
کنار های جرح جهت را بیکدیگر وصل نموده بخیه نمایند (۴) بطریقه
ریشه [illegible] دو شکاف موربی محاذی کنار رشد کاهی جفن منقلب [illegible] جلد
[illegible] از ان [illegible] و خارجی چشم [illegible] کرده کنار

مرگانی را

مرگانی را جرح داده پس جفن اعلا بخیه نموده پس یک شکاف دیگر [illegible]
در زیر شکاف اول محاذی آن داده پارچه متعرض جلد محتوی ما بین
دو شکاف را سلخ نموده با رخم مربع [illegible] پس بطرف بالا کشیده
زبانه را قطع کرده [illegible] قطعه [illegible] بیکدیگر [illegible] را بخیه نمایند (۵)
بطریقه [illegible] عبارت است از [illegible] جفن با پارچه جلدی که از موضع مجاور
عاریه نمایند [illegible] در این طریقه [illegible] نسبه [illegible]
[illegible] موضع [illegible] جفن [illegible] پس کنار های جرح
از یکدیگر [illegible] از قطعه جلدی عاریه جفن [illegible] در ۱۸۵۶ [illegible]
[illegible] قطعه جلدی [illegible] در دنباله آن قرار داده ریشه
[illegible] به چهار شکاف تقسیم نموده [illegible] شکاف [illegible] را [illegible] داده
[illegible] را سلخ نموده در [illegible] [illegible]
[illegible] بخیه [illegible]
در [illegible] جلدی [illegible] از موضع [illegible] قطعه جلدی [illegible]
جفن [illegible] در بالا [illegible] جفن [illegible] چشم [illegible] در [illegible]
پس [illegible] بخیه [illegible] نقطه قطعه عاریه [illegible]

نقطه کنار جفن رده به بخیه ها بر سابه زده بر مقند سه بخیه زیاده لازم نیست
و پس از ۳ تا ۴ ساعت بخیه ها را برداشته که عمل تمام است چنین هلالی شکل
از پوست و بافت جلدی که در ماق اکبر واقع شده قریب به یک ثلث جفن
بپوشانند از آن سطح بوش بامنده ... این هلال عادتاً بطرف
خارج بر گشته کما هر این چنین جزئی از قرنیه را مستور شده از زیر جلد
بینی ... آمیخته و جزئی از جلد ملتحمه گیسه دمعی ملحوظ شده
غالباً در بعضی چشم مولود است چنانکه ... از ... در ...
طایفه ... چینی ... چشم باشد عارض و بسبب رفتن موضع ...
مرضیه ... گیسه دمعی عارض نمیشود

علاج ———— در ... طبیعت ... ...
و عمل به ... ...
و مانع رؤیت باشد از پشت بینی ... که عرضش بقدر کفایت
باشد بریده ... ... این چنین جلد ... ...

خوابیده گی جفن

فوتوزیس لغتی است یونانی بمعنی فرود افتادن جفن اعلی پوشیده نیست

که در حالت

و در حالت طبیعی جفن اعلی متصل در کار حرکت است عضله بدور جفن ... انجوالا
و عضله مرتفعه ... جفن ... ... عضله مرتفع نامیده مبتلا
بفلج گردد تا عضله مدور بیشتر از حد طبیعی تشنج کند یا اینکه جفن ضخیم گردد
فوتوزیس حاصل میشود پس بنا بر این این مرض بر سه قسم است یکی فوتوزیس
فلجی دوم تشنجی سیم ...

(۱) فوتوزیس فلجی عضله مرتفع نامیده جفن اعلی مفلوج گشته
دیگر چنین ... قدرت بر حرکت ندارد عضله ضد عمل متشنج بوده
جفن را جمع ... میدارد

علامات ———— (۱) چشم بسته مانده و مریض نمیتواند بگشاید
مگر با دست (۲) جفن ... انگشت بالا کشند مقاومتی حس شود
ولی همین قدر که انگشت ... باز میخوابد (۳) تمام
چین های آن ... چشم محو شده است (۴) ... غالباً ...
فلج عصب ... سیم حاصل شده بدین ... چشم به بالا و پائین ...
و داخل حرکت نتواند حدقه وسیع ... (۵) در بسیاری
از ... چشم بطرف خارج ... شده و به بالا و داخل نمیتواند

رفت (۶) مریض تمام اشیاء شفاف را مضاعف دیده شبیه
محسوسه به چشم راست از طرف چپ و از چپ بطرف راست دیده
میشد

اسباب ——— پتوزیس فلجی از اثر آفات دماغی

کما فی حصول سکته چنانکه ورم ادمی و ترومبوز در شریان اگرچه اکثر غالبا
با استرخای جفن اعلی همراه و بر عقیده ماکنامارا بنتیجه علل [illegible]
یعنی جفن... شعبه از عصب لفوع بچم منحصر شاخه فوقانی خانه چشم مجروح
شده تحریک بعصب نوع سیم میرسد گاهی از اثر سم مرداب
ظاهر شده و باشد که همین شاخه که عضله مرتفع نماینده جفن
مبتلا بفلج گردد چنانکه از اثر سبب تسمیم و مراس بامرداب
از ورم ضربه کوفت جلوی خانه چشم دیده شده و گاهی بروز اینمرض
ورم ... بموضع (۲) جفن فوقانی عضله بدر جفن
پتوزیس گردد چشم بکلی بسته مانده لذالت غالبا متعلق
رحم یا جلی زدن یا ورم جراحت بوده
شاخه ... (۱) به تشنج شده جفن اعلی بنحویکه ...

که بانگشت

ر با انگشت جفن را بلند کنند مقاومت ... (۲) با ذهبت
روشنائی (۳) عدم ... بودن ... اگرچه بخود درشبانه
روز رفع شود ... ظاهر شده (۴) بکج ... چشم ...
... (۳) از اثر جراحت جفن و طریقه التیام آنها
... جفن و ... جفن ... شدن ... تحت ...
... و ... جفن جفن ... و ...
... جفن ... شده ... قرنیه در زیر جفن ...
چنانکه ... مبتلا بود ... جفن همیشه جفن ... دیده ...
... مبتلا بودم ... قرنیه و ... شدن ...
در بعضی از اطفال مبتلا ... دیده ... و ...
چنانکه ... در سال ۱۸۷۳ طفل مبتلا ... دیده که
مولود ... جفن که عضله مرتفع نماینده جفن را ... معالجه میکرد
... در ... خانه چشم عارض شده ... که ...
... جفن ... داده ... داده چنانکه
در ... ملاحظه میشد

پیش بینی ـــــ چون فرو افتیده گی جفن اعلا مربوط به فلج
عصب زوج سیم باشد میتوان معالجه کرد و برفع سبب کوشید
مانند روماتیسم و غیره و یا اگر بعلت حادثه در بی کفایتی عضله مرتفعه نماینده
مشکوک است فرو افتیده گی آلتی جفن چون متعلق بزاویه نسج باشد بعد ایمید
جراحی رفع میشود

علاج ـــــ فرو افتیده گی فلجی جفن (۱) جهت فلج عضله
مرتفعه نماینده جفن اعلا بواسطه فلج زوج سیم باشد فحص سبب و رفعش
لازم است (۲) جهت روماتیسم باشد حمام بخار و گرد و مالیدن
ادویه معطره بر جبهه و شقیقه و جفن های فاتره نیشه (ضمیمه کچوله
یک گرم الکلی اطریلال پناه گرم ممزوجه یا الکلی اسطوخودوس
۷ گرم ادرتول لقرنفل ۳۰ گرم بعد اوقات سه گرین یک گندم مخلوط نموده
شبانه روزی سه دو فعه بر جفن و شقیقه بمالند) ماکالرژن بالعداد مرهم
درستراتریدی را تجویه نموده و بدین قسم دستور العمل داده است
(۲ گندم درسترنین در ۱۵ گرم پیه مخلوط نموده سه چهار دفعه
در شبانه روز بمالند) رسانیدن قوه الکتریسیته بر جفن نیکو و چون

از اثر سم مرد ابه یا باشد از سینک مرکب با آهن و ارسنیک یا ...
در فرو افتیده گی آلتی جفن (۱) چون جلد جفن جدید در حادثه شده
باشد یک جهت عرضی در بیقه دو بر مخصوص که مرکز از سه بازیک فاصله
در کنار ان از دار گرفته بس بر بعض بسبب دکوتاه شدن جفن ابر عضله اگر چنان
جفن ممنوع نیابد سه یا چهار بخیه نازک از ابریشم از نسیج ابرو و جلد
کنار پلک و سر چاه محبت درمیان شکاف ابرو و چین جلد را
قطع نموده اگر در اطراف جرحه جزئی از جلد باقی ماند با بخیه برداشته
پس با کنها کنار جرحت را بهم گرفته بخیه نمایند
(۲) برید یک قطعه از جلد تا قرب شقیقه چنانکه یک طرف
این شکاف در زیر ابرو و طرف دیگرش بفاصله کمی از غضروف
تارس باشد برداشته جرحه را با بخیه جمع نمایند که کنار تارس کلید ابرو
چسپیده عمل جفن قریب بحالت طبیعی میگردد
(۳) جهت علاج فرو افتیده گی مولودی جفن با بی کفایتی عضله مرتفعه
نماینده جفن همراه است حکم کالرن ... فوقانی غضروف
تارس را با جلد و طبقه عضلانی بعرض ده تا پانزده سانتیمتر برداشته

کنارهای جرحه را با چهار بخیه که هر یک از تمام ضخامت جفن گذشته باشند
متصل ساخته جفن بالا رفته و چشم بخوبی گشوده بشود

فلج عضلهٔ مدورهٔ جفن

عضلهٔ مدورهٔ جفن از فلج عصب زوج هفتم از عمل اغلاق چشم و گریسته
نشده خوابانیدن و بر هم زدن جفن محال شود

علامات ——— عصب صورتیه را سبب حرکت جفن و بسیاری
از عضلات صورت است و موسوم بعصب سمپاتیک است چون مبتلا بفلج گردد
سیمای تغییر یافته خطوط صورت در انسان بطرف سالم و در حیوانات
بطرف عصب مفلوج کشیده شده چینهای پیشانی از طرف مفلوج محو گشته
و مریض قادر بر بلند کردن و خم نمودن ابرو نبوده حرکات لب [illegible]
و دهان بطرف سالم کشیده عضلهٔ مدورهٔ لب مفلوج و گونه پژمرده هوای
خارج از فضای [illegible] دهن بیرون رفته و هم از فلج تارهای
عضلهٔ بوقی و عضلهٔ [illegible] از [illegible] بطرف سالم عود چشم (۱)
گشاده تر بودن چشم مبتلا از چشم سالم و بخارج برگشتن کنار زیرین
جفن تحتانی (۲) چون مریض را به بستن چشم امر نمایند نقطهٔ

دمعهٔ تحتانی

دمعهٔ تحتانی بخارج برگشته [illegible] جذب نکرده بدین جهة آب دیده
بیرون گونه روان است (۳) و نیز در بستن چشم که جفن چشم مبتلا
از دیگری باز مانده مردمک بطرف بالا و داخل رفته در پشت
جفن اعلا پنهان بشود (۴) ابرو بپایین و گونه فرو رفته و دهان
بطرف سالم کشیده چین صورت از نیمه محو میگردد (۵) در فلج
تام صورت باشد که جفنها همدیگر نزدیک گردند ولی بهم رسانیدن آن
محال است (۶) چون فلج عضلهٔ مدورهٔ جفن کهنه شده و چشم باید
گشوده باشد تحریکات در ملتحمه و قرنیه بهم خواهد رسید
(۷) حس [illegible] در چشم مبتلا موجب گریهٔ زیاد است (۸)
بهم خوردن عمل انعکاس چشم مبتلا است

تشریح مرضی و سبب ——— عصب زوج هفتم از [illegible]
زیر زاویهٔ زیتونی دماغ ابتدا کرده الیاف این عصب قاعدهٔ
بطن چهارم دماغ را پوشیده هستهٔ مرکزی این عصب [illegible]
بسیاری از [illegible] محدب مطولانی [illegible] بطن واقع [illegible]
قاعدهٔ بطن چهارم را فرا گرفته در [illegible] ستون [illegible] بوده

وبه نیوعطی تغییر یافته عصب زوج هفتم موجب فلج عصب زوج ششم
بود پس عصب صورتیه بطرف مجرای داخلی سامعه رفته با عصب سامعه وعصب
وسطی وریسبرگ همراه بوده اول سمان تقاطع این عصب ها با زوج خط
بروی خط وسط حدبه دماغ معین نموده در مجرای داخلی سامعه عصب
صورتیه وعصب وریسبرگ در قنات فالوپ رفته ودراینجا عصب صورتیه ضخیم
گشته مسمی شده وگانگلیون ژنیکوله را حاصل میکند که عصب عظیم صخری
مجری وکوچک صخری از ان ابتدا میکند پس عصب صورتیه بالا میرود عصب [illegible]
در رشته غشاء صماخ با عصب زوج پنجم وعصب ریه ومعده در مجرای [illegible]
شقیقه مجتمع شده از سوراخ سوکی وحلمی با عصب زبان وحلق از جمجمه خارج
ودر صورت متفرق میشود پس درعقیده کلود برنارد از رشته های عصب
ریه ومعده حس مخصوص بدین عصب رسیده (۱) چون مرض در مبدء
عصب یا نقطه از ساقه داخل جمجمه باشد ضعف یا فقدان حس سمع
دست دهد (۲) چنین محل مرض در جزء واقع در مجرای فالوپ
وحوالی گانگلیون ژنیکوله ویا در بالای ان باشد بهم خوردگی [illegible] شده
(۳) چون آفت در جزء قنات فالوپ باشد غالبا عصب عضله رکابیه

مبتلا بوجه

مبتلا بوجه موجب صدای کرنش میگردد (۴) سبب فلج عصب
زوج هفتم بتبع عهد یا تومرهای کوهری وگاهی باجرحتی یا ضغطه موضع [illegible]
(۵) ورم احتیاء عصب صورتیه گاهی موجب فلج عضله [illegible]
میگردد ودنبالهات غالبا بعد الاثر باخوده که ومعروض بعضی بهوای جاری حاصل
میشود (۶) چنین فلج صورت بفلج عرض همه بدن تقدم یا بعد در طول
دارد ولک (۷) فلج این عصب در اطفال بعد از تشنج
که در هنگام رویدن دندان عارض میشود حاصل شده صورت تا سالهای
بسیار رنج قاعده متشنج شده وهم گاهی مولود است (۸) [illegible]
ودخول کرنش با سوراخ شدن غشاء صماخ گاهی موجب فلج این عصب [illegible]
بیش میرسد غالبا جید است خاصه چون مرض بسته بامراض
دماغی وجراحات نباشند
علامات — اشارات معاینه لسبب تجزیه تشخیص وتشخیص مکان
مرض وتغیرات وطبیعه الات (۱) چون غالبا سبب مرض
رو با تسمیر است مایه لذا بنده اشعه [illegible] بر قرار با اطراف که [illegible]
[illegible] وسهولت وحمام [illegible] (۳) چنین سبب کوفتی

باشد معالجه ریشه مفرده یا مرکب با بیدور پتاسیوم (۳) آب برزدک

زیر جلدی استرکنین (هیدروکلرات استرکنین ۱ گندم آب ۳۰ مکه

از ۲ تا ۴ قطره آب برزدک کنند) (۴) الکتریسته منقطعه و منفصل

نتایج جیده بخشیده اند (۵) در امراض مزمن در رفع سبب و علت

بکوشند (۶) اگر مرض مدة مدیدی طول کشیده موجب برگشته گی

جفن بخارج و سیلان دمعه گردیده باشد باید به یکی از طریقه‌های عملی که سابقاً

نوشته شده رجوع کرده و نقطه دمعه را مخصوصاً برای جذب اشک قطع نمایند.

تشنج جفن (خوابیدگی جفن)

چون در تمام امتداد الیاف عضله مدور جفنی یا در جزئی از آن تشنج عارض شود

خوابیدگی تشنج جفن و یا ارزش و یا باهم جنبیدن پلک‌ها روی داده جفن‌ها منقبض گردد

(۱) خوابیده تشنج جفن بدو صورت ظاهر میشود یکی با علامات

تشنج قبض شدن چشم که تشنج در جفن‌ها دائمی باشد که مریض چشم خود را

نتواند گشود و این حال خوابیده تشنج جفنی است که از ورم عصب

با علل انعکاسی عصب زوج پنجم دست میدهد صورت دیگر که دفعه به عضله

مدور جفنی بوده در عضلات تشنج قبض کرده و جفن‌ها باهم جنبنده در صورت

شعبهای مجاور عصب زوج هفتم معلول‌اند

علامات ـــ (۱) مریض تمام یا جزئی از جفن‌ها را بسته داشته

(۲) گاه گاه تشنج خود رفع شده و ناگهان چشم باز مانده

ولی همین قدر که مریض کاری از قبیل خواندن یا نوشتن و غیره پیش گیرد

ارزش در جفن‌ها پیدا و بسته میشود (۳) عادتاً این مرض با زیادی

حس چشم همراه بوده چشم از روشنائی متنفر است و اشک میریزد

(۴) این مرض گاهی با درد عصبی صورت همراه بوده و بیشتر درد

عصب سه شاخه صورت است (۵) کرم خوردگی دندان موجب این مرض بوده

و معلوم شده است که موضع خروج عصب بالائی یا زیر حدقه چشم را فشار دهند

یا بروی دندان کرم خورده و یا موضع عصب تحتانی دندان که در بالای فک

اسفل از زیر دندان است فشار دهند

(۲) باهم جنبیدن جفنی که هم ارزش آن نامیده‌اند به درجات مختلف ظاهر شده

گاهی سبب ارتعاش کلی گشته در اوقات مختلفه رو در مریض حس ارزش در یکی

از جفن‌ها کرده غالباً بقدری خفیف است که از خارج معلوم نمیشود و گاهی محسوس بوده

جفن با حرکت سریعی ارزش میکند قطرهای [illegible] در چشم پیدا

در شخص مزبور موجب تشنج اجزاء متلاصقه عضله مدور جفنی گشته این تشنجات مجتمع اکثر بوده

یک یا دو ساعت طول کشیده و بدون معالجه رفع میشوند

(۳) اختلاج مزمن جفنی ——— غالبا در هر دو چشم بعد از شخص

عصبانی اختناق رحمی ظاهر شده در مرض کره سریع و غالبا متوالیا بوده

ابروها بحدیکه نزدیک یا از هم دور شده بالا و زیر میروند

اسباب ——— (۱) چنین تشنج عضلات صورت شاید بسته

باختلال اصلی عصب صورتیه (۲) افات مجاری تغذیه ابدالیه

و لاطا مستقیم ابدی عصب یا عصب ... موجب تحریک تشنج اند (۳)

گرفت گاهی موجب اتفاقیه شده (۴) درد عصبانی عصب پنجم

میتوانند موجب تشنج عضله مدور جفنی گردند چنانکه اذکرم خواهیم دید

یا جراحت عصب پنجم ظاهر شود (۵) امراض بسیار قرنیه مانند

طاول یا ورم ملتحمه یک ... دوده چشم خارجی در ملتحمه یا جراحت چشم

و جسم اجنبی کوچک در شیار ملتحمه تحریک چشم نموده و چشم را تحریک تشنج

ساخته اند که گشودن چشم محال است (۶) بسبب بسیار خواندن

خفیف با تشنج آن و غالبا از شب جفنی ... مرض کهنه یا تا زنج ... است

اندازد

پیش بینی مرض ——— چون مربوط بسبب اتفاقیه یا مرض موقتی ملتحمه یا قرنیه

یا مجاری دمعیه باشد خطری ندارد ولی چون از ازدیاد درد عصبانی تشنج شدید باشد

خطرناک است حالم مرض و سن مریض را ملاحظه باید داشت چه اگر مزمن باشد

با تمام تدابیر طبی مقاومت میورزد

علاج ——— (۱) چون مرض اصلی وابسته باختلال عمل عصب

رفع مرض با عمل الکتریکی رفع حم باشد بجوید اله ... آبدزدک زیر جلدی

مرفین رفع میشود (مشتمل بر تزریقات جلدی مرفین اینقطر

ده تا بیست قطره آبدزدک ... ۲ تا ۳ سانتیگرام ...

هیدروکلرات ... مورسیر کارلوس آبدزدک را در نقطه علت ساقه

عصب فوقانی یا تحتانی حاجب چشم که از فشار بر این موضع تشنج رفع میشود

زده و چنین آبدزدک زیر جلدی بنظر رسیده که اثر تشنج زایل و یا تسکین

مرفین بر موضع طاول آن معمول است (۲) الکتریسیته ساری یا منقطع

یا منفصل اثر نیکو دارد (۳) چنین حال غالب بسبب کم قوتی ... بیدو دهم

... سموم بجور نمایند (۴) فشار عصب صورتیه یا اسباب از موضع پارچه

... در حوالی ... (۵) چنین امراض قرنیه و ملتحمه

و مجاری دمعه بسبب اینکه بسته شده بعلاج آنها بپردازند (۶) اگر با وجه این
معالجات شفا حاصل نشد قطع زیر جلدی از عصب فوق حدقه چشمی باینطریقه
بطریقه نازکی جلد ابرو را کشیده و متمدد داشته تنه تم در زیر جلد فرو
برده از خارج به جنب بطرف نقطه خروج عصب فوق حدقه چشمی رفته بسر طرف
قاطع سباب شده به جانب استخوان کرده تمام نسوج را با ضریع استخوان آن
در محل اتصال ثلث داخلی کنار حدقه چشم با ثلث وسطی آن بریده پس
جراحت را بسته و فشار جزئی وارد کرده و زخم را به بندند

درد عصبانی عصب زوج پنجم

در اجزاء مختلفه چشم و متعلقات آن از جفن و ابرو و جبهه و شقیقه
نیمه سر مثل آن درد عصب زوج پنجم ظاهر میگردد
علامات — (۱) درد عصبانی یکباره آمده و شب ها شدت نموده مکانش
در جزء وسطی ابرو و جفن اعلا و گونه و بینی بوده بر نسبت شدت مرض
شده به تر شده در پیشانی و شقیقه و گونه و هم نیمه سر منتشر گشته و معبر
شاخهای و دندانی عصب را فرا میگیرد (۲) گاهی رشته درد بطور
نوبه منتظم و گاهی بی قاعده و بعضی بطور اتصال است (۳)

سیلان دمعه

سیلان دمعه و ترس از روشنائی و تشنج عضله مدور جفن (۴)
ملتحمه محتقن از خون و عروق های خونی در روی ظاهر بوده (۵) همین
قدر که درد موقوف شد چشم بهیئت طبیعی برگشته (۶) اختلالات چهره
موقتی و حصول امراض نادر و منحصر بهمان یک مثال است که دکتر [illegible]
گازو [illegible] مذکوره داشته از آنکه درد عصبانی و انعدام [illegible] بواسطه پارچه
حلالی که در حلق شکسته و فرو رفته بود حاصل شده که دندان کرم
خورده و بیرون آوردن جسم خارجی و دوای صورت مرض را رفع کرده
(۷) این مرض گاهی با قطع عصب محرک چشم و عصب زوج سیم و زوج
ششم با انعدام قوه ذائقه از نیمه زبان و فساد قوه شامه که منشد
بگرفتن بودند همراهی میکند
اسباب — سبب درد عصبانی اصلا پوشیده اسباب روماتیسمی هم
احتمال دارد اثر سرمای مرطوب به یقین از اسباب این علت اند درد
جراحت خاصه در یکی از شاخه های عصب زوج پنجم و کرم خوردگی دندان
تغییرات وارده بر جرم دماغ حول بعد پول وارده یا حوالی گانگلیون
گاسر شده در مسموم شدن بسرب با دم سرور شنگه همراه شده است

تشخیص — در امتیاز این دو عرض که از امراض چشم یا زونای
حسیه منتج شده باشد دقت نمایند به اینکه (۱) امراض قرنیه و عنبیه را
و از امتحان چشم معلوم (۲) زونای چشمی مرض است نادر که به بروز
بثور در جبهه تشخیص می یابد (۳) در حالت غشیه و متعلقات چشم
دندان و اثر چرک دقت نمایند

علاج — (۱) سولفات دو کنین از نیم تا دو دانه گندم یک یا
بیست ساعت قبل از آمدن نوبه درد تا مدتی هر روز و بعد از آن هر دو روز
که باید بخورند (۲) اطراف زیر جلدی مرفین اغلب رفع علت می نماید
(۳) از راه شمع مقرع و وضع الکتریسیته منصوره ما الیه ن مرهم
مرفین (۴) قطع زیر جلدی عصب حول این ید و جبر فایده بخشید

شکاف جفن

شکاف غیر طبیعی جفن معلوم میشود بشکاف عمودی در وسط یا در طرف
زاویه محض یا زاویه انسی چشم بصورت ۷ که گشوده گیش بطرف
کنار آزاد بوده در بعض کنار هایش محاذی دارد موی مژگان پوشیده
شاید که با سایر معایب شکاف چشم و دهان و حنک همراه باشد

علاج

علاج — معالجه این مرض جراحی است بدین قسم که لبهای شکاف را
مجروح و با بخیه جمع نموده و ملتحمه را در بخیه نگیرند

کتاب دوم — در امراض مجاری دمعه

تشریح — غده دمعه مرکب از دو جزء خانه چشم و جفن بوده
خود قطعه قطعه دارد قسم غده خوشه ای است که جزء خانه چشمی بحجم بادام کوچک
در تقعیر کوچک زاویه وحشی عظم جبهه واقع و در میان این غده و نیم
همان فرج کمتر فاصله است کنار ردیف پیش در پشت جزء وحشی قرنی خانه
چشمی پنهان و بقدر رشته تا چهار میلیمتر با این زاویه فاصله داشته
سطح تحتانی آن بروی عضله مرتفع نماینده جفنی و عضله مستقیم وحشی
واقع شده مجاری ترشح این غده بر عقیده سابقین از رشته تا نوع
که در جزء وحشی فوقانی ملتحمه گشوده میشوند جزء جفنی صغیره
شکل در ضخامت جفن اعلی واقع با الیاف عضله مرتفع نماینده جفن
جفن اعلی پوشیده و سطح تحتانی آن با فورنیکس خانه چشمی ملاقی بوده
بر عقیده بعضی مجاری ترشح دینده جزء علاحده و بر عقیده سابقین مجاری
ترشح هر دو یکی است

طبقات واقع بر روی غده دمعه (۱) اول جلد دوم نسج سلولی تحت جلدی که رخو

و محتوی و رومت است سیم اپونوروز جفن اعلی که با کاسه چشم پیوسته بوده

و چنانکه ریشه معین کرده است غده دمعه در میان دو [illegible] قرار گرفته

شریان چشمی شاخه بزرگی بدین غده فرستاده و عصب غده (۱) از شعبه دمعه

شاخه چشمی و لمس و تار دمعه شاخه خانه چشمی عصب فک اعلی از عصب

زوج پنجم (۲) از عصب عظیم ربطی از تار رابطه که با شریان دمعه همراه است

فیزیولوژی — غده دمعه تولید اشک چشم می نماید که بواسطه بهم

خوردن جفن سطح قدامی کره مقله میرود این ترشح عصب زوج پنجم و عصب

عظیم ربطی چنانچه لونژه نقصان این ترشح را پس از قطع عصب

زوج پنجم ثابت کرده کلود برنارد معلوم نموده است که بعد از قطع عصب

زوج پنجم ترشح غده دمعه کم و ترشح غده میبومیس زیاد میشود امراض

نفسانی از قبیل خوشحالی و غصه و درد چشم و اثر روشنائی تابان بر

مقدار ترشح آن میافزایند میبو لرش در اشکهائیکه از آن جمع نموده

بود امتحان نموده و در اشک جوانی مبتلا بعفونت این اجزاء را دیده

آب ۹۸٫۲۲۳

نمک طعام ۱٫۲۵۷

البومین ۰٫۵۰۴

املاح ۰٫۰۱۶

مواد دسم اثری

روبا ضعفات و درد شده و در دو رود در اشک چشم باقیه و بنا بر کار ربکار زنگ

ترکیب این مایع بر حسب مزاج اشخاص مختلف و فایده اشک مرطوب

داشتن چشم است در وقت تحریک اجسام خارج با اسباب اتفاقی

تر و صاف نمودن چشم بواسطه ترشح غدد شیار ملتحمه و غدد میبومیوس است

طریقهٔ امتحان آلات دمعه

غده دمعه در حالت طبیعی بچشم و لمس احساس نشده ولی چون تغییری در آن

غده بهم رسیده حجمش افزوده شد از تقعیر عظم جبهه تجاوز نموده بقدام

آمده و از کنار خانه چشم بلمس احساس میشود در امتحان غده دمعیه

انگشت ابهام را بر روی جفن اعلی به تمام امتداد فوقانی خانه چشم

مخصوصا از طرف وحشی مالیده اگر برآمدگی احساس کنند احتمال کلی

به بزرگی غده نموده پس جفن اعلی را برگردانیده در حالتیکه مریض بطرف

زیر نگرد بدقت دانهای ریز مجرای ترشح را امتحان کرده از بسته یا باز بودن
دکتوده کی دانهای خوطهر جمع شده برای جستجوی [illegible] یا قلیائی بودن
دکتور گالزنسکا پارچه کاغذ تورنسل درمیان جفن و چشم گذارده [illegible]
اشک خوطهر جمع میشود کاغذ تورنسل وجود بیرون تغییر میکند و از سایر حرکات
شیمیائی چون لازم نبوده ترکیب مرض اشک تحقیق معین خواهد شد

(۳) امراض غدد دمعه و معالجهٔ ان

امراض غدد دمعه عموما ازین‌اند (۱) ورم غده دمعه (۲) تومور
غدهٔ دمعه از سلعه و سرطان و کیسه‌های دمعه (۳) تغیرات ترشح
از سیلان اشک و اکزروم و اشک خونی

(۱) ورم غدهٔ دمعه

دکتور گالزنسکا مانند ملکانوف ورم غده دمعه را دو قسم دانسته یکی
ورم جزء جفنی و دیگری جزء خانه چشمی
(۱) ورم جزء جفنی غده دمعه بصورت حاد و ورم یک یا چندین دانه
از جزء جفنی غده دمعه است
علامات — (۱) مریض ابتدا میکند بغتتا درد شدید [illegible] در زاویه

وحشی چشم که لاحرکت جفن را کمتر شده دارد که شخص انگشت روی
جفن اعلا قریب بزاویه وحشی نهد درد می‌یابد (۲) جفن اعلا
متورم است خاصه از طرف زاویهٔ وحشی که غالبا سرخ بنفش فام و شکل
تقعری را فرو رفته شده که گمان بوجود [illegible] میرود (۳) کره چشم
و ملتحمه چشمی و جفنی متورم نبوده و [illegible] جزئی [illegible] غشاء و ظاهر
شده ولی از جانب زاویه وحشی چشم [illegible] که با کنار
قرنیه رخنه [illegible] دارد که بریدن آن لازم میشود (۴) جفن اعلی
در بادی مرض از درد حوالی خانه چشم شکایت دارد (۵) در
عرض سه یا چهار روز یک یا چند غده متورم پر از ورم گشته و از سطح ملتحمه
برامده از فشار یا برکردن جفن مقداری از ورم دفع شده و با درد
لاجه موقوف ورم در میان جفن [illegible] شده ورم رفع شود (۶)
در مدت هشت یا ده روز تومور سختی در زاویه وحشی ظاهر میشود که درست
محدود نبوده و با کنار خانه چشمی ملاحق است
بعد در رفتار این مرض سریع است چنانکه در عرض پنج یا شش روز ورم به منتها
درجه شده رسیده و تمام [illegible] عموما میتوان گفت که همیشه [illegible]

می‌کنند

تشخیص — این مرض از ورم ملتحمه نزله‌ای یا رمد اطفال یا ورم ملتحمه رمدی
بسرعت بروز در رفتار و فقدان ترکمات سرور ملتحمه ممتاز در دو گوشه
چشم و برجستگی حاصل از غده در اینموضع و ترشح رطوبت سرور در ملتحمه
یا در جفن تشخیص را تمام می‌کنند

اسباب — سبب این مرض غالباً ضربت از قطعات سنگ یا خار بودن
و بنا بر این علامات در اطفال مشاهده شده و لکلا از سنگ در جوانان و دهقانان
بعلاوه در اثر ضربت سنگ و دیگر شالوزن در کوفت دیده‌اند

علاج — موضعیات گرم و ضماد از مغز نان و شیر یا از آرد برنج که
دو دفعه در روز ضماد نموده و هر دفعه یک ساعت بگذارند غالباً گاهی چون
ورم زیاد بوده و برجستگی موضع ملتحمه جفنی را در دو شقه و شقه مانع از دیدن
هفت هشت دانه زلو به پشت گوش انداخته ملتحمه متهیج را شرط نموده
گلیسرین ۵۰ گرم عصاره بلادن ۱۵ گرم نموده بر روی جفن مالند

(۲) ورم مزمن غده دمعه

چون ورم مزمن غده مانند تدریج اجزاء لوحی در وحشی چشم را فرا میگیرد

علامات

علامات — (۱) مرض بتدریج بروز کرده تیبس در جفن یا امتلاء عروق
ملتحمه که از زاویه وحشی ابتدا کرده بود بنا ابتدا نموده و تا چند وقت
حالت خوابیده که در جفن مشاهده شده (۲) از لمس برآمدگی مدوری
الاستیک که از کنار زاویه چشم تکرار نموده بطرف داخل زاویه وحشی چشم رفته
(۳) چون جفن را بلند کرده مریض بطرف داخل نگرد در زاویه وحشی
برجستگی کوچک قطعه مشاهده میشود (۴) ملتحمه از سرخ تر شده و امتلاء
مزمن در عروق بزرگ آن که بطرف عضله مستقیم وحشی میروند مشاهده شده
(۵) چشم همیشه نمناک بوده و از اثر روشنائی زحمت دوری حرکات
آن بالا رفته (۶) حرکات چشم مختل شده مریض احساس ثقل و بعد
در خانه چشم نموده گاهی دردهای مبهم که دوره در اطراف آن
ظاهر میگردد (۷) حجم تومور بتدریج زیاد شده اند که چشم را از خانه
خود به بیرون رانده بطرف بینی سطح برجستگی در چشم ظاهر شده (۸) گاه
گاه تمام انفعالات شده گرده شده از ورم بهم رسیده خاصه جسم ورم
بجزء جفنی غده سرایت کرده باشد (۹) ترکیب یک تغییر یافته تند شده
و تحریک نموده چشم را مستعد بورم میگردانند (۱۰) این مرض که دوام

بسیار رواده گاه گاه غده یافته و هر غده با ابتلا ماهی پرتر غده
دمعیها میکنند

اسباب و انذار —— سبب این مرض غالبا مزاج جربست از خنازیر و دیگر
و کوفت و بندرت از اثر سرما خوردن که با انتشار مرض از اجزاء مجاور
بدین آلت در اطفال و جوانان بیشتر و اشخاص که غالبا بدین و بعد از چند
سال دوام مبتلا بهیپرتروفی غده میگردد و در بعضی تعداد حجم علامات
در مرحله پر رمق شده معبر از جمله پیدا کرده فیستولی خاص منفذ که در بعضی
مادام عمر باقی است

علاج —— اشاره مخصوص برفع این علت اصلاح مزاج خنازیری
بالمعالجه یا کوفتی بدین واسطه شربتهای ضد خنازیری از شربت یدورت
سبز کرده و یا ضد اسکوربوتی یدور و روغن کبد ماهی مرو و اغذیه مقوی
و به غذا و مسکن در هوای ییلاق و کنار دریا و مالیدن روغن عقرب (?)
بلادن و آخر هر صبح و عصر در جبهه و اطراف شقیقه و مالیدن
تنتور ید باطراف خانه چشم لکه زنند

تومور غده دمعه

تومورهای جامد غده دمعه اقسام مختلف دارند که کاوزیستا چهار نوع تقسیم
نموده (۱) تومور هیپرتروفی غده (۲) تومور لیفی (۳) تومور
خشمی (۴) سرطان غده

(۱) هیپرتروفی غده که نادر و عبارتست از افزوده شدن حجم دانه
های غده و اتساع مجاری آنها

(۲) تومور لیفی که عبارت از تبدیل غده است به جسم سختی که غالبا دو برابر
بغده نموده و بتدریج جدار خانه چشم و ضیع آن را فرا گرفته و کمال
به تمام بدن سرایت میکند چنانکه پاژه و دوبان مشاهده نموده اند
رفتار مرض سریع و از قرار دعوای این دو مصنف در چند ماه مهلک
مریض میرسانند سبزی رنگ این تومور را بعضی از ناحیه مخصوص آن و دروس (?) آن
ترشح بما تومور گفته

(۳) تومور خشمی یک دفعه اتفاق افتاده مرضی را که ریشه در کلینیک خود
بیرون آورده و کلر با ذره بین امتحان کرده بود نوشته اند

(۴) تومور سرطانی این آلت که بندرت اتفاق و غالبا ثانویست یعنی سرطان
در سایر اجزاء چشم ظاهر شده و بتدریج این غده را فرا گرفته

علامات — (۱) این تومورها هرقدر بزرگتر شوند بیشتر بطرف داخل
خانهٔ چشم رفته اول علامتی که ظاهر میشود بیرون آمدن کرهٔ چشم است
که گاهی نیمه خلعش میشود (۲) جفن اعلی متهیج و متمدد و در جزء چشمان
برجستگی ظاهر (۳) چشم اشک آلود و سرخ و محتقن (۴) مریض
دوبینی و مبتلا با حول متعدد و حرکات چشم با زحمت است (۵)
اگر باز غده بزرگتر شد کرهٔ چشم را بطرف خانهٔ چشم عوده و بواسطه
ابرشام اعصاب چشم فشار داده تغذیهٔ چشم مختل و قرنیه متقرح و سوراخ
شده چشم بکلی ضایع میشود (۶) در این مرض باصره تاریک و مفقود
دارد امتحان با افتالموسکوپ ورم عصب باصره معلوم است
تشخیص — (۱) باید فهمید که خروج کرهٔ چشم و بواسطه اورام
دانه‌ئی عمق خانهٔ چشم یا غدهٔ دمعه است (۲) طبیعت تومور را
معلوم کرد هرگاه مرض از عمق خانهٔ چشم شروع نماید باصره از اول ابتداء
خلاف یافته و ورم در عصب باصره ظاهر گشته بعد از آن بتدریج برجستگی
کرهٔ چشم بیشتر شده و در جفن اعلی برجستگی و تورم معلوم نیست و اما چون
حجم غدهٔ دمعه زیادتر شد خواه ورم مرض باشد خواه هیپرتروفی غده

رفتار

رفتار مرض بسیار بطئی بوده تغییر باصره بدین قدرها نیست کیستهای غدهٔ
دمعه علامات دیگر دارند که در باب خدوش مذکور نموده‌ایم
علاج — از ابتدای مرض به معالجهٔ داخلی چون کوفتی یا
خنازیری باشد بپردازند و چون کار نتیجه نبخشد غده را بیرون آورند
(۱) بطریقهٔ دلپک موضع اتصال چشم جفن را تا شقیقه بریده پس
دو لب جراحت را از یکدیگر دور داشته تومور را بدست آورده
بیرون کشیده دو لب جراحت را بخیه نمایند و یا (۲) بطریقهٔ هالپرن
ابرو را تراشیده و جفن اعلا را بجهت بطرف پائین کشند که کنار زیرکانی
ابرو زیر کمان تحتانی خانهٔ چشم قرار گیرد پس شکافی از زیر ابرو تا محل
اتصال دو شئ جفن به پهنا بقسمی که جلد و نسج سلولی و عضلهٔ مدور جفن
و اپونوروز چشمی و حاجزی که خیلی محکم است بریده شده طبقهٔ سلولی
دو سه متری که غده را پوشیده ظاهر گردد پس دو کنار جراحت را
از یکدیگر دور کرده سر غده را با چنگک بسته و از خانهٔ چشم دور شده
با انگشت یا دستهٔ بکال پیوستن دانه را کنده و جراحت را بخیه کنند

کیستهای غدهٔ دمعه

بندرت کیسه‌ها در غدهٔ دمعه ظاهر شده حبابها از تعدد متعدده
می‌سازند

علامات — این کیسه تومور متموج است که از یک نخود تا بقدر تخم کبوتر
رسیده و برجسته از جوف فوقانی جفن ظاهر کرده کیسه در مقام غده
قرار داشته چون جفن را برگردانند برجسته شفاف متموج ظاهر شود که
سطح ناهموار کیسه دو یا سه رخنه‌های کوچک که مجاری خروج ترشح
غده می‌باشند ظاهر سازند این کیسه‌ها بندرت بطرف خانه چشم رفته
غالبا از طرف جلد جفن اعلی ظاهر میگردند و حرکت چشم را [illegible]
التهاب ندارند از این رخنه‌ها مایع مائی شفاف جاری شده چون
[illegible] کار امتحان به کیسه فرو برند اشک جاری گشته [illegible] کیسه [illegible]
دوباره عود می‌کند

اسباب — این کیسه‌ها در نتیجه ورم یکی از کولهای غده ظاهر شده بر عقیدهٔ
[illegible] بواسطه مسدود شدن مجاری دمعه بوده گاهی این کیسه‌ها خود در جلد
گشوده شده فیستول غدهٔ حاصل میکنند

علاج — در رفع کیسه دو طریقه مستعمل است (۱) کندن کیسه بطریقی
که در تومور غده ذکر شد که محل اتصال چشم و جفن را شکافته کیسه را
بکشند ولی همیشه بیرون آوردن کیسه ممکن نیست خاصه چون معقده و یا مائی
باشد در اینصورت همان جزء قدامی کیسه را بریده و باقی را بگذارند [illegible]
[illegible] (۲) قرار دادن مصنوعی بدین قسم که نخ از میان رخنه طبیعی
غده فرو برده و از جزء داخل کیسه بیرون آورده دو سر نخ را بیکدیگر
ببندند تا فیستولی حاصل شود بعد از قطعه‌ای که در میان نخها باقی است
ببرند ولی [illegible] فائده بیرون از استعمال این طریقه [illegible]
چون فیستول خارجی ظاهر باشد کندن غده دمعه بطریقیکه در تومور غده
مذکور شد معمول میگردد

تغییرات ترشح دمعه

تغییر ترشح دمعه بر سه قسم است (۱) سد ترشح (۲) زیاد شدن آن
(۳) تغییر ترکیب آن

(۱) خشکی چشم و سد ترشح کلیهٔ دمعه اگر ممکن باشد نادر است زیرا که
از کندن غدهٔ دمعه هنوز تغییری در عمل و رطوبت چشم حاصل [illegible]
که غدهٔ دمعه را کنده و رطوبت چشم را بحالت طبیعی دیده ایم

غده را بی فایده می شمارند کالزوسکی چشم را در صورتیکه ترشح غده و هم
ترشح ملتحمه موقوف شود در تغییرات مرضی و کلا ملتحمه که تمام رخنه های
غده ای انباشته شده بود مشاهده نموده است

(۲) سیلان دمعه که از تهیج در حوالی چشم ظاهر میشود متعلق با ثار مرضی
غده است چنانکه بر عقیده جاردی این ترشح از اثر ادرسیک زیاد یعنی بدیا
واسطه چشم ادرسیک خوارد از صاف و شفاف است عموما زیادتی اشک بسته
بتحریک چشم و بعضی ها بعضی تارهای عصب رفع مختص است چنانکه از تحریک
ملتحمه بواسطه جسم خارج ترشح اشک زیاد شده ورم ملتحمه طاولی و ورم قرنیه
و ورم عنبیه خاصه چون با ترس از روشنائی و درد های عصبانی همراه باشند
موجب سیلان دمعه که غالبا بطور دوره هستند اند یا بدو میکند چه از رسیدن تحریک
بر تارهای عصب پنجم شاخه دمعه ای این عصب تحریک یافته ترشح اشک
زیاد گشته چون نقاط دمعه را رخنه نقد بجذب استعداد باشند از کنار جفن کما فی
بدر گونه جاری میشود رفع انفعه بواسطه زیاد شدن ترشح غده بوده از استعمال
مجاری خروج ترشح اشک کرده که رخنه ها ظاهر میشود انفعه نیز نادر در اعمال
کالزوسکی سه اتفاق از آن را دیده است که در شش ماه از استعمال ترکیبات

ید رفع شدند

تشخیص — تشخیص سیلان دمعه ارتفاع از اینکه از مرض مجاری دمعه نتیجه شده باشد بدین
اندازه که اب که هم در نقاط دمعه داسانه و در اسع وقت در امتحان قرنیه و عنبیه
اهمال نکنند که غالبا سیلان اشک بواسطه علت انیه و غشاء میشه

علاج — معالجه این مرض علت رفع سبب چون در اشخاص لاغر مزاج و اطفال
لاغر باشد پرهیز مقوی و روغن کبد ماهی مرد و شراب جیت که که دیده ام بیاتوم
تجویز کرده جلد جفن محاذی موضع غده دمعه را مبنع ید بالند

(۳) تغییر ترکیب اشک از قلیائی یا اسید یا خون آلود بودن آن چنانکه در ترکیب
اشک اندکی اصل مقداری از املاح غنیمت و با قلیائی با کاغذ تورنسل معلوم میشود
چون قلیائی باشد چشم مستعد بتحریک جفن یا قرنیه بوده و یا در حالت
مرض اشک قلیائی میگردد چنانکه در ورم قرنیه یا عنبیه اشک قلیائی است
در هر حال برای تعیین حالت اشک باید پارچه کاغذ تورنسل را در میان
دو جفن داخل نموده گاهی در سل و در ماتیسم یا در بدت یا در بعض تبهات
خیطره اشک اسید گشته ملتحمه چشم ملتهب و متهیج است
بیرون با کاغذ البو میز ثابت نموده در مسموم سبب که مقداری از املاح سرب

در سنگ بنید با عانت کاغذ آغشته به محلول تنتور معلوم میشود بندرت سنگ
خونی میشود چنانکه فرنسیه و جاده و روزنا ذکر کرده اند و هم شنه
در همین زمانها زنی را دیده است که قاعده هر شب ابدیده دیگر اشک خونی بود

(۲) مجاری دمعه

تشریح — این آلات مرکب اند (۱) از نقاط دمعه (۲) مجاری
دمعه (۳) کیسهٔ دمعه (۴) مجرای بینی

(۱) نقطهٔ دمعه — نقطه دمعه بفاصله چند میلیمتر خارج از موضع اتصال
دو جفن در روی دانه کوچکی واقعشده نقطه فوقانی بیشتر از تحتانی
بطرف داخل بچشم و هر دو بطرف کرهٔ چشم مایلند بعقیده [illegible] هر نقطه
حلقه غضروفی دارند که بعضی الیاف عضله مدور جفنی بدان پیوسته و بعضی چند
تار عضله را بعضی از مصنفین عضله مخصوص نقطه دمعه [illegible] را بواسطه
این عضله دانسته اند

(۲) مجاری دمعه که هر یک از نقاط دمعه مدخل آن اند بواسطه در زیر [illegible]
تحت جلدی واقع اند ابتدا عمودی و بعد از آن خمیده با یکدیگر [illegible]
بمجرای بزرگی که کیسهٔ دمعه نامیده اند داخل شده شش یا هشت میلیمتر طول

دیگر

دیگر سه تا چهار میلیمتر عرض دارد

(۳) کیسه دمعه — در پشت وتر عضله مدور در زاویه دمعه که [illegible]
در زاویه صاعده [illegible] حفره [illegible] که [illegible]
عرضی در زیرش [illegible] مجرای [illegible] شده جلد [illegible]
وتر عضله مدور جفنی [illegible] این عضله مدور کیسه واقع و وتر عضله کیسه را
مدور جزء غیر [illegible] در قسمت میکنند

(۴) مجرای بینی — مجرائیست استخوانی و پوشیده از غشاء مخاطی که
از تحت کیسه دمعه شروع کرده یعنی که کیسه بدین مجرا منتهی میشود [illegible]
قدام از زائده صاعده [illegible] ساخته شده جانب خلف آن از [illegible]
دمعه و انده که پائین تر از [illegible] حاصل گشته جدار خانه چشم
از پرده نازکی که [illegible] از [illegible] جدا میکند [illegible] دهان فوقانی
واقع در پشت تیزی زائده صاعده است که میتوان با انگشت حس کرد
دهان تحتانی در جوف تحتانی بینی گشوده شده بعقیده ساپه ۲۷ میلیمتر
در پشت [illegible] خلفی [illegible] است [illegible] از ۷ تا ۱۱ میلیمتر طول
دارد [illegible] پوشیده جانب تحتانی مجرا اند که از

مجاری بهم انتها تجاوز کرده و بصورت شاخ که در بعضی ولودها کوچک هم
دارد گشوده می‌شود امتداد مجرای بینی در همه کس به یک قسم نیست و ترتیب
از بالا بزیر و از خارج بداخل و از قدام بخلف رفته و در بعضی عمودی و در برخی تغییر
داشته غشاء مخاطی مجلل کیسه دمعه و مجرای بینی از بالا بملتحمه و از پائین بغشاء مخاطی
بینی اتصال دارد در منخر این غشاء اختصاص بهم رسیده چنانکه صاف و عاری از
پاپیل بوده بشکل سلول اپیتیلیوم است تغییر پذیرفته غدد مخصوص دارد
در گوشه انسی چشم دو رباط است که انتهای داخلی غضروف تارس را بماق
اکبر متصل ساخته اند بر عقیده هنر یک از این رباطها که قدامی است از
غضروف تارس فوقانی و تحتانی به نقطه دمعه کشیده شده در کنار دمعی اجتماع
این دو شعبه نوار محکمی ساخته می‌شود که از قدام کیسه گذشته و بزائده صعودی
فک پیوسته و همین رباطی است که وتر عضله مدور جفنی دانسته اند رباط دیگر
در طبقه خلفی واقع از میان دو مجرای دمعه تولید شده و در کنار مجرای استخوانی
استخوان دمعه پیوسته کیسه گاه الیاف عضله مدور و عضلات دمعه می‌شوند
سابقاً در تشریح جفن مذکور داشتیم که عضله مدور جفنی از نقاط متعدده ابتدا کرده
و بجزء قدامی کیسه دمعه پیوسته در این موضع که الیاف عضله دو قسمت شده اند عضله
خلفی

خلفی و قدامی دمعه حاصل میشوند جزء قدامی این عضله که در قدام کیسه دمعه واقع
چون منقبض شود کیسه دمعه را وسیع نموده و از استرخاء آن جدار کیسه بیکدیگر
نزدیک شده از این عمل کیسه مانند محجمه حرکت دمعه را بخود میکشد اما خلفی
که آن را عضله خلفی دمعه نامیده در امتداد رباط داخلی و عمق جفن رفته
الیافش بدین رباط و به قسمت خلفی استخوان دمعه پیوسته تمام سطح خارجی خلفی
کیسه را پوشانیده است
فیزیولوژی — اشک سطح کره مقله را مرطوب دارد چنانکه از حرکت جفنی
بجانب ماق اکبر رفته در آنجا نقاط دمعه که حلقه غضروفی بر دهان خود دارند
در این رطوبت غوطه ور از حرکت کیسه که مانند محجمه امتصاص دارد اشک داخل نقطه
دمعه شده از دو مجرای دمعه گذشته و بکیسه وارد گشته در وقت نفس کشیدن
که هوا به ریه داخل میشود اشک از کیسه به مجرای بینی کشیده شده و بجوف آن
وارد میگردد سابقاً برارد در ۱۸۴۳ معلوم کرده بود که عضله مدور جفنی
کیسه دمعه را عمل محجمه میدهد ولیکن دیشر که از بزرگترین معلمین ایران
شمار است تفحصات لازمه در این مطلب کرده و مسئله مذکوره را انکشاف
داشته و هم معلوم کرده است که بر دهان شکاف مجرای بینی ولودلی است که رطوبة

اینده از آن میرکرند ولی سیاله رونده را مانع است بدین واسطه چون سعی
کمک کردن منیز با ینه هوا بسهولت در صندوق صماخ داخل میشود ولی در کیسه
دمعه داخل نمیتواند شد دکتور کالزوسکی بر معلومات رشته اختلاف
افزوده است که حرکت اشک در مجرای انفی هم بواسطه قوه تغذیه مجری و هم بسبب
کم شدن ستون هوا در ؟ است درحین دخول نفس خلاصه نقطه دمعه بالائی
در هر وضع که برقرار کرده باشد جذب اشک میکنند ولی عبور اشک از نقطه
پائینی هم آن در وقتی است که شخص خوابیده باشد بدین واسطه در انباشتگی نقطه
بالائی با سیلان متقاطع دمعه همراه و در انباشتگی نقطه دمعه تحتانی همان در شب
و صبحها چشم اشک میریزد

طریقه امتحان آلات دمعه

در امتحان مجاری خروج دمعه چند شرط است (۱) وضع کنار از جفن
اسفل را دقت کنند که بطرف خارج نرفته و اشک از طرف فشار جاری باشد
چه وجود این ترشح دلیل کامل نبودن جذب اشک است (۲) در حالت
طبیعی نقاط دمعه بطرف کره مقله مایل اند و در امتحان این آلات لذا
این وضع و تغییر آن باید خاطر جمع شد (۳) مریض را نگاه کردن

بطرف بالا امر کرده به بینند که در این وضع جفن سفلی و نقطه دمعه از طرف
کیسه دمعه و کره مقله دور است چه این که انحراف که در این وضع مشاهده
شود دلیل بر عیب مجرای دمعه است (۴) دهان نقطه دمعه در همه اشخاص
یکسان نیست باشد که کوچک در حالت طبیعی بوده و جذب اشک بقاعده معمول
باشد و یا بر عکس وسیع دهان نقطه جذب اشک درست شده مجرا داشته
باشد خلاصه تعیین صحت مجری در صورتی است که میل مخصوص در نقطه دمعه داخل کنند
چنانکه با دست چپ جفن سفلی را لذا داخل بطرف خارج و زیر کشیده و بطرف
خارج مایل داشته نقطه میل را عمودا در نقطه دمعه فرو برده پس میل را بطرف افقی
تا مجری پیدا نمایند (۵) در امتحان کیسه دمعه باید از ابتدا زاویه
داخلی چشم و موضع کیسه را نگاه کرده خواهید که رابطه داخلی جفن برجستگی
کافی از طرف بینی ظاهر نموده پس زاویه چشم جفن را با انگشت
ابهام بطرف خارج کشیده مشاهده نمود که برجستگی رابطه مذکور مانند
حالت طبیعی باشد چه محو بودن برجستگی آن غالبا مشعر ورم کیسه است
(۶) حرکت انگشت سبابه را بر روی زاویه داخلی بر محل کیسه مالیده فشار
بفشارند بر گشتن اشک یا رطوبت غیر از نقطه دمعه دلیل عیب کیسه و حول

و چون از فشار موضع صوت خش خش شنیده شود و بعلاوه تقاطع فرم کیسه است
(۷) برای فهمیدن حالت مجری و کیسه دمعه اندرک از آب مکرم بنقطه دمعه
کماتی بزنند (۸) چون مریض سر را به پشت برگردانیده باشد تمام آب
اندرک بحلق رفته چون سر را بجانب پیش خم نموده باشد آب از بینی میریزد
ولی چون آب از نقطه دمعه فوقانی برگشته و چشم از آب پر شود شک
در تنگی و انسداد مجاری دمعه نماند (۹) باید متخرین را آگاه کرده از
تغییرات مزمنه غشاء مخاطی بینی یا پوسیدگی استخوان حوالی رخنه کماتی مجاری
دمعه خاطر جمع شد

امراض مجاری خروج دمعه

(۱) ریزش اشک که اشک بنقطه دمعه وصل نشده از کنار پلک خارج و بروی
گونه جاری گردد خود مرض نیست بلکه علامتی است از بعضی حالت مجاری خروج
دمعه مختلف بازیاد شدن ترشح غده دمعه مقدار دمعه مترشحه از چشم سالم
بقدریست که نقاط دمعه با وجود کوچکی با نسج جذبش نمایند ولی باشد که هوای چشم
طبیعی در معرض علل سبب محرکه مانند باد و سرما و رطوبت و ماده ترشح
اشک زیاد چشم مرطوب و اشک آلود گشته برخلاف جذب مجاری کافی نخواهد

اشک نباشد در این صورت اول سیلان اشک است که بنوبه یا اتفاقی
بوده در فصل زمستان عارض شده همینکه هوا خوب شد رفع میشود
و چون اشک قلیائی تر از حالت طبیعی گردد با دسومت مترشحه از غدد
میبومی ترکیب شده صابونی که متصل چشم را تحریک میکنند حاصل کرده
اشک بمقدار زیاد ترشح کرده و خیف را مشکل میکرده صورت حکم
ریزش اشک این است که نسبت به تنگی یا انحراف یا انسداد نقاط و مجاری
دمعه باشد که صورت رسیت عمومی و مقتضی تدبیر جراحی ولی وقتی دفع
اشک باید نمود
علامات — (۱) مریض از پر شدن چشم از اشک شاکی است خاصه
چون از اطاق خود پا بیرون نهد و چشم در معرض اثر سرما و باد و دیا
چنانکه مریض مبتلا به این مرض در اوقات رطوبت از پائیز در زمستان همیشه لابلکه
دستمال دست بر روی چشم است
(۲) در بعضی دیگر جریان اشک بطور نوبه است چنانکه صبح را تا ساعات
بطور مانده ویا شب در روشنائی چراغ ظاهر گشته و از کثرت مالیدن
دست سرخ و ورم حاصل میگردد چنانکه در اطفال مبتلا به این مرض دیده

میشود (۳) در بعضی مرض و التهابات بوده از تحریک عصبانی عارض میگردد
(۴) از ترکیب اشک با ماده دسم غده میبومیوس که مانع صابونی حاصل شده
ملتحمه و قرنیه را رنجه میدارد (۵) از اجتماع اشک در میان جفن و کره
چشم عکس پراشیدن و خطوط دیده شده روشنائی قوس قزح و شبه از ب
حروف و اشیاء کوچک بنظر مریض مرتعش میاید زیرا که طبقه اشک
واقع در میان چشم و جفن اسفل عمل عدسی منشوری میکند چنانکه عکس
پران و خطوط بواسطه وقوع اجزای خارجیت در اشک که بوده در قرنیه
میگذرند (۶) چشم درخشنده تر از حالت طبیعی و گوشه داخلی
آن پر از اشک بوده کنار آزاد جفن سفلی که کره چشم را پوشانده در حالی
از تماس در این حد طبقه اشک که اند کی از جفن سفلی بالا رفته بنظر
بنظر آمده (۷) ریزش اشک طولانی اشک غالبا موجب ورم جفن
شرکانی و ورم ملتحمه بوده و گاهی مریض احساس بوجود جسم خارج در چشم
و ازش جفن مینماید

انحراف و تنگی و انسداد نقاط دمعه

(۱) انحراف نقاط دمعه در حالت طبیعی نقطه دمعه بطرف کره چشم

برگشته

برگشته و در اشک مجتمع در ماق اکبر غوطه‌ور است پس چون تمام جفن با نقطه
دمعه بخارج برگشته باشد جذب اشک ممکن نباشد این انحراف معلوم میشود که
مریض را بنگاه کردن بطرف بالا امر نموده کنار آزاد جفن اسفل و نقطه دمعه را
ملاحظه کرده از ملاقات آن با کره چشم خاطر جمع شده امکان انحراف از او
مرض بدانند

اسباب — اسباب انحراف نقاط دمعه (۱) از تجمع و پیچ خوردن قسمت تحتانی
ملتحمه جفن و ضخامت کنار آزاد و ورم ملتحمه دانه دار و ورم جفن مزمن
(۲) یا شالازیون که واقع در حوالی کنار آزاد جفن قریب بنقطه دمعه
(۳) از برگشتن طبیعی یا التیام جرحی که با برگشتن نقطه دمعه همراه گردد (۴)
از استرخاء عضله مدور جفن که در اشخاص سالخورده یا بعد از جرح خطیر و طولانی
مشاهده میشود (۵) بواسطه لاغری کره چشم چه در این حالت چشم
بخاک افتاده و در خانه خود فرو رفته با جفن ملاقات نکرده و نقطه دمعه
از عمل باز میماند (۶) بواسطه قطور و طولانی از عمل اتر دیگر عارض میگردد
اعراض — چون انحراف نقطه دمعه با انحراف خارج جفن همراه شد
اشک بواسطه توبه کول دمعه نرسیده در ماق اکبر جمع شده بروی گونه جاری

کشته یا در پشت جفن‌ها تا مانده موجب اذیت مریض بوده پس از آن
امکان تدریجاً نقاط دمعه تنگ و بسته گشته قنوات رویهم بریده و پوشانیده
بطول زمان موجب انقلاب خارج جفن یا ورم جفن گردیده و غالباً تورم ملتحمه
دوامات تقویت میکند

علاج — بهترین تدبیر در رفع انحراف نقطه دمعه بریدن آنست
بطریقه وبس با چاقوی غلاف‌دار یا با چاقوی وبر یا چاقوی دیگر
کانالیکول را با میل کوچک شکاف میدارد که در نقطه دمعه داخل نموده و با چاقو
اب مرده را بیرون بکشند

(۲) تنگی نقطه دمعه — علامات — مریض از ترس از روشنائی
که مخصوصاً در شب بواسطه روشنائی چراغ زیادتر میشود شکایت داشته
مجبور به پنهان کردن چشم خود از چراغ بوده هر صبح چشمها چرکین
و گاه نگاه حاشیه و سورش در ساق چشم ظاهر بوده با مرور زمان
اجسام صغار در حدقه مضاعف بنظر آمده غالباً مرض حالتی عکس پیدا
در پیش چشم کرده اغلب اطبا بخیال امراض داخل چشم افتاده
در اینحالت را بواسطه سوء تشخیص دفعتاً ...

اسباب — این مرض غالباً در اشخاص عصبانی و ملانکولیک مزاج عارض شده
بعد در واسطه در زنان بیشتر است از مردان اشخاصی که طاقت تحمل
اثر آفتاب و چراغ نداشته جفن خود را زیاده برهم میزنند از تشنج عضلات
عضله مدور جفن اغلب دمعه را متشنج ساخته مجرای دمعه را تنگ میسازند
از تشنج سبب شایع این آفات است

علاج — از ابتدا اگر شده که کار بر دمعه بردن آب میکنیم از نقطه
دمعه کشادنی خاطر جمع گشته چه غالباً بعضی تکرار آنها بعد از رفع تشنج را
دفع میکنند چون نقطه دمعه به شبهات تنگ بوده و در سایر اجزاء
مجاری خروج اشک عیب نباشد باید نقطه دمعه تنگ را سخت بدقت که آنرا
تنگ سازند کانالیکول را در مجرای دمعه فرو کرده و شعبه ...
با علامت تکه ازهم باز مانده تا حلقه نقطه دمعه وسیع گردد چون حلقه
غضروفی سخت و محکم بشد از اطراف ضخامت جفن شکاف بدهند

(۳) انسداد نقاط دمعه — انحراف یا تنگ نقطه دمعه چون
مزمن شود گاهی انسداد تکیه ... همان علامات انحراف و تنگ مجرا
ظاهر بوده عادتاً نقطه دمعه کشادنی مبتلا و نقطه دمعه فوقانی ...

عمل خود را داشته به یک خط از ابتداء زحمت چندانی نداده همینقدر
در بر، و در حالت بهم آمدن چشم جزئی اشک ریخته چون مریض در بعضی
تحریک محرکات چشم پیدا ابد چنانکه شب کار زیادی بکند همان آثار
که در باب تنگی نقاط دمعه مذکور داشتیم ظاهر گشته مریض را محتاج
به تدابیر جراحی میسازد

اسباب — باشد که نقطه دمعه تحتانی از همان حین تولد معدوم باشد
ولی غالباً پس از ورم ملتحمه مزمن و سوختگی جفن اسفل که موجب تشنج جلد
جفن و انقلابش بخارج باشد عارض میگردد و یا بسبب زوائد بشره
انباشته دانه دمعه که همواره گشته نقطه از قشر بصورت غشاء [illegible]
شده یا قشر ورم جفن مژگانی یا اگر پوشیده چون اغلب نازکی قشر را
بر دارند نقطه دمعه ظاهر میگردد

علاج — از دسته [illegible] بر دخول میل در دمعه ئی یا همان سبب که
نوک تیزش را قیچی کرده باشند مجرای را باز کنند بنیقسم که از ابتداء
بر حسب وضع چشم سالم موضع مجرای دمعه را با مرکب خط کشیده
پس نوک چاقو برگشته را بنقطه دمعه فرو برده در زیر خطی که با مرکب خط

کشیده

کشیده انه بکنند تا بکیسه دمعه برسد و اگر چند دفعه از اجرای این عمل
مقصود حاصل نشد بطریقه دلپو شکاف خ از دخل نقطه انباشته داده
و یا بطریقه بومن که نقطی بر طریقه دلپو ترجیح داده شکاف را فوق
از کنار آزاد جفن محاذی موضع مجرای دمعه داده چون خون توقف کرد
کنار های جراحت را از یکدیگر دور داشته و با لوپ دهان مجرای بریده
پیدا کرده میل شیار دار کوچکی را تا بکیسه فرو برده مجری را بشکافند

زیادتی نقاط دمعه ✿

بعضی در همان جفن اعلا و در بر جفن در بر جفن نقطه دمعه زیادی دارند
چنانکه در سطح تر کول دمعه انه که بطرف داخل شیار ها ظاهر
بوده چون بیشتر دقت کنند در امتداد شیار دو درخنه کوچک معدود دیده
میشود که مجرای علیحده داشته و چون با ابزرک اندکی آب در آنها
داخل کنند بکیسه وارد میشود اشخاص تا مدتی زحمتی برای مریض
ندارد ولی پس از مدتی موجب سیلان دمعه یا ورم جفن مزمن میشود
که هیچ تدبیری غیر بریدن نقاط دمعه زیادی و تقیید [illegible] نقطه
رفع نمیشود

تنگی و انباشتگی مجرای دمعه

مجرای دمعه در اشخاص مختلف ولی کلیتاً تغیر حجم را اثری در جذب اشک
بوده مدخل اسیجری در کیسه تنگ و یا از دلول کوچک و دانه و یا سبب
وجسام خارجه انباشته و جریان دمعه را مانع میشود

علامات — غالباً این ضیق مجری با سایر تغییرات مجاری دمعه و مخصوصاً
کیسه همراه مریض مبتلا بریزش اشک و مستعد بورم ملتحمه بوده نقطه
دمعه غالباً سالم و عرضش بقدر کفایت و همینقدر جزء دیگر اخذ داشته
چون بنقطه تحتانی اندر دک بزنند از نقطه فوقانی برگشته و چراغ چشم را
تر نموده باشد جهت آب از نقطه فوقانی معلوم نشده بهمین قدر چشم تر
از آن گشته چون مرض منحصر به تنگی مجری باشد آب به بینی و گلو میرسد ولی به
مقدار کم و مقدار زیادش از نقطه فوقانی بچشم داخل میشود ولی دخول میل در
کیسه مشکل است اگرچه مجری را بریده باشند چنانکه قبل از دخول در کیسه
حس مقاومت میشود مثل اینکه میل بجسم الاستیک برخورد که از فشار
با میل نازک شده بنظر آمده جزء داخل حفظ شده میل بطرف کیسه کشیده
و چون میل بکیسه داخل شد جلد حفظ بر میگردد

اسباب

اسباب — تنگی مجری از تشنج عصبانی در اشخاص عصبانی ضعیف و لاغر
و بخون که چشمانشان تحمل روشنائی ننموده مریض از تشنج عضلانی
وزن تنگ کردن جفن بیکدیگر چشم را می‌بندند ظاهر شده در بعضی اطوار ناگهانی
از عمل اعتبه پس حاصل گشته اورام مزمنه ملتحمه مریض را مبتلا به نفخه داشته
استعداد دارد به بسط خصوص ضیق مرضع شایع است

انذار — علاج این تنگی مشکل و غالباً با عفونت داشته اگرچه شفاء
دائماً معدوم است ولی کاملاً زیاد تنگی مجری مانع دخول میل میشود

علاج — بهترین طریقه بریدن مجرای دمعه است تا نزدیک کیسه پس
رفع مانع از ابتدا با میل کوچک و بعد از آن وسعت دادن با میل های
بزرگتر و چون دخول میل از نقطه دمعه تحتانی مشکل است از نقطه دمعه فوقانی
که معبرش مستقیم‌تر است بکیسه داخل نمایند تا راه گشوده شود پس از نقطه تحتانی
میل بگذرانند چون تنگی از دخول میل رفع نشود لاکن میتوانم کاردک را که ابتداش
از میل نمره سیم بوده بیشتر در مجرای دمعه که بریده باشند تا بکیسه داخل
نموده پس دسته اش را بطرف بالا فشرده چون تقدیم نمایند بطرف فشرده شود
تیغ مخفی بیرون آمده از بیرون کشیده [illegible] آب ... کیسه بریده میشود پس

میل متعارف به کیسه داخل نموده نیم ساعت در همان جا گذاشته هر چند روز
یکدفعه میل داخل نمایند تا دوباره مجری باز شود

انسداد مجرای دمعه — منفذ مجرای تحتانی و یا فوقانی انسداد گشته
آب بدون اشک امتحان از همان نقطه معبر گشته در بعضی این عمل هیچ درد باک
بوده سببهای انسداد (۱) بروز دانه ورم ملتحمه در مجری (۲) تجمع
دانه‌های حمره حبس دکمه را از دو (۳) پولیپ مجری (۴) مواد منعقده
آهک در کیسه آب دیر مت (۵) جسم خارجی مانند مژگان است که با اشک
مجری کشیده شوند

علاج — شکافتن مجرای نوشته در تمام انسدادات چنانکه میل
کوچک بسیار مدار را لقبت با تکیه خود ... و شکافته و چون داخل میل کنند
نرود تا هر قدر که میل برفته شده شکافته جسم خارجی را بردارند

ورم کیسهٔ دمعه (توتمور دمعه)

مرض نزلهٔ مجاری دمعه باشد که مدتی دوام کرده رفتن نیست ولی باندازه
اشتد در مرض ترشح اشک شغل گشته ترشحات خاطر کیسه باشک داری
جوف مجتمع شده، اما تخلیه نیافته ... تدریجی دیواری در اندک مدتی

تجسم کیسه که توتمور دمعه‌ئی (داکریوسیستیت) نامیده اند مرض شده با دو صورت
(۱) مرضی که بنزلهٔ کیسه معروف است (۲) حاده که فلغمونی کیسه نامیده اند

(۱) نزلهٔ کیسه و مجاری دمعه — این مرض غالباً نتیجه یک یا انسداد مجرای
دمعه و بندرت از سرایت ورم ملتحمه یا جفن است

علامات — (۱) ریزش دمعه در همان ابتدای مرض بلکه قبل از ظهور ورم
عارض شده و لیکن دائمی نبوده در فصول خشک مانند تابستان بکلی رفع شده
اما در زمستان و بهار خاصه چون چشم معروض بهوای سرد تر شود زیادتر شده
و در خواندن و نوشتن اشک گرده هر کاری که درست بروشنائی چراغ ساخته
نشود با خستگی چشم و ریزش اشک همراه است (۲) چشم مقابل است خاصه
در صبح وقت برخواستن از خواب و شب در روشنائی چراغ یا نیز دیگ آتش
ماق انسی غالباً و ماق وحشی نیز گاهی سرخ اند (۳) نقاط دمعه کرده
و بی تغییراتی است (۴) چون زاویه انسی چشم را با انگشت فشار دهند از نقطه
دمعه فوقانی مایع کدری که اشک خالص یا مخلوط با رفاه سلولی اپیتلیمی باشد
خارج میشود (۵) در بعضی نقاط دمعه بطوری وسیعند که مقداری مواد با اشک
لذا انها مخلوط شده و چون کیسه را فشار دهند بهر جهت فشفشی از خروج مواد

شنیده میشود (۶) چون اندکی دستمال از نقطه دمعه زنند آب
بواسطه ورم غشاء مخاط اجوف مجاری بینی از نقطه دمعه بر میگردد
(۷) این حالت مدتها بماهها و سالها بدون اختلال اکثری باقی مانده و تغییر
بدون سبب معلوم تحریک غشاء مخاط کیسه افزوده اشک مجتمع و جوف وسیع
گشته عدم جذب صنع و تمدد در کیسه حاصل شده اشک مخلوط بمخاط ریم
و بر حسب تحریک چشم زیاد و کم میگردد (۸) تجمع کیسه از خارج بصورت
برآمدگی کلوبولی یا بیضی ظاهر شده رباط دمعه و جفن را از خارج فرا گرفته بر
اده کیسه را محو میکند (۹) از فشار رباط دمعه رطوبت چرکی از راه نقطه
دمعه و یا مجاری بینی دفع شده کیسه خالی میشود (۱۰) گاهی بعد مجاری دمعه
یا مخرج مجاری بینی تنگ گردیده مایع مجتمع در کیسه بتدریج از اختلاط با مایع ترشح
از جدار کیسه غلیظ گشته سطح داخل کیسه تغییر پیدا نموده خود مرتبه ترشح گردیده
بصورت کیسه معروف به موکوسل کلوبولی و محدود و بتدریج آنجا را حسیده
و با تومور لیفی مشتبه میشود بوده در انحال از فشار رباط مایع حرف آن بر زیر باز
نمیزند (۱۱) در زینی در زیر پوست اشک که از تنگی مجاری دمعه یا مجاری
بینی حاصل شده منفذ مقابل چشک کیسه در فشار در جزء مخاط حوالی دکل

تحتانی

تحتانی مجاری بینی دیده میشود (۱۱) تومور دمعی بدون زخم جلدی باقی بوده
پس از مدتی مختلف ورم شدید و حاد در کیسه پدید آورده
(۳) ورم حاد یا فلغمونی کیسه — این صورت از قسم سابق یا ابتدائاً
و بعداً در زیر آنکه یا نزله مزمنه مجاری دمعه عارض میشود
علامات — از ابتدا در مریض از حس حرارت و درد مبهم در گوشه داخل
چشم شکایت دارند نقطه دمعه و ملتحمه سرخ شده در مدت ۱۲ تا ۲۴ ساعت
تمام برجستگی در موضع کیسه بهم رسیده رباط جفن و جفن متمدد شده درد
میان تیغ ادم کرده در اینجا تجمع هر دو جفن و گونه را فرا گرفته ملتحمه متورم
و شحم و اتساع انها ظاهر جلد موضع سرخ و درخشان و متمدد است بعضی کم یا
حمره صورت مشتبه است درد شدید و ضربانی موضع راحت از مریض سلب
بعد از یک یا دو نقطه سفید مانند برجستگی ظاهر و سوراخ و مخرج ریم گشته
خالی شدن و بعد بهم با تخفیف درد و ورم همراه بوده در اندک زمانی
تمام ریم خارج و منضم شده رخنه بسته و مریض خود را خلاص پنداشته ولی
سیلان دمعه مانند دفعه سابق اتصال یافته دوباره مرض رفتار خود را
از نو گرفته چون مخرج ریم انباشته شود فیستول بهم رسیده رنگ موضع از خنده

آن خارج شده فیستول دمعه باقی میماند

ترکیبات — (۱) ورم کیسه با دمامیل نسج مجاور که غالباً از قدام
منفجر میکردند همراه بوده این علت موجب تورم و رفع شدن موضع و بقاء
اثر زخم در صورت است خاصه در اشخاص خنازیری (۲) فیستول دمعه
که اشک از روی گونه و قطره قطره بروی گونه میریزد (۳) حصول کیسه ای
ثانوی بدین قسم که بعد از سر باز شدن کیسه دمعه ریم در نسج مجاور راه کرده
در آنجا مدتی مانده و کیسه تازه تشکیل دهد که با کیسه دمعه راه داشته
و بجلد کوزه دسنبرت درجوف … یا با مجرای عنق اتصال داشته (فیستول
سد جود دمعه) این کیسه ها از نواحی سرز یا رخ بر مانند (۴) کاریس عظمی
در مریضهای خنازیری و سلفلیتیک و شکست مراح یا کوچش دهد آن ضریع حوالی
کیسه و مجرای عنق

اسباب — سبب شایع تومور دمعه حاده و مزمن کیسه یا التهاب مدخل مجرای
دمعه است گاهی موجب دمامیل حاده و خطیره کیسه که با تکرر و التهاب …
شدن مجرای عنق همراه است شده ورم ملتحمه و دانه … موجب … شده
جور چشم زنان … مبتلا … میرسد چشم …

برهم زده و عضلات دمعه را مشتنج ساخته و دهان مجاری دمعه تنگ شده منفجر میا
در کیسه حاصل میشود استعداد ارثی اثر عمده دارد چنانکه یک چارم مبتلایان
بمرض علت اشخاص هستند که این علت را بارث برده اند گاهی هم مولود …
تشخیص — در تشخیص حالت ورم مجاری دمعه باید بدقت تمام علامات
مرض را امتحان نموده و موضع کیسه را بدست الیه معاینه کرد که از فشار آن
قطرات شایع کدر و صاف از نقاط دمعه خارج میشود چه در صورت شک در ورم
کیسه هنوز به امتحان با ابزار دکتر … نمود و دلیل بر صحت تشخیص است (۱)
با یک حمره صورت مشتبه میشود ولی در حمره صورت تهیج تماس موضع کیسه
در باطه و احاجبی را … امتلائی نموده درد ندارد (۲) با ورم غدد جفنی
یا دمل جلدی این برجستگی و درد موضع کیسه را انباشته مرض مشتراند و دیا
سه روزه هر ام کرده و ابزار دکتر نقطه دمعه رفع اشتباه میکنند (۳) از
کیسه های سوسمت و تومور حلب و اکثر تر با ابزار دکتر امتحان تشخیص داده
میشود (۴) تومور سرطانی که از عمق خانه چشم یا از جوف بینی ابتدا
کند موجب تومور دمعه است (۵) از برجستگی کشوان تقابیه حمره چشم
بواسطه دقت در سایر علامات تشخیص داده

شرح مرض — رطوبت مترشحه غالباً کدر و با ذره بی تعداد از سیول
اگرچه تغییر یسیر آمیخته یا بدور مرکب با رطوبت مخاط در آن دیده شده گردیده
و تهیج و ورم غشاء مخاط چنانکه از دخول میل خون بسیار جاری شده و زیدی
در مدخل مجرای دمعه و مخرج مجرای بینی حاصل شده و در اندک مدتی تنگ در آن
دو رخنه حاصل گشته که بتدریج اتساع یافته در حجمش افزوده جدارش
ضخامت یافته و غشاء مخاط خمل بهم رسانیده مبدل بغشاء و کیسه شده
رطوبت کدر و البومینوئید یا سرزی خون آلود ترشح نموده گاهی سطح داخلی
کیسه از حیث [illegible] یا دانه؛ خاصه چون از ورم ملتحمه داخلی [illegible]
پوشیده شده در [illegible] که مرض مزمن غشاء مخاط [illegible] تمام طبقات
موضع را فرا گرفته جدار کیسه تحلیل و متورم و سوراخ شده ریم در نسج سلولی
زیر مخاط ترشح کرده جلد را سوراخ نموده مجرای فیستول ظاهر ساخته
در بعض زوائد پلیپی در سطح داخلی کیسه ظاهر شده مواد منعقده به
طبایع مختلفه در [illegible] مانند مجرای دمعه از ضربه و کار [illegible] استخوان و ورم
مرض استخوان فک اعلی و استخوان دمعه خاصه در اشخاص کوفتی یا
خنازیری و همیر تولید کیسه و اتساع مجرای دمعه دیده [illegible]

علاج

علاج — در ورم نزله کیسه چون از تنگی مجرای دمعه و بینی علاج [illegible]
(۱) از ابتداء شروع با میل زدن نیم کم از نقطه تحتانی دمعه نموده
از خروج لب از نقطه دمعه فوقانی در رسیدنش به بینی خاطر جمع شده
به [illegible] از خلاف تنگی اطلاع یافته چون مرض خیلی کهنه و شدید نباشد
از [illegible] لب زدن از آب مقطر ۱۰۰ گرم سولفات دو زینک اگر آب
مقطر ۵۰ گرم رسید فنیک ۵ تا ۱۰ قطره در مدت [illegible] هفته شفا
حاصل شود (۲) چون نقطه دمعه وسیع بوده و کیسه [illegible] شده باشد
[illegible] تنگ را از [illegible] میل [illegible] بریدن نقطه دمعه رفع
نموده به تمام خط میلهای بعضی گاه [illegible] که به مجرای بینی دخول نموده
چون مجرب [illegible] نقطه دمعه را از طرف [illegible] خارجیش بریده و میل
[illegible] (۳) گسترده مجرای دمعه [illegible] بطریقه [illegible] چنانکه
از ابتداء نقطه دمعه را [illegible] داده میل به درجات مختلفه [illegible]
تا تنگی رفع شود چون مرض کهنه بوده و یا ترکیب در نسوج [illegible] که
[illegible] مجرب [illegible] همراه باشد و یا [illegible] کشته تر از
نقطه تحتانی دمعه ریزش [illegible] باقی مانده و ریم در کیسه مجتمع شود [illegible]

نقطه را بشکافته

طریقه دخول میل — باید ابتداء از غمزهٔ دو یا سه نموده در چشم
دلالت مریض را بر صندلی نشانده پشت سرش ایستاده سر مریض را
بسینه خود تکیه داده و جفن سفلی را بطرف خارج و زیر کشیده میل را
از نقطه دمعه که شکافته شده داخل نموده در ابتداء مجرای دمعه مستقیم
حرکت دهند که بطرف داخل و بالا خط موربی رسم کند قبل از دخول
میل در کیسه حساس نمی‌شود که از تیغ مدخل مجرای کیسه حاصل شده است
پس علامت میل را بدون تیغ تکیه داده و جفن سفلی را محکم بطرف
خارج کشیده چون از رسیدن میل بکیسه و تکیه کردن بجدار استخوانی
خاطر جمع نمودیم بقدر یک میلیمتر میل را پس کشیده وضعش را عمودی
کرده محاذی بزاویه داخل کنار رخانه چشم نموده فشار دهند بطرف پائین
از تیغ دهان مجرای بینی که زاینده و مجرای بینی فرو میبرند مقاومتی
که در دهان تحت کیسه حساس میشود کم و دفع نمی‌شود میل رسیده موضع مقاومت
نرم و الاستیک دارد چون غشاء مخاط حاصل شده و بخرج فشار
رفع شده پس قدری که میل جوف بینی داخل شد مریض درد شدیدی

در یک اعلا و دندان ایطرف دفت زیاد خراش و در بینی حساس نموده
غالباً خون از بینی جاری میشود چون میل مقاومت سخت حس نمود از زور نمودن
به اینکه که سبب در امتداد مجرای بینی رفته و بر راه غلط میرود در
اینحالت میل را پس کشیده قدری کج اینده اند که بطرف قدام و داخل
کشیده بهمین امتداد فرو برده چند دفعه دقت در وضع صحت و سابقی
مجرای طبیعی نموده پس میل را تا پائین مجرای دمعه فرو برند در بعضی موضع
موضع مقاومت متعددی است کلیتاً دخول میل از نقطه دمعه فوقانی
آسان تر است چنانکه میل را از دهان مجرای رسیده با تکیه رانده از اهتمام
در سخت کشیده جفن اعلا بطرف فوق نموده چون نقطه دمعه فوقانی
با مجرای بینی در یک خط مستقیم واقع اند از همان نقطه آنیده میل بطرف
خلف مجرای بینی داخل دینمی در اوقات میل چشم چپ مریض را
روبرو نشسته سرش را بر زانو تکیه داده جفن سفلی را بطرف
بپائین کشیده با دست راست میل را بقاعده مذکوره داخل نمایند
در بعضی مجاری بینی یک است که میل بمنزله دال نیز بر جهت دخول
در اینحالت محض رفع مقاومت وسیع سازنده مخصوص مجاری فرو برده مجرا را

وسیع کرده هر سه روز که بخواهند دخول کنند و چون معتادست که تا شش ماه که
دخول میل ممکن نشود یا هم رفتن میل براه غلط باشد یکدو روز میل را موقوف
داشته زخمه فشرده در آب سرد یا ضماد ادرمیرنج خاصه چون کیسه متورم
و وسیع باشد بر موضع ادراک داشته چون یکدفعه میل را از تنگ گذرانیده
به مجرای منخر دخول نمایند از ۲۰ تا ۳۰ دقیقه بگذارند تا میل در مجرا بماند
مع غشاء مخاط که تنگ را حاصل نموده بود رفته رفته نرم الدم دست نخ
بعض مریضهای عصبانی مزاج که از ادراک میل حمله درد عصبانی گرفتار
میشوند باید فی الفور میل را از مجرای دمعه بیرون کشیده زکام دهند
در حصول شفاء نزله کیسه از ادخال میل یکدفعه کافی نیست بلکه باید مکرر
تا مدتی هر سه یا چهار روز فاصله مکرر داده در بعض هم روزه ادخال نمایند
با ملاحظه قابلیت تحریک عصبانی و درجه تنگی عمرها معالجه نمیرض طول دارد
چون هیچگونه تغییر ندیده باشد ازیکماه تا شش هفته معالجه میخواهد و چون
کیسه بیشتر فرخ گرفته یا تنگی در مجرای منخر متعدد باشد زیاده تر از این زمان
لازم دارد و بعض شرایط دیگر نیز مدت معالجه را اختلاف میدهند
و در نزله کیسه با استعمال طریقه بومن غیر کافی و طریقه کالزوسکی

لذ ابتدا

لذا ابتداء نقطه دمعه تحتانی را شگافته میل شیار دار بمجرای منخر فرو برده
پس جبله تدابیر کیسه که در مقابل شیار میل واقع میشود بریده میل را بیرون
کشیده میل چوبکانی در مجرا برده تا مدتی که بجای قنات مجرا داخل است جنبی
مخاطر متهیج از زخم تا به گذاشته باشند که از تنگ تا شش ماه میل در مجرا
مانده در ضرورت گاه گاه میل را بیرون آورده و پاک کرده دوباره
بجای خود نهند تا وقتیکه مجرا کاملا طبیعی شده دخول میل نیز جهت شد
در آخر میل را بیرون کشیده بگذارند زخم التیام یابد ملاحظه گاه.
لذ نقطه دمعه میل بنهند لذا چون ریزش اشک در تریم با وجه انسداد
کار تسکین ندارد یا دهن اجزاء مجاور کیسه را تخم نمایند (۱) ابدزوک با اتیلکم
یا محلول قابض (اب مقطر ۱۰۰ اکرم سولفات دوزنک اکرم یا اب مقطر
۱۰۰ اکرم برات سلک ۲ کرم) و صبغ یُد چنانکه تنتور ید خالص را بمقدار
خودش اب مخلوط نموده چون که ابدزوک را در مجرای دمعه فرو برند تراز را
بجهم داشتی سرنگ انیش امر کرده پس از آن ابدزوک فی الفور زیاده
بدو نقطه دمعه بگذارند تا بچشم برنگردد زیرا که از برگشتن بچشم ملتحمه
میسوزانند در بعض که کیسه نزله داشته بیشتر نه ندشته میل عزه و در مجرای منخر

داخل شده باز چشم کثیف بریزد کالارسکا آید ردک نی توریه میزنند (۲)
احراق با میل حاد [illegible] ادار محرق چون تهیج غشاء مخاط مجرای بینی بجهت [illegible]
مجبور بیرون کشیده میل چون غشاء مخاط دای مجری را بگیرد (۳) قطع [illegible]
عضله [illegible] در جفن با چاقوی کوچک بدنیقیم که چاقوی کوچک را از نقطه
دمعه شکافته تا کیسه برده و چون چاقو در پشت وتر واقع شده دم تیز تیغ را
بجانب تمام آورده و نصف آن را تا بریده شود بشرطیکه انگشت سبابه دست
چپ را بدر وتر نهاده و عضله را کمان نموده باشند پس نصف دیگر را خلاص
نموده رفاده یخ بموضع انداخته روزی [illegible] بار [illegible] میل نمایند
در تومور حاد دمعه (۱) یکی از نقاط دمعه مخصوصا زیری را شکافته میل
نمره سه یا چهار را بمجرای بینی داخل کنند که کیسه فی الفور خالی شده و ریم
بیرون آمده تمدد نقصان پذیرفته رنج مریض [illegible] رفع [illegible] پس
تا [illegible] روز [illegible] بازمیل بخواهند زنند ولی چون مرض کهنه شده باشد
باید علت کیسه و [illegible] را رفع نمود (۲) چون یک چندی [illegible]
در خارج کیسه [illegible] جلد نازک را [illegible] شود لذا ابتدا نقطه دمعه و بعد [illegible] را
بشکافند بدین قسم که مریض سر را بسینه [illegible] قرار داده و [illegible]

زاویه

زاویه داخلی چشم معمول را محکم بخارج بکشد تا رابط داخلی جفن برجسته
شود پس چاقوی [illegible] را در زیر وتر بفاصله ۳ تا ۴ میلیمتر [illegible] بطرف
زاویه داخلی چشم از قدام بخلف [چاقو در زیر وتر] فرو برند پس دسته چاقو را بطرف ابرو
کشیده بدین تدبیر چاقو را در مجرای دمعه و بینی داخل کرده بطور مورب از داخل
بخارج در زیر [illegible] جلد [illegible] اگر معبر فیستول در این موضع باید
در شکاف داخل نموده پس نصف [illegible] میل را خالی کرده و میل از راه زخم
در مجرای بینی برده میل دیگر از نقطه دمعه شکافته داخل نموده همینکه نوک
میل اول رسید میل اول را خارج نموده پس تا چند ساعتی نهاده گذاشته
و بعد میل را بیرون آورده همه روزه [illegible] بنمایند در صورتیکه غشاء
مخاط مجرای بینی [illegible] گرفته باشد [illegible] یا یکی از میلهای [illegible]
کالارسکا را تا چند هفته در مجری باقی گذاشت بدین شرط که هر [illegible] روز
یکدفعه میل را بیرون آورده و پاک نموده مجری را [illegible]
بشویند (۳) غالبا فیستول دمعه از باز کردن مجرای [illegible] رفع [illegible]
در صورتیکه دهان فیستولها غضروفی شده باشد [illegible] را برداشته و موضع
بخیه کنند (۴) در کیسه [illegible] فیستولها که هم فیستول [illegible] نامیده شده

دنبالهٔ کار پیچیدن همراه است اول کار جراح یا شخص استاد دیگری که مجرای

غیر ثابت بنظر که مانند میل در میان ضریع مجرا میل دو پیچیدن میگذارد و معاینه را منحصر

دیگر لازم نبود اگر مجرا را پیدا نمیتوان تا مدتی میل چوب را در مجرا گذاشته هر چند روز

بعد از هر ساعت و دقیقه بیرون آورده پاک نموده دوباره بکار جفت گذارند و چون

لازم نشد اینکه بعد از آن غلیظ به آن بیفزایند

(۴) زنجیر کردن داغ‌های کیسه — این طریقه مستعمل است مگر بضرورت

در وقت شکستگی یا پوسیدن استخوان که مجرای منتهی تنگ ضایع شده

در این حال از ابتدای کیسه را از بالا بطرف زیر سوراخ کرده داغ خوب

از سقف تا هشت میلیمتر بطرف زیر برده بعد از آنکه کردن هر جهت

داخل کرده کیسه را سیم کلوم را در میان لب جراحت فرو برده و بدین ترتیب

گذشته پارچه از هر جانب کاونده در عمق جراحت نهاده سیم کلوم را کشیده

لب جراحت را با هم آورده شمع تافته انگلیسی بر روی آن گذاشته هر چند

دقیقه رفته رفته با سر دفعه چون مریض ترشح شده بود در هر جا که گذشته

عادتا ترشح ورم در چند روز رفع شده از روز ۶ تا ۱۰ چنگک‌ها پارچه

پارچه جدا شده تا روز ۱۲ یا ۱۵ التیام میپذیرد

(۵) اتساع مجرا — این اتساع با عانت کانول فلزی است که

در مجرا قرار میگذارند این طریقه را [illegible] اختراع کرده اول دفعه [illegible]

معمول داشته حال متروک شده است چه که نشئی در اثر کانول در مجرای منفذ

مدت ضریع استخوان را تاخیر کرده موجب اکثر دیگر میگردد و رفته کانول را

بهم نزدیک میشود کار را [illegible]

۶ گشودن مجرای تازه در استخوان دمعه — این طریقه را از ابتدا [illegible] بجا آورده

و مارک معمول داشته نفت و در این اختیر زیاده و شهرت داده [illegible] جراح

[illegible] محکم که گشاده این بطور نقطه [illegible] در جوف [illegible] قرار میگیرد [illegible]

دیگری کانول برفوک [illegible] نصب داده چون بواسطه فشار و حرکت [illegible]

بکلی این کانول در عمق کیسه دمعه که شکافته اند قرار گرفت

[illegible] بیک [illegible] فشرده به بینی پارچه کوچک [illegible] از استخوان دمعه [illegible]

برمیدارد که [illegible] از آنجا با استقامت دارد [illegible] میکرد [illegible] که استخوان

دمعه را قطعه قطعه نموده [illegible] استخوان و [illegible] بسیار [illegible]

مقصود دیگر کار از دست رفت

(۷) کندن غده دمعه — از ابتدا [illegible] ملاحظه [illegible] التهاب [illegible]

دمعه در رفع سیلان یک مستقل شده ولی در ترتیب

جراحت کیسهٔ دمعه و مجرای بینی

جراحات داخله خانه چشم باشد که کیسه دمعه و مجرای بینی را فرا گرفته از این
موضع تا منخر و حروف ملتحمه رسیده فیستول دمعه حاصل نموده چون مریض سعی
بر خالی نمودن ناحیه بود با قوت [illegible] در جراحت شده انتفاخ [illegible]
حاصل شود ولی غالبا در اختلال مدام چنانکه [illegible] جراحت [illegible] فیستول
[illegible] ریزش چشم التیام [illegible] جراحت مجرای بینی [illegible] زایل شده
[illegible] التیام [illegible] مجرای بینی [illegible]
می شود [illegible] دیده [illegible] که [illegible] مجرای [illegible] ورم [illegible]
کیسه [illegible] همراه بوده [illegible] اتفاق [illegible] از فیستول دمعه [illegible]
[illegible] شده [illegible] ولی [illegible]
دمعه [illegible] شده [illegible] مجرای [illegible]
[illegible] مجرای [illegible]

امراض منتجه بتغییرات مجاری دمعه

تغییرات مجاری دمعه در بعض [illegible] علامات شدیده ظاهر میسازند که مرض اصلی

[illegible]

[illegible]

باشند (۱) ورم جفن [illegible] که چون در [illegible] چشم [illegible] ورم [illegible] باشد غالبا نتیجه [illegible]
در جنب [illegible] مجرای بینی [illegible]
مقاومت [illegible] مجرای [illegible] رفع میشود (۲) برگشتن جفن [illegible]
[illegible] که [illegible] روشنائی [illegible]
[illegible] اصلاح مجرای دمعه رفع میشود (۳) [illegible] که اتفاق [illegible]
(۴) ورم ملتحمه شبیه بورم ملتحمه [illegible] (۵) [illegible] (۶) معاینه [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible] چشم [illegible] روشنائی [illegible]
[illegible] وقت [illegible] مانند [illegible]
[illegible] چشم [illegible] مانند [illegible]
[illegible] مانند [illegible]
مانند [illegible] که مانند [illegible] غبار [illegible]
[illegible] که [illegible] چشم [illegible]
[illegible] چشم [illegible] غلط [illegible]

کتاب سیم در امراض ملتحمه

شرح ——— (۱) جفیان ——— سطح داخلی جفن از غشاء مخاطی شبیه بسیار
غشاء مخاطی پوشیده شده است معروف است به ملتحمه که از کنار آزاد جفن ابتدا کرده
و بصورت غشاء نازک کم رنگ شفاف بکنار شرکانی حدقه ملتصق بوده تمام
اجزاء جفن را بغضروف تارس و غدد میبومین را پوشیده حول کنار حدقه جنب
جفن بریده برودی کسیه تمتد تا شده و برودر کره چشم [illegible] تا [illegible] قرنیه
را فرا میگیرد

(۱) جزء شرکانی ملتحمه که جلتر از جزو اول موضع رودخیلی مرکانی که ستخامت
کنار آزاد پوشیده و تیزی حاصل از لب جلف کنار آزاد را احاطه کرده بطح
خلفی جفن میگذرد نازک و سفید کم نام و ملتصق با نسج زیر خود بوده تقاطع
دمعی و دو نهایت غدد میبومین در این جزء گشوده میشوند (۲) جزء جفنی که هنوز
نازک تر و لطیف تر و ممتد تا بزرگتر بوده بغضروف تارس چسبیده و در زیر
نسج سلولی نازک فاصله بوده دارای رحبه‌ها صغار بیچ و با دجهی زیادی عروق
شفافیت بکثیر که مانع دیدن رنگ سفید تام غضروف تارس غدد میبومین میشوند
(۳) جزء رابطه که فرو رفتگی میان دو نقطه دمعی [illegible] جفن و کره مقابل را
پوشانیده و عبارتست از غدد دمعه و در این موضع برجستگی کوچکی است

مدور دکلبوها

مدور دکلبولی که عمق دو جزء داخلی کیسه دمعه را پر کرده و به کنار گل دمعه موسوم است
عبارت تا سرخ رنگ نام (ناتجر) دارای موهای بنهایت نازک و دو تا [illegible]
چند غده است پس ملتحمه از این موضع بطرف کره مقلته رفته در اینجا چین هلال
نموده است موسوم به چین نیم هلالی و در زاویه وحشی چشم جوف مهیا داده
بکرنجاری غدد دمعه (۴) چون ملتحمه باشد و در روی کره مقلته را فرو کرده
جای [illegible] متعدد حاصل مینماید که یکی از همه عمیق تر و موسوم بشیار مقلته جفنی است
بر عقیده رفیع معتراس از ۲ تا ۵ سانتیمتر با کنار آزاد جفن علوی
دارای ۱۱ تا ۱۳ با کنار جفن سفلی فاصله دارد در بالا اعمیق تر از پایین در اینجا
ملتحمه بواسطه نسج سلولی با حباب های وسیع با بالا مقلته و جفن [illegible]
و بواسطه این نسج ممتد دقیق و بر روی کره چشم میگردد
(۵) جزء مقلته که هم منسوب بصلبیه است نازک و بکلی شفاف نسج زیر
صلبیه نموده و چشم را درخشنده داشته تا کبول [illegible] چسبیده
با مجرات وسیع صلبیه را پوشانیده در مجرات سلولهای [illegible] مشابه
دارد فرق پکنار [illegible] خارج قرنیه ملتحمه برجستگی کوچکی سفید رنگ
تام را مرسوم نامند که قطعه ایست از نسج سلولی [illegible] موسوم به

بیکه کوراه و ملتحمه چسپیده چون قرنیه نزدیک شود نازکتر شده و بصلبیه
التصاق یافته چنین بنظر میرسد قرنیه ظاهر میسازد بقدر ۲ تا ۳ میلیمتر پس
طبقهٔ اپیتلیم غشاء روی قرنیه کشیده میشود ملتحمه از سلولهای اپیتلیم پوشیده
این سلولها در جزء جفنی ملتحمه استوانه و تدریج در روی صلبیه مبدل باپیتلیم
کناره دار شده ۵ و ۶ ره میلیمتر ضخامت داشته و بعقیده ساپی مرکب
از سه طبقه است که داخلی دخارجی ... سلولهای سطحی و دیگری دانه دار است بطبقه
نسج اصلی ملتحمه ورقه مشبک مرکب از ذرات نسج سلولی و الیاف و رقه دوری
غضروف تارس دو درشیار ملتحمه سلولهای لنفاتیک واقع و در جزء جفنی پاپیلها
از نسج ورقه بهم رسیده که تا شیار ملتحمه بوده و چون ملتحمه بروی صلبیه در آنجا از
از انتهاهات این پاپیلها در کنار مژگانی درست معلوم نموده و بروی ملتحمه تارس
بر جسته انتهای ... در شیار ملتحمه قاعده انتهای عریضتر و بر جسته کمتر است
هر یک از این پاپیلها از نسج سلولی حاصل شده و دو شاخ عروقی ضعف دارد
شریانهای ملتحمه در شاخهای شعبات شعبه دمعه و انتهای شعب شریانهای چشمی است که
صدغی لبیه و از کنار زجو قانی غضروف تارس گذشته و در سطح داخلی آن منفرق
میگردد و بعضی که شعبه‌ها را برکنار آزاد عموده و با شریانهای سطحی جفنی صدغی

دمیمه

دمیمه و شریانهای ملتحمه مقله با شریانهای مژگانی مقدم میرسد از دیده ملتحمه ازرده حسن
چشم و صورت ... شده بعضی از شریانها عروق لنفاتیک در ملتحمه دیده اند
که قریب به دوراودیه چشم با عروق لنفاتیک صورت مخلوط میشوند اعصاب
از شاخه جبهه و بینی و دمعه و شعبه چشمی و ملیس و در قسمت جفنی بیشتر تارهای
سمپاتیک ... از ملتحمه و کلود بر باره معلوم نموده است که از نهایت جزء
دمار عصب سمپاتیک ... پی حاصل شده در ضخامت ملتحمه در قسمت
غده دیده میشود که غدد خوشه که در شیار ملتحمه و در جزء فوقانی آن بیشتر و با
تا ۳۰ در هر جفنی شمرده اند جمع غدد دارند که در غشا و سلول دعو و
حاصل شده و در دهان شیار ملتحمه بیشتر بطرف در انتهای کسیه مجرای فوقانی
شد ... غدد دوله در قسمت تارس دیده که از ... دارد
غدد خوشه ملتحمه بیکا و تابع ... و چون مجرای ... غده متصل گشته
و در ملتحمه دست ... در ضخامت غضروف تارس زیر ملتحمه غده‌ها مشاهده
میشود منسوب به میبومیوس در جفن اعلی ۳۰ تا ۴۰ و در سفلی ۲۰ تا ۳۰ که بچو
جفنی ... را بر کرده انند بصورت خطوط سفید ... دعمود برکنار آزاد
مشاهده میشوند از غده‌ها ... و در مجاری خارجی عام گرده میشوند

که بطور رخنه‌ها در میان مجاری کنار پلکها جفن‌ها نهاده‌اند

فرونیکولوس — ملتحمه حرکات جفن را آسان کرده چشم را مرطوب

ولغزنده داشته در ورم این غشاء ترشح قیح زیاده تر شده با اجزای قیحیه‌های

جمع شده ترشح مرض مخصوص حاصل میشود که چشم نامیده اند و نیز برشته

داشته اند ورم بهتبع در این حالها به حبها سیده دانه ملتحمه حاصل میگردد

طریقه امتحان — چون مرض ملتحمه برحسب موضع اختلاف می‌نماید به نتیجه

(۱) جفن یعنی پلکها را پس گشوده شیار تحتانی ملتحمه را رسیده و کنجه ادانهم

بالا نگاه کردن در حالت ملتحمه زیر کره چشم دقت نمایند (۲) در رنگ

ملتحمه و تغییرش با حالت طبیعی یا با رنگ ملتحمه طرف دیگر دقت نموده به

که رنگ طبیعی کلاً و شفاف و مانع دیدن رنگ سفید عضروف تارس و غدد

میبومین نبوده بتدریج تا شیار ملتحمه کم رنگتر شده و ملتحمه جلیبه را رنگ نیست

در بعضی حالت در سالخورده‌گان الکه‌های صغار زرد فام با اندکی برجستگی در

سطح این پرده مشاهده میشود که توجهی نموده‌اند از اجرام دسمه در حالت

طبیعی ملتحمه صاف و درخشان و در حالت مرض ناهموار و مخملی و دانه دار بعضی

جاهای در شیار ملتحمه ظاهر شده عضروف تارس مرئی نبوده غالباً در شیار تحتانی

ملتحمه بالا

فلیکولهای صغار یا دانه‌های سرخ شفاف در چشم سالم در اطفال که زیاد گریه

میکنند و چشمشان قابل تحریک است مشاهده میشود که ادعای دانه [illegible]

تحریک اند به سیده اند و هم در شیار ملتحمه رطوبت مخاط با رنگ یا ریم

ظاهر بوده باشد که دلیل بر ملتحمه بواسطه نبودن التیام بکره مقله چسبیده

باشند (۳) در امتحان ملتحمه جفنی را مع جفن‌ها را برگردانیده و بعد ببینند

که در این موضع و حالت طبیعی ملتحمه به رنگ ملتحمه جفنی سفید بوده و بواسطه

عضروف تارس سفید فام و نقطه صغار یا چینها هم رنگ موضع داشته و در حالت

مرض ملتحم خارج دیده است (۴) ملتحمه مقله را در حالت طبیعی عروق کمتر

و بموضع چسبیده نبوده بسهولت تبدیل مکان داده و در بعضی زرد فام و متهیج است

خاصه در سالخورده‌گان و قریب بقرنیه از طرف هر یک از دو گوشه چشم پاره‌چه

کوچک و سه عروق دار دیده میشود که عبارتست از اینکه اولاً طبیعی که محوطها

بزرگتر است در سیرانی و در باب جه توموسعه زاویه‌ها سرخ محمد

دو کیوزها در این موضع دقت نمایند (۵) ملتحمه جفنی گاهی متهیج و برجسته است

از رطوبت سرخ یا بعضاً سرخ و متهیج میشود (۶) از حالت کارنکول

و حمه و چین نیم هلالی و حمرت و ورم آنها غفلت نکنند

امراض ملتحمه و علاج آنها

چون ورم ملتحمه بتنهائی نبوده و با سایر آلات چشم ربط پیدا میشود ورم ملتحمه و چون
با ورم سایر آلات چشم همراه بشود رمد مینامیم پس ورم ملتحمه منقسم است به (۱)
ورم ملتحمه دمعه (۲) ورم ملتحمه نزله (۳) طاولی که بهم انفعال یکسان میشوده
(۴) اگر زیادتر ورم رمد عبارت است از (۱) رمد بیرون اطفال تازه تولد شده
(۲) رمد غیر اطفال احتمال زنی (۳) رمد دیفتریتیک (۴) رمد ترانگی
(۵) رمد خنازیری (۶) رمد دانه

ورم ملتحمه دمعه

مکث طولانی اشک در شیار ملتحمه شاید که موجب تحریک و ورم آن گردد
که در رفتارش حاد یا مزمن بوده ولی مخصوصا صورت مزمن را اکثر شایع است که ماه ها
و سالها باقی مانند

علامات — (۱) در صبح چشم ها مرکبی مژگانها بهم چسپیده و با زرد قشره
پوشیده اند (۲) چون مریض به اندک تعب چشم از روشنائی مر تبد
که بزحمت باز نشده ولیکن تا پانزده دقیقه استقامت باقی بوده چون
با آب سرد بشوئیم رفع میشود (۳) در مدت رمد غالبا مریض آرام و ربد

نگاه تیره است

نگاه تیره است و اما چون به آفتاب رفته ترس از روشنائی بر حجت کرده محتاج
به پوشیدن چشم بوده گاه گاه احساس به بودن ریگ در چشم مینماید (۴)
ریزش اشک ثابت نیست مخصوصا در هوا و آفتاب و باد میریزد (۵)
طرف شب از اثر روشنائی چراغ هاله تر شی از روشنائی در اطراف حس چشم
و احساس بوجود ریگ در میان جفن و حمرت ملتحمه شبیه بورم نزله ملتحمه میشود (۶)
هرگاه رمد بشکل مزمن درآید حس چشم مقدور است که نگاه ثابت نمیتوانند
حروف هم را دائم تشخیص دهند در میان مه و غبار بنظر میرسند (۷) بعضی دایره
رنگین مانند قوس و قزح در دور شعله میبینند ولی این علامت دائمی نبوده و در وقت
اجتماع اشک در چشم و تجزیه شعاع است (۸) این علامات ماهها و سالها دوام
کرده و مریض قدری بیر آنها عادت کرده گاه گاه بکار مشغولیت میرسند مریض زنگی
میادرند (۹) این مرض در اشخاص سالخورده که جفن شان پرده دار است موجب انقلاب جفن
بخارج شده غالبا موجب ورم جفن بر گانه میگردد (۱۰) ملتحمه جفن و مقله
محتقن اند مخصوصا در دو گوشه چشم و غالبا خطوط عروق اند دیده میشوند اگر قرنیه
کشیده و بلکان طاول است (۱۱) کنار های جفن غالبا سرخ است مخصوصا
از جانب گوشه وحشی چشم خیلی محتقن و غالبا با اگزیما است و در برخی ملتحمه جفن مستور میگردد

شعریه خیلی کمتر از بوده شبکه نازک و عروقی تشکیل داده و نیز توضیح معلومی در فوقت
ملتحمه و نسج زیرش بهم رسیده چون [illegible] در شیار ملتحمه تحتانی ظاهر میگردد (۱۲) در این
جزء از ملتحمه امتلای غدد دانه دانه [illegible] بهم میرسد که به آنها ملتحمه مشبته میگویند
چنانکه کاترستا این اشتباه را در کلاللین بزرگ دیده که از این اشتباه را باعث
دانه میبادرت که در خطر مرض [illegible] عدد [illegible] نیز قطع شده
در همین اشتباه بعضی از مصنفین المانه نوشته اند که قطره اترو پین موجب
بروز دانه در ملتحمه میگردد

علامات ورم ملتحمه دمعه که بعد از مرض در مجاری دمعه ظاهر گردد و همین علامات
حمله اده کانه اند و چون گاهی این مرض حدت یافته و ورم ملتحمه نزله شبیه
میشد تمام مصنفین این مرض را بیکدیگر مشتبه کرده [illegible] را یکی دانسته اند
ولی در صورت حدت اگرچه چشم [illegible] ملتحمه سرخ و متورم بوده رطوبت مخاط
بسیاری خارج [illegible] کرده ملتحمه [illegible] شده اکیموز و غیره ظاهر
میسازد ولی اصل علت در تغییر مجاری دمعه است

اسباب — توقف طولانی اشک در شیار ملتحمه خاصه چون ترکیب شیمیائی
آن تغییر پذیرفته و در این علت سبب علیائی است و با [illegible] تحریک [illegible]

میبوس

مریم بویس ملفوظ شده [illegible] حاصل نموده تحریک ملتحمه کرده هر [illegible] اینکه
که تولید شده و بروی ملتحمه و قرنیه عارض اند و مدت بگذرد تحریک بیشتر گشته در نتیجه
مدت موجب ورم ملتحمه و حس خشکی و حرارت در چشم شده اثر هوای سرد در
در ملتحمه و قرنیه بر همه از [illegible] موجب تحریک عصب [illegible] ورم قرنیه و [illegible]
سبب ترس از روشنائی است اطفال که شب با چراغ [illegible] توانند [illegible]
از خواندن و نوشتن و [illegible] زیاد شد چشم خسته میشوند مبتلا به ورم ملتحمه دمعه اند
تغییرات مختلفه مجاری دمعه اند مانند تنگ شدن و انحراف نقطه دمعه یا [illegible]
یا مجرای بینی و تومور دمعه حاد یا مزمن موجب این مرض اند

تشخیص — تاکنون مصنفین این مرض را مشتبه کرده و بعضی تصور نموده اند که در این
مجاری دمعه [illegible] ملتحمه ممکن است بعضی ورم ملتحمه نزله درجه [illegible] دانه [illegible]
دانسته اند چنانکه در سبب این مرض مذکور شد بعضی علامات مشترک در میانه این مرض
و صورت نزله است ولکن در این مرض (۱) مریض در [illegible] اشک [illegible]
[illegible] کمال در صبح اذیت روشنائی و ریزش اشک زیاد دارد (۲)
کناره جفن [illegible] برگشته بطرف خارج دارد و در [illegible] در صورت نزله [illegible]
(۳) ورم ملتحمه نزله [illegible] دارد که از چند هفته تا چند ماه بیشتر نیست

در صورت و مه ماهها و سالها دوام کرده و اگر در ابتدا مرض ضماد تخفیف یابد و در حین
شده مزمن میگردد (۴) در صورتیکه علامات در این مرض بیکدیگر شبیه باشند از بزرگ
و مه اشتباه را رفع میکند

در تشخیص این مرض از ورم ملتحمه دانه باید حفره ملتحمه را امتحان نمود که در صورت
دانه دانهای بزرگ دارد و در این مرض اگر غده بزرگ شده باشد هم چنین شبیه دانه
کوچک دانه‌ها در ملتحمه دیده میشود

علاج — در این مرض باید بسیار از دامن رفتار طبیب محتاط شده هرگاه
از علامات اختلاف میباید چنانچه در ملتحمه ترشح زیاد و ... شده خوب است
با محلول نیترات دارژان یک تا ۲ در صد ملتحمه را لمس ... شده
که در سه سال ... مرض رفع خواهد شد از ... ملتحمه ... آب سرد و
تخفیف ... آب گرم که در ورم ملتحمه نزله بسیار نافع است در ابتدا مرض
خمیر تازه و خشک ... ترکیب با ... کرده و ... شب ...
شستن با محلول سولفات دو زنگ و ترکیبات ... بورکس

محلول سولفات دو زنگ

آب مقطر ۱۰۰ گرم سولفات دو زنگ ۵ گندم

محلول بورکس

محلول بورکس

آب مقطر ۱۰۰ گرم بورکس ۱ گرم اسانس ... ۵ گرم

هر دو سه ساعت ... محلول ترکیبات ...

آب مقطر ۱۰۰ گرم ترکیبات ... ۱ گرم

و قطره محلول سولفات دو زنگ (سولفات دو زنگ ۱ گندم آب ۱ گرم یا ۲ گندم
بورکس در ده گرم آب) در صورت شدت احمرار ملتحمه حفره را ...
با قطعه سولفات دو زنگ ... شده و چون ممکن ... قطره

سولفات دو زنگ سولفات دو زنگ ۱۰ گندم تا ۱ گرم

آب ۱۰ گرم

ورم ملتحمه نزله

ورم ملتحمه نزله نزله حقیقی غشاء مخاطی چشم است که غالباً با زکام و نزله شعب
یا مقدم بر آنها و یا بعد عارض شده و هم گاهی به واسطه آنها بروز کند و حکایت
سرایت دارد و در وقت ... از رطوبت و ... مرداب ... مختلف ... تب
قوت سبب ظاهر میگردد

علامات — علامات تحریک (۱) در این مرض غالباً مقدمه عارض شده مریض از تب

سنگینی و خارش در جفن حس کرده صبح بر چشم چسبیده و جفن منتهیج از جرب
بر خود بسته یک ایام روز بعد چشم دیگر مبتلا شده و باله بهمان دو دل در هر دو چشم
ظاهر شده (۲) از ابتدا جفن منتهیج کنار اراده و ماق اگر سرخ و حرکت جفن ایشان
اشکال دارد (۳) ملتحمه جفنیه منتهیج و با کثر شیون تخت و سرخ بوده با ملتهاش [illegible]
ضخیم شده که دیگر رنگ غضروف تارسی و غدد میبومیس معلوم نشود و چون [illegible]
درشت بین بر سطح ملتحمه [illegible] سنگهای عروقی متعدد که شناخته [illegible]
از جزء جفنی گذشته و بیشتر ملتحمه و جفن شده [illegible] و مقابله دارد [illegible]
[illegible] کمتر شده و مفاصله از کنار قرنیه متوقف میکرد و چون مرض
شدید شود حمرت و گرد مقابله کنار [illegible] شده تا ۲ میلیمتر از اطراف قرنیه
را فرا گیرد [illegible] و چنین هم [illegible] سرخ و متورم اند (۴) در جزء
جفنی خود بسیار ظاهر شده ضخیم و مجعد گردیده [illegible] شبیه [illegible]
ملتحمه در بسیار [illegible] متهیج است که یک سلسله [illegible] سرخ و سرخ [illegible]
ظاهر کرده [illegible] معروف اند (۵) غالبا در ملتحمه مقابله [illegible]
سرخ [illegible] معلوم ظاهر [illegible] که [illegible] بقدر [illegible]
(۶) در عرض غالبا با ترشح رطوبت سبز و در نسج [illegible] زیر ملتحمه [illegible]

موسوم

موسوم بشیموزیس [illegible] عبارت از [illegible] ورم شفاف در دور قرنیه
(۷) ورود ورم روی جفن که [illegible] چشم صعوبت [illegible] و جلد سرخ
[illegible] عروق [illegible]
حرارت موضع بیشتر است چنانکه با ترمومتر [illegible] معلوم [illegible] مریض [illegible]
[illegible] شده در چشم و حوالی [illegible] (۸) ترشح از اول شفاف
[illegible] زیادتر شده [illegible]
مبدل برطوبت مخاط [illegible] سبز رنگ یا زرد [illegible] شده که در میان [illegible]
[illegible] مژگان [illegible] رطوبت [illegible] غالبا در بسیار [illegible]
و گاهی [illegible] قرنیه [illegible] غلظت [illegible] قدر شده مرض شدیدتر شود [illegible]
رطوبت بیشتر شده [illegible]
(۹) این ترشح در ماق [illegible] جاری بوده [illegible]
و مژگانها چسبیده [illegible] خشک ظاهر است
(۱۰) مژگانها [illegible] چسبیده [illegible]
مژگانها [illegible] رطوبت [illegible] مژگان [illegible]
[illegible] — اول اثر که مریض حس [illegible] سنگینی [illegible]

که همی درشت شده میکند و هم خارش و حس وجود ریگ در چشم بواسطه
قطعات این تلیفی که جزئی از آنها جدا شده و لوله گشته و تا تمام جدا نشده بر قرنیه
مالیده بریک میرساند چنانکه ذکر کرده شد این جفن و خطه با قلیل درشت است
معلوم میشود که اگر چشم حرکت کند بصورت جابجا از اینها دو طرف قرنیه بیک شکل عقب بلند را
ظاهر شده سیلان قی و بیگانه رطوبت برده چشم از قلیل و روشنائی و درد ذات
مریض بحالت در چشم و سنگینی و درد با گردنش و شبه تنگی هات مرتب شده باید
پرده دارد دیده و قرنیه و قرح بواسطه تجزیه شدن روشنائی در آنچه که در چشم
ایستاده بود در روشنائی مشاهده میکند و نیز نکس پردن خیال انگیز خاصه
در روشنائی سنگین و ابتلاء بواسطه ذرات صغار غیره مبهم است که باد
روی قرنیه بهم غلطیده ابتلاء در شب شدت کرده و رنج مریض افزون شده
و گاهی تب و شبه‌های عارض گرده و حرکت جفن بواسطه تمدد مشکل و مریض مجبور
افتاده و چشمانش بسته بماند یا زمین شد باشد که مرض کاملا از زمان و صورت حادث
برده که در حقیقت خیال عسر العلاج و با نمو عروق در ملتحمه صلبیه همراه بوده
چشم سرخ و لذا رنگ کاری درخت بوده ماهها و سالها ملازم کرده و تمام
معالجات مقاومت نماید

رفتار و علاج

رفتار و علاج و نتیجه — ورم ملتحمه نزله‌ی دو قسم است بسیط چنانکه اکثر عادت
در رفتار سریع بوده شش یا چهار روز از ابتدای مرض که تسکین چشم‌ها کم کم بیشتر آرام
میشود که مریض کم کم شفا می‌یابد و در بعض رفتارش مزمن است که شاید تغییر پیدا شد
عموما با هر کیفیتی که خطری نسبت بطبیعت این مرض نزله است در بعضی
دیگر مرض چنانچه سایر علامات و حدت شده کرده تا چند روز طرف بهتر گردد رفته
پس متوقف مانده و کمی رفع شود یا به آن صورت مزمن میگردد مخصوصا در
اشخاصی که در معالجه غفلت ورزند یا اشخاص شغلی که [illegible] مرتکب نکرده شده
یا در اماکن ساکن در مواضع مرطوب در هوا
ورم صدید و [illegible] مرض دو دسته هنگام تقسیم شود اول یک هنگام و دیگر
منبت [illegible] تا یک هفته طول میکشد [illegible] تا چهار یا پنج روز [illegible] و دیگر هنگام
تحلیل است که طولانی‌تر از هنگام اول بوده ۳ تا ۴ روز [illegible]
ولی با معالجه منقطع رفتار مرض [illegible] هنگامش ۱۰ تا ۱۵ روز طول میکشد
تشخیص — شناختن این مرض [illegible] غلط با آثار [illegible] ملتحمه
که بر نسبت نزدیک شدن تقریبی کمتر شود و دفعه‌ای در [illegible] چشم
ولی در بعض صور آن علامات [illegible] عنبیه [illegible]

که شناختن مرض ابتدا در کمال اشکال است پس در تشخیص این مرض (۱) با ورم
ملتحمه دمعیه و التهاب مجاری دمعیه و امثال آن مرض کاذب (۲) با [illegible] از ترشح
ریم و شدت [illegible] و ورم ملتحمه [illegible] ورم [illegible] ملتحمه و کار [illegible] دمعه و حین
ملتحمه [illegible] باشتباه [illegible] (۳) با ورم ملتحمه دانه دار که ملتحمه [illegible]
[illegible] در ملتحمه [illegible] (۴) با ورم عنبیه
که کاهی با ورم [illegible] ملتحمه است [illegible] در حوالی قرنیه چشم و [illegible]
و صلبیه و اختلاف در رنگ عنبیه [illegible] چشم مانع از اشتباه باشد

اسباب — دیفتری [illegible] ملتحمه است که در غشاء مخاطی [illegible]
[illegible] معروض [illegible] در رطوبت [illegible]
[illegible] در پائیز و بهار [illegible] چون [illegible]
و [illegible] معلوم نموده است که دیفتری تولید مرض [illegible]

(۱) [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible]
ملتحمه دانه دار [illegible] که در موضع [illegible]
[illegible] رطوبت [illegible]
[illegible] رطوبت دیفتری مذکور [illegible]

دلیلها

دلیلها سبب دیفتری دانسته و لیکن [illegible] در عروض این اسباب
در وقوع از جهت [illegible] دیفتری غالبا از یک چشم ابتدا کرده
در همان روز یا چند روز دیگر [illegible] چشم دیگر را فرا میگیرد

تشریح مرضی — در ورم دیفتری غشاء مانند سایر غشاء مخاطی [illegible]
یافتن رطوبت [illegible] دیده میشود چون [illegible]
[illegible]
و تغییر رطوبت [illegible]
[illegible]
و تقیح [illegible]

انذار — چون [illegible] معالجه [illegible] مرض [illegible]
[illegible]
معالجه [illegible]
[illegible]

ترکیبات — [illegible] ورم ملتحمه [illegible]
ورم عنبیه [illegible]

چینه انی دارند

علاج — (۱) منع از رسانیدن آب سرد بچشم و جهت شستن چشم باید
گرم و پارچه ابریشم پنج یا شش دقیقه که غالبا خون منجمد که پیدا [illegible] کننده [illegible]
[illegible] (۲) تدبیر [illegible] ملتحمه با پارچه سولفات [illegible]
[illegible] که به ملتحمه جفنی [illegible] مالیده [illegible] آب سرد [illegible] داده
هر روزی یکدفعه چهار یا پنج روز که غالبا شفا [illegible] (۳)
چون مرض چند روز طول کشیده و ورم ملتحمه که منع [illegible] چشم [illegible] داده
دانه [illegible] و [illegible] در اطفال به پشت گوش طرف مبتلا [illegible]
نمایند (۴) چون مالیدن سولفات [illegible] بر شفا [illegible] یا بر حسب
طبیعت [illegible] مرض [illegible] با نیترات نقره یا سولفات روی [illegible]
بدین نسخه

آب مقطر ۱۰ گرم — نیترات نقره ۳ گندم

سولفات روی ۱ گندم — آب مقطر ۱۰ گرم

ملاحظه رفتار مرض [illegible] چون چند روز [illegible] استعمال این قطورات کنند
و شفا یا تخفیف [illegible] بتدبیر [illegible] دیگر نماید (۵) [illegible]
گرمک (از ۵ تا ۲ مثقال) یا [illegible] (از ۹ تا ۱۲ مثقال)

داده

داده (۶) در مرضیکه [illegible] سولفات [illegible] هر عصر از ۲
تا ۳ نخود [illegible] (۷) هر شب جفنها را با مرهم [illegible] تازه [illegible]
(۸) چون [illegible] جفن [illegible] از این قطور بریزند و یا از این مرهم [illegible] کنند

آب مقطر ۱۰ گرم — پیه ۲ گرم

سولفات (کارگنج) ۲ گرم — سولفات (دیمار) ۵ گندم

(۹) در صورت مزمن که [illegible] ملتحمه [illegible] عروق [illegible] هر گاه [illegible] قطور
قابض [illegible] زیاد که در هر پنج یا شش روز یکدفعه [illegible] چشم [illegible]
نماید بدین نسخه

آب مقطر ۱۰ گرم — آب مقطر ۳۰ گرم

نیترات نقره (کارلیکا) ۳ گندم — کلرورورو ۱ گندم

(۱۰) چون رطوبت [illegible] در [illegible] زیاد باشد که مرض [illegible] گردد
از این قطورات

آب مقطر ۳۰ گرم — آب مقطر ۳۵ گرم

نیترات نقره ۵ گندم — کلرورورو از نیم تا ۱ گندم

هر روز پنج یا شش دفعه [illegible] بزنند [illegible] قطورات

نقره در هر صورت بر سایر محرقات ترجیح دارند

آب مقطر	۳۰ گرم	آب مقطر	۳۰ گرم
نیترات نقره (مالفر)	۵ گرم	نیترات نقره (دولیو)	۱ گرم
آب مقطر	۳۰ گرم	نیترات نقره (گناهار)	۴ گرم

(۱۱) در اطفال شیرخوار که دیفتری ملتحمه با تبهیچ صورت داده شده [illegible] و معالجات مذکوره مقاومت کرده باید مانند ورم ملتحمه ریمی معالجه نمود اگر ورم [illegible] ناخنچه و قرنیه تیره و عروق شده استعمال قابضات را موقوف کرده لبه چشم را

عصاره بلادن نیم گرم پیه تازه ۵ گرم

روزی یک یا دو دفعه مابین جفن ها مالش کنند و مانند سرخجه را چشم مالند [illegible] با آب خالص و بعد از آن با محلول نیترات نقره (۳ گرم در ده گرم) [illegible]

(۱۲) محض منع از [illegible] چند مدت جفن بطرف [illegible] مسح البدیه یا [illegible] روزی یک دفعه محلول [illegible] یا الوای چشم حضور [illegible]

(۱۳) چون قرنیه و عنبیه مبتلا شده که باید دفعه خطور [illegible] نموده چنین کافه [illegible] زاله و باقی تدبیر دیده و مرضیه معمول دارند

ورم طاولی ملتحمه

ورم طاولی ملتحمه که هم ورم لنفاتیک ملتحمه و هم ورم [illegible] عبارت از نقاط [illegible] ملتحمه است که با ورم جزئی از آن یا تمام آن همراه است ولی غالبا محدود است یک نقطه ملتحمه

علامات — علامات تشریحی (۱) مرض ابتدا ظاهر میکند بجمعیت موضعی چشم که حاصل شده از عروق نازک بسیار و شعریه که با یکدیگر [illegible] بزرگ بسیار ملتحمه متصل بوده چون برقت [illegible] طبقه عروق [illegible] سطح تیره و ورم [illegible] که در ملتحمه [illegible] و از اثر [illegible] تغییر مکان کند و دیگر لطیف [illegible] جمع ریز ملتحمه [illegible] چون موضع سرخ را با انگشت [illegible] سرخی [illegible] انگشت محو شده پس از زوال [illegible] دوباره عود میکند پس باندازه که [illegible] اوایل طاول [illegible] حمرت عمومی [illegible] ورم ملتحمه [illegible] گاهی [illegible] در حوالی قرنیه بوده ولی غالبا [illegible] که قاعده آن در [illegible] ملتحمه [illegible] گوشه چشم است

(۲) در مرکز [illegible] طاول [illegible] سفیدفام مروارید [illegible] ملتحمه [illegible] از رطوبت [illegible] که طبقه [illegible] [illegible] از سنجاق تا دانه شاهدانه بوده کوچکترش در حوالی قرنیه ظاهر شده [illegible]

متعدد در سطح پشت پلک قسمی که همان ناهمواری [illegible] [illegible] ولهاپس از چند

یا سه روز رطوبت آن جذب شده محو گشته و خشک شده و یا چنانکه شایع است

نافذ گردیده نوکش سوراخ شده و رطوبت جوفش خالی گشته منقبض میگردد قسمی که

مرکزش فرو رفته سطحش ناهموار و کنارهایش تار و دارد و سیلکه سفید کبود

فام بجا مانده که هرچه حلقه حاورش سرخ تر باشد نمودارتر است بنظر [illegible]

که در حوالی قرنیه واقع شوند قرنیه را فرا گرفته مرهم [illegible] شده [illegible]

که اتفاق نیست نادر

(۳) چون طاولهای متعدد در ملتحمه [illegible] جمع گردند اختلال [illegible] در سطح [illegible]

قسمی ملتحمه که تمام سطحش متورم شده رطوبت [illegible] ورم [illegible] ملتحمه [illegible]

میشود در حقیقت ورم [illegible] گشته [illegible] رطوبت [illegible] در [illegible]

ملتحمه و در جلد ترشح کرده چون مرض متوقف نشود علامات [illegible] ظاهر شده

قرنیه متورم شده مبتلا به طاول [illegible] متقرح [illegible] شدن میگردد در حالت

بهبود که مرض منجر به [illegible] چشم [illegible] [illegible] ملتحمه [illegible]

شبیه [illegible] ظاهر گردد

علامات فیزیولوژی — (۱) طاولها پدیدار که هر حس ریگ و خارش

و حرارت عمیق

و حرارت عمیق و در حوالی قرنیه باشد با درد شدید نوبه که هر شب در حدقه

خانه چشم احساس شود

(۱) ورم ملتحمه طاولها با ترشح روشنائی خاصه در صبح همراه است

(۲) ریزش اشک بواسطه تحریک [illegible] عصبه [illegible]

(۳) استرخاء جفن بواسطه طاولها شدن [illegible] از روشنائی چنانکه اطفال

مبتلا به این مرض [illegible] چشم [illegible] از روشنائی [illegible]

ترکیبات — این مرض با طاول قرنیه و جفن [illegible] و [illegible] مخاطی [illegible]

هر کس [illegible] که موجب [illegible] رفتار مرض و [illegible] علاج [illegible]

ترکیب [illegible] شده

اسباب — بعض این مرض را [illegible] دانسته ولی [illegible] اطفال [illegible]

[illegible] مزاج دیده شده [illegible] همراه

و مرض اطفال است از [illegible] سالگی گذشته [illegible]

همراه [illegible] مستعد به این مرض می سازد

رفتار [illegible] — علاج این مرض [illegible]

[illegible] رفتار [illegible]

طاول به نسبت مستقیم دارد و چون در قرنیه و جفن نیز بروز کند رفته رفته مرض مختلف
و ... این طاولها شفا قاعده عمومی است ولی غالبا معتقد اند که ... میکنند
که در هر فصل تازه خاصه بهار و پاییز بروز بیاید

تشخیص — ورم پلک که از طاول مشتبه میشود ولی از دقت در مکان
پلک که از رفع مشتبه شده و چون پلک که در میان ملتحمه سریع شده واقع باشد
از نمودن سایر علامات به غلط مشتبه نشده ورم ملتحمه ... که طاول
مشتبه باشد ولی حمرت ورم ملتحمه عمیق تر بوده از فشار با انگشت محو نشده حباب
در مرکز ندارد و ماده مرض ... در طاول که با ورم ملتحمه
همراهی کند حمرت در ملتحمه خفیف بیشتر از جوار طاول و در سایر جاها کمتر است

علاج — تعیین صورت و استحکام مرض و امتحان حالت قرنیه منظور (۱) چون
روز اول مرض و طاول مختصر بوده یا منتشر ولی هنوز منقرح نشده باشد و در ملتحمه
شدت چندانی نکرده روزی ... دفعه گرد کلمل با پر بر روی ملتحمه و طاول بپاشند
که عمل ... پلک باشد سفید داده دارد و جزء مرجحه طاول را متغیر کند و غیره
سایر مرکبات زیبق و ... تکلیف ... که ... محو ... طاول
محو نشده حمرت ملتحمه معدوم میکند و هم استعمال ... مانع تکثیر مرض است
چون ناگاه

چون ناگاه ورم شدت کند ... (۲) چون چند روز از هجوم طاول
گذشته منقرح شده و ورم ملتحمه ... از کلمل چشم پوشیده ... عشیه
با ... خطر ... چشم ... چند ... (۳) در طاول
حوالی قرنیه ... منقرح ... که ...
... ورم ... بهبود ...
اتروپین ۱۰ گرم ... $\frac{1}{5}$ تا $\frac{3}{5}$ گندم ... روز
هر دفعه یک قطره به چشم بریزند و مرهم زرد بزنند بدین نسخه
کسید زرد زیبق ... ۵ گندم ... گرم ۳۰ گرم
... (...) ... ۵ گرم کسید زرد ... ۱۰ گرم
(یا ...)
در میان جفن ... به روی چشم گسترده شود ...
... کلمل ... (۴) طاولهای تازه ...
... (۵) مرکبات قرنیه ...
... (۶) طاولهای ... کلمل ... و چون ...
پوشیده ... و چون ...
... ۵ گندم کافور ۴ گرم

(۷) معالجهٔ داغ ارزن غیر یا ترک تاسه قاش در روز) در شب بیدار [illegible]
مخصوصاً در اطفال ضعیف و مبتلایان به [illegible] و شربت [illegible] بسیار که [illegible] در سفیدات [illegible]
و شربت [illegible] و سکربوت و سایر شربتها [illegible] استعمال صمغ به مقدار [illegible] قطره در تیم
استعمال [illegible] که [illegible] و [illegible] در اطفال مبتلا [illegible] خشاز زیر [illegible]
[illegible] موقوف کردن [illegible] که به مستعمل [illegible]
بچشم [illegible] چون [illegible] به [illegible] ترکیب شده [illegible]
که در غایت [illegible] حاصل شده ورم [illegible] چشم [illegible] چنانکه اول [illegible]
[illegible] در چند مریض [illegible] اتفاق افتاده (۸) مبتلایان به [illegible]
[illegible] امر نموده [illegible] یا عینک سیاه در [illegible] سیاه گرفته [illegible]
[illegible] روشنائی [illegible] چشم [illegible] محافظت [illegible] اطفال [illegible] استحکام [illegible]
و [illegible] در صورت [illegible]

ورم ملتحمهٔ اگزانتمی

حیات [illegible] چشم همراهی [illegible] ورم ملتحمه و قرنیه که در صورت
[illegible] اگزانتمی [illegible]

(۱) ورم ملتحمه

(۱) ورم ملتحمهٔ سرخجه — بر عقیدهٔ [illegible] ورم ملتحمه در [illegible] روز قبل از اول سرخجه [illegible]
و تحریک یافته [illegible] و ترس از روشنائی همراه است [illegible] سرخجه
غالباً [illegible] تغییر [illegible] قاعده و صداع که در روز [illegible] چشم
ظاهر میشود [illegible] نزله [illegible] ظاهر میگردد [illegible] نزله [illegible]
[illegible] قریب [illegible] رخنده [illegible]
[illegible] که در مدت رفتار سرخجه [illegible] ورم قرنیه و ملتحمه [illegible]
با [illegible] قرنیه [illegible] معالجه رفع نموده [illegible]
[illegible] که در [illegible] سرخجه [illegible] نموده [illegible] چنانکه در [illegible]
۱۸۴۷ بوده [illegible] چشم [illegible]

علاج — در صورت [illegible] چشم با [illegible]
[illegible] قرنیه [illegible] استعمال
[illegible] چشم و سایر [illegible] قرنیه [illegible]

(۲) ورم ملتحمهٔ [illegible] — [illegible] ورم ملتحمه [illegible] سرخجه کمتر و چون [illegible]
در [illegible] چنانکه در [illegible] قرنیه [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible]

خانه داده حکایت میکند که به مرض مبتلا شده بود نور از چشم ضایع شده

بر عقیده معظم پیش میکه در مدت رفتار بکار رلایتی به البومین شدن ترول

میکرده واسطه ورم شبکیه البومین باید که کرد خواهر شد تو مورد همه موارد

دیمیر فرط ظاهر شده ولی غالبا در حالات بیماران مرضی تغییر چشم و از بشره بر هنه مری

علاج — همان قدر که قرینه در خطر باشد معالجات که درباب امراض قرنیه مذکور

میشود بر دو هم از حالت مجرای دمعه غفلت نکرده با ابسکم ابد [illegible] دمعه بر هنه

(۳) ورم ملتحمه ابله — بثور ابله غالبا در ملتحمه و قرینه و کنار جفن ظاهر شده

بتبع نابع کرده شدن چشم بوده پس از کم شدن التهاب ورم ملتحمه و [illegible] بثور

ابله در کنار جفن و ملتحمه و قرینه دیده میشود که چون سعی در سقوط رفتار ابله شده

باشد ورم ملتحمه شدید باشد و هم ممکن است که در وقت حصول قرح ابله چشم

مسموم شده و تا مدتی از روز مرض هم آمیخت و بهم زخم ظاهر کنند و با ورم در عنبیه

بر هم چشم ظاهر کردد

علاج — اگر در سقوط پستولها تمکن نشد خطرکاه حاصل نخیف باید در مدت

رفتار ابله [illegible] حالت چشم بوده هر پستولی که در کنار جفن یا در ملتحمه و قرینه

ظاهر شود با نیترات نقره سوزانیده روزی چند دفعه تکرار عمل نموده و هرگاه

متعدده

متعدده شده کلرز نیکا مالیدن مرهم زیبق زرد یا رسیط خارج جفن و در رفتار چشم

برین عمل افزوده با محلول ضعیف از نیترات نقره بیان چشم اندک نیز باید و لازم

میکند از ان حکایت میکند

نیترات نقره ۳ کهنم استقطر ۱۰۰

(۴) ورم ملتحمه حمره — حمره صورت معتاده بملتحمه جفن سرایت کرده

موجب ورم خفیف ملتحمه شبیه بصورت نزله بوده که جیب [illegible] در مانی شفا

میابد و یا که ورم در مقله بوده کرده در حوالی قرینه ظاهر [illegible] که زخمی

قرینه یا فوکلیکرینه ظاهر شده شود ولذیس [illegible] که نتیجه ورم قرنیه یا ورم اینیرده

یا عنبیه باشد ظاهر شده چشم [illegible] و حرکت جفن [illegible] غالبا در

عصبانی در حوالی خانه چشم و بسیده جفن و مجاری دمعه مبتلا شده [illegible]

نادیل کشته و مجاری دمعه انباشته و یا قرنیه سوراخ کرده

علاج — در ورم ملتحمه ساده شستن با آب کاه [illegible] با بونه و چون ورم

روبی مقله سرایت کند یا غیر شده شرط شده از پس وطاول در ابتدا [illegible]

و چون مرض قرینه را داخل کرده با قطر اتروپین [illegible] با محلول نیترات نقره

(۳ کهنم در ۱۰ اکرم) با قلم مو باید نمود

رمد اطفال

در اطفال تازه بدنیا آمده عروض رمد ریمی شایع است و در دو قسم تظاهر میکند

که صورت واقعه یکی نزله خفیف و دیگری سخت و خطیر

علامات — (۱) ابتدای مرض قریب بروز ریم تا آنکه سه روز در روز

سوم بعد از ولادت است چنانکه کار دیده است که رمد ریمی ولد بدنیا

آمده است (۲) در ابتدا دو مژگان و در گوشه چشم از قشور صغار

سبز فام خشک پوشیده و اکثر در یک چشم است تا ۱۲ تا ۱۴ ساعت چشم

دیگر را نیز فرا میگیرد (۳) در روز چهارم یا پنجم جفن‌ها متورم شده

سرخ رنگ را دو ظاهر میگردد خاصه ملتحمه جفن سفلا

متبرع و سرخ فام و چون هر جفن را از یکدیگر جدا نمایند مایع صاف

لیموئی رنگ خارج میگردد که نشانه رمد ریمی است که پس از دو روز مبدل

بریم میگردد (۴) تهیج جفن بسیار زیاد تر میگردد چنانکه گشودن

چشم بدون زحمت زیاد یا بکار بردن [illegible] کشنده جفن

ممکن نیست (۵) بعد از آن مرض [illegible] تهیج جفن [illegible] جفن

را [illegible] ملتحمه ضخیم و متبرع شده مانند [illegible] سبز جاری میگردد

(۶) بعد از ورم ملتحمه ملتحمه جفن بسیار ملتحمه مانند بتدریج درجه

داده کرده مرور نموده ولیکن [illegible] و در آن چون معالجه نکنند مانع

قرنیه را مبتلا ساخته و سبب میسازد (۷) در بعضی ملتحمه جفن از قشور سفید

خاکستری [illegible] کاذب [illegible] رنگ پوشیده و [illegible] است

[illegible] که خون [illegible] از سطح مخاط و داخله منجمد [illegible] و دانه‌ها

با [illegible] (۸) در جنب [illegible]

تغییر [illegible] در آن خاکستری و در سه روز اول غلیظ و سبز فام در [illegible]

پس [illegible] که متصل [illegible] که چشم را

داده و دقیقه [illegible] که [illegible]

(۹) چون مرض کامل [illegible] معالجه [illegible] خطر مرض [illegible] که

چشم [illegible] ممکن نبوده از [illegible] ریم [illegible] قرنیه ضایع

میگردد و قرنیه [illegible] قرنیه را علامات [illegible]

[illegible] ابتدای قرنیه را خطر [illegible] (۱۰) تغییرات

قرنیه با درد بسیار [illegible] تصحیح [illegible]

همراه [illegible]

بوسیله تشنج پلک صورت از زیادی ترشح بلغم سیلانه

رفتار و حرکات — رمد ربیعی [illegible] در رفتار نا خاطر جمع و در چهار جزء

اول در هم تعبیر ضعیف است که تا سه ساده بینه نشده و قتی که در فصل

جایز [illegible] از اول شدت است [illegible] حوادث این مرض

در صورت [illegible] مختلف و شفا قبل از چهار سال پیش شده حاصل نمی‌شود

انذار — بر عقیدهٔ اغلب مصنفین مرض است خطیر و بعلاوه ترکیبات قرنیه

ولیکن از معالجه بر طریقه دکتور [illegible] این مرض را خطرناک نمی‌دانم همیشه شفا

می‌یابند و حالت ترکیبات قرنیه بسته به درجه تغییر انتشار [illegible] و تا وقتیکه موضع

که در قرنیه [illegible] دست شفا است

اسباب — سبب این مرض سرایت است که هنگام [illegible] دوده

بر ترشح رمد [illegible] یا رطوبت [illegible] در خانه

در وقت ابتداء [illegible] وضع [illegible] از آنها سبب [illegible]

علاج — (۱) شرط اصلح معالجهٔ این مرض روزی دو دفعه [illegible] است

که شفا را یقین و ترکیبات را مانع چنانکه پس از شستن چشمها با آب

فسرده در آب حکیم و امتحان حالت قرنیه و ملتحمه [illegible] از این محلول

ابستقطر

ابستقطر	۱۰ گرم	نیترات نقره	(نمرهٔ ۱)	۱۰ گندم
ابستقطر	۱۰ گرم	نیترات نقره	(نمرهٔ ۲)	۵ گندم
ابستقطر	۱۰ گرم	نیترات نقره	(نمرهٔ ۳)	۳ گندم

که بر حسب شدت مرض انتخاب نموده با قلم مو به چشم کشیده و فوراً قلم موی

موی دیگر که در آب نمک زده باشند به چشم کشیده زیادتی نیترات را

خنثی نمایند (۲) احراق با مداد [illegible] یک قسمت [illegible]

[illegible] حاصل نمایند [illegible]

ثلث نیترات نقره [illegible] با دو ثلث نیترات پتاس [illegible] که مداد [illegible]

[illegible] سطحی [illegible] (۳) [illegible] آب حکیم [illegible]

که با [illegible] یا آب [illegible] در هر ساعت یا [illegible] ساعت یکدفعه [illegible] چشم

بشویند (۴) در منع از چسبیدن چشم ابتداء مرهم [illegible]

هر دفعه که چشم را پاک کنند با قطعه پارچه سفید [illegible] که [illegible] استعمال نمایند

(۵) [illegible] احراق [illegible] با آب سرد بر روی چشم که هشت ده دقیقه

نگاه دارند (۶) گاهی احراق موجب [illegible]

از [illegible] که این [illegible] (۷) در بعضی [illegible] در شدید [illegible]

بقسمیکه موجب تشنج میشود ولی بزودی رفع خواهد شد (۸) در ترکیبات قرنیه
چند قطره اتروپین بچشم بریزید و باقی معالجه را تغییر ندهید (۹) اینکه کاملا
برطرف شده مرض تا ۳ یا ۴ هفته مداومت کرده تا کاملا بهبودی یابند احتراق
رگ عمده حالت چشم ترشح ریم را ملاحظه نمایند در صورت مراجعت مرض روزی
یکدفعه یا دو روز یکدفعه احتراق کافیست (۱۰) بعضی از مصنفین مانند دوبک
بعوض احتراق روزی دو سه دفعه قطور از محلول نترات نقره میکنند (از یک تا دو گندم
در ۳۰ گرم آب) این تدبیر در بعضی مفید ولی در صورت خطیر لازم است
دهان احتراق بطریقه مذکوره باید نمود (۱۱) شرط معالجه چنانکه دستور داده شد
نشان دادن آن مفید است ولی غالبا جهت ... نخواهد بود (۱۲) بعضی اطباء
این مرض را خود بخود بهتر میشود در ملتحمه ... حقیقی در آن میکنند که باید
... احتراق نمی (۱۳) طفل مبتلا به این مرض را از سایر اطفال جدا کنید
دستمال و اسباب چشم او را طفل دیگر استعمال نکنند

رمد ریمی اطفال خنازیری

اطفال خنازیری سست مزاج و هر کس که به ... حفظ صحت او ... معیوب
و ضعیف گرفتار شد مبتلا به این مرض میگردد بعضی که ... با رمد اطفال تازه
بدنیا آمده

بدنیا آمده دارد

علامات — (۱) مرض عادتا با ورم ملتحمه خفیف ابتدا کرده ملتحمه خفیف قرمز
و ترشح مخاطی ظاهر بوده بزودی مرض شدید و شبیه به ... میگردد (۲) در
مزاج خنازیری جفن یک یا گاه هر دو زیاد ظاهر کرده چشم بزرگ شده اگر چشم
دیگر مبتلا شود در این وقت روبخوبی نهاده (۳) در حال گشودن چشم ...
قرنیه منکدر و ... از شیار ملتحمه ریم سبز ... ملتحمه جفن
... ضخیم و ... ۳ تا ۴ دفعه زیاده تر از حال طبیعی ...
گردد ... که ... تا ... چهار ...
... دیگر ... جفن ... شده ... (۴) ریم
عمده این مرض ... دارد ... میکنند (۵) ورم
ملتحمه ... خطیر در صورت ...
شود قرنیه
عموما معتقدند که ... (ربط ...) ...
ترشح خنازیری ... چنانکه ... علت ... نامیده ...
باد ... موجب ...

شدید میگردد

رخسار را میزان درست معین شده و بر حسب اشخاص لنزهای مختلف است و معمولا کار میکند

و غالبا غشاء قرنیه و حدقه به عمومی هم کار به

تشریح مرضی — در ظاهر تغییر ملتحمه خرابی متورم و تنها و درخشان و لایه تکیم که

بوده رطوبت لطیف از آن و در نسج سلولی زیر ملتحمه نفوذ کرده و طبقه سخت و قرنیه

چشم را سفید یا سیاه کرده است

اسباب — از این مرض زیرد اشخاص به مزاج که شدیدست دریافت دیگر

و دو پیری و غیره غالب در سر و شیشه از بیماری تر دو به رقیه نیز رسیده کاملا پیدا است

ارزنده ریمی طفالت است عموما مرض طولانیت است که از دوم تا ۵ ماه مبتلا تولد تا

هشت ده سالگی عارض میشود

علاج — (۱) پاک داشتن چشم با بوریک از محلول کمک معطر

(۲) دستمال حالت قرنیه و صلبیه و چون شعله‌ای پس ظاهر شود شرط فوری غفلت

کردن در قطره کلمل ... و بین دو یا سه دفعه در روز (۳) در دفع ورم جفن

مالیدن پارچه سولفات مس ملتحمه در روغن زیبق سطح ملبدان (۴) چون

پس از چند روز استعمال ایمیرفن تخفیف ظاهر نشد از محلول نیترات نقره

(اب مقطر ۱۰۰ نیترات نقره ۲ گرم) لیه را کیسه نماینده (۵) چون ببینید

که بعد جفن تغیر داده میتوان سطح ملتحمه جفن را شستشو نمایند که از تعدد چشم مرکاه

و ملایش جوالما قرنیه را کمال کسیعی میاورد (۶) شناختن دقت موقع

کردن امری لازم است و هم و تنفیر دیگر شدن ترشح ملتحمه مینماید که در زبان کیب

ملتحمه را نمود ه مینمده مرهم کسیه زرد زیبق یک یا دو دفعه هر روزی در میان هر دو جفن

داخل نمایند (۷) شمع زدلیخ در پشت گوش طرف مبتلا نافع بوده و چون

درمده رخسار مرض از مال شق ترقف در دادن حامله ولف

رمد ربیعی جوانان

رمد ربیعی جوانان مرضی است خطیر که شناخته ملتحمه تشنج بهم زیاد در ورم ملتحمه نمایند

جفن‌ها ... در زمستان در جلد حاره مانند مصر و هند دو عرق ساله داده و انفاد دارند

متعلله مصر دیگر مرض با ورم ملتحمه نزله ها در دنیسته و لی اشتباه کرده اند بر عقیده

که بنیه که در دالیدر در بعض حالات این مرض کوشیده اسخیت بر ملتحم است

یک رمد و داخل رمد دیسته اگر شایو که ورم ملتحمه دلیه را بدان مقدم بوده است

بیماری — هنگام درمی (۱) احساس خارش شدید در کنار جفن ما ننده بر

وجود غبار و ریگ در چشم و هم حرارت و خارش در سطح داخل جفن مسجد

هرگاه پلکها چسبیده چشمان سرخ و از نور روشنائی دردآور است و چون جفن را
برگردانیده دیده میشود که ملتحمه رطوبت کدر زرد کاهی غشیه است (۲)
از همان روزهای اول جفن متهیج و ملتحمه جفن سرخ زرد خام یا مایل
بنفش با برجستگیهای کوچک متفرق در غشای ملتحمه و تهیج کار کمول بوده پس از
سه یا چهار روز حمرت بیشتر و ملتحمه ضخیم و متهیج گشته با پیچوپیش بطور معلوم متورم
و جیبهای ضخیم در غشای ملتحمه طوری بلند شده حمرت ملتحمه مقله سرایت کرده در خیال
خطر بسیار بود و تمام چشم برای رؤیت است (۳) در نتیجه ورم غدد میبومیس
و سایر غدد ملتحمه از ترشح طبیعی باز مانده اپی تلیم ملتحمه زیاد و جدا گشته از بیرون شده
و ورم ترشح ریم افزوده زرد یا سبز خام و لزج بوده همه روزه سخت سرکشیده در
روز که زمان توقف در چشم کم است کدر و لیمونی رنگ کاه و کلپاره قطره
بدون که به هم چسبیده درشت غلیظ و سبز خام چسبیده شده جفن را بیکدیگر چسبانیده
ترشح ریم حقیقی حاصل میشود (۴) جفن متهیج و از ترشح رطوبت سبز ضخیم جفن ها
ضخامت افزوده تر و بروی چشم آویخته و از جفن اسفل که شده باز کردن چشم
محال گشته چشم بزرگ شده که در ملتحمه جفن بزرگ نظر میرسد (۵) در سطح
ملتحمه قرحه ظاهر رسیده (۶) بطوری که مرض بنتیجه که درجه اول است موقوف شود
درد تمام شده

درد تمام شده همان سنگینی و گاه گاه احساس بتیر کشیدن در جفن و حس ریگ
در چشم و ترس از روشنائی میشود (۷) توقف مرض در درجه اول اکثر
در مقدار شیر تیز لبه رفته از غشای ملتحمه کار دور کرده و ملتحمه مقله رسیده سرخ زرد
ملتحمه را فرا گرفته از این وقت حالت مرض فرق کرده ترشح رو به کمی نهاده و علامات
ملتحمه ثانیه که در نهایت خطرناک ظاهر میگردد (۸) هنگام ملتحمه بیگانگی که ملتحمه مقله
از ابتدا قرنیه بیمار و بعد در تمام دست جفن سرخ و متورم گشته کار کمول همه
و جیبهای ضخیم گشته پس سرخ بنفش خام میگردد (۹) ملتحمه در حوالی قرنیه
تهیج حاصل میکند که همه روزه افزوده شده عروق ملتحمه در زیرش مفصلا کمول
ته بن حجیم و متفتح شده حمله اش موضع شکل و ترشح سروزی بنا کند که ترشح سرخی
زیر ملتحمه را بطوریکه تمام موضع سرخ رنگ گردانه (۱۰) شمرده از ترس ملتحمه ثانیه
ملتحمه بسرعت بزرگتر شده تا روی قرنیه را فرا گرفته ضخیم تر و سرخ زرد خام
گشته ملتحمه بقدری متمدد میشود که تمام یا بیشتر از قرنیه را فرا میگیرد و گاهی
در میان فایح میشود (۱۱) در این درجه ورم ملتحمه و نسج سلولی زیر آن مورد تم باب
ته بن یک پایه تمام اجزای جفن و دیگر محاور از گونه و شقیقه را فرا گرفته
سطح ملتحمه گوشت دانه دانه و پلکها متهیج شده چیزی در حد حاصل میشود (۱۲)

در اینوقت درجه حرارت چشم دفعةً بالا میگیرد چنانکه از لمس و ترمومتر و حس

مریض معلوم میشود (۱۳) خطر قرنیه درین هنگام از رشد و ازدیاد بلغمیات

و ورم صلبیه از غذا رسیدن بقرنیه است چنانکه تمام عروق و عصب قرنیه

فشار یافته ازین جهت غذا نمییابد

ترکیبات مرض — (۱) قرنیه از فشار و عدم غذا به کدر گشته در میانش لکه تغذیه

مرواریدی غیر منتظم و ناهموار بهم میرسد که عبارت از تکدر قرنیه است از سطحش

ابتدا کرده طبقه خارجیش خشک شده رفته رفته عمیق ظاهر میگردد که غشاء و دسمه را جلو

گرفته بود. چون قرنیه و حتی عنبیه و سایر التهابات ظاهر میکردند و یا سرایت ورم

محدودی بوده سایر اجزاء قرنیه تا حدی تغذیه داشته جز ناحیه عنبیه که ملاصق قرنیه را

داشته دیگر ذبول نشده عروق در قرنیه بهم رسیده چشم بکلی باید

خصوص که این قسم دشواریها در و غالباً سطح قرنیه ذبول شده عنبیه تمام سطح

خلف غشاء و دسمه چسپیده پس از التیام جای پیچش بمانند مگر ترتیب جدید مصنوعی

گاهی از انهدام ابتدا شفافیت قرنیه زایل دانه سوخته پاک شده

خطیر هر عقیده باکنار بواسطه تبدیل و سوختن عناصر لیفی قرنیه است که

وصلیت اکثر سفید دان ... بافشار اجزاء و خط چشم مقاومت نموده

متدد

متدد و محو شده عنبیه از جلوی موضع بصورت صحیح به های سیاه یا سرخ فام

بیرون جسته ترکیبات قرنیه همیشه بهبود نشده حوالی خانه چشم که محدود

شبها شدت کنند و احساس حرارت میکند در پیشانی و گونه و حدقه چشم

با درد ناخوش سقفه و ترس روشنی و ریزش اشک محدود حالا ...

مریض چند روز مبتلا بزکام چند روزه همراه گاهی درد و حرارت تنه یا رعشه عمومی

دارد. و درد دنبالات تمام شاخهای عصب پنجم تحریک یافته و معلوم است که

ورم در عنبیه همیشه ظاهر شده است سوء خشکی قرنیه در میان حملهها

عصبانی و گاهی در وقت سعی بر گشودن چشم است که مریض احساس به ایک مکینه

که سنگینی و وزن بسیاری که روی چشم است برداشته شده است اگر روی

کرده‌اند جاری میشود احساس تخفیف یافته مرض کم کرده گاهی شبها درد از نو در

که در قرنیه حاصل شده است تیز میدهد پس لذا شب یا چهار روز از این اول

بیشتر درد تازه بواسطه ورم عنبیه مقوق ظاهر شده و لاجرم پس از دو دل

ده اکثر است (۲) جفن مژه چنان محکم کرد که چیزی برگشته بکار خود بدون

مشغول بوده اگر تا ۲۴ ساعت دان برگردانند دیگر برنخواهد گشت

(۳) ملتحمه از اثر ورم یا معالجه تور متورم شده بعضی از نقاط جفنی و ملتحمه

بهم می‌چسبند (سمبله فارن) و گاهی بعد از شفای مرض دانه دار ... باقی

دمعه یک یا اینچنه دو یا تومور دمعه ظاهر میسازند (۵) صحت عمومی

غالباً خوب است از هنگام هجوم حاصل شده نبض ... و ... تب ...

و بعد از ... یا خواب مضطرب است

رفتار و خاتمه مرض — رفتارش متزاید و روز بروز بر شدت آن افزوده

و چون خطر حاصل شود چند روز توقف یافته باز رو بشدت نهاده بعد کم میگردد

و چون سرایت از ملتحمه مستقیم نشده است چشم معروض سرایت دیگر باشد

در چهار الی سی و شش ساعت هر دو چشم را فرا گرفته از ان معالجه نمود

باشد که مرض متوقف شود ولی تهدید ... هنگام ... تکلیف ... قرنیه ...

قرنیه و عنبیه رفتار مرض را مختلف میسازند ... که هنگام

اول این مرض مدت از ۵ تا هشت روز ... که هنگام

هجوم از پانزده تا بیست روز که در تمام این ایام رطوبت مترشحه زیاد است

پس بتدریج نقصان یافته طول زمان التیام ... ملتحمه و قرنیه ...

اجزاء ... اکثر از ... ماه نیست

تشخیص — این مرض با ... ملتحمه ... (۱) ...

رطوبت شفاف مائی

... حالت ... خطرات ... مرض ... تشخیص ... دانه ... سرایت ... رئیس ... مرض ... چشم ...

... دیگر ... بسته ... ورم ... چشم ... حالت ... قسمت ... قرنیه ...

... جهت ... مرض ... (۲) ... قرنیه ... مرض ... تشخیص ...

... قرنیه ... تغییر ... حالت ... چشم ...

... (۳) ... تغییر ... مرض ...

اسباب — ... مرض ... سرایت ... ملتحمه ...

که ... مرض ... ورم ملتحمه دانه ... مرض ... است ... در حالت ...

اندر — ... مرض ... مرض ...

... رئیس ... حالت ... تغییر ... قرنیه ...

تغییر قرنیه ... خطر ... چشم ...

علاج — در ... مرض ... تشخیص ... چشم با ... نیترات

نقره ... در تمام ... محلول ... نیترات ...

۱۰ گرم ... ۵ گرم) ... نیترات ... چون ...

... چشم ... روز ... زیاد ...

بعد از ... روز ... چون ...

در ... روز ... محلول ... چشم ...

آب مقطر	۱۰ گرم	۱۰ گرم
نیترات نقره	۱ گرم	۵ تا ۶ گرم

و بعد از ان ... محلول ... (۲) ... محرق ... نیترات ...

آب مقطر	۲۰۰ تا ۳۰۰ گرم	۲۰۰ گرم
نیترات نقره	۱ گرم	
سولفات دوزنک (ادلبار)	(کالدونیکل)	۵ گندم

... روز ... ساعت ... محلول نیترات نقره (آب مقطر ۳۰ گرم نیترات نقره

۳ گرم) در چشم ... روز ... نیترات ...

... (۳) پاک کردن چشم ... گرم ...

[illegible] یک ساعت [illegible] ساعت [illegible]

[illegible] (۱) [illegible] (۲) [illegible] قرنیه [illegible]

[illegible] (۳) چون [illegible]

[illegible]

[illegible] (۴) [illegible] (۵) [illegible]

[illegible] (۶) [illegible] قرنیه [illegible] قرنیه [illegible]

[illegible]

[illegible] قرنیه [illegible]

[illegible]

[illegible] قرنیه [illegible] (۷) [illegible]

[illegible] (۸) [illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۵ [illegible] ۵ [illegible]

[illegible] (۹) [illegible]

[illegible] ۱۰ [illegible]

[illegible] چشم [illegible] (۱۰)

[illegible]

رمد لوزکی

خطیر (۱) [illegible] چشم [illegible]

علامات — علامات [illegible] علامات [illegible]

چشم [illegible] چشم [illegible]

[illegible] چشم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قرنیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قرنیه [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قرنیه [illegible] چشم [illegible]

[illegible] چشم [illegible] قرنیه [illegible]

علاج — (۱) [illegible] (۲) [illegible] چشم [illegible] ۱۵ [illegible]

[illegible] (۳) [illegible] (۴) [illegible]

[illegible] ساعت [illegible] (۵) [illegible]

[illegible] قرنیه [illegible]

[illegible] ۱۰۰ [illegible] ۱۰ [illegible] ۱۰۰ [illegible]

[illegible] قرنیه [illegible]

(۶) چون [illegible]

[illegible] ۲۰۰ [illegible] ۲ [illegible]

[illegible] (۷) [illegible]

[illegible] ساعت [illegible]

[illegible] (۸) چون [illegible] چشم [illegible] چشم [illegible]

... (۹) معالجه ... [illegible]

... رطوبت ... چشم ... [illegible]

... است

... [illegible]

... رطوبت ... [illegible]

... [illegible]

علامات — ... چشم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

اسباب — ... رطوبت ... چشم ... [illegible]

علاج — ... [illegible]

... [illegible]

علامات — ... چشم ... [illegible]

... [illegible]

... رطوبت ... [illegible]

... چشم ... [illegible]

... [illegible]

تشخیص — ... [illegible]

اسباب — ... [illegible]

... [illegible]

تشریح مرض — ... [illegible]

... [illegible]

علاج —— در این مرض [illegible] (۱) [illegible] خون [illegible]

[illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible] (۴) [illegible] (۵) [illegible] (۶) [illegible]

رمد دانه

ورم ملتحمه دانه عبارت است از [illegible] ملتحمه [illegible] باشند چون [illegible] اسباب [illegible] در چشم [illegible] (۱) [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible] ورم ملتحمه [illegible] است

علامات و رفتار —— چشم [illegible] ملتحمه [illegible] ورم ملتحمه [illegible] (۱) [illegible] (۲) [illegible] چشم

چشم [illegible] ملتحمه [illegible] ورم ملتحمه [illegible] مرض [illegible]

علامات و رفتار —— [illegible] ورم ملتحمه [illegible] چشم [illegible]

ترکیبات —— (۱) [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible] (۴) [illegible] (۵) [illegible] (۶) [illegible] چشم

تشخیص —— تشخیص این مرض [illegible] (۱) [illegible] ورم ملتحمه [illegible]

اسباب —— (۱) [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible]

انذار —— مرض [illegible] علاج [illegible]

از اینکه تحریک یا رفتار در ... و کرفه خطرهای تازه حاصل میکنند و لهذا باید مریض ... روز ... عادت ...

علاج — طریقه طبی (۱) ... که در ... ملتحمه ... با اجتناب ... از ... توتیا ...

با نیترات نقره ... (در مقطر ۱۰ گرم نیترات نقره ۱ گرم) ...

کالوزیس (در مقطر ۱۰ گرم نیترات نقره ۵ گرم) هر روز یا هر دو روز یکدفعه ... نیترات

در ... قلم ... روزها ... جلس ... (۲) ... نیترات نقره که چون ...

... چشم نهاده و لهذا مدت استعمال ... (۳) ...

با ... حاصل ... کالوزیس ... ۲ گرم نیترات نقره ۵ گرم ... تازه ...

... (۳) ... جفن ...

(۴) ... نیترات نقره ... (... ۵ گرم ...) (۵)

تا ۱۰ گرم) که هر روز یا هر دو روز یکدفعه جفن ... قلم ... روزها ...

... نیترات

نقره ... (۶) بعد ... ۲۰ ...

معالجه جراحی (۱) ... قسم ... مریض ...

... ملتحمه ... جفن ...

... ملتحمه ... خون ...

... ملتحمه ... جفن ...

با ... چشم ... خون ... پاک کرده ... روز

با جراحی ... ۲ ... ۱ ...

(۲) شرط ... جفن ... خون ... خون ...

... روز ...

... چشم ... خون ... پاک کرده ...

... جفن ... (۳) چون ...

... قطع ...

... جراحی ملتحمه ...

... جفن

چون ملتحمه حساس است مریض ... در چشم ... و کثرت چرک ... جفن ...

... چشم حاصل شده و چون مریض ... ملتحمه باشد ... جفن ...

... شده ... که غبار ... باشد ... ملتحمه ...

... جفن ... ملتحمه ...



در کتاب کلانزکی معلوم شده است که با زرده تخم مرغ دود داده [illegible] قرنیه رفع شده غالبا

فقط [illegible] (اب مقطر ۱۰ گرم [illegible] ۱ گرم) [illegible] است و چون

در هم قرنیه شده [illegible] چشم [illegible]

[illegible] چشم [illegible] معالجه [illegible]

[illegible] ۱۰ گرم [illegible] ۵ [illegible] ۱ گرم [illegible]

با اطراف [illegible] چشم [illegible]

[illegible] قرنیه [illegible]

[illegible] قرنیه [illegible]

[illegible] قرنیه [illegible]

[illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible]

[illegible]

ورد [illegible]

[illegible]

[illegible] چشم [illegible]

مختصر [illegible] مرحوم [illegible]

فقط مرحوم [illegible] میرزا [illegible] که [illegible]

[illegible]

و در این زمان [illegible] مرحوم [illegible] الدوله [illegible] مرحوم [illegible]

[illegible] مرحوم [illegible]

[illegible] و مرحوم [illegible] و مرحوم [illegible] مرحوم [illegible] میرزا آقا [illegible]

و مرحوم [illegible] میرزا ابراهیم [illegible] (میرزا [illegible] حکیم شیرازی [illegible])

[illegible] مرحوم [illegible] مرحوم [illegible]

[illegible] خان [illegible] مرحوم میرزا [illegible]

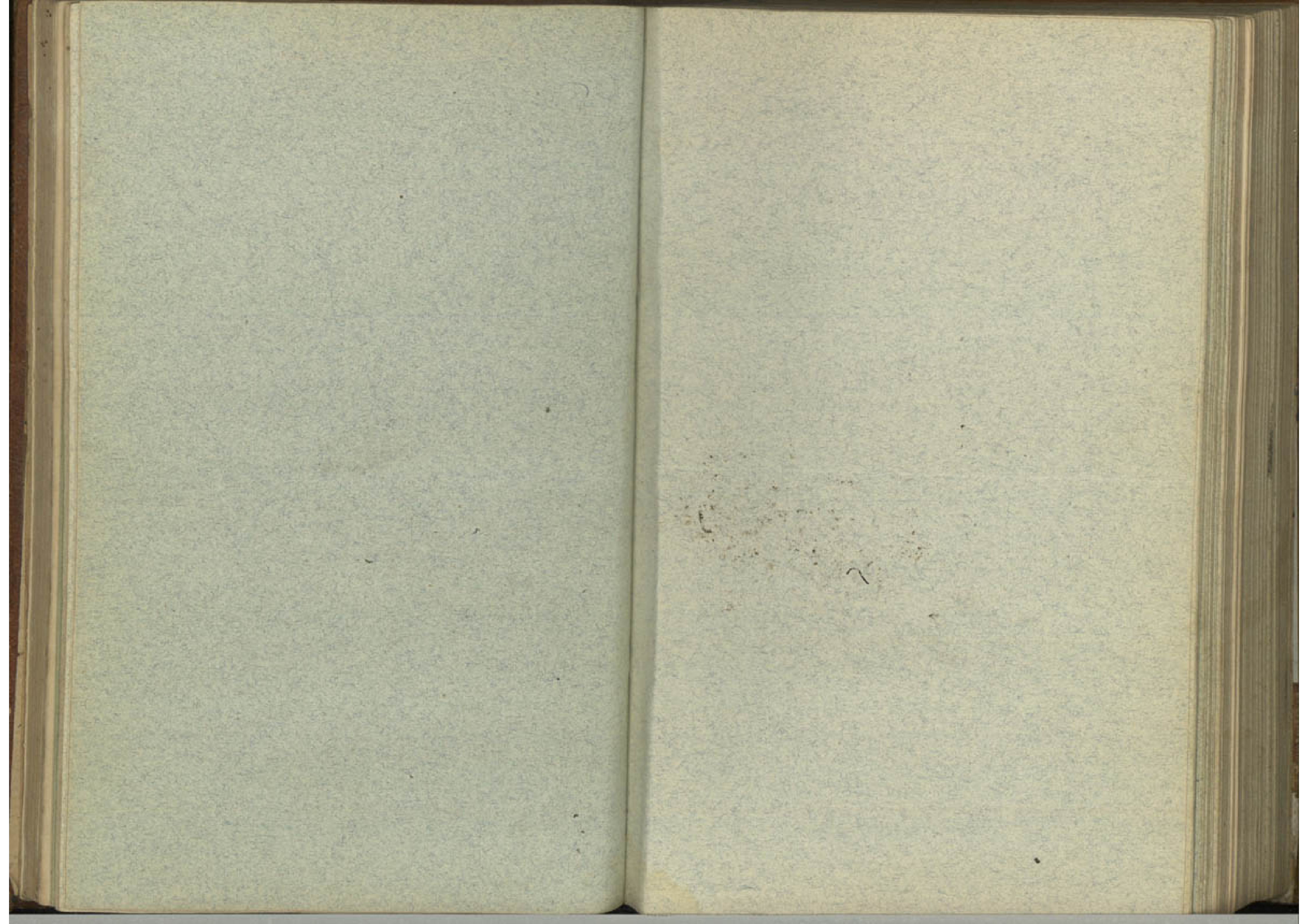
که [illegible]

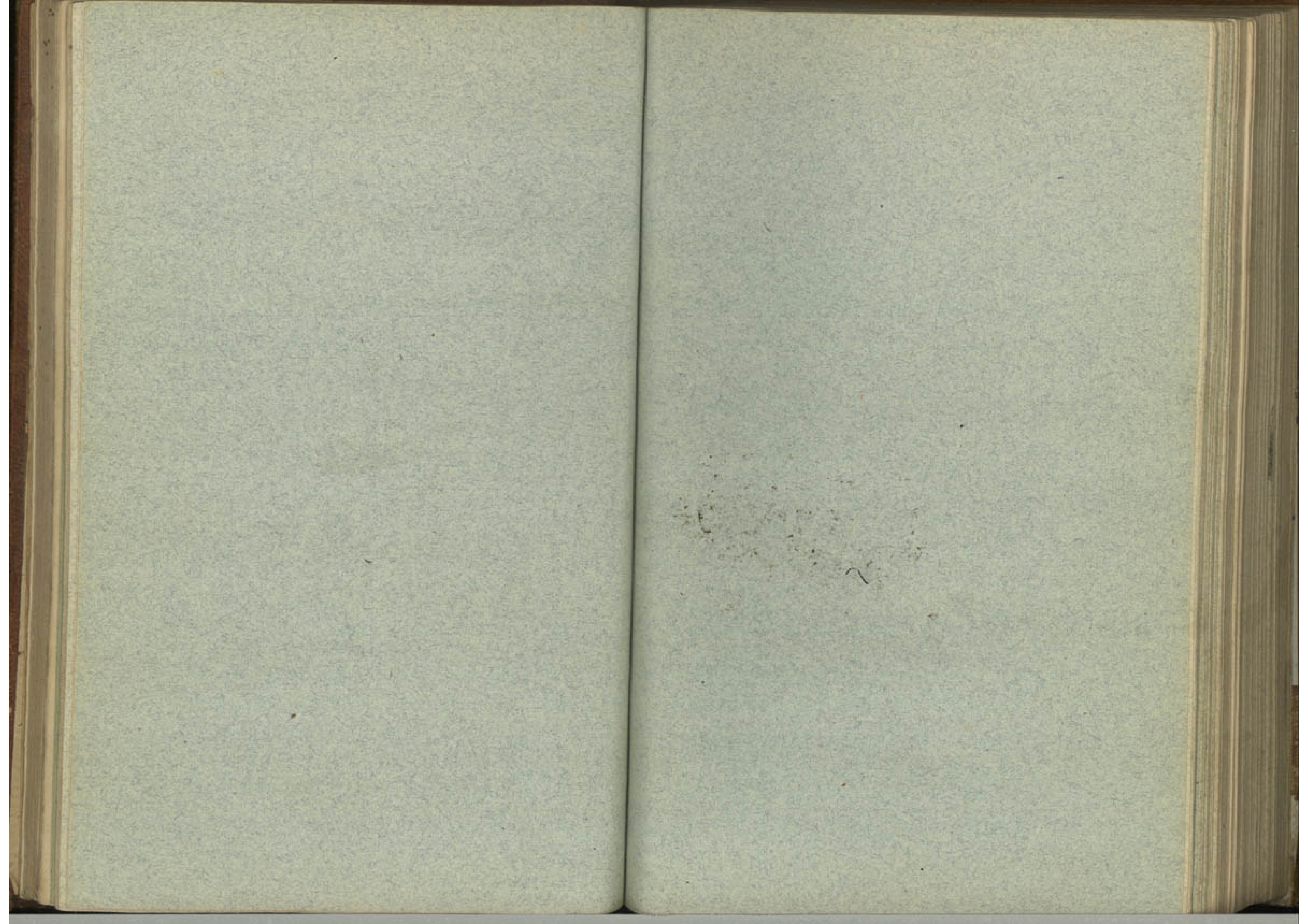
[illegible] مرحوم [illegible]

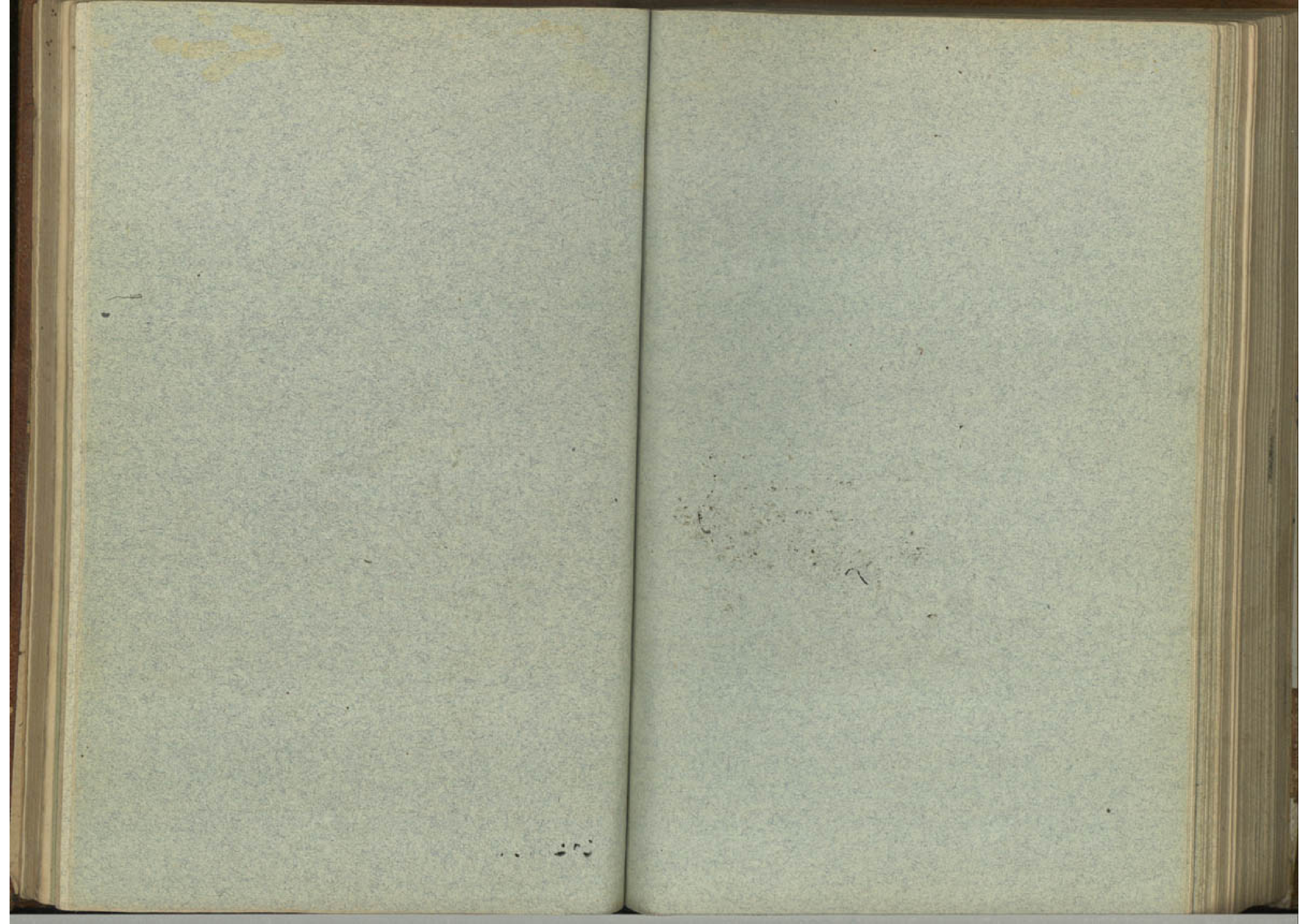
[illegible] مرحوم [illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۴ ماه [illegible] ۱۳۱۷ [illegible]









رمد خشک

رمد خشک که اکثر در فصل [illegible] دیده اند شناخته [illegible] ملتحمه [illegible]

و کدورت قرنیه [illegible] که چشم [illegible] مرده مانند [illegible] و رطوبت

طبیعی مرطوب نشده مریض احساس [illegible] مطبوع در چشم [illegible] منعکس شده

[illegible] مریض احساس [illegible] در انکشاف [illegible] چشم احساس [illegible]

قطور [illegible] نکرده چون مرض [illegible] ملتحمه باشد حس [illegible] تغییر [illegible] پذیرفته ولی

چون غالبا قرنیه مبتلا شده در عقیده [illegible] سفیدی پوشیده

مانند این است که غبار [illegible] بر روی آن گسترده باشد [illegible] مرض خشک

غالبا در تمام قرنیه و ملتحمه [illegible] که [illegible] در مریض [illegible]

دیده [illegible] قرنیه بوده چون ملتحمه [illegible] درست [illegible]

[illegible] معلوم نموده [illegible] در میان [illegible]

([illegible])

تشریح مرض [illegible] — رمد خشک مرضی است [illegible] که غالبا ملتحمه

ورم دانه باعث [illegible] ملتحمه که [illegible] ملتحمه [illegible]

ملتحمه و غده دمعیه بوده [illegible] در [illegible] از چشم

مصنوعی ظاهر شده بر عقیده ویدال در بعضی بدون تعلق بورم و توقف

سیلان سنگ مولدی بوده و دوبیره اینها خشک را بورم مزمن ملتحمه و اپیتلیک

مجاری غدد آن نسبت داده بر عقیده کالزوسکا انباشتگی مجاری دمعیه

و غدد سبب غده و زائد شدن اپیتلیوم موضع از اثر جراحت سبب داخلی

این علت است با وزنه بین ... در نسج ملتحمه و اپیتلیوم آن و دیگر

عروق و شحم نسج زیر ملتحمه و شبیه بودن ملتحمه به نسج التیامی ظاهر است

علاج — مرض است بی علاج که بهمان تدابیر موقتی باید پرداخت

و اینکه گراف دو نیش بر کیفیت شیر در چشم اقتصار کرده گلیسرین را مانند

گلیسرین و ... مشروع داشته ... قطره ... دو سه قطره ...

در روز کم آب را قطره نموده چون سطح ملتحمه ... شود ...

... زیرا کور ... نسبتی چشمی ... سبب تخفیف داشته ...

... بکار از آب کم با دا پرزیا ... بهتری ...

رخاوت و ادم ملتحمه

رخاوت و ادم ملتحمه

(۱) رخاوت ملتحمه — در جوانان و در پیران ... مبتلایان ... تعفنیه

رطوبت سرز در ملتحمه ترشح کرده بواسطه ملتحمه انساع ...

قطع شده چینهای زخمیه در سطح کره چشم ظاهر گشته شبیه ...

این رخاوت غالبا در زیر ... از طرف خارج در دو جانب قرنیه بود و

غالبا رطوبت ... جاری داشته بکیسه ... مانند

علاج — در بسیار که اول دفعه ... حالت مرض را ضبط نموده

قطع پارچه ... از ملتحمه را به فاصله ۱ سانتیمتر از قرنیه نزدیک ...

تحتانی ملتحمه دستور العمل داده و بدین تدبیر با نتیجه در بعضی شفا حاصل گشته

(۲) ادم ملتحمه — ترشح رطوبت سرز در ملتحمه منقله ترکیب ادم ...

مختلفه در مرض جفنی و مجاری دمعیه مخصوصا شعیره و دمل ... و ورم کیسه

... دمعیه و ورم ملتحمه ... ورم غشیه ... که درجات رطوبت سرز

در زیر ملتحمه منقله ترشح ملتحمه را از حدقه ... که این ترشح

بدرجه کمتر از این در ضعفاء و مبتلایان ... والبومینوری بودن بول

ظاهر شده چون ترکیب کم خطر است غالبا معالجه لازم ندارد ولی

چون در ... ورم غشیه حاصل کردد ... اندکی حول ... شده

باید رجعت ... میگردد

اکیموزیک ملتحمه

اکیموزیک ملتحمه

اکیموز زیر ملتحمه در اجزای ملتحمه حفظی و متقله در بعضی بواسطه در دو ضربه و ضعیفه
حاصل شده منبع بزرگ شدن استخوان جمجمه بوده و در برخی بدون سبب خارجی
ظاهر میگردد

علامات — لکه سرخ مایل بعرایض در دور کره چشم یا در زاویه
وحشی ظاهر شده تا حوالی قرنیه رفته در بعضی شبکیه ملتحمه و اجزاء
مجاور شبکیه را فرا گرفته با هیچگونه دردی همراه نیست غالبا مریض و خویش
از اشخاص می در حقش شنیده و خفه [illegible] هیچ احساس به این کرده باشد که ترشح
زیادی در زیر ملتحمه منقله ظاهر گشته دور قرنیه را بطور حلقه یکبند در شیشه
در حوالی حرکات چشم را مانع بوده و چشم تمام سیاه شده اگر وقت کافی
سپری شود خفیفه خطر مرض را اله که نیست البته خواهد شد که
زیر ملتحمه بتدریج جذب شده و چون مقدار رطوبت زیاد باشد پس چند
روز رنگش تیره و در بعضی سیاه گشته اندک اندک خون از موضع
جذب شده ملتحمه از ابتداء جذب رطوبت تاریخی دفعه بتدریج زرد
کم رنگ گشته پس از یازده روز آنگاه عود شکل اصلی برمیگردد

اسباب — اکیموز زیر ملتحمه بر چند قسم است از جرحتی و علل کیفیتی
اسموزاجهای جمجمه و کاسه چشم یا بدون جرحه اکیموز جرحتی بعد از عمل بر چشم
یا ملتحمه و بعد از ورود جرحه و ضربت برای آلت حاصل شده و در بعضی شیخ
شکستگی جمجمه از ضربت مقابل [illegible] عدد جمجمه بوده در اینصورت ۲۴ ساعت
پس از وقوع عارضه حاصل شده و علامت شکستگی بوده بر عقیده
لکورت بیرون جستن چشم با بروز اکیموز مقارن بوده در بعضی خون
ترشح نموده ولی چنانکه [illegible] ضبط کرده است انفکاک [illegible] دیرتر از اکیموز
ظاهر میگردد اکیموز غیر جرحتی از اثر اسباب مختلفه عارض میشود چنانکه
بعد از حمله شدید سرفه یا کوشش در حین عمل عارض شده بواسطه
شایع است در اطفال مبتلا به سیاه سرفه و جوانان و دارای نفخ [illegible]
اکیموز در اشخاص سالم پس از عطسه یا از خواب ظاهر شده در حوالی
مقدمه ورم شدید در داخل چشم است چنانکه [illegible]
نموده است [illegible] تحت ملتحمه غالبا در رنگ چشم و گاهی [illegible]
آن [illegible] در چشم چنانکه [illegible] ظاهر شده
و نیز در ورم [illegible] ملتحمه ظاهر گشته [illegible]

پیش‌بینی — این مرض [illegible] خطر نیست وجود بدون معالجه رفع شود

الکلی زیرا که بعد از ورود ضربه و جرحه بر سر علاوه می‌شود خطر است به عقب [illegible]

منتج به شکستگی استخوان قاعده جمجمه است

علاج — کاغذی که از ماده آغشته با سرد خالص یا مخلوط با ده یک

وزن خود صمغ ازدیکا یا آب گلدار (محلول استات پلمب) بر روی چشم ایصال

کرده چون خون [illegible] زیاد بوده و ملتحمه را خیلی برجسته دارد باید

منبع از ملتحمه را مقراض کرده و خون را خارج ساخت [illegible]

[illegible] در ۲۴ ساعت اول از ظهور مرض که هنوز خون [illegible] نشده

باشد میتوان بکار برد

جرحات ملتحمه

ملتحمه مقابله در معرض جرحات اتفاقیه [illegible] است و چنانکه [illegible] چون

موجب ورم گردد خطر [illegible] از جهت [illegible] خون ترشح کرده عروق [illegible]

پیچیده و [illegible] پذیرفته [illegible] حاصل نموده [illegible] و عروق [illegible] بیشتر

از اندازه [illegible] غضروف [illegible] بقسمیکه [illegible]

غضروف [illegible] دیگر ظاهر [illegible] ملتحمه صلبیه سالم مانده پس ملتحمه مقابله [illegible]

شده [illegible] زیران متورم گشته چون [illegible] باید معاینه کرده چشم را

چرا که [illegible] چشم چیزی بهم رسیده پس از انقضای ده روز ملتحمه [illegible]

انفوذ ترشح سفیده [illegible] بروی [illegible] شده بقیه ملتحمه متورم گشته [illegible] شبیه [illegible]

ورم ملتحمه بر لثه ظاهر گشته پس از آنکه جزء ناقص از ملتحمه دوباره تولید شود چشم

بدون نقاهت اثر شفا می‌یابد چنانکه بعد از کندن [illegible] ملتحمه و بریدن جزئی از آن

در رفع [illegible] مشاهده میشود هر جرحه ملتحمه حائز خطر است [illegible] چون ناقصه

از ملتحمه مقابل [illegible] چشم همراه باشد چه در اینصورت التیام ملتحمه [illegible]

الصاقی [illegible] مواضع [illegible] که غالباً [illegible]

علاج — حالات جرحه را بدقت ملاحظه نموده [illegible] پس از [illegible]

قطعه [illegible] شده [illegible] نموده [illegible] مبلول با سرد رفع

ورم را کافی است

(۲) سوختگی ملتحمه

(۲) سوختگی ملتحمه

ملتحمه از شعله آتش یا اجسام مشتعل و [illegible] آب [illegible] یا روغن جوش

و [illegible] و غیره [illegible] تمام [illegible] آتشی

که [illegible] صورت [illegible] ملتحمه [illegible] میسوزد [illegible]

در سوختگی ملتحمه [illegible] چشم [illegible]

تولید می‌بیند در مورد کور حاصل شده سوختگی حاصل از رسیدن اجسام آتش‌خیز است

اگرچه در ابتداء قرنیه شفافیت خود را نگاه میدارد غالباً ملتحمه سیم

خیره شده در چشم یا بهم بگیرد کدورت یافته در امتداد در ملتحمه های

جرحه عرضی ظاهر بوده پس بزرگ شده با التصاق جفن و مقله انتهی میگردد

عمل زهک کشته تنها مکابد بستن اختلال ملتحمه و قرنیه بواسطه انعقاد

آنها در خلال خروج اینده بهبودی است خلاصه سوختگی موضعی را خطر کمتر در

هر حال درجه ریختن او را پیش بینی مرض معلوم نیست

علاج — وضع رفاده مبلوله با آب سرد و شستشو یا روده بر ملتحم

نخ کوبیده در سوختگی جفن موثر و تدبیر خصوصی جمیع است ولی باید

کاه‌گاه باید زدن از آب سرد به چشم زده و روغن با جام شیرین در میان

دو جفن بچکانند تا مانع التصاق ملتحمه گردد جفن و مقله سوخته گردد

و هر روزی یک مرتبه چشم را باید زدن کتانک با اسباب

کشش مقله کمک نیستم که چند دقیقه آب بر روی چشم جاری شده

شسته بعد چشم که بدون شستن چشم بسته بوده تدریج مریض باید

زیر آب چشم را گشوده لاه مقله را با آب بلادنه شسته قطره های

از قبیل محلول یات که بود (آب مقطر ۱۰۰ گرم بوریکس ۱ گرم عرق عقاره گرم)

یا محلول اسیات سه یم (آب مقطر ۱۰۰ گرم سولفات سدیم با یک قطره) نموده

قطره را ترک بعد برای رفع ورم و تسکین درد کرده چون شیار ملتحمه سوخته شده

سعی بر سر دو پلک جفن از کره مقله و منع از التصاق نموده باید حالا که دکتر

کالوسی بعضی زاید به دو سر جفن را شکافته و حصری را بالخارج برگردانده

بواسطه چند بخیه بر پیشانی یا گونه محکم می‌نمود تا ملتحمه سوخته بکلی التیام

می‌پذیرفت پس بخیه را بریده جفن را بحال خود واگذارده هرچه زاید به

بوجه چنگک دینیرل بقصد منع از التصاق ملتحمه ظرف در میان جفن و چشم

قرار داده در این او حسن نموده با رحمه ظرف چشم مصنوعی میگذارند ولی

عقیده ما کنار است تا جسم خارج خارج نشود التیام تام نمیگردد در رفع

آثار الک زنند باکشته کوشش قطع را که آب مقطر که بعد شایع

قند در آن ریخته شسته نموده و محلول قطره را محلول را در شانه روز

دستور العمل مفید

(۳) جسم خارجی ملتحمه

دخول جسم خارج در میان دو جفن موجب علامات در بیننده دیگر ... چشم

(۳) جسم خارجی ملتحمه

از رسیدن

میگردد اجسام خارجیه از قبیل دانه‌های غبار ریزه‌ریزه آهن و پارچه شیشه و ذرات

چوب و دانه‌های باروت در کیسه ملتحمه یا در میان نسج آن بعضی در سطح ملتحمه نشسته

و بعضی در سطح آن از حرکات جفن بهم غلطیده غالباً مکان جسم خارجی در زیر جفن اعلاست

که بعد از چند حرکه رجعتی در بالای غضروف جفنی قرار میگیرد در اینوقت حرکات

جفن درد شدید در پیشه چشم [illegible] و ممنوع از دیدن است [illegible] مریض متصل

مجبور بمالیدن چشم شده گاهی [illegible] و سرخی چشم با آب تغییر [illegible] جسم خارجی

گاهی [illegible] جفن [illegible] اگر جسم خارج [illegible] است [illegible]

این جسم [illegible] چشم دیده نشده و امتحان سطح ملتحمه با لوپ لازم است

در بعضی [illegible] حاصله از جسم خارجی بعید است که چشم [illegible] از حرکت شده

صلبیه سرخ بنفش تمام گشته حول جسم خارج [illegible] حمره بر طرف شده

گاهی غلاف دانه ارزن بملتحمه چسبیده و بنا دل مشتبه شده است در این

حال [illegible] رنگ [illegible] سر دوام مرض از جسم خارجی است تشخیص آن [illegible]

[illegible] در شیار ملتحمه داخل کرده موجب ورم ملتحمه [illegible] گشته

[illegible] این حیوان کوچک را بیرون بیاورند مرهم [illegible] چشم خواهد بود

دانه تریب و باروت تا [illegible] در ضخامت ملتحمه [illegible] مانده

بدو

بدون جمع کرده [illegible] ظاهر [illegible]

علاج — تدبیر عمده فارغ ساختن ملتحمه است از جسم خارجی

[illegible] که جفن اعلا را برگردانیده به رفق با چشم [illegible] جسم خارج

[illegible] کرده [illegible] با [illegible] برداشته پس [illegible]

[illegible] بر روی چشم بگذارند تا ورم [illegible]

لازم میشود

التصاق جفن

التصاق جفن

چنانکه مذکور شد سوختگی شدید و عوارض جفن و ملتحمه موجب حصول

جفن‌ها [illegible] در ملتحمه گشته بطول مدت این غشاء [illegible]

[illegible] ملتحمه جفن و مقله را بهم ملتصق میسازند موجب التصاق جفن

بمقله (سیمبلفارون) یا التصاق دو جفن با یکدیگر در شکاف

چشم (انکیلوبلفارون) میگردد

التصاق جفن با چشم بواسطه [illegible] که در بعضی مواضع

بوده قطعه [illegible] از جفن با مقله چسبانیده مانع حرکات جفن

بوده [illegible] این التصاق [illegible] ملتحمه [illegible]

کشیده شده در منتهای آن بعرض برکه دندان جفنی بسهل بشار ملتحمه
بهم انگیزه لازم است چه در انتهای قطعه ملتصق له اجزاء مجاور حرکت
و خود در انگشاز میسازند و بلاحظه عمل آنها خواهید که مثل انساز موضع
التصاق اگر بکند عمل بینائی مشغف خواهد جمع است .

اسباب — غالبا این جای از آن آشناس از سوختن ملتحمه متعلقه
جفنی در دو نقطه مقابل یکدیگر که بلا تجمع انهنه بود و دست داده
جراحت عمیق جفنی چون از دوام ضمانت جفنی بکند و اسباب حصول این
جای از آن التصاق خواهد بود و نیز این زدانه تا به التصاق بشروع لیرانید
آرید ریعی و غشاء کاذب و دانه حاصل میکرده .

پیشنهاد — معالجه التصاق جفن و مقله همیشه ممکن نیست و در بعض
عمل بد مضر است اندازه علاج بسته به باز بودن مجرای مثل آن مثال
جای التیام و حرکت جفنی حشم است

علاج (۱) چون مرض موضعی بوده با نوع حرکات جفنی نباشد چنانکه
در جای از آن آشناس حاصل است دانه ملتحمه دیده حرکت گردانیده
نیازی کنند (۲) چون میل از باب جای التیام تکرار زند خیط ابریشم

باهول

ناصفر التقره از رخنه کردانیده به بیدی تا نشود و بچربیده شده التصاق
رفع شود (۳) چون التصاق عریض باشد با ملاحظه حفظ
قرنیه ملتحمه موضع را بریده و اطراف جراحت را درست بخیه
تا بنیه تا هنگام اندمال التیام نزند

(۴) بهم چسبیدن دو کنار جفنی — بندرت مولود است
و غالبا از سوختگی و التصاق عرضی جفنی و مقله حاصل شده در بعض کا ممنوده
و جزئی از کنار را آزاد سالم مانده ترشح ملتحمه و اشک از آن خارج میشود
دار بهی رخنه درجه التصاق را میتوان اندازه گرفت

اسباب — اسباب آنست بهم چسبیده که عارض و حقیقی و حکمی
حاصله کنار زد اسید ها و جیوه مشتعل و با نتیجه حمره ملتهبه
جفنی است

علاج — قبل از عمل باید از درجه این التصاق و همراهیش
با التصاق جفنی و مقله و لقای حرکت جفنی با استعانه از سطح
جمع شده و اگر ممکن باشد حالت قرنیه را ملاحظه نموده پس جفنی را
از قرنیه جدا بعد برش که با دقت نسج ملتحمه را از قرنیه جدا

بریده هرچه از ملتحمه بردی قرنیه باقی ماند بر حال خود گذاشته دوای
رفع التصاق مجدد در سطح جرحت را با کلیدی درقه فاصله بگذارند

(علاج ضعیفی ظفر بنت)

ظفره

ظفره قسمی از بعضی نسجی ملتحمه منقله است که بصورت مثلثی در میاید
که قاعده آن بطرف زاویه بزرگ چشم بزیر عددهای صغار
موضع ماده کشته نقطه اش بطرف راس قرنیه چسپیده و یا
جزئی از این غشاء را میپوشاند

علامات — مجموع ظفره قسمی مختلفه دارد از بر طائی دو عروق
دسولی در جیبی که در عمل ملاحظه چند اینی از این تقسیم بنت
همیشه ابتدا اش بمدریجی دهنه محسوس بوده در حوالی قرنیه در زاویه
داخلی صفحه مشکل بطریق نفخه خام بار حسیک جزئی رشیه
تا دل ظاهر شده از طرف داخلی صفحه بعضی عروق بعد مختلف
بطرف عدد صغار زاویه رفته و مثلثی تشکیل میدهند که چون
مرفق از هر طرف امتحان نماییم کنارهای برجسته که حدود ظفره

مرهمیه

مرهمیه معلوم بوده چنان مینماید که ملتحمه در این موضع هر چسبیکی دارد تقسیمه
ظفره ملتحمیه زیاد غنیت نفسی که حمل جفنی سفلی نرد بر رویش مالیده
حساسی نخطیده آن کشف بس ظفره مادرت عدم بروز در
متوقف مانده ولی لذا اثر محرکه عروقش تنبلی و ضخامتش افزوده
لحم گشته و قرنیه را احاطه کرده همیشه نوکش بصورت نوک نیزه
دراز در قرنیه چنان مینماید که در زیر طبقه اپی تلیومی داشته
اپی تلیوم قرنیه را بطور محسوس مرتفع کرده و بطرف مرکز قرنیه
راه پیموده از قعده که از قرنیه را فرا گیرد کدورت در آن
جزء حاصل کرده بر ذوی ترقی او موجب تنزل و تغییر قوه
بینایی گشته همچونیت از مرکز قرنیه تجاوز کند ولی در بعضی
در این موضع اسباب [illegible] دیگر ملتحمه قرنیه شده از بزرگ شده
اسباب رحمت مریض گشته با ندک درجه مانع حرکت جفنی با تحریک [illegible]
ملتحمه همراه عدد که این دو نوع ظفره قرحه ظاهر شده و در بعضی
گشته کوچک شفاف بر روی شبیه به تا دل ظاهر کرده سیشی
از ظفره که نقطه آن بطرف زاویه چشم و قاعده اش بطرف

قرنیه بوده حکایت می‌کنند ظفره بدان در زاویه داخلی چشم
ظفرهٔ زاویه چشمی نادر و ظفرهٔ فوقانی و تحتانی که از صنفی
مذکور شده اند از آن نادرتر اند اینها همه کمتر روی داده است بعبارت
که سه ظفره در یک چشم دیده و از دو نادرتر حکایت می‌کنند [illegible]
که از وجود ۵ ظفره در یک چشم حکایت میکنند امتداد ظفره همیشه
با امتداد عضله مستقیم چشم دکارد [illegible] ظفره را دیده است که
با امتداد عضله موربه [illegible] بوده با رنگ [illegible]
کهنه قرنیه حاصل شده بود

تشخیص — ظفره غالباً از روی علامات مذکوره بآسانی تشخیص داده
ولیکن گاهی رشته‌ای واقع بر کنار قرنیه چون موجب بزرگی عروق ایشده
از عقده صغار [illegible] از بعد نظر بظفره شبیه ولی لدی التحقیق ملتحمه
در کنار برجسته از آن ممتاز نه [illegible] قرنیه [illegible]
بطول [illegible] بظفره [illegible] ملتحمه [illegible]
[illegible] چون عروق [illegible] گرفته [illegible]
[illegible] بظفره شبیه است چنانکه [illegible]

در این حالت

در این حالت ورم [illegible] به [illegible] بوده در دو سه [illegible]
شباهه ظفره [illegible] حالت [illegible] چشم ملتحمه
مفقود است

تشریح مرضی — چنانکه مذکور شد ظفره [illegible] که از یک طرف
و عنانی ملتحمه منقله است که از یک سبب [illegible] دلیلش به تحقیق [illegible] است که [illegible]
در نسج ملتحمه حاصل شده و اثری [illegible] سبب با ظفره مذکور شده اند (۱)
استعداد شخص [illegible] (۲) [illegible] کنار قرنیه [illegible] ورم [illegible] ملتحمه
که [illegible] موضع ظفره شده سبب امراض [illegible] بیشتر است در [illegible]

[illegible] — ظفره [illegible] شفا [illegible] ظفره پیش [illegible]
[illegible] که [illegible] ترتیب [illegible]
مرض که غالباً نتیجه [illegible] است

علاج — معالجه [illegible] رفع ظفره است به سه طریقه (۱) کج نمودن
بر طریقه دستمار چنانکه پس از [illegible] چشم [illegible] سازنده [illegible]
[illegible] ظفره را [illegible] گرفته با جاویر [illegible]
[illegible] قرنیه قطع نموده [illegible] ملتحمه [illegible]
کنار [illegible] ظفره [illegible] تا [illegible] صغار [illegible] نموده
ظفره را [illegible] پس موضع [illegible] ملتحمه را که [illegible]
نموده [illegible] تا التیام پذیرد [illegible] ظفره [illegible]
[illegible] ساقط شده [illegible] دستمار [illegible]
[illegible] بطرف بالا دیگر بطرف پائین [illegible]
(۲) [illegible] ظفره که [illegible] ظفره [illegible]
[illegible] صغار [illegible] کرده [illegible] کرده [illegible] ملتحمه [illegible]

اسیط لقیه که جمیع آن درست است بر طریقه جراحی سابق ترجیح دارد

(۳) طریقه پلاستیک که بطریقه [illegible] کالسکی معروف است نوعی است که دو سوزن منحنی را [illegible]

یک نخ ابریشم رشته کشیده یکی را از طرف نوک دیگری را از سمت قاعده از زیر طفره گذرانیده پس

نخ را از سر دو تکه سوراخ کرده سه جزء [illegible] یک از قاعده و دیگری [illegible]

گره محکم زده قطعه وسطی نخ را که از حلقه عبور کرده شانه بیرون کشیدن و جدا کرده طفره [illegible]

چهار روز طفره از نخ گرفته را با یک برش مقراض قطع مینمایند

تومور ملتحمه

بروز تومور در ملتحمه نادر و جابجا و جدید [illegible] که دارای تومور جاهایی [illegible] پنگکولا [illegible]

دکیسه های جلدی و پلیپ و رو ئیدهای لحمی و تومورهای [illegible] و سرطان [illegible] ملتحمه [illegible]

باکیسه های [illegible] و دو [illegible]

(۱) پنگکولا

پنگکولا توموریست کوچک سفید زرد فام واقع در [illegible] چشم از طرف [illegible] قرنیه

به تا چهار [illegible] دانه دو [illegible] است [illegible] که در حجم [illegible]

سر سنجاق زرد سفید فام و متصل [illegible] که عروق [illegible] از آن گذشته [illegible]

عروق [illegible] بطفره مشتبه میشود این دانه [illegible] مریض [illegible]

حرکت چشم [illegible] که اینها [illegible] بزرگ شده و مریض [illegible] تومور [illegible]

[illegible] بطفره [illegible] مشتبه شده [illegible] ملتحمه [illegible]

باشد که اینها [illegible] شده [illegible] کشته

موجب زحمت مریض و ورم ملتحمه گشته [illegible]

تشخیص تفریقی — [illegible] این دانه را تومور [illegible] (درمونید) [illegible]

[illegible] معلوم [illegible] که اینها [illegible] ملتحمه [illegible]

علاج — در صورت [illegible] لازم [illegible] و حجم [illegible]

[illegible]

(۲) سلعه ملتحمه

سلعه در ملتحمه [illegible] خارج [illegible] قرنیه [illegible] خارج چشم [illegible]

[illegible] صلبیه [illegible] بوده [illegible] و سفید فام [illegible]

از [illegible] بوده [illegible] قرنیه [illegible] مریض را زحمت [illegible] اگر [illegible]

خارج چشم ظاهر شده حرکات چشم را مانع بوده از گوشه [illegible]

[illegible] چشم [illegible] سلعه ملتحمه را [illegible] که [illegible]

[illegible] این عقیده را [illegible]

معلوم نموده که [illegible]

بر عقیده [illegible] چشم [illegible] که [illegible] ملتحمه [illegible]

[illegible] سلعه ملتحمه [illegible] ملتحمه موضع [illegible]

[illegible] ملتحمه را [illegible]

درموئید و پلیپ و رو ئیدهای لحمانی ملتحمه

درموئید تومور [illegible] که [illegible] قرنیه [illegible] زرد فام [illegible]

دارای موی [illegible] حجم عدس یا بزرگتر بوده [illegible] در [illegible]

درموئید [illegible] ملاحظه نموده که [illegible] قرنیه [illegible] تومور [illegible]

[illegible] که در [illegible] و [illegible]

میشود غالبا مولودی [illegible] تومور [illegible] و در سایر اجزاء [illegible] همراه بوده

[illegible] چشم را [illegible]

علاج — [illegible] تومور را از قرنیه جدا نموده [illegible]

[illegible] قرنیه [illegible] (تاتواژ)

(۳) پلیپ

پلیپ ملتحمه [illegible] ملتحمه [illegible]

[illegible] حجم [illegible] زرد [illegible]

بسر رسیدن هم هلالی جاری و شبیه لادر لکنی اول کسی است که این مرض را تشخیص کرده و پس از دیگ
دکراف دیگر دو دسته از التهاب خشک ملتحمه را حکایت کرده بدون ساده با مقراض بغل انبوه دانه
در رفع آن کافی است ولی گاهی در مریضی که این مرض عود میکرد چندین دفعه محتاج بقطع دوباره
گردید

(۳) زوائد لحمی ملتحمه که گاهی در سطح [illegible] ظاهر شده و غالبا سببشان جرحه و تحریک
و تحریک همیشه بواسطه چشم مصنوعی بوده علاجش قطع با مقراض و رفع سبب است

تومورهای اپیتلیومی و سرطانی ملتحمه

تومورهای ملتحمه عبارتند از تومورهای ریز خفیف و سایر اجزاء متصله ملتحمه بر سه قسم اند (۱)
اپیتلیوما (۲) سرطان [illegible] (۳) سرطان سیاه این تومورها همیشه از خفیف ناشی و عمق حقیقی اشتدا
کرده پس از فرا گرفتن نسج جنبی ملتحمه رسیده دیگاهی اپیتلیوما از [illegible] تحت ملتحمه متصله با غدد
صغار ابتدا کرده بفاصله از قرنیه بصورت برجستگی کوچک سرخ خام رنگ در [illegible]
جسم بر روی صلبیه واقع بوده و از پس بزرگ نیامده تحریک در مریض ... اجزاء حی و در صلبی [illegible]
ماهها بهمین حجم باقی بوده در بعض وقت تکثیر یافته در جزء خارجی صلبیه در جای یک [illegible]
یا طاول در قرنیه مشکل بوده و بعد از ظهور تومور غالبا بیرون زائده کمی حجم بوده رنگش سرخ تر
و سطحش با حدبه و ناهموار گشته بعد و عروق که این تومور را غذا میدهند افزوده
گاهی در برکش چنانکه ورقش مشابه ... نموده زخم کوچکی ظاهر شده گاه بگاه دردی
در موضع تیر کشیده پس مرض بطور ترقی نموده تومور از طرف قرنیه پیش رفته اگر
تدبیر نکنند بطور قرنیه را فرا میگیرد در این حال که مرض ترقی کنند دیگر [illegible]
ساده قرحه سرطانی هم اغلب گشته از جسم دانه و گوشت است زرد خام یا خاکستری رنگ
که مخصوص بالتهابات پوشیده میشود

سرطان [illegible] بجهتی بیمورد است که این نام که از سطح ملتحمه روئیده باشد لیکن اگر ده رنگش
با سرطان خارجی شبیه باشد ظاهر نیست لهذا شبیه سرطان سیاه است در تومورهای [illegible] صورت دیگر بعد از استعمال
که متصله همراه میرساند

تشریح مرض — بعد از سرطان اپیتلیومی ملتحمه بر عقیده و بر شدو از زیاد شدن عناصر بشره نسج
سطح دار التصاقش با نسج تحت ملتحمه مخصوصا با صلبیه بوده

علاج — تومورهای اپیتلیومی و سرطان ملتحمه را هر قدر زودتر عملی باشد بکنند و هر چه عملی شد این عمل
با تومور بردارند شاید کهابی تدبیر مانع از عود مرض گردد هرگاه تومور طبقات تحت ملتحمه را فرا گرفته
داخل حدقه چشم راه پیدا کرده دانه چشم پوسیده دستور العمل معلم بزرگ دانسته
با جمیع کاکولای تومور را زایل نمایند

تبدیل نشاسته ملتحمه

تبدیل نشاسته را تا این سنوات اخیر کسی نشناخته و ندیده بود تا آنکه بعضی اهل دکتیبه و شناختی
دیگر تفصیل شرح و مشروح در باب این مرض غریب نوشته

علامات — مرض بتدریج بروز کرده از ابتداء اشیاء ملتحمه و غدد صغار و حتی هم هلالی را فرا گرفته
تا کنار قرنیه رسیده چشم متورم و درتش از زود شناختن شدید گاه گاه نزف الدم به تدریج در ملتحمه
ظاهر شده این پرده جمیع از خون و در شعار [illegible] حتی اشیاء دانه ظاهر میشود

تشریح مرض — بعضی بعفونات ذره بلیری کرده جرم خارجی ملتحمه تغییر به رقیقه با ذره بینی [illegible]
درخشنده و مختلف در حجم در آن ظاهر بوده تغییر مستطیل در جزء عروق دانه

پیشگوئی — این مرض خطیر برای مزاج ندارد

علاج — بریدن قطعه قطعه یا خشه نمودن معالجه این مرض است

کیسه های ملتحمه

کیسه های شفاف و حباب بحجم سنجاق تا قدر نخودی در حوالی قرنیه در رفع ملتحمه ظاهر میکردند که حامل
رطوبات شفاف مائی بوده اگر رطوبتش را ترشح کنند کیسه معالج بمانند و بدون تولید
بعضی از این کیسه ها حامل دوسته بوده و در ملتحمه حفظ جای گرفته رخیم کیسه کرم دانه حیوان حبه الرقه امعاء
این کیسه ها را بر دارند دیگر عود نکرده بهتر بوده باشد که در یکی از غدد مرتب [illegible] غدد خرشه ملتحمه
ماده منعقده اکثر بر روی مجرا بش را مسدود نمایند (لیپتاز) این مواد کنت و سفید بوده
خام بوده در اندک مدتی حبه الرقه را بسوراخ نموده از ملتحمه سر بر زده حیوان حلقوی غالبا
در سطح ملتحمه حفظ اعصاب تعریه ساییده مراحش و قرحه در آن ظاهر بوده چشم سرخ و مالی

تحریک کننده ترشح از روشنائی بسیار زیاد شده باشد [illegible] دانه‌ای که [illegible] علامات باز خوانده

گاه این سنگ کوچک خود بیرون میرود ولی غالبا بیرون اوردنش با انبر لازم است

امراض کوفتی ملتحمه

امراض کوفتی ملتحمه در ذیل شامل دو قسم خراش و ضربات با پلک کوفتی در کنار جفنی تشریح دیده شده است

شکی جفنی ابتدا اینکه ملتحمه بصورت قرحه [illegible] بر ترشیده و [illegible] سخت و ضخیم جفنی در تمام [illegible]

موضع معلول کثرت دموع و سرخی و بیوجع بوده [illegible] از طرف [illegible]

بیرون شود [illegible] معالجه داغ زیبق و [illegible] رفع [illegible]

لازم و پانسمان [illegible] بر تمام موضعیات ترجیح میدهیم

لکه‌های خاطر ملتحمه خراش ظاهر است که در موضع اتصال [illegible] ظاهر شده [illegible]

دارد [illegible] موجب سقوط [illegible] معالجات داغ زیبق رفع میشود

پاره‌های کوفتی در ملتحمه با [illegible] در گوشه چشم همراه بوده [illegible] رفع میشود

باب چهارم در امراض قرنیه

فصل اول در تشریح و وظایف الاعضای آن

تشریح — قرنیه غشائیست شفاف که جانب قدامی کره چشم را ساخته بر عقیده [illegible] جلوی

بصورت غشاء [illegible] بیشتر از صلبیه در [illegible] چشم در حیات رحمی [illegible]

مرکز قرنیه ضخیم تر از اطرافش بوده و [illegible] تغییر می‌یابد قرنیه غشائیست محکم [illegible]

تدویرش محدب قطر افقی [illegible] سطح خلفیش مقعر محیطش [illegible]

بطور [illegible] صلبیه [illegible] تقسیم که [illegible] صلبیه [illegible] فوقانی چشم [illegible]

طرفی [illegible] نسج قرنیه تا چند سال [illegible] معلوم شده بود که طبقه [illegible]

قطعه قطعه است [illegible] معلوم [illegible] که قرنیه مرکب است (۱) از طبقه اپی‌تلیال

(۲) صفحه الاستیک قدامی که غشاء بومن نامیده شده (۳) جسم مخصوص قرنیه (۴) صفحه

الاستیک خلفی که بغشاء دسمه دمو موسوم است (۵) طبقه اپی‌تلیوم خلفی

(۱) طبقه اپی‌تلیوم قدامی — سلولهای اپی‌تلیوم این طبقه مانند سلولهای [illegible] که ملتحمه را پوشانیده

و سلولهایست [illegible] که خارجی [illegible] انها [illegible] بوده و چند سلول بر روی یکدیگر واقع شده [illegible]

لطاف

لطاف صلبیه [illegible] بیشتر شده و سلولهای ملتحمه [illegible] آمیزد

(۲) طبقه الاستیک قدامی (غشاء بومن) طبقه [illegible] است [illegible] برخلاف [illegible] که هیئت

نسج آن تا بحال [illegible] معلوم نشده این صفحه [illegible] قرنیه [illegible] سلول [illegible] صلبیه [illegible]

متصل میباشد

(۳) جرم مخصوص قرنیه که جزء اعظم این پرده در عقیده [illegible] نسج قرنیه و طریقه این نسج معلوم نشده بود

تا این اواخر که [illegible] قرنیه را در محلول [illegible] نیترات نقره [illegible] بدست آورده

تا بحال هم معلوم نموده‌اند که [illegible] مرکب است از نسج [illegible] اجتماع دسته‌هایی از الیاف [illegible] در میان

این دسته‌ها [illegible] مجاری [illegible] که با مجاری صلبیه اتصال دارد [illegible] ذرات ستاره

قرنیه که سلولهای [illegible] ذرات است که [illegible]

نسج ملتحمه [illegible] سلول [illegible] صلبیه [illegible] موضع این ذرات

در اطراف و مرکز قرنیه اختلاف دارد [illegible] شفاف [illegible] مانند [illegible] در میان الیاف [illegible]

جاری [illegible] قرنیه [illegible] رطوبت خارج شده [illegible] ظاهر میگردد [illegible]

در [illegible] رطوبت مخلوط شده [illegible] قرنیه [illegible]

[illegible] حاصل میگردد

(۴) طبقه الاستیک خلفی (غشاء دسمه دمو) غشائیست صاف [illegible] مانند

صفحه الاستیک قدامی [illegible]

طبقات [illegible]

[illegible] طبقه [illegible] قرنیه ضخیم تر [illegible] رباط [illegible]

را حاصل میکند

(۵) طبقه اپی‌تلیوم خلفی یا طبقه [illegible] مرکب از سلولهای مضلع است که کنارهای آنها بیکدیگر

التصاق یافته

عروق و عصب قرنیه در این ایام معلوم شده است که قرنیه [illegible] عروق و عصب ندارد [illegible]

رحمی [illegible] عقیده [illegible] تا ماه ششم [illegible] حیات رحمی [illegible] الاستیک قدامی حاصل

شبکهٔ شعریهٔ عروق دموی است که با نتیجهٔ اتصال یافته مدریج از طرفی گرفته و اعصاب و توسط شعریهٔ ملتحمه
بر روی قرنیه باقی مانده و در بسیاری از امراض سطحی قرنیه عروق در این طبقه بهائی نکوس یافته از کیسول ملتحمه
و ملتحمه در اینه عروق لنفاتیک که چندین شرح در قرنیه یافته بوده و در این اواخر [illegible] ازهم جدا
قرنیه در عبرات [illegible] ثابت نمود که عروق لنفاتیک قرنیه [illegible] لنفاتیک طبقه [illegible] اعصاب
قرنیه بنا بر تکوینات [illegible] از لوله [illegible] تمام بوجود آمده و هر [illegible] از [illegible] این غشاء که در [illegible]
از غلاف [illegible] شبکه های [illegible] در حوالی هر یک [illegible] ظاهر [illegible] اعصاب
از شبکه اعصاب [illegible] که در [illegible] جاری [illegible] که [illegible] عصب در جرم [illegible]
رشته ها [illegible] قرنیه [illegible] در این غشاء [illegible] شبکهٔ سطحی [illegible] در سطح این غشاء
ساخته و در طبقه اپیتلیوم [illegible] پراکنده

فیزیولوژی قرنیه — تغذیه قرنیه در [illegible] حاصل [illegible] که [illegible] اجزاء [illegible]
تغذیه این [illegible] چه [illegible] معلوم [illegible] که قرنیه در [illegible] قابلیت [illegible]
اند [illegible] معلوم [illegible] که [illegible] این غشاء واقع اند [illegible]
تغذیه اند [illegible] قرنیه [illegible] ولی چون این نوع از تغذیه در تولید [illegible]
قرنیه کافی نیست در این صورت [illegible] در حالت مرض تولید شده و در تمام مدت مرض [illegible]
قرنیه میکرود [illegible] عمل قرنیه در [illegible] بسیار است چه قرنیه [illegible] خطوط [illegible] در وی [illegible]
[illegible] قرنیه [illegible] قرنیه ٣٣٠ :١ تا
٣٥٤٣ :١ بدین نتیجه در این غشاء [illegible] که [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] که [illegible] این [illegible] ٣ [illegible] خواهد بود چون
مذکور شد که قرنیه از شبکهٔ [illegible] معلوم نموده است که از قطع عصب
زوج پنجم قرنیه [illegible] که [illegible] جمله عروق
ملتحمه [illegible] قرنیه [illegible] چشم [illegible]
کلیه [illegible] معلوم نموده اند که در [illegible] عصب زوج پنجم
[illegible] این اختلال [illegible] لازم [illegible] این علامات [illegible]
ولی این [illegible] موضع قطع عصب [illegible] معلوم نمود که

ارمدر

هرقدر عصب [illegible] در جرم دماغ [illegible] قطع نماید علامات اختلال تغذیه را در چشم [illegible]
خواهند دید

طریقهٔ امتحان قرنیه

قرنیه را باید اول در روشنائی آفتاب و بعد در روشنائی لامپ امتحان نمود بدینقسم (١) مریض در
[illegible] پنجره [illegible] روشنائی [illegible] شعاع [illegible] که از پنجره [illegible]
[illegible] چون قرنیه [illegible] شعاع [illegible] پنجره چون [illegible] قرنیه منعکس [illegible]
و صاف بوده در هر نقطه قرنیه که شعاع منکسر گردد مکان [illegible] تغییرات [illegible]
[illegible] منظر [illegible] روشنائی پنجره [illegible] هر نقطه که [illegible] روشنائی [illegible]
[illegible] تشخیص علت موضع [illegible] (٢) تمام اجزاء قرنیه را تفحص نموده در کشف [illegible]
در [illegible] مریض [illegible] و گردن [illegible] امر نموده [illegible]
[illegible] چشم [illegible] قرنیه [illegible] نقطه [illegible] واقع [illegible]
[illegible] (٣) چون [illegible] قرنیه [illegible] طریقه
[illegible] ولی [illegible] چشم [illegible] در میان [illegible]
[illegible]

(٤) روشنائی [illegible] بسیار [illegible] سطح قرنیه [illegible] روشنائی [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] نمرهٔ ٤ ٢/ در مقابل روشنائی [illegible] روشنائی لامپ [illegible] که [illegible]
[illegible] چشم فاصله [illegible] قدام اندکی [illegible] واقع [illegible] جمع نموده [illegible]
[illegible] نقطه [illegible] شعاع قرار داده [illegible] سطح قرنیه [illegible]
[illegible] قرنیه که تقریباً [illegible] که وجود اندک اختلالی [illegible]
چون [illegible] نقطه [illegible] غشاء و [illegible] یا عروق بسیار [illegible] غشاء را امتحان خواهند کرد موضع
[illegible] شده قرنیه را [illegible] (٥) [illegible] قرنیه را باید بدقت امتحان نمود
[illegible] را [illegible] باید ملاحظه کرد [illegible] امتحان [illegible] تمام نقاط
قرنیه [illegible] معلوم [illegible] چون [illegible] قرنیه [illegible] شده [illegible] قرنیه [illegible]
[illegible] مریض [illegible] روشنائی [illegible] معلوم [illegible]

قرنیه برهم خورده باشد روشنائی منکسر بیقاعده بوده و علت شکل قرنیه معلوم می‌شود چون اکثر قرنیه در حالت طبیعی بود شعاع منکسر بحرکات چشم تغییر مکان داده در حدبه غیر طبیعی قرنیه شعاع در مرکز حرکت ثابت می‌ماند و بنا بر این در آنکه قرنیه در اشخاص نزدیک بین طبیعی و حدبه‌اش بیشتر از اشخاص که ربیان است نظر انقراض در اشخاص دوربین زیاد میشود از قطر عمودی قرنیه (ع) بنا بر اختلاف در غلاف حاد ایر غشاء حساس است در جلس که در این امتحان سرانگشت یا پارچه کوچک از کاغذ بقرنیه مالیده در حالت طبیعی تحمل احتیاج بر قرنیه منقل و اسبزد و بعضی اقسام استعمال چشم قرنیه بی حس بوده حساسیت برحرکت جسم خارج نمی‌باشد

ورم قرنیه طاولی یا لمفاتیک

ورم قرنیه طاولی که بیشتر در اطفال هر یک قرنیه نامیده اند مرضی است مخصوص باطفال که از ده تا ۵ ساله یافت میشود در کودکان از این سن که شاید میشود و در کوچکها برگ کوچک شفاف در مرکز یا اطراف قرنیه

علامات — (۱) عروقی شدن قرنیه — همینکه طاولی در یکی از نقاط قرنیه آشکار گردید و تحریک شدید در این غشاء بهم رسیده موجب ابتلای دور طاول پس از تمام قرنیه گشته غالباً یک دسته عروق مجتمعه بصورت مثلث که قاعده‌اش نزدیک بشیار ملتحمه و نقطه الاتصالش بقرنیه منتهی گشته ظاهر شده در این نقطه طاول جای دارد این دسته عروقی همیشه در کنار قرنیه متوقف مانده غالباً بطرف مرکز قرنیه میرود نه خاصه چون طاول در وسط قرنیه باشد این عروق سطحی و باهم پیچیده و نزدیک بهم الی کرفتن بوده غالب ۲۴ یا ۴۸ ساعت بعد از تولید طاول آشکار گردند پس عروق در نتیجه برحسب عمیق بودن طاول و زوال آن قرینه و تحریک ظاهر شده در بعضی مکدر گشته عروق عمیق در کنار این غشاء بهم رسیده و بصورت طره خاصه حول در زاویه داخلی چشم باشد در اطراف در بعضی تمام قرنیه از عروق سطحی متعدد و بافت ترشح که دیدن آن محتاج به لوپ باشد و لیکن تقیح غشاء مبتلا به طاول ظاهر شده و این حالت مخصوصاً در دختران پانزده تا شانزده ساله که مزاجشان لمفاتیک بوده در اثنا در معالجه مرض از ابتداء درشان نشده باشد ظاهر گردد عموماً عروقی شدن ملتحمه خاصه در جزء مقابله با عروقی شدن قرنیه همراه است

(۲) طاول — طاول چنانکه مذکور شد در نقطه محدود از عروقی بصورت طاولهای ریک

ها

شفاف یا برآمده کوچک سفید نام ظاهر گشته غالباً یک طاول در مرکز قرنیه جای گرفته و لیکن در گوشه که تا بهم از پس سطح آن عبرت دیده باشد و در بعضی طاولها متعدد یک یا ۲ از آنها بر روی قرنیه گسترده و دیگران در اطراف ملتحمه و قرنیه نشسته اند چون طاول عمیق باشد سطحی باشد در طبقه اپی تلیوم جای گرفته رطوبت حولش اساسی حذف شده اپی تلیوم تازه بجای اپی تلیوم برخواهد آمده و شفاف بودن طاول از ابتداء آن است طاولهای عمیق در درجه اول سمت که در سه مکان از گشته عمیق تر که قسمتی از قرنیه در بعضی انها ظاهر تر بوده در ~~...~~ یا سه بعد زخم شده روز چهارم سکاهه و لیکن قرحه مبدل شده در بعضی گشته تبدیل بزخم میشوند

(۳) تقیح — این علامت غالب که در روز سیم یا چهارم ظاهر شده قرحه که نسبتاً کم عمیق تر ولیکن در ابتدا طره طره خونش خاکستری یا سفید رنگ و مانع است برحسب طبیعت و متعدد یا کم چون قرحه از زیادة موضع خالی بود بحرکت موضع کم شده نرمی کنار زخم از اپی تلیوم پوشیده در این وقت خطرها تمام شده قرحه و شفاف و سطحی درخشان شده حمره و تحریک چشم نقصان پذیرفته برطرف می‌شود بعضی که اطراف خود رفته در موضع قرحه ظاهر باشد و هم باشد که قرحه عمیق گشته جرم مخصوص قرنیه را فرا گیرد چنانکه در تعدد آن رطوبت طاول برهم حقیقی دیده شده و در این حال مرض که تاول ساده گذشته و مرض قرنیه است که در باب قرحه مذکور نمودیم

(۴) ترشح و کدورت — قرنیه که زیر طاول تیره و کدر و صریح میگردد و حصول این حالت از سطح رطوبت لمف قابل انتقال در هر طاول و منبع تغذیه است و این رطوبت در بعضی خاصه در اطفال ضعیف المزاج متعدد زیاد ترشح کرده باندازه بروز تخفیف در طاول تخفیف پذیرفته بعد از طاول عمیق که بر سطح سبز متخیم که با آنچه گویی که قرنیه معروف شد ظاهر شده در بعضی از طاول بدون بقاء اثر برطرف گشته و چون بعد از التیام قرحه حاصل گردند در تمام زندگانی باقی می‌مانند

(۵) ترس از روشنائی و دمعه — یکی از علامات عمده ورم قرنیه طاولی تحمل نکردن از روشنائی است چنانکه اطفال همیشه چشم را با بازو پوشانیده و سر را بزیر انداخته دارند در بعضی از طفل ترس از روشنائی چنان بعضی متشنج است که گشودن چشم بالات گشاینده جفن ممکن باشد و این ترس از روشنائی با درجه ورم نسبت ندارند بسته کالت عصبانی و لمفاتیک اطفال اختیاری است

وموجب اذیت مریض در جای روشن و رفع اذیت در اطاق تاریک بوده در حین تشکیل طاول
مریض درد ناخوشی که در عمیق بودن طاول بیشتر است احساس کرده حمله های عصبانی شده درد سر
وشام ظاهر میکردند که تسکینشان خیلی از اشکال است

(۶) سیلان دمعه ——— امراض قرنیه مخصوصا ورم تادلی آن با سیلان دمعه همراه و حصول این
علامت بواسطه زیاد شدن عمل غدد دمعیه معلوم شده است که تحریک عصب زوج پنجم اگر هم
مختلف است بسا بر اجزاء عصب شبکیه از این تحریک ترشح اشک افزوده میشود غالبا مریض مبتلا به این
علت رنگ دهنده و مدام مقداری زیادی رطوبه سرازیر از منخر معاینه چشم معلوم رفع میکنند وای
ترشح بواسطه زیادتی دخول اشک در مجرای دمعه و خود حس از منخر بوده بسیاری از اینها مرض بر یا تحریک
غشاء مخاطی منخر و عمل انعکاسی یا تصفیه شاخه انفی شعبه چشم عصب دلیس عطسه بسیار میکنند

(۷) ورم عنبیه ——— که چون تادل عمیق بوده و بمجرد مبتلا شود ظاهر میشود

(۸) ورم ملتحمه ——— ورم ملتحمه که از عروقی شدن قرنیه حاصل میشود

رفتار و دوام ——— رفتار ورم تادلی قرنیه منتظم نبوده عدد و عمق بودن طاول بحال مرض تعیین مینماید
چنانکه تادل سطحی در مدت چند روزی کوچک شده ناپدید میشوند بکلی رفع شده تادل عمیق بیشتر طول
کشیده در صورت بهبودی ۸ تا ۱۵ روز لکه باقی میگذارد ولی غالبا هنوز یک تادل تمام نشده دیگری
ظاهر گشته دوام مرض بطول انجامیده در رفتارش ترکیب دارد تادلهائی که مبدل به زخم
میگردند ماهها دوام کرده و آثار خطرناک باقی میگذارند

تشخیص ——— تشخیص این مرض آسان است از آنجا که این علت مخصوص اطفال است چون اطفال مبتلا به ترس
از روشنائی و سیلان دمعه بدون ترشح ورم ملتحمه دیده شود لازم توجه به این مرض رفته چون بیک
شکل عروقی را ملاحظه کننده در ابتدای مرض برجسته و بعد از این مدت قرحه شفاف سطحی ظاهر
گشته تشخیص تمام میشود

ما میل تجربه است که به مرض شبیه کرده ولی در ما مصر غالبا منحصر میشود و تادل متعدد
و بروز ورم قرنیه تادلی در اشخاص سالخورده بسیار نادر و چون تادل عمیق در سنین بلوغ
ندارد

چون سطح زیادی از قرنیه عروقی کرده مرض شبیه دانه های مشتبه می‌شود خاصه چون در وقت بروزش

تادل

تادل طاول باشد در این حالت چون اینها را اگر کرد اینها و بوجود دانه در ملتحمه حفظ تشخیص میکنند
غالبا این مرض با دانه های مشتبه است خاصه چون سابقا این مرض گذشته و یا پیرهای ملتحمه ملتهب
باشند در این صورت (۱) با فقدان ورم دانه‌ای تراخمی (۲) به ترتیب ملتحمه و حفظ (۳) بوجود
جای های ملتحمه سرخ و بیماری که محتوی مایع زرد مانند دانه ها نباشند (۴) بعلاوه اجزای ملتحمه شده
مرض را از دانه تشخیص میدهند

سبب مرض ——— چنانکه سابقا مذکور شد تادل غالبا در میان غشاء الاستیک قدامی و طبقه ابی تلیوم
واقع شده و رفعش موجب ناپدید شدن عروق و کدورت در قرنیه بوده چنانکه دکترکار لوسکا
از بروز اشتی تادل و حتی آن با ذره بین بکرات علم چیزی در آن نیافت ولی طاول عمیق در طبقه
الاستیک قدامی جای گرفته این پرده را منحصر و منبسط و تارهایش را از یکدیگر جدا میکند

اسباب ——— شایعترین مرض است که در اطفال ۲ تا ۱۵ ساله عارض میشود چنانکه در ۳۳ و ۲۴ طفل
مبتلا با امراض ورم چشم ۲۱۱ تن را دکتر کارلوسکا مبتلا به این مرض یافت بعقیده بعضی
تادل قرنیه اول علامت خنازیری است و از صحت این عقیده معتقدین این مرض و ورم خنازیری
قرنیه نامیده اند ولی غالبا بروز این مرض با بثورات خنازیری کوشی و منخر و گونه و التهاب غدد
همراه بوده اگر در تمام مرض ثابت نشد اقلا در بسیاری از اینها سبب مرض خنازیری است هوای
سرد و رطوبت هوا محل سبب و بهمین واسطه در زمستان و بهار شایع است ورم ملتحمه نزله و ورم
ملتحمه دیفتری و سرخک و امثال اینها محرکه این مرض اند

پیش بینی ——— عموما این مرض خطری ندارد و بدون لکه و خطر بصحت مبدل میشود ولی باید به کسان مریض
گفت که اگر مرض طول کشیده و قرحه عمیق گردد لکه در روی قرنیه حاصل خواهد شد در خالات خطرناک
دارد هم بیشتر در قرنیه دیده شده است ولی بندرت

علاج ——— (۱) اتروپین ——— اولین شاره لازم در رفع این مرض معالجه ترس از روشنائی
و حمره اطراف قرنیه و اتروپین در این باب بهترین است و از چه اینجا ... تجویز و چشم
نمودن عضلات ... کلاپ درد و ترس از روشنائی را تسکین داده و نیز از تنگ کردن عروق رابطه
عروق ... حمره را برطرف نموده و هم از ارتفاع نمودن عضله ... اسپاسم ... کالیبر عروق ...
عقله معالجه محلول از ... قرنیه است قطور اتروپین ... بازنه ... بانه ... و مقدار ...

سن مریض و درجه ورم سنجیده شد (استقطره کرم سولفات متراتروپین ۲ یا سه ماه ۵ ساعت کرم بوره یا سه ساعت یکدفعه بچشم بریزند)

(۲) چون ماده متقرح نشده یا تقرح حاصل شده از ان سطح ریشه کلمل چشم باشد که اثر سکتف آمیز داشته ماده را مجدداً ساخته و ترس از روشنائی را رفع میکند ولی چون قرحه عمیق در عرض بوده حمره چشم و ترس از روشنائی شده باشد دکتور کالارسکی اندکی مرفین با کلمل ترکیب کرده و غالباً مرهم کسیه زرد زیبق در میان لای جفن داخل میکند (کسیه زرد زیبق که بطریقه رطب حاصل شده باشد ۵ گرام پیه تازه ۱۰ گرام) و در رفع درد عصبانی اطراف چشم و ترس از روشنائی مرهم مرفین بروی جفن میمالند (پیه رودکلات مرفین ۵ گرام گلیسرین انگلیسی معدل لانولین بر جای ... ۵ تا ده گرام)

(۳) چون شده ورم رو بتزاید بوده و نبار ... بعضیه کرده یا تا دل متعدد شده بعض اطبا ... بر حسب سن و قوه مریض چند دانه زلو بشقیقه و لب گوش بیندازند

(۴) معالجه داخلا همیشه منسوب بدرجه حرارت بدن و مزاج مریض است چنانچه در ورم شدید از ابتدا استیک یا مسهل داده بعد یا کت ... بار روبیه یا مقویات تجویز کرده همیگیرد حالت الدت ... تخفیف یافت برطبیعت دکتر بارتس سولفات ... کنین استعمال کرده همیکه علامات ... رفع ... ملاحظه حالات مزاج شخص نافع ... روغن کبد ماهی مع ... شربت ... در رفع خنازیری بودن مزاج استعمال کرده ... کلمل چشم میریزند از استعمال ترکیبات ... به پرهیزند ورنه خطر بسیار در نتیجه دست خواهد داد

(۵) چون ورم و حمره در قرنیه و ... زیاد باشد ناچار از شرط دسته های عروق ... ولی قبل از این تدبیر چند دفعه استعمال قطور اتروپین و ... را ... یکدیگر سازند باشد که از متبع و تنگ ساختن شود اگر عروقی بودن قرنیه رفع شود

(۶) ورم قرنیه ... مرضی ورم ملتحمه و قرنیه که ... اینقدر ... طرز معالجه مخصوص دارد بدین قسم که ... از استعمال ... درین درجه بجز ... چشم ... شده ... قطورات را ترک کرده ...

کار

... گاه آب گرم با اسباب معروف برای ... بچشم برسانند و ... مرهم زرد زیبق در میان لای جفن برسانند بدین تدبیر دکتر کالارسکی این مرض را که ده سال معالجه کرده و با تمام اقسام معالجات مقاومت نموده رفع فرموده

(۷) قطور نیترات نقره و سایر قطورات قابضه که مستعمل کلان سابق بود کلیتاً متروک مانده

(۸) ادرار ... منضج به پشت گوش در اشخاص مستعد به ... اکثر ... ممنوع است ... تحریک چشم ها منفعت است

(۹) ... حفظ صحت ... هوای خوب و احتراز از خوابیدن بروی ... مرطوب و تاریک پرهیز ...

(۱۰) آلودن جفن بصمغ ... در رفع ترس از روشنائی موثر اند (مانند ...)

(۱۱) میتوان بطریقه ... تا دل را با نیشتر کشوده ... آن را خارج نمود که ... این تدبیر ... سرعت رفتار مرض حصول شفا را افزاید

(۱۲) ... این مرض ...

دمل قرنیه

... قرنیه که آماده ... بسبب نقصان عروق در آن ... شده بود در ... ایام ... مخصوصاً ... و یافته

علامات ... علامات ... در ابتدای مرض ... قرنیه ... ظاهر شده ... مرض و طول و عمق افزوده ... سفید خام ... در ... قرنیه ... همیشه ... دایره ... مشعل ... دایره بوده ... و بعضی ... بصورت ... ناخن بوده در ابتدای ... سطح قرنیه ... بر ... نقاط ... مانند ... شده ... سطح ... معلوم ... طبقات ... داده ... تغییر پذیرفته سفید زرد خام یا کبود خام در مرکز و محیطش ... رنگ بوده ... قطر قرنیه از شفافیت ... و رطوبت ... زرد ... کرده ... اجزای قرنیه ... تغذیه این

عشاء بدی کهنه کدورت حاصل شده طبقه اپی تلیم جدا میشود و غشاء با قیمانده مرغوب و بی ماده و رم دیده ملتحمه حوالی قرنیه همراهی مینماید از ابتداء این اختلال سفر کهوایی دمل بصورت دسته عروق که در طول قرنیه

مذکور شده بوده در غشاء حمرة حوالی قرنیه عمومیت یافته دلقدر نولاز عددی از ۴ تا ۵ سیانتیمتر عرض

ملتحمه و قرنیه را فرا گرفته این حمرة که از تحلیل شعیرات صغار حاصل گشته اند هر چه بطرف سطح ملتحمه بیشتر

شفاف کمتر گشته و بدین نشانه از ورم عنبیه و ورم ملتحمه امتیاز میابد لذا محفوظ بودن شفافیت در طبقات

عمیق قرنیه که در زیر دمل واقع اند حالت عمق یا سطحی بودن دمل معلوم شده باعانت روشنی موثر دلوب

قوی شفافیت اجزاء عمیق قرنیه بهمانی معلوم شده دامیل عمیق در سطح مخروطی قرنیه در میان دو طبقه الاسیک

دو امیر و جلفیر (؟) یاروشته و بهمه طرف کشیده شده چون مخروطی بخارج ندارد در جرم قرنیه مخصوصا در زیر آن

جمع شده و قسم ارتیسول در ضخامت قرنیه میسازد که اونیکس نامیده اند این ریم غالبا به نشیب قرنیه

میل نموده عشاء و شیمه را پاره کرده در قسمه تحتانی اوطاق قدامی جمع شده لکه سفیدی را بروز داده که حد

تحتانیش مقعر است که کشوده گیش از بالا باشد حاصل نموده حد فوقانیش خط افقی دارای لکه معروف است

به هیپوپیون یعنی اجتماع ریم در اوطاق قدامی که از حرکت دادن چشم از زمانیکه تغییر

مکان داده هرچه دمل عمیق تر باشد انفجارش بخارج مشکلتر و اجتماع ریم در میان سلول قرنیه و اونکشی

در اوطاق قدامی شایعتر از آنکه تحریک بیشتر از چشم بیشتر از بیشتر حمره یافته ملتحمه متورم ورم

نماید لذا ان مترشح وشمو ولذیذیس بر ز در درد قرنیه تسکین داده نه بعضی چون در درد به ... قدامی متوقف

گشته و چون این لوده با عروق سطحی متصل اند ادم حفظ شده که شعریه اند ادامه میشود

میگردد

دامیل سطحی چون در غشاء بومنی یا در زیر آن واقع اند بزودی بخارج کشوده و بقرحه تبدیل یافته یس

قرحه قرنیه همکام ورم ورم قرنیه زیر بهر حسب وسعت موضع ریم و عمق آن وسعت داشته برحسب شکل

خارجی قرحه قرنیه را بقرحه قرنیه و قرحه حلقوی و قرحه ضربیت یا مخفیه تقسیم نموده اند تمام

انها نتیجه کشوده شدن دمل قرنیه ووبای تقسیم قدر بنده اما حال حدوث زمان قرحه را باید

اعتبار نمود

قرحه ها در روزهای اولیه اول از کشوده دمل حاصل شده فرو رفتگی در قرنیه یا در طرفش در عقب

موضعیکه سابقا دمل بوده حاصل شده کنار این قرحه نظم و طره طره و عمقش زرد یا کبود فام است

که طبقه

که طبقه طبقه بعمق رفته تا و تیر که ورم قرنیه متوقف گردد عرض قرحه بمرا فزوده ایپی تلیم دور قرحه

زایل گشته عروق در نسج محیط قرنیه اشکار میگردد

قرحه قرنیه در این حال است که اروشده و میل زیادی بعفونت و توقف کرا نموده ورم قرنیه متوقف اختلال التهاب

یا در انفصال پذیرفته یا بکلی رفع گشته و چون این قسم جراحة را از نزدیک امتحان کنند معلوم میشود که کنار

تغییر صورت داده از بی نظمی و طره دار بودن به نرمی و شفافیت تبدیل یافته قعر زخم پاک شده سطح

کوچک ظاهر نموده در این هنگام است که قرحه قرنیه است که فروع در قرنیه اشکار شده از ملتحمه کشیده بعد

جراحه رسیده جزء فاسد قرنیه را تغذیه کرده و مدة التیام قرحه را کم بوده چون سبب درد قرنیه کوچک

موای حاصل از هنگام که فرو گاه وسط عمق موا وجهه خارجی هستکه در رفع عصب ... وقت سعیه هم

درد عاده درنما هوا باشد و دمل عمیق شده و جراحه تشکیل یا عروق در ملتحمه ظاهر گشته هر قدر که لدی هم

سطح شود به حوالی التیام هر چند نقطه دیگری تقرحی میابد بعد از تغییر تغذیه در اطراف پاره قرنیه

حاصل شده لکه مخصوص قرنیه مستقیم و ضخیم بر حسب الیم قسم این بهر تغییر پذیرفته و در موضع جراحة یا پی

مانده سطح قرنیه را شبیه بسا عزل نموده یک نوع ترشح مخصوص در طبقات قرنیه بعد از حصول ریم مخصوصا

در اشخاص مستلا بامراض مجاری دمعه حاصل میشود که شفا مقصور نیست بلکه بعد از رفع سیلان دمعه

علامات خیزبان (؟) سے (۱) ترس از روشنائی ــــ ترس از روشنائی یکی از علامات ثابت و مخصوص التهاب

قرنیه مخصوصا در هنگامی است که دمل هنوز کشوده نشده و در سبق تشکیل یافته ظاهر شده در موقع

انفجار دمل بخارج متخفف بواسطه زیاد شدن نسج قرنیه ئی مشکل است از شدت آن جلو دادن ریم بر اعصاب

قرنیه ترس از روشنائی و درد شدید حاصل میگردد

(۲) زیر شی اشک ــــ از علامات ثابت این مرض

(۳) درد عصبی یا اعصاب سرکانی در اطراف متبوع این مرض قرنیه مخصوصا در عصب شبکیه قرنیه

چون منشق در جزء تحتانی قرنیه یا جزء کناره خانه چشم درد و دمه ور در دمل سطحی فوقانی قرنیه

درد ابرو و پیشانی را فرا گرفته و سه دست رشته عصب نوع پنجم اشکار شده تمام چشم مخصوصا

قرنیه دردناک شده و با حرکت چشم درد ازدیاد ... و بعضی از مرض حس ... چشم خارجی

در چشم کرده همیشه ریم تشکیل و انفجار یافت تمام علامات رو به تخفیف نهاده بعضی از اینها مخروط قرنیه

مخصوصا در اشخاص شدید ضعیف بواسطه سستی نسج قرنیه ... ظاهر میشود که با هیجان ...

علامات همراه ثقبه

صورتیکه سوراخ در قرنیه و خیلی خفیف است که در بالا ذکر شده گاه خروج شیوع حاصل شده بر حسب احتمال
اتصالات لذا خون حار و خاشاک به دو پرده‌ها راه در قرنیه بوده زخم بسیاری از چشم جاری شده و مریض
با انجام معالجات باید اقدام کرده سوراخ شدن قرنیه و فساد چشم میرا که به این دمامیل در بعضی صورت
تلخمرینه و در بعضی حالات ممکن نیست رفع این علت منحصر با اخراج جسم خارج از قرنیه است

رفتار دیگر کیفیات مرض است (۱) رفتار عادی دمامیل قرنیه از آنچه مذکور شد معلوم میشود که پس از اینکه
دمل به پس یا پیش قرنیه گشوده شد از گشوده شدنش بخارج قرحه‌ای که از آن جهت رها و حتی زخم
و بعد از آن حالت قرحه فرم دارد در قرنیه اشکال رگشته قرنیه عروقی و ملتهب از تیغ اندکی
اجزای زایده قرنیه را مرمت کرده مانند نسج تازه‌ای در موضع آسیب رسیده جراحت ملتئم و عروق
معدوم میگردند

(۲) رفتار دمل قرنیه همیشه بر نهج مذکور نبوده گاهی نقطه زرد رنگی عرضی گشته عرض و عمق قرنیه را
فرا گرفته قرنیه کدر و تیره مرواریدی رنگ بوده بعد کدورتش افزوده در چند روز لکه‌ای زرد رنگ
بحجم سفیده سر شیر رنگ بتدریج حلقه قطعه گردد بعد یافته زوال کلیه قرنیه نتیجه ورم نموده عنبیه
فتق کرده و باز دانه باقیه قرنیه جدید مخصوصی که بر بالا عنوان معروف است ظاهر گشته و التفات ورم ملتحمه
قرنیه است که با غانغرایا الحاد این همه همراهی میکند

(۳) دمامیل متقرح عرضی یا کوچک طبقات سطحی قرنیه را تا ورقه الاستیک خلفی فرا گرفته چون
این ورقه مقاومت فشار رطوبت مصری توانا نموده بصورت دانه‌ای در وجه داخل شده دارد
عنبیه سر برزده بقدر سر سنجاق با شفافیت در سطح قرنیه آشکار شده و به فتق قرنیه‌ای اشتهار دارد

(۴) فتق قرنیه بتقدمه سوراخ شدن این مرض است که پس از ۲۴ ساعت از بروز این دانه
در ورقه الاستیک خلفی دریده و تمام رطوبت مصری از این ثقبه خارج شده و این حالت دفعه در حین حرکت حفی
دست میدهد همیشه باید کمال دقت کرد که چشم مبتلا با توجه قرنیه خاصه در اطفال
احتیاط داشته خود را متهم فشار زور باشد که در حین حمله سرفه یا عطسه این ورقه از هم شده رطوبت
بیضیه صورت است که مرکز ریزش کره مریض بالاتر باید و جریان رطوبت مصری همیشه با تمام غفلت نشدن درد
همراه است

(۵) سیلان رطوبت مصری از اطاق قدامی چشم را تا مدتی دیگر ساخته هر قدر که مدام باره رطوبت مصری
تولید از همان سوراخ بارک خارج رفته تا سوراخ قرنیه مسدود شود (فیستول قرنیه) اوقات در امر بهبود
نخواهد شد

سینشی یعنی التصاق

(۶) تا وقتیکه فیستول قرنیه مسدود نگردد عنبیه و جلیدیه به پشت جراحت واقع شده باشد که عنبیه در جراحت
رخنه و فتق نموده با قرنیه التصاق یافته سینشی جراحت حاصل گردد

(۷) ~~ملاقات جراحت منفذیت با جلیدیه نتایج دیگر از قبیل ترشح [illegible]~~
سطح کپسول قدامی و حصول لکه سفید ضخیم مدور شبیه باب مروارید مولد در خط جراحت ارتفاع
حاصل قرنیه این صورت از آب مروارید کپسولی امتیاز می یابد

(۸) اجتماع ریم در اطاق قدامی (هیپوپیون) یکی از نتایج دمل قرنیه و مقدار این ریم گاهی
که نیم یا دو ثلث اطاق قدامی را فرا گرفته چون ریم را خارج نسازند انعقاد یافته
غلیظ گشته با عنبیه مختلط پذیرفته شده گاه ذیلی که ثقبه عنبیه را ابا نشده و با ورم عنبیه و
همراهی کند حاصل شده باید

(۹) ورم رنگین قرنیه نباشد که با ورم عنبیه همراهی داشته در اثر التصاق در حال عنبیه کپسول
جلیدیه حاصل گردد ولی این ترکیب شیوع ندارد مگر در دمل عمیق و در صاحبان خنازیری و کوفت

تشخیص ——

تشخیص —— ورم سطحی قرنیه با سائر بطارات این پرده مشتبه شده چون چند ورم اهم در قرنیه به یکدیگر ظاهر
گردیده کمان رد وجود طاول منتشر را در ورم ظهر قرنیه میرود و باید فراموش نکرد که این دو مرض با یکدیگر کامل
وشبیه طاول سائر غالباً در بعضی چندان در بعضی مبتدل میگردد و ورم عمیق و سطحی با ورم عنبیه مشتبه میگردد
چه در این دو مرض حمره به یک نسبه و شفافت قرنیه به یک حالت بوده مبنای تشخیص بر دقت در حالت
سطح قرنیه و سطحی یا ناهموار است چون خراشی ناهموار در سطح قرنیه معلوم نشود شکی در دفعه ورم عنبیه
نمی ماند و چون بطور لدوام عنبیه با امراض قرنیه همراهی دارند چون این هر دو غشاء در این مرض معلول
باشند تمیز آن خواهید که ورم کدام یک ابتدائی بوده و یا عرضیست در حق این مسئله در اینجا علامات
غالب کو شده از غلبه علامات اصلی بودن مرض را معلوم نمائید
ورم قرنیه با ورم داخلی شجر ان مشتبه میگردد و ما طریقه این تشخیص را در باب مرض مذکور شرح
خواهیم داد
شرح مرض و حقیقت مرض —— مصنفین المانیه هنوز در باب طریقه ریم در اوطی قرنیه
متفق نشده اند و برخی اجتماع ریم را نتیجه سوراخ شدن غشاء و دشیمه میدانند ولی آنها از رسیدن
از ترکیب شدن ورم عنبیه با این مرض میشمارند مصنفین فرانسه مخصوصاً دکتر گالزوسکی بر عقیده دیگر
رفته بر عقیده او تورم در قرنیه همیشه در سطح مخصوص این پرده یا در زیر غشاء الاستیک پسین بوده
طبقه زیرین را از هم ریخته و موجب ورم سلول اجزاء مجاور گشته و بر اندازه فساد سطح
ریم بطرف اوطاق قدامی پیشتر رفته تا آنکه سطح موضع بکلی فاسد و ریم در اوطاق داخل
چشم اجتماع نموده و چون وجود ریم بهاء فساد در غشاء رقیق قرنیه گردد در موضع
بکار کرده شده و قرحه در روی قرنیه تشکیل میدهد چون این اختلال موجب زیاد شدن تغذیه
در طبقات قرنیه است عروق اطراف قرنیه اتساع یافته شعریه جدیدی در این غشاء
تولید شده و تا سطح قرحه رسیده پس در مرمت نوع فائده کو شیده این عروق در در قسم
الاستیک قدامی واقع شده و از نتیجه اینها باشند و یا در سطح مخصوص قرنیه مسکن کرده و از کپسول
صلبیه میرایند بواسطه همین زیاد شدن عروق و تقویت تغذیه این غشاء فساد موضع اصلاح
شده اثری از مرض باقی نمی ماند و در بعضی موضع التیام شفافت سایر اجزاء قرنیه را نرسیده لکه
در قرنیه باقی میماند (لوکوم) کاه کاهی التیام ورم قرنیه بدون زیاد شدن عروق

دیده است که تمام اینگونه لکه‌ها بقاعده ظاهر شده و در اطراف آنکه نسج موضع التیام بعد سلولهای لکه

کوداک [illegible] درجه را پیدا باشد از قرنیه باشد قرنیه و ما نسج التیام از اینجا جلا [illegible] شده از [illegible]

همیشه [illegible] ساده [illegible] که موضع التیام از سلولهای خارجی پر شده و سلول قرنیه‌ی

از نو تولید نمی‌یابد

سحاب —— سحاب و ما میل قرنیه خیلی مختلف بعضی از اینها موضعی و برخی عمومی اند که اکثر

موضعیه از دوام حاد و مزمن ملتحمه [illegible] که [illegible] ملتحمه [illegible] است که از تحریک یا [illegible]

ملتحمه تغذیه قرنیه تغییر [illegible] و به حصول [illegible] و نیز [illegible] تحریکات [illegible]

یا اجسام زائد ملتحمه یا مژگان منحرف [illegible] مبتلا شده [illegible] قرنیه [illegible]

غیر از سحاب [illegible] و زخم قرنیه است

سحاب عمومی [illegible] ضعیف شده مزاج از اثر امراض مزمنه [illegible]

امراض جلد [illegible] امراض [illegible]

این مرض هنوز درست تحقیق نشده [illegible] معلوم [illegible] که اشخاص [illegible] مزاج مستعد

و [illegible] مبتلا [illegible] دیده شده [illegible]

چنانکه [illegible] قدیم و جدید [illegible] امراض است

و دوام دانه‌ها —— [illegible] قرنیه مختلف [illegible] قرحه [illegible] مرض

در ترکیبات مرض بوده [illegible] سطحی [illegible] تا [illegible] ماه [illegible]

در طبقات عمقی ظاهر گردد تا چند ماه رفع نشده [illegible]

ظاهر می‌سازند که در [illegible] التیام [illegible] سطحی [illegible]

بدون لکه و اثر [illegible] خاصه در اطفال و ما میل [illegible] عمیق [illegible]

رفع نشده [illegible] (لوکوم) [illegible] قرنیه [illegible]

این پرده با عنبیه شده [illegible] (آبابافوس)

پیش [illegible] —— و ما میل قرنیه پس از خروج زخم بسهولت رفع نشده [illegible]

و [illegible] خطر قرنیه [illegible] ملاحظه حالت [illegible]

این علت عمده است و ما میل [illegible] همراه [illegible] خطیر اند

خاصه

خاصه چون زخم [illegible] از [illegible] غلیظ و منعقد شده باشد و ما میل [illegible] همیشه خطیر و نتایج ردیه

[illegible] عنبیه و جدیه [illegible] موضعی [illegible] قرنیه [illegible] [illegible] ابی پرده است چون این

مرض در اشخاص جوان عارض شده و [illegible] سطحی باشد چنانکه مذکور شد بدون کاستن از شفافیت

قرنیه یا غبار رقیق رفع شده و ما میل [illegible] بیدرد که در [illegible] دهنه [illegible]

ظاهر [illegible] در [illegible] [illegible] و ما [illegible] سحاب [illegible] کلیه چشم بوده التیام موضع زخم شده

از قرنیه بواسطه نسج التیامی کدر است

علاج —— علاج و ما میل قرنیه بر حسب سطحی یا عمقی بودن و [illegible] مختلف و نیز [illegible]

ترکیب [illegible] با امراض سایر [illegible] چشم و حدقه [illegible] در استعمال تدابیر طبی [illegible]

در [illegible] حاد و منقطع سطحی (۱) قطور [illegible] از ابتدا [illegible] روزی [illegible]

[illegible] تدابیر است [illegible] ملتحمه و صلبیه را [illegible] نموده [illegible]

تدابیر [illegible] اثر [illegible] در [illegible] حدقه حافظ عنبیه از زخم [illegible]

(سولفات [illegible] [illegible] اسقط ده گرم) (۲) [illegible] یا [illegible]

[illegible] رفع [illegible] با [illegible] دفعه [illegible] دفعه [illegible] ساعت

[illegible] رسیدن [illegible] درد بوده [illegible] کرم [illegible]

ترجیح دارد (عصاره [illegible] ۳ کرم عصاره بلادن ۲ کرم [illegible] ۵۰ گرم [illegible]

[illegible] چشم [illegible]) (۳) چون درد شدید [illegible] خواب [illegible]

[illegible] دقیقه [illegible] با مرهم [illegible] بلادن [illegible]

[illegible] مرهم [illegible] که در [illegible] درد و [illegible] از [illegible] تدابیر است

([illegible] از ۵ تا ده گندم [illegible] اخلیج [illegible]

ده گرم مستعمل [illegible] است مرهم [illegible] ده گرم عصاره بلادن ۵ گرم [illegible]

یک گرم [illegible] ۵ گرم که [illegible] (بالنه [illegible] بلادن

[illegible] [illegible] که [illegible]

[illegible] درد [illegible] (۴) [illegible] چشم [illegible]

اطراف قرنیه [illegible] با [illegible] دفعه قطور [illegible] چشم [illegible] (۵)

و تمام معالجهٔ این مرض به پیشینه و سحوق کحل از سه تا چهار هفته است

درد و میل حاد و عمق (۱) سعی در کاستی ورم به جهت امید مذکوره نموده چون مرض رفع نشده و درد

و ورم زایل کرده‌اند از دو نیم تا چهار مرض مقداری زالو که عددش منسوب بسن و مزاج مریض است

بتحقیقه از آن [illegible] چنانکه در اطفال کمتر از ۵ ساله ۲ دانه و چون بیشتر از دوازده سال

داشته باشد ۶ دانه و در شبان از ده تا دوازده دانه زالو انداخته و اگر پس از چند روز باز

استعدادی در ورم دیده شود از آن زالو را مکرر گذارند (۲) مسهلات ملحی [illegible] هر سه

یا چهار روز [illegible] فاصله خورانیده مریض را در اطاق تاریک یا پرهیز کامل که نشسته در وقت

بیرون آمدن عینک شیشهٔ دودی رنگ گذاشته و یا پارچه یا تافتهٔ سیاه در پیش چشمش بیاویزند

(۳) سوراخ نمودن قرنیه چون ریم در میان طبقات آن محبوس گشته بیم خرابی قرنیه باشد به جهت

طریقهٔ دهن قرنیه را [illegible] چنانکه اگر ریم نزدیک بغشاء [illegible] قدامی بوده و اینقدر را

برخواسته داشته باشد با شرط مخصوص دهن را در تمام عرضش گشوده چون دهن [illegible]

[illegible] نموده با [illegible] و درد عصبانی شدید همراه باشد با سوزن [illegible]

[illegible] تمام عرض دهن را سوراخ نمایند که فی الفور بعد از کشیدن سوزن رطوبت [illegible]

بخارج میریزد و چون رطوبت خارج شد دلیل برنرسیدن آسیب است [illegible]

[illegible] ورم [illegible] در اطاق قدامی [illegible] ساعت

هر پنج دقیقه یک قطره محلول اتروپین بچشم ریخته پس از آن [illegible] چشم بسته پس از ۲۴

یا ۴۸ ساعت چشم را گشوده باز اتروپین بریزند در [illegible] ورم [illegible] شده

رو با صلاح کرده متوقف شدن درد و کاستی از حمرة [illegible] شفافیت قرنیه [illegible] اجزاء [illegible]

[illegible] بهبود [illegible] حاصله [illegible] تا چند روز [illegible] پس از

[illegible] پوشیده [illegible] عود میکرد و اینکه بعضی از مصنفین سوراخ کردن قرنیه را دستور

العمل داده‌اند چه دلیل بلکه مخصوص است مذموم است

(۴) چون [illegible] تمام [illegible] شدن [illegible] مریض [illegible]

[illegible] محلول اتروپین که [illegible] عروق را تقویت میکند [illegible] رفع این

علامت [illegible] که چهار دقیقه [illegible] قطره [illegible] (اسم قطره ۱۰۰ ده گرم [illegible]

[illegible]

[illegible] (۳ سانتی‌گرم) بچشم بریزند

(۵) در بعضی عروق [illegible] متعدد است که شرط [illegible] در قرنیه لازم [illegible] را

درون قرنیه یا در کنار آن قطع نموده [illegible] شرط [illegible] تدبیر [illegible]

معالجه [illegible] خطر قرنیه کرده و در بعضی صور [illegible] عمیق [illegible] تغییرات دارد آن [illegible] چشم [illegible]

[illegible] کنار [illegible] با قلم [illegible] عمل [illegible] دارد آن معالجه میکرد

(۶) از [illegible] مشمع [illegible] به بازو [illegible] شده [illegible]

[illegible] استعمال این تدبیر را در اطفال [illegible] منع کرده و استعمال مشمع بر بازو

یا [illegible] مرض [illegible] از خرافات قدیم است

(۷) در [illegible] ورم قرنیه غالبا [illegible] همراه در رفع این

ترکیبات [illegible] پاشیدن مسحوق کحل است (

احمر ده گندم [illegible] ده گرم [illegible]

[illegible] ۵ گرم [illegible])

(۸) درد [illegible] و عمیق که با اجتماع ریم در اطاق قدامی همراهی داشته باشد [illegible]

سوزن [illegible] نتیجهٔ [illegible] عنبیه [illegible]

(۹) از معالجات داخلی [illegible] از ۶ تا ۱۲ [illegible] همه روزه [illegible]

نیکو [illegible]

(۱۰) خوردن کحل بصورت گرد یا حب بزعم اطباء [illegible] ورم قرنیه است [illegible]

[illegible] در صورتیکه [illegible] ورم قرنیه [illegible] حب [illegible]

استعمال کرده و در غیر این صورت [illegible] فایده [illegible]

(۱۱) [illegible] قرنیه [illegible] قرنیه [illegible] رفع [illegible]

(۱۲) در فصول [illegible] عنبیه [illegible] قرنیه [illegible] محلول اتروپین [illegible] چشم بواسطه [illegible]

[illegible] قرنیه [illegible] محلول [illegible]

[illegible] ترجیح [illegible] عنبیه [illegible] قرنیه [illegible]

[illegible] چشم [illegible] عنبیه [illegible]

یا پیدا کردن پرده نقره

مخالف دیق بریده و برحسب بریدن یا پارچه از عنبیه مفتوحه را کشف کرده اند اجزای عنبیه حبس شده
که مستعد بعضی اشکالات بوده موجب کوری شده و زایل شدن قوت است

(۱۳) بعد از زایل شدن ورم قرنیه لکه‌ها در موضع معلوم ظاهر میگردد که بعضی بمرور زمان رفع
شده و برخی تا تمام عمر باقی میماند بهترین تدبیر رفع لکه قرنیه [illegible] کردن کلمات است

(۱۴) از معالجات مقوی و مصلح مزاج مانند ترکیبات بید و آهن و [illegible] و جوهر [illegible] و غذای مقوی
و دوشی پرهیز نکنند و گردش ملایم در هوای آزاد شفا زودتر رسیده و اتفاقات مزمن عود دیگر نه مینمایند

ورم قرنیه فلجی و نکرز قرنیه

قرنیه غالبا مبتلا به نکرز میگردد این مرض شناخته اند که بعوق تغذیه در یکجزء یا در تمام قرنیه که در اعضا
لکه‌ها عارض شده ملکه‌ها [illegible] حاصل [illegible] سیل و قروح در قرنیه ظاهر شده بواز هم ریختگی یا نرمی میگراید
بوده میانجامد که مصنفین اسامی مختلفه برای این وضع نموده اند

علامات — چنانکه مذکور شد نکرز قرنیه همیشه بعد از فساد و عدم تغذیه در تمام قرنیه یا جزئی از آن حاصل شود
چون غذای قرنیه از عروق حوالی بواسطه عمل عصبانی است هر وقت که اعصاب موضع [illegible] فشار
[illegible] یا تغییر [illegible] مبتلا بفلج گردند تغییر معلومی در تغذیه قرنیه حاصل میشود چنانکه شمرده اند
فلغمونی رمدها زیرا غالباً با این اختلال همراه بوده قرنیه یکجا یا جزئی از آن از حلقه [illegible]
خاکستری رنگ یا سفید خاکستری فام که از متعلقات قرنیه یا [illegible] رشته‌ها احاطه شده در حوالی
قرنیه [illegible] منتهی و متعدد گشته بدینواسطه در شروع مجاور فشار که عروق را مختنق ساخته جدا گشته
معوق و اعصاب قرنیه را فالج ساز ظاهر شده از آثار اختلالات قرنیه بی حسی و دانه تعفنی
برخواسته و در [illegible] دایره که در ظاهر میگردد که عبارتست از نکرز چون شکل حلقه باشد
باشد که بسقوط تمام قرنیه بیک پارچه انجامد ولی این انتها شایع نبوده غالبا جزو مرکزی
قرنیه در اول مبتلا به نکرز شده بعد در مدت رفتار رمد [illegible] یا ریمی در مرکز این غشاء لکه سفید
شیری رنگ که بتدریج ضخیم و [illegible] میگردد ظاهر شده و طبقات عمق را فرا گرفته (غالبا [illegible] تا
[illegible] روز) قرنیه سوراخ و عنبیه فتق کرده گاهی جلیدیه نیز خارج میشود گاهی بعد از عمل [illegible]
گاهی در اشخاص سالخورده که دایره پیری بر دور قرنیه دارند موجب از هم ریختگی پاشیدن قرنیه میگردد
و حصول این حادثه بواسطه قطع شدن عصب و تعویق تغذیه بر عقیده دکر [illegible] نگشته است ولی

شاید

شاید که عروض این اتفاق از تغییر پیری نسج قرنیه بواسطه پیری باشد و در این علت یا وقتیکه قرنیه
سوراخ نشده و عنبیه فتق نکرده باشد درد نبوده باشد که جزئی از طبقات سطحی قرنیه نکرز گرفته و بقرحه
بکاهد و این حادثه بر عقیده [illegible] و کلود برنارد بواسطه قطع عصب پنجم هم است چنانکه در [illegible]
[illegible] دیده [illegible] در این صورت علامات [illegible] ظاهر نشده و نیز گاهی بقیه قرنیه شفافیت خود را محفوظ
داشته در بعضی از جهات ورم قرنیه فلجی قرنیه [illegible] و سفید زرد فام گشته بزودی التیام [illegible]
قرحه طبقات عمیق را فرا گرفته بسرعت [illegible] قرنیه و حصول [illegible] چون این تغییر از [illegible] عصب
زوج پنجم نکرز با فساد تمام قرنیه و چشم همراهی داشته و چون علت مجهول [illegible]
عصب [illegible] مجهول [illegible] از [illegible] مانده در باره اصلاح [illegible] قرنیه [illegible] بر میگردد

تشریح مرضی — از قراریکه مذکور شد علت عمده تشریحی این مرض تغییری در عصب زوج پنجم است
که موجب [illegible] قرنیه میگردد

اسباب — [illegible] شده [illegible] ریمی [illegible] یا [illegible] که موجب [illegible] عروق
[illegible] اعصاب [illegible] قرنیه و [illegible] رسیدن این [illegible] همراهی داشته و بعضی حال گاهی بعد از
عمل جراحی [illegible] موضع منقطع از قرنیه تغذیه عمل تغذیه را از دست داده باشد
حاصله در گلوکوم (آب سبز) از تمدد آلات داخل چشم یا بعد از جروحی که در [illegible]
چشم موجب قرحه موضعی [illegible] قرنیه شده تومورهای دماغی و [illegible]
[illegible] کاسه سر را فرا گرفته و هم تومورهای [illegible] که مبدء عصب [illegible] را
فرا گرفته باشد موجب نکرز قرنیه میگردند

پیش بینی — مرض است در نهایت خطر و موهوم از هم ریختگی تام قرنیه خاصه در صورتیکه
از مدتی حاصل شده باشد نکرز فلجی را خطرناکتر و چون فلج عصب [illegible] غالبا ناتمام است
بشفا میانجامد

علاج — در تمام [illegible] ریمی [illegible] حالت قرنیه شده [illegible] شمرده [illegible]
حوالی قرنیه را [illegible] و در [illegible] تدبیر مستقیم بدست نیست [illegible]
طبیب در رفع مرض دماغی بکوشد معالجه موضعی مؤثر در هر حال متوالی [illegible] قطور [illegible]
دانسته‌اند و بعضی [illegible] و غسولات معطره از مطبوخ بابونه و چای سبز و غیره
حول موضع پوسیده قرنیه [illegible] که دو پزشکان دستور العمل داده [illegible]

ضعیف غشیه سازند

ورم قرنیهٔ دانه‌ئی (سبل)

اسم مرض عبارتست از ... و مخصوص بطبقات سطحی قرنیه بوده رسم موضع دانه برون قرنیه ترشح
کرده سلولهای اپیتلیوم بواسطهٔ ... متورم ... ریخته ... عروق در نتیجهٔ فوقانی قرنیه ظاهر گشته بدین
واسطه این نوع از ورم قرنیه اختصاص یافته و به اسم سبل معروفست

علامات — ورم قرنیه دانه‌ئی از ابتدا به ترشح نقطهٔ ملتحمه در قرنیه در بر خود ... موضعی اپیتلیوم
در جزء فوقانی قرنیه شناخته ... پس رسم دانه‌ئی که ... اپیتلیوم گشته و در ورقهٔ الاستیک قدامی
نفوذ کرده ... عام ظاهر ساخته موضع مبتلا از شفافیت افتاده کدر و سفید خام ... تیره و ناهموار
گشته پس از این زمان در سطح قرنیه فرورفتگیهای متعدد درخشان که سطوح صغار بسیار حاصل کرده
ظاهر شده در حالی این سطوح صغار ... کدر و سفید خام متعدد که نتیجهٔ سرایت رسم دانه‌ئی در ضخامت
این پرده است ظاهر گشته و با تغییر تغذیه ان همراه بوده اعصاب قرنیه بطور اتصال تحریک
یافته از انقباض ... قرنیه ... در گاه این ... گشته عروق متعدد بدون واسطه
در جزء فوقانی قرنیه ... بتدریج سطح درخشان ... که ... قرنیه عروق
متابعت ترشح حاصل از دانه‌ها را کرده هنگام ... مرض که ... عروق شدن قرنیه ... ظاهر
این عروق بتدریج زیاد شده ضخامت قرنیه را فرا گرفته بقدری ... که دیدن ان محتاج ب...
درشت بین است ... زیاد شدن تحریک عصب قرنیه‌ئی چشم ... طاقت بر اثر روشنائی کم شده
اشک زیاد سیلان یافته ... قرنیه ... تازه ضخیم ...
پرده گسترده عروق مذکوره افزوده شده چون عروق حاصله در روی قرنیه با عروق ملتحمه ...
این پرده مربوط اند در ... قرنیه ... مشاهده ... که مصنفین انگلیسی
اسم مخصوص ... وضع نموده اند باشد که این مرض تا مدتی مدید ... از قرنیه مانده ...
مریض ... سنگینی ... حس کرده ولی ... مرض ... یافته طبقات
قرنیه را فرا گرفته رطوبت در انها ... کرده بتدریج ... ظاهر شده ... روشنائی و سیلان
دمعه و نیز درد ... اعصاب ... گشته ... کرده موجب ...
در اجزاء مجاور ... موضع ... شده گشته مرض را ... خطر ... که از ابتداء

موضعی ... طبقات عمقی قرنیه را فرا گرفته قرنیه را کدر و اپیتلیوم ... داده حجم ...
افزوده ... ظاهر ساخته در انتهای قرنیه ... شبیه تر از خودش بوده و باشد که از این ...
غیر شفاف ... یا نقطهٔ از قرنیه ... شده تدریج طبقات عمقی را فرا گرفته ... در ...
مرض ... قرنیه سوراخ ... کرده ... مقدم ... اسباب ... ترکیب ...
خطرش کمتر ... صورت ... دانه‌ها ... دارد در کنار فوقانی قرنیه است که تدریج از کنار ...
بطرف مرکز قرنیه رفته از این ... کرده ... تمام قرنیه را فرا گرفته ...
ورم قرنیه کهنه ورم ... که ... اعصابی شدید حوالی خانهٔ چشم ظاهر میگردد
و باشد که ... ورم در تمام طبقات قرنیه ... تغییر یافته ...
... اجزاء داخلهٔ چشم تغییر در ... سطح ... ساخته موجب ...
... ان گردد

تشریح مرضی — چون قرنیهٔ مبتلا بسبل ... ملاحظه گشته طبقه اپیتلیوم را ضخیم ...
و سلولهای اپیتلیوم را شبیه ... یافته هسته دانه‌ها ... و در بسیاری ... بوده طبقه ...
... سلولهای مخصوص قرنیه ... سلولها از ابتدا متورم ... مرض جزء بسیاری از انها
فاسد شده ... هسته ... ماند و در ... سلولها ... ترقی کرده است

اسباب — این مرض از ترشح و سرایت رسم دانه‌ئی در ... خارج قرنیه ظاهر شده ... دانه‌های
ملتحمه ... قرنیه که ... از مصنفین ... بعقیده دکتر ... سبب این مرض ... بوده ...
شدهٔ سبل ... قرنیه است که دانه‌ها ... ملتحمه ... کشته ... سبل دانه‌ئی
غالبا ... مرض ... چشم را ... دکتر ... ان ... یک چشم را ... کرده ...
مبتلا ساخته دکتر ... ملاحظه ... کرده ... مزاج
... قرنیه‌ئی ... رطوبت ... مستعد ... اشخاص قوی مزاج
... تغذیه ... مریض ... دانه‌ئی ملتحمه ... سرایت بقرنیه ...

تشخیص — سبل ... ورم قرنیه ... دارای ... ورم قرنیه ... سطحی ... در ...
... ملاحظه ... تشخیص ... نموده ... ولی ...
... یافته ... قرنیه ... شده ... اند ... شده

مختصر نباشم تشخیص میتوان داد در غلب اشخاص مبتلا بدانه نمی حمد و به نیمه فوقانی قرنیه بوده چون نیمه تحتانی
دیا قطعه وحشی هاسی قرنیه را عروق تحریک اکیم دانه در شیار ملتحمه دیده عود سیل منبسط رسم قرنیه
در حین سحر در هنگام ورم سبل شبیه ولی در انیغرض عروق عمیق تر و ملتحمه مقلهٔ نی و جفن غالباً سالم آنچه
پیش میز ——— عموماً ورم قرنیه دانه‌ئی بملاحظه ملازم درکسانی مرض خطیر ترشح طبقات سطحی و عروقی
شدن انها علامت جودت اند خاصه حین مرض اداشته و بطور شایسته معالجه نمیتوانند که کدورت سطح قرنیه
از قرنیه که از عروق پوشیده شد باز بشفا مشهور توانند شد چون تغییر در نسج قرنیه حاصل نشود نیز پیدا نم
کرده و با تغییر شکل یابد یا دمل سوراخ نماینده ظاهر شود خراب شدن ناحیه تقعر است
علاج ——— در معالجه ورم قرنیه دانه‌ئی ملاحظه درجه و وسعت ورم و ملازم دانه‌های ملتحمه نی و تدابیری
که بکار رفته است نموده بعضی از مصنفین در معالجه سبل بجای احراق دانه‌های ملتحمه حفظ اکتفا کرده ولی دکتر
لاکلرسکی از این جمله نبوده بلکه کاهی احراق دانه‌ها را از اسباب شفا ورم قرنیه دیده تا وقتیکه حدت
ورم قرنیه تسکین نپذیرد احراق دانه‌ها را حفظ را جایز ندانسته و معالجه حالت قرنیه را تدابیر کلیه
سعد اند ملاحظه معالجه که امروز در رفع سبل بکار برند (۱) در سبل موضعی قرنیه که با ورم همراه باشد
احراق دانه‌ها را حضرت بطوری که در ورم ملتحمه دانه‌ئی تشریح رفته است (۲) در شدت ورم قرنیه
چنانکه در ورم ملتحمه دانه‌ئی مذکور داشتیم بریدن شیار ملتحمه مانع نمود دانه‌ها و اسباب تسهیل معالجه است
(۳) چون سبل موضعی و عروقی بوده دانه‌ها را حفظ بعضی پیشه شرط نکرد در دور قرنیه بتقسیم که
عروقی که از ملتحمه بر دور قرنیه میانه بریده شود باندک مدتی مرض ارتدی عروق و درکشی تخفیف
قرنیه میکرده (۴) در ورم شدید قرنیه که غالباً با دمل همراه اند معالجات ضد ورم از از زالو
بشقیقه و ضماد بر روی چشم و متوالی ساختن قطره دوائی و از این دستورها دانه‌ها را حفظ و درد ناشی
قطعات ملتحمه دور قرنیه مستعمل و قطورات تالینه با احراق دانه متروک است (۵) هرگاه سبل
قرنیه با ورم همراه کرده و طبقات عمقی قرنیه را فرا گیرد نشتر نیش و دمل لازم میکرده (۶)
چون حدت ورم رفع شد دانه‌ها را حفظ باز با بوطاسی کبود با نیترات نقره سوزانند (۷) در سبل کهنه
و مزمن و عموم قرنیه موسیو فورنازی بردن منقوره در قرنیه را بوسعت میان آن و احراق تمام سطح ملتحمه را
با محلول غلیظ نترات دارزان دستور العمل داده ولی اگر دکتور فورنازی خود آنعمل را کرده شاید برای
چشم ضایع کرده و اگر ما نیز دکتر کلارسکی به بردن منقوره را در یک اند بتقویت قرنیه

اتفاق کرده باشد البته فائده بردند (۸) مصنفین انگلیس و دلژیک رسانیدن ریم سوزنکی
بایدعوریمی را بچشم مبتلا بسبل به دستور العمل داده چنانچه و دوان روسیدورک و دادلمول دبادده
انطریقه را بکار برده و از ضبط ملاحظات انها شهرت اینقدر از انچه باید بکار و نرکرده استور طبیب
نوبوزانک ورم حاصل از رسیدن ریم سوزنکی را بچشم سبل خیلی خفیف تر از انچه در چشم سالم حاصل شود
یافته ولی دکتر کلارسکی بملاحظه خطرناکی این عمل را معمول نداشته و گرنه مکرر شد چه حدود اکنون
حدوث چشم مبتلا بسبل را برسانیدن ریم سوزنکی معالجه کرده و تجربه خود نتیجه مضر ندیده ام و با عمل خطر
ناکی است که در دست انجام کامل مخاطرات کلی از کرده و بجای اخر قرنیه میرانداز (۹) حول
سبل دانه‌ئی با انقلاب جفنی و بهم کشیده شدن التیام نسج جفنی همراه باشد جمع کاری بهتر اند
نگه نتی زاویه وحشی جفن و جمع کردن ملتحمه اجلد باعث تمامیه بطریقه رشیه شیت
(۱۰) چون لکه‌های مرکزی قرنیه با عرض همراه بوده بر کره چشم با کور نماینده در جهان مدة رفتار
دانه‌ها و حدقه ورم با بعد از تسکین انها حدقهٔ مصنوعی ترتیب دهند که مهد معالجهٔ سبل نیز هست

ورم منتشر قرنیه
انترستیسیه

ورم قرنیه منتشر که هم دجل لیسر نامیده شده کدورت منتشری است در نقاط متعدد از
جسم مخصوص قرنیه که بر عقیده‌ئی دیر شود ورم نسجی است که عناصر موجوده بنیه قرنیه تغیر یافته‌اند
که بیماری حتی حالت مرض سه هنگام (هنگام ترشح سیلان لیحر (۳) هنگام عروقی شدن (۳)
هنگام تحلیل) قرار داده اند این سه هنگام در تمام جسم از اوایل قرنیه هست ولی اول اختلاف
که در اینجا هنگام کام با عروقی شدن ساده قرنیه و در ورم قرنیه ریمی و دمل ولی عروقی
شدن قرنیه با قرح و نشاء همراه است و طول مدت ورم قرنیه منتشر بیشتر است که بعضی از مصنفین
هریک از این سه هنگام را مرض تازه‌ئی دانسته اند
(۱) هنگام حل ——— در مرکز قرنیه یک یا چندین لکه سفید خام مروارید منتشر که محیط
با نسج سالم و شفاف این لکه آمیخته است ظاهر شده بعد این کدورت صخامت قرنیه را فرا گرفته
و بقرنیه هیئت مخصوص میدهد که دارد و در دست بر یک شکل حقاقتی ششه کرده است بر نسبه نزدیک کدورت
از شفافیت قرنیه کاسته طبقه ای چهار بهم از دیگر دو مانند ساغر کشته مدور الله اکبر کرد یک
شده و با هم خیلاط اشنه‌ها با سطح قرنیه سفینه نام میگر و در کجذر که ثقبه حدقه و عنبیه از نظر محو

نموده از ایجاد درجه دوم مرض شروع میکند و لی باشد که لکه آثار کدر در تمام مدة دوام مرض ملاحظه
ملحوظ نشود

صورت مخصوص از ورم قرنیه منتشر از ابتداء بصورت حلقه منقطع تمام محیط آن مرکز و محیط واقع
شده اجزاء مرکزی قرنیه که واقع در داخل این حلقه هستند تغییر پذیرفته و تیره شده چشم را
طاقت تحمل روشنائی نمی ماند

هنگام اول باشد که تا مدتی بدون رنج و حالت مرض ملایم نموده بهای قدر مریض تغییری در بصر مشاهده
کند که مایل باند یاد باشد و لی چون از نزدیک چشم را امتحان کنند حمرتی در صلبیه مشاهده شود که
از شبکه عروق صغار صلبیه حاصل شده ملتحمه کم شیوع ظاهر نموده است علامات از همان ابتداء ترس از
روشنائی و سیلان دمعه ظاهر شده در هر شب شدید او میرسد

هنگام دوم — هنگامی که رنج زیاد شده و علامات در به تزاید [illegible] ظاهر رسانند اعصاب قرنیه فشار یافته
تحریک بدور قرنیه رسیده عروق موضع انتشار پذیرفته و ممتلی شده [illegible] حجم مخصوص قرنیه را
کرده و بطرف مرکز آن انتشار یافته هنگام دوام مرض ظاهر شده عروق عمیق قرنیه [illegible] عددها
زیادتر شده بقدری به یکدیگر نزدیک شده و جمله ازشان فشرده میگردد که مانند لکه سرخ بنظر آمده
با روشنائی صورت و بطور [illegible] معلوم میشود که این لکه از اجتماع عروق [illegible] حاصل گشته [illegible]
حجم عروق زیاد شده امتداد شان از صلبیه تا بقرنیه معلوم است و لی از عروق تنگ شدن [illegible] قرنیه و تاریک
بودن رنج و تاب ندارد [illegible] نقطه نقطه ممتاز اند دوام هنگام [illegible] همیشه از هنگام اول بیشتر
بوده ماه ۴ طول کشیده چنانکه دکتر کالزوسکی [illegible] این هنگام را تا بیست سال [illegible] دراین
هنگام رنج مریض از سیلان مداوم دمعه کدر که موجب سرخی چشم و خراش گونه گردد و ترس از روشنائی
که بنوبت شده و ضعف دیده و نابینائی چشم زیاد است

هنگام سیم — هنگام تحلیل ورم هنگام سیم مرض است که تدریج لکه ها محو شده عدد عروق
کاسته سرخی قرنیه برنگ طبیعی نزدیک تبدیل پذیرفته ۳ تا ۴ ماه دوام این هنگام است تا وقتیکه قرنیه
بحالت طبیعی برگردد

ترکیبات — ورم منتشر قرنیه همیشه تنها سبب عارض نمیشود که غالبا چند پرده چشم را بیکدفعه
مبتلا سازد مانند [illegible] ورم صلبیه و ورم عنبیه (ترکیت [illegible]) که موجب [illegible] میگردد

و ورم شبکیه

و ورم شبکیه (رتینیت [illegible]) والبومونه همراهی میکند
تشریح مرضی — از تحقیقات شده معلوم میشود که عروق حوالی قرنیه ملتهب و منتفخ [illegible]
بدون قرنیه بطور عمود ثابت شده است که کم کم [illegible] قرنیه در [illegible] منطقه محدودی [illegible] که از حوالی
غشاء دسیمه ابتدا کرده و انعطافی کم تا سطح خارجی اجزاء [illegible] و تغییر در [illegible] معلوم نموده
اختلال در سلولها [illegible] قرنیه جزء معلول بوده [illegible] سلولها کدورت پذیرفته تغییر محسوس
در طبقه اپی تلیوم دست داده چون [illegible] این مرض نتیجه عیب تغذیه اجزاء قرنیه است محقق است که
استعداد اعصاب قرنیه مبتلا شده قوه [illegible] که [illegible] قرنیه هم زیاد گشته [illegible]
واسطه تحریک که موجب [illegible] عروق در این غشاء گرده حاصل شده خون [illegible] عروق عمل تغذیه قرنیه را
[illegible] بتدریج از خود به حال تغذیه اختلال عصب [illegible] شده قرنیه اندک اندک شفافیت اصلی
بر گردد

بدو انعرض [illegible] در اشخاص مبتلا [illegible] دندان [illegible]
که درجه حرارت قرنیه در آنها کم است بیشتر است

اسباب — ورم قرنیه منتشر مخصوص سن جوانی از پنجاه تا ۲۵ سالگی عروض [illegible]
که از این سن تجاوز کرده باشند [illegible] مزاج [illegible] و [illegible] مزاج خنازیری [illegible] از [illegible] اسباب
مستعده اند از تحقیقات [illegible] معلوم شده است که در میان [illegible] و ورم منتشر قرنیه
ربط کامل است به عقیده این مصنف [illegible] تشخیص [illegible] در اطفال [illegible] وضع دندان [illegible]
مرکزی دندان [illegible] دندانها [illegible] که [illegible] دندانهای [illegible] و ورم قرنیه
منتشر است و نیز دکتر کالزوسکی در کوفت عارضی که مبتلا بورم عنبیه یا آفات [illegible] چشم
باشند دیده [illegible] اشخاص [illegible] مزاج [illegible] غالبا
شده وضع دندان [illegible] در این مرض دخالت کامل دارد [illegible]
و عسرت [illegible] تحریک اعصاب دندانی و اعصاب [illegible] قرنیه میرسد [illegible]
دندان که معروف [illegible] دندان [illegible]
که ماه ۴ و سالها طول [illegible] اعصاب چشم سرایت کرده ورم قرنیه منتشر [illegible]
عارض میگردد غیر از [illegible] اسباب متعدده [illegible] و رطوبت [illegible]

و ضعف چشم موجب اینمرض میگردد

مدت و سیر —— چون اینمرض غالبا معالجه نمیشود و اثرش مادام‌العمر باقی میماند [illegible]
آسایش بکلی [illegible] است که صبر از مریض برود و معالجات [illegible] بلکه نه همه اوامر را اطاعت نموده
و از معالجه طبیب سرخورده و بدین واسطه خطر مرض میافزاید بدین ملاحظه است که بر جراح است
مریض را در طول مرض و شرایط لازمه علاج معالجه بیاگاهاند و [illegible] تا چهار
و ماه طول کشیده و غالبا هر دو چشم را یکی بعد از دیگری گرفته باشد که یک چشم را ابتدا مبتلا شده
بعد از چند ماه مرض در چشم دیگر ظاهر گردد [illegible]
[illegible] ظاهر شده باشد رفع مرض [illegible]

علاج —— در رفع مرضیکه جزو عمده آن متعلق بجراحی است [illegible] تدبیر [illegible] مزاج [illegible]
معالجه موضعی نیز [illegible] لازم است

(۱) کرم و دشمن چشم (۲) اصلاح صحت عمومی و تقویت قوی [illegible] (۳)
ملاحظه رفتار [illegible] مرض و رفع ترکیبات [illegible] و [illegible] چشم
معالجه موضعی —— چون منع رفتار اینمرض محال است باید سعی در [illegible] رفتارش نمود با
[illegible] چنانکه از مرتفع کردن درجه حرارت موضع [illegible] در قرنیه [illegible]
کرده و تحلیل مواد مترشحه را سریع مینماید (۱) [illegible] در مرتفع کردن درجه حرارت
قرنیه معمول استعمال [illegible] را [illegible] با اسباب [illegible]
چنانکه مریض را روبرو [illegible] که [illegible] در آن قرار دارد [illegible]
که عملش عصاره بلادون با [illegible] شده باشد (۱۰۰ گرم عصاره [illegible] ۳ گرم عصاره
بلادون ۲ گرم) بر روی چشمش وضع نموده [illegible]
فواره [illegible] چون [illegible] چشم [illegible] ساعت [illegible] تا ۲۰
دقیقه الی [illegible] طول داده [illegible] مرض [illegible]
روز تکرار کنند [illegible] لازم کرده بلادون نموده [illegible]
در صورتی لازم است که قرنیه مبتلا شده باشد (عصاره بلادون از ۲۰ تا ۳۰ گرم آب مقطر ۵۰۰ گرم)
[illegible] بلادون [illegible] صداع مریض [illegible] که در [illegible] باشد

[illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] که [illegible] دانه [illegible] خلاصه [illegible]
[illegible] قرنیه [illegible] فاصله [illegible] قرار دهند و [illegible]
مرض که کمتر از [illegible] ماه نیست مداومت [illegible] تکرار نمایند
(۲) قطور [illegible] از ۳ و ۳ یا ۴ قطره در روز [illegible] در هنگام [illegible] که [illegible]
با امراض عنبیه [illegible] و [illegible] که [illegible] موقوفش دارند
(۳) چون مرض با علامات [illegible] و درد [illegible] از ۴ تا [illegible] دانه [illegible]
[illegible] مرض [illegible] درد [illegible] مرهم [illegible] چشم [illegible]
چون لازم [illegible] زیر جلدی [illegible] نمایند
(۴) قطورات [illegible] که [illegible] اثری [illegible]
[illegible] مرض [illegible] شرط [illegible] در اینمرض که غالبا موجب
[illegible] میگردد
(۵) [illegible] هنگام [illegible] مرهم [illegible] موجب [illegible] میگردد
(۶) ملاحظه [illegible] دندان [illegible] دندان [illegible] که [illegible]
[illegible] معایب [illegible] دندان دیده [illegible] معالجه [illegible] قرنیه [illegible] رفع [illegible] است
علاج عمومی —— در [illegible] ملاحظه مزاج مریض و درجه حرارت بدنی و [illegible] مریض باید نمود
(۱) اول شرط معالجه اینمرض بودن در هوای آزاد و گردش مریض [illegible] ساعت [illegible]
ولی چون چشم [illegible] روشنائی [illegible] عینک تیره رنگی که [illegible] سیاه گرفته باشد
(۲) پرهیز [illegible] مزاج [illegible] ترکیبات [illegible] شربت [illegible]
اسکروبت [illegible] گرم [illegible] روزی [illegible] مرتبه
(۳) چون مریض ضعیف و عصبانی غالبا [illegible]
[illegible] مقدار [illegible] بدهند
(۴) در [illegible] اگر [illegible] معلوم شد [illegible]
[illegible] نموده [illegible]
از ۵ گرم تا ۵۰ گرم در روز در [illegible] تا [illegible] گرم [illegible] در این [illegible]

به هیچ روی [illegible] ورم کرده و یا بر طریقه ماتش دارد کلمی مخلوط با کل [illegible]
(کلاس کمی مسهل پوست کنده ۲ گندم ۲ کرمات سوف ۲ گندم قند مسهل ۳ گندم ۲ [illegible] پاک کرده
در دو روز بدهند)

(۵) از آبهای معدنیه آبهای [illegible] و دیدن [illegible] و ورم به سبب تغییر آب و هوا
مریض را با آبهای معدنی دارای [illegible] مواد [illegible] نوشتند

ورم قرنیه نقطه‌ای

Keratite ponctuée

ورم قرنیه نقطه‌ای شناخته می‌شود به بروز نقاط کدر متعدد و دقیق بر روی قرنیه که غالباً به وضع مخصوص واقع بوده
و دیدنش محتاج به ذره‌بین و قوت بینایی است [illegible] سطحی است یا عمقی که در هر حال عرض [illegible] دیگر بوده خود [illegible]
اصل نیست چون سطحی باشد سطح قرنیه از نقاط سفید [illegible] که در مقابل حدقه واقع شده‌اند پوشیده [illegible] مکان نقطه‌ها
از ابتدا در غشای [illegible] تدریجاً در سطح و عمق قرنیه متفرق گشته و ورم منتشر قرنیه تبدیل می‌شود
پس فی الحقیقه این مرض قسمی است از ورم قرنیه منتشر که سطحی و جدید است و علاج آن همان است که در ورم
قرنیه منتشر شرح رفت

چون ورم نقطه‌ای قرنیه خلفی [illegible] نقاط صغار [illegible] در جزء خلفی قرنیه [illegible]
که شکل [illegible] مثلث که نقطه طرف فوق [illegible] حدقه واقع [illegible] قاعده [illegible]
قرنیه است که [illegible] نشده بقیه قرنیه همان شفافیت [illegible] دکتر کالزوسکی ورم
[illegible] این نقاط را در قرنیه [illegible] دیده است [illegible] لازم است به رفع
مرض اصلی رفع [illegible] مخصوص [illegible]

ورم لیفی قرنیه

دکتور کالزوسکی باسم ورم لیفی قرنیه صورتی از علت قرنیه را تعیین می‌کند که در آن [illegible] قرنیه تولید
[illegible] که علتش رفته و در حسب [illegible] تغذیه قرنیه کردند
علامات —— [illegible] قرنیه [illegible] قرنیه [illegible] ظاهر [illegible]
سطحی که [illegible] موضع را [illegible] سطح قرنیه را تغییر داده [illegible] بدون تغییر [illegible]
[illegible] چشم [illegible] شده [illegible]
یا [illegible] شده [illegible] از قرنیه [illegible] شده [illegible]

در اینجا [illegible] دانه زیاد [illegible] شده [illegible] حوالی قرنیه زیاد بوده و لی عروق بر روی قرنیه در [illegible]
و در هیچ [illegible] عروق در روی قرنیه دیده نشده چشم [illegible] از روشنایی کم [illegible]
[illegible] مریض [illegible] قرنیه [illegible] طولانی است خاصه چون [illegible] تحریک [illegible]
[illegible] در مبتلایان [illegible] مرض [illegible]

[illegible] —— مرض [illegible] هنوز تحقیق درستی در طبیعت و سبب [illegible] دکتور کالزوسکی در
[illegible] نفر مریض مبتلا [illegible] ده نفر را مبتلا به عرق [illegible] که در ۵ نفر [illegible]
تشریح مرض —— در تشریح [illegible] قدیمی

علاج —— در رفع این علت اول [illegible] حالت [illegible] که به رفع [illegible]
مرض رفع [illegible] علاج [illegible] که در ورم [illegible] قرنیه از رفع ورم [illegible] مذکور شده [illegible]
باید [illegible] قرنیه را [illegible] نمایند [illegible]

قرحه قرنیه

قرحه قرنیه

(۱) قرحه عمومی قرنیه —— ورم [illegible] سایر [illegible] قرنیه موجب قرحه قرنیه [illegible]
که [illegible] قرحه [illegible] قرحه [illegible] شده [illegible] قرحه [illegible]
و چون [illegible] تقسیم [illegible] ملاحظه گشته معلوم [illegible] که این تقسیم [illegible] و لیکن قسم
قرحه که رفتار [illegible] و طبقه به طبقه تمام قرنیه را [illegible] قرحه [illegible]
چنانکه این قرحه از ابتدا از کنار قرنیه به صورت قرحه عمیق ظاهر شده [illegible]
از روشنایی [illegible] ظاهر شده چشم [illegible] گشته و در کنار قرنیه قرحه [illegible]
به صورت هلال ظاهر گردد که عبارت است از قرحه [illegible] از ابتدا در [illegible] کنار قرنیه
قرحه طولانی به صورت هلال ظاهر گشته [illegible] قرحه [illegible]
در [illegible] نظر [illegible] قرنیه [illegible] ظاهر گشته [illegible] کرده [illegible]
با [illegible] همراه شده حدقه [illegible] رطوبت [illegible]
[illegible] قرنیه را [illegible] اگر توقف در رفتار مرض [illegible] سوراخ شدن قرنیه [illegible]
[illegible] ترقی مرض [illegible] شعب عصب [illegible]

علاج —— [illegible] این علت [illegible] قرنیه [illegible] ترقی مرض [illegible]
[illegible] دیده شد باید قرنیه سوراخ نمود که [illegible] دکتور کالزوسکی [illegible]
[illegible] قرنیه را سوراخ نموده چون رفتار مرض متوقف نشد تقطیع عنبیه [illegible] سوراخ [illegible]

قرنیه بدین قسم است که مانند عمل اسید ... مریض یا خوابیده و ... گرفته از یک طرف ... جهت ...
خرد جسم از طرف دیگر خارج نموده قطعه‌ای ... سطح را بریده ... [illegible] که ...
به جبر دل ریخته درد شدید حاصل کند پس ... بریدگی ... از عنبیه چشم ... [illegible]
حاصل میگردد و ... [illegible] که ... مانند ...

جراحات و سوختگی و ورود اجسام خارجی به قرنیه

(۱) جراحات — جراحات قرنیه خطرناک ... عنبیه ...
غالباً چشم همراه باشند جراحات خطرناک ... قرنیه بسهولت شفا می‌یابند چنانکه در ...
دیده ایم چون جراحت بطرف عمق رفته و تمام ضخامت قرنیه بریده شود رطوبت ... خارج شده ...
... رفته عنبیه به پشت قرنیه ... میشود ... خطرناک ...
چند دقیقه بصورت اول برگشته ولی چون جراحت قرنیه ... حاصل شده ...
در دیده بوده با ... قرنیه و ... عنبیه و با ... حدقه و ... چشم ...
میکند

فتق عنبیه — بعقیده ... [illegible] ... قرنیه ... در ...
... در چشم ... معلوم شده که ... در موقع جراحت
... [illegible] ...

علاج — شرط اول در معالجه جراحت قرنیه ... عنبیه ...
با قطور اتروپین ... در اطراف قرنیه ... خطرناک ...
... [illegible] ... مقبول ...
... چشم ... مریض ... قرنیه ...
... موجب ... چشم ... لازم است ...
شرط دوم در معالجه جراحات قرنیه ... [illegible] ...
... چشم است

(۲) سوختگی قرنیه — قرنیه از رسیدن پاره‌های مشتعل اجسام ... یا آب جوش ...
زننده سوخته ... قرنیه ... [illegible] ...
رنگ پوشیده ... قرنیه و ... سایر اجزای چشم ... [illegible] ...
... قرنیه حاصل نموده سایر اجزای چشم محفوظ میماند

پیش‌بینی — تا وقتیکه پاره ... سوختگی ... در قرنیه حاصل ... چشم ...
علاج — اول بدقت ... قرنیه را با ... تا ذرات جسم
محرق و اجسام خارجی از چشم بیرون ... قطور اتروپین و مرهم ... یا ...
استعمال کرده تا هر وقت که ممکن است ... چشم وضع نموده در صورت ...
دفعه شاید که نافع باشند

۳ — جسم خارجی قرنیه — ... چشم ... قرنیه در ...
هر قسم از اجسام خارجی از پارچه‌های ... و ... آهن و فولاد و دانه باروت و پارچه‌های
... و ... شیشه و بلور و سنگ و ... در ...
در آن ... که موجب ... این اجسام باشد
... در جسم قرنیه ... در سطح ... بصورت نقطه کوچک برجسته بوده و بعقیده
... در ... مشهور است

علامات — چون جسم خارج کوچک ... خارج برجسته باشد اذیت چندانی بمریض کرده اندک
اندک ... و عروق ... قرنیه ... چشم سرخ شده ... قرنیه ...
... جسم خارج معلوم شده ... در سطح قرنیه ... چشم ...
بوده ... جسم خارج از حلقه سفید ... موضع ... دائره ...
روز ... چند روز بعد از وقوع جسم خارج بچشم بوده ...
خارجی ... حلقه ... در سطح قرنیه حاصل نموده درد شدید ... حرکت ...
و در ... چشم جسم خارج ... ماه ... جسم خارجی در قرنیه باقی مانده هیچ علامتی
... ظاهر نمیگردد

علاج — ... که ممکن است با خراج جسم خارج ... چون ... مریض ...
... جراح ... انگشت ... دست ...
... قرنیه ... وارد آورده ... جسم ... با سوزن مخصوص ...
جسم خارج را اخراج نماید و ... جسم خارج ... است که با ... سطح قرنیه
و چون پارچه آهن باشد از نزدیک بردن آهن ربا خارج میگردد

چون جسم خارج در قرنیه فرو رفته هم از افتادن با دقت قدری شید و بسا اوقات با دست چپ سوزنی از جرم
قرنیه که با ابنیه دو در پشت جسم خارج قرار داده با دست راست با علاقت جاقو یا کانیک کف کوچکی
بسطح قرنیه که در زیر جسم خارج قرار دارند آهسته که جسم خارج نمایان کرده داده چون جسم خارج
با سوزن خلف خارج نگردد با پنس دندانه دار بسیار نازک گرفته خارج میکند و چون جسم خارج با رطوبات [illegible]
داخل گردد چند دقیقه مهلت داده پس سوراخ [illegible] آهسته بیشتر در حوالی جسم خارج در قرنیه
گشوده بگذارند تا رطوبت بعضی خارج گردد که بقیه جسم خارجی را با خود همراه [illegible] و اگر
خارج نشد محتاج بقطع جزئی از عنبیه است که جسم خارج بر دوش قرار گرفته پس بلافاصله جسم خارج از قرنیه
رفع شده است بعد [illegible] قرنیه تا که امکان است مریض را [illegible] گذارده چون قرنیه در محل جسم خارج
کدر [illegible] گردد محلول اتروپین قطور نمایند

در اقسام لکه قرنیه

موضع التیام و [illegible] قرحه قرنیه بر حسب عمق قرحه لکه های مختلفه با ابعاد مختلفه حاصل گشته بر حسب درجه
شفافت و ضخامت لکه اسامی مختلفه به آنها داده شده است چنانکه لکه های سطحی موسوم اند به [illegible] و
نفیلیون و [illegible] که به پارسی غبار گفته اند لکه هائی که ضخامت متوسط دارند آلبوگو و لکه های عمیق را
لوکوم نامیده اند ولی در عمل چون تشخیص غبار و لکه ضخیم لازم است و لکه های ضخامت متوسط باشد
از جنس لکه ضخیم است

(۱) غبار قرنیه — غبار قرنیه عبارت از کدورت خفیفی است که طبقات سطحی قرنیه مخصوصا غشاء
بومنی و بعضی از طبقات مخصوص قرنیه را فرا گرفته چون در اطراف مرکز قرنیه باشد غیر محسوس بوده [illegible]
قرار دادن تمام نقاط قرنیه بر روی حدقه چنانچه در [illegible] قرنیه [illegible]
لکه ابر سفید فام یا کبود رنگ در مقابل حدقه ظاهر بوده در بعضی مریض ها کدورت بیشتر [illegible]
اجزایش به یک نسبت بوده با چشم درست دیده نمی شود [illegible] چندین طریقه [illegible]
قرنیه [illegible] داده اند (۱) مریض را [illegible] چشم بتمام جهات امر نموده [illegible]
نزدیک با [illegible] حدقه نگریسته [illegible] قدر که [illegible] باشد در مقابل حدقه که واقع
شود بصورت غبار خاکستری فام دیده خواهد شد (۲) [illegible] روشنائی [illegible]
روشن کردن [illegible] کدورت قرنیه هر قدر هم کم باشد محسوس است (۳) با روشنائی منتظم

ماهات [illegible] افتالموسکوپی و [illegible] حدقه سرخ بنظر آمده کدورت قرنیه سایه بر روی شبکیه افکنده و با
حرکت چشم این کدورت تغییر مکان داده در بعض عروق حوالی یا پهلوی عصب با اطراف متوجه شده
این حالت در اصطلاح افتالموسکوپی به غبار قرنیه اختصاص دارد
غبار قرنیه بر عقیده گالزنسکی چون نتیجه التیام جراحت یا قرحه است زوال ناپذیر و چون از [illegible]
سطح قرنیه حاصل شده باشد علاجش ممکن است

(۲) لکه قرنیه — محل التیام جراحت قرنیه چون عمیق بوده تمام ضخامت قرنیه را فرا گرفته کدر
سفید و کدر و چون عریض و مقابل حدقه باشد مانع از رسیدن خطوط شعاعی به حدقه [illegible] بوده چنین
از مقابل حدقه خارج باشد ضعف در عمل بصر حاصل نگشته [illegible] در تشخیص [illegible] لازم [illegible]
دیگر لکه قرنیه با عنبیه التصاق دارد و در موضع التیام [illegible] لازم روشنائی موربی و [illegible]
روشنائی بر سطح قرنیه موجب [illegible] تشخیص لکه [illegible] و معاینه است

(۳) لکه های فلزی — گاهی در سطح قرنیه لکه های درخشان برنگ سفید مرواریدی دیده میشوند که با
قسم سابق مشتبه نشده غالبا از رسوب املاح فلزی [illegible] حاصل [illegible]
چه این اجسام در قعر قرحه جای گرفته و از غشاء والتیام که مانع خروج آنهاست پوشیده میگردند چنانکه
این لکه ها بشیوع در کسانیکه [illegible] قرحه قرنیه داشته و [illegible] چشم ریخته باشند دیده میشود

(۴) خاکستری رنگ شدن قرنیه — در بعد عوارض در میان قرنیه گاهی کدورت خاکستری رنگ زرد فام
منتشری در آنجا که [illegible] چشم مقابل [illegible] واقع میشود ظاهر شده وجودش نادر و بروزش
در [illegible] چشم [illegible] بقیه قرنیه شفافیت اصلی باقی بوده ظهور مرض [illegible] بدون التفاتات [illegible] است
ولی دکتور گالزنسکی اتفاقا از این مرض را با ورم [illegible] مشیمه مقارن یافته است

(۵) کمان پیری — قسمی از لکه قرنیه بصورت [illegible] حلقه است که دور قرنیه را فرا گرفته مخصوصا
در پیران سالخورده ظاهر میگردد [illegible] با ملتحمه [illegible] عموما در طرف فوقانی قرنیه برجسته تر ظاهر
تر بوده در بعض منحصر بهمان جانب فوقانی قرنیه شده کنارهایش [illegible] سالم قرنیه [illegible]
رنگش زرد خاکستری یا زرد سفید فام [illegible] چشم [illegible] بدون درد [illegible]
و چون در کنار قرنیه واقع است [illegible] را مانع نشده [illegible] کمان پیری
با تغییرات [illegible] مقارن [illegible] سایر اجزای [illegible]

همراه بود و عمل و فتق این مطلب لازم است که قرنیهٔ مبتلا بکلی اطمینان مستعد برعمل شده است

تشریح مرضی — تحقیقات ذره‌بینی تغییرات حاصله در نقاط کدر قرنیه معلوم نموده است هنگامیکه غبار قرنیه قابل
بواسطه حصول انساج لمفاوی در غشاء بومن و طبقات سطحی بوده و لکه قرنیه از اجتماع عنصر طبیعی رسته‌ها در سلول قرنیه
حاصل شده غالبا از عدهٔ سلولها کاسته و بکار سلولهای طبیعی کم شده نسج صفحهٔ میانی سلولی حاصل اصلاح غلظت
و اینکه و کلفتی و وسعت حاصل شده رسوب غلیظ متفرق اصلاح است سلولهای و تغییرات لطیفه و اینکه در نسج میانی
سلولی و میان سلولها ظاهر شده جرم مخصوص قرنیه دانه‌ها در درمت ظاهر ساختمان کلی طبیعی سلولی تحقیقات
ذره‌بینی تدریجی از اجرام و سم که در جدار سلول انتها قرنیه ظاهر رسیده لنه حاصل میگردد

اسباب — غبار و لکهٔ قرنیه از کاهیدن جرم قرنیه بواسطهٔ دماملی با جراحت حاصل میگردد چه دمامل بسیار
بورا خشده‌ش انجامیده در ایجال عنبیه با بوراخ غیر طبیعی قرنیه ملاحظه ملتصق شده لکهٔ التصاقی در قرنیه
ظاهر شده غبار قرنیه کاهی از حصول تغذیهٔ این غشاء حاصل شده لکه‌های واقع در حوالی ان چه غالبا
مقرر و با جلبیه انیخته و نتیجه ترایت و ورم ملتحمه بقرنیه اند

پیش‌بینی — سن مریض و دوام کدورت در این باب دخالت کلی دارند چنانکه لکه‌های قرنیهٔ اطفال
خنازیری ملتهبک اگرچه عریض باشند بمرور زمان تحلیل رفته و محو گشته در اطفال تازه بدنیا آمده لکه‌های (؟) انتخاب
اگرچه ضخیم باشند بمرور سن رفع شده اثری از آنها باقی نمیماند باقی بودن ورم و عروق در ...
لکه انه که هرچه سطحی‌تر و جدیدتر باشند زودتر رفع میشوند دکتر گالزوسکی لکهٔ ... ساله را
بمعالجه رفع نموده است ولی لکه‌های کهنه که از نتیجه التهابی حاصل گشته باشند قابل معالجه نیستند

علاج — رفع غبار و لکه‌های که التهابی حقیقی باشند محال ولی جهد‌های طبیعیه بسیاری از این لکه‌ها در کمال
اشکال است چنانچه بعضی از این‌ها التیامی نظر آمده‌اند و سالها طول کشیده باز معالجهٔ مناسب رفع مرض
و برطرفی با وجود عدم ودع بودن و احتمال شفا دیگر باید معالجه مقاومت در زمینه طبیعت مریض رسیده
خسته که پس ملاحظه این عنصر شفا باید طلب در رفع کدورت که تمام ضخامت قرنیه را فرا گرفته
باشد بکوشد ذاز معالجهٔ لکهٔ ورم خاصه که اشکالی حوادث به تقصیر از خود راضی نگردد
از ادویه‌ئی که در رفع لکهٔ قرنیه موثر اند دکتر گالزوسکی نفوخ مسحوق کلارلیه تنها یا مخلوط با قند در تیاب
مدتی که پایسته هفته ... دفعه در هر روز بچشم بریزند بر سایر ترجیح داده پس از مدت
مسحوق کلارلیه مبدل برهم رسوب اخر با قطور ملین بدروم پیاسیوم (اب مقطر ۱۰ گرم یدور پتاسیوم ۱ و گرم)

و لو دانم (اب مقطره گرم یدور دانم رده گرم) ساخته که ستوران اول کسیرست که مخلوط یدور پتاسیوم غلیظ
و پاشیدن کرد سولفات ... بود در رفع لکه قرنیه معتاد اول کرده چون کدورت بواسطه رسوب اهک در سطح
از قرنیه باشد ترتیب قطره غلیظ مستعمل است چون اثر این اکه به مخض تحریک است که در چشم ظاهر ساخته
بهتر آن است که در وقت استعمال آن قرنیه پاک باشد بعد نماند تا عمل تغذیه در این جهه قوت گیرد که رگهای در
عروق حوالی قرنیه ظاهر شده لکه جذب شده و کهنگی کدورت کهنه قرنیه را بسوزانیدن بامداد سنگ
جهنم (سه با چهار درجه در هر هفته) رفع نموده سلیزرک استعمال مرهم یدور پتاسیوم را (یدور ۳۰ گرم
یک گرم ... ۳ گرم پیه تازه ۳۰ تا ۴۰ گرم) دستور العمل داده ... و مخصوص اطبای انگلیس
مخصوصا فانزینگ در علاج بعضی از لکه‌های قرنیه جریان الکتریک بکار برده ولی با وجود روایت
از نتایج جدیده دکتور گالزوسکی استعمال مشکل بوده و آن را منکر شده

بوسی و کمبنت اتفاقا معتقد بودند که اشعهٔ حاصله به بریدن و بریدن لکه ذکر نموده بعضی دیگر ازکی تریک
مانند دستار و در جراح اسفین تاکید نموده اند بدین قسم که با چاقو قرنیه کاتراک نیش کج الاسی از آن کج لکه قرنیه را
پاره پاره کرده قطع و بریده از روی قرنیه بدارند دکتور روت مونی در این اواخر ابتدا دک برطبق
اب نمک بکار برده (۱ تا ۴ گرم در ۳۰ گرم اب) کمپرس متر فاصله از کنار قرنیه دستور العمل داده و کلیه
پس از این اندود و ک ستم وازلین در موضع حاصل شده از فشار بافزار فشار رد نمنه ستم وازلین رفع شده
لکه قرنیه غبار باستم وازلین محو میگردد

چون کدورت جزئی اگر در مقابل حدقه واقع شده خطوط روشنائی متفرق ساخته عمل دیدن را مختل سازد دکتر
در رفع اختلالات عینک مخصوص (استنوپئیک) ترتیب داده است که از پارچه فلزی تیره رنگ صفحه
ساخته دولهٔ کوچک مرکزی بر وسط آن نصب نموده است که روشنائی وارده بر قرنیه را مجرد وسط کوچک
منحصر داشته بدون تفرقه بشبکیه میرساند لوریش بهمین منظور عینک معروف به پانوپتیک که از صفحه
فلزی که در مرکز سوراخ تارکی باشد تشکیل داده چنگ بدین ترتیب شعبه در هر گوشه شبکیه رسیده و رفع
اجسام بسیار صغار را بخوبی مرئی نبیند ولی از آنجا که از طاق باصره خیلی تنگ است این نوع دیدن فایده‌ای نداده
ترجیح قطعه مصنوعی بر بدا ابیر ته ابیر مذکوره رجحان دارد و عمل ایریدکتومی از کنورو حدقه تازه در جزء شفاف قرنیه
که بدین تدبیر علاوه در رفع عیب باصره لکه قدیم غیر قابل تحلیل خواهد رفت (تفصیل اعمال جراحی در فصل ...)
امتیاز دیگری که در رفع رشته حاصل از لکه قرنیه معمول است الگ کردن موضع لکه ... است

با مرکب چینی (تاتوواژ) بدین قسم که مقداری از مرکب چینی را در اندکی آب حل نموده و بقوام خمیر نیم مایعی
رسانیده با اسپاتول بر روی لکه گسترده پس با سوزن تاتوواژ ۵ یا ۱۰ سوراخ سوزنی در روی لکه
وارد کرده قرنیه را بدین تدبیر غربالی ساخته مرکب چینی در سوراخها داخل شده رنگ سیاهی که با حدقه مخلوط
ظاهر کرده زشتی چشم را برطرف مینمایند

در رفع لکان [illegible] تدبیر لازم نیست همین قدر باید ملتفت بود که اگر قرنیه را از موضعیکه لکان [illegible]
زیر شده نفوذ قرنیه و تمام چشم میکاهد در موضعی که ضرورة داعی بر اجرای اعمال گردد تا ممکن است از [illegible]
شدن شکاف بین لکان احتراز نمایند

حدبهٔ قرنیه ([illegible])

حدبهٔ قرنیه عبارت از نمو شکل و [illegible] قرنیه است که از برجسته شدن آن بطرف بیرون حاصل گردد این حدبه
موضعی یا عمومی و درخشان یا کدر بوده اولی غالباً بواسطه التیام زخمی از قرنیه که عنبیه از خلف بدان
الصاق یافته باشد دست داده هریک از این دو بصورت مخروطی یا کروی اند

حدبهٔ مخروطی قرنیه

این مرض شناخته نشده تحدب در مرکز قرنیه و تشکیل برجستگی مخروطی چون از جهت [illegible] برجستگی قرنیه کمتر بوده
و چندان مانع [illegible] مدتی مرض بطور غیر محسوس ترقی کرده بتدریج برجسته تر [illegible] برجستگی
داده و رقت قرنیه زیادتر گشته نوک حدبه متقرح باشد

علامات — در امتحان این مرض باید مریض را در پهلو قرار داده از پهلو و قدام در چشم نگریسته و چنین
لازم است با افتالمسکوپ امتحان کنند

(۱) از مقابل [illegible] بروز روشنائی برده در چشم نگریسته در مرکز مخروط عکس شعاع بصورت
مثلث و مشتعل که در مرکز قرنیه کوچک و در [illegible] بزرگتر باشد دیده شده (۲) از نیم رخ
در روشنائی زیاد قرنیه بصورت مخروطی معلوم شده (۳) از اندرون روشنائی منعکس لامپ [illegible]
باعانت افتالمسکوپ در میان عمق چشم سایه مدوری مشاهده میشود که [illegible] حرکت دادن چشم تغییر مکان
میدهد (۴) چون پاپیل عصب باصره را با افتالمسکوپ [illegible] تغییر شکل و [illegible] ظاهر بوده باید که
حرکت [illegible] بلند شده [illegible] از هم جدا بنظر آمده عروق وضع بدون حرکت
حدقه تغییر مکان داده [illegible] عروق شبکیه حرکات [illegible] چنانکه در جدا شدن شبکیه دارند
ظاهر

ظاهر میسازند (۵) صورت مخروطی قرنیه متوقف آمده [illegible] گدر و متقرح گشته
باصره بیشتر از پیشتر فساد پذیرفته بجائی میرسد که مریض [illegible] غالباً
بطور کامل [illegible] دیده شده (۶) چون مرکز قرنیه را از روی جنبی [illegible]
معلوم میشود که [illegible] کم شده [illegible] قرنیه و تغییر محور
بصریست چون از تحدب مرکز قرنیه [illegible] بخلاف طولانی تر [illegible] نزدیک بینی تر
عینک مقعر اندکی اصلاحی در این حالت داشته ولی هیچ عینکی رفع این عیب نمیتواند کرد (۷) چون تحدب
قرنیه زیاد شد انقلاب [illegible] که قوه باصره [illegible] یا [illegible]
شده [illegible] روشنائی به چشم مغشوش شده غالباً در این هنگام [illegible] شدت کرده
(۸) برجستگی [illegible] در مرکز قرنیه [illegible] چشم را متورم ساخته در این حالات [illegible]
در مرکز حدبهٔ قرنیه [illegible] رسیده [illegible] موجب شکاف حدبه گردد

تشریح مرضی — [illegible] که حدبهٔ شکاف قرنیه از رقت این [illegible] حاصل شده [illegible] دکتور [illegible]
یک ثلث از [illegible] دو [illegible] تغییر [illegible] دارد [illegible] میگردد

اسباب — این مرض غالباً مولودی [illegible] بودن [illegible] قرنیه [illegible] بوده قرنیه [illegible]
در [illegible] چشم به بیرون برجستگی حاصل نموده [illegible] موجب [illegible]
چشم بوده بتدریج بر تحدبش افزوده هر قدر که قرنیه رقت پذیرد [illegible] رطوبت [illegible] تغییر شده
[illegible] بعضی دیگر از مصنفین این مرض را بواسطه [illegible] جزء مرکزی [illegible] قرنیه دانسته [illegible]
قرحه را نتیجه این علت میشمارد این مرض در جوانان [illegible] در اطفال شایع و در چند طفل که [illegible] معلوم
نموده که طفل [illegible] تولدش [illegible] عارض بوده [illegible] دکتور [illegible]
در تمام مرضا [illegible] دیده است که [illegible]
شده اند غالباً این مرض هر دو چشم را مبتلا داشته [illegible] در یک چشم شدیدتر از دیگری است

پیش بینی — مرضی است خطیر که چون مدتی [illegible] یابد هیچ تدبیری [illegible] نیست

علاج — مدت [illegible] رفع این مرض را [illegible] داشته [illegible]
مصنوعی [illegible] قرنیه [illegible]
[illegible] داده [illegible] پس از [illegible]

از نوک حدبه برداشته دهیه روزه تا ۲ یا ۳ هفته موضع مجروح را پانسمان می‌نمایند

بوتز معتقد اینکه پارچهٔ مشتعل محدودی از قرنیه بردارد اسباب شبیه تاژه‌ای (ترپان) بکار برده و اینجا تره پانا سیون قرنیه معروف شده است در این باب نیز مانند ترپانی لوله که برش تیز شده است برای محدود ساختن عمق جراحت است که اول به مرکز قرنیه قرار داده بعد از آن که تا نیمه دایرهٔ لوله مدور است با دست یا با پیچ به حرکت آورده پارچهٔ مقدور قرنیه برداشته برخورد قرنیه التیام پذیرفته بدون هیچ حادثه‌ای حدبه شفاف یافته چشم وضع طبیعی قرار میگیرد اگر عنبیه با این جراحت التصاق یابد با سوزن رفع التصاق نموده و چون لازم شود قرنیه ملتصق اسکلت حدقه مصنوعی را ترتیب میدهند

طریقهٔ دیگر اول دکتور گالزوسکا که به مجلس شورای علمی لندن عرضه داشت عبارت از بریدن پارچه کوچکی از قرنیه بدین قسم که مریض را خوابانیده حقنهٔ پلک‌ها یکدیگر را دور داشته قطعه کوچکی از نقطهٔ قرنیه بعرض ۳ تا ۵ میلیمتر با چاقوی کوچک بریده پس با پنس لبه‌ها را فرا گرفته با قیچی بصورت نیم هلالی بریده پس از روز سیم دفعه اتروپین قطور نموده و با فشار چشم را دو بسته و ۴۸ ساعت نگاهداشته در هشت دفعه از اتصال عنبیه بقرنیه بعمل آمده منقبض عمل در عنبیه گشته در هر حال حس بینائی بهبود یافت و عمل کاملاً طبیعی جمعیت نمود

حدبه کروی شفاف (حدبه کلوبی)

دیم حس شفاف که تحدب کلوبی و عمومی قرنیه با حفظ شفافیت در اثر نقصان از اطفال دیده می‌شود چنانکه صلبیه و سایر اجزاء چشم بوضع طبیعی بوده و با وجود این مدت سالها بلا تغییر سالم بوده بعضی از اوقات ورم چشم دیده می‌شود چنانکه (۱) در بعضی تحدب قرنیه متوقف نشده تا جزء مرکزی صلبیه که رقیق بوده است فرا گرفته تحدب پذیرفته از رنگ کبود پوشیده در این وقت تمام چشم تغییرات داده حجمش افزوده هم زیاد تر شده قرنیه متحدب گشته از میان دو حفره بیرون آمده به لوفتالمی (بابا غوری) موسوم میگردد (۲) از اثر تحدب متزاید از شفافیت قرنیه کاسته مرکزش تغییر پذیرفته لکه‌ها پدید گرد دوری ظاهر دیده (۳) غالباً بعضی تغییرات عنبیه از التصاق به قرنیه و لرزش آن چون جسم متحرکی تنها شده باشد ظاهر گشته (۴) علاوه خلف جلیدیه که درست یافته دکتور کالزوسکا در بعضی از ابعاد که بعضی بین ۵۰ رسیده بوده تا تراکت کامل دیده (۵) علاوه داخل چشم تحت گسیختگی غالباً جسم زجاجی سیلان پذیرفته و در بیرون نمودن قرنیه تمام اجزاء چشم خالی شده شبکیه در بعضی منفصل و در بعضی منتقل بوده بچه کاملی یا از دفعه یا بعد عصب باصره تماما پایین میباشد این علامات مرض

علاج ـــ تنها تدبیر در عقیده کرایله ترتیب حدقه مصنوعی است ولیکن نتایج جیده از آن طریقه حاصل نگرده در عقیده دکتور گالزوسکا بهتری اعمال زیاده شقاق عمل جراحی است مگر وقتی که ترکیب لد جلیدیه یا عنبیه با مرض همراه باشد

(۳) حدبه موضعی کدر

علامات ـــ حدبهٔ موضعی و کدر غالباً در جزء کتانی قرنیه بصورت برجستگی کدر یا محروط غیر منتظم پدید آمده برسیکه با سایر اجزاء قرنیه اختلاف دارد حاصل نموده رنگش سفید یا مروارید و غالباً ناهموار و درخشان و یا کدر و خاکستری بوده عروق از سطح این تومور عبور داشته و سطحش بنقاط نامساوی و متقرح گشته چون اوطان قدیمی را بدقت از نزد بیرون یا از پهلو ملاحظه نمایند بسهولت معلوم میشود که از طرف حدبه سد شده عنبیه از طرف قرنیه کشیده شده و گاهی به آن چسبیده کنار حدقه را در این التصاق به قرنیه مسدود نموده و یا حدقه اگر در پشت موضع کدر قرنیه مخفی نبوده با مدتی از قوهٔ بینائی خیلی ضعیف بوده و لیکن بمرور زمان حجم حدبه افزوده

چون به ادوار فوق با نوع ترقی مرض گردد سایر اجزاء قرنیه مبتلا شده و بکلیه بعموم متبدل
پذیرفته از آنجا که حدبه بموضع قرنیه در ملاقی است که نکته التصاق در قرنیه ظاهر شده گمان میکنیم
که بواسطه التصاق که در میان عنبیه و نسج التیامی قرار میابد به مقاومت لذا این جزء چشم محو یا نقصان
پذیرفته اجزاء داخل چشم موضع را فشار داده و متعدد ساخته روز بروز بر حجم حدبه میافزاید
اجزاء دیگر در قرنیه از صلبیه و غیره مبتلا شده دایره مژگانی نیز تغییر پذیرفته و تغییر یافته با زیادتی ترشح
و زیاد شدن حجم چشم و استسقاء مقله و فساد باصره از تغییر یافتن عصب باصره حاصل میگردد
پس حدبه موضعی کمی چنانکه معلوم شد از التصاق عنبیه و موضع التیام قرنیه حاصل میگردد ولی دکتر
کالزوسکی حدبه موضعی که قرنیه را بدون التصاق عنبیه دیده است

تشریح مرضی — چون نسج التیامی حدبه قرنیه را ملاحظه نمایند معلوم میشود که همیشه مماسی بیشتر از
قرنیه سالم بوده و غالبا [illegible] متقابل [illegible] طبیعی [illegible] الیاف [illegible] قرنیه [illegible]
پذیرفته [illegible] از [illegible] عنبیه [illegible] است [illegible] که حدبه گردش
مستقر شده جلیدیه شفافیت [illegible] بوده و گاهی [illegible] در مرکز [illegible] است

علاج — در منع ترقی مرض [illegible] حدبه موضعی باید سعی در قرار یافتن تعادل در فشار
اجزاء داخل چشم نمود به اینکه از طرف مخالف حدبه [illegible] که از عنبیه [illegible] که [illegible]
نتایج نیکو داده نزول و مجمع شدن حدبه و روشن شدن چشم [illegible] که [illegible]
قرنیه و بهم آوردن کنار زخم [illegible] دستور العمل داده است

(۴) حدبه کدر کلی قرنیه

این علت شناخته میشود به برجستگی تمام قرنیه و کدورت کامل آن بطوریکه قرنیه شبیه بصلبیه میگردد

علامات — قرنیه [illegible] کدر [illegible] تمام یا [illegible] برنگ [illegible] متعدد [illegible] از حدقه [illegible] برجستگی
بزرگ [illegible] که [illegible] را متعدد ساخته و از [illegible] پوشیده میگردد [illegible] متعدد
غیر [illegible] بوده و گاهی بواسطه [illegible] متورم شده [illegible] در اجزاء [illegible]
کشیده و هم با اجزاء داخل چشم سرایت کرده استسقاء مقله ظاهر گردد [illegible] روشنائی [illegible]
بوده چون قرنیه شفاف [illegible] دیده [illegible] فشار داخل چشم [illegible] عصب باصره [illegible]
[illegible] در این عصب [illegible] همراه است علامات [illegible] در حوالی خانه چشم [illegible]

همراه

همراه بوده در بعض [illegible] که برگشته بر اذیت مریض میافزاید

تشریح مرضی — حدبه قرنیه عموما از نسج التیامی [illegible] شده این نسج ضخیم و در بعضی عنبیه
متفرق از میان قرحه قرنیه تشکیل یافته در بعضی مواضعش بواسطه [illegible] تارهای
نسج نازکتر بوده سطح خلفی این حدبه از عنبیه که بموضع التصاق قرار دارد [illegible] هرچه [illegible]
گردد نسج قرنیه به سلامت نزدیکتر بوده جلیدیه غالبا شفاف و بی عیب [illegible] بر ترقی مرض
بوده رطوبت بیضیه که هر روز بیشتر میگردد بطرف خلف راه [illegible] و در حدبه مجمع گشته بر [illegible] قرنیه
افزوده و چون تو تور [illegible] بزرگ شد عنبیه را [illegible] از [illegible] جدا [illegible] کشیده نقطه [illegible] قرنیه
ملتصق باشد

اسباب — [illegible] که موجب [illegible] موضعی باز [illegible] قرنیه گردند [illegible] حدبه [illegible]
[illegible] تا [illegible] و [illegible] شده [illegible] در این [illegible] و [illegible] زیر [illegible]
اسباب مستعده [illegible] بوده بر عقیده [illegible] این مرض قبل از [illegible] شدن [illegible] بیشتر بوده [illegible]
[illegible] قرنیه را [illegible] میکنند یعنی به بروز [illegible] باید داشت

علاج — حدبه عمومی قرنیه [illegible] که [illegible] باشد [illegible] این [illegible] جراحی
[illegible] و قطع این [illegible] بوده چون حدبه متورم گردد [illegible] موجب اختلال باصره در چشم دیگر
شود هر قدر که در [illegible] تعجیل کنند بهتر است [illegible] طریقه معمول است (۱) قطع [illegible]
[illegible] چشم که [illegible] مریض را [illegible] میگیرند [illegible] با [illegible]
نابینه جفن گرفته جراح سوزنی [illegible] کشیده [illegible] دانه از یکطرف فرو برده
طرف دیگر [illegible] خارج ساخته [illegible] دقیقه [illegible] تا [illegible] خارج شود پس چاقوی [illegible]
حدبه با چاقوی [illegible] از طرف [illegible] در [illegible] نقطه مخالف [illegible] آورده
درست تا آخرین [illegible] از [illegible] زیر بریده قسمت بالای نخ را با پهنای چاقو و موضع اتصال
[illegible] را با مقراض بریده [illegible] داده [illegible] که التیام تمام گردد با نوار چشم را احاطه
به بندند

دکتور [illegible] پس [illegible] روشنی [illegible] و [illegible] مقله [illegible] چاقو [illegible] عرضا [illegible] در حوالی
صلبیه [illegible] نقطه مقابل [illegible] بیرون کشیدن چاقو حدبه را به دو قسمت مساوی بریده

هر دو بخیه را یکی پس از دیگری با پنس گرفته و با مقراض بریده رشته‌ها را به ملایمت از طرف [illegible] از لب‌های جرحه
ترشح نموده بنفع التیام تجدید باید در بعضی اوقات در بعضی از اقسام داخل چشم دلالت داده جسم زجاجی را
فشرده فتق بدهد باید در شدید که تا ده یا پانزده روز [illegible] ظاهر شده درست یا چهار هفته التیام
میپذیرد

رشته در مرض بعد از برید [illegible] چشم جسم زجاجی و شبکیه و مشیمه را خارج نموده فتق حاصل شد
دانه چشم هموار که بجوی چشم مصنوعی [illegible] میشد برداشته
کشش [illegible] جدید قرنیه را با پنس چنگال دار گرفته بخیش را با چاقو [illegible]
[illegible] وهم ملتحمه را با [illegible] مقراض بریده اند
گرفته مریض را با کلروفرم خوابانیده پلک‌ها را از هم جدا نگاهداشته چهار رباط سوزن بخیه نخ ابریشم کشیده
از قاعده جدید گذرانیده این سوزن‌ها که در واقع حافظ رباطات و اتصال چشم و عروق [illegible]
داخل [illegible] بکار جمع گذاشته پس با چاقوی تیز یا چاقوی گراف شکاف نیم‌دایره [illegible] از محل
اتصال عضله مستقیم [illegible] داده مقراض در موضع جرحه داخل کرده تمام تومور جدید را با مقراض [illegible]
تومور و جلیدیه و جزئی از رطوبت زجاجی که خارج شدند و چشم [illegible] سوزن‌ها را [illegible] کشیده
بطور بخیه گره کرده از ۸ الی ۱۰ [illegible] گذاشته این طریقه چنانکه معلوم شد مانع [illegible]
و محفوظ از فلغمونی است و هم سطح چشم نسبتاً هموار شده چشم مصنوعی بقاعده قرار میگیرد
بستن تومور به این قسم است که [illegible] را بطوری که با یکدیگر تقاطع صلیبی نموده در زاویه مستقیم احداث کند
از قاعده تومور گذرانیده نخ ابریشم [illegible] محکم کشیده [illegible] را با شمع آغشته
انگلیسی بگونه چسبانیده نواری با فشار روی چشم بسته پس از سه روز باز کنند که دانه غالباً در روز
سیم [illegible] و از هشت تا ده روز موضع جرحه التیام میپذیرد

کیسه‌ها و تومورهای قرنیه

(۱) کیسه‌ها و حباب‌ها ——— بروز کیسه مملو از مایع در سطح قرنیه نادر و چون ظاهر شود [illegible]
مانند آب است که در کیسه حاصله از [illegible] الاسکلیتیک قدامی مجمع باشد [illegible] که اتفاق از ای جنینی
دیده و کیسه با تومور [illegible] الاسکلیتیک قدامی نامیده گراف [illegible] در قرنیه ذکر کرده
[illegible] کیسه‌ها را بعد از [illegible] سطح قرنیه یا پس از عمل [illegible] مصنوعی [illegible]

خودی

محوی مانده دیده که رطوبت [illegible] در میان ترشح غرده و در معالجه [illegible] مشکل است چه بعد از [illegible]
تومور کیسه در روز [illegible] باز عود میکند دکتر کالزوسکا کیسه‌ها را [illegible] است

(۲) تومورهای رخیم الشکل ——— یک تومور از این جنس را در زنی ۳۸ ساله دیده که اندکی
در زیر مرکز قرنیه واقع بوده و بحقیقه التصاق داشته با ذره [illegible] و پاپیل‌ها در سطحش نمودار بود
این همان دانه است که گرانی و [illegible] و اسنوز کالسکی مذکور داشته‌اند

(۳) سرطان قرنیه ——— تومور سرطانی قرنیه غالباً در کنار [illegible] ظاهر شده و در نسج ملتحمه تولید یافته غالباً بعد
و سطح دکمه‌های [illegible] و عروق بسیار از ملتحمه بدین دندانه‌ها [illegible] سرطان اصلی قرنیه
که از مرکز سر بر زند نادر است و گاهی اتفاق [illegible] ملاحظه کرده و دکتور کالزوسکا [illegible]
موت دانه سرطانی از مرکز قرنیه بر بیده اند

علاج ——— از همان ابتدا باید دانه را کنده سطح جرحت را با محرقه [illegible] بسوزانند پس [illegible]
غلیظ از [illegible] برنزند تا وقتی که جرحه التیام یابد [illegible] تومور بعمق چشم [illegible] کرده باشد تمام
قدامی چشم را برداشته یا کلیه چشم را بکشند

چشم مصنوعی

این چنانکه مذکور شد غالباً با فساد و زوال قرنیه همراه بوده غالباً جراح را مجبور [illegible] که
قدامی و کلیه چشم را [illegible] کرده [illegible] چشم مصنوعی [illegible]
و [illegible] و دیگران [illegible] در اینکه قرنیه حیوان را بجای قرنیه انسان نصب نمایند [illegible] بسیار
کشیده [illegible]
[illegible] را اصلاح و تبدیل نتوان کرد در معالجه این [illegible]
جای [illegible] رفع [illegible] چشم معیوب را باید جراح در نظر داشته [illegible] چشم مصنوعی [illegible]
بدانید اول کسیکه به خیال چشم مصنوعی افتاد [illegible] بوده که در ۱۵۶۰ [illegible] میلادی [illegible]
و ساختن چشم را از طلا و مس دستور العمل داده که بتدریج [illegible] دانشمندان ماهر ملاحظه معایب [illegible]
از چشم [illegible] اول [illegible] است [illegible] بتدریج [illegible]
چشم مصنوعی [illegible] که جزء صلبیه [illegible] ساخته شد و بصورت [illegible] خطوط [illegible]
کشیده در مرکز [illegible] خلفیش عنبیه است با رنگ [illegible] و سیاه وسط [illegible] حدقه [illegible] کرده اند در تمام

این طبقه ورقه نازکی از بلور شفاف است شبیه بقرنیه در این ایام از بعض دانشمندان این صنعت چشم

مصنوعی که از خود ساخته میشود و بچشم طبیعی انقدر شباهت دارد که هر روزه مردم بلکه اطبای اجلا

با مصنوعی بودن چشم اشتباه می‌افتند خود دکتر [illegible] چند نفر از اطبا در این اشتباه

یافته بهترین استادی که چشم را می‌سازد بواسون و پیر [illegible] است

حجم و شکل مصنوعی — لازم است که شکل و حجم چشم مصنوعی با خانه چشم و وضع چشم مناسب باشد

حرکت چشم را طریقه [illegible] یا رحمه که هیچیک از عضلات و سایر اجزای چشم در خانه باقی میمانند

که بچشم مصنوعی حرکت میتوانند داد در استعمال باید چشم را مکرر [illegible] و حرکت چشم مناسب باشد

از جفن و علاقه داشته باشد باید در استعمال موضع از چشم مصنوعی فرو رفتگی قرار دهند

وقت گذاشتن چشم مصنوعی وقتی است که ورم نتیجه عمل در چشم تمام شده باشد حمره ملتحمه مانع [illegible]

چشم [illegible] چنانکه ۳ هفته بعد از کندن تمام چشم ۲ و ۳ هفته یا چهار ماه بعد از بریدن بیکره قدام

چشم مصنوعی را گذاشته روزی از اول از ۳ یا ۴ ساعت بیشتر نگذارند تا بتدریج عادی شود و بعد

که چشم مصنوعی در خانه چشم قرار میدهند از ۱۵ الی ۲۰ ساعت بیشتر [illegible] را قرار داده چون

این قدر مدت نگذارد چشم را برداشته و [illegible] راحت بگذارند تا [illegible] پاره تر آن [illegible] است بدیواسطه [illegible]

کلام است که هر شب چشم را برداشته در [illegible] آب [illegible] بگذارند که اگر در آب [illegible]

درجه حرارت [illegible] سن طفولیت مقتضی که [illegible] چشم مصنوعی [illegible] از چهار تا [illegible] سالگی

میتوان بکار برد

طریقه ادخال چشم مصنوعی — چشم مصنوعی را در آب [illegible] کرده کنار [illegible]

ابهام و سبابه دست راست گرفته بزیر جفن اعلی [illegible] جفن اعلی را با دست چپ [illegible]

[illegible] جفن سفلی [illegible] قرار داده [illegible]

جفن سفلی را با انگشت سبابه دست چپ بطرف پائین کشیده [illegible]

بزیر چشم مصنوعی برده [illegible] از طرف بیرون کشیده در آب گرم گذارند

شرایط خوبی چشم مصنوعی — (۱) مناسب بودن حجم [illegible] که مانع حرکات جفن نباشد (۲)

حرکات چشم را با اطراف مطابقت کند (۳) رنگ عنبیه و صلبیه و عروق ساخته [illegible]

آن مانند چشم [illegible] (۴) [illegible] صاف [illegible] (۵) [illegible]

ممکن است [illegible] که موضع چشم [illegible] فرو رفته است [illegible] مفتول نقره جفن را

بزی

بزیر ابرو می‌بندد

باب ششم در امراض صلبیه

فصل اول در تشریح و فیزیولوژی این طبقه

تشریح — صلبیه غشاء [illegible] است که [illegible] از کره مقله [illegible] از قدام پوشیده است [illegible]

[illegible] در زیر صلبیه [illegible] مقله [illegible] است که هم [illegible] نامیده شده [illegible]

[illegible] مقله [illegible] قرنیه [illegible] عصب باصره رسیده [illegible]

[illegible] صلبیه چسبیده [illegible] عضلات [illegible]

[illegible] داده و در محل اتصال عضلات [illegible]

[illegible] صلبیه [illegible] جزو [illegible] صلبیه [illegible]

[illegible] باصره [illegible] تجارب [illegible] و باندازه رسیدن [illegible]

[illegible] چنانکه در حوالی [illegible] عضلات ۳ [illegible] و باز [illegible] قرنیه [illegible]

[illegible] ۹ [illegible]

رنگ [illegible] صلبیه سفید و یا کبود [illegible] که [illegible]

واقع در [illegible] واقع [illegible]

[illegible] صلبیه [illegible] حرکت [illegible]

مستقیم [illegible] در میان [illegible] واقع بوده [illegible]

داخل [illegible] عروق صلبیه [illegible] عصب باصره [illegible]

عروق [illegible] قرنیه [illegible] عروق [illegible]

[illegible] که در حوالی قرنیه عروق [illegible]

داخل صلبیه عبور کرده [illegible] صلبیه [illegible]

وجود [illegible] عصب [illegible] صلبیه [illegible]

فیزیولوژی — صلبیه [illegible] طبقات چشم [illegible] خارجیه [illegible]

عضلات مستقیم و چشم [illegible]

رطوبت [illegible] مبتلا کرده [illegible] اجزای چشم [illegible] صلبیه

[illegible]

نقصان باصره وارد شده مرض مخصوصی که آب سبز مینامیدند (گلوکُم) ظاهر میگردد

فصل دوم در طریقهٔ امتحان صلبیه

مشاهدهٔ چشم امتحان صلبیه را که از بلند کردن جفن‌ها و ملاحظهٔ حالت صلبیه در هر جای چشم در کمال دقت [illegible]

قرنیه تا حدودهٔ منطقهٔ چشم خارج را از اجزاء مرئی این عضو و حد به دور جسم مخصوص [illegible] رنگ آن مطلع میشوند

غالباً در سطح صلبیه لکه‌ها یک لکهٔ غیر طبیعی مایل به تیره به رنگ ظاهر بوده موهوم مرض در وقت این عضو میگردد [illegible]

این لکه‌ها چنانکه مذکور شد از سلولهای پیگمانی جرم صلبیه و به سطح جدا بودن طبقه‌ها از امراض این عضو [illegible]

حالت عروق صلبیه را نیز باید به دقت مشاهده نموده پر شدن عروق شعریه دیگر شدن این عضو که موجب

کم رنگ سفیدی صورت باشد دلیل بر ورم صلبیه است سایر عروق جسم این عضو که دایرهٔ عروقی در دور قرنیه ساخته اند

از امراض ملتحمه تغییر جلیه پیدا نموده در اطراف کرهٔ مقله چون دیگر صلبیه با فرط عضلات مقاومت نمی‌تواند که هم

[illegible] در محل اتصال عضلات [illegible] در قسمت خلفی کرهٔ چشم نیز بعضی تغییرات ظاهر میگردد

که حول باب چشم دیده نمی‌شوند در فصل امراض مشیمیه و سایر اجزاء داخل چشم شرح خواهیم کرد

فصل سوم در امراض صلبیه و معالجات آنها

بیان امراض صلبیه همیشه مشکل بوده و تا زمان [illegible] عرض اول مرض این عضو کشف گشته ولی [illegible]

ورم صلبیه [illegible] حلقهٔ عروقی منبسط [illegible] صلبیه [illegible] روشنائی [illegible] ورم صلبیه [illegible]

از نتایج ورم قرنیه میشمرده در این عصر که [illegible] دکتور کارو [illegible] بودن ورم صلبیه و کپسول

تنون را معلوم ساخته امراض صلبیه را به تفصیلی که ذکر میکنیم مشروح نموده‌اند

ورم کپسول صلبیه

علامات — از ابتدای مرض درست معلوم نبوده حمرت [illegible] در ملتحمهٔ صلبیه [illegible] برجسته [illegible]

ظاهر میگردد که از شبکهٔ عروقی بسیار نازک حاصل شده مانند [illegible] با یک [illegible] شده حمره در رنگ

برجسته شده به صورت [illegible] و تیره [illegible] که با اطراف آن [illegible] گشته [illegible] شده [illegible]

غالباً در جزو [illegible] کرهٔ چشم در زیر نقطهٔ اتصال عضلهٔ مستقیم [illegible] ولی سایر اجزاء این غشاء نیز [illegible]

باشد که در تمام مدت علامات مرض محدود به یک موضع بوده یا سایر اجزاء صلبیه رسد و یا مرض بتدریج اجزاء مجاور را

فرا گرفته [illegible] بعد از رفع ورم از موضع اول متورم شده [illegible] برجسته [illegible] اول ظاهر شده [illegible]

به هیچ وجه [illegible] سفیدی چشم حمره [illegible] تا مدتی [illegible] معالجه مقاومت [illegible] تا مدتی [illegible]

با هم علامت

با هم علامت [illegible] همراه [illegible] چشم [illegible] درد [illegible] هیچ گونه ترشح [illegible] روشنائی کرده به توسط مریض [illegible]

از حمرهٔ چشم [illegible] طبیب رجوع نکرده [illegible] یکی از علامات تشخیص [illegible] شده [illegible]

بطول [illegible] ورم منبسط گشته ملتحمه [illegible] ممتنع و متورم شده [illegible] روشنائی [illegible]

ظاهر گشته چشم از لمس اذیت دیده در بعضی [illegible] عصبانی حوالی حدقهٔ چشم [illegible] ورم [illegible]

و یا باقی بودن در جوف صلبیه [illegible] ظاهر شده باشد که رطوبت [illegible] صلبیه و کپسول تنون

جمع شده [illegible] از بالا یا زیر [illegible] قرنیه ظاهر گشته [illegible] یکی از [illegible] دکتور کارو [illegible]

که [illegible] معاینه ورم بیشتر [illegible] قرنیه داشت که بعضی [illegible]

امتحان [illegible] چشم معلوم [illegible] مرض مخصوص صلبیه است

تشخیص — یکی از امراضی که بیشتر از همه با ورم کپسول صلبیه شبیه است [illegible] ملتحمه [illegible] است [illegible]

[illegible] که در اینجا حمره [illegible] شبیه [illegible] حاصله [illegible] ولیکن [illegible]

که بعضی [illegible] میگردد [illegible] بودن مرض از ورم کپسول صلبیه امتیاز می‌یابد

ورم عنبیه [illegible] ورم کپسول صلبیه اشتباه نموده ولی در اینجا [illegible] حوالی حدقه [illegible]

مرض رفتار امراض حاده دارد

اسباب — ورم کپسول صلبیه مرضی است [illegible] که سبب آن [illegible]

معلوم شده که [illegible] مبتلا [illegible] ورم کپسول صلبیه [illegible]

[illegible] اجزاء بدن دیده [illegible] ورم صلبیه [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible] ۴ یا ۸ ساله [illegible]

ساله تا ۳۰ سالگی شایع است

رفتار و دوام مرض — ورم کپسول صلبیه مرضی است مزمن چندین ماه طول میکشد خاصه چون [illegible]

بطور شیوع از نقطه که رفع شده [illegible] عود میکند

پیش بینی — مرضی است جدید که بقاء و اثر رشف آن مزمن میکند و در بعضی موضع ورم رفع و منقرض گردد

علاج — همینقدر که ورم کیسل معلوم شد باید سعی در کم شدن عدد و عروق آن بعمل آورد بشرط

موضع تومور با شرط محفوظ اسفیل بقسمی که شرط تا بنفع محفوظ صلبیه برسد قطور عملی کرده پس اگر

یا سه ساعت موجب بطوء که اثرش در آن است و سنگ شدن حروف عروق و حیره پنهانها که ناشی شده با قطور

از این ستر الی ساخته ارسال رفاده غسل آب بنگرم یا مطبوخ رقیق از کل اقطر یا بابونه مفید تدبیر

هوا طرح رفع ورم مزمن کیسل کاری آب گرم است با ۴۲ ... دقیقه و در آب ... که یک بار در

در هر روز از ۱۵ تا ۳۰ دقیقه هر ... طول بکشد معالجه داخل در رفع سبب مرض از قبیل ترکیبات

زیبق و ... در کوت و سولفات ... و یدورکاین و سالیسیلات ... در ... مستعمل است

فصل سوم — ورم صلبیه

سطح محفوظ صلبیه غالبا با ورم سایر طبقات چشم شرکت داشته گاهی خود ورم ... میگیرد لیکن

تا به حال نسج ... ورم معارف ... نشده ... امروز در متورم ...

نسوج شکل ناخن است

... ورم عادتا در نزد ... قرمز ظاهر گشته و ... از کنار ... بشکل قوس و نیم دایره در قرنیه

ظاهر گشته سفید ... ورم صلبیه ... بوده ورم صلبیه ...

(۱) ... شدن این ... در کنار قرنیه با فاصله ۵ یا ... از

از این ... چشم ظاهر شده ... که در جرم

صلبیه ... (۲) ... سطح صلبیه ... ورم جرم محفوظ ... که

... (۳) سیلان دمعه که در ...

مرض ظاهر گردد (۴) درد که از ابتداء ... چشم ...

... چشم ... که به ... چشم ...

ایدن دارد و بندرت دردهای عصبانی در اطراف چشم دیده شده (۵) ترس از روشنائی حاصله
چون مرض در حوالی قرنیه و با علقه از قرنیه یا عنبیه یا مشیمه همراه باشد

رفتار و دوام — مرض بودن یکی از علامات مخصوصه این مرض است که همیشه رفتارش بطئی و به تعداد دوره‌ها
و سالها منحصر یک نقطه حوالی از صلبیه بوده و مریض را زیاد اذیت نکرده گاه گاه چشم متورم و سرخ
گشته امتلاء حوالی قرنیه بیشتر و درد شدیدتر شده چون به تدریج مناسب ورمها فروکش نموده موسم بروز
ترکیبات در سایر غشاء چشم دیده نشده

ترکیبات — بعضی از مصنفین ورم صلبیه را بدون ترکیب نوشته ولی ترکیب را همه روزه دیده‌ام
چون با آفت قرنیه همراه باشد (۱) کدورت محیطی بصورت دایره در اطراف قرنیه ظاهر گشته بر حسب
ترقی مرض و تکرار حملهٔ شیوع کدورت باقیه بطرف مرکز قرنیه میرسد (۲) احمرار بطور شیوع یا ورم عنبیه
همراه شده حدقه بد شکل و فرورفتگیها در موضع التصاق عنبیه و کپسول ظاهر شده سینشی خلفی متعدد
حاصل میگردد (۳) یا ورم ... یا ... مشیمه ترکیب شده در این حال بینائی تغییر فاحش پیدا نموده
باشد که این حس ... تمام ... که در اشخاص ... و ... ورم ...
ورم ... رقت این پرده و حصول حدبه در جرم آن ترکیب تواند شد

تشخیص — تشخیص ورم صلبیه از ورم کپسول بواسطهٔ محل و رنگ سرخی بودن چشم در هر دو مورد
برای مرض که مذکور در هر دو مشکل ولی از اینکه علائم ورم کپسول بقدر ورم صلبیه نبوده از ۳ تا ۶ ماه
بیشتر طول نکشیده و ورم صلبیه کمتر از یک سال تمام عمر کند ممتاز بوده حدبه‌ها حاصل در ورم کپسول
به سایر اجزای چشم غیر از قرنیه و عنبیه و مشیمه نرسیده و ورم صلبیه با ... مشتبه تواند شد ولی این مرض با سرعت
رفتار از ورم صلبیه ممتاز است

تشریح مرضی — ورم صلبیه ... و امتلاء شعریه ...
... در سلول ... صلبیه ... حاصل گشته بعد ... شعریه ... کشته ...

بوده

بوده به واسطه اتروفی در عناصر طبیعی صلبیه و رقت در جرم این پرده حاصل میگردد

اسباب — اسباب این مرض مختلف در بعضی بواسطه سوء مزاج مفصلی و در بعضی از اثر گوت و مزمن حاصل شده
و با ورم کپسول تنون یا ورم عنبیه و ورم مشیمه ترکیب شده ... دیده که این هم موجب ورم است

پیش‌بینی — رفتار این مرض ناخوش طولانی و عاقبتش غیر معلوم به بواسطه حالت استعدادی معلوم
گاهی طولانی ولی خطر چندانی برای عمل بینائی ندارد

علاج — تدبیر طبی در مرض مجدد داشتن کمپرس خاصه چون مرض کمتر باشد (۱)
از ابتدای مرض که هنوز التهاب و ... ظاهر نگشته باشد قطور محلل اتروپین دو دفعه در شبانه روز در چشم
معمول شده ملاحظه حالت ... چون ... سبب ... معلوم شد ترکیبات ... دیده ...
خورده ... چون ... سبب مرض ... نشده ... پیوسته ... متعقد کوشیده ...
بخورانند (۲) مرض ... حادیت رسیده و اذیت نماید قطور اتروپین را بیشتر تکرار ...
و با قطور محلل اتروپین متوالی سازند (۳) در حملهٔ حدت ارسال ... زالو در مقدم یا خلف
گوش معین شده است (۴) چون درد تسکین نپذیرد موضع متورم و مهیج را ... شرط ... حجامت ...
رسیدن تا آخر رفتار مرض چند نوبت تکرار نمایند (۵) محرکات جلدی از ... داغ ... و مشمع فرانسه
در اطراف خانه چشم و پشت گوش سفارش شده (۶) ... با بابونه یا سایر ... معطر
مستعمل (۷) چون با ورم عنبیه مزمن ترکیب یافته باشد شق عنبیه نمایند (ایریدکتومی)

حدبه قدام صلبیه

... صلبیه در هر یک از نقاط چشم موجب ... شده از ... در وسط چشم
... ضعیفه ... صلبیه ... ناهموار معروف به حدبه صلبیه
حاصل گشته غالبا موضع و محدود به حوالی قرنیه یا در ناحیه مابین ... مستقیم چشم قریب ...
منطقه بوده عددش منحصر بفرد ولی ... متعدد باشد که تمام کره چشم را فرا میگیرد

علامات — حدبهٔ صلبیه بر حسب کبود یا تیره فام محدب یا منتشر بوده حجم و قوامش مختلف غالباً
سخت و محکم و بواسطهٔ زیادتی شدن تکاثف جسم محکم الیاف طولی صلبیه احدبه را که چند قطعه قسمت کرده
و ناهموار نموده اند

حدبهٔ صلبیه مرض اصلی نبوده و نتیجهٔ زیادتی ترشح در داخل چشم است که از ورم مشیمه حاصل شده
از این زیادتی ترشح صلبیه [عقدة] تساع یافته که استحکام و وزنش از حالت طبیعی کمتر شده مشیمه ختم می یابد
از التهاب و تحقق وجود نشانه ها ورم عنبیه و مشیمه ها [illegible] چنانکه امتلای در عروق
صلبیه ظاهر گشته لوطاق قدامی منقلب بهم ریخته و عنبیه تیره تر از حالت طبیعی شده حدقه [illegible]
و بواسطهٔ التصاق که در میان این پرده و کپسول جلیدیه است از نظم افتاده چشم سخت و حجیم و [illegible]
بنظر آمده این فشار داخل چشم موجب حساسی روشنائی در چشم معلل شده قوس و قزح در
دور شعلهٔ چراغ دیده حس بینائی رو به پستی گذارد تا کوری کامل که نامه دای کوری نتیجه تغییر
مدور فتن پاپیل عصب باصره بوده و هم سبب تغیراتی چند در قرنیه و کدورت جلیدیه محفوظ
در اجزاء بطون ... ریخته باشد که این مرض تا مدة مدیدی متوقف اند و لیکن از اثر تحریک و ...
داخل چشم افزوده و حدبه رو بافزونی گذاشته چون تو غفور در ... مرض ظاهر گردد صلبیه ...
حدبه متعدد شده توتوی متعدد و سیاه و رنگ سطحی شبیه بتوت ... از سطح [illegible]
اشته او این مرض ... و در فاصله ... ریشه ها درد و از بستر بوده ... تعدد ...
در چشم حاصل شده و جمع ضربانی ... محفوظ و صلبیه و مشیمه ... ولده ... در بعض
از این مرضها بواسطهٔ ... عصب مرکزی دیده است

تشریح مرضی — حدبهٔ قدامی صلبیه مشاهده می شود ... متعدد و رقیقه ... بهای ... در
منطقه ... را ... الیاف بصورت خطوط غیر محسوس گشته هم بعضی از این الیاف از ترقی گرفته
و یا منبسط ... درجهٔ مقابل صلبیه اتر ... محکم حسیه و مسلول ...

از نیکوان

از نیکوان ... سکنی عارض با نیره و حدارش ... از هم پاشیده عنبیه و منطقه ... متعدد و مستلزم
با ... می پیوشند

دیگر مرض از سبب عارض ملحق (۱) هرچه صلبیه [در ۲] و ورم ... مشیمه که موجب ... در رفت ... صلبیه
گشته حدبهٔ مذکوره از خارج نمودار گردد در بعضی ... صلبیه از اهمال طفولیت ... که از ... سبب
... می کند ... بواسطهٔ این مرض در اطفال ... است

پیش بینی — مرض است خطیر که دیر و زود بخرابی چشم و فساد حس بینائی منجر می گردد در بعضی تو مور جعبی
مدت مدیدی در چشم متوقف مانده و از بستر یا اعمال آن دارد نکرده است چنانکه دیده ... از هر که ...
... مدتی در چشم داشته حرکات نمیکنند و لیکن غالب این است که حدبه ترقی کرده و ورم
در اجزاء چشم ... حس بصر باطل گشته دردهای شدید عارض شده ... در داخل چشم ...
که کرهٔ مقله از هم شکافته و اجزاء داخل چشم بیرون ریخته

علاج — از ابتدا حدبه که بعد از ... حرکت ... نشده و هنوز تازه باشد باید تو مور را ...
نموده بعد از خروج رطوبت ... فشار در داخل چشم ... گشته و هم ... در حدبه به جراحت ... روز
تجدید ... نباید ... نافع است ولی چون حس بینائی ... نموده فشار داخل چشم زیادتی کرده
موجب تغییر در پاپیل عصب باصره گردد ... قسمتی از عنبیه ... پس از چند ... قسمت ...
عنبیه ... عنبیه ... قطعه جدا از یکدیگر باشند و یا حدبه را ... کرده ...
قطعه ... با منطقهٔ چشم بریده ... جهت ... نباید ولی چون حدبه ...
و مانع حرکات جفن باشد ... چشم ... بریده ... که باقی را ... کرده
بخیه نموده یا بالتیام طبیعی واگذارند چون علت ... چشم بوده و چشم دیگر ... باشد ...
چشم بطریقه ... برآمده ... جهه استیفا مانع از بروز علت در چشم دیگر است

[ورم صلبیه]
ورم ... سرطانی سیاه را ... در صلبیه دیده شده است چنانکه ... سرطان ... در صلبیه ... شخصی
که سرطان سیاه ... و داغ ... دیگر ... دیده ... عالی ...

یا سرطان مجاور قرنیه است که این بچه را فرا میگیرد و تفصیل آن همان است که در تومور قرنیه و ملتحمه و عنبیه
شرح داده ایم

ورم کیستی صلبیه

جسم رحمه صلبیه غالباً در زیر که در پس چشم در حوالی قرنیه و قعده در طول قطعات باریک ترکیده یا پاره چون
این در سبب جرحه خطیره صلبیه ظاهر میشود که شدت خطر محض یا بقیه مانند جسم خارج در جراحت جراحات صلبیه اسب ۲
ضد غلظه و کلوله تفنگ متضرر صلبیه نامیده موجب دیگر چشم دارند هم رنگینی بیات گشته حوالی جرحه صلبیه در حوالی
قرنیه ناشی غالبا موجب فتق عنبیه و جزئی از مشیمیه شده در خیال تومور کبود نام میدهند که موجب تحریک ما امرست
ظاهر گشته منقضر بر این میدهند و قطع جزئی از عنبیه میکرده

جراحت صلبیه نیز موجب میشود شکسته و حصول ترک در جسم زجاجی یا خلع جلیدیه در جسم زجاجی یا در زیر
ملتحمه گشته همیشه صلبیه و مشیمیه مستعد از هم گسیختن در تدام کلی اتفاق عضلات مستقیم چشم بعضی بر عقبیه و گسستن
در بعدی که صلبیه تعقیبیکه جوش مترشحه در زیر ملتحمه سنگ فرا به وشانه ممکن است مخصوصا در جزء قدامی صلبیه در طرف
مخالف ضغطه در بعدی که ظاهر شده رطوبت مائی شده بیرون ریخته رجعت شده صدمه جلیدیه جدا گشته و یا
رطوبت مائی متصل میکرده لذا نتیجه لعدیست تومور نمود و شفافی منظر ایده این اتفاقات خطیر حس میباید زنده
ساخته چشم را مانند میسازند

علاج — اول سعی طبیب امتحان حالت قرنیه و عنبیه و مشیمیه با فتح چشم و حال آنکه در جراحت صلبیه
که چون عنبیه و جسم زجاجی فتق کرده باشند باید آن را به جای برگردانید چشم را با فشار بسته نگاه داشته ایم
بر روی وضع نماییم مقصود از جراحت عنبیه فتق شده را میبرند و بر عقبیه دیگر که از آنک باید اول به نشر یکه
مد کورشته چشم را بست پس از گشودن چشم میبینند که از فشار رفاتیه حاصل شده عنبیه را به برند حول جلیدیه نیست
ملتحمه را به شبه ملتحمه را شرط نموده و جلیدیه را خارج کنند

باب هشتم در امراض عنبیه

تشریح — عنبیه پرده عصبانی و عروقی چشم است که حجابی است متحرک واقع در میان رطوبت مائی که قدامی
میان جلیدیه و قرنیه را به دو قسمت کرده قدامی موسوم به طاق قدامی و خلفی را طاق خلفی چشم مینامند و حدود
دو طاق خلفی را بعضی منکر شده اند و لیکن چون به دقت در فضا نگرند معلوم میشود که نسج معروف است که در مرکزی که

درپشت

که در پشت عنبیه بر حسب که دارند مستعمل برای بچه بوده رطوبت مائی که از آن نسج ترشح میکند در او فلتی حاصل میشوده
دارد در حدقه بطرف قدام است لیکن خاص میکند و طاق خلفی نامیده اند در مرکز عنبیه سوراخی است مدور در اوائل که قدام
است که به طرف داخل است بینی چشم مایل بعضی در دو شفافی سیاه و ماهیت آن با آن شکسته سرخ مشخص از آن
رنگ عنبیه بر حسب اشخاص مختلف در اشخاص که عنبیه نام کبود چنانکه موی خرمائی دارند کبود و در اشخاص مو سیاه
سیاه بوده در مبتلایان به برص حدقه و عنبیه سرخ منظر آید و اینکه به واسطه نقدان رنگ کلان میشود رنگ عنبیه
و مو سرخ است

(۱) سطوحهای آن تحریر غشاء و سیمه که مختص سطح قدامی عنبیه تلألؤ و بصورت سطوحهای طلائی و با طراوت
سیاه در میشوند چنانکه لذا نیل نشان داده است در نصف واقع بوده غشاء و سبزرنگ مانند سابقاً میگفتند
در عنبیه و جوش نامند بعضی تفرق از غشاء وسیمه در سطح عنبیه تا حوالی محیط آن رفته اند
(۲) طبقه پیکانی عنبیه از سلولهای ستاره حاصل شده و به پیکان غشاء مجاور یا پیش مشیمیه دیگر است
از آنها (۳) نسج حشوی عنبیه که از نسج سلولی رخو تشکیل یافته مشتمل بر سلولهای ستاره و پیکانی بوده و نیز
از غده که تکیه گاه عضلات و عروق میشود (۴) الیاف عضلانی عنبیه که الیاف حلقوی در دور
مانند حلقه مضیقه حدقه بوده مخصوصا سطح خلفی نزدیک به حاشیه خطوط شعاعی که الیاف دیگر
عروق و الیاف عضلانی اند که با الیاف مورد تقاطع در حوالی حدقه در دور عنبیه در نیمه در حوالی کنار
مرکزی بسته به عقبیه روزنه بدسته ای جدا که در پس حلقه وافر و در میان کنار
مجتمع شده از شیار قرنیه و صلبیه که شبیه با طبقه عمقی عضلانی که این بر عقبیه که در آن
الیاف متفرق و منبسط اند و ماده حدقه را تنگ (۵) عروق عنبیه متعدد و شبکه عروقی حاصل نموده که
از شاخه های آن از شریان مرکزی طولی و مرکزی خلفی آمده و دلیل اینکه از کنار رحم که محیط
عنبیه رفته و دور ساخته دایره مرکزی و طولی خلفی قدامی که داخل شده در حیوه رحم بهم عروق
غشاء و حدقه را که هاله شش نقطه و حدقه را مسدود میکند و باقی از تدریج انکرده که
در سوراخ به هر سر آن ایشان یکی لاعصاب عنبیه بر دو گونه اند یکی اعصاب مرکزی مستقیم که ملتحمه و عنبیه زرد
حس داده و دیگر اعصاب عنقوی که شعبه عصب محرک عام چشم و شعبه عصب دلهیمی و شعبه نبات
عصب سمپاتیک است با رباط عصب محرک عام چشم کبلقه مضیقه عنبیه رفته در عمل که در حد

نگاه رود و تارهائی که از عصب سمپاتیک با الیاف خطوط مرتبط به ترتیب این الیاف و به واسطه
اتساع حدقه نگاه رنده تار عصبانی عصب زوج پنجم در عمل تغذیه این غشاء و داده حسی بدان نگاه رود
کارت بوده نگاه بوده که معلوم میشود که عنبیه به واسطه بهاره حسی مستقیم به واسطه عصب باصره در عمل
اثر روشنائی دارد

غیر الیاف — عنبیه غشائی است متحرک و حجابی است برای چشم که در طاق حدقه در جلو عدسی
واقع کرده و در مرکز خود دارای سوراخی بوده حدقه معلوم مختلف از خطوط شعاعی رنگین بوده و در عقیده
و در بنده مقدم عنبیه که است عمل عصبانی این همه زیاد در عقیده که در بازو حجابی تار عصب
این را قطع نماید حدقه از طرف خارج بالا شده در بیانی چون از اثر روشنائی سایر اجزاء حلقه حدقه
جمع میگردد حدقه بطرف عرض در داخل گشته خط طلائی بنظر میاید مدتها پیچ عنبیه را
ترشح نماینده رطوبت سفید نشده تا در این جا ام معلوم شد که این رطوبت از نسج موسوم نزد آنه
مراکز ترشح شده چون عنبیه را یکجا بر داشته باز رطوبت دائما ترشح میکند که از دست حالات عنبیه
که عنبیه از حرکات منقبض که دارد سطح کپسول جلیدیه را از کدورت و ماده ای که در آن متوقف کرده
پاک میکنند

طریقه امتحان عنبیه

در امتحان عنبیه در هر موضع باید دقت نمود که در تمام اجزاء عنبیه و دیگر علامات حدقه در این امتحان
به دو طریقه مجرب است یکی با چشم دیگر روشنی و دیگری روشنائی مورب با عانت اسباب عکسی که با ذره روشنائی
(۱) امتحان با چشم — در امتحان با چشم رنگ عنبیه و علامات الیاف متفرق و مراکز آنها و جمع حالات
یا ناهموار این سطح آن معلوم میشود
(۱) رنگ عنبیه در اشخاص مختلف گوناگون است در اشخاص که موی زرد یا خرمائی دارند زرد تیره یا سیاه است و در بعضی
سیاه سود مانند این رنگ در تمام اجزاء عنبیه یکسان نبوده همیشه رنگ حلقه دور حدقه تیره تر دارد که گاهی
تیره در اجزاء این متفرق و که در این لکه های در دو حلقه است به تیرگی که در آن بخشیه حدقه از که گاهی است
تیره و تیره نظر میآید و با به سوخته و شکسته اطراف است که از یک دیگر ممتاز و در ورم عنبیه تمام این کلی تغییر رنگ
میدهد چنانکه اگر کبود بود تیره و اگر تیره و سیاه بوده زرد مانند گشته و خیلی رنگ این و در قرنیه ظاهر شده
در حالت سلامت رنگ عنبیه هر دو چشم مساوی و در دو چشم مختلف عنبیه رنگی تر شده به واسطه مشاهده

چه در جسم و در محل عنبیه لازم است که در حالت طبیعی که عنبیه هر دو چشم یکی باشد هم دیده میشود
(۲) در وضع عنبیه دقت نموده و بداننه که در حالت طبیعی عنبیه با طبیعت سطح قرنیه نزدیک بوده
در طاق تمام هر چشم که نظر میاید و در حالت از نوبان در هر دو چشم و همراهی نیز با اتساع و انقباض حدقه
همراه با عنبیه شده میگردد و در ورم مزمن عنبیه که با التصاق حدقه همراه باشد عنبیه بر جلو رفته و حلقه ذری
بقرنیه برده چون لکه در قرنیه شد موضع لکه را از عنبیه درست ملاحظه نماینده تا التصاق معلوم گردد
بطرف جلو تغییر میکند و در حالات مخصوصا اگر در حالت عروق و در ریشه عنبیه چشم دست میدهد عنبیه بنا
ارزش میدهد که ارتجاع و انبساط چشم که را در حالات مزمن نماینده حجابات ممتاز ظاهر میگردد
(۳) در حالات حدقه ملاحظه نموده و بداننه که حدقه در حالت طبیعی مدور و منظم بوده از اثر روشنائی
تنگ و در تاریکی وسیع میگردد پس باید در امتحان حالات حدقه چشم را بسته و بعد چشم را
بر یکی را بعد باز کرده امتحان نماینده که هر چشم نسبت به حدقه وسیع و همان قدر که بسته شده از اثر روشنائی
تنگ میگردد و حالات را نیز در هر دو چشم مقایسه نماینده و لی تنگی یا بزرگی طبیعی حدقه را دیده است چون
کلیتا حجم هر دو حدقه مساوی است باید چون مریض را در مقابل پنجره قرار دهند هر دو چشم را با هم
روشن نماینده هیچ اختلافی در میان دو حدقه نباشد در ورم عنبیه حجم و شکل حدقه تغییر کلی میدهد چنانکه
از دانسته ای تنگ و به این ناله و بی نظم و در بعضی با طره دار بنظر آمده خطوط تیره که در میان حدقه
بنظر آیند دلیل التصاق عنبیه با کپسول جلیدیه بوده (سینشی خلفی) مستور بودن حدقه دلیل حصول
ترشحات غیر طبیعی است که مخصوصا از امتحان با افتالموسکوپ معلوم میشود
(۲) امتحان با روشنائی مورب — در التصاق و سینشی خلفی عنبیه را از نزدیک و در کپسول عدسیه اول
مینماید که رنگی تیره دارند و از غلیظ کردن روشنائی به واسطه عدسی محدب ظاهر میشود
(۳) روشنائی مستقیم با آئینه افتالموسکوپ که در این طریق روشنائی منعکس از آئینه افتالموسکوپ و مشاهده از
سوراخ مرکزی این آئینه معلوم میشود که حدقه سرخ با وسیله دیگر خطوط سیاه که دلیل التصاق معلوم میشود
(صفحه اول ملاحظه شود از اطلس افتالموسکوپی دکتر ...)

ورم عنبیه

ورم عنبیه اقسام مختلفه دارد که تعیین آنها با عرض بودن این سکان ملاحظه در ورم مصلیه دیگر به واسطه و یا مرکب با ورم
یا کروی و یا زرد هستند و سوزناک یا نوتری دارد در ورم عرضیه آن متعلق ورم قرنیه و صلبیه و با مشیمه با شکیه

بوده و نیز در این غشاء نوبرها و کیسه‌ها و معایب شکل و تغییرات عکاس مشاهده می‌شود

ورم عنبیه عموماً

ورم عنبیه بر حسب عروض از ورم جرحیه یا امتداد یکی از طبقات و هم تقسیم مختلف و علامات مرض هر یک ازنها اختلاف داشته و بعضی از علامات و در تمام اشکال ظاهر می‌گردد به موسطه آن نیز تبدیل علاماتیکه مخصوص هر یک صورت بوده و در قیاس که در ورم عنبیه ظاهر میشود شرح میدهیم

علامات — نشانه‌های بزرگ — (۱) امتلاء حوالی قرنیه هر قسم که در قرنیه عروق منتشر که در ملتحمه حاصل شده و در نسج صلبیه حوالی قرنیه ظاهر شده و بکنار قرنیه عمود و در بکدیگر بوده منقطع میشوند و در این حالت حاصل میکنند که از ... بریده گی داشته و غالباً دایره متصل دور قرنیه حاصل شده در بعضی حصه چون ورم مزمن و در قاره بعضی باشد این امتلاء کمتر و در صورت شدت مرض کبود رنگ که تمام صلبیه سرخ گشته این استدلاء بیهودل ... رطوبت ... که ملتحمه شده (شمولدنیسلرزی) در بعضی ورم عنبیه با ادیم صلبیه ادیم جفنی اعلی همراه است

(۲) تغییر رنگ عنبیه — عنبیه معلول تیره تر از عنبیه چشم سالم چون کبود باشد تیره تر و عنبیه سیاه چرکین و سبز خام گشته در هر حال سطح این غشاء تغییر پیدا میشود و در اتصالاتش تغییر ظاهر شده در حصه حدقه منطقه تیره و کبود خام ظاهر گشته ندرت در بعضی از مواضع عنبیه معلول خطوط و مواضع خام از انتفاخ عروق موضع حاصل گشته که در کنار عنبیه ظاهر میگردد ... که ورم عنبیه ... نیز باشد

(۳) تنگ و بی‌نظمی حدقه — که از اثر ورم التیاف و در عنبیه تحریک ... حدقه ... محسوس ... حرکاتش بطئ و بی‌نظم میگردد

(۴) التصاق خلفی — که حدقه از نظم و حالت ... و طره ... گشته ... التیاف ... ترشح در نقاط کنار حدقه تولید شده بطرف مرکز حدقه رفته به بین سطح عنبیه با غشاء ... کپسول جلیدیه التصاق پیدا میکند (سینیشی خلفی) این التصاقات با اشکال مختلفه در نقاط ورم التیاف متفرق عنبیه که روی کپسول جلیدیه قرار گرفته و رنگ ... زدانه ترشح و ... التصاقات از سطح خلفی تعین میکند ... حدقه ... بطرز متصل بوده ... حدقه بازشدن التصاق از هم ریخته در این حالت ... مختلف در سطح کپسول جلیدیه ظاهر گشته در بعضی از ترشح حلقه مرکب از نقاط و یا خطوط ... رنگ تیره که ... باز ... در بعضی مواقع ... حدقه در ورم عنبیه بسته و شکل حدقه را ... سبب ... ورم ... نمیدهد ... حدقه را طرف

و حتی خارج کشیده و طرز ... باشد و دلیل برد ... مرض داشته و بعضی تغییر و ضع حدقه ... که ... دارد علامه ورم عنبیه ... که ... و التصاقات عنبیه ... قسم که باشد طبیعت مرض ... معلوم میشود

(۵) رطوبت مخلوط ذلته که در ورم عنبیه شدت داشته ... در کانی ... تولید کرده ترشح ... در رطوبت ... حدقه ... بدور حصه کدورت ... از ... بیضه ... شده گشته بعضی ... تمام رطوبت ... ظاهر میگردد و نیز در بعضی رطوبت ... سفیده ... متعلق ... بعضی حاصل کرده ... که ... که در دهلیز حدقه بکلی پر شده عنبیه پنهان میگردد

(۶) اجتماع رطوبت در دهلیز قدامی (هیپوپیون) که گاهی در ورم عنبیه اجتماع رطوبت ... که ... دهلیز قدامی همراهی میدارد

(۷) اجتماع خون در دهلیز قدامی (هیفیما) که خون در ... در ... دهلیز ... در حرکت داده ... تغیر مکان داده چون تا ... حدقه رسیده در روی کپسول قدامی جلیدیه بریزد و ... تمام ... بعضی ... خون سرخ ... جذب میشود

(۸) ورم قرنیه نقطه‌ای یا متفرق که در بعضی اشکال ورم عنبیه قرنیه نیز مبتلا شده رسوب تیره خام نقطه‌ای ... غشاء دسمه حاصل گشته در بعضی ورم قرنیه متفرق (در صورت ...) ظاهر میگردد

(۹) صلبیه در اطراف قرنیه ... و گاهی مبتلا و ورم میباشد

(۱۰) ... تنزیل ... عنبیه که در ورم ... سطح ... که ... شده در بعضی ... ها حاصل میکند که در ورم ... عنبیه ... و در ورم ... خصوصاً ... که ... در چشم مرده ... ساله دیده ... در طفل ... جسیم در عنبیه ... که موجب ... گشته است

(۱۱) شمولدنیسلرزی که در بعضی ورم ... عنبیه ... موجب ... امتلاء عروق میگردد که خون ... متوقف شده ... غشاء ... مبتلا ... میگردد

(۱۲) ادیم جفنی که ... حاصل میگردد چنانکه در ورم عنبیه ... با فشار کپسول جلیدیه مبتلا به ... حاصل میگردد ... جفن ... میگردد

نشانه‌های ... — (۱) درد عصبی ... که در ابتدای مرض ... تمام ... ورم عنبیه در بعضی ... در حس ... از ... چشم ... علامه ... صورت ... که ... در ... چشم ... عصب ... چشم ظاهر گشته و تمام شعب ...

دقیقه‌ئی رسیده در برخی تمام سر و در بعضی عصب زیر حدقه چشم و دندانها تحریک و درد شدید ظاهر می‌سازد ولی
این دردها مدام نبوده بطور نوبه منظم از طرف عصر ابتدا کرده تمام شب را شدت داشته در روز آرام است در بعض
دردهای عصبانی در تمام شاخه‌های عصب زوج پنجم منتشر شده در برخی منحصر به یک شعبه بوده چنانکه دکتور کالزوسکی
مرد پنجاه ساله مبتلا باین مرض که درد عصبانی را منحصر بشعبه دندانی داشته دو دندان را بدین اتهام کنده بود

(۲) ترس از روشنائی — زیادتی حس عصب مژگانی چشم را بی‌طاقت به روشنائی کرده هر قدر ورم زیادتر
باشد اذیت چشم از روشنائی زیاده است بعضی مصنفین غلط این علامت را [illegible] نسبت داده‌اند ولی دکتر
کالزوسکی تحقیق نموده که ترس از روشنائی از تحریک یافتن عصب مژگانی است

(۳) سیلان دمعه — که گاهی شدید بوده و تا مرض شدت دارد تخفیف نمی‌پذیرد

(۴) تغییر بینائی — در ورم عنبیه عموماً با عیب بینائی همراه بوده ولی هر قدر که رطوبت متراکم شده مجتمعه
در لوطاق قدامی حدقه را بیشتر فرا گیرد باصره پیهم [illegible] پوشیده بوده در بعض مرضی حس بر روشنائی در چشم
نموده تتبع در سایر اجزای چشم ظاهر گشته یا پیوسته عصب باصره سرخ تر و متبع تر آید یا بیرون چشم سالم بوده
غالباً تارهائی در جسم زجاجی رسیده کسبی بعد از امر جلیدیه تغییر [illegible] و نقاط گرد سفید خام در آن
ظاهر گشته چون مرضها ترشح رطوبت زیاد است همراه [illegible] در مرض ظاهر میکردند که [illegible]
ورم عنبیه سروزی و ورم عنبیه لزجی تقسیم شده و نیز این مرض را بملاحظه سبب [illegible] و ورم [illegible]
در ورم حتمی قسمت نموده اند

ورم عنبیه لزجی

در صورت ترشح عنبیه که شکل ترشح لزجی غلیظ و مقدار زیاد همراه است که این رطوبت متراکم در انجا مبدل
نشاء کاذب گشته التصاق محکم در میان عنبیه و کپسول جلیدیه ایجاد کرده گاهی هم در لوطاق خلفی جمع گشته و جزو
تحتانی در لوطاق قدامی پایان حدقه گرفته کلیه این صورت از ورم عنبیه از همه شایع تر عنبیه در این مرض ضخیم و برجسته
گشته سطح آن ناهموار شده غشاء کاذب چنانکه مذکور شد در میان عنبیه و کپسول جلیدیه التصاق حاصل کرده [illegible]
از آن اثر [illegible] جزئی از این التصاق بطرف [illegible] حدقه بطور غیر منتظم وسعت یافته و در بعض غشاء کاذب
مانع اتساع حدقه گشته چون مرض کهنه شد حدقه بکلی انباشته میگردد

(۲) ورم عنبیه سروزی

در این مرض شاخه‌ها [illegible] ترشح رطوبت سفید که معلوم میشود مرشح سرز در میان حجرات عنبیه معلول [illegible]

خیال

خیال میکرد که ورم عنبیه سروزی عبارت از ورم غشاء [illegible] عنبیه باشد ولی در این ایام تجربه معلوم شده که غشاء
سروزی در عنبیه نیست پس از این ترشح لوطاق قدامی چشم بزرگتر و قرنیه برجسته و سطح خلفیش در مجاور غشاء کوچک
نقطه‌های مختصر ظاهر میشود که ورم عنبیه منقط نامیده بودند فشار زیاده چشم بطور محسوس افزوده شده
تغییر رنگ عنبیه کم بوده شکل قرنیه بواسطه ترشح خلفی تغییر [illegible] کم شده غالباً حدقه وسیع [illegible]
مانده و این حالت دلیل است که دایره مژگانی معلول گشته اعصاب مژگانی فشار یافته اند [illegible] حوالی قرنیه
و انقلاب عمل باصره همیشه درست معلوم نبوده ولی درد عصبانی عصب مژگانی شدید بوده نوبت دار ظاهر شده
کرده گاهی [illegible] که با سوراخ نمودن قرنیه تماماً تسکین آن توانسته شد

ورم عنبیه فلغمونی

این قسم از ورم عنبیه خطرناکتر از سایرین بوده در این صورت ورم مخصوصاً در میان نسج عنبیه [illegible]
این پیچ را از قیح [illegible] رطوبت غلیظ [illegible] در حدقه و سطح عنبیه
ترشح نموده [illegible] گشته در [illegible] در حدقه جرم سفید [illegible] ظاهر گشته لوطاق قدامی را فرا
گرفته [illegible] علت [illegible] جلیدیه بوده [illegible]
در [illegible] تغییر [illegible] رنگش تیره و سطحش [illegible] مختلف بوده در بعض ورم [illegible] عنبیه
[illegible] میکردند که از خارج چشم بطور درشت [illegible] سرخ یا تیره [illegible] که در
نقاط مختلفه ظاهر شده در حالیکه [illegible] سطح عنبیه [illegible] برجسته [illegible]
[illegible] میکردد [illegible] در سطح خلفی ظاهر شده [illegible] غلیظ سفید [illegible] التصاقات
[illegible] عنبیه و کپسول جلیدیه [illegible] ظاهر [illegible] سطح قدامی عنبیه [illegible]
رطوبت [illegible] شده لوطاق قدامی تیره [illegible] سطح [illegible] ظاهر شده [illegible]
که [illegible] شده [illegible] این قسم از ورم عنبیه باعث [illegible] اعصاب مژگانی [illegible] چشم
بوده و در بعض [illegible] میکردد که تا ۱۰ یا ۱۵ روز ورم [illegible] تمام چشم
[illegible] عنبیه [illegible] که [illegible] سطح [illegible] شده رطوبت [illegible]
بوده [illegible] در [illegible] رسیده [illegible] سرخ و [illegible] گرفته
در بعض [illegible] معلول [illegible] که [illegible] مبتلا

ورم عنبیه [illegible]

از اقسام اورام عنبیه ورم کوفتی از همه شایع تر و از هزار حساب دکتور کالزوسکی ۳۰ درصد است

علامات مخصوصه —— از علامات مخصوصه ورم کوفتی (۱) دایره سفید یا زرد تیره خام است که گاه تا دور حدقه را فرا گرفته و منتهی شده تا آرژ تیره در تمام امتداد این حلقه [illegible] سطح عنبیه رفته

غالبا تمام این غشاء و رنگ زرد تیره خام گرفته و تغییر [illegible] به عقیده [illegible] در [illegible] شبانه عصبانی

حوالی خانه چشم نیز از علامات مخصوصه ورم عنبیه کوفتی است و [illegible] علامات عامه ورم عنبیه

شایع که در ورم عنبیه کوفتی [illegible] تر باشد (۲) رفتار سریع [illegible] که [illegible] مرض [illegible] شده

(۳) [illegible] در [illegible] عصبانی شبانه در بعضی از اقسام این مرض (۴) کند [illegible] که علامت [illegible] است

چنانکه در سطح [illegible] غشاء [illegible] اندکی از کنار حدقه [illegible] یا توموری [illegible] رنگ تیره [illegible]

و در بعضی [illegible] و [illegible] ظاهر شده و [illegible] با خطوط بسیار که از عروق [illegible]

نظر آمده غالبا در سطح عنبیه یک تومور [illegible] ظاهر شده باشد که [illegible] علامات [illegible]

عنبیه باشد [illegible] اختلاف [illegible] به [illegible] امتحان ذره‌بینی [illegible]

سلولهای [illegible] که شکل و سلولهای تازه [illegible] معلوم شده به عقیده دیگری [illegible]

[illegible] و [illegible] دکتور کالزوسکی [illegible] است که [illegible]

کند [illegible] کوفتی عنبیه [illegible] باشد و [illegible] عنبیه [illegible] (۵) ورم [illegible] التهاب چشم

و انواع مختلف آن که به عقیده دکتور کالزوسکی [illegible] مانند ورم [illegible]

صلبیه و ورم مشیمه مخصوصا ورم [illegible] و ورم عصب باصره همراهی دارد

سایر [illegible] ورم عنبیه کوفتی [illegible] ورم [illegible] اختلافی [illegible] در تشخیص درست [illegible]

مرض و [illegible] و کوفت جلدی [illegible] کوفتی و ورم [illegible] ملاحظه داشت دیگر

سه صورت در ورم عنبیه کوفتی ضبط کرده است (۱) [illegible] که شناخته [illegible] رطوبت سبز (۲)

صورت [illegible] شبیه به کوفت جلدی [illegible] (۳) ورم عنبیه [illegible] که [illegible]

شبیه [illegible] که در حقیقه [illegible] است و [illegible] در بعضی موجب [illegible] در عنبیه می‌کرده

چنانکه دیگری چند دفعه ملاحظه کرده است به عقیده [illegible] ورم عنبیه [illegible] علامت درجه [illegible] کوفت است

چنانکه [illegible] با کوفت جلدی همراه بوده از [illegible] بعد از کوفت [illegible] تا شش سال بعد [illegible] دیده شده

به عقیده دیگری گاهی علامت درجه سوم کوفت [illegible] ورم عنبیه [illegible] ورم عنبیه [illegible] بعد از کوفت

جلدی

جلدی [illegible] حاصل گشته مرض [illegible] و رجع [illegible] با حصول آشفته [illegible] همراه بوده

دکتور کالزوسکی ورم [illegible] با [illegible] ورم عنبیه [illegible] مشاهده نموده است که [illegible]

[illegible] ورم [illegible] رفع شده [illegible] ورم [illegible] کوفتی [illegible] دیده [illegible] ورم عنبیه

کوفتی [illegible] به [illegible] صورت [illegible] ظاهر شده [illegible] رطوبت [illegible] گشته قرنیه تغییر

پذیرفته و ورم قرنیه نقطه‌ای [illegible] چشم [illegible] ورم مشیمه [illegible] گشته ورم عنبیه [illegible] شایع [illegible] دیگر

[illegible] سفید خام [illegible] که با اجتماع [illegible] مشتبه می‌کردند

چنانکه دکتور کالزوسکی در مرض [illegible] یافت که [illegible] مرض [illegible]

(۵) ورم عنبیه سوزنکی

چند سال است که [illegible] ورم عنبیه و ورم مفصل [illegible] این مرض معلوم شده و لیکن [illegible] سبب سوزنکی [illegible]

[illegible] گفته [illegible] این مرض را [illegible] به تدریج [illegible] دیگر [illegible]

دکتور کالزوسکی بیان این مرض را به تکمیل رسانیده

علامات مخصوصه —— [illegible] ورم چشم [illegible] ورم [illegible] سطح [illegible] قرنیه

منقلب رسوب سفید خام [illegible] رطوبت [illegible] تمام شده حدقه به شکل [illegible]

[illegible] رقیق حدقه [illegible] سطح عنبیه تغییر [illegible] اندکی تیره [illegible]

رنگ [illegible] ورم عنبیه کوفتی [illegible] ظاهر [illegible] ورم عنبیه [illegible]

[illegible] حوالی خانه چشم [illegible] و [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] صورت دیگر از ورم عنبیه سوزنکی ورم عنبیه [illegible] است که در [illegible]

سفید [illegible] به شکل [illegible] ظاهر گشته [illegible] سفید خام [illegible]

چشم [illegible] شده اگر [illegible] مرض شده [illegible] حدقه را فرا میگیرد

[illegible] این مرض سریع [illegible] که [illegible] رفع میکرد [illegible] خود دیده‌ام که

رسوب [illegible] ورم مفصل سوزنکی [illegible] نیز [illegible] عود [illegible]

هر دفعه که سوزنک مریض [illegible] ورم مفصل و ورم عنبیه نیز [illegible] همراه بوده و هم دیده شده است که

ورم عنبیه در [illegible] سوزنک عود کرده است دیگر در ورم عنبیه سوزنکی [illegible] مرضا [illegible] ورم

مفصل سوزنکی [illegible] دیده است

ورم عنبیه نقرسی

بروز نمودن مزاج نقرسی در اقسام مختلف است چنانکه تردسو این صورت را به نقرس منتظم و غیر منتظم تقسیم کرده است برحسب اینکه نقرس منحصر بورم مفاصل بوده یا در تمام جثه دراعضا ظاهر گردد نقرس منتظم با [illegible] در حال تغذیه در اورام عنبیه همراه بوده در بعضی بار زنگ و امراض نزله چشم مقارن شده چنانکه اسکوددو در شخصی همیشه چشم را ملتهب نزله حمله نقرس دیده و در بعضی جاها که کالیتیز در غیره ملاحظه کرده اند با ورم عنبیه و مشیمیه همراه بوده گاهی در نقرس لازم یا غیر منتظم است که علامات در سفیدی چشم ظاهر میگردد چنانکه مرضا [illegible] شقیقه نقرسی و ورم ملتحمه نقرسی و توابع که در ورم جلدیه نقرسی به یک باره تغییر در چشم ظاهر میشود و نقرسی منتظم که قدما اسهال نقرسی میگفتند در چشم ظاهر شده و نیز تردسو گفته است که اشخاص مبتلا به نقرس غالبا اختلال بصر [illegible] دارند چنانکه چشمها ایشان ریشه و مکس در جلو چشم مشاهده مینمایند تا وقتیکه نقرس در پا ظاهر گردد بعضی دیگر از مبتلایان به نقرس بیش از جمله ورم صلبیه و ورم عنبیه شده این نوع از ورم عنبیه علامت مخصوص است یکی اینکه غالبا تحت ورم صلبیه قرنیه را ابتدا کرده ابتدا با درد که موضع چشم همراه بوده و به تدریج منتشر گشته ولی از ابتدا درد شدید در حوالی چشم ظاهر میگردد که بهیچ تدبیر تسکینش ممکن نشده ۸ تا ۱۰ روز فریاد از هلاک مریض بلند بوده به تدریج آرام شده ورم عنبیه شفا یافته صلبیه از ورم ولی از اینکه [illegible] و حوزه پا سبب دیگر مرض تکس که رنگ عنبیه تغییر یافته حدقه را تغییر محسوس بنموده قطور است و اطراف صلبیه گاهی ظاهر سازد ولی این التهاب عنبیه اگر معالجه مناسب رفع نشود حدقه التصاق محکم یا کپسول جلیدیه یافته در بعضی از رطوبات مترشحه انباشته حدقه مسدود گشته سلامت چشم در اکثر مریضها با حمله نقرس که رنگ ساقها همراه سایر علامات است که در سایر اقسام ورم عنبیه شرح رفت

ورم عنبیه رو ماتیسمی

قسمی از ورم عنبیه دیده میشود که هیچ سبب دیگر معلوم نشده به این جهت روماتیسمی دانسته اند چون در شخص عارض شود که در مفاصل یا عضلات دیده میشود که اثری از روماتیسم معلوم است اما از این ورم عنبیه دیده شده است

(۱) ورم عنبیه که در مدت رفتار روماتیسم مفاصل عارض گردد ابتدا یک چشم را ابتلا کرده پس از چند روز چشم دیگر را فرا گرفته نشانه آن کمال شدت ورم بوده بصورت [illegible] در دو طرف ترشح میکند لکن ورم بزودی و رفع میشود

(۲) صورت دیگر از ورم عنبیه روماتیسمی این است که در مدت رفتار روماتیسم نقرسی عارض شده در چهره یا بدن ورم عنبیه شده در ظاهر میگردد که چون به موقع تدابیر صحیح در ورم معمول شده ولی در پای چشم زمینه شده در جوار آن است (۳) صورت دیگر از ورم عنبیه روماتیسمی این است که از ورم دردها و عضلات در اشخاصی که یاد در زندگان ذکر که چون معرض بادی سرما گردند یا بدن در هوای مرطوب بخوابند و تحمل هوای سرد بسیار نمایند عارض شده چون در متعلقات حالات مرض دقت کنند خواهند یافت که قبلا به دردهای روماتیسمی مختلف بوده بر عقیده اطبای روماتیسم مرض است که قبیله را مبتلا ساخته باشد که روماتیسم از جمله ورم عنبیه ابتلا کرده پس از این ورم عنبیه علامات روماتیسم در آن ظاهر گردد

این نوع از ورم عنبیه را علامت مخصوص نیست همیشه با درد زیاد و امتلای عروق صلبیه دیده میشود جزء تحتانی قرنیه که از ورم نقطه‌ای حاصل شده با همراه بوده همیشه مستعد نکس ولی در بعضی از صورتها دفعه دیگر از مرض باشد

تشریح مرضی — ورم عنبیه به صورتی عارض میگردد که عصبانی حس موضع فراموش شده و امتلای عروق موجب توقف خون و حصول ترشح گردد چنانکه از کارهای [illegible] معلوم شده است که چون عصب سمپاتیک چشم را قطع نماید توقف در حمل شریانی به واسطه فلج عروق و انقباض حدقه حاصل چون در عروق لطول رطوبات مترشحه نخست از ترشح از سطح عنبیه [illegible] کرده در نسج عنبیه رطوبات مترشحه صحیح و موجب غلظت و ضخامت آن شده از این نوع ترشح رنگ عنبیه تغییر کرده [illegible] بعضی از مصنفین غشای کاذب در سطح عنبیه دیده و کلفت آن در رطوبات عنبیه جمع گشته [illegible] رطوبات مانع رویت حدقه در عنبیه دیده میشود زیرا از سطح خلفی عنبیه پیدا کرده تمام ترشحات به واسطه اختلاط با سطح خلفی عنبیه و رنگ قهوه در بعضی از اطباء در نسج عنبیه ظاهر گشته با دقت تمام ترشح شده در جهت و بعضی در موضع آنها با تدریج باقی بوده در بعضی موجب بستگی کرفتن با دقت تمام ترشح شده در جهت هر پیدا باشد ظاهر گشته در بعضی تمام کرفتن در نسج عنبیه ظاهر میگردد که با تمام کوفتن مرض اختلاط نیز دارند

اسباب — معرفت سبب ورم عنبیه از مسائل عمده و اهم است که قرار علامات و علاج منوط بر

برای ترک است (١) سن — بروز ورم عنبیه غالبا در میان ... و در اطفال نادر است
معاف بوده مگر بعد از ورم قرنیه که در طفولیت شیوع دارد (٢) جنس — چنانکه از ارقام ...
مصنفین مانند ... مردان را مستعدتر به ... بیشتر ... در ١١٣ نفر مبتلا ... مرد و ...
زن ضبط شده است (٣) حرفه — مخصوصا کسانیکه ... ورم عنبیه ... در ...
از این ... مخصوصا بعد از عمل ... ورم در عنبیه حاصل شود (٤) حمیات ... مانند ...
و حصبه و مخملک از اسباب موجبه ورم عنبیه اند مخصوصا در ... (٥) ورم سایر
طبقات چشم مانند ورم قرنیه ... ورم مشیمیه ... (٦) ... مخصوصا که
خون را تغییر داده موجب ورم عنبیه میگردد مانند ... و ...

رفتار و سیر — رفتار ورم عنبیه مختلف و بسته به سبب ورم و استعداد شخص ... منجر
... رفتار ورم عنبیه ... زودتر از ٣ هفته و غالبا بعد از ... هفته ...
از معالجه ... ورم عنبیه با ورم قرنیه و مشیمیه همراه است ورم عنبیه ...
رفتار ... و علاج ... ورم عنبیه ...
... استعداد ... رفتار ... بسته به تغییرات ...
حدقه و ... ظاهر میگردد چنانکه ... موجب التصاق ... عنبیه ... و ...
... جزء ... حدقه ... عبور ... قدامی ...
در پشت عنبیه مجتمع گشته ... اطراف ... ورم ... عارض میگردد

تشخیص — ... ورم عنبیه و سایر ... چشم ... ورم ملتحمه ... عنبیه
و ... خلفی و تغییر ... حدقه ... مشتبه نمیگردد
چون ورم عنبیه با ورم قرنیه همراه باشد اطلاع از ... مشتبه شده
تشخیص ... ورم ... و لیکن تشخیص ... ورم عنبیه ...
... مخصوصا ... باید ... که (١) ورم ...
... از جمیع ... (٢) غالبا ... ورم عنبیه ...
(٣) ... حدقه ... مخصوصا ...
... (٥) ورم عنبیه ... غالبا ...

...

ملتحمه ... همراه است
پیش بینی — ... ورم عنبیه ... از ... و ...
حالت ... ورم عنبیه ... همراه ...
... سلامت ... در ... از ٤ هفته تا ... ماه ...
عنبیه با تغییرات مختلفه چشم همراه باشد خطر ... موجب ورم عنبیه ... میگردد
باید ... حالت ... چشم ... قرنیه ... و ...
ورم قرنیه ... موجب ... رفتار ... ورم عنبیه ...
... ورم عنبیه ... ظاهر ... صورت ...
... ورم عنبیه ... مخصوصا ...
... در عنبیه ... و ...

علاج — قبل از هر کار باید ... سبب ورم عنبیه ...
معالجه ... ورم عنبیه معمول ... معالجه ... ورم ...
حدقه ... استعمال ... مخصوص ...

(١) ... معالجه عمده ورم عنبیه ... ورم عنبیه ...
... حدقه ... (... ٠/١ گرم ...)
... حدقه ...
... (... ٠/١ گرم ...)
... ساعت ... استعمال ... مرض ...
مرض تا چند هفته ...
... حدقه ... ورم ...
... عروق ...
... عنبیه ...
... قرنیه ... چنانکه ...

٢٠٧

چون رطوبت مصفی [illegible] چشم مرکزش که قطور اتروپین در آن شده باشد [illegible] اتروپین مستعمل را
در رطوبت مصفی خواهند یافت تعمیم که اگر آن رطوبت مصفی مخلوط با اتروپین را به چشم [illegible] بریزند انبساع حدقه [illegible]
دیگر [illegible] اتروپین مضعف است (۱) در موضعیکه حدقه چشم کوچکتر باشد که جذب اتروپین خواهند (۲) [illegible]
[illegible] عنبیه شدید و تهییج باشد اول استفراغ دم [illegible] اتروپین بریزند (۲) چون استعمال [illegible]
باشد که اتروپین بالای چشم [illegible] توقف ناند در بعضیکه [illegible] اتروپین [illegible]
محلول اتروپین بچشم [illegible] به دفعه تا تمام محلول [illegible] در بعضیکه قطور اتروپین موجب ورم [illegible]
ملتحمه میگردد چند روز اتروپین را موقوف کرده [illegible] بچشم [illegible] محلول [illegible]
(۳) اتروپین [illegible] از ۷ تا ۱۰ دانه در شبانروز و ۳ تا ۶ دانه در اطفال چون مرض شدید میکرد
و درد از اتروپین تخفیف نپذیرد و اتروپین اثر ماند و چون حالت مرض مقتضی باشد [illegible] ۷ تا
۸ روز [illegible] (تعداد ۳۰ تا ۴۰ گرم) که [illegible]
در ورم عنبیه کوفتی و غیر کوفتی نفع کامل داشت (۳) [illegible] عنبیه چون [illegible]
[illegible] مخصوص [illegible] عنبیه [illegible] (۴) در رفع درد حوالی خانه چشم مرهم [illegible]
([illegible] کلرات مرفین ۵ تا ۱۰ گندم [illegible] مرفین [illegible] تازه ۱۰ گرم) [illegible]
چشم مالند چون [illegible] مرهم تخفیف [illegible] (۵) [illegible] زیر جلد [illegible] (آب مقطر ۱۰ گرم [illegible] کلرات
مرفین ۱۰ گندم) [illegible] ماینه
(۶) مالیدن مرهم زیبق و بلادونا (عصاره بلادونا ۱ گرم مرهم زیبق ۳ گرم) [illegible] صبح و عصر پیشانی
و پشت گوش مالند (۷) درد عصبانی شدید [illegible] اطراف چشم [illegible]
(۸) معالجه داخلی [illegible] مرض [illegible] کوفتی [illegible] رفع شده [illegible]
در ورم عنبیه کوفتی [illegible] حب [illegible] از هر یک ۳ گرم عصاره
[illegible] ۱ گرم) [illegible] ۸ گندم عصاره [illegible] ۱۰ گندم عصاره [illegible]
[illegible] گرم ۴۰ حب نموده ۱ تا ۴ دانه در روز [illegible]
از هر یک یک گرم [illegible] آب مقطر [illegible]
دانه در روز بدهند) [illegible] (جزء [illegible] ۹۰۰ جزء الکل [illegible]
۱۰۰ جزء مخلوط [illegible]

چون

چون موجب [illegible] کرده [illegible] (الکل [illegible] گرم [illegible]
۱۰ گرم [illegible] ۴ گرم [illegible]) [illegible]
[illegible]
چون مرض [illegible] باشد [illegible]
[illegible] در بعضی [illegible] ورم عنبیه کوفتی [illegible]
[illegible] (۲ [illegible])
از هر یک ۱۰ گندم [illegible] گرم [illegible] ۲ گرم [illegible] ۵۰ حب نموده [illegible]
۵ دانه در روز بدهند) [illegible] (۲ [illegible] ۱ نخود [illegible] ۱۰
گرم آب ۱۰ گرم [illegible] ۵۰۰ گرم [illegible] در روز بدهند
در ورم عنبیه کوفتی [illegible] باشد [illegible] مالیدن [illegible]
[illegible] مرهم زیبق [illegible]
در هر روز تا ۳۰ روز مالند [illegible] ۴ گرم [illegible]
(۴) [illegible] زیبق در زیر جلد [illegible] نتائج جدیده حاصل نموده [illegible]
[illegible] (آب مقطر ۹۰ گرم [illegible] ۱ نخود [illegible]
کلرات [illegible] مرفین ۳ گندم [illegible] مرفین [illegible] گندم [illegible]
[illegible] ۲ گرم) [illegible] ورم عنبیه کوفتی را رفع نموده است [illegible]
جمیع کوفتهای [illegible] که از ۳ تا ۵ [illegible] به [illegible]
معالجه نموده است [illegible] هر روز [illegible] تا ده قطره [illegible]
[illegible] است
(۵) در ورم عنبیه که [illegible] سبب [illegible] بر کوفتی [illegible] باشد [illegible] استعمال نمایند
(الکل ۵ گندم [illegible] ۲ گندم [illegible] ۴ گرم ۶۰ حب [illegible] از ۲ تا ۸ دانه [illegible]
[illegible]) و [illegible] ۱ گندم عصاره [illegible] ۲ گرم ۵۰ حب نموده از ۲ تا ۵ دانه در
روز بدهند ([illegible]) [illegible] در [illegible] ورم عنبیه کوفتی [illegible]
[illegible] همراه باشد [illegible]

(۶) در علاج ورم عنبیه [illegible] مستفرغات از قبیل مسهل و معرق و معرقات ارجح کرده
[illegible] عنبیه مستعمل [illegible] مانع توقف مرض نبوده غالباً سوراخ کردن چشم لازم می‌شود
(۷) در ورم عنبیه سوزاکی یا روماتیسمی معالجه داخلی از قبیل مسهل و سولفات [illegible] کنین از ۶
تا ۱۵ گندم مستعمل و موجب شفا اند
(۸) تربانتین در معالجه اشکال ورم عنبیه خاصه ورم در صورت [illegible]
[illegible] مانند [illegible] خاصه دکترها [illegible] که همیشه کپسول‌های ۲ گرمی
تربانتین را از ۱ تا ۵ دانه در روز استعمال کرده‌اند که در خوبی اثر آن [illegible]
(۹) در ورم عنبیه نوزاد علاج موضعی آن تدبیر عمومی است معالجه داخله [illegible]
مخصوصاً مسهل و مرکبات [illegible] است
(۱۰) در صورت [illegible] معدنیه [illegible] همیشه نفع نموده اند
(۱۱) پرهیز که در رفع ورم عنبیه عبارت از [illegible] روشنائی است
که اگر از اطاق [illegible] بیرون رود باید عینک [illegible] در پیش چشم داشته باشد
(۱۲) لازم است که چشم [illegible] داشته باشد معاف باشد
(۱۳) پرهیز غذا لازم [illegible] ضعف [illegible] مرض [illegible] که [illegible] پرهیز
مقوی داده از مشروبات مانند شراب و قهوه [illegible] پرهیز شود
(۱۴) در ورم عنبیه که با التهاب [illegible] حدقه همراه باشد و [illegible] در التصاق خلفی تعفن
حاصل گشته حدقه [illegible] عمل [illegible] که عبارت از جدا کردن [illegible] قطع
عنبیه [illegible] حصول اتصال در میان [illegible] و خلفی [illegible] دیده اند [illegible]
[illegible] باید ملاحظه داشت (۱) درجهٔ تنگی حدقه (۲) وجود یا عدم ترشح در این
ثقبه (۳) درجه حرکت الیاف عضلانی عنبیه (۴) درجهٔ بینائی [illegible]
(۵) شیوع حمله‌های ورم [illegible] متوقف [illegible] مرض [illegible] در باب [illegible]

فصل [illegible] در کیسه‌ها و تومورهای عنبیه

(۱) کیسه‌های عنبیه — [illegible] در عنبیه یک [illegible] کیسه ظاهر شده از [illegible] دیده [illegible]
انباشته و در [illegible] حدقه [illegible]

علامات

علامات — [illegible] ورم عنبیه [illegible] که در ورم [illegible] ظاهر شده [illegible]
[illegible] عنبیه تغییر در رنگ [illegible] صاف [illegible]
ظاهر بوده [illegible] در [illegible] نظر [illegible] متعدد
دیده شده بر حسب [illegible] چشم [illegible] خورده [illegible]
بینائی تغییر [illegible] پس علامات ورم [illegible] علامات ورم عنبیه [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] چشم [illegible] و اطراف قرنیه [illegible] بوده [illegible] خانه چشم ظاهر گشته [illegible] ورم [illegible]
روز [illegible] مرض [illegible] شده [illegible] حملهٔ ورم [illegible] ظاهر گشته
[illegible] بتخفیف حمله [illegible] بیشتر [illegible] رجعت نموده [illegible] چشم ورم [illegible] عنبیه
ظاهر گشته چون تدبیر مناسب معمول [illegible] سرایت کرده خرابی چشم را نتیجه دارد
[illegible] درجهٔ تغییرات حاصله در حدقه [illegible] چشم [illegible] از [illegible] روشنائی [illegible]
و [illegible] میکروسکوپ [illegible] روشنائی [illegible] که [illegible] و [illegible] طرف
[illegible] عنبیه و حالت التصاق [illegible] حالت حدقه [illegible] پوشیده بودنش از [illegible]
[illegible] معلوم شده و چون حدقه از کیسه پوشیده نشده باشد با [illegible] میکروسکوپ [illegible] داخل چشم
و سایر اجزاء از جلیدیه و جسم زجاجی معلوم [illegible]
تشخیص — تشخیص این مرض [illegible] عنبیه [illegible]
که همیشه [illegible] پوشیده اند [illegible] شبیه بوده [illegible] عنبیه [illegible] صاف [illegible]
شفاف بوده [illegible] الیاف عنبیه بوده [illegible] کهنه یا تازه [illegible] مرض [illegible]
تشخیص [illegible] که در [illegible] معلوم شده است که کیسه عنبیه [illegible] عارض [illegible]
تشریح مرضی — [illegible] معلوم [illegible] کیسه عنبیه [illegible] تعلیم [illegible]
مادهٔ [illegible] مرکب از دانه‌های [illegible] دانه‌های [illegible] عنبیه
که [illegible] در [illegible] کیسه [illegible] در جوف کیسه [illegible] رنگ [illegible]
[illegible] بوده کیسه [illegible] در عنبیه [illegible] بود [illegible] و [illegible]
بود
[illegible] — سبب [illegible] کیسه عنبیه [illegible] که [illegible] در [illegible]

یا از سایر اتصال حاصل شده بعضی از مصنفین وجود کرم ستی سرک را سبب کیسهٔ عنبیه دانسته و لی از تحقیقات
بعدی معلوم شد که کیسهٔ عنبیه از این سبب عارض نگردد

پیش بینی — چون مرض موجب ورم عنبیه و شبکیه که غالباً منتهی به اتلاف گردد در کلیهٔ وقت مراقب که
از مریض مواظبت نمایند که از بسط کیسه رنگ چشم ورم رجحیت قرنیه در چشم دیگر ظاهر گشته تا چنانکه کیسه را
از چشم اولی ببرد و بنیاد در دنیا ورم چشم ثانی تخفیف نپذیرفت

علاج — چندین طریقه برای متوقف ساختن و معالجه نمودن این مرض پیشنهاد شده است و بعضی
و بعضی از جراحان انگلیسی از ... ورم و معذرت و بعضی دیگر از این مرض قبیل اعاده جسته ... مدتی
منجر و به بردن ... معلول عنبیه و کیسهٔ تومور پیشنهاد نموده است که شاید دکتر ... چنانکه دستور که
چندین دفعه استعمال نموده و نتیجه برده گرافه در چند نفر که این عمل را کرده بود در دنیا موجب
ورم عنبیه و جسم مژگانی و خرابی چشم که به سوراخ کردن غلاف کیسه موجب عود کیسه و ورم
متوالیه و دوام عنبیه بوده بدین واسطه در این ایام از عملیات کاسته و دیگر مستعمل نیست ... تومور
قرنیه را سوراخ کرده پس از سوراخ قرنیه کند و اینده کیسه را با پنس گرفته و خارج نموده و لی ... عود
کرده است

(۲) کرم سستی سرک در عنبیه و اطاق قدامی — این حیوان در اطاق قدامی چشم
یا در اطاق قدامی در عنبیه به ۳۰ ... که معلوم ترین آنها را گرافه دیده آن مشغول کرده ... شده این
حیوان بصورت حباب کوچک شفاف سفید رنگ که ... کشیده کج نازکی که منتهی بقسمتی از آن داخل اتصال داشته
دم تا دل است این کرم ... طوری ... در ... که ... چشم ندارد و هم حیوان جنبش کرده
و در وسعت حدقه تغییر مکان داده و یا بطرف حلقهٔ بزرگ عنبیه راه پیموده دیگر ات از وسیع شدن و یا تنگ شدن
حدقه معلوم می شود همیشه سطح خلفی این کرم بواسطه ... یا تنگی چنانکه گرافه مذکور داشته است بعنبیه چسبیده
پس از چندی پیشرفت خلفی در چشم ظاهر شده مثل اینکه دانسته اند که در عنبیه موجب ... ورم ... ... کیسه
بوده ... ... خارج ... از سطح خلفی عنبیه ... ... کند

علاج — پس از شکافتن خط قرنیه از طرف ... که قبل از ... ... را ... وسیع ... شده ...
با دقت از چشم بیرون آورده این حیوان را گرفته بیرون آورند و یا مانند دستور ... ... قرنیه را
شکافته با پنس عنبیه ... ... گرفته بیرون

(۳) تومورهای جامد عنبیه — ... مولود عنبیه ... دیده شده که این تومور در جزو ...
عنبیه واقع و شبکیه ... ... تومور بوده و تمام حدقه را فرا گرفته و سطح خلفی قرنیه مالیده عروق چند
عارض از میان آن ... ... نموده از ...
در صلابت چشم ... ... تغییر ... ... مریض را ... رضا میکند

علاج — شکافتن عنبیه ... ... تومور پیشنهاد شده است که در رفع این علت ... ... بوده

(۴) تومور کیل عنبیه — در مریضان مبتلا به ... ... دیده شده است که قرنیه را ... ... چشم را
... ... دکتور ... ... در دختر ... ... ساله ورم عنبیه که بنظر ... ... دیده که در ... ...
... ... در تشریح ... ... دختر ... ... در عنبیه یافته و معلوم ... که ... ... عنبیه
... ... است (

(۵) سرطان یروزدر و سرطان در عنبیه نادر و ... مصنفین ... ... چنانکه فانوس ...
... تومور سرطانی حجم ... در عنبیه ... شده و قرنیه را فرا گرفته بود و مذکور داشته است که در این ... ... مجبور
... ... چشم معلول ... و معلوم ... که تومور سرطانی ... در عنبیه ظاهر شده بود سایر مصنفین
نیز ... مختلفه در چشم دیده اند که ... ... تشریح معلوم ... که تومور سرطانی بوده اند
مخصوصاً در اطفال دکتور ... میگوید که دقت در ... ... تومور در طفل ... ماهه در
حلقهٔ بزرگ عنبیه دیدیم که هنوز ... ... ظاهر ... ... در ... ... طفل
... ماهه ... دیده و ... ... عنبیه را شکافته تومور را ... ... قطعه ... چیزی معلوم

تشخیص — ... ... سرطانی ... ... و ... ... معلوم
... ... سطح صاف و شفاف و ... ... و ... ... و ... ...
ممتاز نموده تشخیص در میان تومور سرطانی ... ... در عنبیه و ... ...
مریض ... ... و ... ... تشخیص را ... ... بوده

علاج — ... ... مرض ... ... تومور ... ... چشم ... شده باید عنبیه را شکافته
و تومور را بیرون ... ... که تومور بزرگ شده ... ... چشم را ...

فصل ... در ... جراحات ... اجسام خارجهٔ عنبیه

(۱) جراحات — جراحت عنبیه ... ... یا ... ...

گذشته عنبیه و جلیدیه را مجروح سازد حاصل شده با پیچ حدقه و التهاب عنبیه با کپسول یا با قرنیه همراه بوده در روز اول

اول جمع ... [illegible] ... حاصل گردد در بعضی از اشخاص التیام عارض که حدقه را بطرف التیام کشیده باشد

باقی مانده ورم [illegible] از این جراحت شده بوده غالبا هم خورده گی چشم کم بوده ... و گاهی که ... حدقه

بچشم دوزد حدقه دیگری در عنبیه ظاهر میسازند

(۲) دریده گی عنبیه —— دریده گی عنبیه از جراحت آن خطیرتر است از کنده گی [illegible] یا بریدن کپسول در عدسیه

هر دو اینها خاصه چون چنگال [illegible] رود از آن حاصل شده بود نشیم یا چهارم از وقوع این حادثه ورم عنبیه ظاهر شده و حاصل

میگردد که معرفت آن تدبیر ... در تخفیف حوادث آن ...

(۳) کنده گی عنبیه —— در مرتبه شدت یا ضربه بشبه آن شده که عنبیه از حلقه بزرگ [illegible] جدا شده حدقه

اطراف حاصل جدا شده که رشته ... حدقه حاصل گردد و مریض با چشم معلول شده ... تا دیده و اورا [illegible]

با آفتاب مسلوب ... از سوراخ حدقه چشم ظاهر میگردد

(۴) اجسام خارجه —— وجود جسم خارج در عنبیه خطرناک و اگر جسم خارجی که در عنبیه قرار میگیرد پاره های

[illegible] کوچک و مانند پاره های شیشه و ساچمه و غیره بوده غالبا پس از عبور از قرنیه بعنبیه رسیده در جوانی

که دکتر کارل ... ۱۸۶۹ ... قطعه ... کوچک چشم را و قرنیه را سوراخ کرده در جزء ... عنبیه نشسته

بود ۲۴ ساعت ... واقعه گذشته و موجب هیچگونه درد و ... ... جسم خارجی از عنبیه

حرکت ... در چشم حاصل نشده هیچگونه ... ورم ... تمام عنبیه را ... و گرفته حدقه تنگ شده سرخی

... موجب ... حدقه ... ورم عنبیه ... در چشم مجروح و در قرنیه در چشم دیگر میگردد در بعضی

جسم خارجی هم در عنبیه و هم در جلیدیه نشسته موجب کوری ... میگردد

تشخیص —— عادتا شناختن جسم خارجی عنبیه آسان است و این جسم ... سیاه و کبود ... و گاهی

درخشان ظاهر شده تغییر رنگ عنبیه و سایر علامات ورم آن و جراحت قرنیه ... ... لکن

مولود ... تمام ... موضع عنبیه ... ورم و غیره ... چون جسم خارج رنگ عنبیه بسیار

... و ... وقوع حادثه مریض ... طبیب ... عنبیه ... تغییر رنگ حاصل کرده

... سایر ... تشخیص ... چنانکه ... گاهی ... که ... قرنیه گذشته

و بعنبیه نشسته ... جسم خارج در عنبیه ... بهتر است

که ... و ... امتحان نمایند

پیش‌آمد

پیش‌آمد —— تا وقتیکه جراحت زیاده بوده ... عنبیه یا جدا شدنش از اطراف معلوم

نشده ... خطر مریض کمتر ... که جسم خارج ... شده ... چنانکه ... جسم خارج

در عنبیه ... بعضی از مصنفین ... تفصیلات چند در خصوص ... جسم خارج ...

کردن چشم ذکر کرده اند که ... از خطر ... مریض ...

علاج —— جراحت عنبیه ... که ... مقتضی نیست که ... مریض ... چشم بوده

در حالیکه جراحت موجب ورم شدید گردد ... در معالجه ... پس ...

... چون و جسم خارج در عنبیه ... عنبیه ...

و جسم خارج را بیرون ... چون ... جراحت عنبیه ... باید ... جسم

خارج ... حاصل کرده ... چون جسم خارج ... عنبیه

... زخم ... عنبیه بیرون ...

حالت ... را معراض کنند

فصل چهارم جدا شدن عنبیه

التهاب طبیعی عنبیه ... ضعیف نیست که غالبا تمام حلقه ... ... یا جزئی از آن ... جراحت

یا ... ظاهر ... چون جراحت شدید ... که ... خود ...

که غالبا ... در حدقه ... حاصل شده ... عنبیه و جلیدیه ... ... گذشته ...

حاصل میکند ... خطیرتر است ... چشم ... شدن عنبیه ... شده

... خون ... همراه قرنیه مجروح جلیدیه ... حالت ... چشم ...

جزء جدا شده عنبیه ... رنگ ... امتحان ... علامات ... ظاهر

وقوع این عارضه غالبا ... است که ... چنانکه دکتر کارل ...

در ... حدقه ... خاصه چون عنبیه ...

... دکتر کارل ...

بلکه در طفولیت عمل حدقه مصنوعی میکرده مجبوراند خفتی بینی و اندک کشیده تا تمام عنبیه همراه باشد و دفاع کرده

و نیز در بعضی چشمها [illegible] مبتلا به کلوبوم سبب عنبیه هم لاحق

فصل پنجم تغییر عمل عنبیه

در تشریح عنبیه از قول رزاکه و کلیکه نوشتیم که در عنبیه دو قسم الیاف عضلانی هست که الیاف مدوره که انقباض

آنها حدقه وسیع میگردد و دیگری مدوره که در وقت انقباض عضله تنگ نماینده حدقه است الیاف متسع سازنده حدقه

از اعصاب سمپاتیک و الیاف مدور از عصب زوج سیم تار داشته ملاحظه عمل این عصبها که عنبیه را [illegible] است

یکی اتساع حدقه برای دور دیدن و دیگری تنگ شدن حدقه چنانکه در دیدن از نزدیک معمول است و نیز

حدقه از اثر روشنائی شدید تنگ شده و در تاریکی وسیع میگردد و نیز عنبیه در وقت دیدن اشیاء نزدیک

اندک حرکتی بطرف قدام کرده این تغییر مکان بر عقیده هلمولتز محض تغییر دادن سطح عدسی است که در

سطح خلفی آن بهم می فشارد و دیگر تحرک قدام عنبیه را با چشم عدسی تمیز داد هر دو حدقه در یک حین اتساع

و تنگی پذیرفته و عمل آن با یکدیگر متحد است بشرطیکه حالت آن مساوی یکدیگر بوده روشنائی نیز در هر دو مساوی

اثر داشته باشد در چشمیکه ضعیف‌تر باشد عملش کمتر است در هر چشمیکه تقدم [illegible] آن چشم [illegible]

میکنیم که عنبیه متوقف و مبتلا به رعشه است

(۱) اتساع

اتساع زائد بودن حدقه است بالفعل یا دوام حرکت عنبیه که دو قسم دیده میشود یکی آنکه

هیچ سبب خارجی یا ضعف اعصاب شرکت ندارد دیگر عرضی که از مرض عصب باصره یا از امور دیگر

حاصل کرده و لاما در اینجا به ذکر اتساع اصلی اکتفا کرده و در تشخیص آن با اتساع عرضی کوشیم

علامات — (۱) اتساع و تحرک حدقه که علامت مخصوص این مرض است معلوم میشود اگر اول دادن مریض

مقابل روشنائی و مقابله صورت و حرکات حدقه در اینجا باید مریض را [illegible]

کردن امر کرده پس بتدریج در میان انگشت مبصر و چشم مریض ۳۰ تا ۲۵ یا ۱۰ سانتیمتر

فاصله قرار داده ملاحظه کنند که هر دو حدقه بیک وسعت بوده یا آنکه یکی از دیگری وسیعتر است

در بعضی

در دستهای متحرک یا مفلوج بودن حدقه مریض را به سبقت چشم یا کوه دادن امر کرده بدقت تحرکی را در حدقه

وسیع متوقف نماینده

(۲) کنار حدقه غالباً منظم بوده در بعضی منعقد ندارد

(۳) شکل حدقه مدور و بر نسبت اتساع عنبیه مانند بود از حدقه منظر دارند از ریختن ملتحمه نزدیک عنبیه

دیگر صورت محسوس بوده و طولانی اتساع حدقه بیضوی [illegible] از فلج عضله مضیقه عنبیه بوده بلکه بواسطه تحریک الیاف

در عصب سمپاتیک حاصل میشود که حدقه بطور غیر منظم اتساع یافته عنبیه بطرف پائین یا بالا میل

مادامی مانند آنکه در سرین یا در التصاقات خلفی مشاهده میشود بوده و این فقط بواسطه تغییر غالب در یکی از شعب

اعصاب مرکزی نیست چنانکه کلی و برنارد معلوم نموده است که تارهای عصب مرکزی واقع در طرف وحشی عصب باصره

قطع نماینده حدقه از طرف خارج میل کرده و بموضع از اثر روشنائی و یک جمع نشده در بینه منظر [illegible]

(۴) فقدان یا استرداد حوالی قرینیه و هر گونه تغییری در داخل چشم در اتساع اصلی ثابت نیست

(۵) فلج عضله مضیقه عنبیه همیشه با فلج عضله تطابق همراه بوده بواسطه عیب انکسار در بینائی ظاهر میگردد

مریض را [illegible] بهتر از نزدیک می بیند به اجسام صغار منظر در دنباله دار آمده و مریض را از بیرون آمدن

ترس وارد [illegible] اثر در مریضیکه [illegible]

(۶) چون مریض را امر بنگاه کردن از سوراخ به حجم سر سنجاق که در صفحه کرده باشند نماینده هیچگونه تغییر در بینائی

رو ظاهر شده خط بسیار ریز را میتواند خواند

(۷) چون مریض نزدیک بین نباشد با عینک محدب نمره ده هیچ خط را نمیتواند

(۸) اتساع حدقه [illegible] از موجبات است یعنی چون مریض اتساع [illegible] در طول [illegible] آنها را [illegible]

و گاهیکه از آنچه همیشه منظر مجاور در این علامت مخصوص [illegible] اتساع حاصل از [illegible] محسوس است

(۹) چون اتساع غالباً در فلج عصب زوج سیم دست میدهد در اینوقت [illegible] و انحراف چشم بخارج

ظاهر میکردند

(۱۰) اتساع اصلی غالباً در یک چشم [illegible] هر دو چشم یافت نشده و در این مرض [illegible]

با دیفتری یا سوء مزاج دیگر بوده است چنانکه در مریضهای دکتور بارک تحقیق شده است

اسباب — اتساع وضعی بواسطهٔ تغییرات بنیان عصبانی مرکزی یا محیطی دست داده تغییرات مرکزیه

در مننژیت و استسقاء دماغ و در ورم دماغ کوچک عالماً اتساع مختلفی [illegible] ظاهر میشود در اینها

حالات اتساع مربوط بقطع زوج سیم یا بورم عصب باصره بوده و یا متعلق بیکی از این اسباب است

(۱) قطع عصب رشته‌های [illegible] که بعضله مضیقهٔ حدقه و عضلهٔ تطابق رفته این قطع غالباً بعد از [illegible]

حاصل شده و اغلب بروزش [illegible] محرز بوده [illegible]

(۲) کوفت ثانوی غالباً موجب اتساع میگردد بدون اینکه نشانهٔ از قطع زوج سیم یا مرض [illegible]

باشد چنانکه دکتور [illegible] غالباً دیده است

(۳) اختلال حرکی (اتاکسی لوکوموتریس) گاهی موجب اتساع گشته بلکه مقدمهٔ این مرض خطیر مخوف

بهایی یک علامت میباشد .

(۴) از استعمال مرکبات بلادون و [illegible] و محذرات دیگر از این طبقه مانند داتوره بنزالبنج وغیره

چه بچشم بریزند و یا از خارج بطبقت [illegible] بخورانند اتساع حاصل میشود چنانکه از کارب [illegible] تحقیق

شده است که [illegible] در ۳۰ گرام آب [illegible]

[illegible] عرق میدارد [illegible] قطره [illegible] الکندم در

و اتساع عضلهٔ حدقه بدون قطع عضلهٔ تطابق ظاهر میسازد [illegible] در چشم قطره کنند [illegible]

[illegible] باشد [illegible] کم یا هیچ [illegible]

(۵) اسباب [illegible] یا [illegible] چشم غالباً موجب اتساع [illegible] میگردد

(۶) تحریک عصب [illegible] گاهی موجب اتساع [illegible] است چنانکه در اشخاص مبتلا بکرم روده

حدقه اتساع یابد

(۷) تحریک یک یا چند شعبه از عصب زوج سیم موجب اتساع حدقه میگردد [illegible] اتساع را

[illegible] دندان [illegible] کرم [illegible] اشیاء شفا بخشند

(۸) اتساع عرضی حاصل از [illegible] عصب باصره و شبکیه متعدد است چنانکه در موقع ذکر امراض

هر یک از این آلات بشرح خواهیم داد.

تشخیص — چون در شخص حدقه وسیع شود لازم است [illegible] دو چشم [illegible]

[illegible] که در اشخاص مبتلا [illegible] حدقه عادتاً وسیع بوده [illegible]

[illegible] شده وجهاً بمرض اتساع ندارد اتساع حدقه در یک چشم هر چند که [illegible] کم باشد [illegible] اتساع

حدقه وضعی با تغییر قرنیه و [illegible] همراه بوده اگر [illegible] باید [illegible]

[illegible] چون مریض [illegible] قطع عصب زوج سیم بود اتساع همراه با ضعف باصره

که [illegible] غالب بر آن [illegible]

پیش بینی — [illegible] اتساع وضعی خیلی [illegible] مستقله [illegible]

[illegible] که [illegible] مبتلا شده [illegible]

هر یک [illegible] شفا حاصل نشده [illegible] مبتلا [illegible] گشته است ولی

شفا [illegible] زیاد حاصل شده [illegible] مریض [illegible] صبر [illegible] کرده [illegible]

که [illegible] خواهیم داشت [illegible] غالباً [illegible]

علاج — (۱) اول اهتمام بعلاج بعضی اسباب و رفع آن است [illegible]

[illegible] (۲) چون [illegible]

مریض [illegible] (۳) [illegible]

سبب [illegible] (۴) در مبتلایان [illegible] تب [illegible] ۲۱ [illegible]

[illegible] (۵) معالجهٔ موضعی [illegible]

[illegible] تجربه [illegible]

تجربه‌ها کرده و نتیجه برده اند ولی چون [illegible]

[illegible] چند قطره [illegible] ۲۰ سانتی گرام [illegible]

۱۰۰ مثقال   مخلوط حاصل از یدور پتاسیم ۱ قطره آب مقطر ۴۹ گرم   ۱۰۰ قطره   دو دفعه

در روز در چشم قطور ریزانند و چون لازم شود تا چندین ماه مداومت نمایند) دکتور گالزوسکی در یکی

از مرضای خود تا یکسال متوالی ادویهٔ چشم متبع قطور کرده در آخر چشم را بکلی طبیعی باز آورد

(۶) دمور قطور محلولات محرک از قبیل دنتر استعمالشان را دستورالعمل داده دیگران

شقیقه را بجوهر محرک مالیده بعضی حجامت چشم و جمعی برق الکتریسیته نموده (سوم) اتباع قرنیه

و صلبیه را بدو سه تار استعمال حلقه میکشیده ولیکن به یقین هیچکدام موجب شفا نخواهد شد

(۷) کث نوشیدن خوردن سکلاله از ۱۸ تا ۲۰ سانتیگرم دستورالعمل داده داروئی

که داینده دل بهبی معقول تجدید نموده‌اند (۸) در مبتلایان عینک محدب منفعت عمل کاسکت

و ابتدا به عینک محدب نمرهٔ ۱۰ پرداخته و بتدریج نمرهٔ عینک را زیادتر باید نمایند

تنگی حدقه

تنگی حدقه را تنها تبرسمبه گذر روشنی در کارخانهٔ چشم ممکن نباشد این تنگ حدقه در بعضی مادرزادی بوده چون مریض

از موضع روشن بجای تاریک نقل کنند حدقه وسیع نگشته اتروپین را اثر معلوم نباشد چون تشنج حدقه

بواسطه عمل شاخه‌های محرک عصب عام مقلهٔ چشم است هر قدر که عمل عصب سمپاتیک مقابل عصب محرک ضعیف گردد

تنگی حدقه بیشتر شده از کجا که در جزو عنق عصب سمپاتیک قطع شود معلوم میشود که از بریدن رشتهٔ عصب سمپاتیک

از گردن حدقه تنگ خواهد شد بزرگ و گاه چنان فهمیده‌اند هر رشتهٔ سمپاتیک عنقی در عمل عصبانی

بوده و از آخر فقرهٔ عنقی تا فقرهٔ ششم ظهری را ملاحظه دنبالهٔ صلیب و رشته خاصیت تنگ کردن حدقه

دو عمل بکرهٔ چشم و حفرهٔ خانهٔ چشم و سطح قرنیه و تنگ حدقه را از عمل اعصاب سمپاتیک از نخاع

دانسته‌اند

اسباب — تنگ حدقه (۱) در اشخاص که رباعی و سالخورده چون سعی به دیدن اشیاء صغار

از نزدیک نمایند محض تشنج حدقه حاصل شده (۲) تنگ حدقه بواسطه عمل مستقیم مخدرات در ترکیبات

با تقلب کالابار و عصارهٔ آن ولیکن که موجب تنگ معلوم ... مختلف در جهت عقلا

میکردند

میکردند ظاهر شده و میتوان گفت که مداوم اثر نیکو دارد؟ بیشتر از چند ساعت نشده اگر بمقدار

بیفزایند موجب بروز علامات سمی مانند سرد درد و دق و کسالت و ضعف دل میکردند (۳)

مسموم به مخدرات تنگ حدقه میشود چنانکه دکتور گالزوسکی در مریض تحقیق نموده

معلوم نمود (۴) در بعضی امراض عصبانی چشمان رعشه (۵) در بعضی تغییر استکلاع و حدقه چنانکه

در اثنا رفتار با اکثر حرکت نبوده و با نتیجه لرزش با پیرامون ... (۶) همانکه در آن

معلوم بوده که از فشار عصب سمپاتیک علاوه بر عمل ... تنگ حدقه حاصل شده

از رفع مرض تنها رفع شده چنانکه در طفلی دیده گردند و بعد از زوال سرطان در جهت

و تنگ حدقه اطراف مقارن باشد و دلوقا اذیت بسیار ... اجراء کردن که موجب ضعف

عمل اعصاب سمپاتیک دیده بودند موجب انقباض و گاهی تنگ حدقه فقط از تشنج عضلهٔ مرکانی

حاصل میکرد (ژیروس)

علاج — چون مرض اصلا مستقل سبب التهاب شود حجامت خشک یا با شرط در پشت نموده

سهولت و تهیه شده ... معمول داشته چون کافی نشد مریض به ... که بر کتف محلول ...

دماالعین روغنی در سفارش نموده چون کافی بر قدر ... مرض شد معالجات ضد ...

معمول دارند

لرزش عنبیه

چشمهای ریالی که عنبیه تنها در جزو مختصر حرکت منتهی و کمی لرزش دارد همه روزه دیده شده مخصوصاً ...

بیشتر در حالت ... دیده و در این اشخاص جسم زجاجی ... و به ...

که در خلف چشم متبع بوده عنبیه لرزان و یکنوع حرکت ... در حرکت چشم ظاهر شده این حرکت معلوم میشود

از اینکه نقطه از عنبیه را مثل حلقه بزرگ آن نشان کرده پس مریض را به بالا و پائین و اطراف نگاه کند

در این یک نوع خفیف از جسم ... در نقطه مذکور حس خواهد شد که عبارت از لرزش عنبیه است و این لرزش

عنبیه از تغییر تغذیه غشاء داخل چشم با خلع جلیدیه که در واقع تکیه‌گاه عنبیه است بوده در ...

که حدقه جمع شدن نتواند یعنی که همیشه متسع است

سبب —— (1) خلع حرجی یا جرحی جلیدیه سبب شایع لرزش عنبیه است (2) و نیز دیگر مرض
پس از اخراج جلیدیه در عمل کاتاراکت خاصه در صورتیکه عنبیه التصاقات نداشته باشد حاصل شده در بعضی
از مبتلایان بدون دیگر مرض موقتی بوده خود بخود رفع میشود (3) در بعضی از حرکات دیده که
چشم که تسلع حدقه یا جابجا شدن جزئی از عدسیه است و بهر حسب احتمال منطقه زند از هم تفکیک شده در
میان دو طاق خلفی جسم زجاجی راه پیدا شده جلیدیه از جای خود حرکت میکند (4) در جسم زجاجی
در بعضی سبب این مرض دانسته و بر خلاف لرزش پیدا میشود (5) در استسقای چشم در بعضی از اقسام جدا
شدن شبکیه لرزش عنبیه ثابت شده است (6) در بعضی مولودی (نیستاگموس) در واسطه اختلال شکل
غشائیه داخل چشم و کدورت کپسول قدامی میباشد ~~و علامت از امراض~~
در حالات عنبیه نقص [illegible] که نه معالجه ~~است~~ و علاوه بر این از امراض فوق مذکوره میباشد

عنبیه غیر طبیعی

(1) فقدان عنبیه (آنیریدی) ندرت دیده شده یکی عنبیه مفقود بوده و در بعضی از مبتلایان به [illegible]
عنبیه منحصر به حلقه تنگ دیده عروض اینعقیده بواسطه توقف عنبیه در مدت حیات رحمی غالبا ارثی [illegible]
به پسران بوده بهمراه اشتغال این مرض زیاد از مادر به دختر نگردد مثلا در ۲۸ طفل فقد عنبیه ۱۴ سال
ارثی یافته در چشم فقد عنبیه عمق جسم کبود یا خاکستری بنظر آمده بچه طفل مبتلا به نقیصه ضعیف
دیدن چراغ میرود در روشنائی شدید معذور و غالبا مبتلا بلرزش چشم است و این نقیصه در هر چشم
میباشد چون تعرض چشم مبتلا به نقیصه را کرده غالبا اختلالات غیر طبیعی دیگر از قبیل خلع یا کدورت مولودی
جلیدیه و توقف نمو مشیمیه و عضله تطابق ظاهر شده بطوریکه زنی را دیده است که خود عنبیه نداشته
و جلیدیه از خلع شده و کدورت موضعی داشته و دختر ش [illegible] مبتلا به نقیصه عنبیه گردیده
در اصلاح این نقیصه هیچ تدبیر جز استعمال عینک [illegible] عینک که گیشه عنبیه و حدقه مصنوعی داشته باشد
(2) شکاف مولودی عنبیه (کولوبوما) —— این شکاف عبارت است از بریدگی که غالبا در جزء تحتانی

عنبیه و بندرت در طرف داخل ظاهر بوده از حدقه تا کنار عنبیه رسیده و شبیه که حدقه مصنوعی بوده و در بعضی
کنار حدقه بواسطه تار کبود دو تا می یا چینی مخصوص با یکدیگر ملتصق شده حصول این شکاف از توقف نمو عنبیه در
مدت حیات رحمی شده غالبا در هر دو چشم و با اختلالات غیر طبیعی دیگر از کاتاراکت منطقه و کوبولی یا مشیمیه
همراه بوده غالبا با شکاف مشیمیه قطار است چنانکه در عمل امتحان مکرر دیده که کاتاراکت نقص شده است
تشخیص —— شکاف مولودی عنبیه با حدقه مصنوعی بواسطه کنار دهی شده و بی از دو حدقه مشتبه بوده
(1) در حدقه مصنوعی از دیدن دیگر عنبیه تا کنار شکاف و در کنار دقیقه متوقف شدن شکاف
دست نداده (2) در تایع جرحی عنبیه لرزشی پیدا شده و تام بودن شکاف عنبیه مانع از اشتباه
به این مرض میشود

چون شکاف مولودی عنبیه با سایر اختلالات غیر طبیعی چشم همراه نباشد محتاج به معالجه نیست و معالجه لازم نخواهد
(3) تبدیل مکانی حدقه —— پوشیده نیست که نقطه حدقه در همگی در مرکز عنبیه واقع شده
در همه کس اند کی بطرف داخل و فوقانی مایل بوده شده که در بعضی این میل بیشتر شده حدقه بشکل غیر
در محیط عنبیه ظاهر گشته مریض چشم مبتلا بدین عیب میباشد
چون تبدیل مکانی حدقه با اختلالات غیر طبیعی دیگر همراه نباشد معالجه لازم ندارد
(4) عنبیه کاذب —— این مرض عبارت است از اینکه غشاء خفیف حدقه به تولد به هیئت
غشاء و سطحیه کبود یا تام تیره رنگ باقی مانده و شبیه به عنبیه بنظر آید برعقیده روی این غشاء از جرم
بی شکل شفاف با یک عروق شعریه نازک همراه بوده که از قسمتهای تشکیل حوالی مرکز عنبیه بوده
و حلقه ای را میپوشاند بوده برعقیده کلو که تا ماه هفتم زندگانی رحمی غشاء حلقه ای حدقه را پوشیده
پس از آن معدوم شده و بالصورت خفیف از روی حدقه برخواسته بتدریج جذب شده حدقه چشم جنین بوده
عیب و پوشش بهم نموده بموعد کم متورم است با چشم سالم حدقه باز به نیاوردن دیگر دیده
در بعضی که در اینها بدرستی نشده و باقی از آن باقی مانده پس از تولد غشائی پر خون یا عروقی
در روی حدقه طفل ظاهر شده که حدقه را پوشیده و عنبیه کاذب موسوم است و کلمه بواسطه چینی [illegible]

عدم طبیعی این پرده با سایر جهات چشم التصاق دارد خلاصه چون این پرده کار حدقه را پوشیده دارد حسن منظر

خراب بوده و چون در یکجانب از حدقه واقع شده هیچ جزئی از آن باقی مانده نشده حسن منظر

اشکال یافته که بینی را متعدد دیدن حاصل شده

(۵) وجود حدقه‌های علاوه طبیعی در عنبیه — این مرض عبارتست از سوراخ متعدده در عنبیه که این

سوراخها صورت مدور و غالباً بیضی مستطیل یا مثلث بر حسب طور اطراف عنبیه بوده کاهی بیضیها

در روی حدقه کشیده و حدقه را بدو سوراخ منقسم ساخته باشد چنانکه [illegible] و کاهی در جمیع [illegible]

بوده است کرانف چون [illegible] را مشاهده نموده است که از محیط عنبیه دو سوراخ متعدده داشته

و سوراخها بصورت [illegible] واقع در پشت عنبیه مشهور شده با [illegible] معلوم بوده و هیچگونه تغییر

در عمل بینائی ظاهر نگشته

تا وقتیکه این امراض موجب تغییر حسن منظر نگردد معترض معالجه نبوده چون علاج بینائی را ضعیف تا بینه

ترتیب حدقه مصنوعی لازم نیست

فصل هشتم در ترتیب حدقه مصنوعی

ترتیب حدقه مصنوعی عبارتست از عملیست که بعد از عبور خطوط روشنائی در عنبیه یک شکاف [illegible]

دهیم در صورتیکه لازم است که حدقه طبیعی از ترشحات مرضی انباشته و یا از لکه قرنیه پوشیده شود

کاهی این ترتیب ضرورم و کاهی جهت سایر اعمال نیز واقع میشود بر حسب اشارات مختلفه طریقه‌های عمل

مختلف و در هر مرض مختص داشته شرح آنها را دول کیفیت که در ۱۷۲۸ میلادی بترتیب حدقه

مصنوعی مبادرت جسته معلوم است که تا این ایام چه قدر این عمل تغییر و تبدیل شده و جراحان بزرگ [illegible]

در آن تصرفها نموده اند تا اینکه در این ایام بدین پایه کمال رسیده فی الحقیقه دستکاری است

که مقصود [illegible] را از این وضعها نکته هیچ [illegible] از دست [illegible]

ساخته و به بریدن وجدا کردن رسیده

(۱) قطع عنبیه

اینطریقه

این طریقه ترتیب حدقه مصنوعی عبارتست از قطع جزئی از عنبیه از بالا یا زیر و دخل یا خارج بر حسب لکه‌های

مخصوصه

اسباب لازم در این عمل (۱) جفن کیر با شاخه‌های محکم و فنر قوی و مطاوع است (۲) مرتفع سازنده

جفن نقره‌ئی که چون چشم خیلی عقب فرو رفته باشد بجای جفن کیر بکار [illegible]

(۳) پنس فرداری که [illegible] شاخه‌اش [illegible] نازک مشهور شده باشد (۴) چاقوی کوپر

راست یا مورب که عرضش بیشتر از یازده میلیمتر باشد (۵) چاقوی گرافه (۶) پنس مورب

برای گرفتن عنبیه (۷) مقراض مورب (۸) کورت [illegible] برای پاک کردن و کشودن

جراحت چون بخواهند خون را از زاویه داخلی حدقه خارج کنند

وضع جراح و مریض مریض را به پشت خوابانیده و سر را به پایین کرده [illegible] مرتفع داشته [illegible]

و بی طاقت باشد کلروفرم بدهند [illegible] (وقتی که [illegible] مریض [illegible] بیهوش کردن با کلروفرم

عمل میکنند) جراح در طرف راست مریض چون مقصود بریدن جزء تحتانی عنبیه چشم

و یا جزء [illegible] چشم راست و چشم چپ باشد قرار گرفته [illegible] تخت مریض تکیه کرده و چون مقصود

[illegible] عنبیه از جزء [illegible] چشم [illegible] یا در جزء [illegible] چشم چپ و چشم [illegible] باشد در [illegible]

سر مریض قرار گرفته [illegible] مریض [illegible] روشنائی در چشم [illegible]

خواطر جمع شود

طریقه عمل — (۱) بریدن قرنیه — بعد از [illegible] جفن کیر یا جفن [illegible]

جراح با پنس [illegible] ملتحمه و [illegible] را در نقطه [illegible] قرنیه در مخالف [illegible] که عمل

خواهد نمود گرفته [illegible] ملتحمه [illegible] در صلبیه فرو برده باشد [illegible]

برده بکرفتن جزئی از ملتحمه [illegible]

بریدن عنبیه [illegible] مانند [illegible]

برده [illegible] قرنیه را ببرید [illegible] ترجیح دارد [illegible] که [illegible]

[illegible]

در ۱ میلیمتر فاصله از قرنیه در جرم صلبیه فرو برده چاقو که از اتصال عنبیه با سطح قرنیه در یک خط است و همینکه

حس بتمام شدن مقاومت باید دسته چاقو را مایل آورده نقطه داخل را مرتفع سازد همینکه

سر چاقو از داخل اطاق قدامی چشم نمودار گردد پس چاقو را موازی با سطح عنبیه پیش برده باید همینکه عرض جراحت

به ۵ تا ۶ میلیمتر برسد فرو میبرد و در این باب جراح باید ملتفت باشد که

دیگر نوک چاقو را هر قدر که ممکن است بقرنیه نزدیک داشته و کنار جراحت از صلبیه برداشته

بقرنیه مشتبه نسازد پس چاقو را بیکدفعه بیرون کشیده بکشد تا رطوبت مائیه یکدفعه خارج نشده فوراً

بجلیدیه وارد نیاید چون نخواهند که شکاف در طرف قرنیه باشد همینکه اطاق قدامی خیلی کوچک

باشد بدهند چاقوی جمینه ی کوچک کار ایشان را کلی ادا کردند

هنگام دوم بیرون عنبیه کشیدن خصوصاً

بعضی که طریق اجرا میباید که به قول پنس در اطاق قدامی و دیگر بیرون عنبیه متفرق چون بدن

پنس لازم شود پنس را بسته و بقدیش را بطرف صلبیه کرده تا عمق اطاق قدامی داخل نمایند که کنار حدقه

برسد پس دو شاخ پنس را بقدری که ممکن شود بر جمال عنبیه کرده باز نموده عنبیه را گرفته و بخارج کشیده

بعضی بعضی که داشتن دست مناسب بردن حدقه بعضی دیگر بیرون کشیده عنبیه

با جلیدیه واردخواهند شد در صورتیکه عنبیه خصوصاً کنار حدقه به آن بچسبد جلیدیه با قرنیه التصاق

داشته باشد عمل مشکل شده در اینوقت گرفتن عنبیه بیرون کشیدن مقتضی است قوت که

التصاق از هم بگذرد و در اینوقت کاهی بقدری میانه که التصاق از تنگی عنبیه قطعه قطعه کرده جدا کنند یا ریسمان

را کشیده و این عمل که چهار پاره شده هستند بطوری نه باشد بلکه در چشم متصل بود عنبیه و شده عنها بهتر است که

به آن داخل صدمه بزند ...

التصاق و پاره شدن بهیچ نیست و این عمل را که عنبیه را گرفته و بخارج کشیده مقراض با پنس قطعه قطعه نمایند

هنگام چهارم قطع عنبیه — چون جزئی از عنبیه را بواسطه پنس یا قلاب به بیرون کشیده شد باید قدری که بیرون

بعضی حاضر داشته از مقراض صورت را از یکدیگر باز نموده بقدری که ممکن باشد نزدیک جراحت قرنیه متوقف

ما بین دو حون جراح خود بعینه مرکب بعضی با میل و ینیی که عنبیه را کرفته بدست چپ کرفته مقراض را ...

بدست راست که بریده قطعه عنبیه را همینکه مذکور شد مقراض کند ... آن قطعه عنبیه را بهنگام مقراض ...

بیفتد که بیرون بیاورند یا باز بیرون بلا از بلکه جدا میکنند و لیکن احتیاط برای جراح عاید لازم نیست

هنگام پنجم — چون جزئی از عنبیه متفرق و بیرون کرفته در میان جراحت عنبیه میماند باید ...

مقراض نمود یا داخل جراحت برجسته نموده کنار جدا قرار داده و گرنه این وقت سبب عسرت التیام جراحت خواهد شد

(۶) قطع عنبیه همیشه با ترشح مقداری خون که خارج یا داخل اطاق قدامی خواهد شد که خطر ندارد ...

چند قطره بوده در صورتیکه ترشح خون خیلی زیاد شود یا کورت وارد به لب جراحت را باز داشته ...

از اطاق قدامی بیرون نمود و یا جمعی کیرو پنس کلاه دیگر به بردشته جمعی فوقانی یا کمانه را با عمل ...

جراحت قرنیه بالمره دهان جراحت بلا باز دارند تا حال ایشان خارج شود

(۷) هنگام بستن جراحت — که جوهر را با پارچه مشمع بافته بیکدیگر چسبانیده رفاقه نازک

که بصورت عینک بریده باشد برو بر روی جراحت چسبانیده و چند پارچه رفاقه نازک بکدیگر که داخل چشم را

با اصل چیزی ساده روی آن بسته بر روی رفاقه عینک قرار داده با نوار یا رقعه کهنه یا نوار پشمی که ...

فوقانی چشم وارد باشد بسته مریض را برخوابیده به پشت خوابانیده زیر کوش وی باز باشد

بهتر آنست که تقسیم که بر روشانه اندک مرتفع باشد قرار داده پرده اطاق را اندکی ... مریض را

از حرف زدن ممانعت کرده اگر بتوان یا دیگری رقیق را غذا بیشتر داده بر ساعت ساعت ...

چند قطره آب سرد بهم صبح و لا علاج چشم را باز کرده حالت عمل ملاحظه بعمل آورده ۵ تا ۶ روز متوالی باز

کرده و دوباره بسته چون خاطر جمع از التیام جراحت حاصل شده رها دهند

اتفاقاتیکه در دست عمل یا بعد از آن ظاهر توانند (۱) اینکه ملتحمه پنهان با پنس کرفته شده

از روی نسج دکیمو زکت ملتحه حاصل کرده در سوی کشیدن و جدا بکه مذکور شده پاره (کنش)

نسج صلبیه از دکیمو زکت ملتحه لازم نیست (۲) کم بودن شکاف قرنیه که بزرک کردن با چاقو

یا مقراض صلبیه کرده لازم نیست (۳) باشد که چاقو در جرم قرنیه فرو رفته با ...

وارد نگردد این اتفاق از بابه عوض بردن چاقو حاصل شده در این اتفاق نیز باید با چاقو تیز که نوکش
تیز باشد جراحت را باز نموده و با ملاقه [illegible] وارد کنند (۴) چون قطع عنبیه کامل نبوده و قبل
از اخراج تمام قطعه مفتوق مقراض کرده باشند یک پاره خیلی کوچک از عنبیه در جراحت
باقی مانده این اتفاق را چنانکه در بعضی عملیات مشاهده شده به بریدن پارچه مفتوق یا به برگردانیدن
با کورت رفع نمایند (۵) اتفاق خطیرتر که بعد از بریدن عنبیه حاصل میشود نزف الدم است که جهت
در ۱۸ انقضیه در این موارد باید بسته و ثابت کرده است که در ۴۲ عمل حدقه مصنوعی در
کاملی لوندی ۱۵ نفر مبتلا به این نزف الدم گشته اند و یا از اینها جسم زجاجی و جلیدیه مبرد
۵ اگر خون خارج شده در ۴ نفر چند پارچه از جلیدیه خارج شده و یک نفر جلیدیه با کپسولش
به پشت جراحت آمده ۶ ساعت بعد از عمل معلوم شد که جلیدیه و غیر از جسم زجاجی در پهلوی بالای مریض رگچه
و یک از مرضا را کنوز کالر دیگا نیز جلیدیه حرکت کرده و به پشت جراحت رسیده معلم مذکور حکم به
فشار و لبای جراحت کرده جمیع زور عمل با زند به جلیدیه در پشت جراحت نقدری لیسبد که دکتور
کالرسکا مجبور به بیرون آوردن جلیدیه شده ولی این اتفاق تخصیصا در چشمهای کلکومی و قرنیه
معلق به حدقه عمل حرکات شدید جلیدیه باشد بوده در رفع این اتفاق البته بهتر که با تمکن باید
باهنی چشم را حرکت نکاهدارند و یا باستعمال کلروفورم حرکت چشم مریض فراموش شود (۶)
باشد که نتیجه بعد از بسیار بهمه جهت نیکو بوده ولی پس از مدتی کاتراکت ظاهر گردد حصول
اتفاق به لغای محض در صورتی مانع باپس یا کورت بر جلیدیه بوده اگر مقصر شده با اخراج
جلیدیه مبادرت ورزند (۷) جون اجتماع گناه بر جراحت ۸ یا ۹ روز مدت میخواهد باشد که
درمدت اوطاق تحت دو پرچشم کالتر که باید قرار نیابد چنانکه در صدمه قرنیه و در استعمال چشم
دیده میشود پس باید تا وقت التیام جراحت در جمیع اوطاق ته این بچشم بسته نمایند (۸)
بعد از قطع عنبیه در مبتلا باطلکوم گاهی به کنار زوج قسم از کیسه شفاف سفیدی مانم که از التیام
لکیه یا نامیده باقی مانده و باشد که تا مدت زندگانی مریض به پا به دکتور کالرسکا حصول

دیگیه اد

دیگیه یا در صورت تفاوت خفیف بعد از عمل میسر شود و تدبیری در رفعش مذکور نشده است
مواقع ترتیب حدقه مصنوعی — مواقع مقتضی بسیار مختلف و مقصود از بعمل در همه جا به یک نسبت نبوده
به اشاره مقتضی ترتیب حدقه مصنوعی است (۱) قرار مجرای خطوط روشنائی (۲) در رفع ورم
از غشیه و داخل چشم از کاستن فشار در داخل چشم (۳) خواطر جمع بودن از نتیجه اخراج جلیدیه که در باب
خارج عنبیه که در یکی را با بیرون نامیده اند یا ترتیب حدقه بینائی (۲) ترتیب حدقه معالجه‌ئی (۳)
ترتیب حدقه محفظه‌ئی

ترتیب حدقه بینائی معمول است در (۱) که در وسط قرنیه چون لکه عریض غلیظ و در مقابل حدقه واقع شده مانع
عمل بصر شد به بریدن عنبیه از مقابل جزء شفاف قرنیه موجب رجعت حس بینائی شده و لیکن لکه
قرنیه مرکزی بوده و التصاق با عنبیه داشته و جزء بسیاری از قرنیه در ورم را که شفاف مانده باشد طریقه
معتدل در این حدقه طبیعی است بطرفی که قرنیه شفاف باشد چنانکه مذکور خواهیم داشت (۲) در صورتیکه
کاتاراکت مولود مرکزی مخطط مرکز جلیدیه را فرا گرفته و خواطر جمع از شفافیت جزء محیطی آن باشیم
(۳) ترتیب حدقه مصنوعی معالجه‌ئی که در رفع ورم مزمن غشیه چشم و کاستن از فشار داخل بکار رود است
(۱) در ورم قرنیه کلوکوم و قروح خطیره که تا قرنیه کشیده و با اجتماع رطوبت در چشم همراه باشد
حدقه همراه بوده و سایر بیماری که از حفظ قرنیه باشد (۲) در صورتیکه اتصال تام حدقه یا عنبیه باشد
حدقه نتیجه ورم عنبیه پایان نیکی بوده از التصاق عنبیه با کپسول جلیدیه راه ما دو جانب کلی مسدود
شده و چون رطوبت بیضیه چنانکه مذکور شد از دایره مرکزی ترشح میکند در داخل خلف مجتمع
مانده به توسط رطوبت در میان عنبیه و جلیدیه مجتمع شده عنبیه را به قدام و جلیدیه را به عقب رانده
حول حالتی کند موجب ورم عنبیه و مشیمیه گشته تنها تدبیر که در دفع حقیقی عنبیه توانا بود ترتیب حدقه
مصنوعی است (۳) در تمدد موضع قرنیه مخصوصا در حد به موضعی که در یا حد به شفاف محدود محل قرنیه
از عنبیه را از محافظه مقابل جدا به سبب داد به رطوبت تجمع در داخل حدقه یا فزاید و داخل چشم نیز
فشرده و داخل شده به توسط عمل در رفع فشار داخل و خارج حاصل گشته قرنیه منتفخ نمانده

(۴) در امراض گلوکم که هیچ تدبیری بجز بریدن حدقه مصنوعی و بریدن جزئی از عنبیه مفید نشواند بود
سیّم قطع حقیقت صحیح عنبیه چنانکه در تسهیل سایر اعمال معمول است (۱) چون جسم خارجی در کیسهٔ عنبیه داخل
شده باشد و بیرون بردن آن جزء جدا کردن آن از عنبیه ممکن نباشد (۲) در اخراج جلیدیه که بطریقه
گراف یا کاتاراکت نرم شده نزد به بطریقه (۳) حرکت خواهند سعتی سرکه یا جسم خارجی دیگر از جسم
زجاجی جمع آن و بیرون بریدن عنبیه متعذر است

در انتخاب موضع حدقه مصنوعی

باید دانست که چیزی برقرار ماند و چشم از زیادتی مقدار روشنائی داخله از راه حدقه تازه خیره ماند
مراعات چند قاعده لازم است (۱) جا دادن حدقه مصنوعی هر قدر که ممکن باشد قریب بمحور چشم تا اینکه
تقاطع خطوط شعاعی محور بینائی هر دو چشم بیک نسبت باشد و تعیین محل حدقه را مرکز قرار داده و خطی
از آن مرکز بمحیط سیاهی چشم فرض نموده ربع قطر حاصل کنیم چنانکه در این شکل نموده که نمرات ۱ و ۲ و
۳ و ۵ نموده میکنیم بهترین نقطه در ترتیب حدقه مصنوعی بینائی جزء داخل ۱ بعد از آن جزء تحتانی
و داخل ۲ پس جزء مقابل عرض ۳ و پس از آن جزء تحتانی و بیرونی ۴ و چون از آن اقطار
گذشتیم پس بهترین قطر فوقانی ۵ است که غالباً از جفن اعلی پوشیده میماند
(۲) چون ترتیب حدقه مصنوعی و بریدن عنبیه منظور بود توقف (۱) اتفاق قرحهٔ عنبیه که هر نقطه عنبیه که بقرحه نزدیکتر
باشد اختیار کنند
(۳) در حدبه موضع قرنیه بریدن عنبیه در نقطه مقابل حدبه و چون عنبیه بطرف موضع التیام قرنیه
کشیده شده باشد در همان حوالی حدبه حدقه مصنوعی ترتیب دهند
(۴) در ورم عنبیه و شبکیه و ورم عنبیه بزمن جزء تحتانی یا فوقانی عنبیه را بزرگ بریده بقدری موضع را
وسیع سازند که دوباره التصاق بیکدیگر کمتر داشته باشند
(۵) در گلوکم بموجب نصیحت گراف دلو حدبه نیز فوقانی عنبیه را که حدقه تازه را که از جفن
پوشیده شود اختیار کنند تا چشم از زیادتی خطوط روشنائی تیره نگردد ولی چون این قطع
عنبیه

عنبیه را تروق به بیشتر از سایر مواضع داشته باشد و چشم زیادی کور نشود که دادحدقه تازه بر فض کوچک و عنبیه بقرنیه
نزدیک باشد بموجب ضرورت از طرف وحشی یا انسی عنبیه قطع نمایند
(۶) اگر در هر دو چشم باید عمل نمود سعی کنند که هر دو حدقه تازه در طرف زیر یا انسی واقع بوده در طرف
وحشی نباشد تا راه بینی دست دهد

تبدیل موضع حدقه (ایریدودزیس)

مقصود از این عمل قرار دادن حدقه طبیعی است در مقابل جزء شفاف قرنیه که کرچت نام حکیم اختراع کرده
اگرچه بدیهی است که کنار حدقهٔ عنبیه را در میان شکاف جزئی که در قرنیه بر هم کشیده [illegible] کرده و طریقه
در این باب قرار نهاده و بعد از آن ها تغییرات چند در طریقه او نها کرده بود ولی حقیقت این عمل قدیم
دیگری بود که لیکن موقوف داشته بودند
طریقه عمل — با سوزن عریض گراف یا چاقوی کوچک کرچه شکافی که کافی در دخول قلاب [illegible] باشد
در قرنیه نموده پس قلاب را داخل کرده از کنار حدقه عنبیه یا کنار مرکز آن گرفته و بطرف بیرون کشیده
و در جراحت قرار داده و بعد از آن [illegible] کرچه با سوزن مخصوص [illegible] ابریشم [illegible] جزء عنبیه
که از آن جزء جدا [illegible] کشیده را گره زده و [illegible] تسهیل عمل [illegible] اختراع کرده که گره کرده
بیان میکند [illegible] طریقه عمل چند [illegible] تغییر داده و [illegible] قلاب [illegible]
[illegible] تعریف [illegible] کرده موضع شکاف [illegible] قرار داده جزئی از عنبیه را که بیرون
جراحت [illegible] قرار نگاه داشته ولی [illegible] نتیجه [illegible] باید که شکاف [illegible]
[illegible] ۲۴ یا ۴۸ ساعت جزء [illegible] عنبیه که در میان جراحت است مقراض نمایند
[illegible] که حدقه جابجا شده [illegible]
[illegible] عنبیه [illegible] انقباض و انبساط [illegible] ولی در چشم مبتلا [illegible]
[illegible] کوچک باشد موجب حدبهٔ قرنیه [illegible] برابر [illegible]
[illegible]
تبدیل مکان حدقه مستحسن است (۱) در کدورت مرکز قرنیه چون جزء [illegible]
شفاف مانده باشد (۲) در حدبه مخروطی شفاف قرنیه که بر عقیده [illegible] تبدیل مکان در حدقه
لازم است یک طرف زیر و دیگر طرف بالا در حدقه (۳) در کاتاراکت [illegible] جلیدیه
شفاف باشد

عمل کندن عنبیه

اینطریقه را ریشاپ دبیشمیه مکشوف معمول شده ولی بعدها از عملیات و ... از قرنیه عمل مینمودند و در این ایام

این هر دو طریقه بسبب خطراتی که حاصل مینموده ... متروک شده و طریقه دستاری بکار ...

ولیکن مینودلن کشف که طریقه ... عنبیه کاهی حاصله ... مقدار زیادی از رسط جلیدیه مکشوف ... منفعت ... است

طریقه عمل — پس از تحریکت ... چشم ... که در اعمال سابق مذکور شده ... ستور ... بقدر سه تا

۵ میلی متر در زیر ... نقطه مرکز قرنیه کرده و قلاب ... در میان قرنیه و عنبیه ...

بطرف زیر ... بطرف بالا ... چون بنقطه ... عنبیه ... مرکز ... کنار جلیدیه

قرنیه رسیده حرکت ... قلاب که بقدر ربع گردش ... داده بانداک ... تا پشت عنبیه را

... قلاب کرده و بطرف ... کشیده غالبا عنبیه مقاومت ... چون از ... جدا ... چنانکه

... عنبیه مذکور ... قطعه ... تمام عنبیه ... کشیده ... از ... خارج میکرد

چنانکه ... اتفاق ... کرده ... مبتلا ... عنبیه و ... دکتور ... از ...

... عنبیه ... تمام عنبیه خارج ... و ... خطر ... مرض ...

مریض ... کردم ... بعد از ... سبب ...

... شفا یافت و ... کتور ... مرضی ... عنبیه ... ملاحظه ...

و تعیین نموده است که در ۲۰ ملاحظه ... عنبیه ... و ... عنبیه و ...

... در ... عنبیه ... خطیر ... تمام عنبیه ...

... قلاب ... مستقیم ... معمول در قرنیه ... عنبیه ...

که طریقه کندن عنبیه و بیرون ... منفعت ... در معالجه ... عنبیه و ... خطیر ...

رفع التصاق کنار حدقه

مقصود از این عمل ... حدقه است ... در میان عنبیه و کپسول جلیدیه حاصل ... شده است ...

مخترع این عمل ... وضع ... حدقه طبیعی ... است که سطح ... عنبیه را

با کپسول جلیدیه ... داده ...

طریقه عمل — ... در ... (۱) ... مریض ... که ... بقدر

... ۲ میلی متر ... که مقابل ... نموده و ...

... میان ... نقطه ... قرار داده ...

قدری

... کرده در میان عنبیه و جلیدیه ... التصاق را ... قلاب ... کرده ...

... عنبیه ... طرف ... مینموده ... که کشیدن عنبیه در

قطع ... موضع ... قلاب ... تیز ... قرار داده ... حدقه تغییر ...

داده است یک قطره ... چشم ریخته ... دقیقه ...

چشم را با نوار ...

... مانع ... حاجت ... چنانکه ... مذکور ...

... کرده ... لازم ... مریض ...

... عنبیه ...

... مانع ... خواهد بود

بریدن عنبیه (ایریدوتومی)

... در ۱۷۲۸ ... در ۱۸۲۲ ...

کرده بود به مجلس ... خواهد ... اخراج جلیدیه ... عنبیه ...

... حدقه ...

در قرنیه ... عنبیه ... مذکور ... دکتور ...

... حدقه ... باید نمود

طریقه ... حدقه مصنوعی ... قرنیه ...

کرده ... عرض ... حدقه ...

تیز ... عنبیه ...

... حدقه تازه ...

طریقه دکتر ... — (۱) ... جلیدیه ... در کنار

قرنیه و درجه سبلیه شکل ف کوچکی با چاقوی بورن دراله پس ملتحمه را که خارج کشیده با مقراض نازکی خفیفه را
جدا نموده با کثرت ملتحمه را بکار برده که دانیه و انفشار چشم را میبندند (۲) چون بنگ حدقه را
کاملاً راکت نموده همراه باشد سوزن [illegible] دکتور کالازالنگ را له قرنیه خرد کند و عیان فضای حدقه داخل نموده
با حرکت مرکب از جبیره [illegible] داخل کردن ملتحمه را در قطر عرضی یا عمودی بریده پس قرنیه را با جاجر
کارد بطوریکه در عمل کاتاراکت [illegible] غشاء ترشح را با جزء مقابلش از ملتحمه بخارج کشیده و مقراض میکنند
طریقه دکر — دکتر [illegible] مقراض نوحیه که شاخه‌هایش بسیار نرم هستند بکار برده چون مقصود وسیع کردن حدقه
طبیعی در چشمی که جلیدیه سالم باشد بوده موضعی از قرنیه را که در طرف مخالف حدقه تازه باشد سوراخ نموده یکی
مقراض نوحیه را طوریکه شاخه‌هایش یکی در زیر و دیگری در سطح عنبیه واقع شود به چشم داخل نموده بیک حرکت
عنبیه را قطع میسازند و چون اسفیر در چشم مبتلا بکاتاراکت نور و ترشح عنبیه باشد این عمل
تقلید نوحیه را کرده اختلاف [illegible] که [illegible] مقراض [illegible] بکار میبرند

باب پنجم در امراض و معالجات جلیدیه

فصل اول تشریح و وظائف الاعضاء

تشریح — جلیدیه جسمی است عدسی شکل شفاف که در میان رطوبت بیضیه و رطوبت زجاجیه [illegible]
که تقریبا [illegible] چشم [illegible] واقع و مرکب است از غلافی موسوم بکپسول جلیدیه و جسم
مخصوص جلیدیه که مانند بلور شفاف و به [illegible] موسوم است
(۱) کپسول جلیدیه کیسه ایست بسته که جرم جلیدیه در آن جای گرفته [illegible] کیسه شفاف و خیلی نازک و الاستیک
بوده چون [illegible] در آن نگرند [illegible] شفاف بنظر آمده [illegible] مانند شیشه [illegible]
[illegible] بوده [illegible] (۱) قطعه قدامی
که در رطوبت بیضیه [illegible] و دیگری قطعه خلفی که [illegible] در طرف زجاجیه [illegible] است [illegible] جرم جلیدیه مجزی
از غشاء زجاجیه [illegible] رباط معلق [illegible] جلیدیه نامیده

(زنون زونه)

(زنون زونه) و فضائیکه در میان این غشاء و [illegible] موسوم بمجاری پتیت [illegible] از مایع شفافی است
که بر جرم جلیدیه احاطه دارد و سطح داخلی کپسول قدامی بر عقیده [illegible] از یک طبقه سلولهای [illegible] متشابه
پوشیده و کپسول خلفی را [illegible] ندارد
(۲) جرم جلیدیه — که محتوی در غلاف مذکور است در جوانان بکمال شفافیت و به نسبت سن تیره تر
شده مقداری رنگ کهربائی [illegible] در وسطش بیشتر و به سطح [illegible] قسمی از هسته [illegible] دارد که هسته جلیدیه نامیده
در جرم هسته طبقاتی بروی یکدیگر [illegible] و [illegible] طبقات [illegible] که هم [illegible] جلیدیه نامیده
ترکیب شده این الیاف لوله هائی [illegible] شکل مملو از مایع شفاف [illegible] هسته بوده در سطح [illegible]
واقعند که بصورت ستاره سه شعبه از آنها حاصل شده و الیاف سطح خلفی جرم جلیدیه بیشتر از سه شعبه اند
مخصوصا در جوانان و این الیاف از مرکز بمحیط [illegible] پیچیده [illegible] حاصل نموده اند بر عقیده
[illegible] چون جلیدیه را در محلول [illegible] تیزاب [illegible] غلیظ [illegible] شرح [illegible] بوده و این الیاف [illegible]
[illegible] که از وسط سطح قدامی ظاهر میشود [illegible] و در منطقه پیچیده و به مرکز سطح
خلفی منتهی میگردد
(۳) هسته جلیدیه — نسج هسته جلیدیه [illegible] طبقات [illegible] بر عقیده [illegible] الیاف [illegible]
نزدیکی و فاصله آنها کمتر [illegible] کثرت [illegible] انطباع [illegible] الیاف [illegible] شکل [illegible] دارد
(۴) سلولهای جلیدیه که هم گلوبول مرگانی نامیده اند — در سطح جرم جلیدیه [illegible]
[illegible] سلولهای طبقه [illegible] سطح داخلی کپسول قدامی [illegible] رنگ [illegible] دانه در محیط [illegible] هسته دار
در مرکز [illegible] هسته ها [illegible] سلولها نیز در مرکز جرم جلیدیه طولانی تر شده [illegible]
مانند الیاف بنظر آمده [illegible] که این سلولها مادر الیاف جلیدیه بوده و الیاف از [illegible] تولید میشوند
وجه تسمیه این سلول بمرگانی [illegible] که بعد از مرگ [illegible] مایع موسوم بمرگانی میگردد
شکل جلیدیه عدسی محدب است که حدبه سطح خلفی [illegible] بیشتر بوده [illegible] و غیره [illegible]

دکمان و سطوح رخنه‌ها کشیده چون از خطی که به امتداد محور باصره از آن بگذرد جلیدیه را بدو قسمت [illegible]
قطع [illegible] بصر که نشانه انکسار شعاع است بدست آمده [illegible] حقیقت [illegible] انکسار شعاع جلیدیه یک [illegible]
میلیمتر و بر عقیده [illegible] ضخامت [illegible] از [illegible] میلیمتر [illegible] میلیمتر تا ۵۰۰ [illegible]
۱۰۰ [illegible]
بوده در جنین جلیدیه در جنین اندکی سرخ فام و در جوانان سفید شفاف و در پیران مایل بزردی بوده
و اختلاف رنگ از شفافیتش کاسته به مرور سن و وزن [illegible] کاسته شده و الاستیسیته آن
کاسته بجائی میرسد که دیگر عضله انطباع دیگر تغییر ترکیب سطحی را نمیتواند و در اینحال چشم نزدیک
بین ظاهر میسازد (پرسبیت) مدتی مصنفین در باب جلیدیه غیر طبیعی رخنه‌ها کشیده و در بعضی از حیوانات
معلوم نموده‌اند که جلیدیه همان [illegible] شده نسج [illegible] عناصر جلیدیه [illegible]
نسج جلیدیه سالم تمیز ندارد
عمل و تغذیه جلیدیه — طریقه تغذیه جلیدیه درست معلوم نشده بر حسب احتمال مایع محاذی [illegible] غذای
آن گفته‌اند معلوم شده است که رطوبت [illegible] دارای اجسام لازم در تغذیه جلیدیه [illegible] و قابلیت نفوذ
کپسول جلیدیه تغییر است که چون جلیدیه محتوی [illegible] کپسول را سنجیده و چند قطره [illegible] کپسول جلیدیه
[illegible] در جرم جلیدیه جمع شده بر حجم و وزنش میافزاید و نیز امراض [illegible] که موجب
تغییر ترکیب رطوبت [illegible] عمل تغذیه جلیدیه را متوقف داشته کدورت جلیدیه را [illegible] مینماید
بر عقیده [illegible] در داخل کپسول [illegible] جلیدیه [illegible] عمل جلیدیه [illegible]
و کلیه غلیظ کردن خطوط [illegible] که [illegible] برخواسته و اطراف [illegible] جلیدیه [illegible]
الاستیک خود از عمل عضله انطباع مسطح و مدور گشته در تجدید [illegible] دارد و نیز معلوم شده است که
وزن مخصوص و قابلیت انکسار در میان طبقات قشری [illegible] جلیدیه [illegible] نیست چون [illegible] انطباع [illegible]
در یک [illegible] بر حسب [illegible] یا [illegible] بقاعده طبیعی [illegible] خواهد شد

(۲) طرز امتحان جلیدیه

(۱) تفحص با چشم در حالت طبیعی جلیدیه بکمال شفاف و درخشان با چشم خالی و نیز با روشنائی مصنوعی
مرئی نبوده و چنانکه مذکور شد بر حسب مرور سن رنگش جزئی زرد فام شده و در این سن از پشت حدقه
رنگی که بنظر میآید کمی تاریک [illegible] ظاهر شده [illegible] کدورتی در جلیدیه مریض را مرئی
به تجربه [illegible] در حینیکه [illegible] به بالا و یا پائین [illegible] قدری [illegible] مریض
انداخته مایل بطرف [illegible] در حدقه [illegible] در اینحال که حدقه باز شده و مانع [illegible] پشت غبیه
[illegible] کبود فام که درست [illegible] ظاهر است که [illegible] چشم [illegible]
شبیه طبیعی است که در خط [illegible] کدورت جلیدیه ندارد
کدورت کپسولی و کاتاراکت قشری جلیدیه را با چشم خالی میتوان دید که مانند لکه سفید از حدقه
ظاهر است ولی کاتاراکت کپسولی نقاط سفید شفاف مدور یا غیر منظم داشته کدورت قشری جلیدیه
همیشه با اشکال هندسی و خطوط منشعب بنظر میآید کاتاراکت کامل چون [illegible] شده در مرکز [illegible]
فام داشته و کاتاراکت نرم سفید شیری با اشکال مخالف یا دارای خطوط [illegible]
(۲) امتحان با روشنائی مورب — چون نقطه مخروطی شعاع [illegible] با عدسی [illegible]
قرنیه [illegible] تغییر [illegible] جلیدیه [illegible] در حالت طبیعی رنگ جلیدیه [illegible] با روشنائی مورب [illegible]
رنگ [illegible] کدورتی که در جلیدیه [illegible] تیره فام بنظر [illegible]
شکل حلقه یا نقاط تیره فام [illegible] کدورت کپسول جلیدیه سفید است [illegible] حدقه را وسیع نموده [illegible]
صورت امتحان [illegible] کدورت واقع [illegible] ظاهر میشود
(۳) امتحان با افتالموسکوپ — امتحان جلیدیه با روشنائی افتالموسکوپ نتایج [illegible]
دقیقه [illegible] افتالموسکوپ [illegible] روشنائی منعکس [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
مریض [illegible]

رسم شده است بوده هر قدر حدقه وسیعتر باشد سرخی بیشتر بوده و آینه امثال مکوک شفافتر باشد سرخی بیشتر بوده؛

دیگر سرخی منفتی انعکاس روشنائی بقعر چشم داخلی است و بواسطه شبکیه است چون کدورت جلیدیه در افراد مختلفه

آن در قبیل کپسول به هر و طبقات قشر جلیدیه و هسته و جزء خلفیه و اطراف آن است چون کدورت از مرکز جلیدیه

شروع کرده شد مانند که [illegible] خطوط سیاه در قعر چشم که با امثال مکوک شروع میشود ظاهر بوده چون کدورت

اجزاء محیط جلیدیه بنا کرده و از عنبیه پوشیده باشد مادامیکه اتساع حدقه در آخرین درجه باشد مرئی نخواهد شد

در رفع این اشکال ماده روشنائی امثال مکوک بمستقیم تابانیده که جزء محیط جلیدیه که واقع در پشت عنبیه است

دیده شود بعین سبب مریض را بتوالی [illegible] کرده جراح روشنائی منعکس را از زیر بالا و از بالا بزیر

و از راست بچپ یا بعکس برساند تا درست همه جلیدیه دیده شود در حالت طبیعی کنار جلیدیه معلوم نیست

مگر گاهی که بصورت حلقه باریک خاکستری یا سیاه رنگ و با مجهری که بدست داشته باشد دیده و در بعضی اوقات

حلقه [illegible] خود نمودگاه که بر عقیده مونترو از جهت [illegible] ظاهر شده است کدورت کنار جلیدیه

در حالیکه حدقه را با آلتهای وسیع نموده یا عنبیه را بریده باشند بخوبی ظاهر بوده جلیدیه بحلقه تیره هایی

کدورت را طرفی داده و کلیه کدورت کنار جلیدیه بصورت خطوط شعاعی یا مثلث نظر میاید بتشخیص

دقیقه است گاهی کدورت لازم است [illegible] که کدورت دیده شده در امثال مکوک بحدقه با قرینه [illegible]

در این صورت در حالت قرینه ما روشنائی [illegible] چون کدورت جسم زجاجیه [illegible]

ثابت مانده بی تغییر مکان داده و بجهات مختلفه رفته و [illegible] بکنار حدقه [illegible] هر حرکت چشم اختلاف

مرئی نیز و چنانکه گاهی در مرکز حدقه و گاهی در اطراف بوده و در بعضی از حرکات چشم از نظر [illegible]

با کدورت ثابت امثال مکوک جلیدیه مشتبه نخواهد شد

پس از ثابت شدن وجود کدورت در جلیدیه باید سعی در تشخیص مکان کدورت نمود یعنی معین نمود که از اجزا [illegible]

و خلفیه و محیط جلیدیه کدام یک گرفتار است این نتیجه را باعانت طریقه عملی که همیشه دستیار [illegible] است

و کان در تیره امثال مکوک خود که در سنه ۱۸۵۱ نوشته بخوبی شرح داده است [illegible] حاصل کرد [illegible] که

حدقه را

حدقه را با روشنائی آینه امثال مکوک روشن کرده موضع کدورت جلیدیه را تعیین [illegible]

با اطراف درست ثابت داشته [illegible] که این کدورت در حین حرکت چشم [illegible] و زیر و دو طرف

یا خارج میگیرد معین نموده اگر کدورت جلیدیه تابع حرکات چشم بوده باشد [illegible] مکان کدورت

در [illegible] جلیدیه است و چون حرکت کدورت بطرف مخالف حرکت چشم واقع باشد

معلوم بودن جزء خلفی جلیدیه است [illegible] امثال [illegible] تغییر مکان و وضع جلیدیه را

[illegible] کنار [illegible] ترتیب بیان حدقه یا یکی از اطرافش باشد ظاهر میسازد

(۴) طریقه سانسون و پورکینژ — از اینکه در چشم سالم سه شبح از شمع [illegible] در مرآتیه [illegible]

بهمین خیال افتاده که کاتاراکت تازه یا کامل را به این طریقه بشناسد پس از [illegible] اختلاف [illegible]

بطور مخصوص تحقیق کرده و از امتحان کاتاراکت به این طریقه معلوم نمود که چون شبح معکوس در چشم [illegible]

نبوده [illegible] شبح مستقیم دیده شود که کدورت در جزء عمقی و مرکزی جلیدیه بوده [illegible]

کدورت [illegible] ولی از وقتیکه امثال مکوک اختراع شده است این طریقه در معاینات چشم کمتر [illegible]

(۳) در [illegible] و معاینات جلیدیه

اختلال جلیدیه مرکب است (۱) اینکه تغییر [illegible] کدورت باید (۲) تغییر

مکانش [illegible] اتصال آن با اجزاء مجاور که [illegible] کاتاراکت (آب مروارید چشم)

و [illegible] خلع جلیدیه است

در کاتاراکت و اقسام مختلفه آن

هر گونه تغییر جلیدیه که موجب کدورت موضعی یا عمومی آن گردد عبارت است از کاتاراکت چون کدورت در [illegible]

یا هسته و جرم جلیدیه باشد کاتاراکت [illegible] و چون [illegible] کپسول تغییر [illegible] کاتاراکت کپسولی [illegible]

[illegible] معتقد بودند که کدورت جلیدیه از کپسول آن ابتدا [illegible] تا اینکه از تحقیقات [illegible]

کاتاراکت کپسولی [illegible] بوده که کدورت از جرم جلیدیه [illegible]

علائم — دو نوع علائم که مریض مبتلا بکاتاراکت ادراک میکند برحسب صورت و موضع کدورت
مختلف (۱) خیره ماندن چشم است در آفتاب و در روشنائی شدید این تجربه ثابت است که روشنائی
زیاد آفتاب یا چراغ مریض مبتلا بکدورت جلیدیه را خاصه چون کدورت نزدیک مرکز جلیدیه باشد مانع
از رؤیت اشیاء بوده بواسطهٔ حدقه خیلی جمع شده و مریض فقط در شب بهتر میبیند روزهای تاریک و مه آلود
و تاریکی شب برای دیدنش راحت تر و دلخواه از آفتاب بر روشنی مریض بروزنهٔ روشنائی بخوبی معلوم میشود
که از روزنه چیز پیدا و دیدار کرده و چون بعقب برگرده بخوبی میتواند دید

(۲) ضعف حدت بینائی کدورت محیطی جلیدیه باشد که مدتها بدون همراهی با تغییر باصره همراه باشد
چنانکه در مرضائی که سالها مبتلا باین گونه کاتاراکت اند مشاهده میکنیم که در کار خود مرتب اند و هیچگونه عیبی
در بینائی خود گمان ندارند ولی باندازه ترقی کدورت و نزدیک شدنش بمرکز بینائی هم ضعیف تر شده
گرد غلیظ اشیاء مرئی را در خود گرفته بمرور غلظت میافزاید تا وقتیکه بینائی کاملاً در کار رفته باشد که حفظ امور
بطور دفع و خوراک حاصل شده حال کدورت بتدریج ترقی کرده محدود شده ولی امثال این اتفاق غالباً بواسطه
دانست که مریض مدت بطول کشیده تا دیده بیک چشم از بینائی باز مانده ولی در آن چشم دیگر نیست چنانکه دکتور
کالدنیک ادریگا در رفتار رجفه حکایت میکند که پس از رفتن بشکار و شرکت در رفتن به تفنگ معلوم شد
که یکچشمش چیزی نمیبیند بعد از امتحان دقیق دکتور کالدنیک معلوم شد که هر دو چشمش مبتلا بکاتاراکت
محیطی جلیدیه شده چشم چپ هنوز بمرکز نرسیده و چشم راستش مرکز جلیدیه کدر شده بود گاهی
هر قدر که کدورت مجاورت حدقه نزدیک تر شود ملتفع بیمار بیشتر گشته در کاتاراکت هسته‌ئی که اطراف
جلیدیه تا مدت مدیدی شفاف است احتیاط باقی است اختلاف البصر همین قدر است که مریض در موضع تاریک بهتر
میبیند و حدقه اش وسعت حاصل کرده بهتر دیده و از وسیع شدن حدقه خواندن کتابت و خط میتواند
ولی در آفتاب چشم خیره شده و بزحمت رفتار میتوانند و همین حال در کاتاراکت در قه‌ئی که از خطر سهولت
مشاهده میشود ترقی کاتاراکت اشکال در ضعیف شدن حد بینائی شده مرضیکه [illegible] که محتاج بعینک

محدب

محدب برای نوشتن و خواندن باشد چون مبتلا بکاتاراکت کرده معلوم شد که اشیاء را از ابتدا بعبرت
مرئی بوده پس آنچه رؤیت اشیاء را ممکن نبوده در نیوقت برای خواندن مجبور به نزدیک داشتن کتاب شده
استعمال عینک مانند جنینائی ندارد چون کاتاراکت بکمال رسید مرض از نگاه داشتن چشم کم دیده ولی کوری
دنیا یا کوری مبتلایان با مورد اختلاف دارد چنانکه در نور دیده و در کمال گفته اند کوران امروز به جهت
عصا حرکت کرده ولی سر را رو بر آسمان بلند نگاه میدارند یعنی که در طلب روشنائی سعی دارند کوران
کاتاراکتی عکس سر را بزیر انداخته تاریکی را طالب اند

(۳) متفرق شدن روشنائی لامپ و چراغ — مریض مبتلا بکاتاراکت شعلهٔ روشنائی چراغ را در میان هالهٔ عکس
متعدد دیده خود شعله مانند کرهٔ مشتعل بنظرش میرسد

(۴) مرتفع شدن حد بینائی — بدین قسم که مریض مبتلا به شغله که بعینک عدسی نمرهٔ ۱۳ و ۱۴
و [illegible] بکار میبرد چون مبتلا بکاتاراکت خواهد شد [illegible] محتاج بعینک نمرهٔ [illegible] اشیاء را بخوبی و از دور
تمیز میدهد حصول این خیالات بواسطهٔ متفرق شدن شعاع در جلیدیه از شروع کدورت با قرص بوده که بنظرش
خطوط و اشکال یا شکسته میرسند

(۵) چند بینی یا متعدد دیدن — چنانکه چون بماه نگرد یا بر صفحهٔ روشن در مقابل بنگرد دو یا چند ماه یا صفحه
میبیند و این خیالات مخصوصاً در کاتاراکتیست که قشری بوده و حدقه را باین چند پنجره ساخته باشد

(۶) مگس پران — بعضی از اشخاص مبتلا بمرض [illegible] از [illegible] اشیاء بصورت ذرات [illegible] روی
دکمه‌ها و غیره مشاهدات [illegible] خیالات عبارت از مگس پران دیده است ولی علامت مخصوص کاتاراکت
نبوده بسیاری از اشخاص با صحت تام اعضاء چشم از این قبیل خیالات شاهده کرده اند

تشخیص تفریقی — در بیان علامات تشخیص کاتاراکت تعیین صورت و طبیعت مرض لازم است که کدورت
در طبقات قشری هسته یا غلیظ و یا رسیده جلیدیه شروع کرده باشد ولی در ابتدای مرض این قسم تعیین
همیشه کدورت تام جلیدیه را از کاتاراکت دیگر تعیین مختصر بستگی بامر [illegible] میان کاتاراکت ممکن نشده

در بعضی کدورتها این قطعه جلیدیه را احاطه کرده و بهمان صورت تا ۲ ماه میماند چنانکه در تصویر ... م

کاتاراکت مولودی دیده شده و بخطی موسوم است

کاتاراکت کدورت قشری موضعی

کدورت قشری عادتاً از اطراف جلیدیه ابتدا کرده و در غلاف است و در بعضی در سطح قدامی جلیدیه از حقاب

فضای حدقه بوده عقیده دیگر که بروز کدورت از نقطه واقع در غلاف پشت جلیدیه میدانند لازم بود

کاتاراکت نبوده شاید که این کیسول را در حینه مریض تشریح ... و نیز ضمن دیده شده

چون گفته شد از محیط جلیدیه ابتدا کرده تا چشم در روشنائی مریض معلوم شده محتاج بامتحان با اشکال مسکوپ

یا بطوریکه مذکور شد از حرکت دادن چشم و نگریستن اطراف جلیدیه موضع کدورت معلوم شد غالباً کاتاراکت قشری

قدامی محتاج بزمان بسیاری نبوده در همه ماه تا دو سال کلیتاً چشم را میپوشاند بر عقیده دکتور ...

دیوجتم از کاتاراکت غالباً از قطعه تحتانی دایره جلیدیه ابتدا کرده تا وقتیکه سایر افراد جلیدیه سالم است

بجز از امتحان با اشکال مسکوپ بقسم دیگر معلوم نگشته ... کاملی پیش بعد نقص ابتدا از ... جلیدیه

در این قسمت تحتانی دایره جلیدیه را استفاده میکرد ممکن است که بسبب کاتاراکت موجب ترشح ... عضله

مستقیم زیر تحتانی شده و تغییر تغذیه در این قسمت جلیدیه پیدا شود

چون کدورت در اجزای جلیدیه متفرق است دیگر در مقابل حدقه ظاهر شود چشم ... معلوم

در بعضی بصورت لکه‌های سفید تام ... و دیگر بنظر آمده در برخی خطوط سفید تام مخلوط بنقاط بوده

که بصورت نقاط و لکه‌های کبود متعدد و متفرق در تمام طبقات جلیدیه بوده و کاتاراکت

متفرق یا نقطه‌ای موسوم شده

چون کدورت بصورت ستاره در قطعه ... جلیدیه ظاهر گردد کاتاراکت قطبی موسوم ... قطعه

قدامی شده مرکز ستاره ... و خطوطش ... کاتاراکت قطبی قطعه خلفی بر عکس ... است

از کاتاراکت غالباً در اطراف ... عمده و نسبة ... و با ... مستلزم ... ظاهر شده

رفتارش بطئی تا سالها باقی بوده و تمام اجزاء جلیدیه را فرا میگیرد

(۳) کاتاراکت قشری نرم

کاتاراکت قشری چنانکه گفتیم از طبقات حوالی کپسول جلیدیه ابتدا کرده و کتلهٔ جلیدیه چون کدر شده در ... مبتلا

که از کپسول جلیدیه محض تغذیه و الیاف آن ... کدورت الیاف سالم جلیدیه گشته

و نیز از دیدن ... حجم جلیدیه بزرگ و نرم شده بتدریج میل ... پذیرفته پس تمام جلیدیه یک صورت و یک رنگ

یا مروارید ... در سطح قدامی ... میل کرده ... قرینه ... بواسطه ...

چشم مبتلا را از چشم سالم کوچکتر ... چون ... سطح قشری ... مشاهده ... مرکز

جلیدیه شفاف ... الیاف طبقه خلفی ... شفاف باقی مانده طبقات قشری خلفی

سفید و کدر شده پس کاتاراکت نرم ... سفید ... که ... مرکزی ...

حجم جلیدیه ... در ... چنانکه ... کاتاراکت

... بسبب ... علت

داخل چشم ... چون کاتاراکت نرم ... ظاهر ... بواسطه

... داخل چشم بوده ... چشم ... بسبب ... غالباً

رابطه ... کاتاراکت مولودی ... که در اطفال ... مشاهده

از این قبیل است ... اطفال ... جلیدیه ... است

کاتاراکت نرم غالباً ... جلیدیه ... ظاهر ... طبقات قشری نرم شده ...

و اجزاء ... کاتاراکت ...

... جلیدیه ... در فضای ...

چون کدورت جلیدیه عمومی و یک صورت ... کاتاراکت نرم ... در ...

کاتاراکت نرم که ... شفاف ... باقی ... ظاهر ...

علم عود دهشدان کامل معینانه و عدم دیگران مشاهده قعر چشم بالشفاف مکروب دلیلی بر رسیدن کاتاراکت بوده

(۳) کاتاراکت مایع

در این کاتاراکت تقسیمی که مذکور شد ما شد که بمیان تمام طبقات قشری یکباره بتیمیکه آنیا قشری جلیدیه بتدریج حل شده

هسته جلیدیه که دیگر تکیه گاهی نخواهد بود در تحت کپسول افتاده در آنجا بدون تغییر باقی مانده و یا اگر گاه

حجم و کمی سختی بتدریج نرم شده مانند سایر الیاف جلیدیه میعان می پذیرد در این صورت تمام اجزاء جلیدیه بیک حال شده

هسته در دل آنها در زمانه دیده و صورت کاتاراکت مرکانی معروف است .

کاتاراکت مایع برنگ مخصوص دارد در طبقات بر حسب اختلاف وزن مخصوص اجزاء شناخته شده چون چشم ساکن شود

در قسمت زیرین حدقه طبقات سفید دیگر مشاهده شده و در جزء فوقانی آن مایع شفاف باقی مانده چنانکه

مذکور شد غالبا هسته جلیدیه تغییر نکرده در میان مایع شناور مانده چون مریض سر را بزیر اندازد دیده میشود

که در قسمت تحتانی حدقه در میان مایع شیری رنگ هسته زرد فامی ظاهر گشته و کپسول را تکیه کرده باشد

و چون مریض سر را از پشت خم کند و چند لحظه بهم بنهد جمیع اجزاء کاتاراکت یکصورت شده و هسته مفقود

گشته و کپسول خلفی تکیه میکند چون یک گاه سر را به پیش اندازند دوباره هسته در موضع مذکور ظاهر گشته حالت

تخسیتی ظاهر میگردد

(۴) کاتاراکت منطقیه یا خطی

در این قسم کاتاراکت کدورت یک طبقه یا کمی رقیق از جرم قشری جلیدیه که بر هسته آن حائل دارد حاصل شده و سایر

طبقات محیطی و هسته مرکزی بحالت شفاف باقی مانده [illegible] برای تشخیص کدورت منطقیه موجود است که با شاهده

دنبال [illegible] که در مرکز شبیه کاتاراکت هسته بنظر آمده که بدور آن دایره تیره کی خرجی که بخوبی در میان حدقه

چشم موجود است چون روشنائی زیاد نکنند مقداری [illegible] که گذشته و در بعضی کدورت کمی روشن است

که کدورت مرکزی جلیدیه مانع دیدن اجزاء عمیق چشم [illegible] در این صورت مریض [illegible] میشود

تدریجا و خواهد چون با روشنائی [illegible] امتحان کنند موضع کدورت [illegible] رنگ [illegible]

و محدود [illegible]

و محدود بقسمی که از سطح خلفی جلیدیه عنبیه بیش آمده بقدری که همیشه مولودی بوده و سالها متوقف مانده گاهی با کدورت طبقات

قشری و در همراه شده در فشار [illegible] حاصل [illegible] در مرض [illegible] مبتلا به صورت از کاتاراکت آغشته

عمر معینانه چنانچه محفوظ هر قدر که حدقه تنگ تر باشد و هر قدر حدقه زرد و سعتر باشد عمل [illegible] اجرا شده عمر [illegible]

مستور بدین حیله محصور است که مانند اشخاص نزدیک بین یا شبیه [illegible] چشم خود را نزدیک کنند باشد که از فاصله [illegible]

[illegible] نماید

(۵) کاتاراکت مولودی

طفل لیکه با کدورت تمام جلیدیه یا جزئی از آن به دنیا می آید کاتاراکت مولودی دارد که در بعضی متوقف مانده و در برخی

پیشرفت دارد کدورت محیطی جلیدیه [illegible] و برخی کاتاراکت کامل [illegible]

کاتاراکت مولودی بصور مختلف کاتاراکت جرم جلیدیه یا کپسول بوده [illegible] کپسول را مبتلا میسازد [illegible]

عمده (۱) کاتاراکت قشری ستاره (۲) کاتاراکت مایع یا شیری (۳) کاتاراکت متفرق (۴) کاتاراکت

[illegible] (۵) کاتاراکت [illegible] (۶) کاتاراکت کپسولی است

(۱) در قسم اول سطح قدامی کپسول جلیدیه رنگهای مختلف ظاهر ساخته [illegible] سفید تر و در جزء شفاف [illegible]

رنگ شیر [illegible] ظاهر شود

(۲) کاتاراکت مایع برنگ شیر است و از زمان [illegible] عنبیه لطف [illegible] آمده چون چشم ساکن شود ذرات کدر [illegible]

در مایع که در [illegible] رنگ [illegible] گشته و در جزء تحتانی حدقه طبقه [illegible] ظاهر میسازند که [illegible]

چون چشم مریض حرکت کند تمام این ذرات بهم خورده و جلیدیه مایع [illegible] بنظر [illegible]

[illegible] در میان [illegible] ساکن [illegible]

(۳) کاتاراکت متفرق [illegible] مانند [illegible] کاتاراکت [illegible] داشته [illegible]

(۴) آب [illegible] هم نامیده شده و در اطفال تازه [illegible] شایع است حجم جلیدیه [illegible]

طبیعی [illegible] غالبا [illegible] چشم همراه است [illegible]

امراض دماغی از قبیل استسقاء و [illegible] داشته

(۵) کاتاراکت ورقه‌ای یا لایه‌ای است که از ابتدای تولد حاصل میشود ولی موقع کاملش پس از مدتی از عمر طفل ظاهر میشود
غالباً در سن ۴ ماهه که طفل شروع بتشخیص و کار میکند معلوم میشود که در وقت دیدن صورت خود را بهم کشیده
و با کمال [illegible] بچه اشیاء را دیده از این وقت کدورت جلیدیه [illegible] رو میگردد

(۶) کاتاراکت مرکزی غالباً متوقف مانده و بدون تغییر در جوانان مشاهده میشود

(۶) کاتاراکت هسته‌ئی

در صورت اول کاتاراکت که هنوز سخت و کاتاراکت [illegible] شده در اشخاص سالخورده بروز کرده و نتیجه اسکلروز
الیاف هسته جلیدیه بوده و در مدتی مختلف طبقات قشری جلیدیه نیز کدورت یافته بدون [illegible]
جلیدیه بکمال رسیده و سخت و حجیم بوده هسته جلیدیه همیشه زرد فام در قعر مردمک حدقه ظاهر بوده و در اول
کدورت جرم قشری سفید فام از [illegible] بوده از [illegible] چشم و [illegible] وجود کدورت کبود یا سبز فام یا زرد
رنگ در حدقه تشخیص میتوان داد ولی باید دانست که هسته جلیدیه در پیران عموماً درشت‌تر شده و زرد شفاف را
بیشتر منعکس ساخته مانند کاتاراکت بنظر میآید ولی کاتاراکت نیست چنانکه این اشتباه از دیدن با اوفتالموسکوپ
رفع میشود چون هسته کدر و سخت بوده جرم قشری نیز تدریجاً کدورت یافته و بواسطه آنکه زرد فام است در مرکز جلیدیه
نمود کرده تشخیص کاتاراکت سخت داده میشود
و مشاهده با اوفتالموسکوپ چه در صورت که هسته جلیدیه بتمامی کدورت یافته و طبقات قشری تغییر یافته از [illegible]
آینه [illegible] مسکوپ بدون [illegible] حدقه حدقه مغشوش و تیره فام در مرکز و شفاف در محیط بوده چنانکه دیده میشود [illegible]
با کاتاراکت ورقه‌ای داشته ولی در کاتاراکت حلقه [illegible] کدورت [illegible] جدا بوده و در کاتاراکت [illegible]
متفرق شده نمود در کاتاراکت دیگر و تا چند سال نگذرد بکمال نرسیده غالباً [illegible]
در چشم [illegible] ظاهر شده تشخیص کدورت از ابتدا مشکل است [illegible] حدقه وسیع [illegible]
با سره در اوفتالموسکوپ مغشوش بنظر آمده و مریض در خواندن زحمت دیده پس از مدتی [illegible] حدقه را وسیع

تا بینه حدقه

تا بینه حدقه کاتاراکت معلوم شده عیب که مریض از ابتدا احساس کند قادر بخواندن حروف ریز نبوده و اشیاء را از دور دیده
پس از مدتی [illegible] اشیاء و [illegible] نیز حاصل داشته اجسام را در پرده یا در غبار غلیظ مشاهده کرده [illegible]
قطره [illegible] در این حالت [illegible] بهتر میبیند

کاتاراکت سیاه — بندرت کاتاراکتی که در او هسته سیاه شده دیده شده و [illegible] اوان [illegible] مدرکانی
مذکور داشته و بعد از [illegible] مانند دستارو کارف [illegible] آن قسم کاتاراکت دیده در دکتور [illegible] در سنه ۱۸۷۰ کاتاراکت
سیاهی که از خون حاصل شده بود دیده سبب سیاه شدن هسته جلیدیه در [illegible] از خون در جرم جلیدیه
و هسته ولی در تشخیص [illegible] نیز باید خیلی ملتفت بود که تاثیر خون در جسم زجاجی مشتبه نبود

کاتاراکت کلوکوم — در صورت که کاتاراکت هنوز سخت و حجیم بوده و بعد از کدورت آن هسته جلیدیه شروع کرده
از مرکز بطرف محیط رفته کاملاً سبز فام است بدین واسطه [illegible] کلوکوم [illegible] سبب مروارید سبز نامیده

آب مروارید [illegible] — کاتاراکت [illegible] سبب [illegible] چون [illegible]
و در این [illegible] الیاف جلیدیه [illegible] بیشتر [illegible] شده [illegible]
[illegible] صورت [illegible]
و داخل چشم همراه بوده [illegible]
[illegible] ۴ [illegible]
بیرون آورد

کاتاراکت کپسولی

کاتاراکت قشری یا هسته‌ئی نرم یا سخت چنانکه مذکور شد با کدورت کپسول مقارن نبوده ولی در بعضی اشخاص نیز
مانند سایر اجزاء جلیدیه تغییر محسوس [illegible] کدورت یافته [illegible] که کپسول بدون جسم جلیدیه کدورت یافته
(۱) کاتاراکت کپسولی بدون تغییر جرم جلیدیه — این نوع کدورت [illegible] کپسول [illegible] ولی
[illegible]
چون در حال [illegible] کاتاراکت [illegible] کدورت [illegible]

قطعی کورم مذکور دیشهم بیشیاریم

کدورت جزء قدامی کپسولک باشقا شکال مختلفه ده اوله رق و بعضاً نتیجه ورم عنبیه اوله رق بر چوق اختلاف شده ورم غشاء

کاذب مخنم حاصل شده و بعضاً شفافیت جزء قدامی کپسول واسطه سیله قسمنده بادی پس اولور حجیم بوده

و یا نتیجه تغییر سلول اپیتیلیوم درجه حمایت [illegible] مصنوعی معروف کاتاراکت غشاء کاذبه دخی [illegible]

خسفاته موسوم در

(۱) کاتاراکت کپسوله غشاء کاذبه غالباً بصورت تدریج کنده تام مرکزی ظاهر شده بنده تام کپسول قدامی [illegible]

کرمه ایتمام حصره [illegible] کاتاراکت کپسوله کدورتش بیشیر و بر بعضده ردن لکه لر ستاره [illegible] که مرکزی سفید و خطوطی لر

مرکز محیطه تارکشیده تغییر باجره دردن قسم اولکاتاراکت کمتر معلوم شده و بعض یدلر اوزرنده حجیم جبیز بوده ده چوق

دهانشه کرده تغییر فاحش در عمر غیابنده حاصل کشته و هیچ تدبیر تحریکی علاجیه اطلاع غیر شده

(۲) کاتاراکت کپسوله خسفاته که کل سطحی نامیده شده اولرک کپسول قدامی در حصارجه قدیه بصورت سفید مرداری

و شفاف ظاهر شده غالباً که سفید غفیر مانند شکاف ته معان حدقه آشکار شده و بر بعضی جلیدیه قرار داشته عموما

مقدر بوده الله همیش [illegible] سطح و سفید مرداری رنگ و بعضاً رد مختلف اولکدورت طبقات قشری هم منظر لیره غالباً که

سطح بعضی بوده و حال منعقد شده بر قسم ابیضه غشاء [illegible] کدورت غالباً در سطح خارجی کپسول

دوره داخل سطح قدامی [illegible] ده و بعضاً بر حسب اوچ نقطه ظاهر شده مرحوله که مرکزی سفید بوده دوره در اوق

تقاطع به سطه [illegible] نوکیکه نقطه ثانی ملک شده بسبب داخله کاتاراکت محروطی نامیده شده (کاتاراکت

محروطی بسیار مالدر بیت ۶ و کمتر کاتاراکت شهوار لکثیری منعقد بدی کاتاراکت حلقاتی کرده) در بعضی اقسام بی

کاتاراکت ماکانزی معلوم بوده است که لذر جهتی نوزن تقطعه کور کپسول قطعه کور حفظ شده وحد ادطاق معلومی

بیده قده هلی دی اتفاق ۲۱ سال بیت کانزی بوده بمو اوله برابرکی اتفاق بنفیاده دسته اراده نوع کدورت

کپسوله مختلف در بعضی هر بوده و بعد اله بیکه به در مرحله عنبیه و قرنیه شروع شده و در بر جزء واسطه دیش ناسب

تا قبل اه قرنیه و رسوب رم بر در کپسول حاصل شده لا تیه وصورت بوجد که قرنیه ایکلکی تیسوار تقه

بر عقیده ده بهره دیشنه نسونک کاتاراکت مخروطی بیشتر از عیب قرنیه ایله حاصل حیاتیه در رده زیرکه تغذیه قرنیه حیاتی

مر بند بوده که کدورت خطوط سفیده مرداری در کپسول جلیدیه ظاهر گشته

(۷) کاتاراکت کپسوله و جلیدیه ——— دیں صورت ازکاتاراکت بسبب ناهیرکه با کدورت جلیدیه ایله کپسول

دار در بعضی شناخته نشده و در این قسم ازکاتاراکت کپسول جلیدیه در شفافیت تام شده سیزی بی اکثر رنگ

و بعضی این نوع مخش مانند اکثر با بعاد خطوط کبو شیشه منظر لیره و ازین حالت شبیه بکدورت قشری طبقات حلقه

بوده و بعض قدرکه جلیدیه کدرل به دیلدنه کدورت کپسول معلوم شده کپسول کدر در قعر حدقه در میان سوکمی

ظاهر بوده کاتاراکت سیلیک (لکه حیقاقه) پس کاتاراکت کپسوله و جلیدیه است که بدنش ظل کشیده

و جزء اسپاد بر این طبقات قشری محدود شده جلیدیه و غلافش کو هکیده شده

(۸) کاتاراکت تانوی

کدورتیکه در فضای حدقه بعد از عمل کاتاراکت تشکیل می یابد کاتاراکت تانوی موسوم شده عموماً اکثر بعد از کهنه

و طبقات قشری متصل مترتبی است مصر از عنبیه مثل هم حیرت مه پوشیده است که در عمل تنوع اغراض کپسول جلیدیه

جیرون بیا یده پس قدر شکافته نشده یا قدیم جلیدیه از میانش خارج گشته بیشه که به اوله شعری قطعه از کپسول

در بعضی بصورت حیچیده شده ندانه طبقات قشری جلیدیه ادکه در چشم باقیست در میان گرفته بتدریج جمع تر

و سخت تر گشته کدورت سفیده رنگی ظاهر یابد که غالباً در پشت عنبیه مانده و مانع عمل بصر گشته و با فضای حدقه را

گرفته بعنبیه التصاق یافته مانع عمل بینایی ممکن در بعضی تقریباً نارنگ و شفاف است که در دوران روشنائی موجب

داخل مسکوپ و دیده غیر شده در تحتان با روشنائی موجب شفاف و بواسطه رشتوه نفقاکلستیرین با طلعع بی

بوده و یا بصورت تمثیل سفید یا کبود نام و در موضع لذحدقه ظاهر شده در تحتان ما دنبال مسکوب لکه ها جیابهای

سیاه منظر میآید که از یکطرف حدقه بطرف دیگر کشیده شده باشد

(۹) کاتاراکت حرجیتی

حرجیت کپسول و در بعین از واسطه ضربه با کثافت سخت موجب بیرون آمدن جلیدیه از غلاف معلول

کاتاراکت است و غیره باشد که در هر صورت که چگونه کپسول جلیدیه موجب کدورت مرضی گردیده پس عکس طبقات
قشری جلیدیه در موضع مجاور کدورت هر جزئی متوقف مانده پس از اندک مدتی که سفیده مانند خطوط ناشکل
غیر منتظم حاصل شده سایر اجزاء جلیدیه چه عیب با نیز کاتاراکت هر جزئی را نمو بیشتر است هر قدر که هر جزئی قدیم‌تر
هر کپسول عرضه‌تر و سست مریض بیشتر باشد در اطفال و جوانان عموماً که هنوز حجم جلیدیه کم است [illegible] عمل عکسی کرده
بوده طبقات قشری هم از نفوذ رطوبت بیضی متورم شده و در هر کپسول که در هر جزئی کپسول جلیدیه پاره و از [illegible]
موضع مجروح بطرف خارج رفته بعضی از حجم جلیدیه جدا شده و در اطاق قدامی افتاده در آنجا جذب میگردد
چون هر جهت که [illegible] کدورت و خروج تدریج در تمام اجزاء جلیدیه بمرور زمان
تمام جلیدیه کدورت پذیرفته هم از نقطه کپسول [illegible] رطوبت بیضی حل شده و جذب شده با تمام حجم جلیدیه و شفافی تمام
مریض [illegible] بملاحظه این [illegible] کپسول جلیدیه [illegible]
و این طریقه مخصوصاً مستعمل است مخصوصاً در اطفال [illegible] کاتاراکت [illegible]
در مورد حصول نتیجه باید ملاحظه داشت (۱) اینکه عدسیه [illegible] ملتصق با کپسول [illegible] و مانع از
حرکت جلیدیه بوده موجب [illegible] داخل چشم میگردد (۲) [illegible]
در عدسیه و کپسول و قرنیه [illegible] که غالباً [illegible] خطیر [illegible] داخل چشم میگردد
(۳) وجود جسم خارج در جلیدیه [illegible] که از خروج جلیدیه جسم خارج [illegible]
[illegible] موجب ورم [illegible] (۴) اینکه [illegible]
باشد که تغییرات در ترشح و فشار داخل چشم هم رسیده موجب علة گلوکوم گردد

تشریح مرض

(۱) اول تغییری که در کاتاراکت نرم دیده میشود تغییر سلولهای کپسول است که شفافیت [illegible]
و بعد [illegible] قطرات [illegible] (۲) الیاف جلیدیه
[illegible] نقطه [illegible] تر دیده
کشته

کشته این تغییر در غلاف الیاف حاصل شده بتدریج ماده داخل این غلاف‌ها تغییر پذیرفته [illegible] و منتشر شده
و عاری از هسته مانده و دانه دانه گشته غلاف رقیق باقیمانده و در بعضی مواضع از هم شکافته ماده لیفی از
غلاف بیرون آمده [illegible] بین [illegible] ظاهر شده [illegible] ضعیف‌تر [illegible]
تمام حجم جلیدیه را فرو میگیرد [illegible] غالباً [illegible] در استعداد [illegible]
یافته پس به واسطه قوه و [illegible] تمام حجم جلیدیه [illegible] کاتاراکت نابالغ
تشکیل یافته و با عناصر جلیدیه نرم و مایع شده [illegible] حجم جلیدیه [illegible] کوچک شده
[illegible] در میان الیاف جلیدیه [illegible]
در وسط و اطراف [illegible] کاتاراکت [illegible] کاتاراکت قشری [illegible]
[illegible] کپسول [illegible] کاتاراکت [illegible] کپسول [illegible]
[illegible] متفرق بوده بر عقیده [illegible]
[illegible] پس از [illegible]
قشری نرم شده [illegible] در موضع مجروح [illegible]
[illegible] کاتاراکت [illegible] الیاف جلیدیه سخت‌تر و [illegible] قطرات [illegible]
هسته [illegible] رنگ [illegible] تغییر [illegible] (۲) [illegible] تغییر [illegible]
که الیاف [illegible] ظاهر کرده و شفافیتشان کاسته است [illegible] تغییر [illegible]
جرم قشری تغییر پذیرفته مانند [illegible] انقلاب می‌پذیرد
پس [illegible] کاتاراکت باشد که کپسول جلیدیه [illegible] جرم قشری [illegible] چسبیده [illegible]
مانند [illegible] کپسول جلیدیه [illegible] خروج حجم جلیدیه [illegible] جلیدیه [illegible]
و طبقه قشری در موضع مانده [illegible] کاتاراکت [illegible]
کاتاراکت سیاه [illegible] در [illegible] تشریح مرض [illegible] که [illegible]

سفت تر گشته و همه نقطه تیره شده کراک در کاتاراکت عدسی قطعات سیاهی یافته است

(۳) کپسول جلیدیه تغییرات حاصله بپذیرد چنانکه در کاتاراکت کپسولی غشاء کاذب پاره دیگر جسم عنبیه
مخلوط یافته جزء بسیاری از این جسم که در واقع غشاء کاذب است دانه های صغار مرکب از کربنات
آهک داشته همین مصنف در صورت شفافیت این دانه ها را از صفحات کلسترین دیده که مانند ورقه بر
ضخامت ۱ تا ۳ میلیمتر بوده خود کپسول خراش دار و یا رقیق مانده و سوراخ ها در ضخامت آن دیده میشود
و بسا توده سطح داخلی کپسول را مرکب از طبقات کثیف و مختلف در طبقه [illegible] چنانکه در بعضی از جرم کرد
جرم شیشه شفاف بوده و در بعضی به نیشتر منظره [illegible] و نیز این مصنف در سطح داخلی کپسول [illegible]
نوع تغییرات و قطرات [illegible] یافته است گاهی در سطح جرم ترشح سیال اپی تلیوم مشاهده یافته که تمام
جلیدیه شفافیت اصلی باقی بوده ولی همه جلیدیه کدورت پذیرفته و یا از دانه غشاء کاذبی
در میان جرم بی شکل کپسول و دانه ها و طبقه اپی تلیوم را که مایع بر اثر تغییر کپسولی التصاق این پرده جلیدیه
اختلاف داده و گاهی التصاق در میان کپسول و جرم قشری که باقی مانده در قسمت کپسولی مقدم شده و عروق
در سطح قسمت کپسول یافته است چنانکه در بعضی کاتاراکت هایی که دکتر [illegible] جدید بودن [illegible] چند
در سطح کپسول مقدم ورم کپسول را [illegible] مشاهده کرده و نتیجه ورم حدود این آلت [illegible] اسباب عمده
چشم محفوظ مانده دانسته است

اسباب

تعیین سبب کاتاراکت از روی تحقیق مشکل مستور گشته که در بعض اسباب مختلفه عارض میشود که بعضی از آنها را مستقیم
در کدورت جلیدیه دارند مانند جراحات و تغییر مشیمیه و وراثت [illegible] که در بعضی اسباب مستعده که گاه [illegible]
و [illegible] و میراث بودن و [illegible] را [illegible] و نیز از این اسباب تغییر خون مانند [illegible] بیماری بول قندی
گشتن این اسباب کدورت جلیدیه محسوب [illegible] که تفصیل [illegible] را یک یک مذکور میداریم

(۱) اسباب موضعی — (۱) جراحت — [illegible] قشری ورم در [illegible] بسیار [illegible] میشوند

بوقوع

بوقوع جراحت یا جسم خارجی بوده به میانجی همیشه در چشم مبتلا کاتاراکت از ورود جراحت دقیق
[illegible] باید خواطر جمع شد چه اگر رخنه [illegible] در کپسول جلیدیه پدید آید موجب انعقاد کاتاراکت [illegible] شود
و لکن [illegible] که جراحت کپسول جلیدیه [illegible] حاصل کاتاراکت التیام پذیرد (۲) تغییرات غشاء عروقی چشم علاوه
غشاء عروقی چشم در تغذیه جلیدیه معلوم میکند که اندک تغییری از این غشاء باید فساد و تغذیه جلیدیه و حصول
کاتاراکت خواهد بود چنانکه در ورم عنبیه و مشیمیه مزمن و گلوکوم و غیره موجب کدورت جلیدیه خواهد [illegible]
دایره مژگانی بیشتر از [illegible] موجب [illegible] کاتاراکت است چنانکه در علت این دایره [illegible]
و [illegible] رطوبت [illegible] ورم [illegible] و سکته [illegible] نیز موجب کدورت جلیدیه [illegible] کاتاراکت
[illegible] بوده ورم عنبیه مزمن که به [illegible] ترشح در قسمت [illegible] کپسول جلیدیه ظاهر [illegible]
که عبارت از کاتاراکت غشاء کاذب است چون در [illegible] ورم [illegible] کپسول جلیدیه [illegible]
که در این حالت [illegible] قطعه [illegible] بر عنبیه [illegible]
[illegible] بر عصبیه [illegible] مشیمیه در [illegible] [illegible]
باقی [illegible] که کاتاراکت بر تغذیه جلیدیه [illegible] ولی [illegible]
عروق مشیمیه را [illegible] ثابت کرده است (۳) جدا شدن شبکیه کاتاراکت [illegible] که [illegible] زمانی
در [illegible] [illegible] باشد [illegible] غالبا [illegible] شبکیه بوده [illegible]
[illegible] همیشه باید از [illegible] چشم [illegible]

(۲) اسباب عمومی و مستعده (۱) قندی بودن بول که از دیرباز معلوم شده است که مرض [illegible]
بودن [illegible] در چشم احساس کرده و مبتلا کاتاراکت قشری [illegible] شده [illegible] در [illegible] مبتلا
[illegible] بودن [illegible] نفر را مبتلا کاتاراکت یافته و دکتر [illegible] ۳۵ مبتلا [illegible]
که کدورتی در چشم احساس میکردند ۲۲ نفر را مبتلا کاتاراکت قشری دیده
[illegible] این کاتاراکت [illegible] و به عقیده [illegible] محض بودن عناصر غذائیه در [illegible] چشم [illegible]

شدن تام یا ناقص عدسی رخ نماید (۲)

(۳) البومینوری بودن والدین که بشیوع زیاد است موجب کاتاراکت نبوده ولی در همراه بودنش با کاتاراکت سهم بزرگی دارد چنانکه دکتر کالزنسکا مریض را مبتلا به ورم مثانه البومینوری دیده است که کاتاراکت سریع الحال مبتلا کردیده (۴) مرض تتانی شرائطی که در این تجربه معلوم شده که بهر درستی جنیان عروق تغییر نموده شبکه عروق شعریه خونی در جسم و عدسی و در صفحات جلد و غشاء مخاط از خون خالی مانده بر عکس مرضیکه اصلش رسوب [illegible] بوده است در عدسی و داخل [illegible] است [illegible] ماده مهمتر در جوف زبان و [illegible] [illegible] کشته بعروق شعریه رفته و در کجا [illegible] تام نتیجه این علت [illegible] لذا اثر اختلال شدید در [illegible] مختلفه [illegible] اگر [illegible] چشم [illegible] ماندن چشم در دایره [illegible] موجب [illegible] کلیدیه و [illegible] تام حواله شده (۴) سن که شاید در مستعد ساختن کاتاراکت دخالت چه بهر درستی الیاف جلیدیه اسکلروز یافته به موسطه اعلب بروز کاتاراکت در میانه [illegible] سالگی (۵) جنس چنان مینماید که اثر در بروز و شیوع کاتاراکت نباشد ولی بنابر استقراء دکتر که در مریضخانه کلنیک [illegible] در شهر وین کرده است در [illegible] نوع مبتلا کاتاراکت [illegible] مرد و ۳۳۲ زن بوده اند که برای نسبه میتوان گفت که نسبت کاتاراکت نسبه ۳۸ به ۱۰۵ و نسبت زن ۶۲ در ۱۰۰ (۶) ارثیت و کاتاراکت مولودی چه کاتاراکت مولودی [illegible] بعقیده [illegible] در ده [illegible] مبتلا کاتاراکت که [illegible] در کلیسا [illegible] جمع نموده است ۲۹ نوع مبتلا کاتاراکت مطلقه [illegible] بوده اند که در [illegible] پس از آن کاتاراکت [illegible] خلقی و ما در زاد کاتاراکت تام اجزاء جلیدیه و درقه ئی بوده [illegible] سایر [illegible] چشم مخصوصاً [illegible] مانند غشاء حدقه ئی [illegible] غنبیه یا شبیه که [illegible]

برای اینکه

برای اینکه که کاتاراکت مولودی [illegible] همراه بوده غیر طبیعی بودن [illegible] چون [illegible] مثل [illegible] طبیعی [illegible] و [illegible] جلدیه [illegible] بعقیده دکتر [illegible] سبب کاتاراکت مولودی است از اینجا که [illegible] بالذات [illegible] مستعده [illegible] بر مدت حیات [illegible] کاتاراکت در [illegible] طفولیت بانه که [illegible] طفل مبتلا کاتاراکت میباشد چنانکه بسیاری از [illegible] مبتلا کاتاراکت باشند [illegible] از [illegible] طفل برادر و خواهر [illegible] طفل مبتلا کاتاراکت مولودی [illegible] [illegible] از طایفه حکایت میکند که تمام [illegible] اینها [illegible] سالگی مبتلا کاتاراکت [illegible] طایفه بسیاری از اطفال مبتلا کاتاراکت مولودی دیده است که پدر و مادر اینها [illegible] بهم [illegible] نموده اند و دکتر کالزنسکا از یک زن [illegible] حکایت که [illegible] مبتلا به [illegible] بوده [illegible] که در [illegible] جلیدیه در [illegible] دیده [illegible] [illegible] مرحوم [illegible] (۲) [illegible] کاتاراکت [illegible] که کار [illegible] یا [illegible] کردن [illegible] و لطیف است چنانکه [illegible] و الماس تراش [illegible] کاتاراکت بیشتر [illegible] مستعد کاتاراکت بوده اگرچه هنوز از استقراء نتیجه [illegible] ولی بعقیده دکتر کالزنسکا [illegible] که کدورت جلیدیه [illegible] که [illegible] مستعده کاتاراکت [illegible] کدورت [illegible] جلیدیه [illegible]

تشخیص

در [illegible] تشریح کاتاراکت [illegible] لزوم [illegible] چشم مبتلا [illegible] (۱) [illegible] چشم [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible] نوشتیم که [illegible]

میشود لهذا کدورت خلفی محیط جلیدیه را تمیز نمود در اینجا میگوئیم که در تشخیص کاتاراکت (۱) وجود کدورت در جلیدیه
یا در سایر اجزای شفاف چشم تشخیص باید داد و لذا باید دقت کرد که بتوان قرنیه و جلیدیه و جسم زجاجی را امتحان نموده از
کدورت قرنیه بروشنائی مورب خاطر جمع شده و کدورت جلیدیه که بصورت خط یا مثلث یا ستاره و یا لکه هاست
با کدورت جسم زجاجی که متحرک و بدون نسبت بحرکات چشم بهمه طرف توان رفت تشخیص توان داد (۲) در تشخیص
وجود کدورت در طبقات قشری و یا طبقات قشری خلفی جلیدیه بوسیع ساختن حدقه و بدین در روشنائی مسطح
و عمق بودن کدورت معلوم شده که کدورت طبقات خلفی جلیدیه سطح مقعری را در غلبه بنظر آمده و در امتحان
با افتالموسکوپ کدورت جزء قدامی جلیدیه تابع حرکت چشم بوده و کدورت جزء خلفی بر خلاف چشم حرکت
داشته چنانکه در بالا نگریستن مریض کدورت در طرف زیر حدقه بنظر آمده و چون به عکس چشم را حرکت دهند
کدورت نیز بعکس حرکت خواهد نمود

(۳) در تشخیص وجه کدورت در کاتاراکت نقطه جلیدیه میگوئیم که هرگاه کدورت در جرم قشری جلیدیه از [illegible]
و در امتحان با افتالموسکوپ مانند خطوط یا مثلثات و چند قطعه در مرکز چشم نمودار بوده مانند خطوط کاتاراکت
کپسولی سطحی ولی کاتاراکت کپسولی محدود بلکه غیر منتظم سفید رنگ بزرگتر از حجم سر سنجاق بنظر بیاید بوده کاتاراکت
الکاتاراکت قشری هم لهذا که در ابتدا رنگ کل سفید و سفیدی مرواریدی رنگ کدورت بسیار مشخص بوده کاتاراکت
هسته تیره در افتالموسکوپ لکه حلقه بیک حلقه در قعر مخروط چشم بطور روشن ظاهر بوده و کاتاراکت
مخلوط رسیده هسته جلیدیه زرد کهربائی بنظر آید (۴) تشخیص متوقف بودن یا رو به تزاید داشتن
کاتاراکت که مسئله عمده است از خصوص طبیعت کدورت معلوم شود چه معلوم شده است که کدورت کپسولی
و جرم قشری کاتاراکت در قدیم همیشه متوقف بوده کاتاراکت قشری با سرعت تزاید و قدری کندتر از [illegible] نوع
جلیدیه و کپسولی کاتاراکت هسته که در پیران شده مرض خیلی بتدریج تزاید ولی رفتارش خیلی بطی است
در حقیقه دکتور کاتاراکت کدورت جرم قشری جلیدیه [illegible] و دیگر [illegible]
میشه سالها را دیده متوقف مانده کدورت جلیدیه که شکل خطوط باریک کوتاه بصورت [illegible] منطقه

جلیدیه

جلیدیه احاطه داشته همیشه متوقف مانده و بتدریج منقطع میگردد اینجا هم (۵) تشخیص اینکه
اختلال باصره بواسطه کدورت جلیدیه است یا سبب دیگر دارد میگوئیم کدورت مرکزی یا مجاور محور
باصره خیلی زیاد مانع از خواندن بلکه رفتار بوده کدورت محیط جلیدیه بسبب ضعف بینائی و تیرگی چشم شده
ولی مریض را از کار خود باز نداشته قاعده کلی این است که تا [illegible] بیننده اجزاء [illegible]
توان دید مریض رفتار روشنته انگشت را شمار داده و خطوط درشت را میخواند در کاتاراکت نشسته
که مریض از رفتار محروم است [illegible] بیچ ساختن حدقه رفع زحمتش را کافی در هر حال که بینائی
از این قاعده انحراف جوید حدس بزرگ کسر از غشیه داخل چشم باید زد
(۶) امتحان رسیده و تمام بودن کاتاراکت که مسئله بسیار لازم و [illegible] تا [illegible] رسیدن
کاتاراکت حاصل نشود عامل عمل بخیر [illegible] دارند [illegible] چنانکه در کاتاراکت که هنوز طبقات محیطی جلیدیه
در اثر کدر شده ولی مانع عمل شده عمل باید نمود قسم دیگر که مریض را مانع رفتار گشته ولی تمام جرم
جلیدیه [illegible] نرسیده گفته و عمل را در این حال معمول نمیداریم پس در حق مسئله رسیده کاتاراکت باید
(۱) درجه ضعف بینائی (۲) ممکن بودن روشن ساختن قعر چشم با افتالموسکوپ اگر چنانچه حدقه را
وسیع نموده باشند مناط اعتبار میدانیم دکتور کالزنسکی میگوید که عموم بلکه اطباء و غیر در قدیم معتقد بودند
که کاتاراکت نرسیده عمل نباید نمود ولی در این ایام [illegible] این اعتقاد ظاهر شده و چون از صحت عمل جراحی کاتاراکت
حاصل است هیچ ایراد بر نرسیده عمل کردن وارد نیست
(۷) تشخیص جرم کاتاراکت که مقتضی دقت کامل است ابلاغ داده میشود که کاتاراکت نرم برنگ
شیر بوده و فضای زیادی قدام کاپسول را [illegible] مخصوصاً بجوانان و چندی سالگی بوده بسبب جرم [illegible] رنگ
مرکزی نداشته چون سن از ۴۰ تجاوز کند کاتاراکت نرم غیر از کاپسول [illegible] جمع گشته [illegible]
[illegible] هسته که در ظاهر میسازد کاتاراکت نوع هسته تغییر حالت داده کاهی از قسمت خلفی حدقه [illegible]
و کاهی در قسمت بکتانی حدقه هم سفید بنظر آمده کاهی آن هم بیک رنگ شده برحسب حرکت سر [illegible]

دران راه یافته غالباً هسته شناخته شده که تغییر وضع و مکان میدهد و در اینصورت کاتاراکت مشهور است

ترکیبات

سکینه‌ئی با طبایع مختلفه یا کدورت جلیدیه همراهی دارند که قبل از عمل تعیین آنها لازم است مختصراً از این ترکیبات صحبت

مانند (۱) ورم جفن و ملتحمه ورم کنار زرد جفن یا ملتحمه در عمل اخراج کاتاراکت مانع التیام زخم بوده چاره قبل

از عمل تقت کافی در حالت جفن و ملتحمه باید نمود (۲) امراض مجاری دمعیه از ترکیبات مهمه است که قبل از عمل

کاتاراکت باید رفع آنها را نمود (۳) ورم قرنیه و ورم صلبیه که از ترکیبات عمده ولی مانع عمل نمیشود

مگر ورم قرنیه حاد (۴) ترکیبات عنبیه از قبیل ورم عنبیه مزمن و التصاقات خلفی و سینکیه قدامیه که از ترکیبات

دیگر و بد حالت چشم و تعیین عمل معلوم میشود (۵) کاتاراکت گاهی با مرض گلوکوم متقلب دستاغ مدهم حدقه

که عبارت از گلوکوم همراه بوده لذا چون سایر علامات گلوکوم تشخیص تمام شده چون یقین بر گلوکوم نماینده عمل

اخراج کاتاراکت مضر است (۶) لرزش عنبیه و فلوتیش او طاق قدامی دلیل بر بزرگی جسم زجاجی و انقلاب

داخل چشم است غالباً نتیجه عمل بد بر پای میدهند (۷) چون کاتاراکت متحرک و جنبان بوده دلالت

بر کات چشم تغییر مکان و دلیل بر خلع جلیدیه بوده و لکا تاراکت لرزان موسوم است (۸)

جدا شدن سکیه خطرناکترین ترکیبات است که از نبودن قشفوق در چشم تشخیص شده در حین عمل

بیش از منفعت است (۹) ذترو فی عصب باصره که چون با کاتاراکت همراه شود چشم مقابل قشفوق

و قوه حساس چنانچه روشنائی ندارد عمل بی حاصل میشود ولی آنیتر کسب حصر ادراک خاصه در بی

ترکیبات عمومی کاتاراکت ــــ امراض عمومی مختلفه از قبیل قند یا البومین بودن بول و علت

دیگر عمومی که در وقت عمل باید ملتفت اینها بود که نتیجه عمل بد بر پای خواهند داد مهم است

ملک نفس و امراض مثانه و سایر امراض که اسباب نارحتی مریض و مانع از استعمال خوابیده در وقت

باشند و غیر معلوم اینها همه امراض موجب بمریض شدن قرنیه و عنبیه و نزف الدم داخل چشم توانسته بود که البته

با وجود اینها امثال انیترکسات چشم از عمل باید پوشید

رفتار و علائم کاتاراکت

ابتدا او رفتار کاتاراکت ز نظر بیست عادی تا مرض بتدریج ظاهر شده اندک اندک حقیقت دیدن بینائی ظاهر میکند که

مریض خاصه چون علت دید چشم او باشد شکایت نخواهد داشت ولی دکتور کاتاراکت کمتر تغییر چنین در هر رفتار اقسام کاتاراکت

کرده است (۱) اینکه کاتاراکت قشری محیطی و قشری یعنی در ده سال بکمال میرسد و حول از ۵۰ سال عمر دارند

باشد در عمر تا ۶ سال بکمال میرسد (۲) کاتاراکت قشری خلفی غالباً بطئ رفتار بوده و بیش از ۱۰ یا ۱۵

سال تمام جلیدیه را فرا میگیرد (۳) در کاتاراکت مرکزی یا هسته ئی کاتاراکت قشری از همه بطئ تر بوده باشد که

تمام عمر مریض طول کشد و هنوز کاتاراکت طرز رفتار نکرده باشد (۴) کاتاراکت جدی نسبت عرض جهت کمال

و جوان بودن مریض زودتر رفتار داشته غالباً ۲ تا ۳ هفته رسیدنش را کافی بوده و نیز کاتاراکت

نتیجه از جدا شدن سکیه نیز چنین است (۵) کاتاراکت هسته ئی سخت که خطوط هم قشر همراه باشد بکمال

بطالت رفتار کرده ده تا پانزده سال زمان لازم دارند تا بکمال برسد (۶) کاتاراکت کپسولی مدتها

موقف مانده هر نسبة زیاد شدن عمق کجرم جلیدیه سرایت میکند

پیش بینی

در این باب جراح باید رسیدن کاتاراکت را تحقیق نموده و از فقدان یا وجود ترکیبات مذکوره کنند

در باب رسیدن کاتاراکت مطلب همانکه که مذکور داشته ایم از ترکیبات محض تاکید میکنیم تغیرات جلیدیه چشم

از قبیل جدا شدن سکیه و گلوکوم و اترو فی عصب باصره مایه مایوس از چشم بعمل بوده سایر ترکیبات خطرناکه

مذکور شده تا رفع نشوند مختل عمله عموماً قبل از عمل باید مریض را شناسیده از قشفوق دستی و باقی بودن احساس

روشنائی در چشم خواطر جمع شده و چون چشم هنوز کاملاً نپوسیده مریض رفتار و تشخیص شما او بزرگ بتواند

با اشکال مکرر از حالات جلیدیه و اجزا چشم خواطر جمع نیستان کرد پیش بینی در باب طریقه عمل

و نتیجه هر طریقه از قدح اخراج و نزول زد در باب خود نوشته شد اینجا همین قدر میگوئیم که شهر طریقه قدح احتمال

خطر جدید الجلوه بیشتر ندارد مکر دارد

علاج

کاتاراکت نارس و رسیده بجز عمل به معالجه [illegible] نداده اند دوائی که غالباً مردم طالب [illegible] متوقع‌ترند و همه مریض را

به وعدهٔ عمل بی‌عزت [illegible] رضا کرده و [illegible] تدابیری که موجب سرعت یا بطؤ رشد کاتاراکت کرده باشد تخفیف

در علامات دهند لازم است پس بعد از شناختن طبیعت مرض و تغییرات حاصله در چشم (۱) عینک ابی رنگ روشن

در روشنائی زیاد و سوز العمل دهند و از توقف در جای پر روشنائی ممانعت نمایند (۲) در کاتاراکت مرکزی سخت

قشری یا کپسولی قطرات اتروپین (اکسیم ۵ ر ۰ ۲۵ گرم آب) هر روز یا هر دو روز یکدفعه بچشم بچکانند حدقه وسیع شده جای وسطی جلیدیه که

هنوز کدورت نیافته از شعاع نور نفوذ داده بینائی بهتر [illegible] ولی استعمال اتروپین در [illegible] اخبار [illegible] که کدورت باقی

مانده لازم است (۳) کاتاراکت کپسولی ترشحی که از ورم التهابی عنبیه حاصل شده باشد مقتضی [illegible]

عقیده دستار [illegible] به [illegible] رفع میشوند (۴) کاتاراکت [illegible] از التهام [illegible] استعمال [illegible]

مقتضی تدابیر [illegible] و تحرکت [illegible] چشم و مالیدن مرهم زیبق [illegible] چشم و استعمال [illegible] است

(۵) در کاتاراکت [illegible] جلیدیه [illegible] تدبیر [illegible] نداشته [illegible] تجربه کرده اند

در استعمال [illegible] با [illegible] و مالیدن روغن [illegible] بی اثر بوده [illegible] طبیب [illegible]

[illegible] زیاد شده [illegible] مبتلا [illegible]

خارج نموده [illegible] مقصود [illegible] سوزد دیگران [illegible]

اکنون در [illegible] (۶) [illegible] کاتاراکت [illegible] عمل [illegible] مذکور [illegible]

ولی امثال این نوادر [illegible] جلیدیه [illegible] حرکت [illegible] جلیدیه

[illegible] که مریض [illegible] کاتاراکت [illegible] جلیدیه [illegible]

[illegible] جلیدیه [illegible] تحلیل رفته [illegible]

[illegible] تحلیل [illegible] جلیدیه [illegible] تحلیل رفته [illegible] چشم [illegible]

کرده [illegible] کاتاراکت [illegible]

ناگزیر

ناگزیر از عمل جراحی است

مقصود از عمل کاتاراکت [illegible] کردن جلیدیه کدر یا خود [illegible] ساختن آنست و [illegible] حدقه و [illegible]

چشم در پشت عنبیه بوده طرق بسیاری [illegible] از این اعمال بکار رفته است که ما بعد از ذکر تدابیر مقدم

بر عمل [illegible] هر یک از آنها [illegible] داریم

تدابیر مقدم بر عمل

قبل از مبادرت بعمل کاتاراکت [illegible] مریض از بعض [illegible] عمل [illegible] تدابیر [illegible] لازم است

(۱) [illegible] قبل از عمل [illegible] ۵ تا ۷ مثقال روغن [illegible] یا از ۷ تا ۹ مثقال [illegible]

[illegible] تا [illegible] شده مریض [illegible] روز [illegible] عمل [illegible] (۲) [illegible] مجاری دمعه [illegible]

مجاری دمعه [illegible] مجاری [illegible] موجب [illegible] مجاری دمعه [illegible]

[illegible] اصلاح مجاری دمعه باید نمود (۳) با قطور اتروپین [illegible] که در [illegible]

[illegible] قطره [illegible] اتروپین در چشم [illegible] حدقه وسیع شده [illegible] عنبیه [illegible]

[illegible] (۴) غذای مریض [illegible] قهوه [illegible] (۵)

[illegible] چشم که [illegible] مریض [illegible]

[illegible] که [illegible] اختراع کرده است [illegible] چشم [illegible] (۶)

تعیین وضع مریض که [illegible] ترجیح دارد [illegible] عمل میکرد (۷) [illegible]

عمل که باید مریض [illegible] تحت [illegible]

[illegible] جراح [illegible] عمل [illegible]

کاتاراکت [illegible] (۸) روشنائی که

[illegible] روشنائی [illegible] چشم [illegible]

[illegible] چشم [illegible] روشنائی [illegible]

[illegible] چشم [illegible] روشنائی [illegible]

چشم [illegible] (۹) وضع جراح [illegible] چشم [illegible] چشم

[illegible] چشم [illegible] (۱۰) [illegible] عمل [illegible]

[illegible]

بدست شاگرد داده خود قطع عنبیه نماید و نیز غالباً در اخراج جلیدیه محتاج به اینکه شاگرد قابلی جفن

اعلی را بدست بالا بکشد من در اخراج جلیدیه چشم راست غالباً پنس ثابت دارنده را بدست شاگرد

قابلی داده میگذارم (۱۱) چون عمل در اطفال یا اشخاص زکی الحس باشد بهتر اینکه یک ربع ساعت

مقدم بر عمل شاگرد مشغول به بیحس نمودن چشم باشد (۱۲) طفل را که با وجود بیحس بودن

چشم سر را حرکت دهد باید با نوار از عرض سرش را بر تختخواب بست

طرق مختلفهٔ عمل

چهار طریقهٔ عمده در معالجهٔ کاتاراکت معمول است (۱) اخراج جلیدیه کبیر (۲) قطعه قطعه نمودن کاتاراکت در اطفال

در مواضع که هست (۳) جابجا کردن و فرو بردن کاتاراکت که امروز کمتر رواج دارد (۴) طریقهٔ مرکب از بیرون آوردن

و قطعه قطعه کردن

طریقهٔ اخراج جلیدیه را داویل در ۱۷۴۵ اختراع کرده و همین عمل اخراج جلیدیه بچندین گونه معمول

بوده است که عمدهٔ آنها دو طریقه است یکی اخراج [illegible] دیگری [illegible] که طریقهٔ تازهٔ گراف است

طریقهٔ قطعه قطعه کردن یا خورد نمودن کاتاراکت را [illegible] [illegible] [illegible] اختراع کرده

و فرو بردن [illegible] از قرینه برای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بوده است

طریقهٔ فرو بردن کاتاراکت از خیلی قدیم معمول بوده [illegible] نوشته است که در زمان [illegible] مشهور بوده

[illegible] پاره [illegible] [illegible] تغییر داده [illegible] نموده

[illegible] آسان کرده اند

طریقهٔ مرکب از [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] ترتیب داده اند

اخراج قطعهٔ کاتاراکت

در اخراج

در اخراج جلیدیه به نظر بنده شکاف عرضی که اقلاً نصف دایرهٔ قرنیه را فراگیرد و بقدر کافی برای خروج جلیدیه

باشد داده چون از طرف بالا عموماً شق معروف شق فوقانی قرنیه را اکثر بهتر بود از شق تحتانی و چون پرده

[illegible] شق [illegible] مستور [illegible] اند

اسباب لازمه در این عمل (۱) چاقوی کاتاراکت [illegible] باز نگاهدار (۲) پنس ثابت دارنده

(۳) کیستیتوم که سر دیگرش کورت باشد (۴) چاقوی کوچک نوک مستقیم (۵) مقراض خمیده باریک

(۶) پنس [illegible] (۷) [illegible] [illegible] کبیر

طریقهٔ عمل شق فوقانی که در سه هنگام اجرا میابد (۱) شکافتن قطعهٔ قرنیه (۲) شکافتن کپسول

جلیدیه یا بریدن عنبیه یا بیرون آوردن آن (۳) بیرون آوردن جلیدیه

هنگام اول — چون پردهٔ جفن را با [illegible] یا با [illegible] گرفته جفن گیر یا با [illegible]

[illegible] با دست چپ پنس ثابت دارنده را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

فاصله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] با دست راست چاقوی

کاتاراکت را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] دست [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

چاقو را [illegible] باید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بفاصله ۲ میلیمتر

از [illegible] قرنیه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نوک چاقو [illegible]

[illegible] چاقو را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میلیمتر [illegible]

[illegible] قرنیه [illegible] چاقو را بیرون کرده پس [illegible] چاقو [illegible] کشیده [illegible] قرنیه را تمام

[illegible] جفن [illegible] [illegible] پنس [illegible] چشم را [illegible] [illegible] [illegible]

در جهت [illegible]

هنگام دوم — پس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

پاک نموده بعد یک قطعه‌ای از جفن بالا را در میان ابهام و سبابه گرفته و بطرف بالا کشیده و مریض را بنگرند

بطرف پایین امر کرده که نیشتر شکاف از طرف وحشی قرنیه داخل حدقه نماید در وقت که آن عنبیه را جلو

داشته همینکه ببیند که نیشتر به قدر رسیده شکافش را بطرف بالا بکشد تا بینه علامت جلیدیه

تکیه داده مرتب از زیر بالا ... چون شکاف کیسه ... باشد تا ...

ملکا ... بوده شکاف ... از فشار جلیدیه جلیات کننده و کرده جلیدیه بطرف

داخل ... و جسم زجاجی ... کشیده ... کرده مریض را

بر احت ... چشم ...

هنگام سیم — جراح ... ابهام دست چپ بطرف بالا کشیده و با سبابه دست راست

بکره چشم ... قرنیه فشار داده می‌بیند که جلیدیه در میان جراحت ... بیرون ... جراحی

جراحت مانده بیرون نیاید یا ... بیرون ... جلیدیه از جای خود

حرکت نکند باید شکاف کیسه را ... اگر ... جراحت قرنیه ... را ...

چون ... جلیدیه ... طبقات قشر جلیدیه ... نمانده ...

خارج نموده چون عمل تمام شده و مریض ... کرده ... را باز نموده ... چشم

ببیرسند که مریض ... می‌بیند و می‌شمارد ... که مریض ... نمود

یا سفید یا بنفش می‌بیند ولی ... دقیقه ... اگر چشم مریض ...

انگشت ... می‌شمارد

در طریقه ... قرنیه تغییر که با طریقه مذکوره دارد ... قرنیه ... که ...

جراح ... طرف ... مریض قرار گرفته در هنگام اول ... بطرف ... قطعه

... میان ... قرنیه بطرف زیر ابتدا کرده هنگام ... مانند طریقه سابق ...

... شکاف ... قرنیه ... چنانکه در هنگام اول ... بزرگ ... قرنیه را

مانند

مانند طریقه مذکور کرده و ... قرنیه ... بالا ... کرده ... پارچه ... قطعه ...

... آن ... قرنیه ... شکاف ... از قرنیه را بطور ...

از زیر ملتحمه جدا کرده ... جراحت در هنگام اول ... قطعه ... ملتحمه جلیدیه ...

... قرنیه ... قطعه قرنیه ... هنگام اول جلیدیه ...

و سقوط جسم زجاجی ...

... عنبیه را ... طریقه ... ولی ... مذکور ... اختلاف این طریقه با طریقه

... در هنگام ... که ... عنبیه را ... قطع ...

و ... چون ... عنبیه ... سقوط جسم زجاجی ... شرط ...

جراحت در پارچه ملتحمه ...

... اخراج جلیدیه ... شکاف عنبیه ... شکاف ... در

ملتحمه قرار ...

... در ... طریقه اخراج ... طریقه

قرنیه و ملتحمه ... تمام ... جراحت در هنگام اول ... ۱۰۷ ...

به این طریقه ... چشم ضایع شد

و ... قطعه قرنیه را ... طریقه سابق ...

... جلیدیه را ... خارج ... چشم ...

... کرده و مریض را ... نیز ...

... جلیدیه نیز ... جلیدیه را ... اخراج کرد

... که ... (۱) ... بدون قطعه قرنیه ... قرنیه ...

... پارچه ... قطعه ... جلیدیه ... رفع ...

قطعهٔ مقطوعه را بچینند بعد از آن جدا نمایند و چون اتفاق افتاده است اگر هنوز جلیدیه در مکان خود جای [illegible]

نامیده هر جهت قرنیه را عقب کشیده [illegible] و اگر مجبور باشند باید به کیسهٔ خلف قطعهٔ از جلیدیه حمله کنند مانند که بیرون

بیاید جلیدیه که رسیده‌اند (۲) عرض شدن هر جهت قرنیه که موهم بر خروج جسم زجاجی است باید به طریقهٔ

[illegible] قطعهٔ اوسط قرنیه مقطوع شکل جا گذارده عمل را تمام نمود (۳) خروج بیرون [illegible]

هنگامی که چاقو را از قرنیه فرو برده در عنبیه نفوذ [illegible] اطراف تیغ چاقو به بیرون [illegible]

الحاق باید از [illegible] چاقو را از عنبیه [illegible] داده [illegible] مقابل در قرنیه

آورده عمل را تمام کرده از عنبیه خارج شده قطعش مبادرت ورزند (۴) خلع جلیدیه و خروج جسم زجاجی

که در هنگام [illegible] تمام عملیات [illegible] هنگام اول چاقو بطرف جلیدیه رفته و بخواهند [illegible]

بطرف قدام قرار داده [illegible] هر جهت دهنه پشت چاقو بروی جلیدیه فشار داده خلع جلیدیه

که خروج جسم زجاجی را باعث شده در هنگام [illegible] خلع جلیدیه بواسطهٔ زیادتی فشار بر جلیدیه

یا فرو رفتن [illegible] در طبقات قشری او بوده در امثال این گونه حوادث کیسه [illegible] را بیرون کشیده

و خلف جلیدیه را از جهت دیگر بریده و محتاط داشته باشند که [illegible] خلف جلیدیه باید [illegible] بعد از خروج جسم

زجاجی پشت هر جهت قرنیه [illegible] فارغ شده‌اند چشم را فشار نداده چون [illegible] مقصود

[illegible] جسم زجاجی را از حوالی هر جهت انفراج [illegible] قطع نمایند (۵) نزف الدم [illegible]

که چون [illegible] بالا رفته یا بسیار [illegible] چشم [illegible] جراح [illegible]

خون [illegible] بسیار [illegible] چشم [illegible] از خون [illegible] که خطرناک است [illegible]

پس از پاک کردن خون عمل را تمام میکنند و یا نزف الدم [illegible] هر جهت عنبیه [illegible] قطعه

یا نتیجه قطع عنبیه بوده [illegible] را [illegible] کشیده [illegible] باید [illegible]

[illegible] داخله

نزف الدم داخل چشم یکی از حوادث خطرناک است که در مدت اخراج جلیدیه یا بعد از آن عارض شده و نتیجه خروج جسم

زجاجی

زجاجی بوده اگر چه بسیاری از مصنفین از عروض آن حکایت کرده‌اند ولی اتفاق [illegible] نادر [illegible] مرض را [illegible]

میکنند که [illegible] درد [illegible] در روز [illegible] شده [illegible] مریض [illegible] کردن [illegible] نموده در [illegible] نزف الدم [illegible]

چشم دست داده نتیجهٔ عمل را [illegible] ولی [illegible] عملیکه [illegible] کرده و جسم زجاجی خارج نشده در [illegible]

نزف الدم داخل چشم دست داده و موجب [illegible] چشم گشته بود حکایت میکنند

(۶) برگشتن قطعهٔ قرنیه [illegible] چنانکه در [illegible] قرنیه [illegible] که در حین خروج جلیدیه یا بعد از آن قطعهٔ قرنیه

بطرف زیر برگشته و [illegible] رخنه هر جهت باز [illegible] در این حال [illegible] که [illegible] را [illegible]

قرنیه بطرف بالا کشیده و قطعهٔ برگشته را [illegible] یا [illegible] باز نموده پس [illegible]

[illegible]

بستن و اهتمامات لازمه بعد از عمل

بعد از بیرون آوردن جلیدیه بطریقه مذکور بستن چشم معمول را [illegible] طرق [illegible] (۱) [illegible]

[illegible] چشم معمول [illegible] چشم سالم [illegible]

چشم را [illegible] که [illegible] چشم را

[illegible] چشم

[illegible] چشم غیر معمول [illegible] محکم سازند (۲) مریض را به پشت [illegible]

باید بطرف چشم سالم خوابانیده ده یا پانزده روز در بستر باشد [illegible] مریض را [illegible]

روز اول عمل [illegible] را [illegible] بوده [illegible] چشم [illegible] (۴) [illegible]

مریض [illegible] پس [illegible] اگر عمل [illegible] معمول شده باشد مریض در [illegible]

در [illegible] چشم [illegible] مریض [illegible]

(۵) [illegible] (شربت [illegible] ۱۰۰ گرم [illegible])

و [illegible] (شربت [illegible] ۲۰ گرم [illegible] ۵ گرم) [illegible] (۷) [illegible]

بار کرده بیرقت در حالت چشم رسیده که نموده چون عارضه معلوم شود قرنیه شفاف و شده و لدی سعده باشد
چشم را بسته رجعت دستور العمل داده اگر علامات ورم عنبیه ظاهر شود قرنیه مشاهده شود زلو بشقیقه بگذارند
چند قطره محلول اتروپین در چشم قطور نمایند (۸) هر وقت که زلو را باز میکنند و قدری طبیعت ترشح چشم را
و حالت حقیقی داشته دیده شود که تمام جوف زنگی رنگ رطوبت متغیر شده چشم دلیل بر ورم چشم است (۹)
در حالت بخار بودن لوزه ... در فقدان اتصال جراحت با عنبیه حواط جعبده اگر جراحت بید التیام
نپذیرد دلیل اتصال عنبیه به پشت قرنیه مرتفع بوده در اینحال ... لابد که اتصال است که ... خواهد
مریض را بیشتر کرده دیده شود که در اغلب جراحت قرنیه در هفته اول التیام می‌پذیرد (۱۰) چون بعض
حساسی روشنائی و درد خفیف خافقه در شب در چشم باید مرهم مرقین به پیشانی بمالند (۱۱) در بعضی
عنبیه که بعد از عمل قطعه ... عنبیه ... مریض حساس ... رنگ در میان ... کرده
و جفن متورم بوده تدبیر موثر امکان فشار چشم است تا چند روز باشد که در ... عنبیه معقوق ... سفیده
که بتدریج انجاد ... بیشتر کرده حاصل شود ... در اینحال هم روزه دانه ... عنبیه را سوزن زده ...
اخراج رطوبتش فشار ... دکتر کالزوسکی ... دانه معقوق عنبیه را با مقراض ...
بهتر دانسته احراق که ... عمل ... که بر تحریک عنبیه ... دانه ...
رجعت داده در این ایام کمتر متروک است (۱۲) ... قرنیه ...
در ... روز اول ... مریض ... متورم ... چشم ...
سفیده شده قرنیه مانع دیدن عنبیه ... ظاهر شده و ... در دو ...
درست ... دکتر کالزوسکی مریض را ... نقطه ... دیده ... شده
تمام قرنیه ... ورم ... چشم ... علاج ... داده تدبیر ...
استعمال ... چشم است ... قرنیه ... بشقیقه
... مرهم ... چشم ...

دلکاه نکاه

دلکاه نکاه باز کردن ... دستور العمل داده اند (۱۳) اخراج جلیدیه غالبا خافقه چون ... عنبیه
همراه باشد ورم عنبیه ... روز اول باشد ... غالبا در روز چهار یا پنجم عمل ...
... متهیج و چشم ... روشنائی ... نموده ... مقدار زیاد ... ضماد ...
... متورم ... حوالی ... چشم ... در شب ... شفاف قرنیه محفوظ است در اینحال ...
... ورم ... در باب ورم عنبیه بشرح ... (۱۴) ...
که علامات ورم ... چشم ... روشنائی ... نموده ... و ...
ترشح ... کاتاراکت ... چون ... کاتاراکت ... معلوم ... بجهت عمل ... بوده ...
... غالبا ... کاتاراکت ... هر طرف ... عنبیه ...
(۱۵) اگر تمام ... عمل ... جراحت ... اول التیام پذیرفته با علامات ...
... جراحت التیام ... کاتاراکت ... شش هفته ...
بعد از عمل ... عنبیه ... کاتاراکت ...
... کاتاراکت ... مطالب کلیه که در باب ... مذکور خواهیم داشت ...

عمل ... اخراج خطی ... عنبیه ...

... معلوم شده ... خطی قرنیه ... التیام ...
... خطی ... که ...
... در حقیقه ... طریقه ...
... خطی ... قرنیه ... طریقه ...
... گراف ... طریقه ... طریقه خطی ...
... اول است ... طریقه خطی مخصوص ...

(۱) طریقه خطی ... طریقه گراف

... طریقه گراف ... عمل ... طریقه ... طریقه ...

[illegible]

و در صورتیکه طریقه قطعیه معمول نبوده غیر از هیچ طریقه از این طریقه بهتر نبوده است

کتاب لازمه در این طریقه [illegible] و [illegible] بس سقوط [illegible] چاقو [illegible] کارد [illegible]

مصنوعی [illegible] که شکافته [illegible] کورت [illegible]

یا کورت کراف که از شاخ یا کائوچوک ساخته شده

طریقه عمل — هنگام اول — پس از خوابانیدن مریض و بیهوش کردنش هر دو جفن را با بلفارستات

یا دو جفن گیر از یکدیگر دور کرده و کره چشم را با پنس ثبوت از زیر دیگ قرنیه از خلاف جهتی که عمل خواهند

نمود بکشند که چون از بالای قرنیه عمل کنند از زیر و چون عمل به سمت زیر باشد از بالا گرفته چاقوی کراف را

بقسمیکه دمش بطرف بالا باشد در میان [illegible] فاصله [illegible] میلیمتر بقرنیه از صلبیه فرو برده

از کنار داخلی قدامی به حوالی اتصال عنبیه داخل شده از انتهای اطراف زیر پس اطراف بالا رفته [illegible]

از طرف مقابل [illegible] چاقو [illegible] از صلبیه بیرون کرده بحرکت رفت و آمد [illegible] شکاف [illegible]

یک میلیمتر فاصله از طرف بالای قرنیه از صلبیه خارج نموده لحظه در زیر ملتحمه توقف داده پس ملتحمه را

چاقو را بیرون کشند که در آن حال ملتحمه بطور قطعه عمل سابق بریده شود

هنگام دوم — پس پنس ثبوت را به دستیار داده جراح با دست [illegible] پنس [illegible] عنبیه را گرفته

[illegible] عنبیه که از جهت [illegible] کرده [illegible] کشیده [illegible] مقراض [illegible]

از طرف [illegible] و [illegible] از [illegible] قطع نموده و با عمل [illegible] عنبیه را [illegible]

[illegible] نگاه داده

هنگام سیم — باز جراح پنس ثبوت را بدست گرفته کیستوتوم [illegible] با دقت [illegible] چشم [illegible]

شکاف [illegible] قرنیه و [illegible] که [illegible] کپسول [illegible]

[illegible] سقوط [illegible] چند لحظه مریض را راحت گذارند

هنگام چهارم — جفن [illegible] را با دست چپ گرفته [illegible] کره چشم فشار داده [illegible]

[illegible] کپسول شکافته [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بیرون [illegible] چون جلیدیه [illegible] کنند [illegible]

[illegible] خارج [illegible] پس از اتمام این هنگام چند دقیقه چشم را راحت گذاشته پس [illegible]

با کورت [illegible] وصل نموده [illegible] جفن [illegible] قرنیه [illegible] قدامی [illegible]

[illegible] کرده پس [illegible] که در طریقه سابق مذکور شد چشم را ببندند ۲۴ ساعت [illegible] پس باز نموده

[illegible] چشم را [illegible] کرده قطره [illegible] چشم [illegible] بسته [illegible]

بسته نگاه داشته و هر ۲۴ ساعت [illegible] باز نمایند

حوادث حین عمل (۱) اینکه شکاف [illegible] واقع شود که منطقه کوچک [illegible] جلیدیه

حرکت کرده و [illegible] جهت [illegible] خروج جسم زجاجی [illegible] اتفاق [illegible]

چاقو [illegible] و تمام کردن قطع است (۲) [illegible] شکاف [illegible]

در قرنیه که کافی بر خروج جلیدیه جسیم نباشد در این [illegible] با مقراض [illegible] کرده [illegible]

از صلبیه [illegible] (۳) شکاف کیسه جلیدیه [illegible] که کافی بر خروج جلیدیه نبوده

[illegible] جلیدیه [illegible] منطقه صغیر [illegible]

[illegible] شکاف کیسه [illegible] کرده [illegible] جسم زجاجی [illegible]

[illegible] جلیدیه را بیرون کشند (۴) [illegible] عنبیه [illegible]

[illegible] شکاف کیسه [illegible] تمام عمل کرده که [illegible] با کورت [illegible] خارج نموده

و با تمام عمل [illegible]

حوادث [illegible] عمل اتفاق می‌افتد (۱) اینست که [illegible] هنگام اول [illegible]

[illegible] (۲) [illegible]

[illegible] چشم که علامت ورم عنبیه [illegible] چشم [illegible] صلبیه [illegible]

[illegible] علاج [illegible] که [illegible] ورم [illegible]

[illegible] (۳) [illegible]

[illegible]

... جدا از عمل در تمام شده ... در هر جهت قرنیه ... حاصل شده ... تا بخیر ... (۴) در رم عنبیه

و مشیمیه است که بندرت حاصل بوده ... (۵) فتق موضع قرنیه که ...

... (۶) کاتاراکت ثانوی ... بیشتر از سایر طرق دست داده و حقیقت ...

که ۴ تا ۶ هفته بعد از عمل ... (۷) ترف الدم مکرر ... در اطاق تاریک ...

دست داده و حقیقت ... بیست

منفعت عمده این طریقه (۱) ... کلیه ... بواسطه خطر نبودن ... (۲) ... عنبیه مانع

بروز ورم عنبیه و ورم عنبیه و مشیمیه که از حوادث خطر طریقه قطعیه بوده ... هم ... این طریقه ...

(۳) فتق عنبیه در این طریقه کمتر ... از طریقه قطعیه است

استعمال این طریقه در حالتیکه جلیدیه سخت و حجیم بوده یا بواسطه حالت ... مریض ... ترکیبات ...

در قرنیه ... عمل قطع قطعیه متعذر باشد

نتیجه ... از ... که ... در ۱۸۶۰ احصا کرده است از ۱۰۰ نفر معمول به این طریقه ۸۰ نفر کاملا شفا

یافته و ۱۴ نفر شفا کامل ... ۶ نفر کور شده ... نتیجه این طریقه ... کلینیک ... جمع کرده

و معلوم نموده است که در ۲۱۷ چشم ... ۱۶۰ اشخاص کاملا رسیده ... عمل ...

... ورم عنبیه و مشیمیه ... ۱۰ ... نسبت ... بعد ...

کتاب ... ۱۴۲ نفر از ۱۸۶ شفا حاصل کرده است

طریقه عمل لیبریش

... که اول دفعه شکاف ... قرنیه را دستور العمل داده لیبریش جزء تحتانی قرنیه را

... قطعه ... قرنیه ... غالبا محتاج به بریدن

عنبیه نشده

طریقه لیبرن دار لوکمل

... شکاف ... قرنیه ... کرده ... ۲ میلیمتر ...

درقرنیه

در قرنیه قرار داده ... قرنیه را شکافته ... بدون ... عنبیه رسیدند

طریقه ~~...~~ شکاف تحتانی قرنیه (کاله ژسکا)

در این طریقه عبارت است از ... قسمت تحتانی قرنیه بصورت هلال که ... قرنیه ...

ملتحمه ... قرنیه ... در همین ... اول شکافته ...

... این طریقه ... بیش ... کاف ... دو ...

مقراض ...

طریقه خط ساده ~~...~~

وضع مریض پس از ... حدقه ... با کلرو ... چشم ... کوکائین

... که عبارت از ... بیش ... کورت ...

حدقه ... مقراض ... پس ... با ...

از ملتحمه ... میلیمتر ... قرنیه ... چشم ...

(۱) پس با چاقو ... ۲ میلیمتر ... در قرنیه ... کرده چاقو را ...

... (۲) پس ... چاقو ...

~~... جلیدیه ... کشیده ...~~

~~... بدون ... عنبیه ... قرنیه ... شکاف ...~~

طرق سابقه ... (۳) ... کاتاراکت ... ۵

... کورت ... تمام جلیدیه ... بوده ... شده ...

(۴) چون کاتاراکت ... در این ... طرق مختلفه تمام ...

... کوچک ... کورت ... جلیدیه ...

... اخراج تمام جرم ... جلیدیه کرده ... سهولت خروج جرم جلیدیه ... کاف ... یکباره قرنیه

در مقابل ... بیش ... که هنوز در موضع ... فشار ...

... که در این طریقه ... کاتاراکت ... در وسط ... جرم ...

بسته ... فشار ... کافی ... اخراج جلیدیه بوده محتاج به بریدن کورت ... جلیدیه

شده و در این عمل بهتر این است که عنبیه را از حوالی جراحت ببرند تا از ملاقات کورت ضغطه نیابد
و از اصطکاک جرم جلیدیه صدمه نه بیند چنانکه با پنس چرتهٔ مصنوعی این جزو از عنبیه را که در مقابل جراحت
واقع است گرفته و بیرون کشیده شاگرد با مقراض بقسمی که مذکور داشته‌ایم این جزو از عنبیه را ببرند
پس کورت را با دقت تمام بر سطح محدبش را بجانب حلقه گردانیده پس عمود را بر تمام کپسول
طبقهٔ قشری کشیده هر قدر که در کورت از بیرون آورده چیزی هست با جزئی از جرم قشری خارج کرده جراح
بقیه بقایا را لازم باید و چون محرم کورت را داخل و مدار [illegible] و محو باشد دفعه داخل کردن کورت
موجب اخراج تمام جلیدیه بوده پس از ورود کپسول تمام جرم جلیدیه حالت کپسول را بدست رسیده که
بوده چون کپسول نیز کدر باشد با پنس مستقیم یا قلاب و دستار بیرون کشیده ولی کلیةً بنا به
بعضی در اخراج زده‌اند جلیدیه که بهر طرف جلیدیه پنهان است اسرار و قشر است اگر جزئی از آن ابدا
قدری باشد بطول مدت بتحلیل رفته مدتها تا [illegible] بعد که عمل تمام شد ملافات استیاد پنس شوید
رده شده چند دقیقه مریض را جفن بسته راحت کرده پس بوقت کنار جراحت را ملاحظه نماید
با کورت یا پنس هر چه بلب چسبیده باشد پاک کرده بستن جراحت همان است که در طریقهٔ
سابق مذکور شد کاتاراکت ثانوی و ترتیب را بعد از عمل بر خلاف میدانند
عادتاً التیام بهنگام اول عاقبت خطرناک بوده بعضی از مرض سنگین مخصوص در چشم معمول جراحی
میکنند که از حتمی یک در چشم حاصل شده و حفظ و رعایت یک ماه است نوع تک بعد فوراً
بعد از عمل برخاستن بر دوش است از طاقت قدری را کارت طبیعی رفته در اسعر جشکانه بعید که
عمده در ۸ یا ۱۰ روز تا ۲ ماه باید مشاهده کرده و با تیغ قرنیه را شکاف خواهند تا
بعد بسیاری در جراحت کاتاراکت نیم نرم و سخت به این طریقه شده بعضی جلیدیه را با آب زیر کرده
خورد کرده و تدریج خارج ساخته و سایر بدون قطع عنبیه دکارت با قطع عنبیه این طریقه را
بکار برده‌اند و لکن طریقهٔ تازه در شکاف کپسول داده غلط تر و تغییرش را بیشتر مکرر
نمایش را بقدر یک متر بلندتر کرده از این تغییر مراد را حاصل نشده و متروک گشته
گردیده

گرفته کورت مخصوص ساخته است که در صورت شکافتن عنبیه به بینی دیگر از کاتاراکت و غیر طریقه را
تغییر داده شکاف قرنیه را با چاقوی جنیدیه که حقیقتاً مخترع لنگ است نموده باقی را طریقه که مذکور
شد معمول داشته
اخراج کاتاراکت مایع با پنس متموج و سایر کاتاراکت مایع متموج را به تقسیم میکرد که پس از
شکافتن قرنیه و دریدن کپسول که جرم قشری با دقت قدری میریخت و بیرون آمده است
جلیدیه به واسطه ثقالت در کپسول مانده و خارج نرفته کورت از کجا که در سطح محدبش چنگال
پنهان که باز داده بیرون سرایه اختراع کرده پس از شکافتن قرنیه این کورت را
در آن دقت قدری به سطح محدبش را بطرف کاتاراکت برگردانیده قلاب را مخروط کشیده
و کپسول را بریده با تمام قلاب را بکار بر کشیده کورت را به پشت آهسته برده
آهسته را بطرف بیرون کشیده جرم مایع بیرون آمده جلیدیه با هم خارج شده و صدمه
با هم از آن ده مرتبه

اخراج جلیدیه بطور مکیدن

طریقهٔ لوثریه چون کاتاراکت بکلی مایع است لوثریه با عانت مکیدن طریقه بتقسیم که از طلبیه
مزان مخروف دستور داد که لوله را کلیدیه وارد کرده پس با عانت بیستون که با بدن نصب است
هوا از جوف لوله را خالی نموده پس طبقات مایع را خارج میسازند
طریقهٔ عمل برکی دکلاد —— این مصنف قسمی از کورت مکیدنی نیمه مکورت لوثریه اختراع کرده با
پیستونی هوا از جوف کانول را خارج کرده بدین تدبیر جلیدیه را در لوله کشیده تفاوت عمل
با لوثریه همان است که از قرنیه داخل میشود اتفاقاً که بعد از عمل خطر خواهد است بهر سبب سوراخ
کردن و مورب بریدن قرنیه است که اتفاق ردی دارد که محال خروج جلیدیه خواهد بود الکتاب (۱)

درست جا نموده بر سطح قرنیه عود دهند و سپس زیر پلکهای ایشان دست نزنند و چون فتیله واقع گردد باید لابد جراحت

وسیع نمود (۲) در صورتیکه شکاف قرنیه خیلی نزدیک به سکلروتیکا واقع گردد عنبیه بعلاوه جراحت

مانع عمل خروج لنز بوده و در این اتفاق از بریدن عنبیه ناچار است (۳) در صورتیکه جراح درست ملتفت

نشده و تا پشت بستن جلیدیه کیسه را نبرد باشد که [illegible] جزء صغیر از طبقه قشری جلیدیه

بیرون نیاید تا در جای خود باقیمانده در این صورت ۳ هفته دیگر در بریدن عنبیه [illegible] (۴)

چون کوری داخلی [illegible] جلیدیه خلع شده و غشاء چسبناکی پاره گشته رطوبت زجاجی [illegible]

قدری بیرون آید در این اتفاق چشم از خطر محفوظ نبوده و [illegible] خطر مانع خروج بسیاری [illegible]

شده مانع اتمام عمل نیست (۵) [illegible] دکتور [illegible] دیده است که بعد از [illegible]

[illegible] شده [illegible] چشم [illegible] از [illegible] چشم [illegible] که [illegible]

[illegible] نقطه [illegible] در [illegible]

(۲) بریدن جلیدیه — از [illegible] چنان [illegible] که [illegible] کیسه [illegible]

میگردد و [illegible] بواسطه [illegible] طبقات قشری جسم [illegible] کیسه [illegible]

[illegible] بزرگ [illegible] بریدن کیسه جلیدیه [illegible] که [illegible] کیسه [illegible]

[illegible] و [illegible] دیگر [illegible]

از آن حاصل کرده و [illegible] تصحیح کرده و [illegible] در این [illegible]

استعمال [illegible] منظور [illegible] کیسه و [illegible] و قطعه قطعه کردن جلیدیه [illegible] صورت [illegible]

مرسوم [illegible] کیسه [illegible] چند [illegible] کردن [illegible] است

(۱) — بریدن کیسه

در این عمل طریقه [illegible] که [illegible] معمول است [illegible] و [illegible] از قرنیه [illegible]

کیسه [illegible] لازمه [illegible] یا [illegible] سوزن [illegible] که [illegible]

[illegible] بطور [illegible] و دکتور [illegible] بصورت [illegible] نمونه داده شد

است و حدقه و [illegible] مجلل [illegible] و [illegible] پس مریض [illegible] در رخت خواب [illegible]

[illegible] از یکدیگر [illegible] جراح در طرف راست مریض [illegible] چشم چپ و در [illegible] چشم

راست [illegible] بهمین [illegible] از طرف [illegible] چشم گرفته سوزن مذکور را عرضاً

تا [illegible] از [illegible] قرنیه [illegible] از [illegible] سوزن [illegible]

حرکت [illegible] در کیسه [illegible] در طبقه قشری [illegible] کیسه

از بالا تا زیر دریده سوزن [illegible] که [illegible] جلیدیه

[illegible] پاره پاره [illegible] تکرار عمل [illegible] است

علاج و حوادث [illegible] — چون [illegible] مانع نبوده و طبقات قشری غلیظ [illegible]

[illegible] از عمل [illegible] از [illegible] ۳ یا ۴ ساعت جلیدیه متهیج گشته [illegible]

قشری که در حوالی [illegible] کیسه [illegible] شده [illegible] که [illegible] شده [illegible]

[illegible] شده [illegible] تدریج [illegible] جلیدیه [illegible] تدریج [illegible]

[illegible] قرنیه [illegible] مانع [illegible]

[illegible] کیسه [illegible] شده [illegible] که عنبیه [illegible]

و [illegible] سازد در این صورت [illegible] درست [illegible] مانع [illegible]

که در کیسه [illegible] اکتفا [illegible] و [illegible] چون فشار سوزن بر جلیدیه [illegible] موجب خلع جلیدیه

یا پائین رفتنش میگردد

[illegible] لازمه بعد از عمل — [illegible] چشم [illegible] همین قدر [illegible]

[illegible] قطره [illegible] در چشم ریخته و [illegible] روز [illegible]

[illegible] یک [illegible] مریض [illegible] باید [illegible]

چون عمل [illegible] کیسه [illegible] جلیدیه

[illegible] غالباً [illegible] محتاج [illegible] عمل [illegible]

باید به دقت فاصله چشم را بسته کرده وار باقی بودن تحریک و سرخی در ملتحمه و قرنیه موقوف شده بطریقه مستعمل است

(۱) در اطفال تا ۱۵ سالگی که مرد یا سته شکافتن کپسول جلیدیه است و در تحلیل رفته و اطفال فارغ عمر است

به نتیجه نیکو اجزاء لنس را در اطفال است (۲) در جوانانیکه بیشتر از ۲۵ سال داشته باشند نیز معمول

محتاج تکرار عمل است معمول بوده باید به تدبیر طریقه خطی عمود (۳) طریقه مستعمل است در کاتاراکت نرم

و لیکن با اندک اختلاف در جهت تمامیت کاتاراکت نرم و اتصال با عنبیه چنانچه اگر کاتاراکت نرم به

منضم بوده و عنبیه را اتصالات در بین شعاع هر دو یک شعاع شکافتن کاتاراکت شده معلوم که پس از کاتاراکت

جفتی دیگر است و پس از شروع سوزن شکاف و تقطیع مقابل کاتاراکت از قرنیه فرو برده دیگر

غشاء که در رسانیده از آنجا طرف که حدقه کاتاراکت را شکاف داده چون در تخلیل نرم

کاتاراکت گذشته و در جسم زجاجی داخل شد باید جراح غشاء را برعشاء جسم زجاجی داخل کند که غالباً

کوشش به نتیجه نماند غشاء جسم زجاجی شکافته نشود جسم زجاجی داخل حدقه نخواهد رفت به نتیجه بهتر

که با چه سوزن عمل کنند بدین قسم که چون سوزن سوک داده با دست چپ در قرنیه نزدیک کنار شکاف

بمرکز کاتاراکت رسانیده در کنار سوزن دیگر را با دست راست گرفته قرنیه را مقابل نقطه حاصل

او را سوراخ کرده سوزن دویم را به سوزن اولی رسانیده چون ... در مرکز کاتاراکت

هر دو سوزن را ... کشیده بدین شکل ... کاتاراکت را زیاده ...

حدقه ریخته جسم زجاجی ... وضع ... چون کپسول

و در ... که ... کفایت ...

تکرار عمل کنند چون ... قطع

پیدا ...

(۲) شکافتن کپسول و کوبیدن جلیدیه

... که هر یک ... موضع ... شده ... جلیدیه

داخل ... شد سوزن ... قرنیه مانده در ...

خرد بهم

خرد بوده پس سوزن را از میان جلیدیه و عنبیه رسانیده در جلیدیه کرده و با چند شرط متوالی عمودی

و مورب و ... پاره پاره کردن کاتاراکت کرده پس سوزن را بیرون کشیده تا ...

در ... به ... دویم شده ... تا ... جلیدیه که در ... جسم ...

ریخته و تحلیل رفته حدقه روشن گردد در طریقه قرنیه سوزن را از قرنیه فرو برده چنانکه در طریقه

شکافتن کپسول مذکور در چشم عمل میکنند

ولی این طریقه عالی الحقیقه غیر معمول است چه غالباً حصول علامات ... خطر التهاب عنبیه و ورم عنبیه

و درد های عصبانی ... که ... میکشد چون ... معایب ... موجب

کاتاراکت نرم ... که اگر ... بهتر ... باره ...

(۳) قطع ... خطی مرکب (طریقه ...)

در کاتاراکت نرم ... رسیده یا ... قطع ... خطی ساده کاتاراکت

و چون کاتاراکت ... که ... جلیدیه ... کرد شده ... بهتر

طرق مذکوره ... کاتاراکت ... شکافته ...

جلیدیه ... خارج ساختن ...

این طریقه که معروف بطریقه مرکب ... عبارت است ... (۱) ...

کپسه با جلیدیه نرم شده ... (۲) ... خطی ... که ...

... عمل ... میکنند

جزء اول عمل پس از وسیع کردن حدقه ... سوزن از قرنیه ...

... بعد ... که ... کرده ... بقدر ...

... شکافته سوزن را بیرون کشیده ۵ تا ۶ دفعه ... ریخته ...

... چشم ... جلیدیه ... مشاهده

... که ... قرنیه ... نتیجه ... شده و ...

از ۶ تا ۸ روز رفع شده چون گاهی رفع نشود دو باره تکرار عمل نموده چون هشت روز دیگر بگذرد سه باره

تجدید عمل کنند تا نتیجه دهد در طرف دیگر جرم جلیدیه تقسیم نموده شود که بهانه از خروج آن در قرنیه حوالی نمود

میرود له

جزء دوم عمل — و خروج عبارتست از بریدن خط قرنیه به تنهائی یا مرکب با بریدن عنبیه در شکاف ۴

از مرکز قرنیه دور و خیلی هم نزدیک بکنار قرنیه صلبیه باشد بریدش بر نسبت حجم و تحدم جلیدیه و کلیه این طریقه

وسائل و همیشگی حدقه از نزدیک جلیدیه فارغ نمود هشت روز که بر بستیم کامل حرکت خواهد

خوددیگه در دوی عمل زیت ... چند دانه خطر بوده و احتراز از آنها ممکن نیست همانکه لقد تبه ... روشن

کیسول بعقدی ... فشار ... که سبب خروج جلیدیه شود پس شکاف ... باید کمتر ... تا سبب

ورم چشم و خروج تمام جلیدیه و ... با دقت ... در عمل ... داده

مذکور در ... دست توانند ... که احتراز از آنها ... چنانکه تا عنبیه ... کنند ...

داکی از کورت ضغطه بدان وارد ... قطعش ...

از و همیشه دکتر کارنسکی این طریقه را اختراع کرده ۳۳ دفعه ... و نتیجه نیکو از آن یافته

و هر کس از این طریقه حاصل نیکو خواهد باید این طریقه را در کاتاراکتی که هسته آن سخت نموده و جرم جلیدیه

غشته و نرم باشد بکار ... جلیدیه سخت اگر هم کپسول ... شده و با دقت ... که ... باشد تحلیل

نخواهد رفت و تین و تنیجه ... در کسیکه بیشتر از ۲۵ سال داشته باشد این طریقه را معمول ... و در کاتاراکت

مرضی که هنوز حجم خارج در جلیدیه باشد و در کاتاراکت ملتصق با عنبیه و یا همراه با ورم عنبیه و یا ورم عنبیه

و مشیمیه معمول ... نه

(۴) خروج دادن کاتاراکت

در حالت حالیه علم ذکر طریقه تیوع نمودن ... ان ... تاریخ نیست مقصود از ... جابجا کردن

کاتاراکت است که ... دنش از نقطه حدقه ... در حفره ... چشم به پشت عنبیه بوده ... از صلبیه

و کاهی از قرنیه با سوزن نیزه شکل یا مسطح داخل کرده مستعمل است

طریقه عمل

طریقه عمل — مریض بالکه قبل از عمل حدقه معلولش را با محلول اتروپین وسیع ساخته باشند در ...

کوچک ... نیزه ... در پشت ... که مدد ... بطرف بالا کشیده ... بکار

بوده فانه چشم ... داشته جراح ... در مقابل ... در میان با

گرفته ... با ... بطرف ... از دست چپ و ... که چشم راست را عمل کند و با

دست چپ و قبکه در چشم چپ عمل کند بطرف ... گشته و با دست ... سوزن کاتاراکت

گرفته بفاصله ۴ میلیمتر از کنار ... و ... میلیمتر از ... بطرف ... اندکی از زیر ...

کج نموده چون سوزن ... در حلقه ... در جلیدیه رسید بطرف پشت عنبیه ... تا آنکه

بنقطه حدقه ... شود ... که ... سوزن بطرف بالا و سطح ... باشد

پس ... و ... حرکت کرده ... حدقه ... کرده و به پشت عنبیه ...

جلیدیه ... در زیر سوزن گرفته ... کپسول ... سوزن را ... کنار ... جلیدیه

اول از حدقه ... بطرف خلف ... بطرف زیر فشرده ... کاتاراکت ...

و حدقه سیاه شد ... سوزن را ... کاتاراکت ... حرکت ... نیز ... جلیدیه

... سوزن را بالا کشیده در میان حدقه ... اگر ... کاتاراکت

باید تکرار عمل نموده ... در حدقه ... از حدقه ...

... سوزن را ... پس ... چشم ... بسته ...

... با ... ۳ یا ۴ روز ...

داشته ... تر کرده مریض را ... حرکت ...

... روز پرهیز داده پس بتدریج ... کنند

حوادث حاصله در این عمل (۱) نزف الدم ... که چند ان مخوف نبوده چون

... با همان سوزن ... (۲) نزف الدم

چشم که از جهت عنبیه یا ... چون ... سوزن ...

و عمو کات ضد در میماند (۳) جابجا نشدن کاتاراکت است از سوزن که نتیجه حرکات
کاذب رفع نموده اند (۴) خلع جلیدیه و اماله‌اش در اوطاق قدامی که اگر ممکن نشد پاره جلیدیه
انفصار [illegible] برگردانیده و یا بیک از طرق مذکوره در قدح اخراج میشد لدینه
اتفاقاتیکه بعد از عمل دست میدهد یکی آن است که غالبا در عمل تقدح [illegible] دست داده مرجب
خستگی مریض و یا سرگیجه یا ورم عنبیه و یا ضغطه تارهای عصب مرکزی بوده از استعمال مرفین
و خوراندن پارهای مسکن رفع میشود (۲) پاره پاره [illegible] جلیدیه است که واسطه تأثیر
پاییدن اینگونه بسیار دست داده بدوا به این اتفاقات و نتیجه بهر عمل میماند (۳) ورم
عنبیه و ورم صلبیه و مشیمیه که از اتفاقات شایعه اینطریقه دار و روز سوم تا چهارم و گاهی ۱۳ تا
۱۵ روز بعد از عمل حاصل شده با دردهای عصبانی حوالی حدقه چشم و اماس [illegible] ناصور فضا [illegible]
همراهی [illegible] در [illegible] بطور [illegible] و [illegible] ضد در [illegible] دفعه حمل [illegible] ورم
عنبیه و مشیمیه همراه با هم بوده و مزمن گردیده التصاق عنبیه و مشیمیه که علت خطیر است عبارت
در زنده [illegible] که با التصاق آن چشم همراهی خود [illegible] شده و نیز [illegible]
و اختلاج چشم باشد که مدتی بعد از انعمل حاصل شده و گوی [illegible] که [illegible] ملاقات
کرده است که ۶ سال بعد از انعمل مبتلا بورم عنبیه و مشیمیه و فشار چشم گردیده و دکتور [illegible]
مریضی [illegible] که به طریقه عمل شده و آثار [illegible] پس بودن سبب معلوم [illegible] پاره
جلیدیه باقی مانده و در اوطاق قدامی [illegible] و افزایش خطر لازم شده و نیز [illegible] حاصل گشته و [illegible]
شدن شبکیه و [illegible] و [illegible] تمام چشم بشروع دیده میشود (۴) هلاکت که اگرچه
بعد از [illegible] بندرت دیده شده است [illegible] و غیره مذکور شده اند و لی دکتور [illegible]
اتفاق دانسته است
یکی از معایب بزرگ اینطریقه ممکن نبودن تکلیل جلیدیه است [illegible] جسم [illegible] حل و جذب نمیشود
بعد [illegible] ازشرح مرض [illegible] معمول بدین طریقه معلوم نموده که بعد از [illegible]
که انیمی بعض

که انیمی بعض فرو ده و تشریح نموده بودند جلیدیه که در گوشه چشم بودن هیچگونه تغییر نیافته
و ابدا ممکن نشدن جذب جلیدیه سبب ننموده بودن عمل و عمو و کاتاراکت دوره واقع شده است
شدن اینطریقه گردیده که در این ایام اینطریقه باسم ناخوش جمع و خطرناک متهم و کم از درجه
اعتبار ساقط است استقراره یکی را بر اینطریقه مذکور داشته و حساب کرده اند تا نتایج بدهد
۱۰۰ نفر ۲۴ و بهبود [illegible] از ۲۰۱ نفر ۱۵۱ نفر و بیشی از ۹۷ نفر ۶۸
و در یک [illegible] از ۱۷۷ نفر ۳۵ نفر کور کرده اند و این نتیجه هم حسابی است که در دوره عمل کرده
اگر میشد که بعدها سعی دست داده و مماطل ایتکه پاره حاصل شده باشد تنها کاتاراکت را در نظر
سعی در ۵۵ نفر نتیجه ۵ خواهد بود

(۵) عمل کاتاراکت کپسولی ثانوی

(۱) کاتاراکت کپسولی غشائی کاذب — کاتاراکت کپسولی غشائی کاذبی غالبا عبارت از لایه شده [illegible]
که در میان کپسول و عنبیه حاصل شده مانع گردش رطوبت بیضیه و تغذیه چشم بوده در رفع اینعلت
اغلب از رش عنبیه میشوم
(۲) کاتاراکت کپسولی عدسی — اینصورت از کدورت قطعات حیات کپسولی [illegible] کاتاراکت جلیدیه
که باید بطرق مذکوره اخراجش نمود
کاتاراکت ثانوی — اینصورت چنانکه معلوم است از کپسول [illegible] جرم قشری در چشم حاصل شده غالبا
بواسطه ترشح طبقه لطیف غشاء کاذبی از عنبیه یا دائره مرکزی ضخامت پیدا کرده علتش مقتضی حد وسط
(۱) اینکه کاتاراکت ثانوی چون [illegible] غشاء سفید خام گردیده و [illegible] عنبیه شده گاهی [illegible]
با سوزن کافیست (۲) چون کاتاراکت ثانوی [illegible] غلیظ و ضخیم شده که با سوزن دریدنش
ممکن نشود بطریقه قدح خطر اخراجش نمایند و یا عنبیه را شکافته و باپنس ناخن قطعه عنبیه را گرفته
خارج نمایند (۳) چون سطح زیادی از کاتاراکت با عنبیه ملتصق شده پس از شکافتن قرینه عنبیه موضع را
بریده و باپنس بیرون کشند (۴) دکتور [illegible] در اخراج کاتاراکت ثانوی طریقه مخصوص دارد چنانکه

و دست چپ سوزن بزرگ دار را از قرنیه داخل چشم کرده و کاتاراکت ثانوی فرو برده پس
با دست راست قرنیه را شکافته قلاب چه از موضع شکاف مذکور سوزن مذکور رسانیده قطعه کدر را
بریده خارج می سازند (۵) بعضی جاهائی سوزن در عنبیه کاتاراکت فرو برده پس از بیرون کشیدن
جابجو مقراض نازکی از جای چاک فرو برده قطعه عنبیه را با کاتاراکت ثانوی مقراض کرده پس [illegible]
خارج میسازند

موقع عمل در کاتاراکت ثانوی [illegible] که تمام علامات ورم حاصله از عمل اولی رفع شده و کنند
کاملاً [illegible] مدت رفع شدن این علامات را از چهار تا شش هفته دانسته است بنظر کم ورم عنبیه حاصل شده
نقطه که از قرنیه میشکافند همان موضعی شد که اول شکافته بودند چه در این صورت عمل [illegible]
جمع ترتیب را چون حدقه التصاق یافته و محتاج بشکافتن عنبیه شده هر نقطه را که بهتر دانند انتخاب
کنند

(۶) اعمال کاتاراکت جرحی

کاتاراکت جرحی سه قسم است (۱) آنکه از جسم جرحیت رساننده [illegible] دار
سوزن یا خار [illegible] حاصل شده باشد (۲) آنکه از رسیدن جسم خارجی که از جرحیت [illegible] شده و در
جلیدیه نشسته باشد حاصل گردد و در این صورت باشد که عنبیه مجروح شده التصاق یافته با حدقه [illegible]
بهم رسانیده خطرناک حاصل کند

(۱) کاتاراکت جرحی بدون جسم خارج — چون تازه باشد حدقه را بقطرات محلول اتروپین وسیع
داشته بگذارند و روزی دو مرتبه چشم را باز بسته داشته پس چشم سالم را باز کرده چشم مجروح را
تا [illegible] که اطاق [illegible] کرده [illegible] قرنیه [illegible] بسته داشته پس از رفع
شدن علامات ورم بطریقه [illegible] خطر [illegible] عنبیه [illegible] تا چهار
ماه از وقوع جرحیت نگذرد عمل نکنند [illegible] عنبیه [illegible] چشم حاصل خواهد شد
کاتاراکت جرحی اطفال را [illegible] باشد که بتدریج جذب شده و کلیه [illegible]

(۲) کاتاراکت جرحی با جسم خارج که همیشه تحقیق وجود جسم خارج در جلیدیه کمال بوده و لی
[illegible] جرحیت قرنیه و کاتاراکت بعد از رسیدن ضربت اجسام جرحیت رساننده از قبیل ساچمه و گلوله
[illegible] در بقای جسم خارج در جلیدیه و داخل چشم عکس دارند پس از وسیع کردن حدقه بدقت [illegible]
جلیدیه را با عدسی روشنائی مورب مشاهده کرده لکه کوچک سیاه یا درخشانی که در جرم جلیدیه
[illegible] نشانه وجود جسم خارج دانسته در این موقع [illegible] بیرون آوردن جسم خارج [illegible]
[illegible] خطر کرده [illegible] جلیدیه [illegible]
[illegible] جسم خارج را بیرون آورده پس [illegible] قشر [illegible] خارج کنند در صورتیکه جسم خارج
محسوس نبوده یا گمان بر عبور [illegible] جلیدیه و دخول [illegible] چشم شده [illegible]
[illegible] کنند و مواظب حالت چشم سالم باشند که [illegible]
ظاهر سازد که چشم مجروح مبادرت [illegible] چشم هم چشم [illegible]

(۳) اعمال کاتاراکت مولودی

سابق اقسام و اشکال کاتاراکت مولودی را مذکور داشته است که کاتاراکت [illegible] قشری نرم یا مایع و
خطرناک [illegible] که برای اقسام متعدده تعیین یک طریقه محال است [illegible]
که [illegible] اعانت برند (۱) چون کاتاراکت [illegible] غالباً [illegible]
داشته باشد [illegible] لازم نیست چون [illegible] جلیدیه [illegible] طریقه قطع [illegible]
که [illegible] استعمال میکرد [illegible] طفل را قبل از عمل [illegible]
[illegible] چشم [illegible] (۲) در کاتاراکت [illegible] در اوائل طفولیت [illegible]
[illegible] وسیع [illegible]
عنبیه [illegible] (۳) در کاتاراکت [illegible]
شایع کاتاراکت مولودی است طریقه [illegible] که معمول [illegible]

بهتر عمل طریقه اخراج خطی است (۴) چون کاتاراکت مولودی جهیم بوده و در سن ۱۰ و پانزده
تا ۲۰ سالگی که منحصر اخراج خطی است عمل بطریقه خطی به بود کلیته قدح بطریق قطعه‌ای یا قدح نرذلی را
باید موقوف نمود چه عمل قدح نرذلی چشم را بدرد آورده گویا کون و منصوصا در عدسه و مشیمه مشتبه
ساخته و نیز عمل قدح قطعه‌ای در اطفال بسیار باید مضر است چه طفل طاقت تحمل این طریقه را که طولانی است ندارد

(۸) ملاحظات عمومی در باب عمل کاتاراکت و انتخاب طریقه

پس از آنکه طریقه‌های معموله در رفع کاتاراکت بتفصیل معلوم شد نوشتن دو نکته نیز لازم مینماید یکی تعیین
وقت عمل و دیگری انتخاب طریقه

(۱) رسیدن کاتاراکت شرط قدیم در دو هر است کاتاراکت نرسیده را در عمل با رسیده فرق نیست
چون کاتاراکت خیلی مانند الفاف جلیدیه با یکدیگر و با کبسول بیشتر التصاق یافته جرح عسیر لیکن در چشم مانده
و موجب کاتاراکت ثانوی و التهاب شده دکتور کالردسکا هم عمل رسیده کاتاراکت نرسیده را مگر کسی که کدورت
جلیدیه عمل تمام ... را مانعت کنند کجه ... از ۳۰ سال متجاوز فاصله ... بدان و اندیشمند و منافی عمل
میداند خاصه چون کاتاراکت نرم است در حالیکه طبقات جسم شفاف مانده است دیگر کاملاً بجا نه
کبسول ... و به ... کاتاراکت را اخراج نمایند و بدون بریدن کبسول عمل میبرند
(۲) اخراج کاتاراکت از هر دو چشم بیکدفعه بر عقیده دکتور کالردسکا جایز نیست که کثرت
تحریک و ورم یا تا ... فوق طاقت گردد و یا اگر عمل بتجاوز ... باید بیکدفعه از هر دو چشم
کرد نشود و باشد که از کوری شدن یک چشم بعمر ... حزین ... چراغ حاصل بشود که عمل در چشم
دیگر نشود (۳) در حالیکه کاتاراکت در یک چشم بد با بالالت در چشم دیگر جایز نیست باید دکتور کالردسکا
میگوید اگرچه چشم معمول با چشم سالم از ابتدا در دیدن فرقی دارد ولیکن عنقریب در این فرق بوده
بتدریج عادت شده و هم با وصفی که چشم معمول به حالت طبیعی مقرب بکند چشم غیر معمول باسباب مسلط بر
مریض است چون کاتاراکت در یک چشم حاصل شود غالباً لازم است تا بیم نکند باید با اخراج خطر ساده بپردازد

(۴) عمل کاتاراکت مولودی اطفال را باید بتعویق انداخت تا سن بالا رود (۵) وقت اخراج
کاتاراکت اول بعد از التیام جرح قرنیه و تحریک چشم است که غالباً دکتور کالردسکا ۳-۴ هفته بعد از
عمل اول اجرا میدارد (۶) شکاف فوقانی یا تحتانی قرنیه در اغلب مستعمل است (۷) طریقه عمل را
باید بملاحظه طبیعت کاتاراکت و ترکیباتش قرار داد ولی عموماً طریقه اخراج خطی است که دکتور کالردسکا
که جزئی تغییری در آن داده است از همه بهتر و بر همه ترجیح دارد

خلع جلیدیه

انفصال جلیدیه است که اختلال پذیرفته اتصالش از هم گسیخته جابجا شود این تغییر مکان در تمام جلیدیه یا محدود بجزء
از آن بوده چون جلیدیه یک تغییر مکان داده در دو طاقچه در خلف یا در جسم زجاجی و یا بیشتر
حال کنه موسوم بخلع جلیدیه است

علامات — "اگر اول از رضه حادثه از خارجیه یا ضربت بر حوالی خانه چشم عارض میشود یک ناگاه اختلال
پذیرفته مریض کشیده در میان غبار رود بنظر آورده و حالات اشیاء ثابت بوده کاهی این
عوارض بدون سبب ظاهری بعضی بعد از مولود ظاهر میگردد (۲) چشم غالباً حمرت نداشته
اگر بعد از وقوع حادثه گذشته نه بهیچگونه هم حمرت که و انقلاب متصلاً مسلط بوده (۳)
اطاق ... بعضی تغییرات یافته که از طرف وسیع و عمیقه از طرف مخالف انقدام لعده
این وضع غیر طبیعی از فشار کنار جلیدیه که ملتصق مانده است حاصل شده نیز مقابل جلیدیه در هم
رجا ... رفته و بر این نسبت عنبیه را تقدیم داده در بعضی تمام از دو طاقچه در هم گسیخته عرض
شده (۴) عنبیه متحرک کاهی نداشته و با لرزش بنظر آمده در بعضی رنگش تغییر پذیرفته و تیره شده
حدقه از چشم سالم وسیعتر غالباً حرکتش ناهموار و حقیقتش نامعلوم بوده (۵) جلیدیه شفافیت احتمال
و کبودش سالم و تغذیه بهمان قاعده انتشار دارد در بعضی این التکدورتی پذیرفته
دکتور کالردسکا از مریضی حکایت میکند که در مطب دیده ۵۲ سال از عرض اند شده

از ۳۵ سال جلیدیهٔ چشم راستش خلع شده و لکدورت یافته لکن [illegible] در جسم زجاجی فرو

رفته بود (ع) [illegible] چشم معلول را با افتالمسکوپ در روشنائی مستقیم امتحان کنند از طرفی کنار

کدر جلیدیه بصورت نیم دایرهٔ سیاه نزدیک محور بصر ظاهر بوده مریض از [illegible] نیز در چشم

[illegible]

چون جلیدیه خلع شده و در اوطاق قدامی افتاده باشد از افزوده شدن [illegible] اوطاق قدامی و لرزش عنبیه

و [illegible] با [illegible] و وجه نیم دایرهٔ سیاه در امتحان با افتالمسکوپ خاصه چون مریض بطرف بالا نگرد

معلوم شده [illegible] شعله [illegible] مریض [illegible] در چشم احساس کرده [illegible]

وضع سر [illegible] اختلاف [illegible] بصر [illegible] رنگ با [illegible] روشن [illegible] چشم

نظر [illegible] شعله چراغ [illegible] از نیم دایره روشن بوده [illegible] نیم دایره بطرف [illegible]

بطرف بالا و بسبب [illegible] از کنار جلیدیه بوده چون کنار جلیدیه از کنار [illegible]

نکرده [illegible] کنار [illegible] از پس [illegible] شده باشد تمام [illegible] معدوم میشود

چون جلیدیهٔ مخلوع در جسم زجاجی داخل شده باشد [illegible] اوطاق قدامی و لرزش عنبیه و [illegible]

عمق بینائی [illegible] با عینک محدب نمره ۵ [illegible]

اشیاء [illegible] نمره ۲ و نیم [illegible] امتحان کنند معلوم [illegible] جلیدیه [illegible]

حالت مریض با این عینکها مانند کسی است که جلیدیه [illegible] خارج نموده باشند و وقوع [illegible] از خلع

جلیدیه غالبا [illegible] چشم بوده در اینحالت تمام جرم جلیدیه مخلوع

و در زیر جسم زجاجی قرار یافته چون [illegible] جلیدیه غالبا [illegible] جلیدیه [illegible]

بر روی جسم زجاجی [illegible] در جسم زجاجی [illegible] شده [illegible]

اوطاق خلفی [illegible] با افتالمسکوپ [illegible] که [illegible] جلیدیه مخلوع است

در [illegible] عنبیه بطرف خلف کشیده [illegible] در میان [illegible] عنبیه

تشخیص

تشخیص — همیشه شناختن خلع جلیدیه در جسم زجاجی خاصه چون جسم زجاجی [illegible]

آسان نبوده و در این صورت جرم سفیدی در زیر رطوبت زجاجی دیده میشود که [illegible]

[illegible] می‌اندازد ولی چون دقت بیشتر کنند [illegible] معلوم میشود که جسم [illegible] کنار [illegible]

و نیز از لرزش عنبیه و [illegible] تشخیص تمام میشود

چون جلیدیه مخلوع در اوطاق قدامی افتاده باشد [illegible] که [illegible]

[illegible] نشده [illegible] مستقر سازد ولی چون چشم را حرکات [illegible]

شدن عنبیه و لرزش [illegible] بطرف کنار جلیدیه دلیل [illegible] بوده در [illegible]

چون بطور [illegible] عمل کرده باشند که جلیدیه با اوطاق قدامی [illegible] در اینحالت [illegible]

که [illegible] شایع بوده در اینحال در اوطاق قدامی جرم زرد [illegible] نیم شفاف

شبیه به [illegible] در اوطاق قدامی [illegible] شده باشد ظاهر بوده [illegible]

جلیدیه [illegible] که با اوطاق قدامی [illegible] با کپسول بوده بطول زمان [illegible]

[illegible] با اوطاق خلفی [illegible] خاصه چون [illegible]

و مریض را [illegible]

دادن سر به پس و پیش جلیدیه [illegible] اوطاق قدامی [illegible]

از خلع جلیدیه [illegible]

بزرگ [illegible] معلوم شده است که جلیدیهٔ مخلوع در اوطاق قدامی [illegible]

اگر [illegible] چشم [illegible] عنبیه [illegible]

شده در [illegible] جلیدیه خالی از خطر نیست

علاج — غالبا [illegible] جلیدیه در اوطاق [illegible]

[illegible] جلیدیه از اوطاق [illegible]

بهمین صورت مقصود عمده در هر دو حالت باید از ابتدا الضرر اجتناب حذر نموده پس مریض را به پشت

خوابانیده و تکه جلیدیه را در اوطاق خلف دیده نه از زمین ریخته پس از تنگ بستن هر دو اندک

اندک مریض را حرکت داده در جهت که شیشه هم انتقال در استعمال از زمین دهند ولی چون در عقب

مژگانی و ورم عنبیه شده به پشت از خوف اینکه مبادا در چشم دیگر نیز اختلال پیدا شود به سعی

اخراج جلیدیه نمایند

چون جلیدیه مخلوع بزیر ملتحمه لغزیده باشد یعنی که صلبیه دریده و جلیدیه از کره مقله خارج شده به پشت

ملتحمه آید امثال این مواقع در صورتی دست میدهد که ضربت مستقیم بر صلبیه حوالی قرنیه وارد آید

نزدیک کنار قرنیه و داخل قرنیه بوده عنبیه در هر جهت شق کرده در حوالی آن تومور شفاف تحت

ملتحمه که عبارت از جلیدیه مخلوع است ظاهر شود یا هر جهت از زخم ضربه طرف مقابل

ضربت شده پیدا شده گوشه بیرون چشم دارد آیه موضع را کوبیده طرف مقابل را زخمی در قرنیه

شکافته جلیدیه خلع و یا امتداد دریده که صلبیه محاذی کنار قرنیه بوده چون جلیدیه مخلوع خارج

باشد در پشت ملتحمه هیچ دگر بهیره مانده و چون کپسول سالم مانده شفافیت مقدور حاصل کرده در

در حال شروع جسم زجاجی در طوب بعض این نوع از خلع جلیدیه را کلان می نامند

شخصی چون سبب ضربتی موجب الکیوز زیر ملتحمه و ورم جفنی گردیده حدقه غیر منتظم و عنبیه تیره

و در هر جهت صلبیه لغزیده باشد شخص مریض را [illegible] شده گاهی [illegible] در اوقات [illegible] در

داخل چشم ریخته در حوالی هر جهت صلبیه برجسته که دانه دانه بحجم جلیدیه در حوالی شفاف

اطراف [illegible] دیده از ملتحمه ظاهر گشته بحسب [illegible] رفع شده [illegible] حدقه

و جفنی در جفنی اما کمتر از جفن اسفل بوده چون بروز [illegible] تحت ملتحمه بی [illegible]

بدین صورت ممکن نیست میتوان گفت که [illegible] جسم زجاجی چون از کره چشم خارج

شده در زیر ملتحمه مجتمع گردد [illegible] ظاهر [illegible] بدین نظم شده و شبیه

ارزی شده تر از خلع جلیدیه است

پیش بینی — چون با سایر تغیرات خطیره در اجزاء داخل چشم همراه است بسیار خطیر بوده

در که جلیدیه را خارج نمایند ورم رفع شود

علاج — در همین مورد اول سعی جراح بر بدن ملتحمه از کنار [illegible] تومور جلیدیه که [illegible] است

پس جراحی چشم را با نوار و فشار [illegible] بسته رفاده اسفنج بر روی چشم مجروح آمده چند روزی

به تمال [illegible] نمایند تا درد [illegible] و تحریک موقوف شود چون جراحت صلبیه

التیام پذیرد لازم است که تا ۳ یا ۴ هفته چشم را با نوار و فشار بسته دارند [illegible]

شق کرده باشد چند قطره از زمین بچشم ریخته و فشار را مستمر دارند

جسم خارجی که مستتر در جلیدیه

بعضی اوقات جسم خارجیکه بقوت بچشم برسد در چشم داخل شده و در جلیدیه قرار گرفته در آنجا می ماند

چنانکه پارچه های آهن در بیره های نارنجک و خرده های شیشه تا سالها در آن دیده شده است

موجب کدورت نرم در تمام جرم جلیدیه یا در جزئی از آن شده [illegible] اثبات جسم خارجی

جلیدیه اگر ممکن نیست باید بدقت چشم مریض را امتحان کرده و سرگذشت او را پرسیده هرگاه

محلول [illegible] رسیع کرده با روشنایی مورب امتحان نمایند جسم خارجی بواسطه رنگ تیره اش

در میان جرم قشر سفید یا بواسطه درخشندگی مخصوص که دارد آن جسم نمایان ظاهر گردد و کدورت

کا [illegible] از محل آن جسم در قرنیه و یا در عنبیه در جلیدیه حاصل شده اند

جراحت کرده باد [illegible] مریض پس از اخراج جلیدیه جسم خارج در میان آن دیده شده که

جسم خارجی که در چشم تا مدتی در جلیدیه مانده و کدورت ظاهر نسازد و لیکن غالباً موجب

کاتاراکت میشود در اخراج کاتاراکت جسم خارجی باید دقت نمود تا جسم خارجی

عنبیه بغتة و موجب ورم عنبیه و مشیمیه داخل چشم نگردد یعنی در این قسم کاتاراکت علاج

بتاخیر اندخته پس از رفع ورم و حتی در اخراج جلیدیه کوشند

علاج —— اخراج خطرناک کاتارکت محوری جسم خارج با بریدن عنبیه ابدًا ان تنها

طریقه نیست که معمول میدارند چون جسم خارج در جلیدیه نمودار شد پس از شکافتن قرنیه کورت

در جلیدیه برده در زیر جسم خارج بگیرند که چون کاتاراکت نرم است قرنیه از جلیدیه که در با جسم خارج

در کورت خواهند ریخت پس اجزاء بقیه جلیدیه پدید آید چون جسم خارجی در جلیدیه نشسته و در

در عنبیه فرو رفته باشد با پنس عنبیه عنبیه را گرفته بیرون کشیده و بریده جسم خارج را با جلیدیه

بیرون آورند.

سخت بزرگ و سایر کرمهای جلیدیه —— وجود کرم فیلاریا در جلیدیه معلوم شده بود تا آنکه نوردمان

با ذره بین در جلیدیه کرم یافت شده در جلیدیه یک میلیمتر طول ... در جنین ...

با ۵ میلیمتر طول دیده و در جلیدیه طفل مبتلا بکاتاراکت مولود کرم یک میلیمتر دیده شده

سخت بزرگ تا سال ۱۸۷۷ یکدفعه در جلیدیه دیده شده از این به بعد را سند در تشخیص ... هم

از زدن این یک لعاب تغیر خفیف علامات دیگر معلوم نسبه های ... کاتاراکت و ... عنبیه

و شبکیه کبود جلیدیه با سالم بودن سایر انسجه عمده چشم و محفوظ بودن حس و دلیل بر وجود

کرم در میان کاتاراکت نرم جسم میباشد

باب نهم در افثالموسکوپ

افثالموسکوپ که فی الحقیقه باب ترقی کامل علم کحالی است ... بسیار قدیم ... که هلمولتز در سال

۱۸۵۱ از روی کار ... برجک ... که ... شعاع آئینه بر چشم کرده بود ... و لکارت

در سال ۱۸۴۳ بخیال دیدن قعر چشم با آئینه مقعر بوده ولی ارتقاء آنکه ... مریض ... کور ... است

معلوم بیشکه دیدن قعر چشم نرسیده خلاصه هلمولتز در سال ۱۸۵۱ معلوم است که دلیل ... قعر را

مکشوف شده معلوم نمود که برای دیدن باید در امتداد خطوط شعاعی قرار گرفته پس از روشن کردن چشم

شعاع را

شعاع بطرف روشنائیکه خطوط شعاعی از آن خارج شده اند برگردند بدین خیال ... ساخت که به

اعانت آن قعر چشم را دیده و حدقه را روشن می‌نمود پس از وی نیز هر کس بر حسب ... عقل

خویش افثالموسکوپ ساخته و باسم خود مشتهر ساخته افثالموسکوپ بطور کلی عبارت است از روشنائی

آئینهٔ مجوف را بر گردانیده و از میان آن خطوط شعاعی برگشته قعر چشم دیده میشود و این افثالموسکوپ

عبارت بوده از لوله کوچکی که یک از دو طرفش را بصورت مربع دیده و صفحهٔ منعکس سازنده مرکب از سه

ورقهٔ بلور شفاف موضوع یکی بر دیگری نصب نموده و دسته داشت که چون صفحه را در مقابل ...

نگاه میداشتند روشنائی آئینه از لامپی که بواسطه دیگری و ورقه بلورها که به چشم مریض منعکس شده شبکیه

و مشیمه را روشن میساختند و با اعانت این آئینه مستقیم در شبکیه دیده میشد و لیکن چون روشنائی

در این آئینه بقدر کافی نیست در این ایام متروک شده کلیه هر طریقه بساز امتحان شبکیه افثالموسکوپ

هست یا دیدن بالشبه مستقیم و دیگری بالشبه معکوس که برای هر یک افثالموسکوپها تعبیه شده و نیز بعضی

از افثالموسکوپها هست که هر دو شرط را بانجام میرساند

افثالموسکوپ ساده

(۱) مقصود آئینه —— بهترین منعکس سازنده روشنائی در قعر چشم آئینه مقعر است که اول دفعه

روت در آئینه تنها ... افثالموسکوپ ... بصورت افثالموسکوپ ... ولی

این آئینه دو واسطه معتدل روشنائی منعکسه در خلوص شیشه بر حسب آنکه آئینه از بلور تهیه شده یا از فلز

ساخته شده و نقطه کانونی ... تا کم طول دارد باشد ... اختلاف ... دکتور کارل

آئینه مقعر را کانونی ۲۳ تا ۲۵ سانتیمتر بوده از بلور نازک تهیه شده ترتیب داده

باشند ترجیح داده در مرکز این آئینه زیبق پشت آئینه را بقدر ابعاد ۵ میلیمتر تراشیده و پشت آئینه

در حلقه فلز نصب کرده دسته که قابل تا کردن باشد بر او نموده بدین تدبیر آئینه ساخته

حمل و نقل آنها یک قسم جعبه ساخته اند در پشت آئینه که هر وقت بخواهند یک عدسیه ... نمره ۱۲

مخصوص تسهیل عمل جراحی که خود جراح بی معاون با [illegible] نصب نموده و یک بلور عدسی محدب [illegible] نمره

۱۰ برای امتحان شبه مستقیم شبکیه که در مقابل سوراخ مرکزی آینه مقعر قرار میدهند و ثابته این افتالمسکوپ

با یک لوله [illegible] نمره یک چهارم کانون و یک قطره شمار کوچکی برای ریختن اتروپین در یک جعبه [illegible] شده

این جعبه را [illegible] برحسب دستور العمل دکتور [illegible] ساخته در چند سال پیش لندن [illegible]

نیز با وجود طرح تازه که دانشمند اختراع نموده است هنوز متروک نشده

استعمال افتالمسکوپ ساده — این اسباب که شبیه معکوس قعر چشم را روشن میکند [illegible] با دست راست

دسته آینه را گرفته پشت آینه را بطرف چشم راست برده و [illegible] خانه چشم [illegible] تکیه داده پس [illegible]

مورب [illegible] روشنائی [illegible] که [illegible] در پشت سر مریض قرار داده [illegible] پس بواسطه چند دفعه

حرکت دادن آینه باطراف روشنائی منعکسه را در روی چشم معلول که [illegible] مینماید پیدا کرده

در اینوقت حدقه روشن و سرخ بنظر آید و در اینحال جراح خود را بعقب کشیده ۲۰۵ تا ۳۰ سانتیمتر دور

میان چشم خود و چشم مریض فاصله قرار داده با دست چپ بلور عدسی که ۲۰ و یک چهارم [illegible]

داشته [illegible] فاصله گرفته [illegible] انگشت کوچک [illegible] عدسی [illegible] در جلو

خانه چشم [illegible] چشم [illegible] در [illegible] نیز در [illegible] قرار داده در اینحال روشنائی

منعکسه چون [illegible] عدسی بچشم میرسد چند حرکت طرفی آینه [illegible]

نزدیک بودن [illegible] از چشم قعر چشم را روشن ساخته [illegible] حدقه و شبه شبکیه

و [illegible] عصب باصره ظاهر خواهد شد [illegible] برای وضع [illegible] هیئت [illegible] که

اگر در میان صورت مریض [illegible] یک صفحه مقوائی [illegible] قرار دهند [illegible]

[illegible] ترتیب

[illegible] این افتالمسکوپ شبه معکوس در شبکیه [illegible] انعکاس بواسطه عدسی [illegible] که در

چشم میگیرد نیست بلکه [illegible] این عدسی [illegible] نزدیک کردن شبه [illegible] بوده [illegible]

میکنیم

میکنیم که چشم [illegible] بواسطه آینه مقعر [illegible] که روشنائی [illegible] از

[illegible] انعکاس [illegible] روشن شود چون قبول کنیم که [illegible] وسیع [illegible] خطوط شعاعی

[illegible] چشم میرسد سطح [illegible] روشن کند [illegible] خطوط شعاعی منعکسه [illegible]

خروج از چشم [illegible] در [illegible] بوده و شبه معکوس شبکیه [illegible]

اگر هم عدسی [illegible] که در این [illegible] واقع است [illegible] این عدسی خطوط شعاعی [illegible]

و نزدیک تر بچشم که امتحان میکنند [illegible] نقطه [illegible]

و [illegible] میرسد [illegible] در [illegible] بچشم [illegible]

شکسته بوده و بنا براین بچشم [illegible] بهتر [illegible]

این افتالمسکوپ [illegible] شبه را مستقیم ساخت چون [illegible]

[illegible] آینه قرار دهیم و فاصله میان چشم جراح و مریض [illegible]

افتالمسکوپ بسیاری [illegible] مانند افتالمسکوپ [illegible] و افتالمسکوپ [illegible]

و افتالمسکوپ [illegible] و افتالمسکوپ [illegible] و افتالمسکوپ [illegible]

[illegible] و افتالمسکوپ [illegible] و افتالمسکوپ [illegible]

[illegible] افتالمسکوپ [illegible] که [illegible] قعر چشم [illegible]

[illegible] که [illegible] اکتفا کردیم

قاعده عمومی امتحان چشم با افتالمسکوپ

[illegible] ملاحظه [illegible] که با [illegible]

[illegible]

(۱) انتخاب افتالمسکوپ — اول شرطیکه بودن [illegible] افتالمسکوپ [illegible]

افتالمسکوپها [illegible] که در امتحان شبه مستقیم و شبه معکوس [illegible] شرط [illegible]

انعکاس اسباب مسکوپ ۲۰ تا ۲۵ سانتیمتر کانون داشته است که در وسط مرکزش ۴ تا ۵ سانتیمتر
سوراخ لازم است که علاوه در پشت آینه نصب شده با عدسی مقعر نمره ۸ و ۱۰ با عدسی محدب
نمره ۱۲ در دو طرف نصب توان کرد و یا اسباب مسکوپ تازه دکتر کالزوسکی باشد که خودش
عدسی‌ها را در صفحه مستدیری پشت آینه به نمره مرتب نموده است عدسی محدبه ۲ و یک چهارم الی
کانون در امتحان شبه مستقیم بهتر است بشرطیکه در دایره‌ای که کنارهایش [illegible]
عدسی بوده و مانع تابش روشنی زیادی باشد نصب نموده باشند

(۲) اطاق تاریک — برای دیدن قعر چشم با اسباب مسکوپ اطاق تاریک لازم است تا به
هوای مشخص ظاهر شده انعکاسات طرف قرنیه که مانع دیدن قعر چشم است نباشد اسباب مسکوپ
دکتر کالزوسکی محتاج به اطاق تاریک نیست

(۳) مشق اسباب مسکوپی در چشم مصنوعی — برای یاد گرفتن طریقه اسباب مسکوپی لازم است که
مدتی در هر کوششی یا در چشم اشخاص سالم امتحان نمایند و چون چشم شخص سالم دست نمیدهد در چشم
مصنوعی که برای آن درس که اقسام صور طبیعی و مرضی بکشند و شیشه را در دهان تعبیه کرده‌اند مشق
کنند

(۴) وضع مریض و جراح — باید مریض را روبروی [illegible] بنشانند که [illegible] تر از صندلی جراح قرار دهند
بهتر است که سرش را به دیوار یا به پشت صندلی تکیه بدهند که [illegible] منع حرکت سر از اداره مشکل
حواله شده

(۵) وضع لامپ تا روشنائی — [illegible] شبه [illegible] روشنائی
روشنائی از لامپ روغن زیت و مخصوصاً [illegible] که [illegible]
[illegible] باید [illegible] همیشه شمع [illegible]
[illegible] مریض [illegible] نگاه [illegible]
در چشم

در چشم نگرند باید روشنائی در طرف موافق چشم معلول باشد و در پشت سر قرار داده شده تا
انعکاس طرف نیابد برای امتحان شبه مستقیم باید لامپ جنب نزدیک چشم بوده و فاصله
چشم جراح و مریض کم باشد

(۶) اتساع حدقه — در غالب حدقه بقدری عریض است که بدون اتساع مصنوعی قعر چشم را
میتوان دید ولی اشخاصی که هنوز با اسباب مسکوپ کار نکرده باشند مخصوصاً در چشمی که حدقه
تنگ باشد باید قبل از عمل حدقه را با محلول اتروپین وسیع ساخت (آب مقطر ده گرم سولفات
اتروپین [illegible]) اتساع حدقه در اسباب مسکوپ [illegible] دکتر کالزوسکی [illegible]

(۷) وضع آینه — جراح باید آینه منعکس با روزنه روشنائی را با دست راست در پیش چشم راست
خود داشته [illegible] چشم [illegible] داخل [illegible] تکیه داده و چون روشنائی را
تغییر [illegible] آینه را با اطراف حرکت داده روشنائی را [illegible] چشم که امتحان میکند [illegible]
و با دست چپ عدسی محدبه را مقابل چشم [illegible] که مناسب [illegible] نگاه میدارد

(۸) امتحان تابش منافذ چشم — قبل از امتحان عصب باصره از [illegible] انعکاس روشنائی
از قرنیه و جلیدیه و جسم زجاجی باید خاطر جمع شد برای اینکه روشن کردن حدقه با تمام
آینه اسباب مسکوپ غالباً کافی نیست [illegible] که مریض را [illegible] در این وقت
که روشنائی منعکسه حدقه را روشن میکند از دو جهت [illegible] سیاه یا کدورت در قرنیه و جلیدیه
خاطر جمع باشیم و چون [illegible] خطوط سیاهی در حدقه مشاهده شد دلیل بر کدورت قرنیه و جلیدیه
جسم زجاجی است که در باب امتحان هر یک از این طریقه تشخیص [illegible] مذکور شده [illegible]
[illegible] وسط چشم کدر باشد معلوم است که قعر چشم [illegible] عصب [illegible] منظر [illegible]

(۹) [illegible] روشنائی حدقه — [illegible] شرایط مذکوره حدقه [illegible]
سیاه [illegible] حصول [illegible] که مریض رو [illegible] نگاه میکند [illegible]

روی او طاق عدسی را پوشیده است و یا بواسطهٔ آن است که شخص غیر عادی با امعان اسکوپ چشم چپ را

باز نداشته و یا آنکه با چشم چپ نگاه میکند در اینصورت باید جراح اول دستی چشم چپ را کج

کردن با چشم راست نظر کرده و در رفع اشکال اول باید مریض را به بالا و پائین نظر کند امر کرده

و در هر وضع که قعر حدقه سرخ بنظر آید اشکال دارند و در این هر دو حالت وسیع ساختن حدقه رفع

عیب خواهد کرد

(۱۰) استعداد چشم که [illegible] میکنند — محض کمال دیدن پاپیل عصب مریض را امر باید که نظر را

داخل [illegible] که [illegible] نگردد و این شرط را قبل از انکار دستگاه عدسی محدب معمول دارند و گرنه با فاقت

پاپیل عصب زحمت [illegible] خواهد داشت چه عصب باصره نسبت به محور بصری [illegible] بطرف داخل واقع

بوده و برای کمال دیدنش باید نور نگاه را بطرف خارج برد تا مقابل حدقه واقع شود

(۱۱) وضع عدسی — چون عدسی را در میان ابهام و سبابه دست چپ گرفته به نزدیک چشم

معمول [illegible] فاصله کافی خاصله قرار داده و بوضع عمودی نگاه داشته انگشت کوچک

همان دست را به پیشانی شقیقه مریض تکیه دهند همانکه چشم را با روشنائی آئینه [illegible] کرده

عدسی را قسمی نگاه دارند که مرکزش محاذی حدقه باشد که در [illegible] چون عمل درست باشد جراح

پاپیل عصب و شبکه را در مقابل عدسی دیده و چون این شبه مرئی باشد چند حرکت [illegible]

طرفی و پیش و پس بردن آئینه اشکال اسکوپ وارد کنند محض احتراز از انعکاس مرکز [illegible]

و مرکز عدسی که در این حال مانع عمل خواهند بود عدسی را بجهات مختلفه حرکت جزئی باید داد

(۱۲) اول چیزی که در امتحان [illegible] بنظر آید قعر سرخ چشم است که از عروق شبکیه حاصل شده پس باید

در تفحص عروق [illegible] که چون عمل درست باشد [illegible] انشعاب عروق [illegible] منظم [illegible] کرده

این عروق [illegible] متابعه [illegible] شعبه [illegible] [illegible] باید [illegible]

بقسمی که چون [illegible] انشعاب [illegible] بطرف بالا [illegible] باید [illegible] که [illegible]

باصره

(۱۳) — برای [illegible] پاپیل عصب باید این شرائط را معمول داشت (۱) [illegible] چشم [illegible]

بطرف داخل [illegible] و فاصله زیاد [illegible] (۲) [illegible] انشعاب عروق [illegible] باید [illegible]

با آئینه در جهتی که [illegible] پاپیل [illegible] (۳) [illegible] انشعاب عروق [illegible]

چون [illegible] با آئینه اشکال اسکوپ بطرف بالا [illegible] که شبکه شبکیه بطرف زیر [illegible]

اگر در این تغییر وضع شبه قعر چشم [illegible] بنظر آید باید تقاعس کرد که به پاپیل عصب نزدیک [illegible]

(۱۴) چون شبه شبکیه درست معلوم نباشد [illegible] نزدیک کردن یا دور کردن با آئینه [illegible]

[illegible] شبه معکوس قعر چشم نزدیک [illegible] چون فاصله [illegible] بهتر معلوم بوده و در چشم [illegible]

چون فاصله بیشتر باشد بهتر است

(۱۵) برای [illegible] نزدیک [illegible] چشم [illegible] باشد که پاپیل عصب را در چشم [illegible]

با [illegible] روشنائی [illegible] آئینه اشکال اسکوپ [illegible] شیشه [illegible] و [illegible]

پیش چشم [illegible] و در چشم نزدیک [illegible] این کار [illegible] دیگر برای [illegible]

نزدیک [illegible] که چون روشنائی آئینه [illegible] چشم مریض منعکس [illegible] چشم مریض را

[illegible] آئینه [illegible] که در نزدیک [illegible] عروق [illegible] شبکیه [illegible] چشم [illegible] بوده

و در چشم [illegible] عکس است

(۱۶) در امتحان تمام اجزاء قعر چشم باید [illegible] ترتیب [illegible] که ابتدا [illegible]

پس در کشف [illegible] شبکیه [illegible] عروق مخصوص که از پاپیل عصب [illegible] کرده [illegible]

[illegible] رفته [illegible] مطلع شده پس [illegible] بطرف پاپیل [illegible]

[illegible] را ملاحظه کرده [illegible] از آن موضع بطرف [illegible] نقطه [illegible]

[illegible] را بنظر آورده پس [illegible] آئینه اشکال اسکوپ را بکشف حالت [illegible] که [illegible]

مریض را بتوان ... طرف است و منتهای طرف چپ ... تام کرده

و چون این نظم را در ... که ... تغییر در شبکیه

و مشیمه نیست که بنظر انها نماینده شود

(۱۷) چون قعر چشم را با روشنائی منعکس امتحان نمودند با روشنائی مستقیم نیز امتحان

کنند که خصوصا در ... طبیعت ... که در روشنائی منعکس دیده بودند ... و نیز چون

روشنائی منعکسه کوچک

باب دهم در تشریح و فیزیولوژی و امراض جسم زجاجی

تشریح — جسم زجاجی رطوبتی است ... که بصورت ... در درون غشاء نازک

و شفافی معروف بغشاء جسم زجاجی ... را پر کرده در ...

جلیدیه و شبکیه واقع بوده و بشبکیه تکیه دارد

(۱) غشاء جسم زجاجی این غشاء تکیه است در نهایت نازکی جملش ... قدام ...

در حوالی ماکولا و عصب باصره ... ضخیم تر شده ...

حاله متحد ... حاصل کرده ... که ... سطح ...

و با شبکیه متصل سطح درونی ... در حالت تازه که

درست محسوس ... نمی شود

(۲) منطقه کوچک زن در حوالی حاله متحد غشاء جسم زجاجی ... شده به برگ ... دارد

معروف بمنطقه کوچک زن که چون از ... بدو برگ ... منقسم شده برگ

قدامش که ... زواند مژگانی است که از قدام ان گذشته پس بحجره ... کپسول جلیدیه

پیوسته برگ خلفی ... تقعیرات جسم زجاجی ... گذشته ... کپسول جلیدیه ... که

منطقه کوچک زن که ... منطقه مژگانی ... است که ... جلیدیه را از ...

جسم زجاجی

جسم زجاجی ... و چون از مشیمه و عنبیه و جسم زجاجی ... تصویری کل

... عرض منطقه کوچک زن ... کم ... شکل ... جلیدیه

بوده ... که ... در جسم مژگانی است ... دقیق ... متموج

شده در ... با ... شبکیه پیوسته بر عقیده ... منطقه

کوچک زن در فاصله ... جسم مژگانی داخل میگردد

(۳) مجرای پتی — فضای ... که در میان ... منطقه زن و کپسول جلیدیه است

مجرای ... معروف بمجرای پتی که در حال ... سهولت

انطباع است مملو است

(۴) کپسول جسم زجاجی — در جزء ... جسم زجاجی ... که جلیدیه

در ان جای دارد ... جسم زجاجی ... جسم زجاجی که موضع

... جلیدیه است ... کپسول جسم زجاجی

... کپسول ... واقع ... در میان ...

(۵) رطوبت زجاجی — جسمی که رطوبت زجاجی ... شبیه بسفیده

تخم ... غلیظ ... مرکب از ... شده

... از ... رطوبت زجاجی ... شبیه ...

سفیده ... رطوبت زجاجی ... ذرات صغار ... دیده ...

در رطوبت زجاجی ... مرکب ... رطوبت ...

... بر عقیده ... در جسم زجاجی مرکب ... که ...

... مقصود ... بتوان ... ترتیب ... داده ...

... این ... از اول ... این ... از ...

... حاصل کرده است

(۴) عروق — معلوم شده است که در دوره حیات رحمی حجم جسم زجاجی که توده ژلاتینی است
خلف جسم بلوری نزدیک و از شریان مرکزی عصب باصره شعبه‌ای بطول جسم زجاجی سیر نموده که در
کپسول خلفی جلیدیه پراکنده شده و باطراف جلیدیه شعبه داده کپسول عروقی را تشکیل حلقه عروقی
حاصل کرده و با عروق غشاء ... یکدیگر دارند ... اتصال کرده است که شعب انتهائی جسم زجاجی
با عروق خارج از جسم زجاجی اتصال دارند در افراد زنده کاملاً چنین عروق جسم زجاجی اثری در
گرفته بکلی معدوم میگردند

فیزیولوژی — جسم زجاجی در چشم دو عمل دارد (۱) افزودن بر شفافیت (۲) قابلیت
انکسار شعاع ۱٫۳۳۹ که بنابر ... چشم در یک شعاع همراه برداشته و نیز چون ... انعکاس شده
... مرتبه (۰٫۰۰۰۱) ... تغذیه جسم زجاجی ... احتمال ...
ترشح از ... که ... و اگر ... جسم زجاجی ...
... تغذیه ... جسم زجاجی ...
مقبول است

امتحان جسم زجاجی

امتحان جسم زجاجی موقوف باستعمال افتالموسکوپ است بدو طریقه (۱) با روشنائی مستقیم و ...
جسم زجاجی شفاف ... با ... تارهای متحرک است که ... یا تارهای سیاه در ...
چشم ... آینه چنانکه پس از ... با ... چپ روشنائی آینه افتالموسکوپ
... چشم ... مریض را به ... بالا و پائین و راست و چپ ... کرده ...
حرکات ... جسم زجاجی ... بسرعت حرکت ... معلوم شوند
... تمام نقاط جسم زجاجی را مشاهده کرده ...
... تمام نقاط جسم زجاجی ... بدین منظور آینه را تا ۱۰ یا ۱۵ یا ۲۵ و ۳۰ سانتیمتر
... نزدیک برده و حرکات چشم را ... مختلف ... از ... کدورت ...

(۲) امتحان جسم زجاجی با روشنائی متمرکز ... عدسی محدب ... ۲ ... با فاصله ...
از آنکه در امتحان ... از جسم ...
دیده ... که در امتحان ... عصب ... در ...
از چشم ... (۳) کدورت ... رشته ... منقطع ...
در قطعه ... جسم زجاجی ... عدسی ... نمره (۳ یا ۵) در ...
از آن معلوم میشود

نرمی جسم زجاجی (سینشیز ساده)

جسم زجاجی که ... مذکور شد ...
علامات — ... از علامات مخصوص نرمی جسم زجاجی است ... علامت معلوم نمیشود
... مریض را ... چشم ... نقطه ...
... سطح ... جلیدیه ...
... علت ... موجب ... التغییر ...
... با افتالموسکوپ ... معلوم ... تارهای ...
... افتالموسکوپ معلوم ... سیاه رنگ ...
... متحرک بوده ... جسم زجاجی ... حرکت ...
... جسم زجاجی ... (سینشیز ...) ...
جسم زجاجی در ... طبقه ... بوده ...
... نرمی ... جسم زجاجی ... تغییر ...
... چشم ...
... کره چشم تغییر ...
تغییر نکرده ...

و با سایر امراض مولود چشم ابداً

پیش بینی و علاج —— مرض خطرناکی نیست و علاج مخصوصی هم ندارد ولی در مرض چشم که مبتلا به انفصال باشد

عمل جراحی و ترتیب حدقه مقصود ممنوع است

مگس پران طبیعی و مرضی

با وجودیکه اجزاء منکسره سازنده روشنائی در چشم شفافیت دارد بازمقدار اجسام صغار ذره بین در سطح قرنیه

یا در سایر اجزاء منکسره سازنده روشنائی ظاهر شده شخص ادراک میکند دارای ذرات و بعض اجسام سیاه

از خطوط و نقاط در پیش چشم خود مشاهده میکند معروف مگس پران

مگس پران طبیعی در اشخاصیکه چشم [illegible] دارند یا شغلشان کار با ذره بین [illegible]

بین کار دارند و غیره و بشکل مختلفه مانند لکه ابر روشن یا قطرات آب در پیش چشم خود مشاهده

میکنند که با حرکت چشم حرکت دارند و حالت [illegible] از وجود ذرات خارجی در داخل چشم و گاهی

از قدام قرنیه و گاهی در برخی اشخاص مانند [illegible] مرواریدی یا دایره کوچک شفاف بوده و گاهی

[illegible] از یکدیگر متفرق و بعضی مجتمع شده خوشه شکل عجیب بنظر آمده بعضی [illegible]

[illegible] که بجانب روشن متوجه گشته که در حین نقاط سیاه و متفرق بنظر آورده بعضی [illegible]

[illegible] می بینند که در هر حرکت چشم [illegible] تغییر مکان داده و یا [illegible]

[illegible] بشکل رشته تار عنکبوت [illegible] این اجسام متحرک در کمال سرعت با فاصله [illegible]

بوده غالبا مریض گمان میکند که مگس حقیقی در پیش چشمش میگذرد در روشنائی زیاد و نگاه کردن

باسمان کبود و نگاه کردن بصفحه و فضا در هوای غبار آلود ظاهر بوده [illegible] دیگر [illegible]

نشده چون نظر [illegible] معلوم میشود که [illegible] [illegible]

در [illegible] با ذره بین [illegible] مگس پران [illegible]

پران طبیعی بواسطه اجسام صغار که در جسم زجاجی شناورند و از شبکیه [illegible]

جسم زجاجیه [illegible] چنانکه [illegible]

چنانکه

چنانکه دکتور کالزوسکا در چشم [illegible] که مگس پران طبیعی داشت هیچگونه تغییر سابقه بعضی

اشخاص که جلیدیه آنها بنابر کدورت کدر شده مگسهای پران بصور مختلفه در پیش چشم خود مشاهده

میکنند ولی در باب [illegible] آثار [illegible] مذکور شده که انفصال [illegible] نبوده در اشخاص سالم بیشتر از مبتلایان

[illegible] بعضی از اطباء [illegible] و مربوط بودن انفصال [illegible]

[illegible] تحقیق کرده [illegible] در جواب [illegible] که از مشاهده مگس پران شبیه

تار عنکبوت [illegible] که تار عنکبوتی در پیش چشم مشاهده میکند [illegible]

[illegible] ۳۰ سال است که [illegible] مبتلا [illegible] و از ابتدا [illegible]

که انفصال مقدمه [illegible] آثار است که بر جلیدیه چشم [illegible]

سال [illegible] ساخت که انفصال [illegible]

وارد نخواهد کرد

مگس پران مرضی

مگس پران مرضی همیشه بواسطه ترشح اجسام مختلفه در جسم زجاجی بوده بدینقسم که اغلب شفافیت

[illegible] تغییر داده [illegible] با اشکال مختلفه که عمدهٔ آنها بچهار صورت

[illegible] تقسیم کرده در میابند (۱) بصورت رشته (۲) بشکل تار عنکبوت (۳) بصورت غبار

(۴) مانند جرقه آتش

(۱) مگس پران رشته بشکل بصورت نخ [illegible] مختلف [illegible] یا در هم پیچیده [illegible] متحرک [illegible]

و عدد مختلف بوده اگر رشته [illegible] در جسم زجاجی [illegible]

بوسیع [illegible] حدقه و حرکت [illegible]

[illegible] کدورت [illegible] روشنائی از این رشته عبور کرده

و موضع [illegible] تاریک مانده منع [illegible] مانع از نوشتن و خواندن بوده

بعضی [illegible] خط شبیه [illegible] از حیوانات بصورت عنکبوت و غیره [illegible]

مارى كه گاهى ... گاهى در چشم ... ريشه و شكايت دارند ( )

(۲) مگس پران بشكل تار عنكبوت خيلى نازك و لطيف كه باطراف حركت كرده [illegible]

حلقه حلقه و غلطيده مركب از تارهاى نازك و بهم پيچيده گاهى چون شبيه يك رشته ابريشم

جليديه يا مو بهم جليده بوده [illegible] در يكطرف [illegible] غالبا بانواع مختلف بوده

با وجود اينكه تارها [illegible] در پيش [illegible] مشغول [illegible] مريض در تمام اوقات

چشم ميبيند از هر جهت مانع كار او ميباشد

(۳) مگس پران بشكل [illegible] كه در ابتدا مركب [illegible] عرض [illegible] كه يكطرف [illegible]

با پرده [illegible] اتصال دارد بوده حركت [illegible] تا حدى ممكن بوده ديده ميشود در يكطرف

از حركت چشم اين [illegible] طرف ديگرش [illegible] مختلف

[illegible] بزرگ است كه [illegible] شبيه ميكرد [illegible] شخص [illegible]

[illegible] در جسم زجاجى [illegible] همراه باشد [illegible] دكتور [illegible] هنوز مريض [illegible]

بوده و چشم را [illegible] كرده رفع [illegible] نموده [illegible]

[illegible] غالبا بواسطه ترشح خون [illegible]

[illegible] از [illegible] مركز [illegible] ورم مشيمه [illegible] كه هميشه موجب [illegible]

(۴) مگس پران [illegible] كه از [illegible] منعقد [illegible] در [illegible] جسم زجاجى [illegible]

با [illegible] حركت توانند كرد بوده [illegible]

[illegible] منعقده [illegible] علامت ورم [illegible]

[illegible] دكتور [illegible] چشم [illegible] كرده

تشريح مرضى — طبقه‌هاى جسم زجاجى [illegible] مختلف چون رشته‌ها

از [illegible] منعقده مخلوط گلبول خون بوده [illegible] ورم عنبيه [illegible]

[illegible] رشته‌هاى [illegible] ورم عنبيه و مشيمه [illegible]

گلوبول

گلوبول [illegible] مشيمه ديده [illegible]

[illegible] جسم زجاجى [illegible] منعقده [illegible]

[illegible] هميشه [illegible] نيز در اين رشته‌ها [illegible]

[illegible] كه [illegible]

[illegible] مشيمه [illegible]

بوده ورم مشيمه و ورم مشيمه [illegible] غالبا تارها [illegible] رشته‌ها [illegible] بوده

[illegible] جليديه [illegible] در جسم زجاجى [illegible] در چشم [illegible]

[illegible] مگس پران [illegible] ورم مشيمه [illegible]

[illegible] جسم زجاجى كه با ورم مشيمه [illegible]

[illegible] دكتور [illegible]

[illegible] كرده [illegible]

[illegible] نيز [illegible] دارند

علاج — [illegible] علامت از [illegible] چشم [illegible] مشيمه [illegible]

[illegible] معالجه [illegible] چون مريض [illegible] مشيمه

[illegible] قاعده [illegible] ظاهر [illegible] منعقده [illegible]

[illegible] خون [illegible] كرده [illegible]

[illegible] چشم [illegible] مريض [illegible] كردن

چشم [illegible] داده [illegible] استعمال [illegible]

[illegible] كه [illegible] مگس پران [illegible] كم كرده دكتور [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible] از جسم زجاجى [illegible]

سکتهٔ جسم زجاجی

علامات —— سکته چون در جسم زجاجی باشد مریض که تمام اشیاء را زرد می‌بیند یا جزئی از مکان
دیگر ظلمت را مستقر می‌بیند چون تشریح بواسطه شفافی تمام آن سکته بوده و هم کرهٔ حلقهٔ جسم
زجاجی را اگر در جسم زجاجی را تمام [illegible] در قعر چشم رنگ سفید کمرنگ یا سرخ خام ظاهر شده
دیگر باشد که تشریح چون از عروق شرکای مشیمیه حاصل گشته قسمتی از جسم زجاجی را فرا گرفته
در وسط حلقهٔ آن رفته و در بعضی نتیجه شفافی شریان مرکزی [illegible] است و دیگر علامات [illegible]
حاصل شده و مریض تا هنوز از حلقهٔ بینائی عاری باشد و یا بعضی قدر روشنائی را تمیز تواند
داد حالت چشم را از ابتدا احتمال نموده پس از اندک مدتی [illegible] سفیدی یا رنگ زرد داده
یا سبز خام گشته [illegible] در چشم محفوظ بوده روشن کردن قعر چشم با آلات [illegible] نموده
ولی جلیدیه را کدورتی حاصل نشده و [illegible] غشاری از حلقهٔ [illegible] چشم دست نداده
و لطافت قدری حجم طبیعی باقی الا [illegible] طبیعی محفوظ است چنانکه [illegible] متوجه و تحلیل
جسم زجاجی با هم تعادل داشته باشد که از [illegible] در روشنائی صورت [illegible] در وسط حلقه جلیدیه
دیده نشود

مریض که با این حالت مشغول قرائت شد کاملاً [illegible] ولی در داخل چشم لکه [illegible]
از آنکه رنگ کدری ظاهر بوده چون [illegible] جلیدیه [illegible]
رفتار [illegible] —— تشخیص چون در قسمتی از جسم زجاجی [illegible]
بینائی توانسته ولی در ظرف مدتی از هشتماه تا یکسال
انجام —— مرض است [illegible] که چون سبب ظاهر [illegible]
وقتی تعیین سبب بنوده چنانکه در مبتلایان [illegible] یا ادرار البومین و غیره مشاهده شود
جهت خطر چشم و وقوع جسم زجاجی منجذب [illegible] چنانکه [illegible] کاملاً [illegible]
صلبیه مشاهده نشود

علاج

علاج —— در معالجه این مرض ملاحظه سبب عمومی و وضع تغذیه مریض لازم است چنانکه تغذیه
مقوی و احتراز از اغراض نفسانی شده و عمل روشنائی [illegible] مریض را [illegible] کرده
حالت قاعده و در مبتلایان بسوء هضم نظم عمل تغذیه را منظور داشته معالجه موضعی وضع
زالو [illegible] محلل از [illegible] مخلوط با هم وزن [illegible] و [illegible]
مرض تازه باشد سوراخ کردن صلبیه و اخراج کردن خونی که متمرکز است اثر بخشیده

اجسام خارجی جسم زجاجی

اجسام خارجیه که از صلبیه گذرانده گاهی بجسم زجاجی رسیده [illegible] حاصل می‌نماید چنانکه
از گلوله توپ و [illegible] ریزه فولاد و مس و ساچمه و غیره در آن دیده شده است که به نقل
طبیعی در جزء [illegible] آن جای کرده و اختلال [illegible] سکلیه و مشیمه حاصل کرده [illegible]
جسم خارجی خیلی کوچک بوده معلق در میان رطوبت زجاجی مانده اگر در ظاهر شفافیت چشم [illegible] طبیعی
باشد در امتحان با آلات [illegible] ظاهر بوده از تشریح چون و سایر رطوبات [illegible]
در هر حال پس از آنکه جسم خارجی در رطوبت زجاجی [illegible] مسکن [illegible] طبیعی در جزء [illegible]
رطوبت جای کرده با اختلالات سکلیه و مشیمه و [illegible] یا کیسه غشائی [illegible]
تولید شده جسم خارج را [illegible] رطوبت زجاجی [illegible]
مجاور [illegible] علامت [illegible] حاصل از جسم خارج [illegible] وقتیکه جسم خارجی در میان
رطوبت زجاجی [illegible] مریض [illegible] عصبی [illegible] مریض [illegible] ولی منظر
ورم [illegible] که از جای گرفتن جسم خارج در مشیمه [illegible] دست داده [illegible] چشم
یا رفتار [illegible]
در رطوبت زجاجی با علامات [illegible]
انذار —— وجود جسم خارجی در چشم خطرهای کلی دارد که [illegible] چشم مجروح [illegible]
[illegible] در چشم سالم ظاهر شده [illegible] چشم [illegible]

علاج — در علم کحالی هیچ کاری بقدر معالجهٔ این مرض دشوار نیست اخراج جسم خارجی برای
مریض امری خطیر و بسیار جراح کحال را مشکلات است و لکن بیشتر جسم خارجی در چشم دفعه دفعه بکندن
باین غایت به تجربه مریض را اهمال اخراج است تا وقتیکه جسم خارجی در میان رطوبت زجاجی او بحیثیه و یا
لیکه بعضی وقتی بیشه بهتر با خروج جسم مبادرت ورزیده همینکه قرعیه اذنی در غرفهٔ تحتانی رطوبت ملاحظه شود
عنبیه ورم در سبلیکه و مشیمه و قرنیه ثقبه کنند از چشم معلول چشم دیگر را از آنکه کوری علاج بخشد
طریقه اخراج جسم خارجی از رطوبت زجاجی چنانکه گراف معمول میداشت است با بدن کامله از قرنیه
صلبیه را بصلاح کرده جسم خارج را که از آبیه ادا ثانی مکیف هالش را پاک کرده است با دستر باریکی
گرفته بیرون کشند

حیله جلیدیه در رطوبت زجاجی افتاده چنانکه بر حسب اتفاق یا نتیجه عمل قدح نزول نموده [illegible] تا متحرک
مانده بهتر چون با انتقال سکون به تقال کنند در غرفهٔ تحتانی چشم در پشت عنبیه جسم کدری سفید خام و مدور
با حد معین بنظر آید حیثی با آن جسم زجاجی شفاف مانده و عنبیه لرزش [illegible] تشخیص [illegible] است
ولی هرگاه جلیدیه مخلوع در میان اجرام [illegible] باحد [illegible] سبلیکه متشبه نشده از امتحان بالور غره
۳ و ۱/۲ و [illegible] مدت غره ۵ و امتحان [illegible] تشخیص میدهند

علاج — [illegible] جلیدیه مخلوع [illegible] مریض [illegible] مبادرت [illegible] استعمال
آلات عمل [illegible] جایز بوده ولی چون ورم مشیمه و عنبیه موجب [illegible] درد متصل و [illegible]
مریض [illegible] استعمال [illegible] اگر [illegible] قطع عنبیه و اخراج جلیدیه [illegible]
کورت یا [illegible] مخصوص [illegible] قرنیه [illegible] ترتیب [illegible] مخصوص [illegible]

سستی سرک

دیدی سستی سرک [illegible] جسم زجاجی [illegible] گراف معلوم نمود که [illegible] در میان [illegible] حلقه
و جزئی از سبلیکه کوچک [illegible] عصب باصره [illegible] ولی [illegible] رحمت
کشنده [illegible] ملاحظات [illegible] میشود معلوم [illegible] که [illegible] شایع [illegible] عقیده

گراف

گراف در ۱۸۰ هزار نفر مبتلایان بامراض چشم ۸۰ نا خوشی مبتلا بوجه سستی سرک
در چشم دیده شد از آنها [illegible] یکی هم این مرض را دیده [illegible] دیگر [illegible]
مثالی از آن نوشته دیگری کار دستگاه نفر را مبتلا به مرض دیده است

علامات — علامات [illegible] از آنچه گذشت معلوم بوده بر نسبتی که حجم این کرم بزرگ شود
چشم حساس [illegible] و [illegible] کرده اندک اندک [illegible] تغییر [illegible] [illegible] احتراک
در فضا [illegible] بنظر آمده و یا ابری در میان چشم [illegible] حایل شده این ابر گاهی
بزیر رفته [illegible] بکار [illegible] [illegible] مرض [illegible] مرکزی اختلال [illegible]
مریض [illegible] با چشم معلول بر حمت [illegible] بوده [illegible] مستقیم [illegible]
در جسم زجاجی [illegible] جلیدیه رفته [illegible] قطر [illegible] کرده ظاهر بوده این [illegible]
با جرم سفید یا کبود [illegible] بشکل [illegible] مجتمع شده و در حرکت [illegible] چشم تغییر
مکان داده در مریضیکه گراف حکایت کرده است حباب کبود [illegible] جسم [illegible]
جوان کرده سستی سرک [illegible] بسیار [illegible] کوچکتر [illegible] و [illegible] در اجزاء او
[illegible] معلوم بوده در حجم [illegible] دکتر [illegible] مشاهده نموده [illegible] انفلاخ نموده
در یک از آنها [illegible] نقاط کدر بسیاری در حرکت [illegible] منظر میآید [illegible]
در چشم بدون علامات ورم در سبلیکه و مشیمه [illegible] جزئی از سبلیکه [illegible]
تشخیص — سستی سرک جسم زجاجی را [illegible] ولی [illegible] سبلیکه [illegible]
جوان [illegible] که [illegible] سبلیکه [illegible] و عروق [illegible] موضع کدر پیدا بوده
اطراف [illegible] غیر منتظم و [illegible] بوده و چون جزئی [illegible] کدر [illegible]
بحجم کوچک [illegible] که حالت [illegible] سستی سرک است و [illegible] اشتباه نیست
علاج — گراف [illegible] سستی سرک [illegible] رطوبت زجاجی [illegible] کرده و طریقه
عملش [illegible] که [illegible] و [illegible] و زیر [illegible] نموده

پس از چند هفته جلایه پیدا از کشف عنبیه که در قرنیه چسبیده و بر کشیده در آن رفت که سست سرک کوچکی ظاهر بوده و بعد از رطوبت جسم زجاجی بود بعد از شش هفته بعد از عمل ثانی کشف خطی مقابل کنار حدقه با قرنیه داده کشف را اندکی بالا و چشم را کشیده تا مقابل چشمان واقع مرشد جایش بوده در اوطاق خلفی چشم کرده و علاوه جسم زجاجی را در دیده جسم زجاجی با وطاق حد اهم رکیه و نیز سرک را که با جمود در بوده با دطاق حد امر آورده بود با پس کرفته بیرون کشیده با وجود رسیدن بعد از عمل کم زنده بود و پس از عمل چشم شفا مرضی ولی باصره بسبب آثار مستعد که باقی مانده بود نه بی اختلال هنوز استطاعت نزد دکتور کالروسا بواسطه کمی فطرتی طریقه که سست سرک را از حلقه بیرون آوردن ترجیح دارد

از هم پاشیدن غشاء زجاجی

عده چند از مبتلایان بدین علت تاکنون دیده نشده اند و کم کیف در این مرض وقت کرده مرضی است که در خاصه صورت عارض است که اختلال سایر اغشیه چشم همراه نباشد اگرچه داوداف در حصیه لوشه است متعلق بخصوصا مرضی در چشمهای معمولا بیماری است سابقاً لیکن این مرض نیز در چشمهای کشته بود هفتاد غیر صحیح بوده که در چشم نزدیک است یک دفعه از عروض حرکت حاصل شده کتاب شخص ۱۰۰ ساله را ملاحظه کرده است که چشم راستش از حلقه بیناتی عاری مانده با اختلال مسکوت غشاء و کبود متموج بنظر میرسید پس معلوم شد که غشاء جسم زجاجی مانند حلقه از جسم جدا شده شبکیه و مشیمه را عیب نبود دکتور کالروسا شیبه همین حالت کتاب را مشاهده نموده است که در هر چشمش ساده کبود خاص مجرد بود و حد شدن شبکیه با نور چشم همراه بوده مخصوصاً بعد از تلف شدن رطوبت زجاجی بالش در ورم مشیمه یا ورم جسم هدبی عده زیادی چشم نزدیک بین غشاء و رطوبت زجاجی از قسمت خلفی این رطوبت جدا شده فاصله حاصله در میان این

اینه در جسم پر از مایع سرم میگردد که معلوم نموده است که (۱) بعد از تلف مقدار بسیاری از جسم غشاء این جسم از رطوبت جدا مانده (۲) جدا شدن غشا با جدا شدن شبکیه همراه است (۳) جدا شدن مشیمه بواسطه عیش طبقات خارج ان ممکن است

حصول غشاء کاذب در جسم زجاجی

ترشح خون و ورم مقدار زیاد در رطوبت زجاجی یا در غشاء آن موجب حصول غشاء کاذب متصل با عروق شبکیه یا مشیمه شده که در استحاله انجماد با اتحاد مسکوب یافته عرق سفید خام شبیه ماکه در جه بهم شدن شبکیه ظاهر میشود از بقایای فضول بدنیه مشتبه شده و همیشه عروق است

بقایای مولود در عروق مشیمه

معلوم است که در بره زنده کانی رحمی میرسد عروق از کودال جسم زجاجی که شریان جلیدیه علاوه جلیدیه میرسد این رشته مرکب است از شریان و او رده حاصله از شریان مرکز شبکیه و وریدیکه بو بیه مرکز میرسد این عروق در اواخر زندکانی جنینی از انقطاع میرسد و از طرف علاوه جلو جلیدیه انبساط نهاده بتدریج بطرف جسم زجاجی همراه ایستاد پیشرفته با انعدام این رشته انتها یافته ولی کاهی این عروق بقایا میرسد شده در جسم زجاجی یک رشته عروقی متصل بپاپیل عصب و متموج در رطوبت زجاجی باقی مانده مسئله را دل کسی است که این مرض را تعریف کرده دکتور کالروسا یک اتفاق از این مرض ملاحظه کرده که رشته عروق در جسم زجاجی از چشم باقی بوده و با پاپیل عصب اتصال داشته و جسم زجاجی بقدر یک سانتیمتر و نیم بلند کرده هدایت ولی بجلیدیه نه پیوسته بوده این شخص تا ۵۰ سال خیالات در چشم خود میدیده و در پنجاه سالکی بواسطه ترشح خون در جسم زجاجی بدکتور کالروسا رجوع کرده بود

باب یازدهم در امراض عصب باصره

تشریح — یکی از اجزاء عمدهٔ قعر چشم که با افتالمسکوپ دیده می‌شود نقطهٔ دخول عصب باصره است
که با پاپیل عصب نامیده شده مبدء عصب باصره توبرکولهای چهارگانهٔ دماغ است که مرکز عمل بینائی است
به نحوی که از هر یک از آنها [illegible] خلفی نوار کوچکی منشعب جدا شده [illegible] دستهٔ مثلث ظرف تنگه
دماغ گذشته بجسم زانوئی داخلی منتهی شده در قدام و خارج این نوار نوار باریک است که زانوئی بیرونی
رفته جسم زانوئی درونی بجسم زانوئی بیرونی که بزرگتر است بیشتر [illegible] بیرونی [illegible] طولانی
تشکیل یافته است که [illegible] خلفی و تحتانی باصره حامل [illegible] از اجسام زانوئی دو ریشهٔ سفید
بیرونی و درونی خارج شده و بنوار معروف بنوار باصره رفته‌اند پس نوار باصره
بدور سطح تحتانی دنبالهٔ دماغ در آمده و از زیر و پیش کنار داخل [illegible] گذشته بطرف
قاعدهٔ دماغ رفته در این امتداد تدریجاً پهن شده و تحت وسط دماغ نزدیک شده در آنجا
با نوار طرف مقابل ملاقات کرده مربع عریضی معروف بصلیب عصب باصره حاصل می‌نماید
چون این صلیب را برداشته‌اند که بطرف پشت رو به درقهٔ کبود [illegible] که [illegible]
در این دنباله‌ها رنگ تو [illegible] دارای [illegible] کنار [illegible] صلیب [illegible] ریشه [illegible]
عصب بصیر را می‌یابند مشاهده شده از کنار قدامی صلیب دو ریشه [illegible] بیرون آمده
موسوم بعصب باصره که بکانال [illegible] وارد [illegible] باصره خارج شده پس از آنکه
از خانهٔ چشم داخل شود کرهٔ چشم داخل شده از صلبیه گذشته و سطح شبکیه منتهی شده
پاپیل عصب باصره را ظاهر می‌سازد و در این امتداد در جزء داخل جمجمه عصب باصره (۱)
با توبرکولهای چهارگانه و با غدهٔ صنوبری باعانت چهار ریشهٔ سفید و با [illegible] و پوستان [illegible]
چون [illegible] و با [illegible] بوسیلهٔ دنباله‌های [illegible] و با مخچه بواسطهٔ ریشه‌های [illegible]
پیاز نخاع [illegible] که از اتصال [illegible] توبرکولها [illegible] ظاهر می‌سازد
(۲) و با جسم زانوئی بواسطهٔ سطح [illegible] با [illegible] سطح [illegible] کنار [illegible]
خراش باصره ملاقی بوده (۳) با دنباله‌های دماغ [illegible]
زیر

زیر و بیرون [illegible] و با [illegible] جزء [illegible] قطعهٔ [illegible] بوده‌اند که بیشتر [illegible] بوده [illegible]
دماغ و پس از آن با [illegible] مجاور بوده از [illegible] چنان معلوم [illegible]
تارهای این عصب که از یکی از ریشه‌های عصب [illegible] محیط [illegible] باصره [illegible] بتفصیل [illegible]
طول کنار [illegible] دماغ [illegible] قطعه [illegible] تا [illegible] جزء [illegible] بوده‌اند [illegible]
تحقیق نه پیوسته است [illegible] که عصب باصره [illegible] قطعه [illegible]
به نسبت [illegible] (۴) صلیب عصب باصره از [illegible] که [illegible]
و از پشت با [illegible] دماغ [illegible] با غدهٔ [illegible] اتصال دارد [illegible]
[illegible] بواسطهٔ [illegible] شریان [illegible] داخل مجاور بوده پس از سوراخ باصره
غلاف [illegible] حاصله از اتصال [illegible] عضلات مستقیم چشم گذشته در خانهٔ چشم در بالای شریان
چشم که با هم از سوراخ باصره بیرون آمده‌اند واقع بوده پس از [illegible] دارد
بطرف بیرون با این شریان تقاطع داشته [illegible] [illegible]
به آن [illegible] کرده دارای [illegible] پوشیده است
غلافهای عصب باصره نوار و صلیب و عصب باصره [illegible] معروف [illegible]
پوشیده‌اند که [illegible] همه جا عصب [illegible] خانهٔ چشم همراه بوده و غلاف داخل عصب
باصره را [illegible] می‌سازد و در قاعدهٔ دماغ و در جزء [illegible] طبقهٔ عنکبوتیه دماغ سطح [illegible]
عصب باصره و صلیب [illegible] پوشیده است و لی عصب همراه نرفته و [illegible] چشم [illegible]
غلاف خارجی [illegible] که با هم [illegible] اتصال دارد و عصب باصره [illegible] [illegible] حرکت
[illegible] در میان [illegible] غلاف و عصب باصره [illegible] که از [illegible] عنکبوتیه
حاصل شده‌اند واقع بوده [illegible] مرکب است از دسته‌های طولانی خارجی و تارهای
متعدد [illegible] که [illegible] فاصله از پشت [illegible] منقطع شده‌اند در [illegible]
آنها [illegible] حاجز [illegible] و [illegible] طبقه [illegible] کرده‌اند طبقهٔ خارجی [illegible]

سطح صلبیه را تشکیل داده طبقه وسطی طبقه داخلی صلبیه را عصب کرده طبقه داخلی

پارچه شبیه بغربالی در جدار صلبیه حاصل نموده است که تارهای عصبانی ازان گذرند

علاقه داخلی را منصرف است و سخت تر از علاقه خارجی بوده زبانه ها وحبالی در داخل

عصب باصره رسیده و مجاری عمودی حاصل میکنند که تارهای عصب باصره میان آنها مسکن داشته و بصورت

دسته ها مجتمع میگردند فضائیکه در میان دو علاقه باقی میماند از نسج سلولی ارخو مذکور

و تارهای [illegible] پوشیده و در حسب تجارب فزیولوژی و اعمال [illegible] معلوم شده است که

فضاهای دیگری را تمام حاصل میکنند که در کار ارتشاحات عمل عمده دارند

صفحه غربالی ازنقطه صلبیه که معبر عصب باصره است الیاف صلبیه بسیاری گذشته در جهات

مختلفه با یکدیگر تقاطع کرده و غشاء غربالی تشکیل میدهند که [illegible] قوت مقاومت عصب

[illegible] خانه چشم عمل عمده دارند و چون تارهای عصب در پایین متفرق شوند با این

علاقه ها بجدار شبکیه میرسند

عروق [illegible] مرکزی چشم و عصب باصره (۱) شعبه شریان باصره چشم (۲) چهار عرق حجیم

که باموازات باصره در کنار [illegible] از این عروق شریان معروف

شریان باصره است که تشکیله مشیمه میرسانند (۳) شاخه شریانی است که ازشریان

وسط دماغ آمده و بجزء خلفی موازات باصره که شده و شریان [illegible] باصره باهم شده

(۴) بعض تارهای شریانی شعری که از ام الرقیق [illegible] عصب میرسد (۵) شریان

مرکزی شبکیه و شاخه مستقیم از شریان چشم که در عصب باصره داخل شده و یک سانتیمتر با

صلبیه فاصله داشته و در وسط عصب در علاقه خصوصی آورده مرکز چشم داخل بوده

چون از سوراخ صفحه غربالی بیرون شود در مقابل عصب مدور شاخه فوقانی

و تحتانی منقسم شده و در تغذیه شبکیه بکار رفته است (۶)

فزیولوژی — عصب باصره عمل بینائی داشته و با عینست این عصب انطباعات

شعاعی

شعاعی شبکیه بمرکز عصبانی بینائی رسیده بنابر تجارب بعضی دانشمندان عصب باصره

یکی از حس تحریکات است [illegible] دارد به نفس هم چنانکه در کندن چشم مشاهده

میشود مریض بجز روشنائی زیاد چیزی احساس نکرده و لی تمام اجزاء عصب باصره بحس انطباع

روشنائی مینمود ولهذا از تار عصب مرکز بینائی است در این ایام بخوبی معلوم

شده است که تور بر کولهای چهارگانه و قوس باصره مرکز عکس بینائی و عمل عمده

و تغییر وضع نگاه در دماغ [illegible] و تور بر کول چهارگانه است مرکز باصره فضائی در قشر

قطعات محدوده دماغ است که بتجارب بعضی از مجربین فزیولوژی در قشر [illegible] جاهای

محدوده [illegible] چنانکه [illegible] را داده است پاتولوژی نیز بتحقیق رسانیده است

متصور در کوشه قسمت محدوده دماغ دانسته اند

(۱) طریقه امتحان عصب باصره و پاپیلا

معاینه مرض عصب باصره بواسطه تشخیص اشکال امراض مشکل وضع غیر طبیعی عروق

در رنگ مختلف پاپیلا [illegible] که چشم سالم را مشتبه بچشم معلل سازد و هم او به

اختلال کار در عمل عصب باصره ممکن است که با امتحان با افتالموسکوپ چیزی [illegible]

بدینواسطه امتحان با افتالموسکوپ تنها در تشخیص امراض عصب کافی نبوده باید ملاحظه

قوت باصره وحد فضای بینائی و سایر آثار در کشف امراض عصب باصره کوشید که

بترتیب مذکور میشود

(۱) امتحان افتالموسکوپی در تشخیص امراض عصب باصره (۱) باید مریض را

امر به در نگاه کردن ده ۳۰ درجه بطرف داخل [illegible]

دور دیدن [illegible] چشم است [illegible] (۲) اول [illegible]

بدقت جستجو کرد [illegible] چشم است [illegible] که نقطه [illegible] شعاب عروق

همیشه بطرف پاپیل عصب است (۳) در امتحان بروشنائی معکوس باید بخاطر
داشت که چون پاپیل عصب بطرف بالا باشد امتحان کننده باید چشم
خود و آئینه را بطرف بالا برده و چون بطرف راست باشد بهمین قسم بطرف
راست میل نموده و سایر امتدادها را نیز بهمین قسم مراعات کرده
چند حرکت که سر و چشم و آئینه داده تا محل شعاع عصب باصره را خواهد یافت

(۴) برای دانستن اینکه جزء مرئی از اتساع پاپیل عصب نزدیک و یا دور است
کافی است با آئینه بطرف راست و چپ میل کرده نزدیکی سرعت حرکت
جزئی را که تازه مرئی میشود مشخص نموده اگر جزء تازه مرئی تر باشد نشانه
به پاپیل عصب نزدیکتر است (۵) چون حدقه بقدر کافی است وسیع نباشد
اشکال یافتن پاپیل بیشتر بوده و چون جزء از اطراف حدقه از شعاع مرکزی نیز
پوشیده شود عمل مشکل تر شده در رفع این محذور سرعت ... بهتر
و بهتر سفارش کرده از اتساع در دیدن اجزاء مجاور پاپیل دقت کرده
چون کار خ ... حدقه را با استعمال اتروپین وسیع سازند (۶) در چشم
هائی که پاپیل عصب بحال روشنائی آئینه مستقیم پاپیل عصب پیدا است
و چون از همان دفعه اول پاپیل یافته نشد دیده نشد باید بعد از
انشعابات عروق از زیر و بالای چشم جستجویش نمود

(۲) امتحان قوه بینائی —

(۲) امتحان قوت بینائی — در قوهٔ باصره دو اثر مشخص است (۱) دیدن اجزا
که تمیز اشیاء نازک و لطیف بدان توان کرد (۲) دیدن عرضی یا مبهم که مالک اشیاء مجاور
حفظ داریم بدون اینکه در آنها بنگریم اولی عبارت است از دیدن مرکزی و دومی را دیدن محیطی
گفته اند در این تمام معلوم شده است که ادراک شعاع بهتر باشد هر قدر که تابش آن بمرکز ماکولا
نزدیکتر بود در ماکولا نیز همان جزء کوچکی که در مرکز است که منظر مرئی مدرک تمام اشیاء دقیق
و لطیف است و اینکه در ادات میکروسکوپ بقدر چهار ارم ملیمتر و سایر اجزاء ماکولا را ادراک
شعاع بکمتر است و این احساس اشیاء دقائق بشرطی است که شعاع آنها درست بمرکز ماکولا
برخورد بمقتضی حساب نموده است که بر حسب زاویه اجتماع خطوط شعاعی کوچکترین نقطه
که در شبکیه محسوس شود یک هشت هزارم انها که هر عصبه و ملکان جدا کوچکتر نباشد که بروی شبکیه
افتد ۰٫۰۰۰۰۳۰ و این تقریباً مقابل بعد با توتی است از یک لداس با توتی ها
هدا کانه دو ملت الیاف عصبانی یا استقلانهٔ مجوری با دماغ مربوط بوده بنا بمراتب از شبکه
بروی با توتی رسم شود بطور خلوص دیده خواهد شد تمام چشمهای طبیعی را درجه دیدن مرکزی
مساوی و چون یکسان چشم طبیعی را سنجیم و اهدی راست مرا که هر چشم بدان حقایق
بطور رجوع خواهد دید در تعیین اندازه رؤیت مصنفین فرمولیکه دنده رسم کرده
حساب کرده اند که بر عقیدهٔ او درجه قوت مرکزی دیدن و فاصله آن چون که باشد
و فاصلهٔ اول با فاصله زاویه چند دقیقه بسنجیم این فرمول حاصل خواهد شد ه = ه
د+
در سنجیدن قوه بینائی مرکزی با ارقام مختلف در درشتی و ریزه که در جدا تعیین کرده اند
چنانکه مقیاس سنلون در زیر لوان رقم اولش ۱۰ ملیمتر امتداد داشته از آن تو متر
۳۰ ملیمتر ارقام متوسط ۱۰ به ۱۰ ملیمتر بالا میروند و با این مقیاسها سنجیدن قوه دیدن
مرکزی در حال صحت و مرض آسان است

برای سنجیدن قوه بینائی مقیاس از حروف درشت و ریزه بکار رفته است چنانکه ارقام ۱ و ۱۰ میلیمتر
دارد و درشت‌تر ۲۰ میلیمتر ایجاد داشته ارقام میلیمتر از ۱۰ میلیمتر تا به ۲۰ میلیمتر تقسیم
شده اند و دکتر [illegible] ارقام سنجیدن قوت چشم با خط سفید در روی لوحه سیاه رسم
در این وضع را کم زحمت‌تر دانسته است

قوه بینائی در چشمهای طبیعی نیز بر حسب سن اختلاف می‌پذیرد چنانکه بر عقیده دوندرس[1] یک
انسان ۲۷ سال تغییری نکرده لکن تا ۴۲ سالگی متوسط بوده (۳) کاهیدن از قوت چشم
بر حسب سن از تغییر شفافیت اجزاء منکسره روشنائی چشم و ضعف آلات مدرک
بوده (۴) در چشم نزدیک بین قوت باصره بهتر از چشم وسطانی کم شده است

(۳) امتحان اوطاق باصره — (۱) اوطاق باصره طبیعی اوطاق باصره محیطی
بعبارت دیدن مرکزی عمده است و تا اوطاق باصره معین نکرده نشده دید مرکزی و محیطی
که از نظر کرتی نقطه‌ای است که نشان داده شده و باقی بوده آلات احتیاطیه شبکیه
چون از [illegible] معتدل اطراف کشیده شده اشیائیکه در مرکز امتداد بصر نیز واقع باشند
دیده شده و بهتر بواسطه اوطاق باصره فضائی عریض دارد و بهمه طرف مایل کشیده شده
در نقطه شبکیه درک نور و حس شعاع مرئی دارند این اوطاق بواسطه برجستگی‌ها
صورت که در اطراف چشم واقعند تنگ شده چنانکه از بالا کنار رفتگاه خانه چشم و
اوطاق را دیواری حاجب بوده و از طرف زیر که فضایش عریضتر است برآمده‌گی
گونه دیوار کتانی را ساخته و [illegible] طرف چشم بسیار عریض دیوار طرف خارج شده
شیئی منبصر از مقابل آلت بصر بوده ولی دیوار درونی برآمده‌گی بینی فضای این اوطاق را
تنگ میکند

در فضای طبیعی بینائی نقطه غیر محسوس باشد لکه سیاهی که مقابل پاپیل عصب باصره واقع شده
معروف بنقطه اعور است ماریوت اول کسی است که این نقطه را معلوم کرد و این نقطه

[illegible]

است که معلوم باشد بطریقه که یک چشم را بسته و با چشم دیگر بطور ثبوت بیک از دو نقطه سیاهی که بروی
ورق کاغذی نشان کرده و نقطه دیگر شش سانتیمتر فاصله در زیر آن گذاشته باشند
چنانکه اگر کسی کاغذ را از [illegible] نزدیک گرفته یک [illegible] از آنچه نقطه را که خواهند دید بواسطه
[illegible] مقابل پاپیل عصب که مرئی نیست واقع است این نقطه را اغلب ۵ سانتیمتر در طرف
[illegible] نقطه است واقع است

(۲) وسعت فضای باصره — وسعت فضای [illegible] محیط باصره با تغییرات شبکیه
و عصب باصره از جهتی محصور میگردد و از اینجا است که فضای طرحی باصره اهمیت دارد
معروف است که طریقه سنجیدن حد فضای باصره بدین قسم است که مریض را در پیش لوحه
سیاه یا ورق کاغذی که بحد فضای باصره طبیعی واقع شده نشانیده پس یک چشمش را بسته
و با چشم دیگرش یک نقطه مرکزی را ثابت نگریسته پس چیزی را از جهات مختلفه
این نقطه حرکت داده و از مریض میپرسند که با وجود ثبات در نقطه مرکزی از حرکت
[illegible] محیط چیزی [illegible] پس از آن جدولی که مریض از همه طرف دیده است دایره‌ای
رسم کرده حد فضای باصره هر کسی را سنجیده برای این کار آلتهای معروفه به پریمتر
قرار داده اند که در یک حلقه فضای باصره هر دو چشم را متساویاً سنجیده

(۳) اختلاف [illegible] اشکال فضای باصره — فضای باصره بیک نسبت در تمام جهات
گاهی تنگ شده و محدود به اندازه روشن یا چند سانتیمتر [illegible] میگردد ولی عموماً در فضا از طرف
داخل یا خارج تنگ شده و در بعضی از امراض دماغی نیز از اوطاق باصره تاریک میشود
چنانکه در باب امراض [illegible] خواهد رفت

[illegible] شعاع است بواسطه [illegible] چشم با [illegible] [illegible] چشم [illegible]
[illegible] تمام [illegible] چشم را [illegible] [illegible]

بدين كه مريض نيم دايرهٔ شعاعي برنگ سفيد يا سفيد حاشيه مي‌بيند [illegible] فقدان حس مشعر علت

خطير عميق چشم است كه هميشه در مبتلايان تقريباً زايل است و آنها كه قدر چشم‌ها را با اشكال مكوّن

روشن عرضه [illegible] بايد مشخص نمود و موسيو داريه در سال ۱۸۸۴ بمجلس مشورت خانه [illegible] اين

طريقهٔ امتحان حس [illegible] را با اكثريت معلوم نموده از آن وقت باستعمال ساير آلات [illegible]

با يك [illegible] مبتلايان بر قوه تا به حواس مبتلايان [illegible] تشخيص نسبت

(۴) امتحان قوهٔ تميز رنگ اشياء مبصره — چون شبكيه مدرك شعاع

و مميز رنگ اشياء است تارهاي عصب باصره منتشر در اين [illegible] ارسال رنگ

بدماغ مي‌باشد و اين قوه در تمام اشخاص يكسان نبوده در حال طبيعي خوش شكل

شرايط [illegible] مخصوص [illegible] است كه رنگ خارجي را تميز تواند داد چنانكه

نقاشي رنگ‌ها را خارجه كه اشخاص خارج از اين فن تميز نمي‌دهند تشخيص داده [illegible]

[illegible] تميز درجات [illegible] درست نتوانسته بعضي از مردم [illegible]

رنگها را بهتر ديده و برخي درست [illegible] رنگ اشياء را مختلف [illegible] ديده

اين اختلاف [illegible] كه بعضي تمام رنگها را سياه يا سفيد مي‌بينند اين اختلاف

در تميز الوان باعث است كه بعضي از چشم‌ها را مبتلا بكوري تميز رنگ يعني

(دالتونيزم) چنانكه مصنفين فرنگي [illegible] در اين مسئله دقتها كرده

آنچه با كمال [illegible] معين [illegible] احتمالات [illegible]

بياني از حالات مرض كوري رنگ كرده دكتر [illegible] شيوع [illegible] مبتلايان

با اختلال عصب باصره ثابت نموده و معلوم شد كه تا شبكيه سالم نباشد رنگ

اشياء را بي تغيير نمي‌تواند ديد در تجربه تميز رنگ اسبابي مركب از [illegible]

با رنگ مختلف اختراع كرده بترتيب منظر شعاع [illegible] با پارچه ملون [illegible]

شكل تجربه شده [illegible] وصل كرده در هر رنگ جدا درجه قرار داده هر چشمي را به تميز

اين الوان امتحان مي‌كنند مصنفين ديگر نيز بطور مختلفه در اين امتحان اسباب

مختلف كوشيده اند

[illegible] عبارت از ملون ديدن اشياء است چنانكه بعضي روشنائي

چراغ را احاطه از دايره يا قوس قزح ديده (مبتلايان به [illegible] و مسموم با سنتونين [?]

[illegible]) و برخي تمام اشياء را زرد يا كبود يا سبز يا سرخ

مي‌بينند

منظر طبيعي پاپيل باصره

[illegible] عصب باصره از ته چشم پاپيل باصره ناميده شده چون با آلات مسكوپ امتحان كنند

بصورت دايرهٔ سفيدي كه در قعر چشم ظاهر است شكلش دايره‌اي است شبيه بيضي

كه قطر طولش بطور عمودي واقع و در بعضي [illegible] و در برخي [illegible] است

[illegible] از طرف عرض [illegible] و اين اختلاف شكل نتيجه حالت غير طبيعي [illegible]

كه [illegible] شدت غير طبيعي داشته باشد شكل پاپيل تغيير

ميكند محيط پاپيل عصب [illegible] حلقهٔ سفيدي است و نيز در بعضي بهلال يا حلقه

سياه احاطه كرده و در برخي كنارها ديده [illegible] بنظر مي‌آيد حجم پاپيل با اختلاف نمرهٔ

عدسي آلات مسكوپ مختلف بنظر مي‌آيد چنانكه هر قدر عدسي قوي‌تر باشد شبيه كوچك‌تر بوده

و اگر ضعيف باشد پاپيل بزرگ بنظر آيد در عدسي نمرهٔ ۲ و ۱ از ۴ [illegible]

قطر عمودي پاپيل ۱۲ سانتي‌متر و قطر عرضش ۱۵ سانتي‌متر بنظر آيد و هم كوچك‌تر است

در نزديك بينان و بزرگتر در اشخاص دور بين و هم بر نسبت [illegible] چشم اطفال

[illegible] رنگش سفيد [illegible] محيطش رنگين‌تر از مركز مختلف در اشخاص و در [illegible]

در مرکز تام پاپیل که سفیدتر است در نقطه انشعاب عروق مرکزی ظاهر بوده دیگر
که فرورفتگی مرکز عصب است که بر حسب تفحصات ... در این موضع رشته‌های عصب
بطرف خارج برگشته و کمانی بر شبکیه رفته‌اند لهذا در این موضع در همه اشخاص برنگ نسبةً سفید [دیده می]شود
هر چه سلکه منجم‌تر باشد گودی این نقطه بیشتر است سرخی طرف دخی پاپیل بجهت
زیادتی عروق بیشتر عروق بسیاری که عبارت از شرائین و اوردهٔ شبکیه‌اند از پاپیل
و حوالی آن ... در اشخاص خسته از حرکت و در مبتلایان ... در شرائین مخصوص
دیده میشود و چون کرهٔ چشم را با انگشت فشار دهند ... این ... معلوم ...

کنژسیون پاپیل

رنگ پاپیل عصب باصره در اشخاص و اصناف بقدری مختلف است که فهمیدنش محتاج بامتحان بسیار
چشم بوده کنژسیون پاپیل عصب که مرضی است نادر چون در بعضی دیده شد در هر ... چشم ...
در امراض قلبی مانند ... و ... دیده شده و چون ... سبب ... منفرد یک چشم بوده
اختلاف ... در غلظت ... گردد ... کنژسیون شعریه ... اختلاف رنگ پاپیل
در اشخاص مختلف ... ملاحظه عمل چشم و موازنه ... چشم باید ... مگر ...
بدست آید در بعضی ... پاپیل ... بنظر میاید که بسیار ...
در کنژسیون خفیف شعریه رنگ سفید پاپیل از میان عروق مرکزی ظاهر بوده ...
بحالت طبیعی و تمیز شریان از ورید ممکن نبوده غالبا سکته شبکیه در ...
مریض ... احساس ... و تمدد در چشم نموده ... روشنائی ...
... علامت مخصوص این مرض ندانسته ... نقصان ...
بینائی نباشد تغییر فاحش نمی‌یابد
اسباب — طبیعت کنژسیون شعریه عصب باصره مختلف و متعلق باسباب مختلفه متعدده
بوده

بوده کنژسیون اجتماعی که از تحریک مستقیم شبکیه از اثر روشنائی حاصل شده ... در
عروض ... منکسره آلات و عمله‌جات کارخانه‌ها ... و کنژسیون عرضی از امراض
... داغ چشم و سکته ... و ... شبکیه و ورم ... متفرق و غیره
شایع است در امراض ... مخصوصاً کنژسیون دماغ و ... موجب کنژسیون دماغی گردند
از قبیل افراط در اشربه الکلی و ... نزف الدم ... بطن ...
و ... قلب و اعراض ... شده ... اسباب عمدهٔ این مرض اند

علاج — علاج مرض متعلق برفع سبب بوده و ... مریض را از ... چشم ممانعت
کرده و از اعراض ... در غذا و اشربه و احتراز از ... کرده
... دستورالعمل ... هر چه ممکن باشد ... گرم ... پاشویه‌ها ...
و ... معمول ... و ... مسهل ... حقنه و ... شرط ...
... و ... مسهلات ... بنوده و ... زالو ...
دفعه ... روزی ... نموده ... دفعه ... چشم ... نتیجه ...
ساعت‌ها ... از ... کلیه عمده ... طولانی ...
دیده و ... استعمال ... دیده ... ایام ...
سبب این مرض دیده و ممانعت ... بعد از رفع علت ... است

نزف الدم عصب باصره

نزف الدم پاپیل عصب با سکتهٔ شبکیه ... بوده با ... شبکیه ...
معلوم شده ... که سرخی در کنار پاپیل ظاهر بوده یا تمام پاپیل را فرو گرفته و یا ...
... مرکزی پاپیل بوده در هر حال سکتهٔ پاپیل ... محسوس بنوده چون
... فرو گرفته یا سایر تارهای عصب را مبتلا کند نقصان باصره ... نزف الدم

... عصب باصره نادر است

تشخیص — در ابتلای عروق شعریه پاپیل با نزف الدم شبیه میشود ولیکن کثیر شده [illegible] انتشار
داده کره چشم با رنگ [illegible] شده و لکه نزف الدم بعد از این دو حال تغییر حاصل شده
و این تدبیر غالباً تردید در تشخیص را برطرف میکند
انذار — خطر [illegible] بر حسب تغییر بینائی مختلف نزف الدم [illegible] کوچک [illegible] شده
[illegible] با ضعف بینائی یا فقدان آن همراهی شده باشد [illegible]
پذیر نیست
علاج — تعقیب سبب و رفع به تدابیر مخصوصه سبب اصلی [illegible] غالباً [illegible]
تغییر بوده و از بردن عنبیه مرض جلوگیری شده در امراض [illegible] طبقه
مرض می‌باید

ورم عصب باصره

عصب باصره با امراض [illegible] و امراض خاصه چشم بلکه امراض عمومی بدن (حمیات [illegible]
و سمومی) شرکت داشته و [illegible] دیده شده چون [illegible]
باشد پاپیل عصب ورم کرده و متورم و برجسته [illegible]
موضع همراه بوده و در [illegible] دایره اطراف [illegible]
تغییر و برجستگی خلاصه ورم عصب باصره [illegible] یکی ورم تاری عصب و دیگری ورم
علامات آن

(۱) ورم تاری عصب — علامات — ورم عصب باصره شناخته [illegible]
[illegible] رطوبت سبز در پاپیل با برجستگی [illegible] اطراف [illegible]
میشوند (۱) چون پاپیل بطور محسوس برجسته [illegible]
تا اینکه اطراف [illegible] چشم [illegible] بوده (۲) پاپیل عصب [illegible]
[illegible] داده حجم و شکل و منظره‌اش تغییر کرده [illegible] اطرافش برجسته
رطوبت

رطوبت سبز در آن ترشح کرده [illegible] عصب باصره را تغییر در رنگش [illegible] کبود [illegible]
کرده در انجا [illegible] کدر و پوشیده از [illegible] کبود [illegible] بوده [illegible] ناهموار (۳)
علامات مختلف در بنیان [illegible] عصب باصره ظاهر گشته عروق مرکزی [illegible]
[illegible] مرکزی [illegible] و مبتلا [illegible] شده [illegible] عروق شعریه [illegible]
بوده (۴) [illegible] شعریه [illegible] نزف الدم در عصب [illegible] ظاهر گشته (۵) [illegible]
عروق شعریه [illegible] نزف الدم شده (۶) [illegible] عروق [illegible] شعریه در [illegible]
[illegible] علت [illegible] بر حسب [illegible] عروق شعریه
[illegible] گرفته [illegible] شده [illegible] دایره [illegible] عصب باصره [illegible]
(۷) [illegible] که [illegible] در شبکیه و دلیل بر علت [illegible] عروق
[illegible] مرض قلبی بوده (۸) [illegible] شبیه [illegible] ورم شبکیه [illegible] که
[illegible] مرض از یکدیگر ممتاز [illegible] (۹) ورم [illegible] عصب باصره علامات
عمده امراض دماغی بوده و چون [illegible] چشم [illegible] غیر از علت دماغی مربوط بوده (۱۰)
چون ورم عصب باصره مربوط بعلت دماغی [illegible] غالباً سالم (۱۱) علامت
ثابت صورت مربوط بعلت دماغی [illegible] که در [illegible] متزاید
غالباً [illegible] کشیده اند (۱۲) ابتدا مرض مختلف [illegible] شخص مبتلا [illegible]
[illegible] روز [illegible] شده غالباً [illegible] تدریجی [illegible]
[illegible] از شروع مرض بوده [illegible] بوده
چون [illegible] قاعده [illegible] شده [illegible] عصب [illegible]
[illegible] شده و چون [illegible] کرده [illegible]
عصب رسیده تغییر [illegible] ظاهر میسازد (۱۳) در [illegible] مرض [illegible]

اختلالی در دیدن روشنائی در رنگ غالبا مشاهده شده مریض جرقه‌ها سفید یا کبود و قرمز
در چشم بسته مشاهده میکند

(۳) ورم غلاف عصب — علامات — در بعضی صورت علامات مذکوره بشدت صور سابق نبوده
بر حسب عصب باصره ملتهب مرکز پاپیل تا مدتی بصورت طبیعی بوده در دور پاپیل مواد مترشحه که با [illegible] تارهای عصب
واقع اند مشاهده شده و اختلالی در عروق شبکیه کمتر و اجزاء بسیاری از شبکیه متورم است قطاع حدقه در نیم کمتر
و در بعضی حدقه به غایت تنگ بوده و اختلال باصره در اینجا کمتر و علامات عمومی از قبیل تب و درد سر و در بعضی
از اعصاب بر حسب طبیعت تغیرات دماغی و متعلقات آنها مشاهده میشوند

تشریح مرضی — ورم عصب باصره با نفوذ رطوبت سبز در نسج عصب و در وسط پاپیل با افزایش حجم و تکاثف
از کثافت عصب همراه بوده عصب نرم و در لمس مانند ژله در محور شیء ماده عصبانیه مایع و
جسم جلاتی در موضع دخول عصب در سوراخ صلبیه مشهود بوده نسج سلولی مخلل تارهای عصب باصره
بهم [illegible] کرده تارهای عصبانی اختلاف [illegible] پذیرفته و در بعضی از آنها [illegible] عصب باصره از نهایات
موضع خروج از نقطه باصره ظاهر بوده در جزء مجاور شبکیه قصر تارهای عصبانی مبتلا به هیپرتروفی
و [illegible] و در نسج سلولی رطوبت سبز بسیاری ترشح نموده اجسام دانه‌ئی بسیاری که اکثر [illegible]
رسیده اند ظاهر بوده نسج ورقه عروقی منبسط و طبقه نسجی محو شده اورده بزرگ و بهم پیچیده
سرائین [illegible] طبیعی باز کثر غلاف خود عصب متورم گشته غلاف خارجی منضم طبیعی
ولی ممتد و رطوبت موضع پر از گلبولهای سفید منظر میآید

اسباب — شایعترین اسباب این مرض اسباب دماغی و علت‌های چشم و امراض مزاجی از قبیل [illegible]
و البومینوری و [illegible] بول و [illegible] اند که نظر باختصاص صورت حاصله از آنها هر یک علیحده مرتب (۱) ورم
عصب باصره که بواسطه آفات دماغ حاصل شده باشد [illegible] که بواسطه عصب باصره همراهی میکند [illegible]
و مواد ضغط کردن [illegible] و [illegible]

توبر کولی

توبر کولی انه امراض مرکزی دماغ است که و بر مرض مغز موجب ورم عصب میگردند
(۲) ورم عصب باصره که از تومورهای سرطانی و [illegible] نسج سلولی و کیسه در حدقه چشم حاصل گرده
(۳) ورم گوهری عصب باصره که غالبا در جزء حدقه‌ئی عصب باصره بوده پاپیل عصب متورم
و رطوبت در آن ترشح کرده و ورم جزء از شبکیه [illegible] کرده و [illegible] علتهای گرفتن چشم همراه است
رنگ از روشنائی و تمیز نهادن الوان غالبا در بعضی صورت مشاهده میشود
ورم عصب باصره که بواسطه مختلفه از روماتیسم یا بسبب تاثیر سم سرد یا [illegible] با امراض [illegible]
و عصب [illegible] وضع [illegible] در حضرت به سر حاصل گرده
(۴) ورم ارثی عصب باصره که مختص نوع مرد بوده [illegible] قبل از [illegible] و بعد از [illegible]
عارض میگردد

رفتار بیماری و انتهای مرض — رفتار این مرض [illegible] بوده [illegible] ضعف یافته از ادراک [illegible]
که عروق‌های مرض بتدریج نقصان پذیرفته و ترشح شروع به محدود شدن داشته پاپیل [illegible]
ترکیبه در اطراف عروق [illegible] شبکیه سطح موضع متورم شده عروق مرکزی بهم پیچیده اند
رقت پذیرفته پاپیل عصب [illegible] گرفته کنار [illegible] از هم دریده منظر [illegible]
این رفتار اختلال این بیمار [illegible] باقی مانده [illegible]
دیگر [illegible] (۵) [illegible]

پیش‌بینی — مرض [illegible] خطر [illegible]

علاج — چون طبیعت مرض ورم [illegible] به تجربه ضد [illegible] (در دفعه ۲ یا ۳
دانه زالو [illegible]) به پشت گوش [illegible]
اورده [illegible]
[illegible]
[illegible]

سه روز تا یکدو ماه تکرار گشته و هم بالمدت زنبقیات بشقیقه و پیشانی و کله سر و چون شبیه
به تومور دماغی باشد اگر تو خیر بودنش یقین شد معالجه مخلوط و جون ارسنیک سیم مرد ابی [illegible] جهل
شده باشد اگر به حقنه یونه دادن بچه ساعتی کم لذا علاقات کشیدن در بیزارند تا جنگه شفای
کامل حاصل شود

آتروفی پاپیل عصب باصره

آتروفی پاپیل عبارت از این است که لفهای خانه چشم عصب باصره بتدریج مبدل
بصفحهٔ سفید مروارید یا سفید خاکستری فام گشته علی تعزیهٔ شعری عصب باصره کلا موقوف شده
رنگ کج عصب که علامت زندگی آنست بر طرف شده دیگر عصب عمل ندارد الیاف عصبانی
مبدل بنسج و سومت یا علوا گشته از حس روشنائی و حس مخصوص باز مانده عمل [illegible]
مختل و کوری ظاهر شده بمرض لاعلاج [illegible] که هم از بیایه کشته از فاعل گردد
آتروفی پاپیل عصب باصره را صورت و طبیقه مختلف است بدینقسم که گاهی بواسطه علت
دماغی یا نخاعی یا امراض چشمی و عروق آن رفتارش متزاید است و گاهی رفتارش بتدریج
و متوقف بوده به پنج صورت مختلف در نظر قرار نهاده اند (۱) آتروفی متزاید
دماغی و نخاعی (۲) آتروفی حاصل از اختلال عروقی (۳) آتروفی نتیجهٔ ورم عصب
(۴) آتروفی حاصل از مرض ازدیاد فشار چشم (ورم شبکیه پیگمانی مولود [illegible])
(۵) آتروفی حاصل از تعقیب پاپیل

(۱) آتروفی متزاید پاپیل

این مرض غالباً نتیجه امراض نخاعی مخصوصاً انگریز [illegible] و در اواسط مختلفه امراض نخاعی
ظاهر گشته در دچار حس اطراف سافله [illegible] دیگر مقدمه [illegible] علل چشم [illegible]
علامات تقدم بگشته [illegible] سالها مرض مختصر پنهان غیبت چشم می ماند
علامات — در ابتدای [illegible] مانند سفیدی پاپیل و [illegible]

صفحهٔ

صفحهٔ غربالی عمومی یا موضعی وجود آید بدون حجر عصب آتروفی گرفته از عمق سرخ چشم و متعدد شده
رنگ زردی که در حالت طبیعی ظاهر بوده و گاهی ظاهر بودن حجر دیگری شبیه بمنطقه نیم هلالی و تغییر [illegible]
شکل عصب و بروز دریده [illegible] در صورتیکه [illegible] این [illegible]
طبیعی مولودی دانسته در نظر باتروفی [illegible] علامت دیگر معدوم شدن عروق شعریه مخصوصاً
عروقیکه در میان [illegible] دماغ و شبکیه رابطه اند [illegible] عصب باصره و چون مرض
نتیجه علل دماغی و نخاعی است در هر دو چشم ظاهر شده و بندرت سالها منحصر بیکچشم بوده و نیز
[illegible] و غیر طبیعی بودن شکل آن و زاویه [illegible] از علامات این مرض است
علامات عمل — (۱) ابتدای مرض [illegible] بتدریج بمدت ماهها و سالها مریض ادراک [illegible]
خود را تاریک یافته ضعف بصر هر روزه زیاد تر شده (۲) از ابتدا مریض خطوط
نازک مقیاس [illegible] را نمیدیده پس بتدریج خواندن خطوط درشت برای مشکل شده بعد
از دیده بردن خود باز میماند پس چشم کلا از ادراک روشنائی معاف شده و بندرت
تا مدتی مبتلایان باتروفی عصب باصره را ادراک ضعیفی بر حالت طبیعی مانده (۳)
در اغلب حالات اوطاق محیط باصره از ابتدا انقباض یافته و بر حسب [illegible]
رو به تنگ شدن (۴) تمام مرضای مبتلا باتروفی پاپیل رنگ اشیاء را درست تمیز [illegible]
رنگ سبز و سرخ را درست نظر نیاورده رنگ آبی را تا مدتی تمیز میدهند
(۵) حسیات غلط لذا دیدن روشنائی برق و جرقه و ستاره درخشان [illegible]
و صفحه طلائی در ابتدای علت ظاهر بوده (۶) تغییر وسعت [illegible] و دیدن لکه ها در [illegible]
فضا (۷) تغییرات مختلفه در مراکز عصبانی از دماغ و نخاع و پاسبان بکرنتس مریض
در وقت راه رفتن و مقابل [illegible] چشم [illegible] چنانکه از ابتدا قوه خواندن
دیده را دیدن از مریض سلب شده پس راه رفتن و دیدن اجسام صغار صعوبت یافته
و بکوری کامل منتهی میگردد

(۲) اتروفی پاپیل در رابطه انسداد شدن عروق

این اتروفی شبیه بقسم سابق اختلاف آن در ترشح سفید فامی است که شبکیه
و پاپیل را در تمام وسعت یا در بعض از آن فرا گیرد و این صورت بعد از امبولی شریان
مرکزی یا تغییر ورمی جدار شریانی همراه بوده پاپیل عصب سفید مرده ای و پوشیده
از پرده سفید خام بوده شریان عمق چشم نازک و غالبا ترشح سفید فامی برای شریانهای
احاطه داشته و در ابتدای مرض همین ترشح سبب تشخیص انقسام و اتروفی نتیجه از ورم عصبه و شبکیه
نیز همین علامات را دارد

(۳) اتروفی پاپیل که نتیجه ورم عصب باصره است

این صورت از اتروفی شناخته میشود بدورن منتظم و طره دار از پاپیل عصب با رنگ سفیدتر
لدی حالت طبیعی این اتروفی پاپیل با شکل اطراف و نیم سطوح میان آنکه همراه بوده
عادتا نتیجه ورم عصب باصره که از تومور دماغی یا ورم اغشیه قاعده دماغ حاصل
شده بوده هرگز اصلا نبوده پاپیل عصب از ابتدا از رنگ خام یا سفید چرکین و محیطش نقطا
پوشیده از مایع مترشح و عروقش حوالی گرفته بر نسبت جذب مایع عصب بیشتر از پیش سفید
گشته عروق شعریه اتروفی گرفته عروق مرکزی هم رقت پذیرفته و بهم پیچیدگی داشته
انحنا یافته بوده علت اینکه پاپیل نتیجه شدید حرمی و جبر بر ترشح مرض بعض اوقات از عضلات
که اجزاء متقابل را که می سازند بوده شکل پاپیل غیر منتظم غالبا مدور و گاهش می گردد
حالت طبیعی شده غالبا در پهلوی اوعیه پاپیل و حوالی ماکولا مواد مترشحه سفید النیه
مشعر بر ورم شبکیه اند بوده این نوع از اتروفی همیشه با کوری همراه نبوده مریضانیکه
در بدو حدت رفتار مرض نقطا کور میشوند در سایر اوقات مرض بینائی تا اندازه ای دارند
شفا تخفیف یافته ده درصد ملاحظه شده بنا بر این تشخیص این نوع از اتروفی
از وضع ابتداء و رفتار و ناهمواری پاپیل و عروق در هم کمی داده و دقیق

از اتروفی

از اتروفی منزایه ممتاز است

(۴) اتروفی پاپیل که از ورم شبکیه پیگمانی نتیجه شده باشد

ورم شبکیه پیگمانی مرضی است که شناخته شده تحقق به بروز لکه های پیگمانی در شبکیه غالبا نزدیک
جزء وسطی تعرض چشم لکه های غیر منتظم در شبکیه شکل که بر امتداد عروق حرکت کرده و تا اندکی
تحقیق کننده قار سیاهی شکل میدهند با اتروفی عروق مرکزی و اتروفی پاپیل عصب همراه است
(۱) چون با افتالمسکوپ امتحان کنند پاپیل عصب غالبا در رابطه اتروفی گرفته
عروق شعریه و ماغی عصب باصره کلا رنگ باخته (۲) عروق مرکزی خلاف نقصان
حجم یافته تارهای کار رنگ از انحنا باقی مرمانده که از مو ضخیم تر نیست شده شاخه های اطراف
حالی قسم تغییر پذیرفته و بطول مدة معدوم میشوند (۳) اطراف پاپیل درست مشخص نبوده
پرده سفید فامی در اطراف عصب و بعض اوقات واضح مجاور آن از شبکیه کشیده است

(۵) اتروفی حاصل از تقعر پاپیل

شکل تقعر از اتروفی پاپیل عصب است که بعد از فشار زیادتی در داخل مقله از کلوکوم دوامی
چشم دست میدهد که در باب تقعر پاپیل شرح خواهیم داد و نیز هنگامی
اتروفی پاپیل از اسباب دیگر بدرجه خفیف با تقعر کلی همراه است که این گونه
تقعر طبیعی بوده بعد از آن با اتروفی منزایه می گاید
تشریح مرض — مقطعات عصب باصره را چشم میتوان دید چنانکه این النیارک
گشته و تا به شیاسما اتروفی گرفته با ذره معلوم میشود که جزء عمده این عصب از نسج
ملحمه بیشتر گرفته و حجم ملوکولی با ذرات نشسته و اجسام دانه ای حاصل شده است
(دوربینول)
اسباب — اتروفی عصب باصره در مردان بیشتر از زنان از ۱۰۰ ۷۵ مرد
و ۲۵ زن از ۳۰ تا ۵۰ سالگی و کاهی هم در اوان طفولیت بوده اتفاقا کرده
سبب اینکه شمرده اند در ضعیف شدن چشم از شرب الکل و سیفلیت ایران

که غش و آفات مزمن عمده درجه جرجهت شقیقه و قاعدهٔ سر امراض دماغی از قبیل [illegible] شدن
جسم زالوئی و دنبالهٔ دماغ و سکتهٔ دماغی و تومورهای مغزی علت‌ها و عروق قاعدهٔ
جمجمه و حفره دماغ صرع و جنون نبودن ادرار و کوفت و نوبه اگر ستون فقرات چشم چپ پیش
و حلق علت زبان ترکی و شرایین قاعدهٔ جمجمه امراض چشم از قبیل سل اعصاب شریان
مرکزی شبکیه و ورم شبکیه و ورم مشیمه و عنبیه یک حلقهٔ زنده [illegible] عصب بر کرهٔ
چشم از اسباب عمدهٔ دیگر مرض‌اند

تشخیص — چون اتروفی پاپیل پیش رفته شد به آسانی بواسطهٔ [illegible] معلوم
معلوم بوده ولی از اصل مرض تا وقتیکه سفیدی پاپیل خیلی آشکار نشده و عروق آن هم طبیعی
باقی باشند تشخیص خیلی مشکل است خاصه در اشخاصیکه بصر که [illegible] طبیعی در پاپیل عصب
دارند که در این صورت از حقایق علامات به تشخیص کامل می‌توان رسید لذا آنجا که اتروفی
پاپیل مرض است با رفتار تدریجی و تزاید با سایر امراض چشم مشتبه نمی‌شود

رفتار — رفتار مرض کند است که از ۳ تا ۴ تا ۵ سال طول کرده در آخر منجر
بکوری میگردد مگر در صورتیکه کوفتی شد

پیش بینی — یکی از خطرناکترین امراض چشم است اگر کار تحقیق در [illegible] حاصل شود
هرگز شفایش دیده نشده مگر در صورتیکه نتیجه ورم عصب باصره بوده و مرض دماغی مرض
[illegible] رفع شود

علاج — معالجه اتروفی پاپیل برحسب طبیعت و علل و اسباب [illegible] مختلف است (۱) چون مرض از
[illegible]
[illegible] از [illegible] عادی شد برفع سبب [illegible] (۳) بعقیدهٔ دکتور [illegible]
[illegible] اتروفی اثر کار دارد هر وقت که [illegible] در معده و مرض [illegible] عصب باصره
به بینند [illegible] (۴) [illegible]
[illegible] استعمال میکنند

[illegible]

و لی چون امرض کوفتی شد مالیدن روغن جیوه [illegible] نتیجه [illegible]
(۵) چون سبب اتروفی دماغی یا دماغی [illegible] ابدا ورد کسیا نور [illegible]
موجب تخفیف [illegible] (۶) علاج موضعی عبارت از [illegible]
[illegible] شقیقه دسر و گردن و امتداد فقرات پشت و لی [illegible] داغ کردن
موضع فقرات [illegible] بهتر دانسته است (۷) [illegible] مخصوصا [illegible]
سرد [illegible] ستون فقرات اثر نموده [illegible] ترک [illegible]
[illegible] ازرنج [illegible] مبتلا به اتروفی عصب باصره شده‌اند [illegible]
(۸) [illegible] ازده ده [illegible] دراکرم [illegible]
[illegible] متوقف داشته [illegible] در اتروفی [illegible] علت [illegible]
[illegible] (۹) چون مرض از [illegible] شده تغییرات [illegible]
[illegible] دستور دکتور [illegible] رفع مرض
بوده اند (۱۰) اکثر است که بصر در اثر [illegible] کرده بوده کرده [illegible]
[illegible] بوده اثری ندارد (۱۱) [illegible] شقیقه [illegible]
[illegible] یک یا ۲ [illegible] استعمال کرده [illegible]
[illegible] کرده بوده [illegible] دکتور [illegible] فایده ندارد (۱۲) [illegible]
[illegible] دکتور [illegible] مرض [illegible] مستقیم [illegible]
[illegible] از موضع متوقف داشته (۱۳) تغییرات [illegible]
[illegible] مبتلا به اتروفی چون [illegible] کرده [illegible]
[illegible] (۱۴)
[illegible] در کنار دریا [illegible]
[illegible] دارند

تغییر پاپیل عصب باصره

فرورفتگی طبیعی مرکز عصب باصره که در تمام چشمها مشاهده نمیشود و در بعضی زیاد شده مرض گلوکوم را [illegible] میکند

فرورفتگی طبیعی عصب باصره اثری در بینائی نداشته رنگ تمام اجزاء پاپیل یکنواخت نبوده حلقه سفیدی عرضی در اطراف بنفش مرکزی عصب بصری را فرا گرفته ناحیه محیطی پاپیل رنگ طبیعی باقی بوده و چون بدقت با افتالمسکوپ ملاحظه گشته حلقه دور پاپیل از [illegible] لذین حلقه ظاهر بوده چون آینه عدسی در نزدیکی را حرکت دهند حلقه سفید مرکزی نیز تبدیل مکان میدهد عروقی که پاپیل نیز در [illegible] از پاپیل تغییر مکان داده اند

فرورفتگی مرضی که گلوکوم نسبت داده اند از زیادتی فشار داخل چشم پاپیل عصب باصره فشار یافته و تمام سطحش فرورفته میشود

علامات — نشانه های افتالمسکوپی نشانه های که بعد مرض فرورفتگی پاپیل عصب را از طبیعی آن امتیاز میدهند (۱) اینست که تمام پاپیل سفید گشته و قریب [illegible] سایه سفید خاکستری ظاهر بوده (۲) [illegible] جدائی بودن کنار عصب و هم دائره [illegible] بلندتر نزدیک شده محدبها در طرف شقیقه بهم پیچیده اند (۳) عروق در پاپیل دائره [illegible] که درست [illegible] نبوده و نتیجه اتروفی شبکیه است ظاهر شده (۴) در جانب داخلی محیط عصبی فرورفتگی رنگ خاکستری [illegible] که سایه کنار بر جسته فرورفتگی مقدمه تشکیل (۵) عروق مستقیم از قلاب در کنار فرورفتگی تشکیل داده (۶) در جزء مرکزی شریان قرحه [illegible] کراک علامت مخصوص گلوکوم شمرده است معلوم شده (۷) غالباً [illegible] در عروق عصب باصره ظاهر بوده و شریان مرکزی [illegible] ظاهر است (۸) [illegible] پاپیل صفحه غربالی که همیشه بواسطه فشار را رو به عقب [illegible] خلف صلبیه [illegible] دیده شده (۹) [illegible] مرض الدوالی عصب [illegible] فشار [illegible] که عصب [illegible] قطع شده رابط شبکیه با دماغ تمام یافته

(۱۰) فرورفتگی گلوکوم شدید که با آتروفی باعث خلفی همراه باشد ولی [illegible] مخصوص گلوکوم این است که از اثر فشار چشم [illegible] و همین دلیل فرورفتگی پاپیل در اشخاص [illegible] سفیدتر از حالت متداول است (۱۱) فرورفتگی عصب باصره [illegible] در چشم مبتلا [illegible] پاپیل [illegible] که در مریض [illegible] دیده شده پاپیل در این حالت [illegible] که [illegible] تشکیل [illegible] عروق است (۱۲) در بعضی حالات [illegible] فرورفتگی پاپیل [illegible] و شبه [illegible] ترکیب بواسطه [illegible] (۱۳) [illegible] فرورفتگی [illegible] عصب [illegible] معلول است [illegible] با استسقاء [illegible] همراهی دارد

علامات [illegible] — در فرورفتگی گلوکومی اختلال باصره همیشه با درجه فرورفتگی عصب باصره [illegible] دارد ولی سنجیدن نسبتهای فرورفتگی باصره و حدت بصر مختلف [illegible] ضعف بینائی با کثرت فشار [illegible] مستقیم دارد قوه تمیز رنگ در این مرض تا آخر [illegible] است

تشخیص — شناختن فرورفتگی مرضی [illegible] از آنها [illegible] که فرورفتگی طبیعی [illegible] در ناحیه مرکزی پاپیل بوده و دور [illegible] فرورفتگی دائره [illegible] رنگ از پاپیل [illegible] طبیعی باقی [illegible] بوده و حجم عروق را [illegible] و فرورفتگی مرضی در تمام سطح پاپیل است [illegible] شریان پاپیل مبتلا [illegible] از [illegible] فشار [illegible] چشم ظاهر میگردد و [illegible] نشانه های افتالمسکوپی علامات [illegible] و نشانه های گلوکوم [illegible] دیده شود [illegible] اشتباه نیست [illegible] اتروفی پاپیل در پاپیل مبتلا [illegible] فرورفتگی ظاهر [illegible] مرض [illegible] و لیکن بعنوان کنار تیز فرورفتگی و شبه صفحه غربالی تشخیص [illegible] میکنند [illegible] چشم قرحه [illegible] در میان عصب پاپیل [illegible]

[illegible] — فرورفتگی مرضی پاپیل [illegible] که فشار [illegible] چشم [illegible] [illegible] در [illegible] گلوکوم [illegible]

[illegible] اختلال پاپیل

بعضی اندام اخری چشم است که در اینها بر حسب علت سرنجی در مرکز عصبها و سایر اجزای چشم اختلالی که در عمق
بینائی تا کوری کامل دیده میشود بسبب علت ورم مرکز عصب باصره و نخاع است که آنگونه سه قسم
در آن قرار داده اند

(۱) ورم عصب بولبی

بعضی از کوریها دفعتاً پیدا میشود که دفعتاً و غالباً منحصر بیک چشم بوده گاهی در مدت رفتار جهت بی باصره
از طرف اندام باسیرا خورده که ظاهر کرده گراف بواسطه ورم بجهت عصب باصره نشسته و آنگاه بواسطه
طرف اندام عصب باصره پیدا نشسته ولی تحقیق این مرض بدست سال طب در ۱۸۸۱ بود که تشریح و مکان
ضعیف شد با امتحان مستمر آن مذکور است و چهار حالت شخص ۳۰ ساله که دفعتاً ضعف کامل در چشمش
حاصل شد (بها ۱۵ ، ۱۵/۲۰۰) با آنکه مرکز بدون نشانه‌های افتالمسکوپ که در سال بعد از آن
مریض بهلاکت رسیده از تشریح نعش معلوم شد که در محل خروج عصب باصره از سوراخ بصر هسته تبدیل
جرمی که تارهای مرکزی عصب را ضایع کرده بود دیده شده این مصنف بجهت اختلال موضع
عصب را بسیروزکید شبیه نمود پس از آن تا سال ۱۸۸۱ مصنفین دیگر از قبیل فورستر و ...
وغیره طبیعت این مرض را درست تحقیق نمودند هر که ... از تاریخ ملاحظه تعیین نمود که صورت دیگر
از این مرض نشان داده شود که اختلال از تحرک آن ورم تسبیح عصب باصره است که شناخته نمیشود از زرد کرده چشم
و کثرت آن با کاملاً بدون از فضای بصری که با لینه‌های ریختی و رحمت موجب کشف ...
یا شفاف آن دیده غالب ضعف بصر را که از اشکال ... وغیره حاصل شده

(۲) امور روزی ضعف باصره که دماغی و بدون علتی در باصره باشد

علامات — علامات عمده در این علت تا بعض برشناختن مرض بوده دارد ... علامات
منفی چیزی است ... علامات عمده در این علت بر حد کوره ... که باصره تدریج
ضعیف شده

ضعیف شده و بکوری بکشد و دیگری آنکه کوری ناگهانی بمقدمه داشته
(۱) ضعف باصره چشم تدریجی باشد چنانکه در استروفی پاپیل مذکور شد چشم از ابتداء رنگ
سرخ و زرد را نمیبیند ۳ تا ۴ ماه علتی در داخل چشم دیده نشده (۲) باشد که امور روزی بیک
ناگاه یا در مدت چند روزی یا چند ساعت بکوری ناگهانی بعضی هر روزی که اختلال در عصب باصره حاصل شده
پس از چند ساعت رفع شود و یا کوری باقی بماند بدون علت ظاهری و دیگر باصره ... و در تشریح نعش
ورم عصب باصره دیده شود علت شیاسمای عصب بسبب شایع این علت که گاهی با استروفی ...
همراه است بوده و غالباً فشار یا اتفاق شیاسما از ورم ... یا تومورهای ... که در تشریح ...
مبتلا به سفلیس دیده شده و هم علتهای قریبی باصره و ... که ... و اختلالات
کبیر ... قطعه ... سبب اسفلیت اند

همیوپی

ضعف باصره گاهی بهمیوپی ... منقطف ... بدون تغییری در قسمت عصب ...
و غالباً بعد از درد سر شدیدی که تا چندین روز متوالی دوام کند بوده و بهمین قدر که اختلال چشم ظاهر
شد موقوف شده اختلال بصر در این مرض معلوم میشود بوجه دیگر ... که مدام از پیش چشم گذشته و مریض از طرفی
اشیاء را روشن و از طرف دیگر تیره دیده حساس رنگها بمدت تغییر ... غالباً تا دو سه
چند ساعتی مستمر برای چشم باقی مانده از این پیشتر اشیاء را دیدار نتوانند خطی که فضای باصره را
بدو نیمه تاریک و روشن تقسیم میکند عمودی بوده موجب ... هر دو چشم موازی یکدیگر حدت بصر
در هر دو چشم به یک نسبت و بمدت در یک چشم بقدر ثلث یا ربع دیگر شده ... دیدن
منع کامل داشته ... مشغول مریض مأمور ... خواندن ... با زحمت کامل همراه است قسم آخر آنها در
اشیاء مرئی مشاهده میشود که تمیز شکل و ... در این ...

تاریکی نیمه اوقات دیدن [illegible] این [illegible] دلیل بر فلج یکی از عضلات محرکه چشم گشته غالباً [illegible]

[illegible] به [illegible] شده [illegible] نیز ممکن است

سبب عمده این مرض نزف الدم دموی دماغ ترمبوز و آمبولی [illegible] دماغی و نشجات سر

جراحت هم کره دماغ بسبب [illegible] خوردن و حوادث [illegible] و [illegible] مقارن [illegible]

ذکر شده دکتر کالزوسکی همراهش را [illegible] دیده چون [illegible] یک چشم [illegible] دلیل [illegible]

نیم کره مخالف دماغی بوده برحسب اختلالاتی که علت همراهی داشته باشند می‌توان محل معلول را تشخیص داد

میگران چشمی

میگران چشمی که هم آموروز [illegible] موقتی نامیده شده عبارت است از اختلالات مختلفه باصره مانند

نظر [illegible] قوس قزح رنگین و [illegible] اوقات باصره [illegible] در نقطه [illegible] از شقیقه

دست داده و از آنجا به نصف کله رسیده چشم همان طرف اختلالات مذکور را حاصل نموده همیشه [illegible]

[illegible] همراهی داشته علاوه بر اختلال اعصاب محرکه عروق صورت علامات مختلفه در طرف

و اختلالات [illegible] دماغی [illegible] اختلالات مرضی [illegible] در نیمه مقابل [illegible] کره [illegible] دماغی دست داده

از اجتماع این علامات از میگران ساده ممتاز و چون تمام علامات این علت ظاهر نگردد تشخیص مشکل بوده

در این مرض همیشه اختلالات چشم علامات میگران غلبه داشته همیشه حمله مرض [illegible] اثرها می‌کند

علاج — راحت و به پشت خوابیدن و بستن چشم [illegible] کم شدن عدد حمله بوده

منع مراجعت حمله نسبت به رفع اختلالات مزاجی و انتظام و پرهیز و احتراز از هر قسم افراط

و اعمال [illegible] استعمال مقویات و برمور [illegible] پتاسیم و [illegible] و کینین و [illegible]

در این مرض از تمام [illegible] بهتر است

کوری الکلی

کوری الکلی و تنباکوئی

کوری الکلی و تنباکوئی عبارت [illegible] اختلالات عوارض مخصوصه با اختلال حس بصر همراه بوده [illegible] در انتها که

اثر سمیت الکل تدریجی و مضرت [illegible] کوری الکلی شایع‌تر می‌شد

این مرض را اول [illegible] و [illegible] و [illegible] کالزوسکی در ۱۸۲۲ میلادی

رساله در این مرض نوشته و [illegible] عرضه داشت

کوری حاصل از شرب دخان تنباکو نیز ثابت شده ولی غالباً با کوری الکلی مخلوط است چه اغلب نوشندگان

الکل [illegible] کشیدن [illegible] علامات [illegible] و علت متحد [illegible] تشریحی [illegible]

علامات — [illegible] تدریج ضعف [illegible] و این ضعف [illegible] در [illegible] تا چند ماه [illegible]

[illegible] که مبتلا [illegible] ارقام نمره ۳ یا ۱ در [illegible] را [illegible]

و صورت [illegible] را از ۳ تا ۱۰ قدم فاصله تمیز [illegible] یک قسم [illegible] محیط [illegible] نظر [illegible]

که [illegible] (... کوری) [illegible]

ولی [illegible] را [illegible] معلوم [illegible] علت در هر دو چشم باهم ولی دکتر کالزوسکی در ۱۸۲۲

شخصی را دیده است که [illegible] ضعیف شده [illegible] اختلال [illegible] حاصل [illegible] اسکوتوم [illegible]

[illegible] مریض [illegible] که سیاهی [illegible] در میدان [illegible] بصورت [illegible] که نقطه [illegible] نظر

فرا گرفته مایل [illegible] نقطه [illegible] دایره که سیاه [illegible]

از میان برده [illegible] را [illegible] گردش در کوچه و عبور از راهها [illegible] ولی

با اختلاف در منظر [illegible] رنگها در موضع اسکوتوم مفقود [illegible] دارا [illegible]

است بعضی رنگها در شبکیه بعضی از اینگونه مرضی در غیر رنگ سهو می کنند و علامات روشنی در گوشه چشم احساس کرده

علامات شایع این مرض خطر اول اشیاء در حقیقت در بزرگ یا کوچک دیدن اشیاء بوده مریض چیز

ها را طول ها را از نقره متوسطه این علامت دور را عکس کرده در این حالت خط و زوال از غیر میباید

دگرگونه آنچه شبکیه قوت بینائی ایشان سریع یا حس حالت طبیعی رسد از فرط ملالت اظهار می کنند

بعضی از این مرضی چون نظر به چیزی نگاه می کنند که شکل ملون تغییر صورت داده که در چپ یا راست بزرگتر

نزدیکتر یا دورتر گشته همیشه مستقل بوده یا منتقد می از حدقه وسیع و کم حرکت و غالبا

غیر منتظم و در کوری حاصل از شرب الکل حدقه تنگتر و در این حالت حدقه تمیز دیده نشده مرض

بوده این علت یا علت غشیه درون چشم مخصوصا از ابتداء همراه است آنکه تغییر یابد

عصب باصره در رنگ و مستقل یا مبتلا بوده و اینگونه مرض را به هم گسسته شدن شبکیه است

و چنین مرض چنین است که با اختلال جرم عصب باصره از آن در اثر این و جهت یکدیگر که در آن

صورت آورده شبکیه همراهی را نمود

علاج — (۱) کوکلر معلم طب اثر مرورم ... را در مسمومیت الکل نشان داده ...

در رفع کوری دیگر ... از یک گرم سیانور روزی ... تدریج تا پنج

گرم میرسانیم و چنین دیده و ... در رفع ...

میسر دارم (۲) در رفع دردسر که غالب مرضی از آن شکایت دارند هر روز ده یا بیست

روز فاصله ... (۳) ... در چشم ...

(۴) ... (۵) ...

... مستعمل است

کوری دیابتی

چنانچه بزرگ است با قطره ... که از شرب ... حاصل میکرده ... همراه بوده

... در تشریح ... عصب باصره ... در ... عارضه ... بوده

و کاهی از ... حاصل میکرده و غالبا ... همراه است

کوری سربی

... عصب باصره و فلج عضلات چشم حاصل میکند که ...

ضعف ... است که ... در ... وهم

... در ... از ... مقدار ... ضعف ... میکرده ...

قسم ... از ... علت را ... بسبب بوده اند

و ... قسم است ... از ...

اختلال ... بدون علت ... عصب باصره دیده شده ... کم

بوده ... ضعف ... گشته اند

کوری هستریک و صرع

... کوری هستریک ... در هستری ... با صرع که ...

یا فلج ... همراه دارند اختلالات خطیره در چشم حاصل میگردد

علامات — (۱) کوری دو چشم که بتدریج است یا با اعراض التهابیه یا بعد از التهاب قاعده‌ی دماغ

دست میدهد و لکن چنین با خیالات آنی همراهی ندارد و بدون رفع میشود (۲) ضعف دائمی در یک چشم که عموماً بیشتر

بیشتر و شایع‌تر است در چشم چپ این ضعف بیشتر همان نسبه در این اشیاء مرئی است از اطراف داخل خارج

با ضعف قوت بینائی که بیمار مرض انگشت شماره نتوانسته در رنگ را تمیز دهد رنگ زرد و چهره را سفید سبز و ارغوانی

و آبی را سیاه می‌بیند و گاهی با دردهای چشم همراه است به مزید این خیالات تهییج چشم دیگر نیز تمیز میکرد

تشخیص — قبل از امتحان سایر حالات مرض در صورتی بایستی بعد مرض وقت نموده

و از ملاحظه حالات مرض تفاوت بر وجه بهتری حاصل کنند

اسباب — همان تشنج حد از عروق شبکیه که موجب چنین حال عصب باصره میگردد سبب این مرض است

شمارکرد حصول تحریک قوه‌ی عصب باصره و جسم مخطط دماغ را سبب این مرض شمرده

رفتار و دوام و عاقبت — رفتار مرض بر حسب طبیعت سبب مختلف است بسبب خیالات عصبانیه

هر دو بیش کم است چنانکه بعضی از این مریض‌ها کور مطلق شده‌اند و سالم هم شده‌اند همیشه نیز بوده است

که تمام عمر کور مانده‌اند

علاج — و در این صورت مطلقه ضعف بصر علاج رفع سبب است چنانکه در جنس قاعده ارسال زالو بالای

مقعد و مداخله حالت بستری با ادویه ضد تشنج از قبیل سنبل الطیب و اسعد و زرنگ و مخدرات

از قبیل باتوره و ملادن صب آب سرد و استحمام مطلقه گاهی موجب شفا گشته است و از ترک

استرکنین در شقیقه از ۱ تا ۲ میلیگرم هر دو یا سه روز یکدفعه

تومور عصب باصره

در مناظر و مرایا دو قسم عینک بکار است (۱) کنوکس (محدب) ۲ کنکاو (مقعر)

تمیز محدب از مقعر این است که از بالا بگردش اشیاء مرئی بسمت پائین حرکت میکند و پائین که از پائین

بگردش است بسمت بالا حرکت میکند و نیز ~~در ذره بین~~ اشیاء را بزرگ کرده عینک محدب چشم

مرئی را بزرگتر بنظر میآید و از دور کوچک نزدیک بنظر میآید (تمیز ~~محدب~~ مقعر این است که

که از بالا بگردش مرئی بالا میرود و از پائین بگردش پائین میآید و اشیاء را کوچک کرده

بچشم نزدیک میکند و از دور کوچکتر بنظر میآید و اسم اینها بفرانسه (کوری) دو قسم

محدب و مقعر تعلق میگیرد و یک قسم دیگر از عینک است که مرسوم سیلندریک است

(استوانه) و این دو قسم است کنکاو و کنوکس سیلندریک کنکاو

emmetrope چشمی است که اگر با شیشه محدب نگاه کند از ... میبیند

و اگر هم با شیشه مقعر نگاه کند فایده ندارد

هیپرمتروپ (دوربین) چشمی است که با عینک محدب خواه دور یا نزدیک خوب میبیند

و با مقعر هیچ نمیبیند عیب (نزدیکبین) عکس آن است

استیگما (دو قسم است با قاعده و بیقاعده (اولی چهار حالت ... میکند و هم استیگما

رنگ اشیاء را بر ذوق طبیعی نمیبیند ~~(۱)~~ گاهی دوربین است گاهی نزدیکبین و نقص آن عمده

جهت نزدیکبینی است نقص آن ... کوچکی است دوربینی هم دو قسم است دوربینی حقیقی ...

میکند هم از اقسام استیگما است

